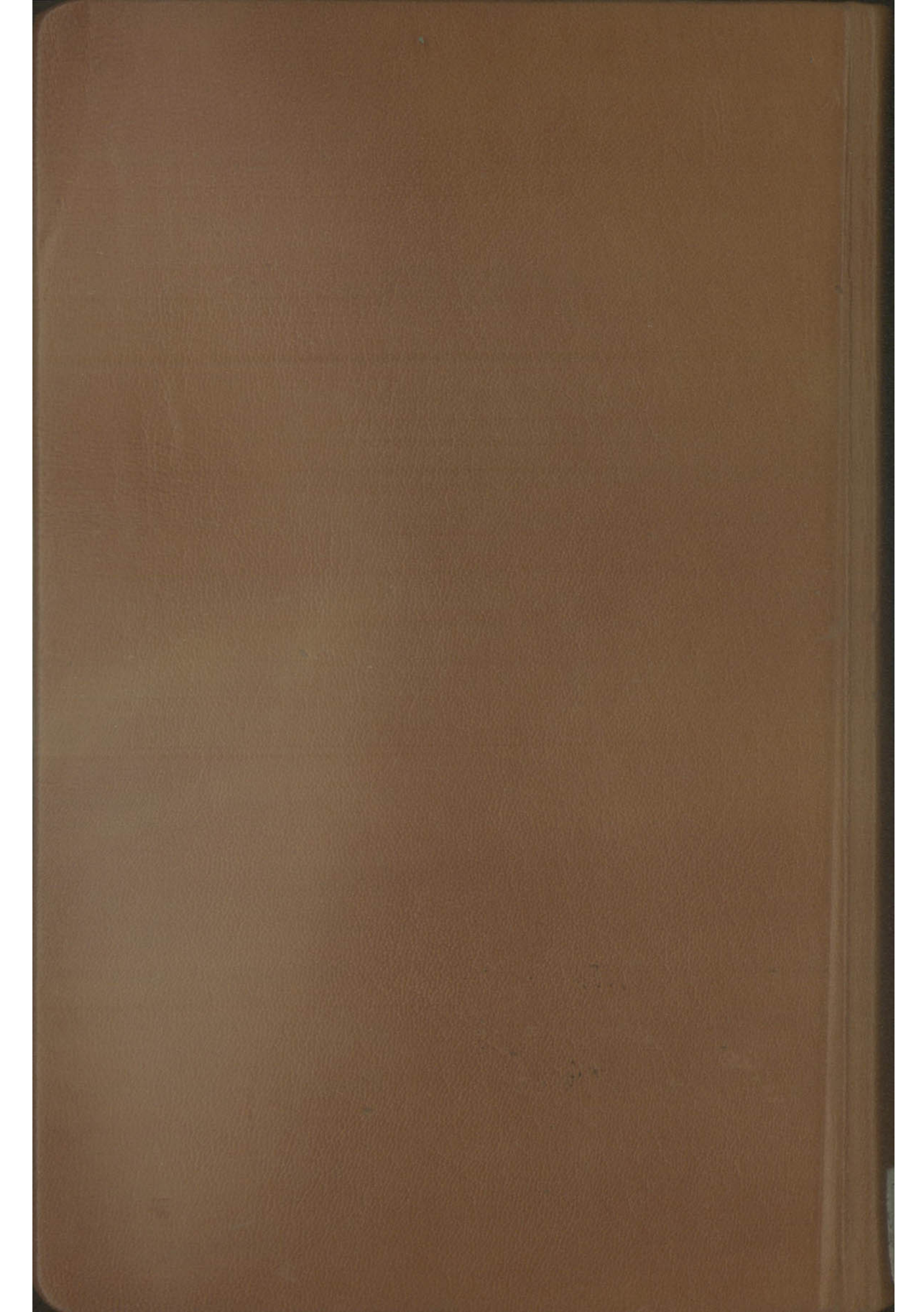


بازدید شد
۱۳۸۷

۱۱۶۶۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترجمه الجزریه و شرح قصیده شاطبیه ـ ۷۹۴
مؤلف کاظم بن حاج ابراهیم بن محمد قزوینی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۴۷۱۴
شماره ثبت کتاب ۹۰۲۱۲

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و وعد من تلاه و عمل به
جزیل الثواب و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
شهادة سالمة من الارتیاب و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله
باوضح طرق السداد والصواب صلی الله علیه و علی اله و عترته ما انسکب
سراب و هطل سحاب **اما بعد** بر نظر ارباب بصیرت پو
پوشیده نیست که افضل علوم اسلامی علم تفسیر قرآن و معرفت قرات است
و امام عالم فاضل ابو القسم شاطبی تغمده الله بغفرانه در فن قرات
و معرفت اقوال علما سرامد جهان و فرید عصر بود قصیده بنظم اورد
که جامع تر از ان در قرآت کتابی نساخته اند نه منظوم و نه منثور
و چون حق تعالی این ضعیف قاسم بن الحاج ابرهیم بن محمد قزوینی را توفیق
رفیق کردانید تا مدتی مدید ملازمت استادان که قدوه و مقتدای
بلاد فارس و حجاز و یمن و شام و سایر بلاد اسلامی بودند نموده و
از ایشان استفادت کرد و قصیده شاطبی را کرة بعد اخری و تارة
اولی بر ایشان خواند و اجازه عالیه حاصل کرد جمعی از مستفیدان
نمودند که از او شرحی بنویسد و از شروح انچه ازین بکند و اختیار
که مشایخ کبار را بسبب اختلاف روایات و طرق تبیان کرده
و شراح کرده باشند تقدیم

التماس کند التماس ایشان مبذول داشته شرحی نوشت چه دیباچه انرا
مشرف کرداند بطراز القاب مخدوم جهانیان غیاث الحق والدنیا
والدین و چون ان شرح بعربی نوشته بود و بعضی از استفادت
ان بواسطه قلت بضاعت محروم می ماندند شرحی دیکر مختصر بعد
از ان نوشته شد بفارسی تا منفعت ان عام باشد و طلبه از ان مستفید
و نام ان ترجمة الحوین فی شرح القصید کرده شد و حسبنا الله
نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر **تنبیه**
در نسخ بحسب الفاظ اختلافی که در صحت معانی باشد ضرری نباشد
**بدات ببسم الله فی النظم اولا تبارک رحمانا رحیما**
یعنی ابتدا کردم ببسم الله درین نظم و مراد قصیده است قوله اولا
ی نظما اولا یعنی کسی دیکر سبقت نکرفت بنظم اوردن این فن
بدین اسلوب بر من قوله تبارک یعنی این نام خدایست که
بسیار است انواع خیر بجمیع خلایق و بعد از ان فرمود رحمانا
رحیما یعنی از اوصاف حق سبحانه یکی انست که بسیار رحمت است
و کرم انکه مهربانست بر جمیع خلایق و بعد از بسمله کلمه مخوت
که بیت را بدان تمام کند که ان کلمه مناسب بسم الله
ابتر حدیث نبوی باشد کما قال علیه الصلوة والسلام لا ملجا و لا
منجا الا الیک و کهف و موئلا یعنی پناه کاه مومنان و خلاص کننده خلقان
**... علی الرضی محمد المهدی**

یعنی نوبت دوم بعد از بسمله صلوات خواستم از حق تعالی یعنی رحمت
از بهر کسی که خدای تعالی از وی راضی است و او محمد علیه الصلوة
والسلم است و حق تعالی او را بهدیه فرستاده است بر مردمان تا را نماید
ایشان را در دین لقوله اَوْلَی النَّاسِ بی اَکْثَرُهُمْ عَلَیَّ صَلٰوةً وایضا اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ

**وَعِتْرَتِهٖ ثُمَّ الصَّحَابَةِ ثُمَّ تَلَاهُمْ عَلَی الْاِحْسَانِ**

بعد از صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلم فرمود صلوات می فرستم
بر عترت او که رسول الله علیه الصلوة والسلم فرموده است که عترتی
اَهْلُ بَیْتِیْ بعد از آن صلوات می فرستم بر صحابه یعنی کسی که با وی
صحبت داشته است یا رسول الله را علیه الصلوة والسلم دیده باشد وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ اَحَبَّ جَمِیْعَ اَصْحَابِیْ وَتَوَلَّاهُمْ وَ
اسْتَغْفَرَ لَهُمْ جَعَلَهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَعَهُمْ فِی الْجَنَّةِ بعد از آن گفت صلوات
می فرستم بر کسی که متابعت صحابه کند بر احسان و مراد آنست
اینجا که بر راه ایشان باشد بعد از آن فرمود بالخیر وتلا یعنی حال آنست
که بودند صحابه مانند باران بزرگ قطره که با خیر باشد و حق
تعالی در حق ایشان فرموده است که وَالسَّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ
مِنَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ

**وَثَلَّثْتُ اَنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ دَائِمًا وَمَا لَیْسَ مَبْدُوًّا بِهٖ**

یعنی نوبت سوم شکر و سپاس میگویم خدای را جل جلاله و جاء
که اوست مستحق ستایش در جمیع احوال و...

ول آن حمد نباشد آن مقطوع الشرف باشد لقوله کُلُّ اَمْرٍ ذِیْ بَالٍ
لَمْ یُبْدَأْ فِیْهِ بِحَمْدِ اللّٰهِ فَهُوَ اَقْطَعُ و در لغت الجذم القطع یعنی
در وی نقصانی باشد قوله العلا یعنی الشرف والعلا و از بهر
وزن شعر انرا مقصور کرده اند و از ین نوع بسیار اند درین قصیده

**وَبَعْدُ فَحَبْلُ اللّٰهِ فِیْنَا کِتَابُهُ فَجَاهِدْ بِهٖ حَبْلَ**

بعد از مذکور واسطه که ما را بحق سبحانه و تعالی نزدیک کرداند
قرآنست لقوله علیه الصلوة والسلم اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ سَبَبٌ طَرَفُهُ
بِیَدِ اللّٰهِ وَطَرَفُهُ بِاَیْدِیْکُمْ فَتَمَسَّکُوْا بِهٖ و چون کسی در شکنهای عمیق
افتاده باشد که دست بدو نرسد خلاص او بریسمان میسر شود
ناظم رحمة الله علیه باستعارة فرمود که هر کس که نجات خواهد
از دوزخ باید که دست در قرآن زند پس فرمود فجاهد به یعنی
بحجج و دلایل آن جهد کن در آن زمان که دشمنان از شیاطین کمین کرده اند
باشند تا بمکر و حیل شما را در دام خود آورند بواسطه قرآن شما سبقت
گیرید و براهین قرآن ایشانرا مقهور کرده اند و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم

**وَاَخْلِقْ بِهٖ اِذْ لَیْسَ یَخْلُقُ جِدَّةً جَدِیْدًا مُوَالِیْهِ عَلٰی**

یعنی چه سزاوار است قرآن که بحجج و دلایل آن جهاد کنی با دشمنان
زیرا که کهنه نشود نوی قرآن در هیچ زمانی لقوله علیه الصلوة والسلم
لَا تَبْلٰی جِدَّتُهٗ وَلَا یَخْلَقُ عَنْ کَثْرَةِ الرَّدِّ وقوله جدیدا ای عظیما
یعنی حاصل آنست که قرآن بزرگست و متغیر نشود بکثرت رد اشارتست

لقوله علیه الصلوة والسلام لا تنقضی عجایبه ولا یخلق عن کثرة الرد تا فرق ظاهر شود میان قران وغیر آن وقوله موالیه یعنی متابع قران
چون بدو مشغول باشد وحالة الاقبال انعزل حذر کند وبتدبر
بر اوامر ونواهی آن کار کند بجد واخلاص عند الله وعند الناس معظم
ومکرم باشد که در اخبار آمده است که ملائکه بزیارة قبر او روند
چنانکه حجاج که بزیارة خانه کعبه روند وفقنا الله تعالی لما یحب ویرضاه

**وَقَارِئُهُ الْمَرْضِیُّ قَرَّ مِثَالُهُ كَالْاُتْرُجِّ حَالَيْهِ مُرِيحَا**

یعنی خواننده قران که ذکرش رفت بسندیده خصال است ودر حدیث
نبوی او را مانند کرده است بترنج قوله علیه الصلوة والسلام مَثَلُ الْمُؤْمِنِ
الَّذِی یَقْرَأُ الْقُرْآنَ کَمَثَلِ الْاُتْرُجَّةِ طَعْمُهَا طَیِّبٌ وَرِیحُهَا طَیِّبٌ این که
گفت ناظم حالیه مریحا وموکلا معنی این حدیث است وقارئه المرضی
اشارتست بدین خبر که فرموده وقال علیه الصلوة والسلام یقول الله تعالی
لِحَمَلَةِ الْقُرْآنِ تَقَرَّبُوا اِلَیَّ بِتِلَاوَةِ کِتَابِی اَزْدَدْکُمْ حُبًّا وَاُحَبِّبْکُمْ اِلٰی عِبَادِی
وَیُدْفَعُ عَنْ مُسْتَمِعِ الْقُرْآنِ بَلْوَی الدُّنْیَا وَعَنْ قَارِئِ الْقُرْآنِ شَرُّ الْآخِرَةِ
مراد ناظم آنجه گفت مریحا وموکلا اشارتست بحدیث اول والمرضی حدیث دوم

**هُوَ الْمُرْتَضٰی اَمًّا اِذَا کَانَ اُمَّةً وَیَمَّمَهُ ظِلُّ الرَّزَانَةِ قَنْقَلَا**

هو اشارتست بقاری مذکور یعنی بسندیده قاری قران در حالتی که
قصد قرات قران دارد وچون در قاری انواع علوم جمع آمده باشد
با صفات مذکور پس مقتدا وامام باشد مر خلائق را کما اشار بقوله

امةً ای اماما وقوله وتممه ظل الرزانة قنقلا یعنی چون در قاری
انواع علوم جمع آید وبمجرد تلاوة قانع نشود سایه سکینه ووقار طالب
او باشد در حالتی که چون تاج کسری باشد وبدین اشارات
مراد آنست که چون در قاری صفات مذکوره جمع آمد بسندیده باشد
که طالبان علم قرات قصد صحبت او کنند واعتماد بر قول او کنند ورسول
علیه الصلوة والسلام در حق اهل قران فرموده است حامل القران حامل رایة الاسلام

**هُوَ الْحُرُّ اِنْ کَانَ الْحَرِیْ حَوَارِیًا لَهُ بِتَحَرِّیهِ اِلٰی اَنْ تَنَبَّلَا**

پس قاری قران آزاد مرد است چون در حالت نصرت قران حقیق
باشد پس معنی حری سزاوار باشد اینجا وچون قاری را دنیا وهوای
نفس مسخر نکردانیده باشد وبر اوامر ونواهی کار کند وبرین قصد باشد
تا بوقت مرگ کما اشار بقوله الی ان تنبلا او را حر خوانند پس چنین
آزاد مردی سزاوار باشد مر مقتدا این قوم را ومصاحبت قران را واعتماد بر قول او

**وَاِنَّ کِتَابَ اللّٰهِ اَوْثَقُ شَافِعٍ وَاَغْنٰی غَنَاءٍ وَاهِبًا**

منفضلا

چون از اوصاف قاری مذکور فارغ شد شروع کرد در بیان قران
فرموده کتاب حق تعالی بهترین وقوی ترین شفیعی است از شفعاء
لقوله علیه الصلوة والسلام یجیء القران یوم القیمة شفیعا لاصحابه
بعد از آن فرمود که قران توانگر توانگران است وحال آنست که
قران در بخشندگی منفصل است بر غیر خود واشارتست بدین
قوله علیه الصلوة والسلام القرآن غنی لا فقر معه ولا غنی دونه

**وَخَیْرُ جَلِیْسٍ لَا یُمَلُّ حَدِیْثُهُ وَتَرْدَادُهُ یَزْدَادُ فِیْهِ تَجَمُّلَا**

یعنی که از اوصاف قرآن یکی دیگر آنست که بهترین همنشینانست
وجلیس یعنی مجالس است اینجا وصفت دیگر از آن قرآن آنست که
خواننده ومستمع را ملالت نیاید از قرآن وتلاوت چون بتدبر وتفکر
خوانند وشنوند بعد از آن فرموده بوا کردانیدن آن یعنی چون مکرر کردانند
قرآن را زیادتی حاصل شود از فواید علم جلیل وثواب جزیل در قاری وحسن
وجمال در قرآن که در حدیث آمده است ما جالس قوم فی بیت من بیوت الله
یتلون کتاب الله ویتدارسونه بینهم الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة

وَحَیْثُ الْفَتَی یَرْتَاعُ فِی ظُلُمَاتِهِ مِنَ الْقَبْرِ یَلْقَاهُ سَنًا مُتَهَلِّلَا

یعنی در آن مواضع که مرد بترسد از ظلمات اعمال خود وآن زمانی باشد
که قاری را دفن کنند واو تنها با معامله خود بماند در کور در آن تنهایی
وتحیر برسد بذو روشنی یعنی نوری ظاهر وآن قرآن باشد که با فرح
وسرور پیش وی آید از بهر موانست وایمن کردانیدن قاری را از خوف
وشدت ظلمات کور او وبا ظلمات کور که رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است ما رأیت منظرا قط الا والقبر افظع منه ودر خبر آمده
است للقبر ظلمات لا ینورها الا صالح الاعمال وهر آنکس که نجات یافت
درین منزل ولیس در غیر این آسان تر باشد او را والا سخت تر نعوذ بالله من ذلک

هُنَالِكَ یَهْنِیهِ مَقِیلًا وَرَوْضَةً وَمِنْ أَجْلِهِ فِی

یعنی در آن مکان تحیر که قرآن برسد بقاری تهنیه کند او را وکوید
خوش باد این خوابکاه وبستان مر ترا تا بروز قیامت وآمده است القبر

روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران قوله من اجله یعنی
از سبب قرآن قاری را در موضعی بلند با عز واکرام حق تعالی فرود آورد
وروشن جایک منظور خلایق شود ودر خبر آمده است اقرأ وارق بکل آیة درجة

ذُرَی الْعِزِّ یُنَاشِدُ فِی إِرْضَائِهِ لِحَبِیبِهِ وَأَجْدِرْ بِهِ سُؤْلًا إِلَیْهِ مُوَصَّلَا

یعنی قرآن از حق سبحانه وتعالی درخواهد که یارب از دوست من راضی
شو وجه نزا اوراست قرآن که طلب خشنودی کند از برای حبیب
خود خاصه سوالی که آن سبب اتصال حبیب باشد بمحبوب
واشارتست بقوله صلی الله علیه وسلم یجیء القرآن یوم القیامة
ویسال الله عز وجل ملحا فی ان یرضی قاریه

فَیَا أَیُّهَا الْقَارِی بِهِ مُتَمَسِّكًا مُجِلًّا لَهُ فِی كُلِّ حَالٍ مُبَجِّلَا
هَنِیئًا مَرِیئًا وَالِدَاكَ عَلَیْهِمَا مَلَابِسُ أَنْوَارٍ مِنَ التَّاجِ وَالْحُلَا

یعنی ای کسی که بقرائة قرآن دست در زده یعنی بتلاوت آن مشغولی وبر
مضمون آن عمل میکنی وحال آنست که قرآن بزرکست پس تعظیم آن
اندر جایات دارن در سر آوضرا واز این سبب است که ثانیا ناظم اشارت
کرد بقوله مبجلا ورسول علیه الصلوة والسلام فرموده است من وقر
القرآن فقد وقر الله وبشارت داد مر قاری مذکور را که تعظیم قرآن
کرده باشد بقوله هنیا مریا یعنی خوش کوار باد ونیکو انجه بتو رسد از سعادت
ودرجات اخروی بواسطه قرآن قوله والداک علیهما یعنی مادر وپدر
قاری را بپوشانند حلها کرامت با تاج عزت بواسطه قرآن خواندن
فرزند چنانچه خلایق از نور آن متحیر شوند در روز قیامت

ودر خبر امده است که نور آن از نور افتاب زیاده باشد

١٧ فما ظنكم بالنجل عند جزائه اولئك اهل الله والصفوة الملا

بس از مذکور فرموذ که فرزند کسی که با او کرامت مذکور کرده باشند
هرانجه ظن شما باشد زیاده ازان یابد آن فرزند روز جزا و رسول
خدای صلی الله علیه وسلم فرموذ اهل القرآن اهل الله وخاصته
وقوله الملا یعنی اشراف قوم باشد وصفوه خالص هر چیز را گویند

١٨ اولو البر والاحسان والصبر والتقى حلاهم بها جاء القرآن مفصلا

یعنی اهل قران می باید که موصوف باشند بدین صفات که ناظم
یاذکرد یکی انك نیکو کار وباصلاح باشد ودوم متابعت رسول
کند در افعال واقوال نیکو وسوم انک باید که صابر باشند یعنی حبس
نفس کنند بر طاعت واجتناب از معصیت وچهارم متقی باشند
بعد ازان فرموذ که صفات ایشان بر وجه مذکور در قرآن مفصل
امده است یعنی روشن کما قال الله سبحانه وتعالى ان الابرار لفی نعیم
وقوله تعالى واصبر نفسك مع الذین الایة والله یحب المحسنین وقوله والله ولی المتقین

١٩ علیك بها ما عشت فیها منافسا وبع نفسك الدنیا بانفاسها العلا

فرموذ که بر تو باد یا سامع که این اوصاف که گفتیم حاصل کنی و د
داد دنیا که جون میدانی که لذة دنیا را بقایی نیست در حالة زندگی
بفروش نفس دنی فانی خود را بنفیسهای بلند ونیکوی باقی آن جهانی
وانفاس جمع نفس است ومراد ارواح است والضمیر فی انفاسها عاید است

با صفات وشاید که چنین گوییم بفروش نفس بد خود را در نفیسهای بزرگ
وبلند قرآن ودر خبر آمده است خیرکم من طال عمره وحسن عمله

٢٠ جزى الله بالخیرات عنا ائمة لنا نقلوا القرآن عذبا وسلسلا

یعنی جزا دهاد حق تعالى ایمه قرا را از ما که نقل قرآن کردند با ما خوش
وآسان بی زیادة ونقصان باسناد متصل از ایشان تا برسول حبیب الرحمن
جون این جهد نمودند دعایی که مناسب حال ایشان بود ناظم بدان
اشارة کرد لقوله علیه الصلوة والسلم من اولى الیكم معروفا فكافئوه فان لم تجدوا فادعوا له

٢١ فمنهم بدور سبعة قد توسطت سماء العلى والعدل زهرا وكملا

یعنی از ایمه مذکور هفت امام اند که در کاملیت ایشان مانده اند
بماه شب جهارده وجون ماه دران شب بمیانه آسمان رسد جا بجه
میلش نباشد بطرفی وحال ان باشد که نورش تمام باشد بی جهابی و
نقصانی بس آن زمان در غایت کمال باشد وجون ایمه سبعه در جمیع
علوم با علو اسناد در ضبط واتقان قرات منسوب بودند ایشانرا مانند
ببدر کرد وجون در خبر آمده است ان القرآن انزل على سبعة احرف
ونیز مصحف عثمانی رضی الله عنه که بخط خود نبشته است هفت است
موافقت آنرا علما عصر اقتصار کردند بربن هفت امام که ذکر آن کرده
شد وشیخ المشایخ برهان الدین جعبری در تاریخ سنه ثمان وتسعین
وستمائة در حرم خلیل علیه السلم که مؤلف این مختصر بروی ختم جمع
الجمع می خواند فرموذ که هر قرائتی که نقل آن متواتر باشد وموافق عربیت

ورسم مصحف عثمانی از حروف سبعه باشد وبعضی که درین فن
کامل نباشند حرفی که مختلف فیه باشد ودرین قصیده نباشد اعتقاد
کنند که آن شاذ است وآن خطا باشد حق تعالی همگنانرا از خطا ولل
نگاه داراد وچون ائمه را نسبت کرد ببدر راویانرا نسبت کرد وفرمود

٢٣

**لَهَا شُهُبٌ عَنْهَا اسْتَنَارَتْ فَنَوَّرَتْ سَوَادَ الدُّجَى**

یعنی آن بدوررا ستارگانی چند اند که نور از آن بدور گرفته اند وچون
این ستارگان نور از ماه میگیرد مناسب آمد نسبت رواة بستارگان کردن
بعد از آن فرمود فنورت سواد الدجی روشن کردانیدند تاریکی شب را
تا آن غایت که منفرق شد تاریکی جهل وعلم ایشان روشنی عالم را
ظاهر کردانید یعنی آن رواة بدان طریق که از ائمه قرا گرفته
بودند بعد ازیشان نقل کردند بی زیادت ونقصان وآن نور علم
ایشان عالم فرا گرفت وباقی ماند الی زماننا هذا وبالله التوفیق

٢١

**وَسَوْفَ تَرَاهُمْ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ مَعَ اثْنَيْنِ مِنْ**

بعد از ذکر بدور که ائمه سبعه اند وشهب که راویان اند فرمود که زود
باشد که به بینی امامی را با دو راوی از رواة او متمثل یعنی روشن وبعد
از آن امام با دو راوی او تا هفت امام وچهارده راوی او بدین ترتیب
مذکور یاد کرده شود وبدانک این رواة از مشهوران رواة اند وهر یکی
را راویی هست از مشهوران که باصطلاح قرا او را طریق می خوانند بعد
از آن انجا که ناظم رحمه الله گفت لهم طرق یهدی بعد از آن یاد کرده شود

٢٤

**تَخَيَّرَهُمْ نُقَّادُهُمْ كُلَّ بَارِعٍ وَلَيْسَ عَلَى قُرْآنِهِ مُتَأَكِّلا**

یعنی اختیار کردند ائمه مذکور نقد کنندۀ ایشان وناقد کسی باشد که نیک
از بد تمییز تواند کردن وبارع کسی را گویند که در علم وغیره مانند
خود ندارد وچون ائمه قرا سبعه علماء با عمل بودند الثقات بدنیا نکردند
وقرآنرا سبب خوردن وآشامیدن نکردانیدند چنانچه
فرمود ناظم ولیس علی قرآنه متاکلا پس علماء عصر
این ائمه را که در قصیده مذکور اند اختیار کردند رحمة الله علیهم اجمعین

٢٥

**فَأَمَّا الْكَرِيمُ السِّرِّ فِي الطِّيبِ نَافِعٌ فَذَاكَ الَّذِي اخْتَارَ**

ازین بیت شروع کرد در بیان معرفت ائمه سبعه وابتدا از نافع کرد
متابعت صاحب تیسیر وابن مجاهد کرد وچون نافع امام مدینه
بود وآن اشرف اماکن است عند مقلان تمسکا بقوله صلی الله علیه و
سلم اللهم انک اخرجتنی من احب البقاع الی فاسکنی فی احب البقاع
الیک ونافع پسر عبد الرحمن بن نعیم است اصلش از اصفهان
از طبقه دوم است وروایت کرده است که بر هفتاد کس قرآن خوانده
ام از تابعین ودر علم عربیت ووجوه قرآآت دانا بوده است ودر
علم حدیث یگانه وقت وامام مالک رضی الله عنه گفته است که
قرات نافع خواندن سنت است وچون نافع سخن گفتی بوی مشک
از دهن وی آمدی از وی سوال کردند که این از چه یافتی گفت رسول
خدای علیه الصلوة والسلم در منام لب مبارک بر لب من نهاد وچیزی

دردهن من خواند چون بیدار شدم این رایحه یافتم واز ان وقت باقی
ماند پس از ان زمان اقامت کرد در مدینه تا متوفی شد انجا در سنه تسع وسبعین ومایه

**وَقَالُونُ عِيسَى ثُمَّ عُثْمَانُ وَرْشُهُمْ بِصُحْبَتِهِ الْمَجْدَ الرَّفِيعَ**

وعیسی نام قالون است وبسبب نیکو خواندن قرآن اورا لقب قالون شد
ونام پدرش مینا بود وقالون بیش از حضر قران خوانده است بر نافع
ودامادِ او بود ومولدش در سنه عشرین ومایه بوده است در مدینه
ووفاة در سنه خمس ومایتین وورش راوی دوم است واز شدت بیاض
اورا لقب ورش گفتند ونام او عثمان است واز مشهوران رواة است
واهل غرب ومصر اعتماد بر قرات او کردند وولادة او سنه عشر ومایه
بوده است ووفات در مصر سنه سبع وتسعین ومایه وقالون وورش
قران بر نافع خوانده اند بی واسطه وبدان سبب شرف وبلندی
وشهرت یافتند کما اشار بقوله المجد الرفیع با ثلا

**وَمَكَّةُ عَبْدُ اللَّهِ فِيهَا مُقَامُهُ هُوَ ابْنُ كَثِيرٍ كَاثِرُ الْقَوْمِ**

بعد از نافع شروع کرد در بیان امام دوم که قاری مکه بود وشیخ
در حدیث نبوی واو عبد الله بن کثیر مکی است و بر عبد الله بن السایب
وغیره خوانده است کما اشار بقوله کاثر القوم یعنی غلبه کرد
بر قوم وغیر خود را در رتبة یا کوهم بسیار خلق بسبب علم او بزرگی یافتند
وولادة او در مکه بود در سنه خمس واربعین ووفات او در سنه عشرین ومایة

**رَوَى أَحْمَدُ الْبَزِّي لَهُ وَمُحَمَّدٌ عَلَى سَنَدٍ وَهُوَ الْمُلَقَّبُ قُنْبُلَا**

یعنی احمد بزی ومحمد که لقب او قنبل است هردو باسناد خوانده اند
بر عبد الله بن کثیر اما راوی اول که احمد است بر عکرمه خوانده است
واو بر شبل بن عبد الله ونیز عکرمه بر اسمعیل قسط خوانده است وشبل
واسمعیل بر ابن کثیر خوانده اند وبزی منسوب است بابی بزه وابو
بزه از اهل همدان بود از مشاهیر انجا واو جد احمد بود ونسبت کردند
احمد را بدو ومعروف شد بدان سبب واما راوی دوم که قنبل است
بر احمد قواس خوانده است وقواس بر ابی الاخریط وهب بن واضح
واو بر اسمعیل قسط واسمعیل بر شبل بن عباد ومعروف بن مشکان
وان هردو بر ابن کثیر وچون احمد را اسناد اقرب بود اورا مقدم داشت
بر قنبل وبسبب ضخامة معروف شد بقنبل وولادة احمد در سنه
سبعین ومایه ووفات در سنه خمس وخمسین ومایتین بود وولادة قنبل
در مکه سنه خمس وتسعین ومایه ووفاة سنه احدی وتسعین ومایتین بود

**وَأَمَّا الْإِمَامُ الْمَازِنِيُّ صَرِيحُهُمْ أَبُو عَمْرٍو الْبَصْرِي فَوَالِدُهُ**

یعنی امام سوم از قبیله مازن است واو از عرب العربا است از قبیله
مازن ومازن قبیله است از قبیله تمیم واز ایمه کبار است در علم
عربیت وقرات از مشاهیر قرا واز اهل دین وورع وکنیت او ابو عمرو است
ونامش زبان او عریان او یحیی است وقیل غیر ذلك وچون بمدینه
رسید اهل مدینه بروی خواندند قرآة وکسی که بروی نخواند اورا
از مقریان نشمردند واو در بصره مقیم بود ومولودش در مکه بو

ودركوفه وفات يافت سنه اربع وخمسين ومايه وقرات برمجاهد
بن جبير وسعد بن جُبَير وغيرهما خوانده است رحمة الله عليهم

٣٠ اَفَاضَ عَلَى يَحْيَى اليَزِيدِيِّ سَيْبَهُ فَاَصْبَحَ بِالعَذْبِ

جون ابوعمرو درگذشت ازمشاهير رُوَاتِ او يحيى يزيدى بود كه
ابوعمرو افاضت كرده بود علم قرآات را بروى وجون مشهور شد
يزيدى وبهره مندگشت ازابوعمرو بعلم تمام بروجهى كه آسان بود فرا
گرفتن ازوى كه صاحب ضبط واتقان بود بقرات ابوعمرو وبكرة
خواندن يزيدى برابوعمرو قرات ابوعمرو بروى قرار گرفت كما اشار
بقوله فاصبح بالعذب الفرات مُعَلَّلا اى سُقِىَ مرةً بعد مرةٍ وازان
سبب اورا يزيدى گفتندى كه صحبت با يزيد منصور خال
مهدى داشتى ومولد او درسنه ثمان وعشرين ومايه بود ووفات
درسنه اثنين ومايتين درايام رشيد رحمه الله عليهم اجمعين

٣١ اَبُو عُمَرَ الدُّورِيُّ وَصَالِحُهُمْ اَبُو شُعَيْبٍ هُوَ

جون واسطه ميان ابوعمرو بن العلا وراويان يزيدى بود فقط اورا
ياد كرد وبعد ازان فرمود ابوعُمَر الدوري وابوشعيب هردو قرات
ازيزيدى فراگرفتند كما اشار اليه بقوله تقبلا ونام ابوعُمَر حفص بن
عُمَر بن صُهبان دورى است ودور موضعى است در بغداد وابوشعيب
را نام صالح است بسر زياد بن عبدالله ونسبت كرد اورا باسوس وان
موضعى است باهواز ومولد دورى ببغداد بود سنه خمسين ومايه

ومات

ومات بها سنه ست واربعين ومايتين ووفاة ابوشعيب سوسى در
رقه بود سنه احدى وستين ومايتين رحمهما الله تعالى رحمة واسعة

٣٢ وَاَمَّا دِمَشْقُ الشَّامِ دَارُ ابْنِ عَامِرٍ فَتِلْكَ بِعَبْدِ اللهِ

يعنى امام جهارم عبدالله بن عامر است كه دمشق شام سراى اوست
زيرا كه در دمشق امام وقاضى وقارى او بود در زمان خود
بس خوش بود بفروآمدن در آن مقام بواسطه فضل علم او وقران بر
مغيرة بن ابى شهاب خوانده بود واو برامير المومنين عثمان رضى الله
عنهما وبسبب ضبط واتقان قرآات اهل شام اعتماد بر قرات او دا
وناظم بسبب علم وصلاح او اورا بر اهل كوفه مقدم داشت وقريه در شام
كه آنرا جيانه خوانند ولادة او بود در انجا ووفاة او در روز عاشورا سنه
ثمان عشر ومايه واين خبر مولف اين حروف درين قريه مذكور ازمشايخ
دمشق شيخ برهان الدين اسكندرى شنيد كه بعزم زيارت رفته بود

٣٣ هِشَامٌ وَعَبْدُ اللهِ وَهْوَ انْتِسَابُهُ لِذَكْوَانَ بِالاِسْنَادِ

فرمود راوى اول ابن عامر هشام بن عمار دمشقى است وراوى دوم
عبدالله بن بشير بن ذكوان وقوله بالاسناد عنه نُقِلا يعنى هشام قرات
بر عراك مُرى وايوب بن تميم خوانده است واشان بريحيى بن الحرث
ويحيى برابن عامر وابن ذكوان برايوب واو بريحيى ويحيى برابن عامر
وبسبب زيادتى علم وحدث هشام را برابن ذكوان مقدم داشت و
ولادة هشام درسنه ثلاث وخمسين ومايه بود ووفات درسنه

خمس ومايتين وولادت ابن ذكوان سنه ثلاث وسبعين
ومايه در روز عاشورا ووفات در سنه احدي واربعين ومايتين

٣٤ وَبِالْكُوفَةِ الْغَرَّاءِ مِنْهُمْ ثَلَاثَةٌ أَذَاعُوا فَقَدْ ضَاعَتْ (شَذًا وَقَرَنْفُلَا)

می گويد از كوفه مشهور سه امام اند كه علم ايشان منتشر شد در جهان
مانند بوی مشك وقرنفل واين استعاره مراد تعظيم ائمه مذكور است
واعتماد بر قرات ايشان بر تنبيه است كه بران كسی را منع نباشد زيرا كه
عاصم مشهور است بامامت وعلم حديث وزهد وورع وحمزه بزهد وورع
در نصابی است كه تنبيه كرد ناظم بقوله ما ازكاه من متورع كما سياتی و
كسائی مخصوص بود بعلم عربيت وخصايل محمود وشروع كرد در بيان ايشان بقوله

٣٥ فَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ وَعَاصِمٌ اسْمُهُ فَشُعْبَةُ رَاوِيهِ الْمُبَرِّزُ أَفْضَلَا

٣٦ وَذَاكَ ابْنُ عَيَّاشٍ أَبُو بَكْرٍ الرِّضَى وَحَفْصٌ وَبِالْإِتْقَانِ (كَانَ مُفَضَّلَا)

يعنی عاصم را كنيت ابو بكر است واو پسر ابو النجود وقرآن بر عبد الرحمن
سلمی وبر زر بن حبيش خوانده است وايشان بر عثمان رضی الله عنه وبر علی
بن ابی طالب وابی بن كعب رضی الله عنهما وابی النجود بفتح نون است
وسلمی بضم السين وفتح لام باتخفيف روايت است واز قرات عاصم
ولهجه او تعجب كردندی خلق وقول بعضی آنست كه قرآن بر عثمان خوانده است
وجماعتی بسيار قرات فرا گرفتند از وی واز ان جمله دو كس كه مشهورتر
بودند ناظم ذكر ايشان كرد اول شعبه كه پسر عياش است وكنيت او نيز
ابوبكر است واو را مبرز وافضل خواند زيرا كه بسبب علم حديث وزهد

وتقوی

وتقوی يكانه بود در زمان خود وراوی دوم حفص بن سليمان بزاز
قاضری است ودر اتقان بقرات عاصم حفص فاضلتر بود از غير خود زيرا كه
از عاصم قران بنج آيه بنج آيه فرا گرفته بود وبعضی او را مقدم داشته اند
بر شعبه بسبب اتقان ووفات عاصم در كوفه سنه ثمان وعشرين ومايه
بود وولادت شعبه سنه اربع وتسعين بود ووفات سنه خمس وتسعين
ومايه وولادت حفص سنه احدی وتسعين ووفات سنه ثمانين ومايه

٣٧ وَحَمْزَةُ مَا أَزْكَاهُ مِنْ مُتَوَرِّعٍ إِمَامًا صَبُورًا لِلْقُرَانِ (مُرَتِّلَا)

فرمود امام دوم از كوفه حمزه بن حبيب الزيات است كه بعد از عاصم
قرات بروی قرار گرفت وشيخ كسائی بود وبعضی از اوصاف او ناظم
ياد كرد وگفت حمزه چه زيرك ودانا بود وعالم وپرهيزكار وقرآن
بترتيل خواندی يعنی مبين ومنقولست از وی كه در منام بر حق تعالی
خواند وحق تعالی بعد از قرات قرآن اكرام كرد با وی وگفت بنشين ونفرمود
تا تاج كرامت بر سرش نهادند وكمر زرين در ميان بستند ودستوانه
زرين در دستش كردند وحق تعالی فرمود يا حمزه اين اكرام از بهر قرآن
خواندن تو وروزه داشتن وتعلم قرآن تو كردم وهمچنين
با اهل قرآن كنم ووفات او بحلوان بود بسنه ثمان وخمسين ومايه

٣٨ رَوَى خَلَفٌ عَنْهُ وَخَلَّادٌ الَّذِي رَوَاهُ سُلَيْمٌ مُتْقَنًا (وَمُحَصَّلَا)

بدانك از مشاهير رواة حمزه سليم بود واز اصحاب او خلف وخلاد
مشهور شدند بقراة حمزه وقوله رواه سليم متقنا ومحصلا يعنی كه خلف

وخلاد روایت می کنند از حمزه درحالتی که حمزه متقن و محصل بود
وشاید که معنی آن باشد که سلیم درحالة الاتقان روایت از حمزه
می کند وخلف بمرتبه رسیده بود که او را اختیار قراءات است در
بعضی کتب و در بغداد وفات یافت سنه تسع وعشرین ومائتین وخلاد
را ولادة درسنه تسع وعشر ومائه و وفات درسنه ثمان و
ثمانین ومائه بود در بغداد والحمد لله وحده والصلوة والسلام علی محمد واله وصحبه

## وَأَمَّا عَلِيٌّ فَالْكِسَائِي نَعْتُهُ لِمَا كَانَ فِي الْإِحْرَامِ فِيهِ تَسَرْبَلَا

٣٩

وامام سوم از کوفه علی بن حمزه بن بهمن است وبکسایی مشهور است
بدان سبب که در وقت احرام کسایی دربرکرده بود وبعد از ائمه مذکور
علم قراءات وعربیت بروی قرار گرفت و وفات او بعد از هفتاد سال
در قریه که آنرا ارنبویه خوانند در ری بود سنه تسع وثمانین ومائه
ومحمد بن حسن با او وفات یافت وقالوا ههنا دفنا العلم والقراءة

## رَوَى لَيْثُهُمْ عَنْهُ أَبُو الْحَارِثِ الرِّضَى وَحَفْصٌ هُوَ الدُّورِي وَفِي الذِّكْرِ قَدْ خَلَا

٤٠

بعد از کسائی از مشاهیر رواة او لیث بن خالد مروزی که ابو الحارث
کنیت اوست وحفص بدوری مشهور است ویاد کرده شد از پیش
که راوی ابو عمرو است **سوال** چگونه معلوم شود که روایت دوری از
ابو عمرو یا از کسائی است **جواب** هرگاه که از کسائی روایت می کند
ناظم او را حفص گوید چنانک فرموده درباب اماله رؤیاك مع مثوای
عنه لحفصهم **سوال** چون حفص اسمی مشترک است میان راوی

عاصم ودوری وچون دوری از کسائی روایت می کند گفته آمد ناظم
او را حفص می گوید پس فرق چگونه پیدا آید میان راوی عاصم وراوی
کسائی **جواب** گوییم هرگاه که مراد ناظم از ذکر حفص راوی عاصم باشد
حفص را مقید نکرداند بذکر مروی عنه چنانك درباب هاء الکنایه
گفته وفیه مهانا معه حفص اخو ولا وهرگاه که مراد ناظم راوی کسائی
باشد ذکر حفص را مقید کرداند بذکر مروی عنه یعنی ذکر کسائی چنانک
درباب اماله گفته است ورؤیاك مع مثوای عنه لحفصهم واین از
مشکلات قصیده است وشراح ازین ساکت از مهمات بود تعرض آن
رسانیدن چنانک از شیخ مجد الدین تونسی در دمشق واز شیخ برهان الدین
جعبری رحمهما الله سماع بود واما وفاة ابو الحارث درسنه اربعین
ومائتین بوده است **تنبیه** نقل تواریخ مذکور از شیخ برهان الدین
جعبری منقول است وچون ذکر ائمه ورواة کرد شروع کرد دربیان نسب ائمه بقوله

## أَبُو عَمْرِهِمْ وَالْيَحْصَبِيُّ ابْنُ عَامِرٍ صَرِيحٌ وَبَاقِيهِمْ أَحَاطَ

٤١

فرموده از ائمه سبعه ابو عمرو وابن عامر یحصبی صریح النسب اند
یعنی بی تماس ایشان واصول ایشان نشده است بلك اصل هر دو
از عرب است ودر باقی قرا دو قول است یکی آنك حر الاصل بود وقول
دوم آنک اگر ثابت شود که رق تماس ایشان یا اصول
ایشان شده است چنین حر الاصل نباشند والله اعلم

## لَهُمْ طُرُقٌ يُهْدَى بِهَا كُلُّ طَارِقٍ وَلَا طَارِقٌ

٤٢

يعني مران رواة مذكور را رواتي ديكر هستند كه در اصطلاح
قرّا ايشانرا اينها طريق خوانند شايد كه مراد ناظم اين باشد
از انچه كفت لهم و شايد كه مراد آن باشد كه ائمه مذكوره
را مذاهبي است روشن چنانك ياذ كرده شود كه با آن
مذاهب راه يابد هر عالمي كما اشار بقوله يهدي بها
كل طارق بعد از ان فرمود نترسد در ان راهها هيچ شب
روي ما كر پس حاصل اين باشد كه ائمه مذكور را راوي
راوي هست يا مذاهبي كه هر طالبي بدان طريق يا بدان
مذاهب قرائت خواند از غايت روشني او را هيچ خوفي از خطا
و ذلل نباشد كه سند قرات ائمه مذكور و رواة كه درين
قصيده اند متصل است تا برسول الله صلى الله عليه وسلم
و چون ذكر طرق شرّاح نكرده اند و شيخ ما برهان
الدين جعبري رحمة الله عليه از مهمات دانستي درين
مختصر ياذ كرده شد بدانك راوي قالون از مشهوران ابو نشيط
است و راوي ورش ازرق است و راوي
بزي ابو ربيعه و راوي قنبل ابن مجاهد
و راوي دوري ابو الزعراء و راوي سوسي
ابن جرير و راوي هشام حلواني و راوي
ابن ذكوان اخفش و راوي ابو بكر

طرق م

يحيى بن آدم و راوي حفص عُبيد بن الصباح
و راوي خلف ادريس بن عبد الكريم و راوي
خلاد قاسم بن وزان و راوي ابو الحارث محمد
بن يحيى و راوي دوري جعفر بن محمد بن
اسد النصيبي والله اعلم ۞ و چون ناظم تغمده الله
بغفرانه بعضي از حروف ابجد مشهور تغيير و تبديلي
كرده است كما سياتي و نيز انجا ذكر طرق كرديم
پس از بهر ظهور جدولي بكنيم كه شامل جميع
رموز باشد از رمز صغير و كبير و رواذف و حرف
طا علامت راوي راوي باشد كه آنرا طرق كفتيم
و ذكر اسانيد قرا تا رسول الله عليه الصلوة والسلام
والتحية والرضوان بر سر جدول بنويسيم وبالله التوفيق

نافع است اول از مدينه منير ؛
دوم از مكه باشد ابن كثير ؛
سيوم از بصره مازني بو عمرو ؛
و ز دمشق است ابن عامر شهير ؛
وان سه قرّاء ديكر از كوفه ؛
عاصم و حمزه و كسائي كبير ۞

نصاب مفضلاه ۴۳

**وَهٰذِهِ اللَّوَاتِي لِلْمُوَافِي نَصَبْتُهَا مَنَاصِبَ فَانْصَبْ فِي**

قوله هذه اللواتی اشارة است بطرق مذکور یا مذاهب قرا که آن ادغام وامالة وتخفیف همزات وغیر آن است وقوله للموافی نصبتها یعنی طرق مذکور را از بهر کسی است که موافقت می کند نصب کردم آنرا بوجهی که مشایخ کبار بمن رسیده است هرانکس که آنرا بخواند وبداند صاحب جاه وشیخ زمانه کردد در قرآات بعد از آن فرمود فانصب فی نصابك مفضلا بس مجاهده بر خود نه و زحمتی بکش در نصاب خود یعنی در راس مال خود ومراد نیت شخص است چون نیت خود را مصروف کرداند بدانستن این فن زیادت آید بر کسی که معرفت این علم نداند خیا نخه روایت ناظر است زیرا که کسی که موافقت ناظم نکند وبطریق دیکر که درین قصیده نیست متابعت کند این قصیده را از بهر وی موضوع نیست وبعد ازین شروع کرد در ذکر مصطلح خود بقوله

**وَهَا أَنَا ذَا أَسْعَى لَعَلَّ حُرُوفَهُمْ يَطُوعُ بِهَا نَظْمُ** ۴۴

فرمود که من این زمان سعی می کنم باشد که فرمان برداری کند یعنی سهل آید نظم بان حروف بطریقی آسان وشاید که مراد حروف رموز خواهد وشاید

**جَعَلْتُ أَبَا جَادٍ عَلَى كُلِّ قَارِئٍ دَلِيلًا عَلَى الْمَنْظُومِ** ۴۵

یعنی حروف ابجد را موزع کردانیدم از بهر امامی ودو راوی چنانچه در قصیده مذکور اند یعنی چون از ذکر یک امام ودو راوی فارغ شوم ذکر امام ثانی وراویان او آغاز کنم تا هفت امام با چهارده

ومستهلا مفتوح الهاء علی ما لم یسم فاعله وهو حال ای حال تسهیل الله له

اللّٰه تبارک وتعالی

جبرئیل صلوات الرحمن علیه

محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم

| اسناد | قاری | رمز | راوی | رمز | راوی | طریق |
|---|---|---|---|---|---|---|
| قرا نافع علی ابی جعفر وعبد الرحمن بن هرمز وشیبة بن نصاح ویزید بن رومان وقرا هولاء علی ابی هریرة وابن عباس رضی الله عنهما وقرا علی | نافع ا | ب | قالون | ط | ابونشیط | |
| | | ج | ورش | ط | ازرق | |
| وقرا ابن کثیر علی عبد الله بن السائب ومجاهد بن جبر وعکرمة وقرا هولاء علی ابی بن کعب رضی الله تعالی عنهم وقرا ابی علی | ابن کثیر د | ه | بزی | ط | ابوربیعه | |
| | | ز | قنبل | ط | ابن مجاهد | |
| وقرا ابو عمرو علی ابن مجاهد وسعید بن جبیر وعکرمة وعبد الله بن کثیر وقرا هولاء علی ابن عباس رضی الله تعالی عنه وقرا ابن عباس علی | ابو عمرو ح | ط | دوری | ط | ابوالزعراء | |
| | | ی | سوسی | ط | ابن جریر | |
| وقرا ابن عامر علی مغیرة وابی الدرداء وقرا علی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه وقیل قرا ابن عامر علی عثمان وقرا عثمان رضی الله تعالی عنه علی | ابن عامر ک | ل | هشام | ط | حلوانی | |
| | | م | ابن ذکوان | ط | اخفش | |
| وقرا عاصم علی عبد الرحمن السلمی وزر بن حبیش وقرا زر علی عثمان وعلی رضی الله عنهما وقیل قرا عاصم علی عثمان رضی الله تعالی عنه علی | عاصم ن | ص | ابوبکر | ط | یحیی بن آدم | |
| | | ع | حفص | ط | عبید بن الصباح | |
| وقرا حمزة علی الاعمش ومغیرة وجعفر بن محمد الصادق بالاسناد عن رسول الله تعالی صلی الله علیه وعلی آله وسلم کما ذکر فی التیسیر | حمزه ف | ض | خلف | ط | ادریسی | |
| | | ق | خلاد | ط | ابن شاذان | |
| وقرا الکسائی علی عیسی بن عمر الهمدانی ومحمد بن ابی لیلی وحمزة بن حبیب الزیات بالاسناد عن رسول الله علیه وعلی آله وسلم کما ذکر فی التیسیر | کسائی ر | س | ابوالحارث | ط | محمد بن یحیی | |
| | | ت | دوری | ط | جعفر بن محمد | |

| ث | خ | ذ | ظ | غ | ش |
|---|---|---|---|---|---|
| کوفیان عاصم وحمزه وکسائی | سبعة الا نافع | کوفیان وابن عامر | کوفیان وابن کثیر | کوفیان وابوعمرو | حمزه وکسائی |

| صحبة | صحاب | عم | سما |
|---|---|---|---|
| حمزه وکسائی وشعبه | حمزه وکسائی وحفص | نافع وابن عامر | نافع وابن کثیر وابوعمرو |

| حق | نفر | حرمی | حصن |
|---|---|---|---|
| ابن کثیر وابوعمرو | ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر | نافع وابن کثیر | عاصم وحمزه وکسائی ونافع |

| این جدول ثالث بر جمیع رموز | الواو فیصل | صفرو کلم و روادف واساید |
|---|---|---|

راوی تمام شود پس حاصل آن باشد که **ابج** ازان نافع وراویان او باشد **دهز** ازان ابن کثیر وراویان او واو رمز نیست کما سیاتی
**حطی** ازان ابو عمرو وراویان او باشد **کلم** ازان ابن عامر وراویان او باشد **نصع** ازان عاصم وراویان او ازان سبب که ناظم
سین سعفص را بجای شین نهاده است در کلمه قرشت وشین را رمز حمزه وکسایی کرده است کما سیاتی وصاد که در آخر سعفص است
بجای سین سعفص نهاده وضاد ضظغ را بجای صاد سعفص نهاده پس **فضق** ازان حمزه وراویان او باشد **رست** ازان کسایی
وراویان او **تنبیه** بدانک از حروف ابجد بعد از حروف مذکور شش حرف باقی ماند وآن حروف ثخذ ظغش است انرا بعد ازین
باکلمات هشت کانه که آنرا رواذف کفتیم بیان خواهد کردن ان شاء الله تعالی

٤٦ وَمِنْ بَعْدِ ذِكْرِي الحَرْفَ أُسْمِي رِجَالَهُ مَتَى تَنْقَضِي

مراد از حرف اینجا کلمهٔ مختلف فیه است از قرآن یعنی بعد از حرف مختلف فیه نام قاری بیارم در اول کلمه دیکر نحو فی از حروف ابجد تا دلالت
کند برانک صاحب آن حرف چکونه خوانده است نحو ومالک یوم الدین داوده ناصر وچون آن قرات معلوم شود که مذهب کیست واو را بعد
از بهر فصل تا معلوم شود که حکم مسئله اول باخر رسید نحو وعند سراط والسراط ل قنبلا پس معلوم شود که حکم قرات
مالک اثبات الف است وحذف الف وحکم صراط صاد وسین است

٤٧ سِوَى أَحْرُفٍ لَا رِيبَةٌ فِي اتِّصَالِهَا وَبِاللَّفْظِ أَسْتَغْنِي

یعنی در بعضی مواضع مخالفت مشروط مذکور کنم یعنی واو فصل نیاورم وآن وقتی باشد که خوفی نباشد درانکه مشتبه شود
کلمه مختلف فیه بکلمهٔ دیکر در وقت اتصال کلمات نحو وضم فواق شاع خالصة اضف واو فیصل در میان فواق وخالصة
نیاوردم زیرا که لبسی نبود ازان سبب که حکم خالصة نوعی کفتم وحکم فواق نوعی دیکر ملی را قید ضم است ودیکر را اضافت وامثال ان
درین قصیده بسیار واقع شود بباید دانستن قوله وباللفظ استغنی عن القید یعنی در بعضی مواضع اختصار کنم بلفظ کلمهٔ مختلف
فیه بی قید وآن در مواضعی باشد که روشن باشد وبقید حاجت نباشد نحو ومالک یوم الدین راوده ناصر پس اکر روشن نباشد
حرف مختلف فیه را مقید کردانم نحو وما یخدعون الفتح من قبل ساکن وبعد ذکا

٤٨ وَرُبَّ مَكَانٍ كَرَّرَ الحَرْفَ قَبْلَهَا لِمَا عَارِضٍ وَالأَمْرُ

یعنی در بعضی مواضع حرف رمز را پیش از واو فیصل مکرر کردانم وآن از بهر عارضی باشد وسبب آن باشد که ناظم
خواهد که بیت تمام شود بدان لفظ یا دران کلمه معنی نیکو باشد که مکرر شود نحو یعنی علا علا واسری اساری حلا حلا بعد ازان
فرموده که این چه کفتم امری نیست خوف ناک یعنی آسانست ومخالفت اعلم سابق

٤٩ وَمِنْهُنَّ لِلْكُوفِي ثَاءُ مُثَلَّثٌ وَسِتَّتُهُمْ بِالخَاءِ لَيْسَ

**٥٠ عَنَيْتُ الأُلَى أَثْبَتُّهُمْ بَعْدَ نَافِعٍ وَكُوفٍ وَشَامٍ ذَالُهُمْ**

شروع کرد در روادف وآن شش حرف است که از حروف ابجد باصطلاح او باقی مانده است وبدانک ثا علامت کوفیان است وذکر ایشان رفت پیش از ین وخا علامت شش امام است از قرا وفرموده که مرادم آن ایمه است که در اول قصیده مذکور اند بعد از نافع بعدا زان کفت که ذال علامت کوفیان وابن عامر شامی است وچون کوید مغفل یعنی نقطه ندارد ومثلث کفت از انک سه نقطه دارد ونیز اشارت است به امام وهر کجا کوید معجما مراد نقطه باشد واکر مهمل کوید ضد آن باشد

**٥١ وَكُوفٍ مَعَ الْمَكِّي بِالظَّاءِ مُعْجَمًا وَكُوفٍ وَبَصْرٍ غَيْنُهُمْ**

یعنی بدانک کوفیان با مکی یعنی ابن کثیر چون جمع شوند ظا معجم علامت ایشان باشد وچون ابو عمرو بن العلا با اهل کوفه جمع شود علامت ایشان حرف غین باشد والله اعلم

**٥٢ وَذُو النَّقْطِ شِينٌ لِلْكِسَائِي وَحَمْزَةٍ وَقُلْ فِيهِمَا مَعْ**

وشین علامت حمزه وکسائی باشد وچون از حروف ابجد فارغ شد باقی ماند جموعی چند از برای آن هشت کلمه اختیار کرد تا هر یکی از ان کلمه دلالت کند بر قرا خود اول آن کفت وقل فیهما مع شعبة صحبة تلا یعنی با حمزه وکسائی راوی عاصم که شعبه است جمع آید علامت ایشان صحبه باشد

صحاب

**٥٣ صِحَابٌ هُمَا مَعْ حَفْصِهِمْ عَمَّ نَافِعٌ وَشَامٍ سَمَا فِي نَافِعٍ**
**٥٤ وَمَكٍّ وَحَقٌّ فِيهِ وَابْنِ الْعَلَاءِ قُلْ وَقُلْ فِيهِمَا وَالْيَحْصُبِي**

یعنی چون با حمزه وکسائی حفص راوی عاصم جمع آید علامت ایشان صحاب باشد وکلمه عم علامت نافع وابن عامر شامی باشد وکلمه سما علامت نافع وابو عمرو وامام مکه یعنی ابن کثیر باشد وقوله وحق فیه حق مبتدا وفیه خبر وضمیر فیه راجع است با مکی یعنی چون ابن کثیر وابو عمرو در قرائتی متفق باشند بکو که علامت ایشان حق باشد وچون با ابن هر دو ابن عامر جمع آمد علامت ایشان نفر باشد

**٥٥ وَحِرْمِيٌّ الْمَكِّي فِيهِ وَنَافِعٌ وَحِصْنٌ عَنِ الْكُوفِي وَ**

یعنی چون عبد الله ابن کثیر ونافع متفق باشند در قرائتی علامت ایشان حرمی باشد والضمیر فی قوله فیه عاید است با حرمی وچون مکی از مکه است ونافع از مدینه مناسب آمد قوله حرمی وچون کوفی ونافع متفق شوند در قرائتی علامت هر چهار حصن باشد واشارت کرد بقوله علا یعنی که در قرائتی که این جماعت بران متفق باشند شرفی تمام باشد آنرا وچون تامل کنی معلوم شود که حاصل رموز مذکور بر سه قسم است اول رمز صغیر که دلالت بر یک قاری دارد وحرف دوم شش حرف مذکور از بقیه ابجد که آنرا روادف یاد کرده شد وآنرا رمز کبیر می کویند اهل این فن والله اعلم

**وَمَهْمَا أَتَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ بَعْدُ كِلْمَةٌ فَكُنْ عِنْدَ شَرْطِي وَ**

هرگاه که مو

یعنی چون بیاید کلمهٔ که در اول او حرفی باشد از رموز که دال باشد
بر یک قاری و آن حرف پیش از کلمهٔ باشد که دال باشد
بر جمعی یا خود آن کلمه که در اولش رمز مذکور باشد بعد از کلمه جمع
آید در هر دو صورت آنچه شرط کردم عمل کن و شرط آن بود که چون
از حروف مختلف فیه و قاری آن فارغ شوم واو فیصل بیاورم و بدانک
رمز بر سه قسم آید یک قسم آنست که حرف رمز بر یک قاری دلالت
کند و آن بعد از قرآن آید واضجاعك التورية ماردّ حسنه و قسم دوم
آنست که کلمهٔ منفرد از کلمات هشت کانه مذکور که آن دلالت بر
جمعی کند این کلمه پیش از حروف قرآن و بعد از حروف قرآن آید چنانک
بعد ازین یاد کنیم این قسم را اما قسم سیوم که مقصود است ازین
بیت آنست که رمز صغیر که دلالت بر یک قاری دارد و رمز
کبیر که دلالت بر جمعی دارد و هر دو با هم جمع آید چنین شاید که
رمز صغیر مقدم شود بر رمز کبیر نحو وصيّةٌ ارفعْ صفوُ حرمّيه رضي
و شاید که موخر باشد از رمز کبیر نحو و روف قصر صحبته حلا و این
دو قسم یفهمان من قوله من قبل او بعد کلمة و بر هر دو تقدیر شاید
که هر دو مقدم باشند بر قرآن نحو صفا حق غیب یکتمون و قوله
وعم علا لا یعقلون و شاید که موخر باشد از قرآن نحو روف قصر
صحبته حلا و نحو ولباس الرفع فی حق نهشلا و انا اینجا که گفتیم که بر هر دو
تقدیر تا اینجا این مجموع یفهم من قوله و مهما اتت من قبل او بعد کلمة

وجون معلوم شد که رمز صغیر و کبیر با هم می آیند اگر بعد از رمز صغیر
و کبیر ثانیا رمز صغیر بعد از هر دو رمز بیاید آن نیز روا باشد
نحو وصیّة ارفع صفو حرمیه رضی و بباید دانست که این
اقسام مذکور و حل آن از قصیده بتامل حاصل شود والله اعلم

**وَمَا كَانَ ذَا ضِدٍّ فَإِنِّي بِضِدِّهِ غَنِيٌّ فَزَاحِمْ بِالذَّكَاءِ لِتَفْضُلَا**

بعد از اقسام مذکور شروع کرد در بیان اصطلاح خود در عبارات
وجوه قرات و گفت هر وجهی که از برای قاری از قرا یاد کنم
ضد آن وجه از برای باقی قرا یاد کنم مثال آن قوله تعالی لا تعبدون
الا الله بعضی بیا خوانده اند و بعضی بتا که آن غیب و خطاب است
چون ناظم قاری غیب را بگوید معلوم شود که باقی قرا بخطاب خوانند
و همچنین در جمیع اضداد و اکثر اضداد بعد ازین خواهد آمدن و قوله
بالذکاء لتفضلا یعنی ای طالب فن من زحمت نمای فکر خود را تا بسرعت
فهم خود اصطلاح مرا دریابی و بسبب آن فاضل شوی انشاء الله وحده

**كَمَدٍّ وَإِثْبَاتٍ وَفَتْحٍ وَمُدْغَمٍ وَهَمْزٍ وَنَقْلٍ وَاخْتِلَاسٍ تَحَصَّلَا**
**وَجَزْمٍ وَتَذْكِيرٍ وَغَيْبٍ وَخِفَّةٍ وَجَمْعٍ وَتَنْوِينٍ**

شروع کرد در اضداد می گوید ضد مد قصر است کقوله و فی حاذرون
المد ماثل پس حذرون غیر از ابن ذکوان و کوفیان بقصر خوانند و ضد
اثبات حذف کقوله و تثبت فی الحالین درا لوامعا یعنی ابن کثیر و هشام
اثبات یاآت زواید کنند در وصل و وقف پس غیر ایشان حذف کنند

٥٧

٩٨
٩٩

وضد فتح اماله باشد وجون اماله ممنوع است یعنی اماله محض واضجاع
یا تقلیل وبین بین بس خوف التباس را ناظم نکوید افتح که معلوم نشود
که مراد قراات باقیان اماله محض واضجاع است یا اماله تقلیل
وبین بین اما جون کوید امل یا قلل ضد هر دو نوع فتح باید کو فتن
جون این معنی معلوم شود مراد از قول ناظم که کفت وفتح
آن باشد که جون کوید امل یا اضجع که هر دو اماله محض آید یا کوید
تقلیل یا بین بین از بهر فلان قاری که آن اماله محض نیست
فتح باشد در جمیع صور ضد آن نحو واضجاعك التوریة ماردحسنه
وقلل فی جود وضد ادغام اظهار باشد کقوله تمدوننی الادغام فانه
وضد همز ترک همز باشد کقوله وبهمز ضیزی وضد نقل ترک نقل باشد
کقوله ونقل ردا عن نافع وضد اختلاس اکمال حرکه حرف باشد خواه
اولا بود کقوله وکم جلیل عن الدوری مختلسا جلا وبدانک اخفا
نیز هم جون اختلاس است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت
اختلاس را خوا بنحه با ذکرده شد وبدانک ضد جزم باصطلاح ناظم
رفع است کقوله وبالقصر للمکی واجزم فلا یخف وضد تذکیر تانیث
است کقوله وذکر لم تکن شاع وضد غیب خطاب است کقوله وفی
یعملون الغیب حل وضد خفت ثقل باشد کقوله وشدد حفص منزل
وضد جمع توحید باشد کقوله وجمع رسالاتی حمتهٔ ذکورهٔ وضد تنوین
ترک تنوین باشد کقوله لثمود نونوا وضد تحریک اسکان باشد

کقوله وحرک عین الرعب وبدانک در تحریک تفضیلی هست کما قال الناظم

## وَحَیْثُ جَرَی التَّحْرِیكُ غَیْرَ مُقَیَّدٍ هُوَ الْفَتْحُ وَالْإِسْکَانُ

شروع کرد ناظم در بیان تفصیل مذکور بدانک قسم اول از تحریک
آنست که غیر مقید باشد کقوله معا قدر حرک من صحاب وقسم دوم
آنست که مقید باشد کقوله ومحرک لیقطع بکسر اللام کم جید حلا این
قسم ظاهر است از آن سبب که فرموده شیخ که ابن عامر و ورش وابو عمرو
لیقطع را حرکت کسر لام خوانده وباقی قرا با سکان خوانده وبیش
از بن بیت در اضداد معلوم شد که ضد حرکت اسکان است اما قسم
اول که غیر مقید کفتیم مشکل است از آن سبب که حرکت ممنوع است
اما جون ناظم کفت هر وقت که کویم حرک ومقید نکنم مراد من فتح باشد
اشکال زایل شد بعد از آن کفت والاسکان آخاه منزلا یعنی اسکان
ضد حرکت است فرقی نباشد که حرکت مقید باشد یا غیر مقید واین
بحث از مشکلات قصیده است تامل باید کردن در آن والله اعلم

## وَآخَیْتُ بَیْنَ النُّونِ وَالْیَا وَفَتْحِهِمْ وَکَسْرٍ وَبَیْنَ النَّصْبِ

شروع کرد در بیان اصطلاحی دیکر در اضداد و لعث بسوا دری انداختم
میان نون ویا ومیان فتح وکسر ومیان نصب وخفض وذکر نصب بعد
از فتح وخفض بعد از کسر با ذکر دن غرض القاب حرکت اعرابی وبنائی
است بس حاصل این باشد جون کوید که از بهر قاری در کلمهٔ مختلف
فیه بنون خوان ضد آن قرات بیا باید خواندن از برای باقی قرا واکر کوید

نفتح یا نصب خوان ضد ان کسر یا خفض باشد نحو وندخله نون مع طلاق
ونخوان الدین بالفتح رتلا وهم جنین کر کوید بیا خوان یا کوید بکسر خوان
ضد یا نون باشد وضد کسر فتح کقوله و یوشد بالیا فی حماه و قوله ان الله
یکسر فی کلا هر یک از ینها بجای یکدیکر فرو آیند کما اشار بقوله
منزلا جون که معلوم شود این قاعده عمل روین میکنی امثال آنرا

٦٣ **وَحَيْثُ اَقُوْلُ الضَّمُّ وَالرَّفْعُ سَاكِتًا فَغَيْرُهُمُ بِالْفَتْحِ** ٦٣

دیکر باز قاعده می کوید جون کویم از برای قاری بضم خوانند و ساکت شوم
از قرات باقیان ایشان بفتح خوانند نحو و فی اذ یرون الیاء بالضم کللا
واکر ذکر رفع کنم و ساکت باشم از قرات باقیان ایشان بفتح خوانند
نحو ورفع ولا یامرکم روحه سما اما اکر قرات باقیان بفتح نباشد در نوع
اول و نصب نباشد در نوع دوم پس ساکت نشوم از ان کقوله وجزءا
وجزو صم الاسکان صف و قوله و رضوان اضم غیر ثانی العقود کسره
پس قرات باقیان در جزءا اسکان مذکور باشد و در رضوان کسر مذکور

٦٣ **وَفِي الرَّفْعِ وَالتَّذْكِيرِ وَالْغَيْبِ جُمْلَةٌ عَلَى لَفْظِهَا** ٦٣

نوعی دیکر از اصطلاح ناظم آنست که جون کلمه مطلق یاد کند غیر
مقید و اعراب آن احتمال رفع و نصب و جر دارد مراد ناظم رفع باشد
فقط واکر آن کلمه را احتمال تذکیر و غیر تذکیر باشد مراد تذکیر باشد
واکر احتمال غیب و غیر آن باشد مراد غیب باشد و قوله من قید العلا
یعنی این قصیده را از بهر کسی کفته ام که او را ذهنی و فهمی باشد و اضلا

بر وفق مذکور معلوم کند و مطلق را از مقید تمییز تواند کردن واین
سه نوع مذکور ناظم در سورهٔ اعراف در یک بیت کفته است قوله
وخالصة اصل ولا یعلمون قل لشعبة فی الثانی ویفتح شمللا
بنا بر آنچه کفته آمد رفع معتبر باشد در خالصة و تذکیر در لا یعلمون و غیب در لا یفتح

٦٤ **وَقَبْلَ وَبَعْدَ الْحَرْفِ آتِي بِكُلِّ مَا رَمَزْتُ بِهِ فِي الْجَمْعِ اِذْ** ٦٤

جون در رمز صغیر که آنرا کفته بود که بعد از کلمه مختلف فیه
آنرا یاد کنم در رمز کبیر که دلالت برد و قاری یا بیشتر کند می کوید
یاد کنم پیش از حرف مختلف فیه و بعد از و نیز چنانک یاد کرده شد
در بیت و مهما اتت من قبل او بعد کلمة و جون قاعده مذکور مقرر
شد طالب این قصیده را اشکالی نماند و برین اصطلاح آسان
شد دانستن رموز و استنباط جمیع قرات و بعضی از قواعد که
باقی بماند در اثناء قصیده معلوم شود والله اعلم بالصواب

٦٥ **وَسَوْفَ اُسَمِّي حَيْثُ يَسْمَحُ نَظْمُهُ بِهِ مُوْضِحًا جِيْدًا** ٦٥

از ان قاعده یکی اینست که هر جا اسم قاری توان آوردن در نظم
پیش از قران و خواه بعد جون نظم بدان مسامحت کند نام قاری یاد
حال کونه موضحا یعنی جون نام قاری بکویم در مسئله هیچ ابهامی
نماند بلک مانند صفحه عنق طفلی باشد که او را اعمام و اخوال
باشد ظاهر باشد در قبایل عرب یعنی دانستن آن آسان تر باشد
کقوله و کوفیهم تسآءلون مخففا و حمزة والارحام بالخفض جملا

٦٦ ومن كان ذا باب له فيه مذهب فلا بد ان يسمى (فيدرى ويعقلا)

دنكو مي كويد جون از ائمه سبعه بابى مخصوص باشد واز مهمات باشد نام او كفتن ونام مذهب او در ان باب ظاهر كردن تا بدانند قرات اورا ومعلوم شود مذهب او كقوله ودونك الادغام الكبير وقطبه ابو عمرو البصرى فيه تحفلا وقوله وحمزة منهم والكسائى بعده اما لا ذوات اليا حيث تاصلا

٦٧ اهلت فلبتها المعاني لبابها وصغت بها ما ساغ (عذبا مسلسلا)

بعد از مذكور آغاز كرد بمدح قصيده وكفت اهلت يعنى آواز بر آورد وندا كرد بطالب اين فن كه فوايدى جند در من موجود است زايد از كتب قرآت تعجيل كنيد پيش از فوات پس از ندا لبيك كفت خلاصها آن معنيها وقوله وصغت بها ما ساغ عذبا مسلسلا يعنى نظم كردم (وبرتغيم دروى نظم انجه كوارا وشيرين است) الفاظ اين قصيده را بر وجهى آسان وسهل چنانك بى مشقت مراد طالب قرات حاصل شود از دانش اين قصيده واصطلاحات نيكوى آن

٦٨ وفي يسرها التيسير رمت اختصاره فاجنت (بعون الله منه مؤملا)

يعنى مراد از نظم اين قصيده ايجاز تيسير است بر وجهى كه آسان باشد وفوايدى كه در انجاهست واز فوايد بسيار در ين قصيده جمع كردم بعون الله تعالى در ان حالتى كه آن فوايد مع صغر حجمها مطلوب ومومل بوده پس هر كه را علمى باشد جون در ين تامل وتفكر كند بهره مند شود ومقصود او از علم قرات حاصل شود



٦٩ والفافها زادت بنشر فوائد فلفت حياء وجهها (ان تفضلا)

جون كفته بود اجنت مناسبت است نكاه داشت وكفت الفافها وآن جمع لف است وقوله تعالى وجنات الفافا اى ملتفة الاشجار يعنى در ين قصيده جمع كردم كتاب تيسير را با زيادتى فوايدى كه از مشايخ كبار بمن رسيده بود پس روى خود را بپوشانيد در ان حال كه فاضل آمد بر تيسير از حيا از ان سبب كه اين فرع است وآن اصل وبالله التوفيق

٧٠ وسميتها حرز الاماني تيمنا ووجه التهاني فاهنه (متقبلا)

ناظم رحمه الله اسم اين قصيده حرز الامانى ووجه التهانى كرد از براى تبرك وحرز موضعى باشد كه در ان اشياء نفيسه باشد يعنى از ائمه ومذاهب ايشان آنجه معتمد عليه بود ومنقول تا برسول الله صلى الله عليه وسلم بى ريبى وطعنى در ين قصيده ياد كردم جو توفيق رفيق تو شود با شتغال آن پس تهنيت كن ورا در ان حال كه فوايد ومعانى آن به تو رسد وبدان اكرام واشتغال تو بان قصيده مراد حاصل شود مرترا كه آمده است من طلب شيأ وجد وجد والله اعلم

٧١ ونادیت اللهم يا خير سامع اعذني من التسميع (قولا ومفعلا)

يعنى اى بار خداى واين بهترين شنوندكان نكاه دار مرا در كفتار وكردار از ريا در جمع كردن اين كتاب جون كه تو عالم الاسرارى كه قصد من اظهار فضل نيست بر مشايخ سلف بلك ترغيب طلبه اين فن است واز بهر رضاء تو اين سعى مى كنم تا

بوجهی آسان میسر شود مرطالب را والله اعلم بالصواب

**(٧٢) اِلَيْكَ يَدِي مِنْكَ الأَيَادِي تَمُدُّهَا أَجِرْنِي فَلَا أَجْرِي**

بعد از دعای کوید دست نیاز بتو برداشته ام که نعمتها و مقصود دوجهانی جون از تو می رسد خلاتق مرا بی نصیب مکردان ونکاه دار مرا که میل نکنم بهوا نفس بس سخنی نقل کنم که منقول نباشد از رسول خدای صلی الله علیه وسلم جنیند بواسطه آن خطا محروم بمانم روز جزا از ثواب جزیل ونعم بسیار

**(٧٣) أَمِينَ وَأَمْنًا لِلأَمِينِ بِسِرِّهَا وَإِنْ عَثَرَتْ فَهُوَ الأَمُونُ**

جون دعا کرد آمین یعنی التماس از حضرت تو می کنم قبول کن وبخش امنی مرا مین را بپوشید ها این قصیده یعنی سرایر ولطایف ان واکردران سهوی یا خطایی باشد واوماتند ناقه باشد که ایمن باشند ان سستی آن درحالتی که بار کران بروی نهند باستعارت مدح قصیده می کوید یعنی بر تقدیر انک خللی یا سهوی باشد اصلاح آن آسان باشد یعنی که آن بنز نباشد

**(٧٤) أَقُولُ لِحُرٍّ وَالْمُرُوءَةُ مَرْؤُهَا لِإِخْوَتِهِ الْمِرْآةُ ذُو النُّورِ**

یعنی خطاب من مرا از مرد مذکور است جنانک یاد کرده شد در اوایل قصیده ومرد صاحب مروة مر برادران خود را مثل آینه است روشن بنور درحالتی که برادران مکتحل او باشند بس حاصل سخن این شد که آن مرد صاحب مروة همجون آینه روشن باشد

مر برادران دینی او را جون در وی نظر کنند حال خود را بدانند از خیر وشر کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اِنَّ اَحَدَکُمْ مِرْآةُ اَخِيهِ فَاِذَا رَأَى شَيْئًا فَلْيُمِطْهُ اي يُبْعِدْهُ

**(٧٥) أَخِي أَيُّهَا الْمُخْتَارُ نَظْمِي بِبَابِهِ يُنَادِي عَلَيْهِ كَاسِدَ**

یعنی ای برادر من که برش نظم خواهی کدشتن درحالتی که این فن را خریدار کم شده است وبباب او ندا کساد سوق در داده نکویی این قصیده کوی وآنرا بذکر جمیل یاد کن تا طالبان ان دران رغبتی هرجه تمامتر نمایند وان فن را رواجی حاصل آید

**(٧٦) وَظُنَّ بِهِ خَيْرًا وَسَامِحْ نَسِيجَهُ بِالإِغْضَاءِ وَالْحُسْنَى**

بعد از ملتمسات مذکور می کوید ای کسی که نظر در معانی این قصیده کنی ظن نیکو بر بدن قصیده ومسامحت کن در کلام با ناظم تغافل از تجسس اقوال در عربیت ونیکویی کن از تاویلات اکر جه در کلام ناظم ضعفی یابی یا سخنی نا موافق از کلا له لفظ

**(٧٧) وَسَلِّمْ لِإِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ إِصَابَةٌ وَالأُخْرَى اجْتِهَادٌ**

فی الحدیث اذا اجتهد العالم فاصاب فله اجران وان اخطأ فله اجر ناظم نیز همین کفت یعنی موافق شو با من واعتراض مکن که من از نیکی از ان دو که در خبر آمده است خالی نیستم اکر در اجتهاد سخن من راست آید دو اجر یابم والا یك اجر از ان سبب که حال من بیرزکری ماند که طلب نفع را تخم در زمین انداخت وفایده از ان

زرع نیافت بسبب انک خشک سالی پیش امد و زراعت از
باران بی نصیب بود پس تقصیر از زارع نبود از مفهوم این سخن
آنست اکر طالب عارف معانی این قصیده شد سعادة
دو جهانی یافت و اکر بصورت او اختصار کرد از یک فایده خالی نباشد

٧٨ **وَإِنْ كَانَ خَرْقٌ فَادَّرِكْهُ بِفَضْلَةٍ مِنَ الْحِلْمِ وَلْيُصْلِحْهُ مَنْ**

خرق اینجا عبارتست از خطا چون ذکر نسج و هلهل رفته بود مناسب
آن گفت وان کان خرق یعنی اکر خطایی بود در این قصیده بسبب
ضرورة شعر که صنعت آن کوش نداشته باشد تو بزیادتی علم خود در
باب آن او از حلم خود مواخذه مکن بلکه اکر جودت زبان مرترا حاصل
است دریاب آن خطا را و اصلاح کن واین تواضع است که
می کوید و اکرنه درین قصیده خطا و خلل کم باشد و آن نیز اکر باشد
بر نقد پر اجمالی یا اطلاقی با فوات أولویتی توان کفتن

٧٩ **وَقُلْ صَادِقًا لَوْلَا الْوِئَامُ وَرُوحُهُ لَطَاحَ الْأَنَامُ**

چون اجازة کرده بود ناظم اصلاح را اینجا کفت ای کسی که مواخذه
من میکنی انصاف نکاه دار و بکو سخنی راست بی میل و محابا که اکر
موافقت نباشد در میان خلق و جلوة موافقت پس هلاک شوند همه
خلایق بسبب بغض و عداوة و نیز اشارت است بدانک موافقت بهتر
از انک خللی پیدا کنند تا بعد از ان اصلاح آن کنند که احتمال آن
باشد که مراد ناظم معلوم نکرده شروع در سوال و جواب کنند

أي باستعمال الصدق والوئام الموافقة من اشاهم لولا الوئام لهلك الانام والروح بمعنى الرحمة والهاء عايد على اسم الله والخلف الخلاف والقلا البغض

پس کلام اهل علم با او کذاشتن اولیتر و الله اعلم

٨٠ **وَعِشْ سَالِمًا صَدْرًا وَعَنْ غِيبَةٍ فَغِبْ تُحَضَّرْ حِظَارَ**

ناظم رحمه الله بعد از وصیت مذکور می کوید در نمان حوق خود جان
باش که سینه تو از بغض و حسد سالم باشد و چون آمده است
که الغیبة أشد من الزنا از بهر آن تاکید فرمود که از غیبت دور باش
اکر خود یک کلمه باشد که در خبر آمده است من ردّ عن عرض أخیه ردّ الله
عن وجهه النار هر که عرض برادر مسلمان نکاه دارد مقام او بهشت
باقی باشد بعد از ان کناهان آمرزیده و بآب مغفرت شسته
باشد کما اشار الناظم بقوله تحضر حظار القدس أنقى مغسلا

٨١ **وَهَذَا زَمَانُ الصَّبْرِ مَنْ لَكَ بِالَّتِي كَقَبْضٍ عَلَى جَمْرٍ فَتَنْجُو**

فی الحدیث یأتی علی أمتی زمان القابض علی دینه کالقابض علی الجمر
ای علی النار ناظم رحمه الله فرمود که زمان ما آن زمان است که
رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمانی آید بر
امتان من که منکرات ظاهر شود و معروفات پوشیده هر که خواهد
که امر معروف کند یا نهی منکر شواند و مثل او چون کسی باشد
که آتش در دست کرفته و بران مشقت صبر می کند تا نجات یابد
از بلا خوف آنرا که اکر اظهار الم خود کند مشقت او زیادة کردد

٨٢ **وَلَوْ أَنَّ عَيْنًا سَاعَدَتْ لَتَوَكَّفَتْ سَحَائِبُهَا بِالدَّمْعِ**

٨٣ **وَلَكِنَّهَا عَنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ قَحْطُهَا فَيَا ضَيْعَةَ**

می کوید اکرچشم مرا یاری دادی بچکیدی از مژها چشم و بجای
قطرات خون چکیدی دایم متتابع بر تقصیر خود و بر زمان نا
موافق ولکن سبب نا کریستن از سختی دلست که در خبر آمده است
اربعةٌ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ العَیْنِ وقَسَاوَةُ القَلْبِ و طُولُ الأَمَلِ
والحِرْصُ عَلی الدُّنیا واین مذکور بظهور آمده است بس فرمود
ناظم فیا ضیعة الاعمار تمشی سبهللا آنست که نه در کار آخرت باشد
ونه در تجارت دنیا یعنی ای قوم حذر کنید ازانک عمرها را نمایه
ضایع کنید نه دنیا حاصل ونه آخرت که در آخرت ندامت سود ندارد

بِنَفْسِي مَنِ اسْتَهْدَى إِلَى اللهِ وَحْدَهُ وَكَانَ لَهُ القُرْآنُ

یعنی نفس من فدای آنکس باد که طلب هدایت حق سبحانه وتعالی
تنها کند واز غیر او متبرا شود وحال آن باشد که دران هدایت
قصد او رضاء حق تعالی باشد وهیچ مقصدی دیکر نه بری از
ریا ونفاق این چنین طالبی را نصیب قران بود یعنی چون حق
تعالی مردما نرا در وزجزا نصیب دهد قران حظ او باشد و مغسل
یعنی پاک کردانند او را از کناه وبمقصود خودش برساند

وَطَابَتْ عَلَيْهِ أَرْضُهُ فَتَفَتَّقَتْ بِكُلِّ عَبِيرٍ حِينَ

ضمیر علیه عاید است بامستهدی وضمیر ارضه بامستهدی یا با
الله یا با مذکور قران بدان تقدیر که با قران عاید باشد معنی آن
باشد که خوش شود بر مستهدی ارض قران ومتفتح شود بانواع



رواع ریاحین دران حال که مخضل کشته باشد ومخضل
چیزی را کویند که ترشاح باشد بشبنم یعنی مستهدی مذکور متمتع
شود از آیات قرآن بانواع فواید چنانک از زمین باران دیده
متمتع شوند بانواع ریاحین وآثار رحمت خود وثنا بسبب تلاوة او
منزل شود بروی چنانک شبنم بر ریاحین در صباح والحمد لله وحده

فَطُوبَى لَهُ وَالشَّوْقُ يَبْعَثُ هَمَّهُ وَزَنْدُ الأَسَى

یعنی جنت مستهدی را باشد دران حال که شوق باعث شود
او را بر قصد قران وآتش حزن منتشر کردد در دل او ودران حال
که شعله زنده باشد یعنی چون شوق مستهدی باعث
شود او را بر قصد قران وبسبب تقصیر سابق در دل او حزنی محرق
انکیخته شود چنانک آتش از آتش زنه حاصل شود چنین بهشت او را باشد

هُوَ المُجْتَبَى يَغْدُو عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ قَرِيبًا غَرِيبًا

هو عاید است با طالب مذکور یعنی اوست بر کزیده نزد خدای تعالی
بر مردمان همه وحال آن باشد که رتبت او ونسبت با خلایق قریب
باشد برحمت حق تعالی وغریب باشد در طریق ومذهب خود
وخلایق میل او کنند بامید آنک از دعاء او بهره مند شوند

يَعُدُّ جَمِيعَ النَّاسِ مَوْلًى لِأَنَّهُمْ عَلَى مَا قَضَاهُ اللهُ يَجْ
يَرَى نَفْسَهُ بِالذَّمِّ أَوْلَى لِأَنَّهَا عَلَى المَجْدِ لَمْ تَلْعَقْ

یعنی طالب مذکور باید که فرفته نشود بخصال حمیده خود بلک

همه را بیند کان حق داند وباخلق خدای بواسطه افعال خود تکبر نکند
وهمه را سرور وبهتر از خود داند وجنانك حق تعالی درازل الآزال
علم داندم است که سعید کیست وشقی کیست او نیز راضی شود بدان
حکم وبدان مشغول باشد کما اشار الناظم بقوله دیری نفسه بالذم
اولی ودلیل بر اَوْلَوِیَّة نفس او بذم آنست که نفس بدرجهٔ شریف
وفنی رسد که صبر کند بر مشقات وبدانك صبر معروفست
والا درختی خوش منظورست اما طعمی تلخ دارد همچون صبر بس
ناظم بقادی مذکور اشارة می کند که اگر مقام شریف میخواهی
ترك لذات وصبر بر مشقات باید کردن که آمده است
درخبر حُفَّتِ الجنةُ بالمکارهِ وحُفَّتِ النارُ بالشهوات

**وَقَدْ قِيلَ كُنْ كَالْكَلْبِ يُقْصِيهِ أَهْلُهُ وَمَا يَأْتَلِي فِي**

می کوید ای طالب نظر خصایص سك کن وانجه محمود باشد از اختیار
کن بر موافقت او تا کسی باشی واز خصایص کلب یکی آنست که صاحب
او وقتها اورا از خود دور کند وهنوز نشود کلب تا خود را فدا او کند
وعمر بن الخطاب کفت رضی الله عنه که سکی را دیدم که با عربی می رفت
کفتم این جیست که با تو همراه شده است کفت این یار منست اگر اورا
جیزی بدهم شکر کند واکر برنجانم اورا صبر کند عمر رضی الله عنه
کفت نیکو یاری است بس اورا نکاه داد ناظم بکنایت می کوید که
درطاعت حق تعالی ثابت باش واکر مرضی یا جیزی پیش آید که

خلاو

خلاف هوای نفس تو باشد صبر کن تا کمتر از سکی نباشی

**لَعَلَّ إِلٰهَ الْعَرْشِ يَا إِخْوَتِي يَقِي جَمَاعَتَنَا كُلَّ الْمَكَارِهِ**

هؤلاء

شاید ای برادران من حق تعالی آفرید کار عرش مجید نکاه دارد ما را
از جمیع سختیها ومکاره دران حال که آن مکاره بغایت صعب
ودشخوار باشد وبر کوینده وشنونده این قصیده رحمت کناد

**وَيَجْعَلَنَا مِمَّنْ يَكُونُ كِتَابُهُ شَفِيعًا لَهُمْ إِذْ مَا نَسُوهُ**

فیمحلا

امید می دارم که حق تعالی ما را از کروهی کرداند که قران شفیع ایشان
باشد وقران شفیع کسی باشد که بدو مشغول باشد که اگر قرانرا
فراموش کند تا دی قران دشمنی کند با او در دنیا وآخرت کقوله تعالی
ومن اعرض عن ذکري الی اعمی ورسول خدای صلی الله علیه وسلم
فرموده که هیچ کناهی از امتان من عظیم تر از آن نباشد
که قرآن فراموش کنند همکنان را توفیق حفظ کرامت کرداناد

**وَبِاللهِ حَوْلِي وَاعْتِصَامِي وَقُوَّتِي وَمَا لِيَ إِلَّا سِتْرُهُ مُتَجَلِّلَا**

یعنی بخداست بازکشتن من واز معصیت با طاعت آمدن نیست
الا بعصمت خدا ونیست مرا قوة بر طاعت خدای الا بتوفیق خدا
ونیست مرا بوششی الا بوشش او وحال آنست که نور کشت ستر
او ودرین بیت ناظم رحمه الله معنی لا حول ولا قوة الا بالله یاد کرد

**فَيَا رَبِّ أَنْتَ اللهُ حَسْبِي وَعُدَّتِي عَلَيْكَ اعْتِمَادِي**

یعنی ای پروردگار من مرا تو کفایتی از غیر ودفع دشمنان بمدد

وهو لاجمع هائل وراباب فعل جمع فاعل والنصب على الحال اي حال هو لهانك

وانتصب فيمحلا على الحال للنفي بالقار وهو ما نسوه والمعنى يجعلنا من قوم يشفع لهم القرآن اذ لم ينسوه وتعالى تحلل به يحلل علا وجلالا اذا ذكره بسوء وهو فى الغرب فى الماضى والمستقبل ٥

23

ومعاونت تو توانم کردن واعتماد بر توکرده ام در حالت تضرع وتوکل
ومعنی حسبی الله ونعم الوکیل بکفت اینجا حاصل سخن این باشد
که هر که حاجت خود را بدو مفوّض کردانید او محروم
نماند وبمقصود رسید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد والد الحمحنی

## باب الاستعاذة

بدانک باب هر شیء آنست که از ان باب با آن شی رسند ومراد
از استعاذه آنست که قاری پیش از قراءت قرآن بکوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم یعنی پناه می کیرم از وساوس شیاطین بحق
تعالی وآنرا مقدم داشت بر ابواب دیکر متابعت ابوعمرو دانی که
در کتاب تیسیر کفته است مذاهب قرا وبعد از استعاذه ابواب دیکر
(٩٥) إِذَا مَا أَرَدْتَ الدَّهْرَ تَقْرَأُ فَاسْتَعِذْ جِهَارًا مِنَ الشَّيْطَانِ
شروع کرد در احکام مذاهب قرا در اعوذ بالله فرمود چون قاری
خواهد که بقرآن خواندن مشغول شود در جمیع اوقات سنت است
که تعوذ را مقدم دارد بر قرآن لقوله تعالی فاذا قرات القرآن فاستعذ
بالله پس از ثبوت تعوذ قرا را دو قول است در انک اعوذ بالله بجهر
باید کفت یا بستر ناظم آنچه معظم اصحاب بر آنند اولا یاد کرد وکفت
مسجلا ای مطلقا یعنی از برای اجماع قرا اعوذ بالله در جمیع قرآن
پیش از قراءت قرآن سنت است بجهر کفتن وکیفیت آنرا فرمود
(٩٦) عَلَى مَا أَتَى فِي النَّحْلِ يُسْرًا وَإِنْ تَزِدْ لِرَبِّكَ تَنْزِيهًا فَلَسْتَ مُجَهَّلَا

یعنی اعوذ بالله چنانک امده است در سورة نحل بکو در آن که کفتن
آن آسان ترست از غیر آن قوله وان تزد لربک تنزیها یعنی اکر زیادة
از آنچه در سورة نحل آمده است زیادة کنی چنانک کویی اعوذ بالله العظیم
واعوذ بالله السمیع العلیم او نستعید بالله السمیع العلیم جایز باشد
از برای انک زیادتی است مر تعظیم حق سبحانه وتعالی را پس
کسی نسبت نتواند کردن ترا بجهل که مستحق زیادة اجر کردی
(٩٧) وَقَدْ ذَكَرُوا لَفْظَ الرَّسُولِ فَلَمْ يَزِدْ وَلَوْ صَحَّ هَذَا النَّقْلُ لَمْ يُبْقِ مُجْمَلَا
می کویند که کفته اند که رسول علیه الصلوة والسلم بلفظ جلو ند فرموده
است بتعوذ که ابن مسعود رضی الله عنه کفت که پیش رسول
خدای صلی الله علیه وسلم قرآن میخواندم کفتم اعوذ بالله السمیع العلیم
مرا کفت یا ابن ام عبد قل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که بر جبرئیل
چنین خواندم واو بر میکائیل چنین خوانده است ومیکائیل کفت که در لوح
المحفوظ چنین یافتم ناظم رحمه الله کفت اکر این نقل ثابت شود
باقی نماند اجمال یعنی زیادة از اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نباید کفت
(٩٨) وَفِيهِ مَقَالٌ فِي الْأُصُولِ فُرُوعُهُ فَلَا تَعْدُ مِنْهَا بَاسِقًا وَمُظَلِّلَا
یعنی در تعوذ اقوال بسیار است وفروع آن اقوال در اصول فقه
واصول قراءات مذکور ومثبت است اما در اصول فقه همچنانک امر
تعوذ محمول باشد بر وجوب یا بر ندب یا بر هردو واما در اصول قراءات
بحث در احادیثی که در تعوذ آمده است ودرست شد آن می باید که

٩٩

انان تجاوز نکند چنانک در ین اصول مقرر شده است چون اعتقاد
کند وازان فروع که صحت آن محقق است وسایر است بطل بحث درنکرد
**وَاِخْفَاؤُهُ فَصْلُ اَبَاهُ وَعَاتُنَا وَكَمْ مِنْ فَتًى كَالْمَهْدَوِي**
فا، فصل اشارتست بحمزه والف اباه بنافع یعنی این دو امام اعوذ
بالله بسر خوانده اند وچون ابو عمرو دانی گفته است در تیسیر که
در تعوذ خلاف نمی دانم میان جهر وستر یعنی که قرا متفق اند بر
جهر ناظم اولا اشارت کرد بجهر بقوله مسجلا وثانیا اینجا در ظاهر بیت
فرمود اباه وعاتنا یعنی که از علما که مشایخ ما منع کرده اند ازانك
اعوذ بالله بستر بگویند بر قول اصح اما بر قول غیر اصح از ائمه سلف
مثل احمد بن العمار المهدوی باخفا خواندن جایز داشته
اند وبر مشایخ شام ویس بجهر خواند مولف این مختصر بعون الله منه

## باب البسملة

بعد از استعاذه شروع کرد در بیان مذاهب قرا بسم الله گفتن ازان
سبب که هر دو مقدم اند بر قرائت ومناسب آمد تقدم آن بر ابواب دیگر

١٠٠

**وَبَسْمَلَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ بِسُنَّةٍ رِجَالٌ نَمَوْهَا دِرْيَةً وَ**
بدانك میان قراء سبعه خلاف نیست در اول فاتحه بسم الله گفتن
ودر ترك بسم الله در اول برائت اما اختلاف در غیر این سور تهنا
است پس شروع کرد در بیان آن وگفت بسم الله میان دو سوره گفتن
سنت است وبر فاعل مذکور بعد از حروف بنام قرا اشارت کرد وگفت

بسنة رجال نموها درية یعنی قالون از نافع وکسایی وعاصم وابن کثیر
چون از سوره فارغ شوند بسم الله بگویند تا معلوم شود مستمع را که
آن سوره منقضی شد بعد ازان شروع کنند در سوره دیگر چنانک
خواننده بودند وفرا گرفته این مردان مذکور نقل کردند از سلف با خلف رضی الله

١٠١

**وَوَصْلُكَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فَصَاحَةً وَصِلْ وَاسْكُتَنْ**
یعنی وصل آخر سوره منقضی با اول سوره آینده کردن از باب
فصاحت است ازان سبب که در وصل اعراب حروف وفوق میان
همزات وصل از همزات قطع ظاهر شود نحو ناتیك الیقین
الی امر الله وركزا طه ونحدیث المنشرح والحاکمین اقرا وحامیة
الهیکم وفا فصاحة اشارتست بحمزه رحمه الله که ازوی روایت
آمده است که جمیع قران پیش من هم چون یك سوره است چون
در اول فاتحه بسم الله بگویم کفایت است مرا تا با آخر قرآن وچنانك
در میان بعضی از سور بسم الله نیست در میان سورتین هم چنان
بسم الله نمی گویم وقوله کل جلا یاه حصلا کاف کل وجیم جلایا وحاء
حصلا اشارتست با بن عامر وورش از نافع وابو عمرو یعنی این سه
امام میان سورتین وصل کنند هم چون حمزه وسکت نیز کنند وناظم
بظاهر لفظ این کلمات اشارت کرد که خواندن ودانستن این
وجه یعنی سکت که در جمیع کتب مشهور واضح است پس معلوم کن
وچون بران عمل کنی یعنی سکت کنی میان دو سوره دلیل کند بر انقضاء سوره والله اعلم

نبه بقوله واخفاؤه فصل على ان الغرض باخفاء التعوذ الفصل بين ما هو قرآن وما ليس بقرآن ثم نبه على ان هذا المذهب مرغوب عنه عند الحذاق والعلماء لان القرآن لا يلتبس بغيره سواء اظهرت الاستعاذة او لم تظهر فقال اباه وعاتنا

٣٧

۱۰۲

**وَلَا نَصَّ كَلَّا حُبَّ وَجْهٌ ذَكَرْتُهُ ۞ وَفِيهَا خِلَافٌ جِيدُهُ**

كاف كلا اشارتست بابن عامر و حاء حبّ بابی عمرو یعنی از ابن عامر وابو عمرو نصی نیامده است درانک فصل کنند بسم الله بین السورتین یا ترک فصل کنند اما انک ناظم گفته است وصل واسکتا وجهی است محبوب ومشایخ ادا بر سبیل استحباب گفته اند کما اشار بقوله حبّ وجه ذکرته پس بنا برانک در ترک بسم الله نصی نیامده است جایز باشد بسم الله گفتن ومؤلف این مختصر بر مشایخ کبار در یمن وحجاز بمذهب ابن عامر وابو عمرو بوصل بین السورتین وسکت بی بسم الله خوانده است وبفصل بین السورتین وابسم الله خوانده است در روایت اول که مشهورترست یعنی وصل بی بسم الله وفصل با بسم الله بر وجه غیر مشهور از زیادات قصیده است وشراح را کفت وگوی بسیار است درین بیت وانچه خلاصه است از شروح واز نقل مشایخ شام اینست که گفته شد

۱۰۳ **وَسَكْتُهُمُ الْمُخْتَارُ دُونَ تَنَفُّسٍ ۞ وَبَعْضُهُمُ فِي الْأَرْبَعِ الزُّهْرِ بَسْمَلَا**

۱۰۴ **لَهُمْ دُونَ نَصٍّ وَهْوَ فِيهِنَّ سَاكِتٌ ۞ لِحَمْزَةَ فَافْهَمْهُ وَلَيْسَ مُخَذَّلَا**

جون ذکر سکت رفته بود بیان می کند که سکت مختار پیش قرا کدام است گفت آنست که قاری قطع صوت کند زمانی اندک وپیش از تنفس باشد یا تنفس باشد بی طول آنرا وقف خوانند قرا اند سکت قوله وبعضهم فی الاربع الزهر بسملا یعنی بعضی از مشایخ ادا در چهار سورۀ مشهوره آن سورۀ القیامة والمطففین والبلد



والهمزه است بسم الله می گویند میان سکوت مذکور وسورۀ که پیش که پیش از آن است بر سبیل استحباب از بهر ائمه مذکور که وصل سوره می کنند بی بسم الله ومراد از ائمه مذکور ابن عامر وابو عمرو وورش است نه انک آن بعض مذکور نصی از ائمه مذکور یافته باشند بسم الله گفتن میان سور اربعه چنانک گفت ناظم لهم دون نص وغرض از بسم الله گفتن یا سکته کردن آنست که آیۀ رحمت متصل نشود بآیۀ عذاب ومنقوی این معنی بعد ازین ذکر کرده شود قوله وهو فیهن ساکت لحمزه یعنی آن بعض که در سور اربع مشهور بسم الله اختیار کرده اند مستحب داشته سکت کردن بمذهب حمزه چون اختیار او ترک بسم الله است کما مر وقوله ولیس مخذلا ای لیس متروکا یعنی بسم الله گفتن از بهر آنک وصل می کرد وسکت از بهر حمزه در سور اربعه وجهیست مشهور نه متروک

۱۰۵ **وَمَهْمَا تَصِلْهَا أَوْ بَدَأْتَ بَرَاءَةً ۞ لِتَنْزِيلِهَا بِالسَّيْفِ لَسْتَ مُبَسْمِلَا**

یعنی هرگاه که ابتدا کنی بسورۀ براة یا وصل کنی براة را بسورۀ دیگر که پیش از وست ترک بسم الله کن بر اجماع قرا از بهر انک در جمیع مصاحف عثمانی رضی الله عنه بسم الله مکتوب نیست وابی بن کعب رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم در اول هر سوره فرمودی که بسم الله بگویید ودر اول براة نفرمودی وناظم رحمه الله گفت لتنزیلها بالسیف یعنی بسم الله از برای امانست ودر براة امان نیست لقوله تعالی اقتلوا المشرکین کافة از آن سبب در اول براة نیامده است

١٠٦ ولا بد منها في ابتدائك سورة سواها وفي الا

یعنی چون قاری در اول قرات ابتدا باوایل سور کند واجب باشد بسم الله
گفتن از برای جمیع قرا الا در اول برات که بسم الله نباید گفتن اما در اجزا
قران یعنی اثنی از آیات سور چون خواهد خواندن قاری مخیر
باشد بسم الله گفتن وترک آن واز مفهوم قول ناظم ظاهر چنانست
که در اجزاء سورة براة نیز تخییر باشد فا دیرا اما وجه مختار ترک
بسمله است مطلقا واز مشایخ کبار مولف در وقت قرات در مثل
حزب الله لا اله الا هو والیه یرد علم الساعة بعد از استعاذه
امر کردندی ببسم الله گفتن بعد از استعاذه از بهر آنکه
مکروه است استعاذه متصل کردانیدن بآیت رحمت

١٠٧ ومهما تصلها مع اواخر سورة فلا تقفن الدهر

یعنی هرگاه که قاری وصل بسم الله کند بآخر سورة گذشته نشاید که
وقف بر بسم الله کند زیرا که بسم الله از سورة آینده است واز منع
این وجه معلوم شود سه وجه دیگر که آن ممنوع نیست یکی وقف بر
آخر سورة ثم علی البسملة ووجه دوم آنکه وصل کند آخر سورة ببسم الله
ووصل بسم الله کند باول سورة دیگر ووجه سیوم آنکه وقف کند
بر آخر سورة ووصل بسم الله باول سورة واین وجه مختار است
کما ذکرت والله اعلم بالصواب سورة ام القرآن

١٠٨ ومالک یوم الدین راویه ناصر وعند سراط و

١٠٩ بحیث اتی والصاد زایا اشمها الذی خلف و

می گویند صاحب راء راویه ونون ناصر کسائی وعاصم مالک در سورة
فاتحه بوزن فاعل خوانند یعنی باثبات الالف باقی قرا بحذف الف خوانند
وچون این قرات مشهور بود ناظم آنرا نیز یاد کرد بعد از ان واو فصل
آورد وگفت وعند سراط والسراط ل قنبلا یعنی سراط والسراط منکر
ومعرف قنبل بسین خواند در جمیع قرآن فرقی نباشد که باالف لام تعریف
نبشته باشد یا نه ومفرد باشد نحو سراط ومضاف باشد چنانک سراطی
وخلف در جمیع قرآن صاد الصراط وصراط باشمام زای خواند ومراد
از اشمام اینجا آنست که خلط لفظ صاد کند با لفظ زای چنانک نه سین
باشد ونه صاد ونه زای محض وحقیقت آن بمشافهه از استاد معلوم
شود قوله واشمم لخلاد الاولا یعنی خلاد موافقت کند با خلف در اشمام
در یک کلمه فقط قوله تعالی اهدنا الصراط ودر باقی کلمات بصاد خواند
همچنانک قراء قرای غیر مذکور وبعضی از مشایخ مولف نقل کرده اند که
خلاد هر کجا الصراط معرف باشد باشمام خواند در جمیع قرآن ومراد ناظم
بقوله واشمم لخلاد الاولا اینست وندین روایت خواندم بر شیخ شهاب الدین
جبارة بجامع دمشق فی سنه سبع وتسعین وستمائة ودر قزوین بر شیخ
کمال الدین احمد زاهدان بطریق غایة الاختصار فی قراءة عشر الامصار
اولا خواننده بودم از بهر خلاد چنانک از شیخ شهاب الدین روایت کفته
آمد اما بر معظم ائمه قرا در دمشق ویمن وغیرهما بقرات خلاد

اهدنا الصراط باشمام خواندند فقط وابن اصح است واشهر والله اعلم

عليهم اليهم حمزة ولديهم جميعا بضم الها وقفا ١١٠

می گوید حمزه رحمه الله عليهم واليهم ولديهم اين كلمات را بضم ها خواند
هر كجا كه در قران بيايد درحالت وصل ودرحالت وقف وضد ضم
براصطلاح ناظم فتح است وچون فتح درين كلمات مدخلی ندارد بضرورت
از اعراب آن كسر متعين شد پس غير حمزه بكسر خوانند درحالت وصل ووقف

وصل ضم ميم الجمع قبل محرك دراكا وقالون بتخييره ١١١

ومن قبل همز القطع صلها لورشهم واسكنها ١١٢

بدانك ميم جمع بر دو قسم است قسمی انك پيش از حرف متحرك باشد
وقسم دوم انك پيش از حرف ساكن واقع باشد شروع كرد در قسم اول
وگفت كه صاحب دال دراكا ابن كثير صله كند ضم ميم جمع را يعنی اشباع
ضم كند چنانك واوی متولد شود از ان درحالت وصل نحو عليهموا
انذرتهموا ام لم تنذرهموا لا يومنون بعد از ان شروع كرد در مذهب
باقی قرا بقوله وقالون بتخييره جلا يعنی قالون از نافع روايت كرده است
صله وترك آن در جميع قسم اول وورش از نافع موافقت ابن كثير می كند
بصله چون بعد از ميم جمع همزه قطع بيايد نحو انا معكموا انما
نحن مستهزءون وباقی قرا باسكان ميم خوانند وچون از قسم اول
از ميم جمع كه پيش از متحرك بود فارغ شد اشارت كرد بقوله لتكملا

ومن دون وصل ضمها قبل ساكن لكل وبعد الها ١١٣



مع الكسر قبل الها او اليا ساكنا وفي الوصل كسر الها ١١٤

كما بهم الاسباب ثم عليهم القتال وقف للكل ١١٥

شروع كرد در قسم دوم از ميم جمع كه پيش از ساكن واقع شود نحو انتم
الاعلون وعليكم الصيام وگفت جميع قرا بضم ميم خوانند بی صله الا
ابو عمرو كه بكسر ميم خواند بشرط انك ما قبل ميم ها بود وما قبل ها احد
الامرين يا ساكن يا كسره باشد نحو بهم الاسباب وعليهم القتال پس
نحو انتم الاعلون ولن يوتيهم الله خارج باشد از مذهب ابو عمرو
وجميع قرا متفق باشند بضم ها وميم درحالت وصل ووقف قوله
وفي الوصل كسر الهاء بالضم شملا يعنی مدلول شين شملا حمزه وكسائی
درحالت وصل كسر ها كه پيش از ميم جمع باشد بضم خوانند از ان سبب كه
ضد ضم چون مقيد باشد فتح نشايد بر اصطلاح ناظم چنانكه كسر متعين
شود باقی قرا بكسر خوانند پس حاصل آنست كه درحالت وصل قرا را سه
قراءت است در نحو بهم الاسباب وعليهم القتال ابو عمرو بكسر ها وميم
خواند وبضمهما حمزه وكسائی وباقی قرا بكسر ها وضم ميم خوانند قوله وقف
للكل يعنی جميع قرا وقف می كنند بر ميم جمع حال انك ها مكسور باشد از غير
حمزه در عليهم واليهم ولديهم كه حمزه اين كلمات را درحالت وصل ووقف
بضم ها خواند كما مر وقوله ومكملا اشارتست باتمام اقسام
مذكور يعنی اتيان كن بها مور حال انك كامل باشی در معرفت
ان بمذهب حمزه وغيره چنانك مفصل شد والله اعلم بالصواب

## باب الادغام الکبیر

ادغام آنست که حرفی ساکن بحرفی متحرک وصل کنی چنانک هر دو حرف حرفی مشدد شوند تا سهل باشد تلفظ کردن بدان و آسان آید بر زبان و غرض از آن تخفیف است در کلام و بدانک ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر و کبیر بر دو قسم است مثلین و متقاربین و هر یک نیز بر دو قسم اند در یک کلمه و دو کلمه آیند شروع کرد ناظم در باب مثلین و مقدم داشت آنرا لقوّته بر متقاربین و چون ادغام از مسائل فاتحه است آنرا مقدم داشت بر ابواب دیگر از اصول و چون اصل این باب تعلق با بو عمرو داشت و ادغام منسوب است غالبا بابی عمرو هو بو عنه مذکور و ذکر کرد نام او بصریح لفظ لغولته

116 ودونک الادغام الکبیر وقطبه ابو عمرو البصری فیه تحفلا

117 ففی کلمة عنه مناسککم وما سلککم وباقی الباب لیس معولا

قوله دونک اشارت می کند بر صحت ادغام و ثبوت آن و رد بر قول جماعتی از نحات که در قرات ابو عمرو آنرا انکار کرده اند و ابو عمرو مبالغه کردی در فصل و گفتی که ادغام کلام عرب است و جاری است زبان ایشان بران و ابو عمرو رحمه الله از حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده است و از این است که ناظم او را نسبت کرد بقطب و گفت وقطبه ابو عمرو البصری فیه تحفلا و مراد از تحفل آنست اینجا که در ابو عمرو جمع آمده است روایات در باب ادغام قوله ففی کلمة شروع کرد در قسم اول از مثلین در یک کلمه و گفت که ابو عمرو ادغام

کند

کند کاف در کاف فی قوله تعالی مناسککم وما سلککم فقط قوله وباقی الباب لیس معولا یعنی روایت ادغام در غیر کلمتین که ناظم یاد کرد نحو جباههم معول نیست بلک متروک است و ناظم رحمه الله ادغام کبیر مخصوص کرد انید بابی عمرو تبعا للتیسیر و تخفیف همزات بسوسی چنانک ذکر آن بیاید و ابو عمرو را درین باب دو مذهب است اظهار و ادغام و در همز ساکن دو مذهب تحقیق و تخفیف و چون این دو باب باهم جمع کنی چهار مذهب حاصل آید اظهار و تحقیق اظهار و تخفیف ادغام و تحقیق ادغام و تخفیف و از امام هذلی چهار مذهب مذکور منقولست و شیخ مولف الامام مجد الدین التونسی که اعلم قرا بود در دمشق بچهار مذهب خواندی و شنودی شیخ برهان الدین جعبری که شیخ حرم خلیل الله بود غیر از قسم اظهار با تحقیق خواندی و شنودی اما بر باقی ایمه قرا در شام و یمن با دغام با تخفیف همزات خوانده شد بمذهب سوسی و با ظهار و تحقیق بمذهب دوری والله اعلم

118 وما کان من مثلین فی کلمتیهما فلا بد من ادغام ما کان اولا

119 کیعلم ما فیه هدی وطبع علی قلوبهم والعفو وامر

شروع کرد در قسم دوم از باب مثلین در دو کلمه و گفت چون مثلین در دو کلمه باشند نحو قال لهم وما ربحت تجارتهم واجب باشد ادغام کردن حرف اول را در دوم و آن حرف اگر متحرک باشد نحو قوله کیعلم ما الی قوله والعفو وامر ابو عمرو بعد از سکون ادغام کند و اگر

ساکن باشد اولا لقوله تعالی فما ربحت تجارتهم باجماع قرا ادغام باشد
وان بحث درباب انفا قصم یاذکوه شود واما نحو آمنوا وجاهدوا وقل
لعبادي نقولوا ادغام نشاید کودن اکرجه مثلین اند که اکر ادغام
کنند مد ساقط شوذ که جال کلمه است وحرف مد مخفي ماند
ومعنی متزلزل کودذ بس اظهار درامثال این نوع واجب
باشذ وترك ادغام باید کودن قوله

١٣٠ اذا لم یکن تا مخبر او مخاطب والمکتسی تنوینه او کلنت ترابا انت تکره واسع علیم وایضا تم میقات

از باب مثلین که ابوعمرو ادغام می کند درین بیت جهار موضع
استثنا کود یکی آنست که حرف مدغم تا مخبر باشذ دوم تاء مخاطب
سیوم منون جهادم جون حرف مدغم مشدد باشد ودربیت
دوم امثله هرجهار بترتیب مذکور یاذ کرد والله اعلم

١٣٢ وقد اظهروا فی الکاف یحزنك کفره اذ النون

یعنی رواة ادغام ادغام از ابوعمرو کاف یحزنك درکاف کفره
اظهار کرده اند خوف آنرا که نونی که پیش از کاف است
مخفی نشود تا جمال کلمه که آنرا ابقاء غنه است باقی بماند

١٣٣ وعندهم الوجهان فی کل موضع تسمی لاجل الحذف

١٣٤ فیه معلا کیبتغ مجزوما وان یك کاذبا ویخل لکم عن عالم

ضمیر عاید است با رواة ادغام از ابوعمرو یعنی نزد هر کلمه که معلول

باشد

باشد بسبب آنك حرفی حذف کوده باشند حرفی ازان کلمه دو وجه
از ابوعمرو روا باشد دران یکی ادغام ودوم اظهار وناظم سه کلمه یاذ
کرد اما یبتغ ازوی یا محذوفست ودیکر یك ازوی واو محذوفست
ودیکر یخل ازوی واو محذوفست ووجه ادغام آنست که از باب
مثلین است ووجه اظهار باعلال کما مر وقوله عن عالم طیب الخلا
ای حسن الحدیث شاید که مراد ابوعمرو دانی باشذ وشاید که ناظم باشد

١٣٥ ویا قوم مالی ثم یا قوم من بلا خلاف علی الادغام لا

قوله تعالی ویا قوم مالی ادعوکم ویا قوم من ینصرنی در مومن وهود ان
ابوعمرو روایت کوده اند ادغام مطلقا بی خلاف ودران شکی نیست
که از مسایل معلول نیست که درین دو کلمه یاء اضافه محذوفست
بخلاف مسایل متقدم که دران لام الفعل محذوف بود قوله

١٣٦ واظهار قوم آل لوط لکونه قلیل حروف رده

بادغام لك کیدا ولو حج مظهر باعلال ثانیه اذا صح لاعتلا

١٣٨ فابدله عن همزة هاء اصلها وقد قال بعض الناس

یعنی جماعتی از نقله ادغام اظهار کوده اند قوله آل لوط وتعلیل ایشان
قلت حروفست واز حذاق قرا جمعی منع کوده اند بدانچه اکر علة قلت
حروف بوذی بس ادغام در قوله لك کیدا جایز نبوذی وباتفاق ادغام
روایت بس ناظم رحمه الله فرموذ که حجت کسی که اظهار آل لوط
کوید بهتر آن باشد که اعلال عین را حجت سازد بر تقدیر ثبوت آن

بعد از ان شروع کرد در بیان کیفیت اعلال آن بدو وجه یکی انک
آل در اصل اهل بوده باشد ابدال ها کردند با همزه آال شد بعد از ان
ابدال همزه کردند با لف و وجه دوم انک اصلش اول بود نحو قول
واو را ابدال کردند با لف بر قاعده اهل تصریف والله اعلم

**وَوَاوُ هُوَ الْمَضْمُومِ هَاءً كَهُوَ وَمَنْ فَأَدْغِمْ وَمَنْ يُظْهِرْ**
**وَيَأْتِي يَوْمَ أَدْغِمُوهُ وَنَحْوَهُ وَلَا فَرْقَ يُنْجِي مَنْ عَلَى الْمَدِّ**

فرموده که ابو عمرو واو هو چون ملاقی واوی دیگر شود و حال آن باشد
که پیش از واو مدغم ها مضموم ضمیر باشد نحو هو ومن وهو وجنوده اورا
دو وجه باشد یکی ادغام بر قاعده مذکور و وجه دوم اظهار خوف سقوط
مد قوله فادغم امر کرد ناظم بوجه مختار که آن ادغام است و مذهب او
از ان وجه که فساد تعلیل اظهار ظاهر است و چون میان نحو هو وجنوده
و یاتی یوم فرقی نیست در سقوط مد بین سقوط مد علة اظهار نه باشد
و در یاتی یوم باتفاق رواة ادغام جایز داشته است ابو عمرو و قوله واو
هو المضموم ها احتراز کرد از ها ساکنه نحو ولیهم وهو واقع بهم
که ابو عمرو بر اصل خود ادغام کند بی خلاف **تنبیه**
اسکان ها هو یاد کرده شود در فرش ان شاء الله تعالی

**وَقَبْلَ يَئِسْنَ الْيَاءُ فِي اللَّاءِ عَارِضٌ سُكُونًا أَوَ اصْلًا**

یعنی یائی که در آخر اللائی است پیش از یاء یئسن یعنی واللائی یئسن
سکون آن یاء و اصلش هر دو عارضی است پس از قبیل مسایل مذکور نباشد

که در ان ادغام و اظهار جایز بود بلک باجماع اظهار باید کردن
کما اشار بقوله فهو یظهر مسهلا و در فرش حروف خواهد آمدن
که ابو عمرو اللائی یئسن یاء اول را ساکن کرد اند ناظم خوف آنرا که
کسی اعتقاد کند که از باب مثلین است آنرا یاد کرد و اصل آن اللائی
بود چون یا در طرف افتاده بود و ما قبل یاء مکسور بود یا را حذف کردند
و همزه را با یا کردند اللای شد بعد از ان یا را ساکن کرد اند از بهر
تخفیف چون یا عارض بود ادغام نکردند تا اظهار دلیل عروض
یا کردد و عروض یا باسانی معلوم شود فافهم ذلک

## باب ادغام الحرفین المتقاربین فی کلمة و فی کلمتین

**وَإِنْ كِلْمَةٌ حَرْفَانِ فِيهَا تَقَارَبَا فَإِدْغَامُهُ لِلْقَافِ فِي الْكَافِ**
**وَهَذَا إِذَا مَا قَبْلَهُ مُتَحَرِّكٌ مُبِينٌ وَبَعْدَ الْكَافِ مِيمٌ تَخَلَّلَا**
**كَيَرْزُقْكُمْ وَاثَقَكُمْ وَخَلَقَكُمْ وَمِيثَاقَكُمْ أَظْهِرْ وَنَرْزُقُكَ**

شروع کرد در قسم اول که آن یک کلمه است از متقاربین و ان قسم
دوم از ادغام کبیر است یعنی چون دو حرف در یک کلمه جمع آیند که
آن دو حرف را قرب مخرج باشد بیکدیگر ابو عمرو ادغام کند از جمله
قاف در کاف چون در کلمه مذکور باشد و دو شرط باشد یکی انک ما قبل
قاف حرکتی ظاهر باشد شرط دوم انک بعد از کاف میمی باشد که آن میم
میان حروف کلمه مذکور و کلمه که بعد ازو بود متخلل باشد نحو نرزقکم
واثقکم وخلقکم اما اگر حرکت پیش از حرفین نباشد اگر چه بعد از ایشان

میم مذکور باشد نحو میثاقکم با میم نباشد واگرچه حرکت باشد
نحو نون نفک اظهار واجب باشد قوله انجلا یعنی ظاهر شد
با وجود قیود ادغام وبعدم آن اظهار در یک کلمه والله اعلم

وَاِدْغَامُ ذِي التَّحْرِيمِ طَلَّقَكُنَّ قُلْ اَحَقُّ وَبِالتَّاْنِيثِ وَالْجَمْعِ اَثْقَلَا

اى الواقع فی سورة التحریم

بدانکه در ادغام واظهار قوله تعالی ان طلقکن که در سورهٔ
تحریم است اصحاب ابوعمرو را خلاف است ناظم رحمه الله میگوید
قل احق بگو ادغام اولی است از اظهار از ان سبب که طلقکن ثقیل
است بسبب انکه جمع وتانیث است خفت درو مطلوب باشد
وقال فی التیسیر الزم الیزیدی اباعمرو ادغامه بسورة کلالت می کند
که روایت یزیدی از ابوعمرو اظهار است ومؤلف
این مختصر را کثر مشایخ شام ویمن بادغام خوانده است

١٣٦ وَمَهْمَا يَكُونَا كِلْمَتَيْنِ فَمُدْغِمٌ اَوَائِلَ كِلْمِ الْبَيْتِ بَعْدُ عَلَى الْوِلَا
١٣٧ شِفَا لَمْ تُضِقْ نَفْسًا بِهَا رُمْ دَوَا ضَنٍ ثَوِي كَانَ ذَا حُسْنٍ سَاَى مِنْهُ قَدْ جَلَا
١٣٨ اِذَا لَمْ يُنَوَّنْ اَوْ يَكُنْ تَا مُخَاطَبٍ وَمَا لَيْسَ مَجْزُومًا وَلَا

مستقلا
شروع کرد در قسم دوم از باب متقاربین در دو کلمه میگوید حروفی
که ابوعمرو ادغام می کند بین کلمتین شانزده حرف است ابوعمرو
دانی آنرا در نج کلمه جمع کرده قوله سنشد حجتک بذل رض قثم
وناظم آنرا در اوایل بیت شفا که اول آن شین است وآخر آن
جیم جلا است جمع کرد وبعد از ان بیان کرد که هر حرفی از ان
شانزده حرف در چند حرف ابوعمرو ادغام کند الا در چهار موضع که
استثنا کرد که ادغام نشاید کرد وآن مواضع معین کرده اند قوله
اذا لم ینون یعنی باید که حرف اول از متقاربین منون نباشد نحو ولا
نصیر لقد وتا مخاطب نباشد نحو لبثت خلقت طینا ومجزوم نباشد نحو
ولم یؤت سعة وشقل نباشد نحو الحق کمن کو در امثال این مذکور
اظهار باشد ابوعمرو را والله اعلم ومراد از شفا ازنجاست از حوران

من ربک هو اعمی فی الرعد

بهشت ودر عرب نیز تسمیه کنند زنرا بدین اسم واز نفسا حسن خلقی
یعنی آن زن شک خلق نیست بلکه خلق بسندیده دارد ای محب
از وی طلب دوا مخافتی که در تو مقیم است وما یوس البرء
حال انکه بعض ازین صاحب حسن بود این محب واین زمان بد
حال شده است از ان مخافت وسوء حال او ظاهر شده والله اعلم

١٣٩ فَزُحْزِحَ عَنِ النَّارِ الَّذِي حَاهُ مُدْغَمٌ وَفِي الْكَافِ قَافٌ
١٤٠ وَهْوَ فِي الْقَافِ اُدْخِلَا خَلَقْ كُلَّ شَيْءٍ لَكَ قُصُورًا وَاَظْهِرَا اِذَا سَكَنَ الْحَرْ

شروع کرد در حروف شفا مذکور بترتیب مخارج حروف که هر
حرفی در چند حرف ابوعمرو ادغام کند ابتدا از حا حسن کرد فرمود
که حا در عین مدغم است بقرائت ابوعمرو وآن در یک موضع است
قوله تعالی فمن زحزح عن النار فی سورة آل عمران فقط وقاف در
کاف چون ما قبل قاف متحرک باشد نحو خالق کل شیء وخلق کل
شیء وچون ما قبل قاف ساکن باشد ادغام نکند نحو وفوق کل وکاف

ب قل ادغام ذی التحریم طلقکن احق اولی واجدر فادغام مبتدا ذی التحریم مضاف الیه طلقکن عطف بیان من ذی التحریم احق خبر المبتدا والجملة منصوبة المحل علی انها مفعول قل وبالتانیث متعلق باثقل
ص یعنی ادغام لفظ طلقکن الذی هو واقع بسورة التحریم وهو قوله عسی ربه ان طلقکن اولی من ادغام یرزقکم ومعطوفاته وان فقد احد الشرطین وهو المیم فیه وذلک لان الادغام بالاثقل اولی والثقل فی النون طلقکن اکثر لانها متحرکة مشددة دالة علی التانیث والمیم خفیفة ساکنة دالة علی التذکیر فکانت احق بالادغام وقوله وبالتانیث ای علة الثقل فی طلقکن بان التانیث مع الجمع ونقل الاظهار ایضا عن ابی عمرو ومنه لقوالی احرف مشددة ٥

ب ادخل ادغم ای جعل قبلها لتهما ج فزحزح عن النار مبتدا الذی حاه مدغم خبره قاف فاعل فعل محذوف تفسیره ادخل وهو ضمیر الکاف وضمیر اظهر للکاف والقاف وقبل مبنی علی قطع الاضافة ای قبلها
ص یعنی نحو زحزح عن النار هو الذی حاه مدغم فی العین فقط دون غیره من الکلمات علی روایة صاحب التیسیر وقصر الحار للضرورة ٥

درقاف ادغام کند چون ماقبل کاف ایضا متحرک باشد نحو لك قصورا و چون ماقبل کاف ساکن باشد نحو وترکوک قائما ادغام نکند

**وفي ذي المعارج تعرج الجيم مدغم ومن قبله** ١٤١

شروع کرد درحرف چهارم ازحروف شفا که آن جیم است بدانک ابوعمرو جیم را در دو حرف ادغام کند یکی در تا فی سورة المعارج قوله تعالی ذي المعارج تعرج ودوم درشین قوله تعالی فی سورة الفتح اخرج شطاه

**وعند سبيلا شين ذي العرش مدغم وضاد** ١٤٢

شروع کرد درحرف پنجم ازحروف شفا که آن شین است بدانک شین مدغم است درسین وآن دریک موضع است فی سورة سبحان قوله تعالی الی ذی العرش سبیلا وبدانک ضاد ازحرف ششم ازحروف شفا است وآن دریک موضع آمده است درسورة نور قوله تعالی لبعض شأنهم ابوعمرو ادغام کند وباقی قرا اظهار

**وفي زوجت سين النفوس ومدغم له الراس** ١٤٣

شروع کرد درحرف هفتم ازحروف شفا که آن سین است ونمود که ابوعمرو آنرا ادغام کند درزاي بلاخلاف ودرشین بخلاف ازابوعمرو چنانک درواتب ما رسیده است از وی اما سین درزای قوله تعالی واذا النفوس زوجت واما سین درشین قوله تعالی الراس شیبا فی التکویر ومریم

**وللدال كلم ترب سهل ذكا شذا ضفا ثم زهد** ١٤٤

شروع کرد درحرف هشتم ازحروف شفا که آن دال است ولفت که ابوعمرو ادغام کند آنرا درده حرف وآن ده حرف را جمع کرد در اول ده کلمه که مذکوراست آن از ترب سهل تا آخر بیت نحو المساجد تلک یکاد سنا برقه من بعد ذلک وشهد شاهد من بعد ضراء تريد زينة نحن يكاد زيتها في المهد صبيا من بعد ظلمه دار الخلد جزاء، قوله ترب سهل بعضی ازشراح گفته اند مراد سهل بن عبد الله التستری است می گویند ترب سهل معروف شد بطیب رایحه زهد وزمان زهد او دراز شد وصدق او در زهد ظاهر ومعروف شد درجهان حاصل ازین حکایت آنست ناظم را که چون قاری عمل کند بمضمون قرآن هرکسی ترغیب ذکر او کنند ومتابعت او انلوا نم دانند وبالله التوفیق

**ولم تدغم مفتوحة بعد ساكن بحرف بغير التا** ١٤٥

یعنی ابوعمرو دال را درده حرف مذکور ادغام کند بشرط آنک درحالت فتح ماقبل دال ساکن نباشد چنانک یاد کرده شد قبیل البیت واما اگر احد الامرین یعنی فتح دال وسکون ماقبل که اجتماع ایشان موجب ترک ادغام است منتفی باشد اگرچه آن دیگر موجود باشد ادغام شاید کردن ایضا نحو من بعد ذلک وشهد شاهد اما دال در تا ادغام کند ابوعمرو مطلقا اگرچه دال مفتوح باشد وماقبل او ساکن نحو کادت تزیغ وبعد توکیدها بدان سبب که ازیک مخرج اند ومثال مفتوح بعد ازساکن غیر از تا نحو بعد ذلک وبعد ضراء وداود زبورا بعد ظلمه بعد ثبوتها اراد شکورا ابوعمرو ادغام نکند درین مذکور ومانند

اين بس حاصل سخن در دال بسه قسم است يكى انك دال در نا مدغم
شوذ مطلقا در غير نا نيز مدغم شوذ اكرچه دال مضموم يا مكسور
باشذ قسم سيوم آنست كه مدغم نشوذ او لا و آن جون دال مفتوح
باشد وما قبل ساكن كما اشار بقوله ولم تدغم مفتوحة بعد ساكن

وَفِي عَشْرِهَا وَالطَّاءِ تُدْغَمُ تَاؤُهَا وَفِي أَحْرُفٍ وَجْهَانِ

شروع كرد در حرف نهم از حروف شفا كه آن تا است ولهذا كه
ابوعمرو ادغام كند تا را در حروف ده كانه كه دال دران مدغم بود ودر
طا نيز بس مدغم فيه يازده حرف باشد اما تا در اين قسم از باب مثلين
مذكور باشد بس حروف تا در شفا ريش ده بماند وبدانك ضمير عشرها
عايد است بادال وضمير تاؤها با حروف شفا وامثله يازده حرف كه
تا دران مدغم است اينست نحو الشوكة تكون الصالحات سندخلهم
والذاريات ذروا بادبعة شهداء والعاديات ضبحا الصالحات ثمر
فالزاجرات زجرا فالمغيرات صبحا الملائكة ظالمى الصالحات جنات
الملائكة طيبين قوله وفى احرف وجهان عنه تهللا يعنى كلمات
معدود مشهور بيش اهل ادا روايت كرده اند از ابوعمرو كه تا
را دران اظهار وادغام كند واين احرف را بعد ازين ياذكرد ناظم كفت

فَمَعْ حَمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ الزَّكَاةَ قُلْ وَقُلْ آتِ ذَا الْ لَمْ تَأْتِ
وَفِي جِئْتِ شَيْئًا أَظْهَرُوا لِخِطَابِهِ وَنُقْصَانِهِ

درين دو بيت بنج حرف از حروف مختلف فيه ياذكرد حرف اول

التورية ثم دوم الزكوة ثم سيوم آت ذا القربى جهارم ولتات طائفة
بنجم جئت شيئا وكلفتة اند علت اظهار در جئت شيئا آنست كه تا درو
از حروف خطابست اكر ادغام كنند دال بر مخاطب مختفى شود ونيز
بسبب حذف عين كلمه نقصانى دروى حاصل است اكر تا را نيز
از وى ادغام كنند در حرفى بيش از يك حرف ظاهر نباشد مؤدى
باجحاف كردد ناظم رحمه الله كفت والكسر الادغام سهلا يعنى
دليل ادغام آنست كه كسره بر تا ثقيل است بس ثقل كسره مجوز ادغام باشد

وَفِي خَمْسَةٍ وَهْيَ الْأَوَائِلُ ثَاؤُهَا وَفِي الصَّادِ ثُمَّ السِّينِ

شروع كرد در حرف دهم و يازدهم درين بيت از حروف شفا كه در
بنج حرف مدغم است وحروف مدغم فيه را بيان كرد بقوله وهى الاوائل
يعنى از اوائل آن ده حرف كه دال دران مدغم بود تا نيز دران ابوعمرو
ادغام كند وبنج حرف اناول تا ثرب است تا بضاد ضفا نحو حيث تومرون
الحديث سنسذ وجهم والحرث ذلك حيث شئتما حديث ضيف
وحرف يازدهم ذال است وان در دو حرف مدغم شود يكى صاد نحو
ما اتخذ صاحبة ودر قران ديكر نيست نظير اين وحرف دوم سين است
نحو فاتخذ سبيله واتخذ سبيله فقط وقوله تدخل اى ادغم الحرف فى الحرف

وَفِي اللَّامِ رَاءٌ وَهْيَ فِي الرَّا وَأُظْهِرَا إِذَا انْفَتَحَا بَعْدَ
مُسَكَّنٍ مُنَوِّنٍ إِلَّا قَالَ ثُمَّ النُّونُ تُدْغَمُ فِيهِمَا عَلَى إِثْرِ تَحْرِيكٍ سِوَى

شروع كرد در حرف دوازدهم وسيزدهم از شفا وكفت كه ابوعمرو

ادغام کند را را در لام ولام را در را جون ما قبل هر دو متحرک باشد
نحو سَیُغفَرْلَنَا وکمثل ریح اما اکر ازین دو حرف یکی مفتوح باشد
یعنی لام ورا
وما قبل آن ساکن اظهار کند نحو الخیرُ لَعلّکم ورسولُ ربّهم اما اکر یکی
وافعلوا
ازین دو حرف مفتوح باشد وما قبل ایشان ساکن نه باشد با خود حرکت
ایشان فتح نباشد درصورتین مانع ادغام نباشد نحو سَخّرلکم وَالمَصِیرُ
لا یکلف الله وبالذکر لما وجعل ربک ویقول ربنا وفضل ربی قوله
سوی قال یعنی لام قال ابوعمرو ادغام کند در را مطلقا اکرچه ماقبل
او ساکن باشد نحو قال رَبّ وقال رَجلان ازان سبب که مد الف قال
قایم مقام حرکت داشته اند قوله ثم النون تدغم فیهما نون از حروف
جهاردهم از حروف شفا است ابوعمرو ادغام کند در لام ورا بدان
شرط که ما قبل او ساکن نباشد نحو تأذن ربک ونومن لک وجون
ما قبل نون ساکن باشد اظهار کند نحو اَم یقسمون رحمت ربک
وایکون لک الا انک نون در کلمه نحن باشد که ادغام کند مطلقا
اکرچه ما قبل نون ساکن باشد کما اشار بقوله مُسَجّلاً ای مطلقا

142 وَتُسْکَنُ عَنْهُ الْمِیمُ مِنْ قَبْلِ بَائِهَا عَلَی اِثْرِ تَحْرِیکٍ فَتَخْفَی

شروع کرد در حرف پانزدهم از حروف شفا و کفت ابوعمرو جون میم
بعد از حرف متحرک واقع شده باشد آنرا بعد از سکون مخفی کرداند
پیش حرف با واخفا بجای ادغام فرو آید نحو یحکم بینهم ازان سبب که
در ادغام کردن غنه ساقط می شود ودر اخفا همان غرض که از ادغام

حاصل

حاصل می شد باقی است بانک غنه نیز که جمال کلمه برانست موجود باشد
وقوله علی اثر تحریك احتراز می کند از انك ماقبل میم مذکور ساکن
باشد نحو الیوم بجالوت ابرهیم بنیه که اظهار متعین باشد

143 وَفِی مَنْ یَشَاءُ بَا یُعَذِّبُ حَیْثُمَا اَتَی مُدْغَمٌ فَادْرِ الْاُصُولَ لِتَأْصُلَا

شروع کرد در حرف شانزدهم که آن حرف آخرین از حروف شفا
است وکفت ابوعمرو بای یعذب در میم من یشاء ادغام کند وآن در
پنج موضع واقع است یکی در آل عمران ودو در مایده ویکی در
عنکبوت وپنجم در سورة فتح ودر غیر مذکور نحو ان یضرب مثلا
وسنکتب ما قالوا ادغام جایز نباشد قوله فادر الاصول لتأصلا
یعنی در یاب اصول مذکور را تا اصلی باشد مر ترا که رجوع کنی با ان بی زیاده

144 وَلَا یَمْنَعُ الْاِدْغَامُ اِذْ هُوَ عَارِضٌ اِمَالَةَ کَالْاَبْرَارِ وَالنَّارِ اُثْقِلَا

یعنی که ادغام مانع اماله نشود زیرا که ادغام عارضی است وحال
انک بسبب تشدید ا تا اماله اثقل است وسبب اماله که کسره است
اصلی پس اماله با وجود ادغام جایز باشد طلبا للخفة نحو الابرار
ربنا والنار ربنا وبادغام خوانده شده بر مشایخ مذکور والله اعلم

145 وَاَشْمِمْ وَرُمْ فِی غَیْرِ بَاءٍ وَمِیمِهَا مَعَ الْبَاءِ اَوْ مِیمٍ وَکُنْ

واشمم ورم اشارتست بدانک جماعتی از رواة ابوعمرو روایت
کرده اند که ابوعمرو جون ادغام کردی حرفی در حرفی از مثلین
ومتقاربین آن حرف مدغم را اکر مضموم بودی اشمام وروم کردی

والرمکسور بودی بر روم خواندی بو سبیل استحباب تا دلیل
بودی بر حرکات حروف قوله فی غیر باء ومیمها یعنی چون حرف
مدغم با باشد که ملاقی با یا میم شود یا میم باشد که ملاقی با یا میم
شود یا خود حرف منصوب باشد که در جمیع صور نه اشمام ونه روم
شاید کردن ومراد از قوله واشمم ورم آنست که اشمام کن بر اصطلاح
بصریان وروم کن بر اصطلاح کوفیان که روم پیش کوفیان اشمامست
پس حاصل سخن آن باشد که در حرف مدغم روم جایز نباشد اما اشمام
روا باشد الا در صور اربع مذکور که نه روم جایز باشد ونه اشمام
قوله وکن مثاملا اشارتست بتاویل مذکور ونیز گفته اند که کن
متؤملا اشارتست بموضعی که متعذر باشد روم کردن نحو
الحدیث تعجبون ونقول له وامثال آن ابو عمرو چون ادغام کند
ترک روم کند قبح لفظ را وعسر ادغام کردن با روم واین قول اقوی است

**وادغام حرف قبله صح ساکن عسیر وبالاخفاء**
**خذ العفو وامر ثم من بعد ظلمه وفی المهد ثم الخلد**

بدانک حرف مدغم بر دو قسمست یکی آنک ماقبل او حرفی
صحیح ساکن باشد چنانک ناظم یاد کرد و در بیت دوم خذ العفو
وامر والعلم ما کک از باب مثلین وقوله من بعد ظلمه وفی المهد صبیا
از باب متقاربین وقسم دوم آنک ماقبل حرف مدغم حرف مد ولین
یا حرف لین باشد نحو داود جالوت والحدیث سنشد رجهم والمصیر



لا یکلف الله وحیث شئتما وحیث سکنتم در قسم اول ادغام کردن
با روم تلفظ بدان صعب باشد از سبب اجتماع ساکنین علی غیر حده
پس رجوع کردن از ادغام با اخفا خلاص باشد از نزاع یعنی آنک در
حالت روم واشمام حرف مدغم را اخفا کرد خلاص یافت وبمقصد
رسید کما اشار بقوله طبق مفصلا واما قسم دوم که حرف مدغم ماقبل
او حرف صحیح نباشد ادغام کردن با روم صعب نباشد که مد
در آن قائم مقام حرکت باشد پس مشقت باقی نماند وقوله فاشملا
المقدم فاشمل الضابط البابین یعنی قاعده مذکور شامل بابین متقارب
شد مجموع امثله را از مذکور وغیر مذکور وقیاس کن بر آن والله اعلم

## باب هاء الکنایة

بدانک هاآت مختلف فیه پنج است یکی هاء ضمیر جمع مذکر نحو
علیهم وهاء ضمیر مفرد منفصل مرفوع نحو هو وهاء تانیث نحو رحمة
وهاء سکت نحو ماهیه وهاء ضمیر مفرد متصل منصوب یا مجرور
این باب بر مباحث این قسم اخیر مشتمل است واین هاء ضمیر مفرد
متصل منصوب یا مجرور باعتبار حرکت وسکون طرفین چهار قسم است
زیرا که خالی نیست از آنک واقع میان دو ساکن است یا دو متحرک یا مختلفین
اول ساکن ثانی متحرک یا بعکس از این چهار قسم سه متفق علیه
است ویکی مختلف فیه واشارا کرد بمتفقات وگفت

**ولم یصلوا ها مضمر قبل ساکن وما قبله التحریک**

یعنی هرکاه که ما بعدها ساکن باشد قرا صله نکنند هارا و از اقسام
اربعه دو قسم درین بحث مندرج شد یکی انک طرفین ها ساکن باشد نحو
یَعْلَمْهُ اللّٰهُ و دوم انک ما بعدها ساکن باشد و ما قبل متحرک باشد نحو
وَیُعَلِّمُهُ الْکِتَابَ و جون ازین هر دو قسم مذکور فارغ شد شروع کرد
در انک ما بعدها متحرک باشد کفت هرکاه که ما قبل نیز
متحرک باشد همه قرا صله کنند نحو خَلَقَهُ و رَزَقَهُ والله اعلم

**وَمَا قَبْلَهُ التَّسْكِينُ لِابْنِ كَثِيرِهِمْ وَفِيهِ مُهَانًا مَعْهُ حَفْصٌ**

شروع کرد در قسم جهارم که مختلف فیه است کفت که ابن کثیر
صله کند هارا جون واقع باشد میان حرفی ساکن و حرفی متحرک
نحو فِیهِ هُدًی و حفص بروایت عاصم موافقت او کند فی قوله
فِیهِ مُهَانًا در سورهٔ فرقان کما اشار بقوله معه حفص اخو ولا

**وَسَكِّنْ يُؤَدِّهْ مَعْ نُوَلِّهْ وَنُصْلِهْ وَنُؤْتِهْ مِنْهَا فَاعْتَبِرْ**

وَعَنْهُمْ وَعَنْ حَفْصٍ فَأَلْقِهْ وَيَتَّقِهْ حَمَى صَفْوُهُ قَوْمٌ بِخُلْفٍ وَأَنْهَلَا
وَقُلْ بِسُكُونِ الْقَافِ وَالْقَصْرِ حَفْصُهُمْ وَيَأْتِهْ لَدَى طَهَ بِالْإِسْكَانِ يُجْتَلَا

**وَفِي الْكُلِّ قَصْرُ الْهَاءِ بَانَ لِسَانُهُ بِخُلْفٍ وَفِي طَهَ بِوَجْهَيْنِ**

امر کرد ناظم رحمه الله دربیت اول بتسکین ها یُؤَدِّهِ و لا یُؤَدِّهِ
و نُوَلِّهِ و نُصْلِهِ و نُؤْتِهِ منها هرجا که باید در قران مر صاحب فا
و صاد و حا را و ایشان حمزه و ابو بکر و ابو عمرو اند و ضد اسکان
درین قرات تحریک بکسر باشد بر خلاف اصطلاح ناظم رحمه الله



ازان سبب که فتح را مدخل نیست و در بیت جهارم کفته است
که قالون مطلقا و هشام بیک وجه درین کلمات مذکور بقصر ها
خوانده بس هشام بوجه دوم و باقی قرا و ایشان ورش و ابن کثیر
و ابن ذکوان و کسایی باشند صله کنند در جمیع قوله وعنهم وعن
حفص فالقه یعنی جماعت مذکوره در بیت اول نام ایشان کفته
امد و حفص از عاصم هاء فالقه را بتسکین خوانده و غیر ایشان از قالون
و هشام و غیرهما بر قاعدهٔ مذکور یعنی هشام بصله و قصر و قالون بقصر
و ورش و ابن کثیر و ابن ذکوان و کسایی بصله قوله و یتقه حمی صفوه
قوم بخلف یعنی صاحب حا و حمی و صاد صفوه و قاف قوم که
ابو عمرو و ابو بکر و خلاد اند باسکان ها خوانده و خلاد بوجه دوم
بصله خوانده بقصر من قوله فی البیت الثانی قوم بخلف و حفص از
عاصم بسکون قاف و قصر هاء یتقه خوانده کما اشار بقوله وقل بسکون
القاف والقصر حفصهم و قالون و هشام بر قاعدهٔ خود باشد یعنی
قالون بقصر و هشام بصله و بقصر نیز خوانده و باقی قرا بصله خوانند
قوله و یاته لدی طه بالاسکان یجتلا یعنی صاحب یا ء یجتلا که سوسی
است باسکان ها خوانده قوله و من یاته در سورهٔ طه و جون کفته است
ناظم رحمه الله و فی الکل قصر الهاء بان لسانه بخلف و فی طه بوجهین
یجتلا بس قالون در جمیع مواضع مذکور بقصر خوانده و در یاته او را قصر
باشد و صله ایضا و هشام درین کلمه موافق او باشد در قصر و صله

وباقی قرا بصله خوانند والله اعلم اما معانی رموز وفواید زواید
درجمیع ابیات وتعریفات وتنبیهات اکثر خواهند در لباب
المعانی فی شرح حرز الامانی گفته ام که غرض ازین مختصر کشف قراءاست

**وَاسْكَانُ يُرْضَهُ يُمْنُهُ لُبْسُ طَيِّبٍ بِخُلْفِهِمَا وَالْقَصْرُ** ١٦٤

**لِذَا الزُّجَبِ وَالزِّلْزَالِ خَيْرًا يَرَهْ بِهَا وَشَرًّا يَرَهْ حَرْفَيْهِ** ١٦٥

می گوید صاحب یاء یمنه ولام لبس وطاء طیب که سوسی وهشام ودوری
اند یرضه باسکان ها خوانند بخلاف عنهما کما سیأتی بعد از ان فرمود
که صاحب فاء فاذکر ونون نوفلا ولام له وهمزه الوجب که حمزه وعاصم
وهشام ونافع اند هاء یرضه را بقصر خوانند ووجه دوم از ان هشام
که قصر است ووجه دوم که صله است از ان دوری از اینجا معلوم باشد
وباقی قرا بصله خوانند وهم ابن کثیر وابن ذکوان وکسایی قوله والزلزال
خیرا یره الی آخر البیت می گوید صاحب لام لیسهل هشام باسکان ها
خواند حرف خیرا یره وحرف شرا یره در سورة زلزال وغیر هشام بصله
خوانند **تنبیه** ضد اسکان مطلق در هر کلمه حرکتی
باشد که ممکن بود آن کلمه را بحسب استعمال عرب چنانک ضم
در یرضه وخیرا یره وکسر در نوته ونصله والله اعلم بالصواب

**وَعَى نَفَرٌ اَرْجِئْهُ بِالْهَمْزِ سَاكِنًا وَفِي الْهَاءِ ضَمٌّ لَفَّ دَعْوَاهُ حَرْمَلَا** ١٦٦

**وَاَسْكِنْ نَصِيرًا فَازَ وَاكْسِرْ لِغَيْرِهِمْ وَصِلْهَا جَوَادًا دُونَ رَيْبٍ لِتُوصَلَا** ١٦٧

یعنی مدلول نفر که ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر است قالوا ارجه بهمزه
ساکن خوانند در سورة اعراف وشعرا وباقی قرا بترک همزه واز جماعة
مذکور صاحب لام لف ودال دعواه وحاء حرملا هشام وابن کثیر وابو عمرو
ارجئه بضم ها خوانند بعد از ان گفت که صاحب نون نصیرا وفاء فاز که
عاصم وحمزه اند بسکون ها خوانند وغیر مذکور بکسر ها خوانند وایشان
نافع وابن ذکوان وکسایی باشد چون از اثبات همزه ارجئه وضم هاء
وسکون وکسر آن فارغ شد شروع کرد در صله ها واشارت کرد بجیم جوادا
ودال دون وراء ریب ولام لتوصل که ورش وابن کثیر وکسایی وهشام
اند پس معلوم شد که باقی قرا ترک صله کنند پس ابن کثیر وهشام در
ضم ها وصله متفق باشند وکسایی وورش در کسر ها وصله متفق باشند
پس از اصحاب نفر ابو عمرو وابن ذکوان بمانند ابو عمرو ارجئه بهمز خواند
وضم ها بی صله وابن ذکوان بهمز خواند وکسر ها بی صله وحمزه وعاصم کما مر
وقالون ارجه بی همز وبی صله مع کسر الها خواند وورش وکسایی
باقی مانند از اصحاب کسر ها را صله کنند کما مر پس قرا سبعه را از بحث
مذکور شش وجه حاصل شود در ارجئه باعتبار همزه واسکان ها وصله
وآن شش قرات چون با مد قالوا ارجئه واخاه وبحقص وتخفیف همزه
اخاه با وجوه وقف که خواهد گفت وآن چون وقف باسکان کنی
جائز باشد قصر وتوسط وطول دران وباز با هر یکی اشمام وقسم هفتم
روم حاصل از جمیع وجوه مذکور هشتاد وچهار وجه باشد مر قرا
سبعه را وایشان را بتفصیل یاد کنیم تا اصلی باشد از تفریع مر طالب

١ قالوا ارجئه ب
٢ قالوا ارجهی ج ر
٣ قالوا ارجئهو د ل
٤ قالوا ارجئه ح
٥ قالوا ارجئه م
٦ قالوا ارجه ن ف

این فن را و باقی مسایل بعد از تحقیق بر قواعد ناظم استنباط می کند وبالله التوفیق ﴿ اما قالون را از جهت مد قالوا ارجه واخاه دو وجه و ورش را یک وجه و ابن کثیر را یک وجه و ابوعمرو را دو وجه وابن عامر را بروایت هشام یک وجه و بروایت ابن ذکوان یک وجه وعاصم را یک وجه وحمزه را دو وجه از سبب تحقیق وتخفیف واخاه وکسایی را یک وجه مجموع دوازده وجه باشد وچون دوازده در هفت وجه وقف مذکور ضرب کنی هشتاد وچهار شود طالب باید که بعد از تامل در عمل آرد تا از خبط ایمن باشد والله اعلم بالصواب

## باب المد والقصر

اذا الف او یاؤها بعد کسرة او الواو عن ضم لقی
فان ینفصل فالقصر بادره طالبا بخلفهما یرویک درا ومخضلا
لجی وعن سوء وشاء اتصاله ومفصوله فی امها

چون از ها کنایت فارغ شد شروع کرد در احکام مد وقصر از آن وجه که در خفا مشترک اند و مراد از مد آنست که دراز شود زمان صوت حرف مد ولین و قصر عدم آن باشد و حروف مد ولین حالا سه اند یکی الف وماقبل آن البته مفتوح باشد دوم یا چون ماقبل او مکسور باشد و سوم واو چون ماقبل او مضموم که اگر یا و واو ما قبل مفتوح باشد قرا ایشانرا حروف لین خوانند وچون حروف مد ولین ملاقی همزه شوند اگر در یک کلمه باشند آنرا

مد متصل خوانند واگر بین کلمتین باشند مد منفصل خوانند اما قسم اول چنانک جیء وسوء وشاء وقسم دوم چنانک فی امها امره الی در قسم اول فرموده که قرا سبعه را مد باشد و در قسم دوم که منفصل گفتیم صاحب با بادره وطا طالبا ویا یرویک ودال درا که قالون و دوری وسوسی وابن کثیر اند بقصر خوانند وقالون و دوری را وجه دوم که مد گفتیم باشد کما اشار بقوله بادره طالبا بخلفهما و بدانک که از ظاهر لفظ ناظم چنین معلوم شد که قرا سبعه در مد متصل متفق باشند ودر منفصل مختلف کما مر اما اهل ادا ونقله درین فصل مختلف اند ابوعمرو دانی در تیسیر گفته است که در قسم متصل ومنفصل قرا بر پنج مرتبه اند ورش وحمزه بر یک مرتبه و آن مد طویل است وعاصم کمتر از ایشان وابن عامر وکسایی کمتر از عاصم وقالون ودوری از ابوعمرو بوجهی کمتر از ایشان و بوجه دوم قالون ودوری از ابوعمرو وسوسی وابن کثیر بقصر خوانند و آن مرتبه آخرین است که گفته اند بعضی حد آن بمقدار یک الف باشد در تقریب و مرتبه اول که از آن ورش وحمزه بود بمقدار پنج الف وعاصم چهار وابن عامر وکسایی سه وقالون و دوری دو الف بوجه اول و این مراتب مذکور مولف این مختصر بر جمیع مشایخ شام ویمن خوانده است الا بر شیخ برهان الدین جعبری که در قسم متصل چهار مرتبه خوانده و در منفصل به پنج مرتبه زیرا که او گفت مرتبه قصر در متصل ساقط شود و باقی مشایخ گفته اند که در

١٦٨ ١٦٩ ١٧٠

متصل بعد از تمکین مدّ به پنج مرتبه جایز باشد خواندن واما شیخ برهان الدین اسکندری وشیخ جمال الدین خمیری که از مشایخ دمشق بوذاند خبر داذند از مشایخ خود که ناظم رحمة الله علیه در متصل مذهب قرّاء سبعه بدو مرتبه دادی خواندن از بهر حمزه وورش مدّ طویل وغیر ایشانرا بعداز تمکین مدّی دیگر ودر منفصل سه مدّ ورش وحمزه را یک مرتبه وقالون وابوعمرو وابن کثیر را یک مرتبه وابن عامر وعاصم وکسای را یک مرتبه حق تعالی همکنانرا توفیق رفیق کرداند بطریق صواب ان شاء الله

١٧١ **وَمَا بَعْدَ هَمْزٍ ثَابِتٍ أَوْ مُغَيَّرٍ فَقَصْرٌ وَقَدْ يُرْوَى لِوَرْشٍ مُطَوَّلَا**

١٧٢ **وَوَسْطُهُ قَوْمٌ كَآمَنَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً آتَى لِلْإِيمَانِ مُثِّلَا**

چون از قسم مدّ متصل ومنفصل فارغ شد شروع کرد درانک حروف مدّ بعد از همزهٔ محقّق یا مغیّر واقع شود جمیع قرّا متفق اند که قصر کنند الا ورش که او بمدّ طویل وتوسط نیز خوانده است پس قرّا را وجه قصر باشد فقط واو را قصر وتوسط وطول ومثال آنک حروف مد بعد از همزهٔ ثابت یعنی محقّق آید ناظم رحمه الله آمن کفت ومثال همزهٔ مغیّر بر سه قسم باشد بتسهیل چنانک هؤلاء آلهة بقرائت نافع وابن کثیر وابوعمرو کما سیاتی فی بابه یا بنقل چنانک للایمان یا بابدال چنانک جاء آل لوط کما سیاتی فی قوله والاخری کمد عند ورش وقنبل وقد قیل محض المد عنها تبدلا

١٧٣ **سِوَى يَاءِ إِسْرَائِيلَ أَوْ بَعْدَ سَاكِنٍ صَحِيحٍ كَقُرْآنٍ وَمَسْئُولًا اسْأَلَا**

١٧٤ **وَمَا بَعْدَ هَمْزِ الْوَصْلِ ائْتِ وَبَعْضُهُمْ يُؤَاخِذُكُمْ آلْآنَ مُسْتَفْهِمًا تَلَا**

١٧٥ **وَعَادًا الْأُولَى وَابْنُ غَلْبُونَ طَاهِرٌ بِقَصْرِ جَمِيعِ الْبَابِ قَالَ وَقَوَّلَا**

شروع کرد در کلماتی چند که مستثنی است از قاعدهٔ ورش کلمهٔ اول یاء اسرایل دوم در هر موضعی که همزهٔ محقّق مذکور بعد از حرف صحیح واقع شود نحو القرآن والظمآن ومسئولا سوم در مواضعی که حرف مدّ بعد از همزهٔ وصل باشد نحو اؤتمن وایذن وایت وچون از کلمات مذکور که قولا واحدا بمذهب ورش مدّ درانها ممتنع بود فارغ شد شروع کرد در کلماتی چند که مختلف فیه است کلمهٔ اول یواخذکم ودوم الآن چون همزه درآن از برای استفهام باشد واگر نه ازین باب نباشد نحو الآن حصحص الحق والآن خفف الله که قرائت ورش با غیر او مساوی باشد وچون استفهام باشد ورش بر اصل خود باشد در مدّ ودر ثلثه بر مذهب بعضی از مشایخ قرّا کلمهٔ سوم عادا الاولی ورش را درین کلمات دو وجه باشد بنا بر غیر مذهب ابن غلبون که از مشایخ ابوعمرو دانی است که روایت از وی قصر آمده است درین فصل جمیع مذکور کما اشار بقوله قول ای جعل القصر قولا له والله اعلم

١٧٦ **وَعَنْ كُلِّهِمْ بِالْمَدِّ مَا قَبْلَ سَاكِنٍ وَعِنْدَ سُكُونِ الْوَقْفِ وَجْهَانِ أُصِّلَا**

وچون از حروف مدّ ولین که بجاور همزه باشند فارغ شد شروع کرد درین قسم که بجاور ساکن شوند فرموذ که جمیع قرّا مدّ کنند وباز فرموذ که چون سکون ساکن بسبب وقف باشد قرّا را دو وجه اصلی باشد که آن مدّ وتوسط است یعنی قصر نیز جایز باشد پس حاصل

سخن ازین جهت آن باشد که اگر ساکن لازمی باشد نحو الطامة و
الصاخة واتحاجونی واتمدونی در قرائت حمزه والضالین والصافات
باجماع مد باشد فقط واما اگر سکون عارضی باشد که بسبب وقف
حاصل شده باشد نحو الدین ونستعین ومتاب وغفور
وقد بر سه وجه باشد ومؤلف حروف بر مشایخ کبار سه وجه
خوانده است ومنع نکرده زیرا که بر مشایخ خود خوانده بود که القراء سبعة

١٧٧ **ومد له عند الفواتح مشبعا وفي عين الوجهان والطول فضلا**

١٧٨ **وفي نحو طه القصر اذ ليس ساكن وما في الف من حرف مد فيمطلا**

قوله ومد له ضمیر له عاید با سکون است یعنی چون حرف مد ولین
ملاقی حروف تهجی شوند در اوایل سور قرآن مد طویل کنند جمیع قرا
ودر حرف عین که در اول سورة مریم وشوری است مد طویل وتوسط
کنند ودر نحو حرف طا وها که در اول سوره طه است ورا وحا ویا در الر
وحم ویس وایضا طا که در اوایل طواسین ودر سورتی که حروف الف
در اول آن واقع باشد در جمیع قصر باید کردن واگرچه بعضی ازین
بحث از پیش معلوم شده بود چون میخواست که این فصلی باشد
مستقل باز اعاده کرد وحاصل این فصل بر چهار قسم آید قسم اول
ثلاثی که وسطش حرف مد ولین باشد نحو میم نون لام کاف صاد
درین قسم مد مشبع با توسط وقصر باشد قسم دوم ثلاثی که وسطش
حرف لین باشد نحو عین دو وجه جایز باشد نحو کما اشار بقوله

وفی عین الوجهان قسم سوم ثلاثی که در وی نه حرف مد ولین
ونه حرف لین باشد نحو الف وقسم چهارم که ثنایی باشد نحو طه درین دو قسم
قصر متعین باشد کما اشار الیهما بقوله وفی نحو طه القصر الی آخر البیت

١٧٩ **وان تسكن اليا بين فتح وهمزة بكلمة او واو فوجهان جملا**

١٨٠ **بطول وقصر وصل ورش ووقفه وعند سكون الوقف للكل اعملا**

١٨١ **وعنهم سقوط المد فيه وورشهم يوافقهم في حيث لا همز مدخلا**

چون از حرف مد ولین فارغ شد شروع کرد در حرف لین وآن یا ساکن
مفتوح ماقبل وواو ساکن مفتوح ماقبل باشد نحو شیء وسوء وآن بر دو
قسم باشد قسم اول آنکه مد در آن مجاور همزه باشد وقسم دوم آنکه مجاور
سکون باشد قوله وان تسکن الیا اشارتست بقسم اول نحو شیء وسوة
لفنیم فرموده ناظم که ورش را دو وجه جمیل باشد مد طویل ویکی قصیر
ومراد از قصیر اینجا توسیط است از آن سبب که بعد از طول توسط
باشد وقصر بعد ازین یاد خواهد کردن وقوله بکلمة احتراز می کند
از آنکه همزه وحرف علت در یک کلمه نباشد نحو ابنی آدم واو امن
که او را نقل همزه باشد با حروف علة کما سیاتی قوله وصل ورش ووقفه
تعمیم آن دو وجه مذکور است یعنی که ورش را وصل ووقف مساوی
باشد در مد وتوسیط واما در قسم دوم آنرا ساکن وقف لفنیم غیر ورش را
از قرا دو وجه مذکور باشد وقصر نیز یفهم من قوله وعنهم سقوط المد
فیه وورش موافق قرا سبعه باشد چون در کلمه موقوف علیه همزه نباشد

نحو المیت والموت بفهم من قوله وورشهم یوافقهم وانجا
بعد از وجوه ثلثه جون ورش وغیره وقف کنند بروم وجهی
دیکر ضم شود با آن پس جهار وجه باشد جمع را والله اعلم

۱۸۲ وَفِي وَاوِ سَوْآتٍ خِلَافٌ لِوَرْشِهِمْ وَعَنْ كُلٍّ الْمَوْءُودَةُ

بعد از قاعده مذکوره شروع کرد در کلماتی که ورش تجاوز کرده
است از اصل خود که آن کلمه موئده وموئلا که اورا مد وتوسط نباشد
ودر کلمه سوآت اورا دو وجه باشد یکی قصر ودوم مد وثلثه هر کجا
که واقع شود در قران اما وجه قصر آنست که سکون واو عارضی است
زیرا که جمع سوءه است وفعله جون اسم غیر صفت باشد جمع او بر فعلات
کنند کتمرات واکر صفت باشد بر فعلات بسکون عین کخدلات تا فرق
باشد میان اسم وصفت ووجه دوم بر قاعده خود ورش را سه وجه
مذکور باشد واما موءده وموئلا از قاعده وقال اند وجون میم وواو در
ایشان در اصل ساکن شدند پس سکون ایشان عارضی باشد
آنرا اعتداد نکرد وحرکت اصلی را اعتبار کرد با انک روایت
از مشایخ نیافته بودند وتوسط دران والله اعلم بالصواب

## باب الهمزتين من كلمة

جون از بحث مد وقصر فارغ شد شروع کرد در احکام همزتین در یک
کلمه زیرا که همزه را جون تخفیف کنند مد کردد واز تخفیف همزه آنچه
مجتمع است مقدم داشت از آن وجه که بتخفیف مناسب ترست وکفت

۱۸۳ وَتَسْهِيلُ أُخْرَى هَمْزَتَيْنِ بِكِلْمَةٍ سَمَا وَبِذَاتِ الْفَتْحِ خُلْفٌ
۱۸۴ وَقُلْ أَلِفًا عَنْ أَهْلِ مِصْرَ تَبَدَّلَتْ لِوَرْشٍ وَفِي بَغْدَادَ

بدانک ناظم بعد ازین خواهد کفت که این باب یعنی همزتین
متفقتین بر سه نوع اند زیرا که هر دو همزه مفتوح باشد یا خود یکی
مفتوح ودیکری مکسور یا مضموم نحو ءانذرتهم ائنا اءنزل اشارت
کرد بعد از قول سما که نافع وابن کثیر وابو عمرو اند که در انواع ثلثه
مذکوره همزه دوم را تسهیل کنند وجون آن شهرتی دارد وقوتی بر
تخفیف دیکر که بدل است اشارت کرد بظاهر لفظ بقوله سما
بعد از ان کفت که صاحب لام لتحمل که هشام است در نوع اول که
مفتوحتین کفتیم اورا دو وجه باشد یکی تسهیل ودیکی تحقیق الا مواضع
که او واصحاب تسهیل مذکور از قاعده خود وتسهیل با مد بین الهمزتین
بلو دیده باشد جنانک مفصل یاد کرده اید وجون هشام جمع کرد بین
اللغتین حسن آن اشارت فرمود ناظم رحمه الله بقوله لتحملا وبعد
از ان شروع کرد بمذهب ورش بوجه دوم در کیفیت تغییر همزه ثانیه
از نوع مفتوحتین فرمود که روات از اهل مصر آمده است باقی قراء
تحقیق همزتین خوانند الا مواضعی جند معدود که تابع مغاربه اند مغاربه
ابدال است وروات اهل عراق که بغداد وغیره اند تسهیل کما سیاتی
وبیان ابدال وتسهیل در آخر باب کفته آید بر وفق قول ناظم رحمه الله تعالی

۱۸۵ وَحَقَّقَهَا فِي فُصِّلَتْ صُحْبَةٌ ءَاعْجَمِيٌّ وَالْأُولَى أَسْقِطَنْ

ازمواضع مذکور که اصحاب تسهیل با غیر ایشانرا مخالفتی هست در
اصل قاعدهٔ خود ناظم آنرا مفصل خواهد کفت اول کلمهٔ اعجمی است
در سورهٔ فصلت فرموده که مدلول صحبه یعنی ابوبکر و حمزه و کسائی تحقیق
همزهٔ ثانی کنند صاحب لام لتسهیل که هشام است اسقاط همزهٔ اول کند
حینئذ اعجمی ازین باب نباشد بنا بر مذهب او باقی قرا نافع و ابن کثیر
و ابوعمرو و ابن ذکوان و حفص کما مر همزهٔ ثانیه بتسهیل خوانند ابن ذکوان
و حفص مخالف اند از قاعدهٔ اصل خود و اصحاب سما بر اصل
خود در تسهیل کما مر و در فصل کما سیاتی و الله اعلم

۸۶ **وهمزة اذهبتم في الاحقاف شفعت باخرى كما دامت**

کلمه دوم اذهبتم طیباتکم است در سورهٔ احقاف می گوید صاحب کاف
کما و دال دامت ابن کثیر و ابن عامر بتشفیع خوانند یعنی همزه دیگر با همزه
اول ضم کنند باقی قرا یک همزه خوانند و هر یک از ابن کثیر و ابن عامر
رجوع با اصل مذهب خود در تسهیل و تحقیق با مد و ترک کردن
بعد از آن اشارت کرد بحسن تشفیع بقوله وصلا یعنی تشفیع
محبوبست و بصحت روایت بقوله موصلا یعنی منقولست بنقل صحیح

۸۷ **وفي نون في ان كان شفع حمزة وشعبة ايضا والدمشقي**

کلمه سوم ان کان ذا مال در سورهٔ نون می گوید آنرا حمزه و ابوبکر
بتشفیع خوانند یعنی همزهٔ دیگر با اول ضم کنند و بر اصل مذهب خود تحقیق
خوانند همزتین را و فرموده که ابن عامر تسهیل همزهٔ ثانیه کند هشام بر قاعدهٔ

اصل خود باشد در تسهیل متقدم کما مر با فصل کما سیاتی زیرا که
امر کرد بتسهیل و متعرض مد و قصر نشد مراو را و در تحقیق مخالف اصل
خود باشد و ابن ذکوان ایضا مخالف اصل خود است در تحقیق زیرا که او ان
ان کان بدو همزهٔ ثانیه مسهل می خواند بی مد و باقی قرا بیک همزه خوانند

**وفي آل عمران عن ابن كثير يشفع ان يؤتى الى**

کلمه چهارم ان یؤتی احد در سورهٔ آل عمران فرموده که ابن کثیر تشفیع
کند همزه را حینئذ ازین باب شود بعد از آن بر قاعدهٔ اصل
خود تسهیل همزهٔ ثانیه کند بی مد و از بهر تاکید ثانیا گفت الی ما تسهلا

**وطه وفي الاعراف والشعرا بها آمنتم للكل ثالثا ابدلا**

وحقق ثان صحبة ولقنبل باسقاطه الاولى بطه تقبلا

**وفي كلها حفص وابدل قنبل في الاعراف منها الواو**

کلمه پنجم آمنتم است در سورهٔ مذکوره که قرا سبعه همزهٔ سیوم انرا ابدال
کنند با الف بعد از آن فرموده که مدلول صحبه حمزه و کسائی و ابوبکر همزه
ثانی آمنتم که آن همزهٔ قطع است بتحقیق خوانند و قنبل همزهٔ اول را
که استفهام است اسقاط کند در سورهٔ طه و در سورهٔ اعراف و ملک
همزهٔ اول را ابدال کند بواو و گوید فرعون و آمنتم و الیه النشور و امنتم
یعنی بواو مفتوحه بعد از و همزهٔ مسهله در هر دو سورهٔ مذکور اما در اعراف
بعد از همزهٔ مسهله الفی باشد و در سورهٔ ملک الف نباشد اخبرونی
بذلک المشایخ الکبار و حفص از عاصم در مواضع ثلثه باسقاط همزهٔ اول

را ببیند ازد ونلفظ کند بهمزه محققه بعد از همزه الفی وتا فع ونوی وابوعمرو
وابن عامر در مجموع وقنبل در شعرا بتسهیل ثانیه خوانند قرا ادخال مد وبالله التوفیق

192 وَإِنْ هَمْزُ وَصْلٍ بَيْنَ لَامٍ مُسَكَّنٍ وَهَمْزَةِ الِاسْتِفْهَامِ فَامْدُدْهُ مُبْدِلَا

193 فَلِلْكُلِّ ذَا أَوْلَى وَيَقْصُرُهُ الَّذِي يُسَهِّلُ عَنْ كُلٍّ

کلمهٔ ششم در موضعی است که همزه وصل واقع شده باشد میان همزه
استفهام ولام تعریف فرموده که جمیع قرا همزه وصل را ابدال کنند بالف
بروجه اصح وجایز باشد که تسهیل همزه ثانی کنند ایضا وآن در شش
موضع است قل آلذکرین در انعام دو موضع وآلآن در یونس فی موضعین
وآلله در یونس ونمل وقرات ابوعمرو قوله آلسحر در یونس ایضا

194 وَلَا مَدَّ بَيْنَ الْهَمْزَتَيْنِ هُنَا وَلَا بِحَيْثُ ثَلَاثٌ يَتَّفِقْنَ تَنَزُّلَا

یعنی در مواضع سبعه مذکوره باجماع ائمه قرا جایز نباشد بین الهمزتین
مد کردن ودر آمنتم ایضا کما اشار بقوله ولا بحیث ثلث یتفقن تنزلا

تنبیه قوله آلهتنا در سوره زخرف بومذهب آنک فصل بین الهمزتین
کند جایز نباشد ایضا مد کردن وورش بر اصل خود باشد در مدود ثلثه مذکوره

195 وَأَضْرُبُ جَمْعِ الْهَمْزَتَيْنِ ثَلَاثَةٌ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ أَئِنَّا ءَأُنْزِلَا

196 وَمَدُّكَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَالْكَسْرِ حُجَّةٌ بِهَا لُذْ وَقَبْلَ الْكَسْرِ خُلْفٌ

فرموده که انواع همزتین متفقتین درین باب بسه قسم آید ودر بیت اول
امثله آن یاد کرد بعد از آن فرموده در بیت دوم که همزه مفتوحه با مفتوحه
وبا مکسوره نخوانده اند تهمرو انا ابوعمرو وقالون مطلقا ادخال الف کنند

بین الهمزتین وهشام در نوع همزه مفتوحه با مفتوحه در اول باب معلوم
شده بود که بتحقیق همزه وبتسهیل خوانده ایضا کما اشار بقوله وبذات
الفتح خلف لتجملا ودرین موضع فرموده که مدلول حا حجة وبا بها ولام لذ
ابوعمرو وقالون وهشام بین الهمزتین بمد خوانند بس هشام را دو وجه
باشد درین نوع وجه اول موافق ابوعمرو وقالون وبوجه دوم او را مد
باشد با تحقیق همزتین ودر نوع دوم یعنی مفتوحه با مکسوره نخوانا ایضا
دو وجه باشد لکن وجه اول مد کند با تحقیق وبوجه دوم قصر با تحقیق

197 وَفِي سَبْعَةٍ لَا خُلْفَ عَنْهُ بِمَرْيَمٍ وَفِي حَرْفَيِ الْأَعْرَافِ وَ

198 أَئِنَّكَ أَئِفْكًا مَعًا فَوْقَ صَادِهَا وَفِي فُصِّلَتْ حَرْفٌ

یعنی از مواضعی که هشام را در فصل بین الهمزتین خلاف نیست در
جمیع قولا واحدا مد کند هفت موضع است اول آن قوله أئذا ما مت
در مریم وقوله أئنكم لتاتون الرجال وأئن لنا لاجرا در اعراف وأئن لنا
ایضا در شعرا وأئنك لمن المصدقین وأئفكا آلهة در صافات وأئنكم
لتكفرون در فصلت لکن درین حرف هشام را مد با تسهیل
وقصر با تسهیل باشد کما اشار بقوله وبالخلف سهلا

199 وَأَئِمَّةً بِالْخُلْفِ قَدْ مَدَّ وَحْدَهُ وَسَهِّلْ سَمَا وَصْفًا

لفظ ائمه در نوع دوم که همزه مکسوره بعد از مفتوحه باشد داخل بود
لکن چون در حکم آن مخالفتی بود ناظم آنرا افراز کرد ومخالفت آنست
که ابوعمرو وقالون در ائمه تسهیل همزه ثانیه کنند لکن مد بین الهمزتین

نکند پس مخالف فاعل خود باشند وورش وابن کثیر موافق خود
اند درین مسئله وهشام را همچنان دو وجه مذکور یافت یکی مد
با تحقیق کما اشار بقوله قد مدّ وحده ودوم قصر با تحقیق کما اشار
بقوله والمدّ بالخلف قوله وسهل سما وصفا اگرچه در اول باب
فرموده که نافع وابن کثیر وابو عمرو رحمه الله علیهم اجمعین همزهٔ دوم
را تسهیل کنند اما ثانیا ماذکرنا در محل خلاف نیز مذهب مدلول‌ها
منصوص باشد والله اعلم وبعد ازان فرموده که ائمه نحو قیاس بر
مذهب خود ابدال همزه کرده اند در ائمه بیا محض کما اشار بقوله وفی النحو
ابدلا ومراد آن نیست که جمیع قرا تسهیل کنند وجمیع نحویان بلکه
اکثر قرا از مشایخ کبار بتسهیل خوانده اند وبعضی با بدال واکثر نحویان
ابدال کرده اند واقل تسهیل واطلاق ناظم حمل بر اکثر باشد
وقوله سما وصفا اشارتست بعلو تسهیل وتسهیل ازان جهت
عالیست که اکثر ائمه قرا واهل عربیت بر وانند والله اعلم

**وَمُدَّكَ قَبْلَ الضَّمِّ لَبَّى حَبِيبُهُ ۞ بِخُلْفِهِمَا بَرًّا وَجَاءَ لِيَفْصِلَا**

**وَفِي آلِ عِمْرَانٍ رَوَوْا لِهِشَامِهِمْ ۞ كَحَفْصٍ وَفِي الْبَاقِي**

یعنی مدلول لام لبی وحاء حبیبه هشام وابو عمرو مد کنند میان همزتین
در موضعی که همزه مفتوحه با مضمومه در یک کلمه جمع آیند وبوجه
دوم قصر کنند کما اشار بقوله بخلفهما ومدلول باء برا قالون مد کند بین
الهمزتین قولا واحدا قوله لبی حبیبه اشارتست بحسن مد بمعنی اجابت کرد

الی البار ضدّ العاق لبی من التلبیة وهی الاجابة
ح مدک مبتدا لبی حبیبه جملة وقعت خبره ای لباه حبیبه والضمیر ان للمدّ وفی خلفهما لهشام و ابی عمرو برا حال من حبیبه وضمیر جاء و لیفصل للمدّ
ح لهشامهم متعلق برووا و اللام بمعنی عن نحو وفی الباقی عطف علی فی آل نصب علی الظرف واعراب کقالون اعراب کحفص ضمیر واعتلا للحرف

مد حبیب خود را ومراد از حبیب قاری است وضمیر عاید است با مد
وقوله جاء لیفصلا ای جاء المد لیحجز بین الهمزتین وبدانکه ناظم
نوع ثالث تمام کرده درین بیت وآن سه کلمه است در قرآن قل اونبئکم
در آل عمران وأنزل در صاد وألقی در قمر ودر بیت ثانی باتمام بیان
کلمات مذکوره شروع کرده در اول باب گفته بود که نافع وابن کثیر
وابو عمرو تسهیل همزهٔ ثانیه کنند وباقیان بتحقیق خوانند پس چون
تحقیق با مد وقصر جمع شود بباید دانستن مراتب قرا پس قالون تسهیل
همزهٔ ثانیه کند وبیش ازان ادخال الف کند قولا واحدا وورش وابن
کثیر تسهیل همزه کنند بی ادخال الف قولا واحدا وابو عمرو تسهیل همزه
کند وبیک وجه ادخال الف وبوجه دوم قصر کند وادخال الف از
زیادات ناظم است وکوفیان وابن ذکوان بتحقیق همزه کنند وادخال
الف نکنند قولا واحدا از ائمه سبعه باقی ماند هشام او را سه وجه است
وجه اول تحقیق با قصر در مواضع ثلثه ووجه دوم تحقیق با مد در مواضع
ثلثه ووجه سیوم مخالف در مواضع ثلثه کما اشار بقوله وفی آل عمران
رووا لهشامهم لحفص یعنی قل اونبئکم در آل عمران بتحقیق خواند بی مد
موافق قراءة حفص واز بهر وزن شعر تعیین حفص کرده ودر سورهٔ ص
وقمر قوله انزل والقی تحقیق خواند ومد وتحقیق وقصر بوجه ثانی
در موضعین کما اشار بقوله ومدک قبل الضم لبی حبیبه بخلفهما کما تری
وبوجه سیوم در موضعین بتسهیل همزهٔ ثانیه خواند کما اشار

الحاصل انه اذا اختلف الهمزتان بالفتح والضم وذلک فی ثلثة مواضع ذکرت فالحرمیان وابو عمرو یسهلون الثانیة لکن قالون وابا عمرو بخلاف بینهما الفا ولهشام طریقان الاول تحقیق الهمزتین من غیر مد فی آل عمران وتسهیل الثانیة وادخال المد فی الباقین والثانی تحقیق الهمزتین وادخال المد فی الجمیع

ن ف ر م
بتحقیق همزه بی مد خوانده در جمیع

بقوله وفی الباقی کقالون واعتلا یعنی وجه سیوم ان ان هشام که
آن مد با تسهیل است قوی تر و مشهور تر است والله اعلم بالصواب

## باب الهمزتين من كلمتين

بان يكون الاول فی آخر كلمة والثانية فی اول كلمة

وَاَسْقَطَ الاُولَى فِي اتِّفَاقِهِمَا مَعًا اِذَا كَانَتَا مِنْ ٢٠٢

كَجَا اَمْرُنَا مِنَ السَّمَا اِنَّ اَوْلِيَا اُولَئِكَ اَنْوَاعُ اتِّفَاقٍ تَجَمَّلَا ٢٠٣

وَقَالُونُ وَالْبَزِّيُّ فِي الْفَتْحِ وَافَقَا وَفِي غَيْرِهِ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ سَهَّلَا ٢٠٤

شروع کرد در همزتین متفقتین که در دو کلمه باشد و این باب
در دو قسم باشد زیرا که همزتین باشند یا مختلف قسم اول بر سه نوع
آید از بهر آنک هر دو همزه مفتوح باشد کجا امرنا یا مکسور باشد نحو من
السما ان یا مضموم باشد اولیا اولئک و این نوع غیر ازین نیامده در قرآ
و در بیت اول اشارت کرد که ابو عمرو همزه اول را اسقاط کند در انواع
ثلثه و در بیت سیوم فرمود که قالون و بزی موافقت کند با بو عمرو در همزتین
مفتوحتین در اسقاط همزه اول و در غیر مفتوحتین تسهیل همزه اول کنند
کالیا در مکسورتین و کالواو در مضمومتین و نحسن و لطافت
نظم این سه انواع را جمع کرد در یک بیت اشارت کرد ناظم بقوله تجملا

وَبِالسُّوءِ اِلَّا اَبْدِلَا ثُمَّ اَدْغِمَا وَفِيهِ خِلَافٌ عَنْهُمَا لَيْسَ مُقْفَلَا ٢٠٥

قوله تعالی بالسوء الا در سورة یوسف علیه السلم که از یک نوع مذکور
است فرمود که قالون و بزی را دو وجه است وجه اول آنست که همزه
اول را ابدال کنند بواو بعد از ان ادغام کنند در واو ثانی و وجه دوم

ب فتى العلا ولد العلا ابو عمرو بن العلا تجمل تزين من الجمال او جمع من الاجمال ح فتى العلا فاعل اسقط و الاولى مفعوله صفة محذوف اى الهمزة الاولى فی اتفاقهما ظرف اسقط ... الضمير للهمزتين المذ... اول باب السابق فی قوله وتسهيل اخرى همزتين بكلمة معا حال من ضمير المثنى كجاء نصب على الظرف انواع خبر مبتدا محذوف اى هى انواع والجملة صفة اتفاق ح مفعول وافقا محذوف اى وافقا ابا عمرو و فی الفتح ظرف وافقا و الضمير فی غيره للفتح و فی سهلا لقالون و البزی ومفعول سهلا الاولى

ب المقفل المغلق ح ضمير التثنية لقالون و البزی وضمير فيه للفظ السوء اى لحفيفه

و فی الشعر قوله فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت



تسهیل همزه اول کنند بر قاعده مذکور و تحقیق همزه ثانیه قوله خلاف عنهما
ضمیر عاید است با قالون و بزی و قوله لیس مقفلا یعنی این دو وجه مذکور
که قالون و بزی خوانده اند مشکل نیست بلک مرویست و اکر چه
صاحب تیسیر اقتصار کرده است بر وجه ابدال و وجه تسهیل
مذکورین مشهور است از نافع و ابن کثیر رحمهما الله تعالی

وَالاُخْرَى كَمَدٍّ عِنْدَ وَرْشٍ وَقُنْبُلٍ وَقَدْ قِيلَ مَحْضُ الْمَدِّ عَنْهَا تَبَدَّلَا ٢٠٦

وَفِي هَؤُلَاءِ اِنْ وَالْبِغَاءِ اِنْ لِوَرْشِهِمْ بِيَاءٍ خَفِيفِ الْكَسْرِ بَعْضُهُمُ تَلَا ٢٠٧

چون از تخفیف همزه اول در انواع ثلثه مذکوره فارغ شد شروع کرد در
تخفیف همزه ثانیه و کیفیت آن بدو وجه یاد کرد از بهر ورش و قنبل
وجه اول تسهیل قیاسی کما اشار بقوله والاخری کمد عند ورش و
قنبل و وجه دوم ابدال کقوله محض المد و بیان تسهیل و ابدال
در آخر باب بیاید و وجه ابدال از زیادات قصیده است و فی قوله
هولاء ان کنتم و البغاء ان اردن بوجه ثالث روایت آمده است
از ورش کما اشار بقوله بیاء خفیف الکسر و آن ابدال همزه ثانیه است
بیاء مکسور بکسره خفیفه چنانچه با آن مدی نباشد و همزه اول محقق

## تنبیهات

چون بعد از همزه ثانیه متحرکی باشد نحو جا احدهم
در ان اشکالی نیست اما اکر بعد از همزه ثانیه ساکنی باشد خالی نباشد
از انچه آن ساکن حرف مد باشد یا نه اکر نه باشد نحو جاء امرنا دو وجه
جایز باشد وجه اول تسهیل همزه ثانیه و وجه دوم ابدال یا شد با

ح والاخرى كمد مبتدا وخبر وعند ظرف الخبر وعنها متعلق بتبدل خبره والضمير للهمزة الاخرى ح بعضهم مبتدا تلا خبره فی هولاء ظرف الخبر و البغاء عطف على هولاء لورشهم متعلق بمحذوف اى تابعين لورشهم بياء متعلق بتلا خفيف صفة ياء ح لما قال اسقط ابو عمرو وسهل قالون والبزی علم ان هولاء محققون الاولى

المد عنها تبدلا بعضهم تلا

بامدود ملثه بر قاعدهٔ اصل ورش واکر آن ساکن حرف مدّ باشد
نحو جاء آل لوط امهٔ قرا اداد ان خلاف است بعضی کفته اند که
تسهیل همزهٔ ثانیه وابدال همزه نیز جایز باشد واکثر بر آنند که تسهیل
جایز باشد وابدال ممنوع واین اصحّ است وعبارت ناظم رحمه الله
دلالت دارد بر وجهین مذکورین ومؤلف این مختصر بوجهین
خوانده است بر بعضی از مشایخ شام در جامع دمشق ودر حرم
خلیل علیه السّلم وبر بعضی بیک وجه مشهور که آن تسهیل همزهٔ
ثانیه است وامل است که القرائة سنّة متبعة بعد از اثر مخالفت
آن کردن قیاس برا قیسه ضعیفه از قلت علم باشد والله اعلم

٢٠٨ وَإِنْ حَرْفُ مَدٍّ قَبْلَ هَمْزٍ مُغَيَّرٍ ... يَجُزْ قَصْرُهُ وَالْمَدُّ مَا زَالَ أَعْدَلَا

چون از انواع همزتین متفقین فارغ شد شروع کرد در احکام حرف
مدّ که پیش از همزه باشد که تغییر آن بتسهیل یا بحذف یا ببدل باشد
وفرمود جایز باشد که آنرا بقصر خوانند زیرا که موجب مدّ آن بود
که مدّ ملاقی همزه محقق می شد وبعد از تغییر موجب نماند ووجه دوم
ابقاء مدّ میکند زیرا که تغییر همزه عارضی است ودر مصطلح قرا
در اکثر مواضع اعتداد عارضی نمی کند وتحسن این وجه اشارت کرد
ناظم بقوله والمدّ ما زال اعدلا **تنبیه** اولی آن بودی
که این بحث در باب مدّ وقصر بکفتی لیکن چون ذکر تغییر همزات
می کفت این مسئله اعادت کرد تا معلوم کردد که این بحث مشترک است

ب اعدل اسم تفضیل
من العدالة وهي الاستقامة
ای اقوم وحرف مد فاعل
فعل محذوف لم یفسر
لدلالة الظرف علیه ای
وقع حرف مد یجز جزم
علی جزاء الشرط ح ما زال
من الافعال الناقصة
اسمه ضمیر فیها راجع
الی المد وخبره واعدل
خبره والجملة خبر للمبتدا
الذی هو المد ص ای
اذا وقع حرف المد قبل
الهمزة الاولی بالاسقاط
کعند ابی عمرو او التسهیل
کعند قالون والبزی
نقل بعضهم قصر ذلک
المد بناء علی ان المد کان
لاجل الهمزة وقد اسقطت او سهلت
وقال آخرون بمد ایضا لان الحذف
او التسهیل عارض لا اعتداد به ولان مسهلة
کالمحققة رتبة والخلاف انما یاتی علی مذهب من یقصر المد المنفصل
… الهمزة الثانیة تقوم مقام الاولی عنده وقوله والمد ما زال اعدلا تنبیه علی رجحان وجه المد ه

ببابین وبدانک همزه مغیر بتسهیل باشد وبحذف وابدال نیز مثال
تغییر بتسهیل در نحو من السماء ان در قرآت قالون وبزی بحذف
باشد در قرات بزی وسوسی ودر وجه قصر قالون ودوری بر
تقدیر آنک همزه اول ساقط باشد ومثال تغییر ببدل فی نحو اباؤکم
ونسائکم وجاء وشاء در وقف حمزه چون برسم خط عثمانی
رضی الله عنه وقف کنند با تسهیل قیاسی کما سیاتی

٢٠٩ وَتَسْهِيلُ الْاُخْرَى فِي اخْتِلَافِهِمَا سَمَا ... تَفِيءَ إِلَى مَعْ جَاءَ أُمَّةً انْزِلَا

٢١٠ نَشَاءُ أَصَبْنَا وَالسَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا ... فَنَوْعَانِ قُلْ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ سَهِّلَا

٢١١ وَنَوْعَانِ مِنْهَا أُبْدِلَا مِنْهُمَا وَقُلْ ... يَشَاءُ إِلَى كَالْيَاءِ أَقْيَسُ مَعْدِلَا

٢١٢ وَعَنْ أَكْثَرِ الْقُرَّاءِ تُبْدَلُ وَاوُهَا ... وَكُلٌّ بِهَمْزِ الْكُلِّ يَبْدَا مُفَصِّلَا

شروع کرد در همزتین مختلفین بعد از همزتین متفقتین اشارت کرد
که مدلول سما یعنی نافع وابن کثیر وابو عمرو تسهیل همزهٔ ثانیه کنند
ومراد از تسهیل مذکور مجرّد تغییر است در اول بیت زیرا که در بیت
دوم تسهیل مصطلح قرا که همزه را بین بین خوانند یعنی میان همزه
وحرفی که مجانس حرکت او باشد خواهد کفت اکر اول را حمل بر
تغییر نکنیم تکرار لازم آید وچون این مقدمه معلوم شد بدانک
همزتین مختلفین در کلام مجید بر پنج نوع آید نوع اول آنک مفتوحه
بعد از و مکسوره نوع دوم مفتوحه بعد از و مضمومه مثالهما تفیء الی
وجاء امة وآن در بیت اول یاد کرد نوع سیوم مضمومه بعد از و مفتوحه

ونوع جهارم مکسوره بعد از مفتوحه مثالهما نشاء اصبنا والسماء
اوائتنا وآن در بیت دوم یاد کرد ونوع پنجم مضمومه بعد از مکسوره
نحو نشاء الی که آن در مصراع آخر بیت سیوم یاد کرد وجون در نوع
ششم که عکس نوع پنجم باشد فی رغبتُ فی دُعاءٍ اُسَیِّد در قرآن
نمی آید از آن ساکت شد وبعد از امثلهٔ مذکور شروع کرد در کیفیت
تخفیف انواع خمسهٔ مذکوره فرمود فنوعان قل کالیا وکالواو سهلا
یعنی در نحو تفیءُ الی همزهٔ دوم را تسهیل کن میان همزه ویا ودر نوع
دوم نحو جاءِ امّةٌ تسهیل کن میان همزه وواو بعد از آن در بیت سیوم
فرمود ونوعان منها ابدلا منهما یعنی در دو نوع دیگر از جهار نوع مذکور
نحو نشاء اصبنا والسماء اواتنا ابدال کن من همزتیهما یعنی همزه
مضمومه را با واو کردان در نحو نشاءُ اصبنا وهمزه مکسوره را با یا
کردان در نحو والسماء ءِ ایتنا ودر نوع پنجم از انواع مذکور نحو نشاء
الی فرمود کالیاء اقیس معدلا یعنی تخفیف آن همچو یا بقیاس نزدیک
توست از مفهوم کلام ناظم دو وجه معلوم شود وجه اول آنکه همزه
ثانی را همچون یا خوانند ووجه دوم جون واو خوانند بعد از آن اشارت
کرد بوجه سیوم نحو نشاء الی وآن ابدالست یعنی بواو محض نحو نشاو الی
وآنرا اضافت کرد باکثر قرا بقوله وعن اکثر القراء تبدل واوها
وبعد از آن فرمود وکل بهمز الکل یبدا مفصلا یعنی جمیع قرا
جون بهمزه ابتدا کنند در جمیع انواع ابتدا بهمزه محقق کنند بی تغییر باتفاق جمیع قرا

٢١٣ والابدال محض والمسهل بین ما هو الهمز والحرف

شروع کرد در کیفیت ابدال وتسهیل مذکور وفرمود ابدال آن
باشد که همزه را ابدال کنند بحرفی محض یعنی اگر همزه مکسور باشد بایا
محض کنند واگر مضموم باشد با واو واگر مفتوح باشد با الف کنند وکیفیت
تسهیل آن باشد که همزه را میں بین کرداند میان همزه وحرفی که همزه ازو
متشکل شده باشد یعنی شکل همزه که آن حرکت است از آن حرف ماخوذ باشد
وآن مبنی است برآنک در باب وقف گفته است که حرکات از حروف مد
ماخوذ آید فی قوله اما ما ها واو ویا یعنی نظر کنند که همزه دوم مفتوح است
یا مکسور یا مضموم اگر همزه مفتوح باشد تسهیل آن باشد که همزه را بین بین
کرداند میان همزه والف در نحو جاء امر واگر مکسور باشد با یا کرداند
در نحو تفیء الی واگر مضموم باشد با واو کرداند در نحو جاء امة ودانستن
این بحث باتقان موقوف باشد بخواندن مشافهه بر شیخ قرآت والله اعلم

## باب الهمز المفرد

٢١٤ اذا سکنت فاء من الفعل همزة فورش یریها حرف مد مبدلا
٢١٥ سوی جملة الایواء والواو عنه ان تفتح اثر الضم

جون از احکام همزتین فارغ شد شروع کرد در حکم همزه مفرد وابتدا
ببیان مذهب ورش کرد وگفت هر همزه که در فاء کلمه ساکن باشد ابدال
کند بر قاعدهٔ مذکوره یعنی بعد از فتحه الف خواند نحو وامر وبعد از کسره
یا نحو ایت وبعد از ضمه واو نحو اوتمن ومضارع واسم فاعل از مزید فیه

واسم مفعول ازین قسم باشد نحو یومن والمومنین وما کول همچنان
ورش ابدال کند بر قاعدهٔ خود اما اگر همزه ساکنه فاء الکلمه نباشد نحو
البأساء واقرا ابدال نکند یا خود همزه فاء کلمه باشد فاما از جمله ایوا نه
ومراد از جملهٔ ایوا هر کلمهٔ است که فاء الفعل او همزه باشد و عین الفعل
واو ولام الفعل یا که ورش در مجموع امثله او تحقیق همزه کند نحو المأوی
وماویهم وتؤوی وفأووا از بهر آنک بر تقدیر ابدال در بعضی امثله
دو واو جمع می‌شد که ما قبل او مضموم بود و دوم مکسور مؤدی بر زیادتی
ثقل می‌شد نحو تووی وتؤویه بعد از ان شروع کرده در بیان حکم همزه
که فاء کلمه باشد ومتحرک کقوله والواو عند ان تفتح اثر الضم فرموده که
همزه متحرکه را نیز ابدال باید کردن بمذهب ورش بواو بشرط آنک
مفتوح باشد بعد از ضمه نحو مؤجلا ویؤخر ویؤاخذ اما اگر مفتوح
نباشد نحو نؤتی ذهبا آذا یا مفتوح باشد اما بعد از ضمه نباشد نحو
نحو تأخر ابدال نکنند وفؤاد نیز ابدال نکنند که همزه او فاء
الفعل نیست وسؤال نیز چنین است که ابدال جایز نباشد

**وَيُبْدِلُ لِلسُّوسِيِّ كُلُّ مُسَكَّنٍ مِنَ الْهَمْزِ مَدّاً غَيْرَ مَجْزُومٍ اُهْمِلاَ** ٢١٦

جون ورش ابدال می‌کرد در همزه ساکن ومتحرک هر دو نوع را بیان
کرد بعد از ان شروع کرد در احکام همزه ساکنه فرموده که سوسی ابدال
جمیع همزات کند جون ساکن باشد فرقی نیست که همزه فاء الفعل
باشد یا عین الفعل یا لام الفعل نحو یومن وبیر وفادارتم وقوله من الهمز

صفت است از ان مسکن وقوله مدا مفعول دوم یبدل است یعنی
سوسی ابدال کند همزه ساکن را بحرف مد الا در موضعی که آن همزه
مجزوم باشد جنانک اقسام آن یاد کرده اید که ابدال نکند **تنبیه**
ناظم رحمه الله ابدال را بسوسی مخصوص کرده اند وصاحب تیسیر بابی عمرو
ودر باب ادغام کبیر ذکر آن کردیم پس از قصیده ودر تیسیر دو طریق
معلوم شود تخفیف سوسی ودوری را وتحقیق دوری را فقط فتامل ذلک

**تَسُؤْ وَنَشَأْ سِتٌّ وَعَشْرُ يَشَأْ وَمَعْ يُهَيِّئْ وَنَنْسَأْهَا** ٢١٧

شروع کرد در بیان مجزومی که مستثنی است وجمیع آن سی وپنج کلمه
است که سوسی آنرا ابدال نکند وآن مستثنی در کلام مجید بر پنج قسم می
آید قسم اول آنست که سکون همزه علامت جزم است وآن در نوزده
کلمه است جنانک در بیت ناظم یاد کرد اول آن تسؤهم وان تصبروا
در آل عمران وتسؤکم وان تسئلوا عنها در مائده وان تصبک حسنة
تسؤهم در توبه وان نشأ ننزل علیهم در شعرا وان نشأ نخسف در سبا
وان نشأ نغرقهم در یس واما یشأ در ده موضع می‌آید قوله ان یشأ
یذهبکم در نسا ومن یشإ الله یضلله ومن یشأ یجعله وان یشأ یذهبکم
ویستخلف در انعام وان یشأ یذهبکم در ابرهیم وان یشأ یرحمکم او ان
یشأ یعذبکم در سبحان وان یشأ یذهبکم در فاطر وان یشأ یسکن الریح
فان یشإ الله یختم در شوری ویهیئ لکم در الکهف واو ننسأها
در البقره وام لم ینبأ در نجم وجون قسم اول تمام شد فرموده که تکمل

وشروع کرد درقسم دوم که سکون درانجا علامت بنا باشد لقوله

**۲۱۸** وهیّئ وانبئهم ونبئ باربع وارجئ معا واقرا ثلثا

بدانک این قسم دوم مذکوراست وان یازده کلمه است اول ان قوله وهیّئ لنا درکهف وانبئهم باسمائهم درالبقرة ونبئنا بتاویله دریوسف ونبئ عبادی ونبئهم عن ضیف ابرهیم درحجر ونبئهم ان الماء قسمة درقمر وارجئه واخاه دراعراف وشعرا واقرا کتابک درسبحان ودو موضع درسورة اقرا القلم وبعد ازان بمعرفت وحصول کلمات مذکوراشارت کرد لقوله فحصلا

**۲۱۹** وتؤوی وتؤویه اخف بهمزة ورئیا بترک الهمز یشبه الامتلا

شروع کرد درقسم سیوم که بهمزه خواندن اسان ترست ازابدال وان قوله تؤوی الیک من تشاء دراحزاب وفصیلته التی تؤویه درمعارج وقسم چهارم یک حرفست درمریم قوله اثاثا ورئیا چون اشتباه معنی انرا بلغت ذکر کرد سوسی بهمز خواند

**۲۲۰** ومؤصدة اوصدت یشبه کله تخیره اهل الاداء

شروع کرد درقسم پنجم اگر ابدال کردی سوسی بلغتی دیگرهم درین معنی است مشتبه شدی وان قوله مؤصدة است درسورة البلد والهمزة واگر ابدال کردی باوصدت مشتبه شدی پس چون درهمزخواندن محذوری نبود ابدال نکرد وچون درمستثنیات محذور بود مشایخ کبار اختیار کردند انرا بهمزخواندن بسبب علل مذکوره والله اعلم

**۲۲۱** وبارئکم بالهمز حال سکونه وقال ابن غلبون بیاء تبدلا

چون ازاقسام مذکور فارغ شد ناظم رحمه الله شروع کرد درکلماتی بعد ازاصول درسورة البقرة ذکر آن خواهد آمدن که ابوعمرو بصری رحمه الله انرا باسکان همزه خوانده است وآن قوله تعالی بارئکم فاقتلوا انفسکم وقوله عند بارئکم فتاب علیکم پس درین بیت فرمود که بعد ازان که ابوعمرو اسکان کند این دو حرف را دو وجه را روایت آمده است از وی وجه اول ترک ابدال ووجه دوم بروایت ابن غلبون که شیخ ابوعمرو دانی است سوسی برقاعده خود همزه را ابدال کند بیا از بهر انک ساکن است وماقبل همزه مکسور والله اعلم

**۲۲۲** ووالا فبره وفی بئس ورشهم وفی الذئب ورش

**۲۲۳** وفی لؤلؤ فی العرف والنکر شعبة ویالتکم الدوری والابدال یجتلا

**۲۲۴** وورش لئلا والنسیء بیائه وادغم فی یاء النسیء فثقلا

**۲۲۵** وابدال اخری الهمزتین لکلهم اذا سکنت عزم کادم اوهلا

جماعتی ازقرا که درکلمات معدوده موافقت سوسی می کنند درابدال همزه درین ابیات ذکر ایشان می کند مذهب ورش آنست که ابدال همزه کند چون درفاء الفعل واقع شده باشد فرمود که درپنج موضع ابدال کند اگرچه همزه درفاء الفعل نباشد اول آن بئر فرمود ودوم بئس وسیوم الذئب وچهارم لئلا وپنجم کلمه النسیء است که بعد ازابدال همزه نسیء اجتماع یائین باشد ادغام کند ورش یاء اول درثانی وکسائی



والکسائی فی ذئب



متابعت سوسی کند دریك حرف قوله الذیب هرجا که باید
وشعبه موافقت سوسی کند درکلمه لولو فرقی نباشد که آن معرف
باشد بالف ولام یا منکر باشد ودوری بروایت ابوعمرو همزه قوله
لایلتکم بزیادتی همزه ساکنه خواند ومدلول یاء یعنی سوسی همزه را
ابدال کند بالف برقاعده خود **تنبیه** مراد از ابدال در
قوله تعالی اللولو ولولو همزه اولست وقوله وبالتکم الدوری ازان
قبیل است که گفته است ناظم رحمه الله وباللفظ استغنی وضد همزه
ساکنه در یالتکم فتح باشد بر اصطلاح ناظم وآن ممکن نیست از جهت
عربیت پس ضد سکون اینجا ترك همزه است قوله وابدال اخری
الهمزتین لکلهم یعنی چون در کلمه دو همزه جمع آید وهمزه
دوم ساکن باشد واجب باشد ابدال آن باجماع ائمه نحو آدم واوهل وامنهم

**باب نقل حركة الهمزة الى الساكن قبلها**

وحرك لورش كل ساكن آخر صحيح بشكل الهمز واحذفه مسهلا

٢٢٦

یعنی هر کلمه که آخر آن حرفی ساکن صحیح باشد وبعد از ان ساکن در اول
کلمه دوم همزه باشد ورش حرکت آن همزه نقل کند با آن ساکن که پیش از ان
همزه باشد وهمزه را اسقاط کند نحو من آمن ومن اوتی وقل ای کوید
منامن ومنوتی وقلی وساکن مذکور خالی نباشد یکی از سه قسم
اول آنکه منون باشد نحو من نبیء الا وکفوا احد ومبین اعبدوا الله
قسم دوم چون ساکن لام تعریف نحو الارض والآخرة والاولی این

قسم اگرچه لام تعریف بهمزه متصل است در خط پیش قرا در حکم
منفصل است قسم سوم باقی حروف معجم است نحو من امن واذکر
اسمعیل والم احسب واذ قید ساکن صحیح نحو قالوا آمنا وفی انفسکم
خارج شود نحو خلوا الی ونبا ابنی آدم داخل شود که حروف لین در حکم
حروف صحیحه آید پیش اسد قرا وازین است که ناظم رحمه الله ازان
ساکت است وبسیاری از قرا درین مسله خبط کنند چون درین علم
ماهر نباشند فرق نکنند میان حروف لین وحروف مد ولین وبعضی
از ایمه عراق در نحو قالوا آمنا وفی انفسکم ودر میم جمع که پیش از همزه
قطع آید نقل همزه جایز داشته اند وآن مذهب صاحب تیسیر وشاطبی
نیست ومولف این مختصر در جمیع بلاد که خوانده است بر مشایخ کبار
بترك نقل خوانده است ومختار اینست ودر سورة فاتحه یاد کرده شد که
ورش میم جمع را صله کند چون واقع شود پیش از همزه قطع پس برقاعده خود باشد

وعن حمزة في الوقف خلف وعنده روى خلف في الوصل سكتا مقللا

٢٢٧

وَيَسْكُتُ فِي شَيْءٍ وَشَيْئًا وَبَعْضُهُمْ لَدَى اللَّامِ لِلتَّعْرِيفِ عَنْ حَمْزَةَ تَلَا

٢٢٨

وشيء وشيئا لم يزد ولنافع لدى يونس الآن بالنقل نقلا

٢٢٩

قوله وعن حمزه فی الوقف اشارت است بخلاف که از حمزه روایت
آمده است که در ساکن مذکور در حالت وقف بر همزه که در اول کلمه
آخر باشد حمزه را دو وجه باشد یکی نقل حرکت همزه با حرف ساکن
که در ما قبل همزه باشد ووجه دوم ترك نقل یعنی تحقیق وقوله وعنده

الی م قوله فی شیء وشیا اشارتست بروایت اول در سکت حمزه بر
ساکن مذکور یعنی که خلف سکت کند مطلقا بر ساکن موصوف و در
شیء وشیا ایضا در حالت وصل یعنی چون کلمهٔ ساکن بر آخر متصل
باشد بکلمه مهموز خلاد را سکت نباشد مطلقا وان معنی وصل
معلوم شود انجا که محل وصل و محل وقف که پیشتر گفته است مختلف
است وقوله وبعضهم الی قوله وشیء وشیا اشارتست بطریق دوم
یعنی بعضی روایت کرده اند از حمزه که در لام تعریف از کلمات منفصله
و بر شیء وشیا از متصلات سکت کرده است و بر غیر اینها ترک سکت
کرده چون اسناد روایت دوم با حمزه کرد هردو راوی متفق باشد
در روایت دوم حاصل طریقین اما اول آنست که خلف بر کلمهٔ منفصل
ولام تعریف وغیر آن و در شیء وشیا سکت می کند مطلقا وخلاد بر
هیچ یك از اینها سکت نمی کند واما حاصل طریق ثانی که خلف و
خلاد هردو سکت می کنند بر لام تعریف و در شیء وشیا فقط چون در
هردو روایت را باخلاف مذکور فی قوله وعن حمزه فی الوقف خلف
اعتبار کنی در وقف بر شیء وشیا سکت ساقط شود و در وقف بر نحو قد
افلح را سه وجه باشد نقل بنا بر آنچه گفت وعن حمزه فی الوقف خلف
وسکت باعتبار طریق اول وترک هردو باعتبار طریق ثانی وخلاد را
دو وجه باشد نقل چنانچه ذکر رفت وترك نقل با ترك سکت و در وقف
بر کلمه لام تعریف نحو الارض خلف را دو وجه باشد نقل وسکت بنا بر هر

دو طریق وخلاد را سه وجه یکی نقل ودوم سکت باعتبار طریق دوم
وترك هردو باعتبار طریق اول وچون این هردو روایت وتعریفات
چنانچه گفته شد معلوم شود بدانی که خلف را اتفاقست در سکت نحو
الارض خلاد را اختلافست در سکت ودر ترک سکت ودر هر موضعی که
خلاد را اتفاق است در ترك سکت چنانچه در نحو قد افلح خلف را اختلاف
است در سکت ودر ترك سکت وچون استنباط این مسائل از مشکلات
قصیده بود دران بسطی رفت تا طالب این فن از ضبط روایات ایمن
باشد **تنبیه** مراد از سکت اینجا آنست که قطع کند آواز را بر
ساکن مذکور زمانی یسیر که اگر دراز کشد وقف باشد نه سکت کما مر
قوله ولنافع لدی یونس آلآن چون از احکام فارغ شد باز رجوع کرد
با مذهب نافع که تفرد اوست نقل همزهٔ ثانیه در قوله تعالی آلآن در
سورهٔ یونس وآن قوله آلآن وقد کنتم وآلآن وقد عصیت وورش بر
قاعدهٔ اصل خود وقالون بموافقت او نقل همزه کند کما مر وورش در
مد ودو در همزهٔ منقوله بر قاعدهٔ خود باشد ودر همزهٔ اول نیز سه
وجه خواند اگرچه در اصل کلمه ساکن بوده است پس سه در سه
نه باشد جایز باشد نه وجه خواندن در قوله آلآن والله اعلم

**وَقُلْ عَادًا الْأُولَى بِإِسْكَانِ لَامِهِ وَتَنْوِينِهِ بِالْكَسْرِ كَاسِيهِ**

یعنی مدلول کاف کاسیه وظاء ظللا ابن عامر وابن کثیر وکوفیان ظللا
خوانند در سورهٔ نجم قوله تعالی عادا الاولی بکسر تنوین عادا وسکون لام اولی

الاولي وبعد از لام همزهٔ مضمومه وبعد از همزه واو ساکن وبعد از واو
لام ثانیه در حالت وصل وچون در لام تعریف اصل آنست که ساکن باشد
وکسر شود از برای التقاء ساکنین مدح کرد آنرا بقوله کاسیه ظللا زیراکه
مراد از کاسیه قاری را میخواهد که منون خواند از ان
سبب که اصل در التقاء ساکنین کسر است بعد از ان فرموده

۲۳۱ وَأَدْغَمَ بَاقِيهِمْ وَبِالنَّقْلِ وَصْلُهُمْ وَبَدْؤُهُمُ وَالْبَدْ
۲۳۲ لِقَالُونَ وَالْبَصْرِي وَتُهْمَزُ وَاوُهُ لِقَالُونَ حَالَ النَّقْلِ

یعنی باقی قرا که ایشان نافع وابو عمرو اند بادغام خوانند در حالت وصل
کنند عادا للولی بضم لام با شده آن بی همزه وبعد از ان فرموده اصحاب
ادغام مذکور نقل حرکت همزه کنند با لام در حالت وصل ودر حالت ابتدا ایضا
کنند عادا للولی در وصل ووقف بر عادا ابتدا کنند بهمزه وکویند الولی بعد
از ان فرموده که ابتدا کردن باصل فاضلترست بر مذهب قالون وابو عمرو
اشارتست بوجه دوم یعنی نقل همزه ثانیه نکنند با لام تعریف وتلفظ کنند
باصل خبا بخه همزه وصل ثابت باشد وکویند الاولی بعد از ان فرموده
که قالون در حالت وصل وابتدا واو را مهموز خوانده است

۲۳۳ وَتَبْدَأُ بِهَمْزِ الْوَصْلِ فِي النَّقْلِ كُلِّهِ وَإِنْ كُنْتَ مُعْتَدًّا

یعنی در هر کلمهٔ که لام تعریف باشد نحو الاولی والارض والانسان
چون ابتدا کنند بر تقدیر نقل دو وجه جایز باشد وجه اول اثبات همزه
وصل چون اعتبار حرکهٔ عارضه منقوله نکنیم کوییم الاولی الانسان

واکر اعتداد عارض بکنیم حینئذ بهمزه وصل نیز ابتدا بکنیم
پس کوییم الولی والنسان ووجه دوم حذف همزه وصل
نکنیم چون اعتبار حرکهٔ عارضه کنیم پس کوییم لولی ولنسان

۲۳۴ وَنَقْلُ رِدًا عَنْ نَافِعٍ وَكِتَابِيَهْ بِالْإِسْكَانِ عَنْ وَرْشٍ

چون این کلمه خارج بود از اصل باب یعنی ردا یصدقنی در قصص
نافع بروایت قالون وورش نقل همزه کرده است با دال جمعا پس
اللفظین ناظم آنرا در آخر این باب یاد کرد ونیز در قوله تعالی کتابیه
انی در سورة الحاقه اختلاف آمده است از ورش نقل واسکان
ناظم رحمه الله اشارة کرد بدانچه روایت صحیح از ورش اسکان
آمده است ومؤلف این مختصر برایمه کبار باسکان خوانده است

## باب وقف حمزة وهشام علی الهمزه

۲۳۵ وَحَمْزَةُ عِنْدَ الْوَقْفِ سَهَّلَ هَمْزَهُ إِذَا كَانَ وَسْطًا أَوْ تَطَرَّفَ مَنْزِلًا

فرموده که حمزه رحمه الله تسهیل همزات کند در حالت وقف فرقی نباشد
که آن همزه در وسط کلمه باشد یا در آخر مراد از تسهیل درین باب تخفیف
است بای وجه کان فرارا من الثقل وچون در غالب امر وقف جایی
کنند که فتور صوت حاصل شده باشد مر قاری را ونفس ضعیف شده
تخفیف مناسب باشد در آخر کلمات وچون همزه متوسطه بطرف نزدیک بود
او را نیز حکم او دادند در تخفیف ونیز تسهیل درین باب مروی است از مشایخ قرا

۲۳۶ فَأَبْدِلْهُ عَنْهُ حَرْفَ مَدٍّ مُسَكَّنًا وَمِنْ قَبْلِهِ تَحْرِيكُهُ قَدْ

یعنی ابدال همزه ساکن کن از برای حمزه بجنس حرکهٔ ما قبل او اکر ما قبل همزه

ضمه باشد ابدال باید کردن بواو واگر فتحه بالف واگر کسره بیا قوله
ومن قبله یعنی آن حرفی که پیش از همزه باشد او را حرکت
آن همزه که ساکن شده باشد بده وبجای همزه فرود آور و بدانکه
همزه بر دو قسم باشد ساکن ومتحرک قسم اول که ساکن است بیان کرد
حکم آن درین بیت وان همزه ساکن باز بر دو قسم است اول آنکه
همزه در وسط کلمه باشد نحو یومنون ویالمون والذیب وقسم دوم
آنست که همزه در طرف باشد وباز همزه متطرف بر دو قسم است
قسم اول آنکه همزه متطرف در حالهٔ وصل ووقف ساکن باشد نحو
اقرا ونهیی لکم ولم یضو وجه زید ودر قران نوع آخرین نمی آید وقسم
دوم از قسمین اول که متحرک باشد همزه در حالت وصل وبسبب وقف
ساکن شود نحو بدا وپیدا وان امرو بود در حالت وقف حکمش همچون
نوع اول باشد پس همزه در جمیع مذکور ابدال کند کما مر وقوله ومن قبله
تحرکه قد تنزلا احتراز می کند ناظم رحمه الله از همزه متحرک که در طرف
باشد وآن همزه بعد از حرف ساکن واقع شده باشد نحو الشیء والسوء
والقیء که درین نوع ابدال مذکور نباشد وشرح در عقب این بیت گفته آید

٢٣٧

**وَحَرِّكْ بِهِ مَا قَبْلَهُ مُتَسَكِّنَا وَأَسْقِطْهُ حَتَّى يَرْجِعَ**

قوله وحرک به یعنی حرکت ده ماقبل همزه را بحرکت همزه متحرکه وهمزه را
اسقاط کن تا کشی آن کلمه بر تو آسان تر شود وان همزه متحرک بر دو
قسم آید قسم اول آنکه ماقبل او ساکن باشد وقسم دوم چون ماقبل همزه

نیز متحرک باشد حکم آن بعد ازین از بیت ویسمع بعد الفتح والضم همزه
واز بیت فی غیر هذا بین بین معلوم شود اما قسم اول که ماقبل او ساکن
باشد باز بر دو قسم باشد قسم اول آنست که نقل حرکت همزه مذکوره با آن
شاید کردن چنانچه گفته آید درین بیت وقسم دوم آنکه نقل همزه نشاید
کردن با آن ساکن که پیش از آن همزه متحرک باشد وآن الف است
و واو ویا که زاید باشد چنانچه بعد ازین بیت گفته آید رجوع کردم با
قسم اول که همزه متحرک باشد وماقبل او ساکن ونقل حرکه با آن شاید
کردن وآن خالی نباشد از سه قسم قسم اول صحیح ودوم حرف لین
وسیوم حرف مد ولین وهریک ازین اقسام متوسط واقع شود و متطرف
نیز مثال صحیح متوسط تسلون ومسئولا ومثال صحیح متطرف جزء
وملء والمرء ومثال حرف لین متوسط کهیئة الطیر وسوآتکم ومثال حرف
لین چون متطرف باشد شیء وظن السوء ومثال حرف مد ولین متوسط
سیئت والسوای ومثال متطرف جیء والسوء ولا المسیء در جمیع اقسام
مذکوره حرکت همزه با حرف ساکن که پیش از همزه باشد نقل باید کردن
وهمزه را اسقاط باید کردن کما مر ودر جمیع اقسام دوم واشمام با احدی جایز
باشد کردن لکن در اقسامی که همزه در طرف افتاده باشد جایز نباشد کما
سیاتی وهمزه متوسط را درین حکم مدخلی نباشد **تنبیهات** بدانکه
مراد از بحث مذکور آنست که نقل حرکت همزه با ماقبل در کلمهٔ متصل باشد
که منفصل در باب نقل یاد کرده آمد واین تسهیل قیاسی است که تخفیف

رسمی واحکام آن بعد ازین یاد کرده شود ان شا الله تعالی

٢٣٨ سِوَى أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ مَا أَلِفٍ جَرَى يُسَهِّلُهُ مَهْمَا تَوَسَّطَ

٢٣٩ وَيُبْدِلُهُ مَهْمَا تَطَرَّفَ مِثْلَهُ وَيَقْصُرُ أَوْ يَمْضِي عَلَى الْمَدِّ

شروع کرد در بیان قسم دوم که همزه متحرک باشد وما قبل ساکن ونقل شوان کرد با ما قبل ویک نوع ازان الف است والف در وسط آید ودر طرف نیز مثال انکه در وسط باشد نحو أبناءكم ومن شعائر الله وجاءوا ونبأ ومثال انکه در طرف باشد نحو جاء والضراء ویشاء دران قسم که همزه در وسط افتاده باشد تسهیل باید کردن کما اشار بقوله یسهله مهما توسط وانجا که در طرف افتاده باشد ابدال باید کرد کما اشار بقوله ویبدله مهما تطرف ودرین قسم قصر جائز باشد وطول نیز چنانک گفته بود وان حرف مد قبل همز مغیر بجز قصره والمد ما زال اعدلا

٢٤٠ وَيُدْغِمُ فِيهِ الْوَاوَ وَالْيَاءَ مُبْدِلًا إِذَا زِيدَتَا مِنْ قَبْلُ

شروع کرد در قسم دوم مذکور که همزه متحرک باشد وما قبل او ساکن ونقل با آن ساکن ممنوع باشد وآن واو ویا اند که اصلی نباشد نحو قروء وخطيئة وبريء والنسيء همزه که واقع است بعد از واو یا واو کنند وواو در واو ادغام کنند واگر همزه بعد از یا باشد آنرا یا کنند ویا در یا ادغام کنند تا فرق ظاهر شود میان حرف زاید واصلی کما اشار بقوله حتى تفصلا وحکم حرف اصلی نحو السوأى وجيء وسيء ودر آخر باب ثانیا خواهد گفت که بعضی آنرا جاری مجری حرف

زاید دانسته اند وادغام کرده نحو السوأى وجيء وسيء والله اعلم

٢٤١ وَيُسْمِعُ بَعْدَ الْكَسْرِ وَالضَّمِّ هَمْزَهُ لَدَى فَتْحِهِ يَاءً وَوَاوًا

٢٤٢ وَفِي غَيْرِ هَذَا بَيْنَ بَيْنَ وَمِثْلُهُ يَقُولُ هِشَامٌ مَا تَطَرَّفَ مُسْهِلَا

چون از همزه متحرکه که بعد از انواع ساکن می آمد فارغ شد شروع کرد در احکام همزه متحرکه که بعد از حرکت بیاید وآن منحصر باشد درنه قسم زیرا که همزه مفتوحه باشد یا مکسوره یا مضمومه وما قبل هریک ازینها مفتوح یا مکسور یا مضموم باشد ونه مثال بگویم تا بر طالب آسان باشد ادراک آن مثال مفتوحه با حرکات ثلث سأل الهمز يؤيد خاطئة مثال مکسوره با حرکات ثلث خاطئين نبس سئلت مثال مضمومه با حرکات ثلث رءوسكم ورءوف ومستهزءون وناظم در بیت اول اشارت کرد که چون فتحه بعد از کسره بیاید نحو خاطئة ابدال باید کرد بیا وچون همزه مفتوحه بعد از ضمه بیاید نحو يؤلف ابدال کند حمزه رحمه الله بواو باقی از احکام نه گانه مذکوره هفت قسم بماند وآن مفتوحه باشد بعد از فتحه ومکسوره بعد از حرکات ثلثه ومضمومه بعد از حرکات ثلثه اشارت فرمود که در بیت دوم که در جمیع همزه تسهیل کند همزه تا بینه را بین بین بر قاعده مذکوره وچون از اقسام همزه ساکنه ومتحرکه فارغ شد فرمود که هشام موافقت حمزه کند در تخفیف همزاتی که در آخر کلمات باشند ازان سبب که آن محل استراحت است وتخفیف همزات متوسطه مخصوص است بحمزه رحمه الله

٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧

**وَرِئْيًا عَلَى إِظْهَارِهِ وَادِّغَامِهِ وَبَعْضٌ بِكَسْرِ الْهَا لِيَاءٍ**
**كَقَوْلِكَ أَنْبِئْهُمْ وَنَبِّئْهُمْ وَقَدْ رَوَوْا أَنَّهُ بِالْخَطِّ كَانَ مُسَهِّلَا**
**فَفِي الْيَا يَلِي وَالْوَاوِ وَالْحَذْفِ رَسْمَهُ وَالْاَخْفَشُ بَعْدَ الْكَسْرِ ذَا الضَّمِّ أَبْدَلَا**
**بِيَاءٍ وَعَنْهُ الْوَاوُ فِي عَكْسِهِ وَمَنْ حَكَى فِيهِمَا كَالْيَا وَكَالْوَاوِ أَعْضَلَا**
**وَمُسْتَهْزِؤُنَ الْحَذْفُ فِيهِ وَنَحْوِهِ وَضَمٌّ وَكَسْرٌ قَبْلُ**

شروع کرد در احکامی چند که تعلق ببعضی از مسایل مذکوره دارد زیادتی فواید را ازان جمله فرمود که انواع همزه ساکنه که ما قبل آن متحرك باشد نحو رئیا فرموده بود که ابدال همزه کند پس نزد یا شود درین بیت اشارة کرد که دران دو وجه جایز باشد یکی اظهار نظر با اصل کلمه زیرا که بدل عارضی است و وجه دوم ادغام چون مراعاة لفظ کنیم و قیاس برین مسئله در تؤوی و تؤویه دو وجه جایز باشد و از بهر ظهور ناظم اختصار کرد بر رئیا بعد از رئیا فرمود و بعض بکسر الها لیاء نحو لا کقولك انبئهم و نبئهم یعنی از انواع همزه مذکوره در نحو انبئهم و نبئهم حمزه رحمه الله چون ابدال کند همزه را ها را بر اصل خود که ضم است باقی بگذارد یا نه اسد را دران دو وجه است بعضی گفته اند ضم ها باقی باشد که بدل عارضی است و بعضی گفته اند ها مکسور باشد که اعتداد عارضی می کند قیاس بر ابیهم و اخیهم و فیهم بعد ازین احکام فرمود و قد رووا انه بالخط کان مسهلا واین اشارتست بروایة سلیم از حمزه که در همزات متابعت خط مصحف عثمانی رضی الله عنه کردی پس اگر

صورت همزه واو باشد ابدال بواو کند و گوید در نحو ابناؤکم ابناوکم و در نحو ابنائکم و نسائکم ابنایکم و نسایکم بیاء خالص و در نحو سال و امراته و اشمازت سال و امراته و اشمازت یعنی ابدال کند بالف و در نحو الموءدة و رئیا و شیء گوید الموده و ریا و شی در مجموع همزه را حذف کند و در بعضی مواضع باشد که ابدال الف مودی شود باجتماع ساکنین نحو رایت و سالت و احتمال باشد در بعضی صور که حذف همزه بنا بر خط مصحف متعذر باشد و آن در صورتی باشد که پیش از الف و بعد او ساکن نحو السوای و النشاة و در بعضی صور اشتباه معانی باشد نحو تجرون چون گوئی تجرون و در بعضی صور که بر حذف حرف دلیلی نباشد نحو مسولا و مذوما و القران پس حاصل تخفیف رسمی در مذکور و انواع ان مستحسن آن باشد که نظر کنیم اگر تخفیف قیاسی و رسمی موافق باشد حمل کنیم قولا واحدا و اگر مخلف باشند و اتباع رسم متعذر باشد بر تخفیف قیاسی اختصار کنیم و اگر متعذر نباشد بر تخفیف رسمی نیز عمل کنیم والله اعلم تنبیه در ضمیر قوله انه بالخط دو وجه گفته اند ایمه شراح وجه اول آنست که ضمیر عاید با حمزه است تا هشام را در تخفیف رسمی مدخل نباشد و این اصح است زیرا که مؤلف این مختصر و مشایخ کبار از بهر هشام تخفیف رسمی نخوانده است در بلاد حجاز اما در بلاد یمن خوانده است از بهر هشام نیز و وجه دوم آنکه ضمیر عاید با هشام است که از وی نیز تخفیف رسمی در طرف آمده است و هشام

اقرب است بضمیر وحمزه خود اصل است درین باب احتیاج نباشد
بذکر او وچون هشام که به تبعیت تخفیف رسمی کند انک الف اصل باشد
اولی قوله ففی الیا بلی والواو والحذف رسمه رجوع کرد با مذهب حمزه
فرمود که حمزه رحمه الله در یا و واو وحذف همزات متابعت رسم کند
وذکر الف نکرد زیرا که او نیز در معنی واو ویا است قوله والاخفش
بعد الکسر ذا الضم ابدلا بیاء شروع کرد در مذهب اخفش که مخالفت
سیبویه کرده است در دو نوع نوع اول آنست که همزه مضمومه بعد
از کسره باشد نحو سنقریك تعسیر نحرکت ماقبل همزه کند اخفش یعنی چون
همزه مضمومه بعد از کسره باشد همزه را قلب کند بیا بوجه احسن کما اشار
بقوله والاخفش بعد الکسر ذا الضم ابدلا بیاء وبوجه دوم که ضعیف
است تسهیل همزه کند مانند یا کما اشار بقوله ومن حکی فیهما کالیا
ودر نوع دوم که همزه مکسوره بعد از ضم باشد نحو سئل پیك وجه همزه
را قلب کند بواو ومکسور بوجه احسن کما اشار بقوله وعنه الواو فی
عکسه وبوجه دوم که ضعیف است تسهیل همزه کند مانند واو کما
اشار بقوله ومن حکی فیهما کالواو وسیبویه در نوع اول نحو سنقریك
تخفیف مانند واو کند ودر نوع دوم نحو سئل مانند یا کرده است
تنبیه قوله اعضلا درین لفظ شراح را اختلافست بعضی گفته
اند درین دو مسئله مذکور که اخفش مخالفت سیبویه کرده است
متروك است واعضلا اشارتست بدین وبعضی گفته اند الف اخلا

از بهر اطلاق است وضمیر مستکن از ان کسراست محسب وسخن
در قوله وضم تمام شد وقوله وکسر قبل ابتدا کلامی دیگرست که اگر
مراد این نبودی بایستی گفتی قیلا واخلا تا ضمیر عاید بودی تا مسئلتین
بعد از ان فرمود ومستهزؤن الحذف فیه ونحو یعنی مالئون و
خاطیون ویستنبئونك درامثال این کلمات حمزه چون وقف کند
حذف همزات کند بنا بر رسم زیرا که درین کلمات در مصحف عثمان رضی
الله عنه همزه مرسوم نیست وچون واو ساکن باشد وماقبلش مکسور
محل خلاف باشد اگر نظر بحذف همزه عارضی کند کسره واو بر حال خود باقی
بماند واگر نظر بران کنند که در کلام عرب مستکره است بعد از
کسره واو ساکن پس ماقبل واو را مضموم باید کرد ایندون پس در نحو مستهزون
از طریق قصیده پنج وجه حاصل شود بنا بر تسهیل قیاسی ورسمی وجه
اول چنانچه در تسهیل قیاسی گفته آمد در اقسام تسعه در اول باب
ووجه دوم ابدال همزه با یا در مذهب اخفش ووجه سوم تسهیل همزه
میان همزه ویا که آن وجه اعضل است ووجه چهارم حذف همزه با ضم
ماقبل در رسم ووجه پنجم حذف همزه با کسر ماقبل در رسم ایضا اگر
چه ضعیف است ومؤلف این مختصر بر اکثر مشایخ بوجوه مذکور خوانده
است وبر بعضی بسه وجه مختار که آن معضل وضعیف نیست وبوجه
ششم که آن ابدال همزه باشد بواو بر تقدیر انک همزه مرسوم باشد بر بعضی
از مشایخ شام خوانده است در سنه خمس وتسعین وسبعمائة

وازمشایخ مؤلف شیخ شهاب الدین جبارۂ مقدسی رحمه الله
درشرح خود جایزداشته است خواندن آن والله اعلم

٢٤٨ **وَمَا فِيهِ يُلْفى وَاسِطًا بِزَوَائِدٍ دَخَلْنَ عَلَيْهِ فِيهِ وَجْهَانِ**

یعنی چون همزه مبتداء متوسط کردد درکلمه سبب حرفی که دراول
آن کلمه درآید دو وجه باشد حمزه را تخفیف وتحقیق چنانکه درهمزه
متوسطه کفته آمد بشرط انک ازحرف زاید که دراول کلمه درآید
همچو جزو او کردد مراد اززاید آنست که بحذف او درنفس آن
کلمه خللی ظاهر نشود نحوها انتم ودربیت ثانی بعدازین امثله یاد
کرده آید اما اکر بحذف آن حرف زاید درنفس کلمه خلل باشد چنانک
حرف مضارع ومیم اسم فاعل ومفعول نحو یؤتی الله وان یاخذ
ومؤمن ومأتیا درمجموع وجه تخفیف باشد فقط وینبؤم وهاؤم
دراعراف والحاقه ازین قسم است که حمزه را تخفیف باشد ایضا فقط
وخبر چنین داد مؤلف این حروف راشیخ برهان الدین جعبری
روایت کرد آنرا ازمشایخ درحرم خلیل علیه السلام درسنه تسع وتسعین وستمایه

٢٤٩ **كَهَا وَيَا وَاللَّامِ وَالْبَا وَنَحْوِهَا وَلَامَاتِ تَعْرِيفٍ**

شروع کرد درکلماتی که متوسط شده باشد بسبب زواید دراول
آن قوله کها نحو هاانتم وهؤلاء ونحو یاایها ونحو لانهم ولالی
ونحو بانهم وقوله ونحوها یعنی نحو فامنوا وآمنوا والخفی وفانوهن
وکانهم واانذرتهم واالقی وائذا وقوله ولامات تعریف نحو الارض

والاخره وقوله لمن قدنا مّلا یعنی بحثی من درین استعارت بالکلیت
که ادراک ان کند وبعدازفکر بقوت علم وذکا فرق تواند کردن در
احکام مذکوره واقسام مشهوره غیرمذکوره را ازانواع آن تواند قیاس
کردن وبراه صواب تواند رفتن واحکامی که بعدازین باید ضم تواند کردن با اقسام

٢٥٠ **وَأَشْمِمْ وَرُمْ فِيمَا سِوَى مُتَبَدِّلٍ بِهَا حَرْفَ مَدٍّ وَاعْرِفِ**

چون بیان همزاتی که درطرف بود کرد درین بیت ضم کرد احکام وقف
فرمود که درهرموضعی که نقل حرکه همزه باماقبل جایز باشد نحو المرء
والسوء والسّوء یاخود ابدال باادغام جایز باشد نحو قروء والنسیء اشمام
درمضموم وروم درمضموم ومکسور بکن ازبهرحمزه وهشام امادرکلمه
که همزه درطرف آن افتاده باشد وماقبل همزه حرف مد باشد وابدال
همزه جایز باشد نحو السما والباسا ویشا ویاخود همزه متحرك باشد در
طرف بعدازتقدیرسکون ابدال آن جایز باشد درین هردونوع جایز
نباشد روم واشمام ومثال نوع ثانی نحو بدا ویبدی واللولو وقوله
واعرف الباب محفلا یعنی آنچه کفته آمد از اول باب تا بدین موضع
فهم کن که مشکل است ضبط آن کسی راکه قواعد ناظم نداند
وقوله محفلا یعنی حال آنست که جمیع احکام جمع است درین باب

٢٥١ **وَمَا وَاوٌ اَصْلِيٌّ تَسَكَّنَ قَبْلَهُ اَوِ الْيَا فَعَنْ بَعْضٍ بِالْاِدْغَامِ**

ذکر واو ویا ساکن رفته است که بیش ازهمزه متحرك باشد آن بر دو
قسم بود زاید واصلی حکم زاید آن بود که ابدال کند وبعدازان ادغام

٢٤٢

واکر واو و یا اصلی باشند فرقی نباشد که حرف لین باشد نحو سوءة
یا حرف مد و لین نحو السوای و سی و جیٔ که نقل حرکت همزه با ما قبل
کنند و در بن بیت اشارت کرد که وجهی دیگر غیر از نقل جایز باشد
یعنی اصلی را جاری مجری زاید بر اند و ادغام کنند و کویند السوی
کفرو و سوو و کخطیه پس بقول بعضی روم جایز باشد در نحو شیٔ

وَمَا قَبْلَهُ التَّحْرِيكُ أَوْ أَلِفٌ مُحَرَّكًا طَرَفًا فَالْبَعْضُ بِالرَّوْمِ سَهَّلَا
وَمَنْ لَمْ يَرُمْ وَاعْتَدَّ مَحْضًا سُكُونَهُ وَأَلْحَقَ مَفْتُوحًا

٢٤٣

می کوید در موضعی که همزه متحرک در طرف افتاده باشد و ما قبل آن
متحرک نحو بدا و یبدی و یبدا یا خود ما قبل همزه مذکوره الف باشد
نحو السما و جا و شا فرمود که هر دو نوع بعضی جایز داشته اند تسهیل
با روم و در اول بیت فابدله عنه حرف مد مسکنا و از قوله و یبدله
مهما تطرف مثله وجه ابدال معلوم شده بود و سلیم روایت کرده است
از حمزه که در جمیع این انواع همزه را بین بین نیز خواندی و آن توان
خواندن الا آنکه روم حرکت کنی و از بهر ضرورت در مفتوح اینجا بعضی
روم جایز داشته اند که تسهیل بی روم متعذر است و نیز جواز آن
آمده است از سیبویه کما سیاتی فی باب الوقف قوله و من لم یرم و اعتد
محضا سکونه اشارت کرد بقول بعضی دیگر که روا نداشته اند روم و اشمام
مطلقا در انواع مذکوره زیرا که اعتداد ساکن کرده اند قوله والحق مفتوحا
اشارتست ببعضی دیگر از قرا که الحاق کرده اند مفتوحه را بمضمومه

و مکسوره در روم و در هر سه نوع روم می کنند و این وجه شاذ است
زیرا که ائمه قرا جایز نداشته اند روم در غیر مضموم و مکسور و قوله
فقد شذ موغلا اشارتست بدین معنی پس حاصل این شد که در انواع
مذکوره ائمه را سه وجه باشد وجه اول آنکه روم و اشمام نباشد مطلقا
و وجه دوم آنکه روم و اشمام باشد مطلقا و وجه سیوم که مختار است آنست
که در ضم و کسر اشمام و روم باشد و در فتح روم جایز نباشد والله اعلم

٢٤٤

وَفِي الْهَمْزِ أَنْحَاءٌ وَعِنْدَ نُحَاتِهِ يُضِيءُ سَنَاهُ كُلَّمَا اسْوَدَّ أَلْيَلَا

قوله انحا بمعنی انواع است یعنی در تخفیف همزه انواع طرق بسیار
است غیر از مذکورات و آن نزد نحاة ثابت است بحیثیتی که
منور کرده اند نور آن هر کلمه مهموزه را که مسوده باشد یعنی بر کسی که
انواع تخفیف نداند هر کلمه که مهموز باشد و بر وی مشکل شده چون
از نحاة آن طرق اخذ کنند نور آن طریق مشروح و منور کرده اند آن همزه
را نزد وی در آن حال که آن اشکال بر آن شخص مخفی باشد چنانکه
لیل الیل یعنی مظلم **تنبیهات** چون از احکام باب فارغ شدیم
مجملا مسایلی چند یاد کنیم مفصلا بترتیب اقسام همزات بر نهج ترتیب
ناظم تا طالب این فن را از خبط ایمن باشد و مبتدی را اصلی باشد در این
باب و اول باب از مسایل همزه ساکنه که بعد از حرف متحرک آید شروع
کرده بود متابعت او کنیم اکر وقف کنی قوله اثاثا و رئیا سه وجه جایز
باشد وجه اول ابدال همزه و بعد از ابدال اظهار و ادغام نیز جایز باشد

١ ریئا ٢ ریا

ووجه سیوم حذف همزه بنا بر رسم اکرجه کفته بودیم جون لبنی یا
اشتباهی باشد عمل بر رسم نکنیم اما روایت از حمزه آمده است اینجا
اما قوله تعالی الرُّءْیا و رُءْیاك بر وجه اصح ابدال باید کردن وبعضی
نیز ادغام جایز داشته اند ونیز جایز باشد حذف همزه کردن بنا بر رسم
بس کوییم الریا وریاك ورویای واما هیئ واقرأ ویشأ مشهور از حمزه
تخفیف آمده است وبعضی از حمزه وهشام بتحقیق خوانده اند بدان
علت که کفته آمد از بهر سوسی که او نیز بتحقیق خوانده است
وازمسایل همزه متحرکه را که ماقبل او حرف ساکن باشد نحو تجْرُون
ویسْئلون نقل همزه باشد فقط تسهیل وحذف همزه بنا بر رسم جایز
نباشد ودر نشاة همین حکم مذکور باشد اما در نحو الخبء دو وجه جایز
باشد وجه اول نقل ووجه دوم متابعت رسم ودر نحو انبائکم جهار
وجه باشد تسهیل قیاسی با مد وقصر ومتابعت رسم با مد وقصر اما
حذف همزه نشاید کردن ونقل همزه با الف کامر ودر نحو جزءٌ نقل حرکت
همزه با ماقبل جایز باشد وروم واشمام نیز جنبند جایز باشد وجایز باشد
حذف همزه بنا بر رسم لکن در رسم روم واشمام نشاید کردن وقوله هزوا
وکفوا ائمه از حمزه وجهی جند روایت کرده اند وآنجه ازان مختار است
ناظم اشارت کرد بدان بر یك وجه ابدال همزه کند بواو مفتوحه جنانجه
در فرش بیاید ووجه دوم نقل همزه کند با ماقبل قیاس بر مسایل مذکوره
واین دو وجه مشهور ومختار است ووجه سوم هزوا وکفوا مشدد

هُزًا كُفًا

خوانده اند روایت از حمزه ووجه آنست که همزه را در هزوا با زای کرده
اند وزا را در زا ادغام کرده اند ودر کفوا همچنین ومولف این مختصر
بر بعضی از مشایخ دمشق این وجه خوانده است واین مختار نیست پیش
اکثر ائمه ودر نحو هیئه وسوءه نقل همزه جایز باشد وابدال با ادغام نیز
جایز باشد اما تسهیل بین بین واتباع رسم هر دو ممنوع باشد ودر نحو
موئلا نقل همزه با ماقبل جایز باشد ووجه دوم همزه را قلب کردن با واو
وادغام کردن واو اول در واو ثانی ووجه سیوم وقف بر رسم نحو موبلا
واما در نحو الموءده جهار وجه آمده است وجه اول حذف همزه بعد
ازان که نقل کرده باشد نحو المودة ووجه دوم ادغام بعد از قلب همزه با واو
بر قول بعضی نحو الموّدة واو اول مشدد وواو دوم ساکن وجه سیوم
تخفیف همزه بین بین کویند الموءوده بثلاث واوات وجه جهارم تخفیف
رسمی یعنی بیك واو خواند نحو الموده ودر وجه سیوم وجهارم ضعفی
باشد ودر نحو شیء والسوء سه وجه جایز باشد حذف همزه بعد از نقل
با روم واشمام ووجه دوم ابدال با ادغام مع الروم والاشمام ووجه
سیوم حذف همزه فقط بنا بر رسم واز مسایل همزه متحرکه که ماقبل آن
الف باشد تراءا الجمعان است ودران شش وجه آمده است وجه
اول آنك وقف کند بهمزه بین بین با اماله همزه وهر دو الف را اماله کند
ورا را نیز بوین وجه تراء واین وجه مختار است ووجه دوم آنك وقف
کند با الفی واحد ممال که بعد ازو یا ساکن باشد نحو ترای ووجه سیوم

هَيَّة هَيْئَة
سَوَّة سَوْءَة
مَوِلًا مَوْئِلًا
الْمَوُدَة الْمَوُّدَة
شَيْ شَيّ
سَوْ سَوّ



٣ دِيَا
١ الرُّءيَا
٢ رُءْيَاكَ رُيَّاكَ
يَسَلُونَ
جُزْ جُزْءٌ
هُزُوًا كُفُوًا
هُزًا كُفًا

امك وقف بالفی واحد ممال بغیر با کند نحو ترا و وجه جهارم انك وقف
بدو الف که بعد از را باشد کند باماله نحو ترا و وجه پنجم انك وقف کند
با الفی واحد ممال بعد از را که بعد از الف همزه ساکنه باشد نحو تراء و وجه
ششم انك وقف کند بکسر را واماله الف واقع بعد از را وقلب همزه
کند بیا والف اخیر را بعد از یا ثابت دارد نحو ترایا واین وجه اضعف است
که نه روایت معتمد است ونه موافق عربیت ومابقی وجوه هم مقرو است
وهم در عربیت وجهی دارد ومخفی نماند بر کسی که بتامل باشد
وقوله براوا وازین قسم مذکور است در وی سه وجه است یکی ازان
هشام ودو ازان حمزه اما وجه هشام آنست که همزه اول را تحقیق کند
وثانیه را ابدال بالف جنانجه ذکر رفت ومد مشبع کند یا قصر وحمزه
تسهیل همزه اولی کند بین بین وابدال ثانیه ومد مشبع کند یا قصر بر قاعده
مذکوره سابقا ووجه دوم انك ابدال کند همزه اولی را بواو بنا بر رسم
وهمزه ثانیه را بالف ومد مشبع کند یا قصر کما ذکر کویند برواء وازمسائل
همزه مفتوحه بعد از ومکسوره نحو لیلا حمزه را دو وجه باشد یکی تخفیف
وآن ابدال همزه بیا است ووجه دوم تحقیق کما مر ودر نحو قری همزه را
ابدال کند بیا وتخفیف قیاسی ورسمی متحد باشد وازمسائل همزه مضمومه
جون وقف کند حمزه بر نحو بدؤ سکم تسهیل همزه کند وحذف همزه نیز
جایز باشد بنا بر رسم وجون وقف کند بر نحو امرو ابدال همزه کند بواو
باشمام ووجه دوم تسهیل کند بروم ودر نحو سیدی وتبری ابدال همزه کند
بیا بعد تقدیر اسکانها بعد ازان تسهیل همزه کند بین الهمزه والواو مع
الروم موافقت مذهب سیبویه یا تسهیل همزه کند بین الهمزه والیاء
بمذهب اخفش کما مر ودرین وجه اشمام روا باشد ودر نحو امری ابدال
همزه کند بیا ونیز جایز باشد انك تسهیل کند میان همزه ویا با روم ودر
نحو یئس دو وجه باشد تسهیل بین بین وابدال همزه بیا ودر نحو ملجاء دو وجه
باشد وجه اول انك همزه را ابدال کند بالف ووجه دوم تسهیل بین بین
با روم ودر نحو لولؤ جایز باشد ابدال همزه اخیره بواو بعد تقدیر اسکانها
وبعد از ابدال بر مذهب سیبویه تسهیل همزه باشد میان همزه ویا با روم
وبر مذهب اخفش تسهیل باشد میان همزه وواو با روم کما مر **تنبیه**
لولؤ جون مکسور باشد هشام کوید لولو همزه اول را ساکن کند همزه ثانیه
را ابدال وحمزه لولؤ بواوین ساکنین خواند واما لولو جون مرفوع باشد
در تخفیف آن سیبویه واخفش متفق باشند جون حمزه وقف کند بران
اکر روم کند تسهیل کند واکر روم نکند ابدال کند جنانجه در مکسور کفته
آمد وهشام بهمزه ساکنه وواو ساکن خواند جنانجه در مکسور
وباقی قرا بر آنجه کفته آمد قیاس کند والله اعلم بالصواب

## باب الاظهار والادغام

بدانك ادغام بر دو قسم است ادغام کبیر وادغام صغیر وجون در ادغام
تخفیف است مناسب بود بعد از تخفیف همزات آنرا یاد کردن ودر فصولی
جند آنرا یاد کرد بر غیر مصطلح خود که در اول قصیده یاد کرده بود کما اشار بقوله

۲۵۵ سَأَذْكُرُ أَلْفَاظًا تَلِيهَا حُرُوفُهَا بِالْاِظْهَارِ وَالْاِدْغَامِ

[وعقلا] [تروي]
یعنی عن قریب ذکر کنم لفظی چند که درعقب ان الفاظ حروفی که اواخر
ان الفاظ دران حروف مدغم می شود مذکور باشد و درین حروف
مذکوره اظهار و ادغام مرویست و روشن شده است بکتب قرآات

۲۵۶ فَدُونَكَ إِذْ فِي بَيْتِهَا وَحُرُوفُهَا وَمَا بَعْدُ بِالتَّقْيِيدِ

[مذللا] [قده]
یعنی ازجمله الفاظ موعود بالذکر فرا گیر لفظ اذ وحروفی را که بعد
از اذ در اوایل کلمات مذکوره که درین بیت است وانچه از
الفاظ موعود بعد از ذکر دال اذ مذکور شود قیاس کن آنرا
بر دال اذ بتقیید مذکور در بیت مذکور بعد ازین وهو قوله

۲۵۷ سَأُسْمِي وَبَعْدَ الْوَاوِ تَسْمُو حُرُوفُ مَنْ تُسَمَّى عَلَى سِيمَا

[مقبلا] [تروق]
وتقیید درین مسئله آنست که واو میان هردو مسئله باید یعنی چون
بعد از ذکر حروف واو مذکور شود بعد از واو ذکر فرا کنم برمز وبعد
ازان واو فیصل بیارم وبعد از واو ظاهر کرد وحروف آن قاری که
مسمی شده باشد برمز از دیگران یعنی بعد از واو کلمه چند بگویم که در اوایل
آن کلمات حروفی ظاهر شود که نزدیک قاری مسمی برمز آن حروف مدغم
فیها است یا مظهر عندها قوله تروق مقبلا یعنی تشگفت آرد ترا از جهت
تقبیل یعنی ازجهت انکه بغایت نزدیک بود بدانکه طبیعت آنرا قبول کند

۲۵۸ وَفِي دَالِ قَدْ أَيْضًا وَتَا مُؤَنَّثٍ وَفِي هَلْ وَبَلْ فَاحْتَلْ

[بذهنک] [احیلا]
از لفظ تا بلفظ بل بقیه الفاظ موعودست قوله فاحتل بذهنک یعنی
درین الفاظ اختیار کن با ما قبل یعنی

درین الفاظ حواله کن ذهن خود را حال انکه اجیل است یعنی کثیر
الحیلة است باحکم دال اذ وچنانک یاد کردیم اولا ذکر لفظی کند که در
آخر او حرف مدغم است وبعد از واو بیارد وبعد از واو کلماتی که در
[مثل اذ]
اوایل ایشان حروف مدغم فیها یاد کند وبعد ازان واو فیصل بیارد وبعد
از واو کلماتی که مشتمل آید بر رموز قرا بگوید وباز واو بیاورد در موضعی که
اسم قاری برمز باشد واگرنه نیاورد در بقیة الفاظ نیز هم چنین باید کردن
وازجمله مصطلحات این باب یکی دیگر آنست که بعد از حروف مدغم فیها
اولا رمز قاری ذکر کند که در مجموع حروف اظهار کند یا ادغام بعد ازان
واو بیاورد بعد از واو رمز هر قاری بگوید که در بعضی حروف اظهار کند
ودر بعضی دیگر ادغام ودر هر لفظ که اظهار در کل بگوید ساکت شود از
ادغام در کل وهم چنین برعکس واین مخالف قول ناظم است که گفته بود
ومن بعد ذکری الحرف اسمی رجاله لایدا است اینجا بیان اصطلاح کردن
تا لبس واقع نشود ومقصود مخفی نماند پس واوات که فاصله شود درین باب
چهار باشد اول انک مذکور باشد بعد از ذکر حروف مدغم فیها دوم
انک بعد از انقضاء کلمه رمز قاری مظهر الکل باشد سیوم انک بعد
از انقضاء رمز قاری مدغم الکل باشد چهارم انک مذکور شود بعد
از کلمه رمز قاری ومدغم البعض ومظهر البعض

ذکر ذال اذ

۲۵۹ نَعَمْ إِذْ تَمَشَّتْ زَيْنَبٌ صَالَ دَلُّهَا سَمِيُّ جَمَالٍ وَاصِلًا مَنْ تَوَصَّلَا

۲۶۰ فَإِظْهَارُهَا أَجْرَى دَوَامَ نَسِيمِهَا وَأَظْهَرَ رِيًّا قَوْلِهِ وَاصِفٌ جَلَا

وَأَدْغَمَ ضَنْكًا وَاصِلٌ تُومَ دُرِّهِ وَأَدْغَمَ مُوْلِي وُجْدَهُ

نم جواب سواليست مقدر از بهر انک جون وعلى بذكر الفاظ مذكوره
كرد كويا سايلي سوال كرد كه بو على وفا ميكني كفت نعم واستفتاح بذكر
ذال از كرد از بهر انك از اسم است ودكر الفاظ حروف اند واسم اشرف
است از حرف وحرف ذال از شش حرف است كه در اوايل كلمات
است بعد از اذ مذكور است تجمعها تجز صدت نحو اذ تبرا واذ زين
واذ صرفنا واذ دخلوا واذ سمعتموه واذ جاكم قوله فاظهارها اشارة
مى كند باظهار كل مى كويد كه مدلول الفاجري ودال دعام ونون نسيمها
نافع وابن كثير وعاصم اظهار مى كنند ذال را در پيش اين حروف مذكور
وذكر قرا موخر كردانيد تا التباسي نباشد بعد از ان شروع كرد در اظهار
بعضى بقوله واظهر ريا قوله واصف جلا يعنى مدلول را، ريا وقاف قوله
كسايى وخلاد اظهار مى كنند ذال را در پيش جيم چنانك در اصطلاح
كفته است رمز را مقدم داشت بعد از ان واو كفت بعد از ان حرف مظهر
عندها كفت بعد از ان شروع كرد در ادغام قوله وادغم ضنكا الى آخره
يعنى مدلول ضاد ضنكا خلف ادغام كند ذال را در تا ودال فقط قوله
وادغم مولي وجده دايم يعنى مدلول ميم مولي ابن ذكوان ادغام كند در دال
فقط ودرين هر دو قسم بر قاعده سابق اول رمز قاري كفت بعد از ان
حرف مدغم فيها وواو فاصل كردانيد وجون درين باب يعنى ذال اذ
از ذكر هشام وابو عمرو ساكت شده است واو لا اظهار كل كفته معلوم مي

شود كه ابو عمرو وهشام در كل حروف ادغام كنند پس حاصل اين فصل
معلوم شد كه قراء سبعه بر سه مرتبه باشند مرتبه اول انك اظهار كنند
در جميع حروف وايشان نافع وابن كثير وعاصم باشند ومرتبه دوم انك
ادغام كند در جميع حروف وايشان ابو عمرو وهشام اند ومرتبه سيوم از ان
كسايى وخلاد وخلف وابن ذكوان است كه ايشان در بعضى حروف
ادغام كنند ذال اذ و در بعضى اظهار فاما كسايى وخلاد پيش جيم اظهار
كنند فقط واما خلف در تا و دال ادغام كند و در چهار حرف باقى اظهار
واما ابن ذكوان در دال ادغام كند و در باقى اظهار واما معانى رموز و الفاظ
ابيات در آخر فصول كفته آيد ذِكْرُ دَالِ قَدْ

وَقَدْ سَحَبَتْ ذَيْلًا ضَفَا ظَلَّ زَرْنَبٌ جَلَتْهُنَّ صَبَاهُ

فَأَظْهِرْهَا نَجْمٌ بَدَا دَلَّ وَاضِحًا وَأَدْغَمَ وَرْشٌ ضَرَّ ظَمْآنَ وَامْتَلَاهُ

وَأَدْغَمَ مُرْوٍ وَاكِفٌ ضَيْرَ ذَابِلٍ زَوَى ظِلَّهُ وَغْرٌ تَسَدَّاهُ كَلْكَلَا

وَفِي حَرْفِ زَيَّنَّا خِلَافٌ وَمُظْهِرٌ هِشَامٌ بِصَادٍ

بعد از ذال اذ شروع كرد در بيان دال قد و حروف او در يك بيت
ياد كرد و آن هشت حرف است كه در اوايل كلمات است كه بعد از دال
قد مذكور است اول سين سحبت دوم ذال ذيلا سيوم ضاد ضفا چهارم
ظا ظل پنجم زاى زرنب ششم جيم جلته هفتم صاد صباه هشتم شين شاقا
نحو قد سمع ولقد ذرانا فقد ضل فقد ظلم ولقد زينا فقد جاكم ولقد صرفنا
قد شغفها قوله فاظهرها يعنى كه مدلول نون نجم وبا بدا ودال دل عاصم

٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥

وقالون وابن کثیر دال قد در مجموع حروف مذکور اظهار کنند و بعد
از مذکور دون شروع کرد در مذهب باقی قرا و فرمود که ورش در ضاد
وظا ادغام کند دال قد را و در باقی اظهار و چون اسم قاری صریح بود
واو نیاورد بعد از اسم او پیش از حروف مدغم فیه که آن ضاد وظا است
**قوله** وادغم مرو واکف ضیر ذابل زوی ظله یعنی از باقیان مدلول
میم مر و ابن ذکوان در چهار حرف ادغام کند و آن ضاد و ذال وظا است
مطلقا و زا نیز الا قوله ولقد زینا ابن ذکوان را در آن دو وجه است کما
اشار بقوله وفی حرف زینا خلاف و در باقی حرف اظهار کند بعد از آن
فرمود که از باقیان ایضا هشام دال قد را اظهار کند در پیش ظا قوله
تعالی لقد ظلمك که واقع است در سورة صاد فقط و در باقی حروف هفت
گانه و باقی مواقع ظا ادغام کند پس از ائمه سبعه باقی ماند ابو عمرو و حمزه و
کسائی در مجموع حروف مذکوره ادغام کنند فتامل ذلك **ذکر تا التانیث**

وَأَبْدَتْ سَنَا ثَغْرٍ صَفَتْ زُرْقُ ظَلْمِهِ جَمَعْنَ وُرُودًا بَارِدًا ٢٦٤

فَاظْهَارُهَا دُرٌّ نَمَتْهُ بُدُورُهُ وَأَدْغَمَ وَرْشٌ ظَافِرًا وَمُخَوَّلَا ٢٦٥

وَأَظْهَرَ كَهْفٌ وَافِرٌ سَيْبُ جُودِهِ زَكِيٌّ وَفِيٌّ عُصْرَةً وَمُحَلِّلَا ٢٦٦

وَأَظْهَرَ رَاوِيهِ هِشَامٌ لَهُدِّمَتْ وَفِي وَجَبَتْ خُلْفُ ابن ذکوان يُفْتَلَى ٢٦٧

چون از بیان دال قد فارغ شد شروع کرد در تاء تانیث که در شش
حرف جایز است ادغام کردن و آن شش حرف را در اول بیت و ابدت
از اول حرف سنا تا جیم قوله جمعن یاد کرد و امثله آن نحو انبتت سبع

---

لذبت ثمود حصرت صدورهم خبت زدناهم کانت ظالمة نضجت
جلودهم **قوله** فاظهارها یعنی اظهار کنند تاء تانیث را در شش
حرف مذکور مدلول دال در و نون نمته و باء بدوره ابن کثیر
وعاصم و قالون و رمز قرا را موخر کرد تا التباس نباشد بعد از آن
از باقیان فرمود که ورش در ظا فقط ادغام کند کما اشار بقوله وادغم
ورش ظافرا و در پنج حرف باقی اظهار کند **قوله** واظهر کهف یعنی
از باقیان ایضا که ادغام کند ابن عامر در سه حرف اظهار کند و آن
سین و جیم و زاء است کما اشار بقوله سیب جوده زکی و در سه حرف
باقی که آن صاد و ثا و ظا است ادغام کند الا در یک کلمه که بعد
از تاء تانیث صاد واقع شود و آن لهدمت صوامع در سورة حج راوی
ابن عامر که هشام است اظهار کند فقط و راوی دیگر که ابن ذکوان است
وجبت جنوبها که در سورة حج است بیک وجه اظهار کند و بوجه دوم ادغام
کما اشار بقوله وفی وجبت خلف ابن ذکوان یفتلی از باقیان ابو عمرو
و حمزه و کسائی باشد که تاء تانیث را در شش حرف مذکور ادغام کنند
**تنبیه** در تیسیر گفته است وجه اظهار ابن ذکوان در وجبت
جنوبها روایت ابن غلبون است و ادغام روایت ابن فارس و ناظم
رحمه الله اشارت کرد بقوله یفتلی یعنی تدبر کردن اند ائمه
قرا تو نیز تدبر کن در آن تا بغور آن برسی **ذکر لام هل وبل**

أَلَا بَلْ وَهَلْ تَرْوِي ثَنَا ظَعْنِ زَيْنَبٍ سَمِيرَ نَوَاهَا طِلْحِ ضُرٍّ وَمُبْتَلَا ٢٦٨

٢٧١
٣٧٢
٢٧٣

فَاَدْغَمَهَا رَاوٍ وَاَدْغَمَ فَاضِلٌ وَقُورٌ ثَنَاهُ سَرَّ تَيْمًا وَقَدْ حَلَاه
وَبَلْ فِي النِّسَا خَلَّادُهُمْ بِخِلَافِهِ وَفِي هَلْ تَرَى الْاِدْغَامُ حُبَّ وَحُمِّلَا
**وَاَظْهِرْ لَدَى وَاعٍ نَبِيلٍ ضَمَانُهُ وَفِي الرَّعْدِ هَلْ وَاسْتَوْفِ** لا زاجرا هلاه

درين فصل نيز بعد از ذكر لام هل وبل حروف مدغم فيه كه آن هشت
حرف است بعد از هل وبل در يك بيت ياد كرد واول آنرا از ثاء
تروى تا قوله ضر وبتلا ظاهر عبارت ناظم چنان اقتضاى كند كه هر
يك از لام هل وبل در هشت حرف كه مفصل امثله آن ياد كرده
شود مدغم باشد ونه چنين است بلكه لام بل در هفت حرف
مدغم است وآن نون وضاد وطا وظا وثا وسين وزاى است نحو بل
تأتيهم بل ظننتم بل زين بل سولت بل نتبع بل طبع الله بل ضلوا ولام
هل در سه حرف مدغم است وآن نون وثا وتا است نحو هل ثوب
الكفار وقل هل ننبئكم وهل تنقمون **تنبيه** اگر قايلى گويد
حرف مدغم فيه تارة هفت شرح داده شد وتارة سه حرف بس مجموع
ده باشد جواب آنست كه لام بل مخصوص است در كلام مجيد به پنج
حرف وآن ضاد وطا وظا وزا وسين است ولام هل مخصوص است بثا
فقط نحو هل ثوب الكفار ومشترك اند در دو حرف وآن نون وتا است
نحو هل ننبئكم وهل تنقمون وبل نظنكم وبل تأتيهم بس مجموع حروف
مدغم فيه هشت حرف باشد وازين است كه ناظم بنا برآنچه واقع است
در كلام مجيد اعتماد كرد وقوله فادغمها راو اشارتست بدانچه گفته

بوديم كه ائمه درين فصول بر سه قسم باشد اول آنك ادغام كنند
در جميع حروف دوم آنك در جميع اظهار كنند سوم آنك در بعضى
ادغام كنند ودر بعضى اظهار بس كسائى درين فصل از قسم اول است
يعنى لام هل وبل در جميع حروف مذكوره ادغام كند ومدلول راء راو
بعد از آن شروع كرد در مذهب حمزه كه در بعضى حروف ادغام مى كند
ودر بعضى اظهار بقوله وادغم فاضل بعد از فا كه مدلول حمزه است واو
آورد بقوله وقور بعد از واو حروف مدغم فيه ياد كرد بقوله ثناه سر
تيما يعنى در ثا وسين ادغام كند مطلقا ودر باقى حروف اظهار الا قوله
بل طبع الله در سورة نسا كه بروايت خلاد از حمزه دو وجه باشد **قوله**
وفى هل ترى الادغام حب يعنى مدلول حا حب ابو عمرو ادغام كند
لام هل را در تا، ترى من فطور در سورة ملك ودر تا، ترى لهم من
باقية در سورة الحاقة ودر غير آن موضعين ودر باقى حروف ايضا
اظهار كند **قوله** واظهر لدى واع نبيل ضمانه يعنى مدلول لام لدى
هشام لام هل وبل اظهار كند بيش نون نحو هل ننبئكم وبل نظنكم
ولام بل در ضاد اظهار كند نحو بل ضلوا عنهم فى الاحقاف وغير ازين
يك كلمه در قرآن ديگر نيايد بس ازين است كه گفته آمد كه لام هل
را پيش از ضاد در ادغام مدخلى نباشد چون اين مسئله محقق شود باقى
بماند از حروف مدغم فيه شش حرف هشام در مجموع ادغام كند الا در
لام هل در ثا قوله ام هل تستوى الظلمات در سورة رعد كه اظهار كند

حمزه وکسایی سئوی بیاء خواند پس از قرا سبعه هیچ کس ادغام نکنند
درین کلمه فافهم ذلك وچون ماذکره شد پس از قرا سبعه هیچ کس
ادغام نکنند درین کلمه فافهم ذلك وچون یاذکره شد مذهب کسای
وحمزه وهشام وابوعمرو وباقیان ابن ذکوان ونافع وابن کثیر
وعاصم لام هل وبل در مجموع حروف ثمانیه اظهار کنند والله اعلم

باب

اِتِّفَاقُهُمْ فِي إِدْغَامِ إِذْ وَقَدْ وَتَا التَّانِيثِ وَلَامِ هَلْ وَبَلْ
وَلَا خُلْفَ فِي الْإِدْغَامِ إِذْ ذَلَّ ظَالِمٌ وَقَدْ تَبَيَّنَ سِمًا دَعْدٌ وَ
وَقَامَتْ تُرِيدُهُ دُمْيَةٌ طَيِّبٌ وَصْفُهَا وَقُلْ بَلْ وَهَلْ رَاهَا لَبِيبٌ وَيَعْقِلَا
وَمَا أَوَّلُ الْمِثْلَيْنِ فِيهِ مُسَكَّنٌ فَلَا بُدَّ مِنْ إِدْغَامِهِ مُتَمَثِّلَا

یعنی قرا سبعه متفق اند در آنچه ادغام کنند ذال اذ را در دال وظا نحو اذ
ذهب واذ ظلموا کما اشار بقوله اذ ذل ظالم ودال قد در تا ودال نحو قد تبین
وقد دخلوا کما اشار بقوله وقد تبیمت دعد وتاء تانیث در مثل خود ودر دال و
طا نیز نحو کانت تاتیهم واجیبت دعوتکما وقالت طایفه کما اشار بقوله
وقامت تریده دمیة طیب وقل بل وهل هر یک ازین سه در مثل خود ودر
را ولام ائمه قرا باجماع ادغام کنند کما اشار بقوله وقل بل وهل راها
لبیب ویعقلا نحو قل لهم وبل لهم وهل لنا وبل ربکم وقل ربی وبل
ران در قرائت همه کسی که سکت نکند ودر فرش حروف بیاید که سکت مفرده
حفص است قوله وما اول المثلین فرقی نباشد که در یک کلمه باشند یا در

دو کلمه نحو یدرککم الموت وفما ربحت تجارتهم اما در موضعی که واو
مضموم ماقبل باشد نحو آمنوا وعملوا یا یاء ماقبل مکسور نحو الذی یوسوس
ادغام نشاید کردن که مجال اشان مداست چنانچه گفته آمد شرح آن
در قوله ومن یظهر فبالمد عللا **تنبیهات** در ترجمه باب ذکر
قل با هل وبل نگفته بود چون در حکم داخل بود الحاق کرد اینجا ونیز قوله
واما اول المثلین الحاق کرد اینجا که مناسبتی داشت وپیش ازین حکم آن
نگفته بود ودرین باب مسایلی چند که ائمه قرا در اظهار وادغام آن متفق
اند یا اختلافی دارند یاد کنم زیادتی فواید را بدانکه اجماع قراست اظهار
کردن در موضعی که بعد از ضاد تا بیاید یا ظا نحو فاذا افضتم وقد فرضتم و
فیما عرضتم وعظت بر مذهب مختار وچون بعد از دال یا ذال حرفی از نج
حروف که آن با ولام ونون وفا ورا است یکی بیاید باجماع اظهار کنند
نحو ولقد بعثنا لقد لقینا وقد نری وفقد فاز ولقد راه واذ بوانا واذ
لم یهتدوا واذ فرقنا واذ نتقنا واذ فزعوا واذ رمیت ودر نحو واسمع غیر
ویبتغ غیر ومن یتبع خطوات واصفح عنهم واجب باشد اظهار کردن
بین کلمتین وچون بعد از میم جمع واو یا فا بیاید نحو بهم ویمدهم فی
طغیانهم اظهار باید کردن اما چون با بیاید نحو وهم بربهم وفاحکم
بینهم دو وجه جایز باشد یعنی اظهار واخفا واز آن جمله که ادغام
نشاید کردن هر موضعی است که بعد از آن کلمه که در آخر آن فا باشد
وبعد از آن واو بیاید نحو لا تخف ولا تحزن ونحو تلقف ما صنعوا و نخطف

من ارضنا وچون بعد از لام بل جیم بیاید بل اظهار باید کردن نحو بل
جئناك وچون بعد از طا ساكن تا بیاید واجب باشد ادغام کردن نحو
لئن بسطت واحطت وفرطتم وچون بعد از سین ساكن تا بیاید
نحو نستعین وقوله المستقیم اخفا باید کردن ودر نحو زاوَدْتُن وحصلتم
وما اشهدتم والم نخلقکم واجب باشد ادغام کردن وبر مذهب بعضی
بر الم نخلقکم جایز داشته اند اظهار کردن وآن ضعیف است وعمل
بران نیست وازین انواع انچه یاد نکردیم قیاس بدانچه گفته امد می کند
وبالله التوفیق ● وبدانك در معانی الفاظ این فصول در شروح
بسطی کرده اند وبقدر وسع مختصری ازان یاد کنم تا طالب این فن
ازان نیز بهره مند شود ان شاء الله تعالی ● بدانك در اول باب وعلم
کرد بذکری وفرموده سا ذکر الفاظا بعد ازان شروع کرد در روفا
بدان وعلم وآن ذکر زینب است فرمود فمّ الی آخره یعنی زینب
که محبوبست وگفته اند خودبی مراد است از نساء آخره وچون
آن زینب تمشی کند یعنی تبختر کند صال دلّها یعنی مستطیل وبسیار
شود تکبّر او بر محبان وحال انکه او مرتفع الحال است وآن عجیب
وتکبر او واصل باشد بهر کسی که تقرب کند بسوی او یعنی تکبر او
واصل بکسی باشد که تقرب کند بدو وغرض ازین استعاره اعراض طالب
است از معصیت ورغبت در طاعت بعد ازان فرمود فاظهارها
یعنی اظهار تمشی زینب روان می کند بوی خوش ورا دایما واظهار میکند

طیب نفس خود کسی که صفت زینب می کند حال انکه ظاهر است
وصفت زینب **قوله** وادغم ضنکا الی آخره یعنی اخفا می کند از جهت نخل
آن کسی که وصل زینب یافته است وصل را ومراد راحت وصل
است وازان استعاره کرده است بدد کرده است لعزته واخفای کند
**قوله** مولی یعنی محبّ که دایما از هجر او در تعب وعنا است وازانجه
انومی یابد تا صیانت او کرده باشد **قوله** وقد سحبت الی آخره این ابیات
هم ازتتمه غزلست اما از بهر آن افراز کرد تا مقصود قرات که حکم
دال قداست معلوم گردد معنی آنست که بدرستی که زینب دران
حال که اظهار عجب می کند می کشد دامن خود را ازان دامنی که تمام
ذی نقصانست حال انکه همچو زینب را که جلوه می دهد باد صبا
خوش بوی مشتاق الیه معلل آنست ومراد از زینب شجره طیبة
الرایحه است اینجا تشبیه می کند دامن ویرا بر زینب دران حال که
نسیم صبا بروی دمد ومعنی معلل سیراب کنده است ومراد از
طیب رایحه عقت زینب است **قوله** فاظهرها الی آخره مراد از
نجم نسب زینب است یا نور روی وی یعنی ظاهر می گرداند حال
زینب را نسب ظاهر وی یا نور روی او ودلالت می کند بروی حال
انکه دلالت نسب وی بروی واضح است واخفای کند یا فتن وصل
او وهر مضرّتی را که از تشنگی هجران لمحبان رسیده است **قوله**
وادّغم مروالی آخره مروی کنایت است از وصل وواکف صفت

اوست وضیر مضرة است و وغر حرارت یعنی وصل راحت جان
زینب اخفا می کند مضرت مجتی را که نحیف ونزار شده است واز
حرارت عشق آتشی بر سینهٔ وی مستولی شد واورا نحیف کردانند
بحیثیتی که سایهٔ ویرا زایل کرده است قوله و فی حرف
ریتنا الی آخره مراد از حرف اول جانب است یعنی درانک وصل
اخفا می کند مضرت هجر را خلافی نیست چنانچه در بیت سابق معلوم
شد اما در طرف تزین محبت بوصل خلاف است بعد ازان فرمود که
اظهار می کند کرم صدقه را با انک در صاد حرف خود را صرف می کند
ومعنی صاد دیك است ومعنی حرف نافد وغرض ازین کلام آنست
که تزین بوصل محبوب آن طالبی را باشد که بذل جهد خود کند در طلب
ومجد باشد در نیل مطلوب والا در تزین او خلافست تحریض می کند
عابد را بزیادتی طاعت قوله وابدت سنا ثغر یعنی در حال تمشی زینب
تبسم می کند واظهار می کند دندانها منور خود را آن دندانی که صفت
او آنست که صف زده است در دهن او وازدفان آب دهن عذب
او قوله جمعن ورودا با ردا یعنی جمع شده است براش خوربارد
قوله عطرا الطلا یعنی خوش کوار خوش بوی مسلسل او قوله
فاظهارها در الی آخره معنی آنست که آنچه اظهار می کند زینب
در حال تبسم دری چند است که مرتفع القدر است بدورا ویعنی
کوامل آن درها واخفا می کند ادراک وصل او مضرت هجران را دران حال

که ظفر یافته باشد در وصل ومالك وصل شده و قوله واظهر کهف
الی آخره یعنی اظهار می کند کهف تمام عطا با ک خلعت صاحب وفا حال
انک عصرة و محلل است یعنی ملجا وملاذ است آنچه از وصل با بد مقصود
ازین بیت آنست که هرکه موصوف باشد بدین صفات او باک ندارد از
اظهار آنچه حق تعالی او را بدان اطلاع دهد قوله واظهر راویه هشام
الی آخره مراد آنست که اصحاب کهف مذکور دو فرقه اند یکی انک اظهار
می کند حال وصل را و می کویند اکر نه این کهف بودی که اعمال ما منهدم
ومختبط بودی وازین معنی تعبیر کرد بقوله واظهر راویه هشام لهدمت
ومراد از هشام کریم است کما سبق و فرقهٔ دوم انک توقف می کنند
میان خوف ورجا وافشا نمی کنند معنی ایشانرا درانک بجود این اعمال وصل
حق دایم باشد یا نه خلافست وناظم رحمه الله آنرا که کامل است بدین
ابن ذکوان خواند یعنی ذبوك وازین معنی تعبیر کرد بقوله وفی وجبت
خلف ابن ذکوان یفتلا یعنی در وجوب وصل ها را خلاف آن کسی که
ذبوك باشد محبت است قوله الا هل وبل تروی الی آخره بل کلمه اضراب
است یعنی اخراج از کلامی با کلامی دیکر معنی بیت آنست که ایا دیدی که
کردانید سفر کردن زینب کسی را که ملابس دوری اوست و در فراق او
محنت زده است باسباب مضرت ومشقت ومبتلا کرد او را اشتات
بدانک ان کسی که محروم باشد از لقاء الله بسبب اعمال سیئه دایما
مبتلا باشد بانواع مشقت قوله فادعها زا والی آخره معنی آنست که

اخفامی کند حدیث زینب راوی او و مراد از اخفا ستر زینب است
و اخفامی کند آن فاضل باوفا را که صفت او آنست که ثناء او شاذ
می کرداند عاشق را و حال انکه شیرین است ثناء او قوله وبل فی النسا
الی آخره اضراب کرد با کلامی دیکر فرمود انکه مقیم محبان است در
محبت ثابت شد محبت او نبسا آخره بسبب مخالفت او مر نفس را
و بنسبت انک جون کسی از وی سوال کند از حال محبوب او اخفا
کند بر ستر و دوست دارد اخفا ستر کردن قوله واظهر لذی واع الی
آخره فرمود که اظهار محبت جایز باشد نزد کسی که واعی نفس و حافظ
باشد مر ستر ترا و نزدک باشد ضمان او یعنی لتزام او مر اخفا ستر را
بعد ازین فرمود که خطاب کن در حالت ارعاد و بکو آیا دیدی مثل
آنچه ترا فرمود بس استیفا کن مجموع این وصایا را حال انکه بی کلفتی
و مشقتی باشد و بی مخاف خلیل شد وقوله ولا خلف فی الادغام الی
آخره مقصود آنست که در اخفاء محبت با غیر واعی مذکور هیچ خلافی
نیست محققان را بعد از ان اشارت فرمود بسوی علت بقوله اذ ذل
ظالم یعنی جون ذلیل شد انکه ظلم کرد بر نفس خود مراد منصور حلاج است
یعنی جون اظهار محبت بکرد در مدلت افتاد بس اظهار نشاید کردن
و دیکر انک بندخ خود می کرداند محبوب محبت را وقتی که اظهار محبت
می کند و قطع وصلت می کند از وی و بدین معنی اشارت فرمود بقوله
وقد نمت الی آخره و نمامت نونه دمیة الی آخره معنی دمیة که مراد

از وی زینب است بدین بسر می برد دایما که نکران و مستغرق طیب
وصف خود است و می نماید طیب وصف را با محبان تا شیفته می
شوند بعد از ان فرمود بل یعنی اظراب کن از غیر حدیث وی و بطریق
استفهام فرمود هل راها لبیب و یعقلا یعنی هیچ عاقلی دید
زینب را و حال انکه بر عقل بماند و مراد نفس است یعنی هیچ عاقلی او را
بیند الا انک از عقل باز آید قوله وما اول المثلین الی آخره مراد
آنست که احد المتماثلین را از محبت جون سکینه باشد لابد است از انکه
اطفاء ان مثل دیکر کند اشارت با انک جون عاشق در محبت صادق
باشد و با سکینه و وقار باشد و جون محبت مجازی پیدا شود او را
لابد است از انکه لطف او اخفاء ان کند و بدان ملتفت نشود
تا امتثال کرده باشد حق محبت حقیقی والله اعلم بالصواب

## باب حروف قربت مخارجها

وَاِدْغَامُ بَا الْجَزْمِ فِي الْفَا قَدْ رَسَا حَمِيدًا وَخَيِّرْ فِي يَتُبْ

جون از الفاظ سابقه فارغ شد شروع کرد در کلماتی که متفرق آمده
است فرمود که مدلول قاف قد و راء رسا و حاء حمیدا خلاد و کسائی و
ابو عمرو ادغام کنند باء ساکنه را در فا و آن در بنج موضع است اول یغلب
فسوف در سوره نسا و ان تعجب فعجب قولهم در رعد و قال اذهب فمن
در سبحان و فاذهب فان لک در طه و من لم یتب فاولئک در حجرات
و خلاد را در کلمه آخرین دو وجه است و آن ادغام و اظهار کما اشار بقوله

وخيتر في تب قاصدا ولا وبصحت روايت خلاد اشارت كرد
بقوله قد رسا وبين رد بر انك ادغام در مواضع مذكوره ضعيف دارد

٢٧٨

**وَمَعْ جَزْمِهِ يَفْعَلْ بِذَلِكَ سَلَّمُوا وَنَخْسِفْ بِهِمْ رَاعُوا** وشذا تثقلا

يعني له مدلول سين سلموا ابو الحارث لام يفعل در ذال ذلك در جميع
قرآن ادغام كند بشرط انك لام مجزوم باشد نحو ومن يفعل ذلك ومدلول
راء راعوا كسائي ادغام كند فاء نخسف در باء بهم در سبا قوله ومع جزمه
ضمير مجهول است ما بعدا ومفسر اوست كقوله تعالى انه من يات ربه
مجرما فان له جهنم وقوله سلموا اشارتست بصحت روايت يعني چون در روايت
ادغام ثابت است التفات بقول معترض نبايد كردن ورعايت نقل ائمه قرا كردن

٢٧٩

**وَعُذْتُ عَلَى إِدْغَامِهِ وَنَبَذْتُهَا شَوَاهِدُ حَمَّادٍ وَأَوْ** رثتمو
**لَهُ شَرْعُهُ وَالرَّاءُ جَزْمًا بِلاَمِهَا كَوَاصْبِرْ لِحُكْمٍ طَالَ بِالْخُلْفِ** يذبلا

٢٨٠

يعني مدلول شين شواهد وحاء حماد حمزه وكسائي وابو عمرو ادغام كنند
ذال را در تا في قوله تعالى عذت بربي در سوره غافر ودخان ونبذتها
در طه ومدلول حاء حلا ولام له وشين شرعه ابو عمرو وهشام وحمزه وكسائي
ادغام كنند در سوره اعراف وزخرف قوله اورثتموها ثا در تا ومدلول
طاء طال دوري را مجزوم در لام بيك وجه ادغام كند وبوجه دوم اظهار
كما اشار بقوله طال بالخلف ومدلول ياء يذبلا سوسي ادغام كند قولا واحدا
ومعاني رموز اشارتست بصحت قراآت ووجوه آن يعني ادغام در كلمات
مذكوره ادله عالي است كه مستحق حمد است ومتابعت روايت او محمود زيرا كه

موافقت عربيت است وقوله طال بالخلف يذبلا اشارتست بشهرت
ادغام دوري از ابو عمرو از جهت قوت مانند شهرت جبل وقوله
له شرعه ضمير اول راجع است با حماد وثاني با ادغام والله اعلم

٢٨١

**وَيَاسِينَ أَظْهِرْ عَنْ فَتًى حَقُّهُ بَدَا وَنُونَ وَفِيهِ الْخُلْفُ عَنْ** ورشهم حلا

٢٨٢

**وَحِرْمِيُّ نَصْرٍ صَادَ مَرْيَمَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ لَبِثْتُ الْفَرْدَ** والجمع وصلا

يعني مدلول عين عن وفا فتى وحا حق وبا بدا حفص وحمزه وابن كثير وابو عمرو
وقالون اظهار كنند نون يسين در واو والقرآن ونون ثاني در سوره ن
در واو والقلم وباقي قرا غير از ورش در موضعين ادغام كنند وورش بوجه
دوم اظهار كند كما اشار بقوله وفيه الخلف عن ورشهم حلا ومدلول حرمي
ونون نصر نافع وابن كثير وعاصم اظهار كنند صاد كهيعص در ذال ذكر ودال
يرد در ثا ثواب وثاء لبثت ولبثتم در تا در موضعين لبثتم در تا وباقي قرا
ادغام كنند در كلمات مذكوره **تنبيهات** از قيد صاد مريم صاد والقرآن
بيرون رود وچون رمز مقدم بود بر كلمات مختلف فيه فرمود وصل يعني
ملحق كردان يرد ثواب ولبثت ولبثتم بصاد مريم وقوله وحرمي نصر اشاد
است بوجه اظهار در صاد مريم چنانك گفته آمد در نون يا سين

٢٨٣

**وَطَاسِينَ عِنْدَ الْمِيمِ فَازَ اتَّخَذْتُمُ أَخَذْتُمْ وَفِي الْإِفْرَادِ عَا** شر دغفلا

يعني مدلول فاء فاز حمزه اظهار كند نون طاسين پيش ميم كه بعد از نون
است ومدلول عين عاشر ودال دغفل حفص وابن كثير ذال اتخذتم واخذتم
واخذت اظهار كنند در تا در مجموع قرآن وباقيان ادغام كنند **تنبيهات**

از قدیمیم طاسین ثلث خارج باشد و قوله فاذ یعنی لسی که اصطلاح
ناظم داند خلاص یابد از خبط واصطلاح ناظم آنست که هر مسئله که
تعلق او با ما قبل ویجئی نباشد واو فیصل نیاردوا کر اصطلاح نداند
توهم کند که اتخذتم واخذتم واخذت از تتمه مسئله سابق است پس
رمز عاشر دغفلا از حکم خالی ماند و بوجه قراات اظهار وکثرت
وقوت دلایل آن اشارت کرد بقوله عاشر دغفلاه

وَفي ارْكَبْ هُدىً بَرٌ قَرِيبٍ بِخُلفِهِمْ كما ضَاعَ جَا وَقالُونُ ذُو خُلفٍ وَفي البَقَرَةْ فَقُلْ يُعَذِّبْ دُنَا

یعنی مدلول هاء هدی ویاء بر وقاف قریب بزی وقالون وخلاد
اظهار کنند باء ارکب درمیم معنا بیك وجه وبوجه دوم ادغام کنند
ومدلول کاف کما وضاد ضاع وجیم جا ابن عامر وخلف وورش اظهار
کنند بی خلاف وباقیان قنبل وابو عمرو وعاصم وکسایی ادغام کنند
یلهث له دار جهلا یعنی مدلول لام له ودال دار وجیم جهلا هشام وابن
کثیر وورش ثاء یلهث درذال ذلك اظهار کنند وباقیان غیر از قالون
ادغام کنند وقالون را دو وجه باشد کما اشار بقوله وقالون ذو خلف
وفی البقرة فقل یعذب دنا بالخلف جودا یعنی مدلول دال دنا وجیم جودا
ابن کثیر وورش باء یعذب درمیم من یشاء اظهار کنند وابن کثیر بوجه
دوم ادغام کند کما اشار بقوله دنا بالخلف وازباقی قرا ابن عامر وعاصم
یغفر ویعذب برفع را وبا خوانند کما سیاتی فی آخر البقرة ونیز مذهب

نافع وابن کثیر با ابو عمرو وحمزه وکسایی یاد کند اینجا که یغفر ویعذب
بجزم خوانند پس از بهر ایضاح یاد کنیم مذاهب قرا را که از قاف فیغفر
تا همزه یعذب من یشاء هر یکی را چند وجه باشد چون احکام ادغام و
اظهار ومد ووقف بسکون وروم واشمام با آنچه کفته ام منضم شود
باهم فاما قالون را جزم را یغفر با اظهار را پیش لام لمن باشد وجزم با
یعذب با ادغام درمیم من یشاء ووجوه وقف هفت کانه مذکور در باب
مد وقصر واشمام وروم درباب وقف بر تقدیر آنک درمد متصل دو
وجه خواند دو وجه درهفت وجه چهارده باشد قالون را ودوری
از ابو عمرو داخل باشد با او دریك وجه اظهار یغفر لمن ودر وجه دوم
که را یغفر در لام لمن ادغام کند با وجوه وقف هفت وجه باشد دوری را
وورش را اظهار یغفر ویعذب ومد طویل ووجوه وقف هفت وجه
باشد وابن کثیر را چهارده باشد زیرا که در یعذب او را دو وجه است
دو درهفت وجه چهارده باشد وسوسی را هفت وجه باشد وهشام
راسه وجه دو وجه ابدال همزه متطرف کند یك وجه قصر ودوم مد
باشد او را ووجه سیوم تسهیل با روم وحمزه را بروایت خلف همین وجوه
باشد وخلاد را سه وجه باشد زیرا که بسبب مد مخالف هشام باشد
وبسبب ادغام با غنه مخالف خلف وابن ذکوان را هفت وجه باشد
وعاصم را هفت وجه باشد وکسایی بسبب مد داخل نباشد در وجوه قالون
پس او را نیز هفت وجه باشد وچون امد را درمد متصل بر پنج مرتبه

چنانچه ابو عمرو دانی یاد کرد جاری داریم قرا سبعه را هشتاد
و دو وجه باشد کما تری و چون طالب این فن عارف
این تفریع شود با فی تفاریع بروی آسان شود جمع کردن والله اعلم

## باب احکام النون الساکنة والتنوین

**وَكُلُّهُمُ التَّنْوِينَ وَالنُّونَ أَدْغَمُوا بِلَا غُنَّةٍ فِي اللَّامِ وَالرَّا** ٢٨٦

بدانک نون ساکن بر دو قسم است قسم اول آنست که در لفظ و در
خط ثابت باشد و در وصل و وقف و در وسط کلمه و در آخر آن باشد
و مثال قسم دوم در آخر کلمه باشد لیکن در لفظ ظاهر شود دون الخط
و آنرا تنوین خوانند مثال قسم اول نحو صنوان و من ربهم و قسم دوم نحو
محیط بالکافرین بعد ازین مقدمه بباید دانستن که چون حروف تهجی
که آن بیست و هشت حرف است از پس نون ساکن یا تنوین آید خالی
نباشد یکی از چهار قسم قسم اول ادغام بی غنه و قسم دوم ادغام با غنه
و غنه آوازی باشد که از بینی بیرون آید مصاحب نون ساکن یا تنوین باشد
پس ناظم شروع کرد در قسم اول کما اشار بقوله وکلهم التنوین والنون
ادغموا بلا غنة فی اللام والرا لیجملا یعنی جمیع قرا تنوین و نون ساکن را ادغام
کنند در لام و ری بی غنه نحو من لدنك و من ربهم و هدی للمتقین و اخرج
رابیة و بعضی از قرا در قسم مذکور جایز داشته اند ادغام با غنه و مختار و اصح
اینست که ناظم یاد کرد موافق صاحب تیسیر و اشارت کردن بیان بقوله
لیجملا زیرا که تلفظ با ادغام بی غنه نیکوست و خالی از کلفت و نیز بر قول

بعضی لام و را و نون از یك مخرج اند پس ادغام بی غنه جمیل باشد

**وَكُلٌّ بِيَنْمُو أَدْغَمُوا مَعَ غُنَّةٍ وَفِي الْوَاوِ وَالْيَا دُونَهَا** ٢٨٧

یعنی جمیع قرا در قسم دوم مذکور ادغام کرده اند تنوین و نون ساکن را در
حروف ینمو نحو یومئذ یصدعون و من یقول و نحو یومئذ ناعمة و من نور
و نحو او کصیب من السماء و من مال و نحو یومئذ واهیة و من وال قوله و فی
الواو والیا دونها خلف تلا یعنی که خلف مخالفت قرا کرده است
در واو و یا که او ادغام کند بی غنه در حرفین و گوید موّلی و میّقول

**وَعِنْدَهُمَا لِلْكُلِّ أَظْهِرْ بِكِلْمَةٍ مَخَافَةَ إِشْبَاهِ الْمُضَاعَفِ أَثْقَلَا** ٢٨٨

یعنی چون واو و یا بعد از نون ساکن واقع شوند در یك کلمه نحو قنوان
و الدنیا ائمه قرا بر خلاف قاعده مذکور اظهار کنند که اگر ادغام
کنند مشتبه شود بمضاعف پس ثقیل شود و غرض از ادغام تخفیف است

**وَعِنْدَ حُرُوفِ الْحَلْقِ لِلْكُلِّ أَظْهِرَا أَلَا هَاجَ حُكْمٌ عَمَّ** ٢٨٩

شروع کرد در قسم دوم می گوید اگر بعد از نون ساکن و تنوین حرفی از
حروف حلق ششگانه که در اوایل مصراع بیت یاد کرد واقع شود جمیع
قرا اظهار کنند و هر حرفی را سه مثال گفته باشم یکی آنکه نون ساکن
که در وسط کلمه باشد آن نیز را مثال گفته باشم نحو من انفسکم
و ینأون و شیء اذا کانوا و نحو من هاجر و منهم و جرف هار و نحو
من حی و انحر و نارا حامیة و نحو من علق و انعمت و خاشعة عاملة
و نحو من خلفهم و المنخنقة و یومئذ خاشعة و نحو من غفور و فسینغضون

وعفو غفور **تنبیه** معنی الا هاج الی اخره تنبیه است بر
انك این حکم بر انکه گفته شد در مصراع سابق عام است مر جمیع امثله
را و حکم گذشته شامل همه امثله است وا کرچه
الف را حلقی است یاد نکرد زیرا که ما قبل الف ساکن نباشد

**وَقَلْبُهُمَا مِيمًا لَدَى الْبَا وَأَخْفِيَا عَلَى غُنَّةٍ عِنْدَ الْبَوَاقِي**

شروع کرد در قسم سئوم یعنی نون ساکنه و تنوین چون ملاقی با
شوند ایشانرا قلب کنند میم نحو من بعد کونید ممبعد و محیط بالکافرین
و درین قسم تشدید نباشد زیرا که قلب است نه ادغام قوله واخفیا
الی آخره چون از سه قسم مذکور فارغ شد شروع کرد در قسم چهارم
که اخفا است فرمود که نون ساکن و تنوین پیش باقی حروف تهجی که
آن پانزده حرفست اخفا باید کردن و اخفا حالی باشد میان ادغام و
اظهار خالی از تشدید بجمعها ثجتد ذز س شص ضطظ فقك نحو من
ثقلت ازواجا ملثه و نحو ان تبتم جنات تجري و نحو ان جنحوا
ولکل جعلنا و نحو من دخله و عملا دون ذلك و نحو من ذي الذي
وظل ذی ثلاث و نحو فان زللتم و نفسا زکیة و نحو ان سیکون و رجلا
سلما و نحو فمن شهد و شيء شهیدا و نحو ولمن صبر و عملا صالحا
و نحو منضود و عذابا ضعفا و نحو فان طبن و صعیدا طیبا و نحو انظر
وان ظنا و ظلا ظلیلا و نحو فان فاؤا و سفر فعدة و نحو وان قیل و ثقلب
وتبایع قبلهم و نحو انکالا و ان کان و زرعا کلنا و چون از احکام

مذکور فارغ شد اشارت کرد باکمال و اتمام آن بقوله لتکملا
والله اعلم **تنبیه** از بهر آسانی حفظ این فصل نظم آورده شد

از پس تنوین و نون ادغام کن شش حرف را
یا و نون و میم و واو و لام و رای باخبر
لیك در چار اول ادغام با غنه بود
ترك غنه در دو حرف آخر آمد در خبر
غیر مثل دنیا و قنوان که مضطر باشد آن
تا مضاعف نا نگردد مشتبه اندر عبر
همزه و ها حا و عین و خا و غین اظهار کن
شش حروف حلق فاسم کرده نظم بر درر
حرف با قلب است از قلب این مکن غایب همی
تا نکردی قلب پیش مقریان معتبر

## باب الفتح والامالة وبين اللفظين

بدانك فتح عبارت است از استقامت نطق و اماله عبارتست از
انحراف نطق با الف و اماله منقسم است بدو نوع نوع اول کبری و نوع
دوم صغری و باصطلاح قرا اضجاع و بطح و محض مجموع اماله کبری
خوانند و اماله بین بین و بین اللفظین و تقلیل صغری خوانند و در اماله
کبری انحراف تمام باید کردن و در صغری انحراف بفتح الفتح والکسر
واسباب اماله پیش قرا هفت چیز است اول کسره دوم یا سیوم انقلاب

ازیا چهارم مشبّه بمنقلب ازیا پنجم مجاورت اماله ششم مجاورت کسره
ما قبل در بعضی احوال هفتم انکه الف متطرف باشد در کلمه که زاید
باشد بر سه حرف وجمیع این هفت کانه مذکور عاید شود با کسره ویا
فاما کسره نحو الدار واما یا فنحو حیران در قرات ورش واما انقلاب
ازیا نحو طاب وخاب ورمي واما مشبّه بمنقلب ازیا نحو سیمي واحدی
واما مجاورت اماله نحو رای ونای واما مجاورت کسره ما قبل نحو خاف و
خافوا واما الف متطرف که زاید باشد بر سه حرف نحو تدعی واذا تُتلی

وَحَمْزَةُ مِنْهُمْ وَالْكِسَائِيُّ بَعْدَهُ أَمَالَا ذَوَاتِ الْيَاءِ

٢٩١

گفته بود ناظم رحمه الله بابی که آن مخصوص باشد ببعضی از ایمه
نام ایشان صریح بگویم پس درین بیت وفا کرد بدان شرط بدانکه جمیع
ذوات الیا چون اصلی باشند والف منقلب از یا وانچه ملحق باشد
بذوات الیا حمزه وکسایی اماله کنند وورش موافقت
ایشان کند لکن باماله بین بین بخلاف عنه کما سیاتی

وَتَثْنِيَةُ الْأَسْمَاءِ تَكْشِفُهَا وَإِنْ رَدَدْتَ إِلَيْكَ الْفِعْلَ

٢٩٢

چون دانستن اماله موقوف بود بر دانستن اصل الف ناظم فرمود اگر
کلمه اسم باشد چون تثنیه کند آنرا روشن شود که ذوات الیا است
واگر فعل باشد چون رد فعل کنی با نفس خود معلوم شود ومکشوف گردد
که ذوات الیا است واگر ظاهر شود که الف منقلب از واوست نحو عفا
وعصا حمزه وکسایی اماله نکنند پس غیر ایشان بطریق اولی که نفتح خوانند

وقوله صادفت منهلا اشارتست بدین دو اصل مذکور یعنی چون
طالب این دو اصل معلوم کند بمقصود رسد واو را مانند کرد
بکسی که تشنه باشد چون بآب رسد سیراب شود والله اعلم

هُدًى وَاشْتَرَاهُ وَالْهَوَى وَهُدَاهُمُ وَفِي أَلِفِ التَّأْنِيثِ

٢٩٣

وَكَيْفَ جَرَتْ فَعْلَى فَفِيهَا وُجُودُهَا وَإِنْ ضُمَّ أَوْ يُفْتَحْ

٢٩٤

در صدر این بیت مثال دو اصل مذکور یاد کرد و فرمود هدی واشتراه
یعنی چون رد کنی این دو فعل را با نفس خود گویی هدیت واشتریت
بعد از ان ذکر اسم کرد وگفت والهوی وهدیهم در حالت تثنیه گویند
هویان وهدیان پس ظاهر شود در هر دو اصل که اسم است یا فعل وچون
معلوم شود که ذوات الیا اند از ائمه قرا هر انکه مذهبش اماله باشد
اماله کند پس در نحو صفا وشفا وسنا برقه وعصاه وابا احد جایز نباشد
اماله کردن که اگر ایشان تثنیه کنند باید گفت صفوان وشفوان وسنوان
وعصوان وابوان اما موضعی چند از ذوات الواو که اماله در ان آمده است
کما سیاتی بنا بر علتی در موضع خود یاد کرده شود قوله وفی الف التانیث
یعنی در هر کلمه که الف تانیث باشد حمزه وکسایی اماله کنند وآن بر سه نوع
باشد اول انکه منقلب باشد از حرف اصلی نحو هدیان کامر ونوع ثانی
انکه منقلب باشد از حرف مزید وآن نیز بر دو نوع است اول انکه از برای
تانیث آید نحو بشری ونوع دوم انکه از بهر الحاق کنند نحو معزی پس الف
مزید را اماله کنند زیرا که در تثنیه عود کند نحو بشریان ومعزیان قوله

وکیف جرت فعلی چون ذکر الف تانیث کرده بود شروع کرد که آن
چلونه آید ودر پنج ابنیه آنرا یاد کرد اول فعلی بفتح فا دوم بکسر فا
سوم بضم فا کما اشار بقوله وکیف جرت فعلی وفعالی چون مضموم فا ویا
مفتوح فا باشد کما اشار بقوله وان ضم او بفتح فعالی پس در جمیع انواع
پنج کانه مذکور حمزه وکسایی ومتابعان ایشان اماله کنند هرکسی بر اصل
مذهب خود **مثال** نوع اول نحو السلوی الموتی واسری ومرضی
والتقوی ونجواهم والنجوی ودعویهم وسکری وماهم بسکری
وتتری در قرات کسی که منون نخواند وصرعی وشتی وتقویها
وبطغویها **ومثال** نوع دوم یعنی فعلی که بکسر فا باشد نحو بسیماهم
واحدیهما واحدیهن والذکری وذکریهم وضیزی والشعری **ومثال**
نوع سوم یعنی فعلی بضم فا نحو الدنیا والقربی وبشری والاخری
والانثی وبالانثی والحسنی واخریهم ولاولیهم والقصوی والسفلی
والعلیا والبشری والطوبی والاولی والمثلی والسوای وزلفی
والرویا والکبری والعزی وسقیاها وعقباها والیسری والعسری
والرجعی ونوع چهارم یعنی فعالی بضم فا وفتح عین نحو اساری وسکاری
وکسالی وفرادی ونوع پنجم نحو فعالی بفتح فا وعین نحو النصاری
والیتامی والحوایا والایامی در مجموع انواع خمسه حمزه وکسایی باماله
کبری خوانند الا رویا که حمزه اماله نکند لاتباع الاثر وورش را
اماله بین بین باشد در مجموع وابوعمرو در موضعی که حرف ممال حرف را



باشد اماله محض کند نحو بشری والنصاری واساری واکر را نباشد
بین اللفظین خواند ودر قوله تعالی یا بشرای در سورة یوسف اورا
دو وجه باشد کما سیاتی وجه اول فتح ووجه دوم اماله بین بین خلاف
مذهب ورش است وورش را در ابنیه مذکور بین اللفظین خوانند
وباقی قرا بفتح خوانند **تنبیه** اسما قرا را در موسی وعیسی ویحیی
دو قول است بعضی کفته اند که ابوعمرو اماله کند بین اللفظین واین
روایت مولف این مختصر است وعلت آن کفته که اینها اسماء اعجمی اند
وایشانرا اشتقاق نیست وبعضی کفته که اماله نکند که موسی بر وزن
مفعل است ویحیی بر وزن یفعل وعیسی بر وزن فعلل ومشایخ حجاز
که در سنه خمس وتسعین وستمائه که خوانده شد باماله بین بین داده خواندن

**وفی اسم فی الاستفهام انی وفی متی معا وعسی ایضا**

بدانک بعضی انی استفهامی را از باب فعلی شمرده اند ونیز الفش را تابع
واو است که مرسوم است بیا واما متی بعضی کفته اند که الف او منقلب
است از یا بدلیل انکه چون تثنیه کنند او را متیان کویند واما عسی از
باب ذوات الیا است بدلیل قوله هل عسیتم واما بلی الف او مجهول است
بر تانیث وبلی چون از حروف معانی است جایز داشتند دخول حرف
تانیث در وی چنانک در ربت پس بنا بر وجوه ناظم فرمود که در مجموع
این کلمات حمزه وکسایی اماله کنند وورش را درین کلمات دو وجه باشد
وابوعمرو بروایت دوری در انی که استفهامی باشد بین بین خوانند

۲۹۵ [unclear]

وباقی قرا بفتح خوانند **تنبیه** بدانک حکم این کلمات داخل است
در اصول سابق وفایده اعادة آنست که جون این کلمات سبب اماله
در ایشان مختلف فیه است اکر ناظم ساکت شدی معلوم نشدی که حمزه
وکسائی در ایشان سبب اماله اعتبار کرده اند که اماله واجب باشد پس
پس ناظم بخصوص ذکر کرد تا معلوم شود که درین کلمات سبب اماله اعتبار
کرده اند پس اماله باید کردن واسباب در اول باب کفته آمد وبدانکه
انی استفهامی در قران بست وهشت موضع می آید نه در البقره وجهار
در آل عمران ویکی در مایده ودو در انعام ویکی در توبه ودو در یونس
ودر مریم دو موضع ویکی در المومنین ویکی در عنکبوت ویکی در سبا
ویکی در فاطر ویکی در یس ویکی در زمر ودو در حم المومن ویکی در
زخرف ویکی در دخان ویکی در قتال ویکی در منافقین ویکی در فجر **قوله**
فی الاستفهام تا نحو آتانا نأتی الارض وام تحسبون انا وانا طحنا
خارج باشند که از قرا کسی اماله نکرده است والله اعلم

296

**وَمَا رَسَمُوا بِالْيَا غَيْرَ لَدَى وَمَا زَكَى وَإِلَى مِنْ بَعْدِ حَتَّى**

یعنی از ان قسم که حمزه وکسائی اماله می کنند بعضی دیکر آنست که مرسوم
باشد بیا از بهر سببی که اصل آن واوي باشد درین قسم نیز اماله
کنند موافقت رسم نحو ضحی وعلی واز ین اصل مذکور کلماتی جند استثنا کرد
که مرسوم اند بیا واماله کردن ممنوع است کما اشار بقوله غیر لدی الی قوله
وقل علی وورش موافقت کند با حمزه وکسائی درین قسم بر قاعده خود یعنی

بین اللفظین وباقیان بفتح خوانند واین کلمات در امام بیا نوشتند
خوف التباس را اما لدی تا فرق باشد از اسم اشاره جون کویی
لدا زید واما الی تا فرق باشد میان آن ومیان الا که مشدد باشد واما
علی تا فرق باشد میان آن وعلا که فعل باشد نحو فرعون علا واما حتی تا
فرق باشد جون داخل شود در ظاهر ومضمر نحو حتی زید وحتاه واما
زکی بیا نوشتند مناسبت ما قبل را قوله ولکن الله یزکی
وقوله من بعد بضم دال وجر جائز باشد ۝ والله اعلم

297

**وَكُلُّ ثُلَاثِيٍّ يَزِيدُ فَإِنَّهُ مُمَالٌ كَزَكَّاهَا وَأَنْجَى مَعَ ابْتَلَى ۝**

فرمود که حمزه وکسائی اماله کنند هر کلمه را که اصل او ثلاثی باشد
وواوی از اسم وفعل مثال اسم نحو الاعلی وفعل مثالش از ثلاثی
واوي باشد که اورا با احدی از ابواب مزید فیه نقل کرده باشند نحو زکیها
وانجی وابتلی از بهر آنک اکر اسم باشد جون تثنیه اش کنند در
تثنیه بیا شود واکر فعل در فعل متکلم بیا کردد قوله

298

**وَلَكِنْ أَحْيَا عَنْهُمَا بَعْدَ وَاوِهِ وَفِيمَا سِوَاهُ لِلْكِسَائِيِّ مُيِّلَا**

299

**وَرُؤْيَايَ وَالرُّؤْيَا وَمَرْضَاةِ كَيْفَ مَا أَتَى وَخَطَايَا مِثْلُهُ مُتَقَبَّلَا ۝**

300

**وَمَحْيَاهُمُ أَيْضًا وَحَقَّ تُقَاتِهِ وَفِي قَدْ هَدَانِي لَيْسَ أَمْرُكَ مُشْكِلَا ۝**

301

**وَفِي الْكَهْفِ أَنْسَانِي وَمِنْ قَبْلُ جَاءَ مَنْ عَصَانِي وَأَوْصَانِي بِمَرْيَمَ يُجْتَلَا**

302

**وَفِيهَا وَفِي طَاسِينَ آتَانِيَ الَّذِي أَذَعْتَ بِهِ حَتَّى تَضَوَّعَ مَنْدَلَا**

303

**وَحَرْفُ تَلَاهَا مَعْ طَحَاهَا وَفِي سَجَى وَحَرْفُ دَحَيهَا**

عنهما اشاره نست بحمزه وکسایی یعنی کلمه احیا حمزه وکسایی اماله کنند
بشرط انک بعدش احیا واو باشد بعد از وی نحو امات واحیا ونموت ونحیی
واکر بعد از احیا واو نباشد حمزه اماله نکند وکسایی وورش بر قاعده
اصل خود اماله کنند وکلماتی چند که کسایی اماله می کند فقط در نه بیت
بعد ازین یاد کرده کلمه اول رؤیای که مضاف باشد بیاء متکلم
وکلمه دوم الرؤیا که معرف باشد بالف ولام وکلمه سیوم مرضات فرقی
نباشد که منصوب یا مجرور یا مضاف باشد باظاهر یا مضمر نحو مرضات
الله ومرضاتی ومرضات ازواجک کما اشار بقوله ومرضات کیف
ما اتی وچهارم خطایا وقوله مثله یعنی هر نوع که باشد نحو خطایاکم
وخطایانا ومن خطایاهم وپنجم محیاهم وششم حق تقاته وهفتم
قد هدانی وهشتم در سوره کهف وما انسانیه ونهم در ابرهیم و
من عصانی فانک کما اشار بقوله ومن قبل جاء من عصانی ودهم ویازدهم
در سوره مریم واوصانی وآتانی الکتاب ودوازدهم در نمل فما آتانی
الله وسیزدهم وچهاردهم در سوره والشمس اذا تلیها والارض وما
طحیها وپانزدهم در سوره والضحی واللیل اذا سجی وشانزدهم در سوره
والنازعات والارض بعد ذلک دحیها کسایی رحمه الله در جمیع
مواضع مذکوره اماله کند وورش را دو وجه باشد در کلمات مذکوره
کما سیاتی وابو عمرو رؤیای والرؤیا وتلاها وطحیها وسجی ودحیها
بین اللفظین خواند کما سیاتی وحمزه وباقی قرا بفتح خوانند تنبیهات

قوله ورؤیای والرؤیا یکی را اضافه کرد بیاء متکلم ویکی بالف ولام تعریف
تا قوله تعالی لا تقصص رؤیاک در یوسف بیرون رود که بعد ازین
ذکر آن بیاید وتقاته مقید کردانید نحو تا منهم تقیة خارج باشد
وقل اننی هدانی ولو ان الله هدانی خارج باشد از قید قد در قوله
هدانی وقوله لیس امرک مشکلا یعنی آنچه مقید کرده ام اماله کن از
بهر کسایی که آنچه کفتم امری نیست مشکل بلکه آسان است بر آن کسی
که فهمی دارد وقوله حتی تضوع مندلا یعنی که انفراد کسایی را بر وجهی
بیان کردم مضبوط که مانند است ببوی خوش مندل که خلایق از
طیب آن آسایش یابند ومندل عود طیب است وبعضی کفته اند که مندل
موضعی است در بلاد هند که بویها خوش را نسبت بدان موضع کنند
304 وَأَمَّا ضُحَاهَا وَالضُّحَى وَالرِّبَوا مَعَ الْقُوَى فَأَمَالَاهَا
چون از انفراد کسایی فارغ شد رجوع کرد با کلمات مذکوره که درین
بیت آورده است که حمزه وکسایی اماله کنند کما اشار بقوله فاما لاها
بعد از آن فرمود که مصحف عثمانی مرسوم بواو اند این چهار کلمه کما اشار
بقوله وبالواو تجتلا تنبیه این کلمات چهار کانه مذکوره غیر
از ربوا اکرچه داخلست در حکم فواصل اما ناظم مجموع را منصوص کردانید
تا اصل ایشان نیز بیان کند وآن کسی در یابد که او را ذکای باشد
305 وَرُؤْيَاكَ مَعْ مَثْوَايَ عَنْهُ لِحَفْصِهِمْ وَمَحْيَايَ
یعنی حفص دوری بروایت کسایی اماله کند قوله رؤیاک ومثوای

وصیای و مشکوة و هدای وحمزه و ابوالحارث و باقی قراء غیر از ورش
و ابو عمرو جمله بفتح خوانند کلمات مذکوره و ورش را دو وجه باشد
یکی فتح و یکی اماله بین بین زیرا که بعضی گفته اند الف او منقلب از
واو است که چون جمع کنند گویند مشکوات پس آنکه اماله جایز می
دارد می گوید که الف او آگرچه واوی است اماله در موضع لازم است
که حرف رابع است و نیز ما قبل و ما بعد الف کسره است که از اسباب
اماله است و اما ابو عمرو از کلمات مذکوره دو باب اماله کند کما مر

تنبیهات از قید مثوای مثواه بیرون رود و از محیای محیاهم
و از هدای فمن هدی بهم که ابو الحارث و حمزه در هر سه کلمه موافق باشند در اماله

(باد دوری)

**وَمِمَّا أَمَالَاهُ أَوَاخِرُ آيِ مَا بِطٰهٰ وَآيِ النَّجْمِ كَيْ تَعْدِلَا** ٣٠٦

**وَفِي الشَّمْسِ وَالْأَعْلَى وَفِي اللَّيْلِ وَالضُّحَى وَفِي اقْرَأْ وَفِي وَالنَّازِعَاتِ تَمَيَّلَا** ٣٠٧

**وَمِنْ تَحْتِهَا ثُمَّ الْقِيَامَةِ ثُمَّ فِي الْمَعَارِجِ يَا مِنْهَالُ أَفْلَحْتَ** ٣٠٨

(منهلا)

از آن جمله که حمزه و کسائی اماله می کنند باتفاق یکدیگر کلماتی است که در
اواخر این سور که ناظم یاد کرده واقع شده باشد اول سورة طه یاد کرد دوم
والنجم سیوم والشمس چهارم سورة الاعلی پنجم والّیل ششم والضحی
هفتم اقرا هشتم والنازعات نهم سورة عبس کما اشار بقوله ومن تحتها
دهم القیمة یازدهم المعارج تنبیهات قوله کی تعدلا اشارت است
بوجه اماله یعنی تا آیات مناسب یکدیگر باشد و چون سور مذکوره را
بر شمرد بر وجهی که ضبط آن کردن آسان باشد اشارت کرد بقوله یا منهال

اطه

افلحت منهلا یعنی ای تشنه وصل این فن خلاص یافتی از تحیر در دین
طلب حال آنکه عطا کردم مر ترا آنچه می جستی و بعضی گفته اند که مراد
ازین اشارة آنست که ای کسی که معرفت اختلاف عدد رؤس آیات دانسته
خلاص یافتی از تحیر پس بر مذهب امامی که پیش او کلمه آیت باشد
اماله کن که اگر قاری معرفت رؤس آی نداند خوف خبط باشد مراو را
پس لابد باشد دانستن آن تا مذهب اهل مدینه و مکه و شام و غیرهم
و اختلاف ایشان معلوم کند و مسئله یاد کنم از اختلاف ایشان تا باقی
بران قیاس کند قوله تعالی منی هدی در سورة طه پیش اهل کوفه آیت
نیست و قوله من طغی در نازعات اهل مدینه آیت نمی شمرند
و در سورة الاعلی الذی ینهی اهل شام آیت نمی شمرند والله اعلم

٣٠٩ **رَمَى صُحْبَةٌ أَعْمَى فِي الْإِسْرَا ثَانِيًا سُوًى وَسُدًى فِي**

٣١٠ **وَرَاءٍ تَرَاءَى فَازَ فِي شُعَرَائِهِ وَأَعْمَى فِي الْإِسْرَا حُكْمُ صُحْبَةٍ**

شروع کرد در کلماتی که جماعة از قرا موافقت حمزه و کسائی می کنند
در اماله آن فرموده که مدلول صحبه حمزه و کسائی و ابو بکر و للذ اسدی
در انفال و قوله فهو فی الآخرة اعمی که آن حرف ثانی است در سبحان
و قوله سوی در طه و قوله سدی در سورة قیامه در چهار کلمه مذکور
اماله کنند در حالت وقف و قرا سبعه در حالت وصل متفق اند در فتح
سوی و سدی و حسن این کلمات که درین بیت چنین موجز بنظم آورد
اشارت کرد بقوله تسبلا ای تحسن بعد از ان فرموده که مدلول فاء

نأ یعنی حمزه اماله کند راء ترا ای در شعرا در حالت وصل و در حالت
وقف یاذکرده شد حکم آن **قوله** واعمی فی الاسرا حکم صحبة اولا یعنی
اعمی که آن اولین است در سبحان مدلول حا حکم وصحبه ابوبکر وحمزه
وکسایی و ابوعمرو اماله کنند **تنبیه** ابوعمرو از اصل خود
تجاوز کرد یعنی از اماله بین بین رجوع کرد با اماله محض فافهم ذلك

٣١١ **وما بعد راء شاع حكما وحفصهم يوالي بمجراها**

یعنی مدلول شین شاع وحا حکما حمزه وکسایی وابوعمرو اماله محض کنند
هر الفی که آن واقع باشد بعد از را فرقی نباشد که منقلب باشد از یا
نحو اشتری وتماری ویا خود آن الف از بهر تانیث باشد نحو ذکری
واساری ویا الف از بهر الحاق باشد نحو تتری در وقف بر مذهب
کسی که منون خواند وچون اماله در این باب مشهور بود ناظم اشارت
کرد بدان بقوله شاع حکما وحفص بروایت عاصم موافقت مذکوردون
اماله کرده است قوله مجراها فقط ودر غیر این یک حرف اماله نکند در جمیع قرآن

٣١٢ **نأى شرع يمن باختلاف وشعبة في الاسرا وهم والنون**

می فرماید مدلول شین شرع ویا یمن حمزه وکسایی بی خلاف وسوسی
بخلاف قوله ونای بجانبه در سورة فصلت وسبحان اماله الف نای
کنند وسوسی در موضعین بوجه ثانی با یا فی قرا بفتح خوانند وشعبه
در سورة اسرا اماله کنند ودر فصلت بفتح خواند **قوله** والنون ضوء
سنا تلا یعنی مدلول ضاد ضوء وسین سنا وتا تلا خلف وابو الحارث

ودوری

ودوری نون نای در سورتین اماله کنند پس حاصل آن شد که سوسی
اماله همزه کند در سورتین بخلاف عنه وابوبکر اماله کند در سبحان فقط
وخلاد اماله همزه کند در هر دو سورة وخلف وکسایی اماله همزه ونون
کنند در هر دو سورة **تنبیه** قوله وهم اشارتست بجماعة مذکور
که پیش از شعبه اند وقوله والنون ضوء اول کلامی دیگرست وقوله
شرع یمن اشارتست بصحت وجه قراءة وظهور آن وقوله والنون ضوء
سنا تلا اشارتست بظهور وجه اماله نون وآنرا صفت کرد که بمنزله ضوء برق است

٣١٣ **اناه له شاف وقل او كلاهما شفا ولكسر اوليا تميلا**

فرموده که مدلول لام له وشین شاف هشام وحمزه وکسایی غیر ناظرین اناه
در سورة احزاب اماله کنند ومدلول شین شفا حمزه وکسایی **قوله**
او کلاهما در سبحان اماله کنند **تنبیه** قوله شاف اشارتست
بصحت روایت ومجاورة کسره همزه اناه وقوله شفا اشارتست بتوجیه
اماله او کلاهما کما اشار بقوله ولکسر اولیاء تمیلا یعنی بجهت اماله کسره
کافست یا خود الف که منقلب است از یا وورش در اماله بر قاعده خود باشد

٣١٤ **وذو الرا لورش بين بين وفي اراكهم وذوات اليا**
٣١٥ **ولكن رؤس الاي قد قل فتحها له غير ما ها فيه فاحضر**

شروع کرد در اماله صغری فرموده که ورش در کلماتی که در آن رای باشد
وبعد از را الف باشد کما مر در مجموع اماله بین بین کند نحو تری وادری
وبشری واذن قسم قوله تعالی ولو اریکهم کثیرا استثنا کرد که ورش را

دران دو وجه است بعد از آن فرموده که او را در ذوات الیا نیز دو وجه
است یعنی فتح و اماله بین بین و مراد از ذوات الیا آن نیست که منقلب
از یا باشد فقط بلکه عام تر از آنک الف منقلب از یا باشد نحو خطایا کم
یا خود اصل او واو باشد اما در بعضی احوال مردود شود بیا یا نحو یحیی
یا مرسوم باشد بیا نحو متی پس حاصل آن شد که جمیع باب تا بدین موضع
آنچه حمزه و کسائی اماله می کنند باتفاق یا بانفراد ورش را دو وجه
باشد و مؤلف این حروف خوانده است بر اکثر مشایخ شام بدو وجه
و بر بعضی مشکوة و مرضات والربوا بفتح خوانده است و باقی باب
بدو وجه و این روایت صحیح ترست زیرا که اکثر شراح بر این اند لکن
قول اول نیز چون روایت آمده است جایز باشد خواندن **قوله**
ولکن رؤس الآی قد قل فتحها یعنی اگر ذوات الیا در آخر آیات سور
احدی عشر مذکور بیاید ورش قولا واحدا با ماله بین بین خواند غیر
از آن کلماتی که در آخر آیات سور آید و در آن کلمات ها باشد نحو
ضحاها که ورش اماله نکند پس حاصل آن شد که رؤس آی ذوات
الرا است یا نه اگر ذوات الرا باشد نحو ذکریها ورش قولا واحدا
اماله کند و اگر نباشد خالی نباشد از آنچه در وی ها باشد یا نه اگر نباشد
نحو اذا یغشی و تجلی او را دو وجه باشد کما مر و اگر ها باشد نظر کنیم تا
آن کلمه واوی است نحو ضحاها ورش اماله نکند و اگر یایی باشد
نحو بناها و سواها ورش را دو وجه باشد و اگر گویم **قوله** قد قل فتحها

مراد آنست که روات فتح اندک آید و نقد بر آنک حذف مضاف کرده
باشد بر قول بعضی از شراح معنی آن باشد که اکثر اصحاب ورش
بر آنند که رؤس آی اماله کند ورش الا آنک در رؤس آی ها باشد که
اکثر بر آنند که فتح کند فرقی نباشد که ذوات الواو باشد نحو ضحاها یا از
ذوات الیا نحو بناها اما در ذوات الواو اصحاب اماله اندک باشد و در ذوات
الیا اصحاب اماله بسیار فافهم ذلک علی ما ذکرنا ففیه ادنی غموض

٣١٦ **وَكَيْفَ اَتَتْ فَعْلَى وَآخِرُ آيِ مَا تَقَدَّمَ لِلْبَصْرِي سِوَى**

یعنی ابو عمرو بصری رحمه الله الف فعلی و فُعلی و فِعلی و کلماتی که در
آخر سور احدی عشر مذکور واقع شده باشد مجموع اماله بین بین کنند
الا آنک ذوات الرا باشد نحو للیسری و للعسری که اماله محض کنند
که روایت از کسائی کرده اند که او کهنه عرب را در کسر را مقصد است
که در غیر آن نباشد و از این است که اصحاب مجاهد در کلمه که را باشد اماله کنند فقط

٣١٧ **وَيَا وَيْلَتَى اَنَّى وَيَا حَسْرَتَى طَوَوْا وَعَنْ غَيْرِهِ قِسْهَا وَيَا**

یعنی دوری از ابو عمرو که مدلول طا طووا است اماله بین بین کند
قوله یا ویلتی و آن در کلام مجید در سه موضع است قوله یا ویلتی أعجزت
و یا ویلتی أألد و یا ویلتی لیتنی در سورة مائده و هود و فرقان و الف
انی نیز کما مر و یا حسرتی نیز در سورة زمر و یا اسفی نیز در سورة یوسف
**و قوله** وعن غیره قسها یعنی غیر از دوری از حمزه و کسائی و ورش هر یکی
رجوع کنند با اصل مذهب خود و بصیانت روایت دوری اشارت کرد بقوله طووا

**وكيف الثلاثي غير زاغت بماضي امل خاب خافوا طاب**

وحاق وزاغوا جاء شاء وزاد فز وجاء ابن ذكوان وفي شاء ميلا

**فزادهم الاولى وفي الغير خلفه وقل صحبة بل ران**

يعني در كلماتي كه عين فعل آن الفاتي باشد منقلب از يا مدلول (فا)
فز حمزه رحمه الله اماله محض كند وآن ده كلمه است زاغ وخاب وخافوا
وطاب وضاقت وحاق وزاغوا وجاء وشاء وزاد بعد از ان فرموذ كه
ابن ذكوان موافقت حمزه كند در دو كلمه وآن جاء وشاء است ونيز در
قوله تعالى فزادهم الله مرضا اماله كند قولا واحدا ودر غير اين كلمه
در مجموع قران هر جا كه كلمه زاد بيايد اورا دو وجه باشد قوله وقل
صحبة بل ران يعني حمزه وكسايي وشعبه در سورة مطففين قوله بل
ران اماله كنند وقوله معدلا اشارتست بعد التت جماعة مذكور وتنبيه
بران كه روايت ايشان معتبرست تا برسول الله عليه الصلوة والسلام

**تنبيهات** تاء فز وفاء فتجملا شايد كه هر دو رمز باشند وشايد
كه احدى وقوله غير زاغت وآن در دو موضع مي آيد يكي در احزاب قوله
واذ زاغت الابصار ودوم در صاد قوله ام زاغت عنهم الابصار ودرين
خلاف نيست بل كه حمزه وباقي قرا بفتح خوانند وقوله وكيف الثلاثي
غير زاغت بماضي احتراز كرد از فعل رباعي واز مستقبل نحو فاجاءها
وازاغ الله ويشاء وفلا يخاف وتخافون كه امرست كه در فتح اين انواع خلاف نيست

**وفي الفات قبل را طرف اتت بكسر امل تدعى حميدا و** تقبلا

**كابصارهم والدار ثم الحمار مع حمارك والكفار** واقتس لتنضلا

يعني مدلول تاء تدعى وحاء حميدا دوري از كسايي وابو عمرو اماله محض
كنند الفاتي را كه واقع باشد پيش از راي مكسور كه آن در طرف افتاده
باشد لفظا يا حكما كما اشار بقوله كابصارهم الى قوله والكفار با وجود
اماله جايز باشد كردن اما اگر در طرف افتاده باشد لفظا اما متوسط باشد
حكما يعني عين كلمه باشد نحو ظاهر فيهم يا خود متطرف نباشد نه لفظا ونه
حكما نحو ونمارق نشايد اماله كردن آنرا واز ين سبب است قوله الى الحواريين
از ائمه سبعه كسي اماله نكرده است وقوله واقتس لتنضلا يعني اخذ از ين
اصل باشد يا مشابه اين باب باشد قياس كن واماله كن تا غلبه كني بخصم ان اماله را

**ومع كافرين الكافرين بيائه وهار روى مر بخلف**

بدار وجبارين والجار تمموا وورش جميع الباب كان مقللا

**وهذان عنه باختلاف ومعه في البوار وفي القهار**

ومع كافرين عطف است بر قوله وفي الفات قبل را طرف يعني دوري
كسايي وابو عمرو لفظ كافرين فرقي نباشد كه معرف باشد يا منكر كه اماله
كنند بدان شرط كه مرسوم باشد بيا **قوله** وهار روى مر بخلف صد حلا
يعني مدلول را روى وميم مر بخلاف عنه وصاد صد وحاء حلا وبا بدار
كسايي بي خلاف وابن ذكوان بخلاف يعني بفتح واماله وابو بكر وابو عمرو
وقالون بي خلاف قوله هار در سورة توبه اماله كنند ومدلول تاء تمموا
دوري كسايي قوله جبارين والجار در مايده ونسا اماله كنند **قوله** وورش

جمیع الباب کان مقللا یعنی ازان بیت که فرموده ناظم و فی الفات قبلها
طرف تا بقوله و جبارین والجار ورش مجموع را اماله بین بین کند ولکن در
جبارین والجار اماله کند و فتح نیز کما اشاد بقوله و هذان عنه باختلاف
بعد ازان فرموده که حمزه در اماله بین بین موافقت کند با ورش در دو کلمه
و آن دار البوار است در ابرهیم و حرف القهار در جمیع قران و غیر این
کلمتین بفتح خواند **تنبیهات** از قید کافرین باید کافرون که بواو یا شد
وکافرین که بی واو و یا باشد بیرون رود و برموز اشارت کرد که ناقل
اماله هار نشد زیادتی علم است از شیرینی که دیا قند است از قلب
واماله و قوله تمیموا اتمام اشارتست باماله محض مردود بیرا در جبارین

**وَاضْجَاعُ ذِي رَاءَيْنِ حَجَّ رُوَاتُهُ كَالَابْرَارِ وَالتَّقْلِيلُ** ٣٢٦

یعنی مدلول حاء حج و راء رواته ابو عمرو و کسائی اماله محض کنند در هر
موضعی که اجتماع راءین باشد رای پیش از الف ورای بعد از الف نحو قوله
الابرار والقرار و مدلول جیم جادل و فاء فیصل ورش و حمزه باماله بین
بین خوانند و قوله حج رواته اشارتست بصحت روایت و رد بر انکه گوید
که اماله ضعیف است در این باب و قوله جادل فیصلا اشارتست بدانچه حمزه
امری بین امرین نگاه داشت که آن اماله بین بین است نه فتح خوانده و نه باماله محض

**وَاضْجَاعُ اَنْصَارِي تَمِيمٌ وَسَارِعُوا نُسَارِعُ وَالْبَا** ٣٢٧
**رِي وَآذَانِهِمْ طُغْيَانِهِمْ وَيُسَارِعُونَ آذَانِنَا عَنْهُ الْجَوَارِي تَمَثَّلَا** ٣٢٨
**يُوَارِي اُوَارِي فِي الْعُقُودِ بِخُلْفِهِ ضِعَافًا وَحَرْفَا** ٣٢٩

شروع کرد در کلماتی چند که تفرد دوری کسائی است و غیر از وی از قرا
سبعه کسی را دران مدخلی نیست از ان کلمات یکی انصاری است در
آل عمران و سورة صف و دوم سارعوا در آل عمران و سورة الحدید و سوم
نسارع در مومنین فقط و چهارم باری و آن در سه موضع اند دو کلمه در
البقره و یکی در سورة حشر پنجم آذانهم در البقره و انعام و سبحان و دو
در کهف و یکی در فصلت و یکی در نوح و ششم طغیانهم قوله و یمدهم فی
طغیانهم در البقره و در انعام فی طغیانهم یعمهون ولو اننا نزلنا و در
اعراف فی طغیانهم یعمهون یسئلونك و در یونس فی طغیانهم یعمهون
و اذا مس و در مومنین طغیانهم یعمهون و لقد اخذناهم و هفتم یسارعون
دو در آل عمران و سه در مایده و ششم در انبیا و هفتم در مومنین و هشتم
در فصلت قوله و فی آذاننا وقر و لا نظیر له و هشتم الجوار در حم عسق
و سورة رحمن و در سورة کورت جمیع مذکور قولا واحدا دوری اماله کند
فقط قوله یواری اواری یعنی قوله یواری سوءة اخیه و فاواری سوءة
اخی در این حرفین دوری را دو وجه باشد **قوله** ضعافا و حرفا النمل
آتیك قولا بخلف ضمناه یعنی مدلول قاف قولا خلاد بخلاف عنه و ضاد
ضمناه خلف قولا واحدا قوله تعالی ضعافا در سورة النسا و قوله انا آتیك
به قبل ان تقوم و انا آتیك به قبل ان یرتد در سورة نمل اماله کنند و خلاد
بوجه دوم بفتح خواند **تنبیه** از قید مایده یواری سوآتکم در سورة
اعراف بیرون رود و جواری شاید که نبی یا نیز بخوانند و قوله تمیم اشارت

است باتمام اماله وجون از انفراد دوری کسائی فارغ شد
شروع کرد درا تمام انفراد حمزه وبعد ازان فرمود

بِخُلْفٍ ضَمَمْنَاهُ مَشَارِبُ لَامِعٌ وَآنِيَةٌ فِي هَلْ أَتَيكَ
وَفِي الْكَافِرُونَ عَابِدُونَ وَعَابِدٌ وَخُلْفُهُمُ فِي النَّا

٣٣٠
٣٣١

یعنی مدلول لام لامع ولام لاعدلا هشام قوله مشارب درپس وانیه
درهل اتیک اماله محض کند وبقید هل اتیك انیة من فضة درسوره انسان
خارج باشد بعد ازان عطف کرد بربیت اول قوله عابدون وعابد که در
سورة قل یا ایها الکافرون آمده است که هشام این دو حرف را نیز اماله
کند بس بقید کافرون عابدون که درغیر این سورة واقع باشد خارج باشد
نحو لنا عابدون قوله وخلفهم فی الناس یعنی که مدلول حا حصل ابو عمرو
بیک وجه هرجا که کلمه الناس باید اماله کند وبوجه دوم بفتح خواند
تنبیهات مسائلی که بعد از انفرادی یاد کرد که اماله کنند اصحاب
رموز مراد اماله محض است که بعد از انفرادی آمده اند وذکر اضجاع است
دران وبدانک ابو عمرو را درغیر را اماله کبری نباشد الا در الناس مجرور
ودر قوله ومن کان فی هذه اعمی ودریا وها در فواتح مریم وطه واماله صغری
نباشد در را او را الا در قوله بشرای والله اعلم وبدانک درکلمات الناس
که مجرور باشد نقله را دران سه وجه است ابو عمرو دانی درکتاب اماله
قطع کرده است براماله وبعضی دو وجه نقل کرده اند وبعضی گفته اند که
دوری وسوسی هریکی را دو وجه باشد کما اشار بقوله وخلفهم فی الناس

بالجر حصلا وبعضی گفته اند که اماله ازان دوری است وفتح ازان
سوسی واین نقل سخاوی است ایضا از ناظم ومولف این مختصر بر اکثر
مشایخ شام چنین خوانده است که نقل سخاوی است وبر بعضی باماله
خواند بروایت دوری وسوسی وقوله حصل اشارتست بدین وجوه که
بعد از معرفت اقوال که امده در کتب قرآت گفته باشند
عمل کنند تا از خطا ایمن باشند کذا القراة سنة متبعة

حِمَارِكَ وَالْمِحْرَابِ إِكْرَاهِهِنَّ وَالْحِمَارِ وَفِي الْإِكْرَامِ عِمْرَانَ
وَكُلٌّ بِخُلْفٍ لِابْنِ ذَكْوَانَ غَيْرَ مَا يُجَرُّ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاعْلَمْ لِتَعْمَلَا

٣٣٢
٣٣٣

یعنی که مدلول میم مثلا ابن ذکوان اماله محض کند در کلمات مذکور که
درین بیت است ومواضع آنرا بتفصیل یاد کنیم از بهر ظهور کلمه اول
قوله وانظر الی حمارک در البقره وکمثل الحمار در سورة الجمعه وکلمه دوم
قوله یصلی فی المحراب در آل عمران وعلی قومه من المحراب در مریم واکراههن
کلمه سیوم است وآن قوله تعالی من بعد اکراههن در سورة نور وچهارم
کلمه عمران هرجا که در قرآن بیاید وقوله وکل بخلف لابن ذکوان یعنی
در مجموع کلمات مذکور ابن ذکوان را دو وجه باشد یکی اماله کما مر
ودوم فتح اما در موضعین مذکورین که گفته آمد که محراب مجرور اماله
کند او را دران خلاف نیست یعنی در موضعین اماله باشد او را فقط و
ازین است که بعد از علم بقراة ابن ذکوان فرمود که عمل کن بر آنچه گفته
آمد کما اشار بقوله فاعلم لتعملا تنبیهات از قید محراب مجرور غیر

بجرور خارج شود وعمران غیر از مفتوح در قران نمی آید پس مقید
نکرد آنرا وان کلمات مذکور که درین بیت قوله حمارک والحمار ورش
وابوعمرو ودوری از کسایی برقاعدهٔ خود اماله کنند ورموز
واشارات ناظم درنیابند الا عالمان کما مر ٥ والله اعلم

٣٣٤ وَلَا يَمْنَعُ الْإِسْكَانُ فِي الْوَقْفِ عَارِضًا إِمَالَةَ مَا لِلْكَسْرِ

این بیت از تتمه آنست که گفته بود وفی لفات قبل را طرف ومراد
آنست که چون بر نحو الابرار وبقنطار والناس وقف کنی اسکان که
بسبب وقف حاصل آید مانع اماله نشود که آن اماله بسبب کسره جایز
بود کردن زیرا که اسکان عارضی است وکسره باقی حکما پس اصحاب
اماله برقاعدهٔ خود هر یکی اماله کنند واعتبار آن سکون عارضی نکنند

٣٣٥ وَقَبْلَ سُكُونٍ قِفْ بِمَا فِي أُصُولِهِمْ وَذُو الرَّاءِ فِيهِ الْخُلْفُ
٣٣٦ كَمُوسَى الْهُدَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَالْقُرَى الَّتِي مَعْ ذِكْرَى

یعنی در موضعی که الف ممال در طرف افتاده باشد وبعد از الف
ساکنی باشد کامثل الناظم بقوله موسی الهدی مذهب صحیح آنست
که اصحاب اماله هر یکی برقاعدهٔ اصل خود اماله کنند در حالت وقف
واگر پیش از ساکن حرف ممال را باشد مدلول یاء بخلاف یعنی سوسی اماله
محض کند بیک وجه در حالت وصل وبوجه دوم ترک اماله کند کما اشار
بقوله وذو الراء فیه الخلف بنحو القری التی وذکری الدار **تنبیهات**
بدانکه نحو اولم یر الذین اولم یر الانسان از قبیل مذکور نیست که ائمه قرا

در فتح آن متفق اند واما در نحو نری الله در حالت وصل بر آن تقدیر
که سوسی اماله کند اختلافست مشایخ را بعضی بتفخیم خوانده اند وبعضی
بترقیق وکلام ناظم احتمال وجهین دارد اما ترقیق از قوله وکل لدی اسم
الله من بعد کسرة یرققها معلوم شود واما تفخیم از قوله کما فخموه بعد فتح و
ضمة در باب لامات معلوم شود وعلت آنست که فتح اصل است واماله
را عارضی اگر اعتبار عارض کنیم ترقیق باید کردن واگر اعتبار عارض نکنیم و
نظر باصل کنیم که فتح است پس تغلیظ را کنیم وروایت از مشایخ کبار مؤلف
این مختصر خوانده است بترقیق وتغلیظ نیز وقوله فافهم محصلا اشارتست
بدانچه گفته آمد در کلمات مذکور ودر ترقیق وتغلیظ نحو نری الله

٣٣٧ وَقَدْ فَخَّمُوا التَّنْوِينَ وَقْفًا وَرَقَّقُوا وَتَفْخِيمُهُمْ فِي النَّصْبِ
٣٣٨ مُسَمًّى وَمَوْلًى رَفْعُهُ مَعْ جَرِّهِ وَمَنْصُوبُهُ غُزًّى وَ

مطولا تفخیم درین موضع عبارتست از فتح وترقیق عبارتست از اماله
بدانکه ائمه قرا را اختلافست در ساکن متصل که آن تنوین است نحو مسمی
ومولی وغزا وتترا که در حالت وقف اماله کنند یا نه ناظم سه قول یاد
کرد قول اول آنکه حرفی که منون باشد چون بر آن وقف کنند مطلقا اماله
کنند وهر یکی برقاعدهٔ خود کما اشار بقوله وقد فخموا التنوین وقفا وقول
دوم آنکه اماله نکنند مطلقا کما اشار بقوله ورققوا وقول سوم آنکه منصوب
را اماله کنند ومجرور ومرفوع را نکنند کما اشار بقوله وتفخیمهم فی النصب
اجمع اشملا وبعد از احکام مذکور مثال آن یاد کرد یعنی هر یک از مسمی

ومولی مرفوع ومجرور واقع شوند نحو واجلٌ مسمّی وقوله الی اجلٍ مسمّی
جون مسمّی اول صفت اجلٌ است بس مرفوع باشد وثانی صفت مجرور
بس مجرور باشد وقوله لا یغنی مولی جون مولی فاعل یغنی باشد
بس فاعل مرفوع باشد بخلاف عن مولی که مجرور است بعن بس بعضی
درین نوع اماله نمی کنند ودر منصوب نحو غزا وتترا اماله می کنند که غزا
خبر کان است بس منصوب باشد وتترا در موضع نصب است که حال
است ازان رسلنا یعنی فرستادیم رسولان را حال آن بود که
متتابع بودند بس این نوع بعضی اماله نکردند تا فرق باشد میان منصوب
وغیر منصوب کما اشار بقوله تزیلا تقال تزیّلت الشّیٔ ای فرّقته والله اعلم

## باب مذهب الکسائی فی امالة هاء التانیث فی الوقف

خلاف کرده اند در محل اماله درین فصل بعضی گفته اند محل اماله آن حرف
است که پیش از هاء تانیث است فتحه آن حرف را بکسره بدل کنند
کسائی رحمه الله وبعضی گفتند که محل اماله خود هاء تانیث است
وآن حرف نیز که ماقبل هاست واین اختیار ناظم است کما اشار قوله

وفی هاءِ تانیثِ الوقوفِ وقبلها ممالُ الکسائی
وتجمعها حقٌّ ضغاطُ عصٍ خظا واکهرُ بعدَ الیاءِ یسکنْ میّلا
اوالکسرِ والاسکانُ لیسَ بحاجزٍ ویضعفُ بعدَ الفتحِ والضمِّ ارجلا
لعبرة مائة وجهة ولیکة وبعضهم سوی

فرموده که کسائی اماله هاء تانیث وماقبل او نیز کند در حالة وقف دون

الوصل الا درصورتی که آن حرف که پیش از هاء تانیث باشد یکی از
حروف استعلا باشد وآن ده حرفست کما اشار بقوله حقٌّ ضغاطُ عصٍ
خظا نحو النّطیحة والحاقّة وقبضة وبالغة والصّلاة وبسطة وفارغة
وخصاصة وخاصّة وموعظة این ده حرف مانع اماله اند قوله
واکهر بعد الیاء یسکن میّلا اوالکسر پیش ازین فرموده که موانع اماله
حروف استعلا اند ثانیا می گوید که حروف اکهر نیز از موانع اند چون
از احد الشرطین یکی نباشد یعنی نه یا ساکن باشد ونه کسره پیش از هاء تانیث
نحو النّشاة والتّهلکة والسّفاهة وبررة در امثال این انواع ضعیف باشد
اماله کما اشار بقوله ویضعف بعد الفتح والضّمّ ارجلا قوله ارجلا جمع رجل
است اما اگر پیش از هاء تانیث یاء ساکن باشد نحو لیکة یا کسره باشد
نحو لعبرة اگر چه درمیان حاجزی هست اماله کردن جایز باشد کما
اشار بقوله والاسکان لیس بحاجز وکاف ورا که از حروف اکهر اند
در لیکة ولعبرة مانع نباشند وناظم اختصار کرد بر چهار مثال لعبرة
ووجهة کامر ومائة ولیکة مثال آنکه از حروف اکهر همزه بعد از کسره
وکاف بعد از یاء ساکن واقع شده آید حاصل سخن آن شد بعد از حکم چهار
حرف مذکور با پانزده حرف باقی از حروف تهجی کسائی اماله کند مطلقا
نحو درجة وفاحشة وخافیة وکاملة وخاشعة وهامنة وبغتة والموقوذة و
مبثوثة والمقدّسة وبارزة وکافّة وثُوّة وحبّة ونعمة وبعضی مذهب
آنست که بجمیع حروف اماله کند الا الف نحو الصلوة والزکوة والحیوة

بفال تزیلت الشرایح فرق

٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢

والصّاخّة

كما اشاره بقوله وبعضهم سوى الف عندا لكسايى ميلا زيرا كه
اعتبار موانع نكند برين قول والله اعلم واحكم **تنبيه**
قوله خُصَّ ضِغَاطٍ قِظْ خُظَّا معنى ضغاط عصراست ومعنى
خظا سمين اشارتست بدانك ضغط عاصي دز قنز خُظ است والله اعلم

## باب مذاهبهم في الراءات

بعد از اماله هاء تانيث شروع كرد در ترقيق راآت كه نوعی است
از اماله واصل در باب تفخيم است كه محتاج نيست بسببی وراء
ساكن باشد ومتحرك ساكن راحكم متفق عليه است ومتحرك رادر حالة
وصل حكمی است ودر حالة وقف حكمی ديكر حكم وقف در آخر باب خواهد
كفت ودر حالة وصل خالی نباشد يكی از سه قسم مضمومه باشد يا مفتوحه
يا مكسوره در مكسوره اتفاق است كه ترقيق كنند ودر ان دو قسم ديكر
كه مضمومه ومفتوحه است همه قرا تفخيم كنند غير از ورش كه
بعضی را تفخيم كند وبعضی را ترقيق وورش را درين اقسام اصول
مضبوط است ازين جهت ناظم شروع كرد در مذهب او وفرمود

**وَرَقَّقَ وَرْشٌ كُلَّ رَاءٍ وَقَبْلَهَا مُسَكَّنَةً يَاءٌ اَوِ الْكَسْرُ مُوصَلَا**

يعنی جون راء مفتوح يا مضموم باشد وپيش از و ياء ساكن باشد نحو خيرا
وخير يا خود مفتوح باشد وپيش از و كسره لازمی باشد متصل بدان كلمه
كه راء در ان باشد نحو مراء وسراجا ورش ترقيق كند وباقيان تفخيم كه
اكر كسره منفصل باشد از كلمه مذكور نحو بامر ربك كه ورش نيز تفخيم كند

٣٤٣

**وَلَمْ يَرَ فَصْلًا سَاكِنًا بَعْدَ كَسْرَةٍ سِوَى حَرْفِ الْاِسْتِعْلَا**

يعنی اكر ميان راء وكسره ساكنی حايل شود ورش اعتداد آن ساكن نكند
نحو الذكر ووزرك در امثال اين ترقيق كند ايضا بعد ازين نوع استثنا
كرد حروف استعلا را كه پيش از راء باشد وحال آن باشد كه ساكن
باشد وما قبل حرف استعلا كسره باشد نحو فطرت الله واصرهم
ووقرا كه قراء سبعه متفق اند در تفخيم اين نوع قوله سوى الخا استثنا كرد
از استثنا يعنی اكر پيش از راء حرف ساكن خا باشد نحو اخراج واخراجا
كه ورش ترقيق كند واكرچه حرف استعلا موجود است زيرا
كه خا درين نوع حكم حروف استعلا ندارد وجون اين قسم كه
را بعد از كسره باشد تمام شد اشارت كرد بقوله فكملا

**وَفَخَّمَهَا فِي الْاَعْجَمِيِّ وَفِي اِرَمْ وَتَكْرِيرِهَا حَتَّى يُرَى مُتَعَدِّلَا**

كفته بود كه هر راءی كه بعد از كسره باشد ورش انرا بترقيق خواند درين
بيت خاص واكرد وفرمود كه اكر كسره مذكور در اسماء اعجمی باشند نحو
ابرهيم وعمران واسرائيل ويا خود كلمه ارم باشد ويا خود در كلمه مذكور
دو راء باشد نحو فرارا ومرارا درين هرسه نوع ورش وغيره تفخيم راء كنند
**وقوله** حتى يرى متعدلا اشارتست بنوع اخير كه راء مكرر است از ان
سبب كه راء اخير باتفاق تفخيم می بايد كردن پس راء اول رانيز موافقت باو تفخيم كردند

**وَتَفْخِيمُهُ ذِكْرًا وَسِتْرًا وَبَابَهُ لَدَى جِلَّةِ الْاَصْحَابِ**
**وَفِي شَرَرٍ عَنْهُ يُرَقِّقُ كُلُّهُمْ وَحَيْرَانَ بِالتَّفْخِيمِ بَعْضٌ**

٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧

ناظم لفته بود که جون راء مفتوحه بعد از کسره باشد ورش آنرا ترقیق
خواند انجا اشارت کرد اکر منون باشد از معظم رواة ورش روایت
آنست که بتفخیم خوانده است از ان سبب که در این ساکنین اقتاده است
بس توجه تفخیم بر ترقیق ازین سبب است کما اشاد بقوله اعمرا رجلا
وادحل منا ذل است وآن قوم که ترقیق اختیار کردند نحو مصرا واصرا
وقطرا بتفخیم خوانده اند از سبب حرف استعلا و بعضی از اصحاب
تفخیم درین فصل صهرا بترقیق خوانده اند لخفاء الها بس حاصل سخن
بر سه قسم آمد قسم اول انک در جمیع تفخیم کنند وان مشهورترا است
واختیار ناظم است وقسم دوم نیز آنست که در جمیع را تفخیم کنند الا صهرا
ویا جمیع را ترقیق کنند الا مصرا واصرا وقطرا وهر سه وجه مروی است
ومؤلف ابن مختصر خوانده است وهر قسمی بر بعضی از مشایخ شام وقوله
وفی شرر عند یرقق کلهم در مسئله شرر قیاس آن بود که را اول برای
ورش بتفخیم خواند که بعد از یا ساکن نیست ونه بعد از کسره کما مر وازین
اول معلوم شده بود ترقیق قوله حیران اما بنا بر روایت انجا فرمود که
قوله شرر بترقیق خوانده اند و بعضی حیران بتفخیم خوانده اند بس در کلمتین
از مفهوم ناظم معلوم شد در هر یکی دو وجه وآن روایت مؤلف حرز است
و بعضی حیران بتفخیم خوانده اند و بنا بر قول این بعض می بایستی که جایز
بودی بترقیق خواندن در قوله اولی الضرر و قوله شرر و مؤلف
این مختصر در شرر و حیران بدو وجه خوانده است در دمشق

وحرم جلیل و در غیرا اولی الضرر و سرر و نحو ذلک بیك وجه والله اعلم

**وَفِي الرَّاءِ عَنْ وَرْشٍ سِوَى مَا ذَكَرْتُهُ مَذَاهِبُ شَذَّتْ**

ورش بیت ذکر کلمات چندی کند که خارج است از قاعده مذکوره واصول
مطرده وبیش اصحاب ورش در غایت بعد است کما اشار بقوله شذت
فی الاداء توقلا اذان جمله وذرا اخری و وزرك یعنی از ورش دو وجه روایت
کرده اند وبعضی تفخیم فقط واصل آنست که بترقیق خوانند کما مر تا قاعده مطرد
باشد و نیز بعضی نحو حذرکم ولعبره واجرامی وعشرون وحصرت صدورهم
و نحو ینتصران وساحران و نحو مراء وافتراء بوجهین خوانده اند بنا بر
اقیسه ضعیفه جنانچه در مطولات علل آن گفته اند وآن معتمد علیه
نیست و مشایخ کبار بدان التفات نکنند ومؤلف این مختصر
بر مشایخ بترقیق خوانده است بمجموع مذکوره والله اعلم بالصواب

**وَلَا بُدَّ مِنْ تَرْقِيقِهَا بَعْدَ كَسْرَةٍ إِذَا سَكَنَتْ يَا صَاحِ**

وَمَا حَرْفُ الِاسْتِعْلَاءِ بَعْدُ فَرَاؤُهُ لِكُلِّهِمُ التَّفْخِيمُ فِيهَا تَذَلَّلَا

**وَيَجْمَعُهَا قِظْ خُصَّ ضَغْطٍ وَخُلْفُهُمْ بِفِرْقٍ**

یعنی که قراء سبعه ورش وغیره متفق اند در ترقیق راء ساکنه جون بعد از
کسره باشد نحو فرعون ونغفر لکم وشرعة ونیز قراء سبعه متفق اند در تفخیم
راء ساکنه مطلقا فرقی نیست که راء ساکن باشد یا متحرک جون در هر دو نوع
حرفی از حروف استعلا باید مثال ساکنه نحو مرصاد وقرطاس ولبالمرصاد
ومثال متحرکه نحو صراط ربك واعراضا وانه الفراق کما اشار بقوله وما حرف

الاستعلا بعد فراوه لکلهم التفخیم فیها تذللا و حروف استعلا را در سه
کلمه جمع کرد بقوله قظ خص ضغط و ازین قسم یک کلمه استثنا کرد
کما اشار بقوله وخلفهم بفرق که در آن دو وجه از ورش روایت آمده
است و اشارت کرد بوجه آن بقوله سلسلا یعنی وجه تفخیم و ترقیق سهلت
از جهت عربیت زیرا که چون نظر بران کنیم که را میان دو کسره افتاده است
ترقیق مستحسن باشد و اگر نظر بحرف استعلا کنیم تفخیم نکو باشد تا خوم
فاعل نباشد یعنی تفخیم در این قسم آسان ولین تر از ترقیق است کما
اشار بقوله تذللا **تنبیهات** حروف استعلا در ترتیب که بعد از را
باشد و متصل بکلمه در کلام مجید بیش از سه حرف نمی آید و آن قاف و
صاد و طا است نحو هذا فراق و علیک اعراضهم و هذا صراط و رش و
غیره امثال این در مجموع قرآن تفخیم خوانند که اگر حروف استعلا از کلمه
منفصل باشد نحو لینذر قوما و عنکم الذکر صفحا در امثال این قسم ورش
بترقیق خواند و اگر قائلی گوید ناظم آنجه گفت وما حرف الاستعلا بعد
مطلق گفت شامل مجموع حروف استعلاست که بعد از را آیند گوییم
اگرچه عام گفته است مراد خاص است یعنی سه حرف از حروف استعلا
مراد است کما مر که موافق روایت است فافهم ذلک و معنی قظ خص
ضغط آنست که مقیم شود در گرمای تابستان در خانه شک و مراد
تحریض است بر قناعت یعنی از دنیا راضی شود بمثل اینچ گفته شد

**وما بعد کسر عارض او مفصل ففخم فهذا حکمه متبذلا** ٣٦٢

یعنی چون را بعد از کسره عارضی باشد یا بعد از کسره مفصل یعنی منفصل
ورش و غیره جمله بتفخیم خوانند آن را، مذکور را مثال کسر عارضی نحو
ارتضی و ارتابوا و ارجعوا و ارجعی و مثال کسر منفصل رب ارجعون
و برسول و لو تبصر و شاید که کسره عارضی و منفصل با هم جمع شود نحو ان
ارتبتم و ام ارتابوا و چون از احکام مذکوره فارغ شد و نظم موافق و منقاد
ناظم شد با تمام آن اشارت کرد بدان بقوله فهذا حکمه متبذلا **تنبیهات**
بدانکه حاصل کسره بر چهار قسم آمد متصله لازمه و عارضه و منفصله لازمه
و عارضه ناظم تفخیم بعد از سه قسم یاد کرد و آن غیر متصله لازمه است
زیرا که در منفصله لازمه نحو مرفقا و المحراب اتفاق بر تفخیم نباشد بلکه
نحو مرفقا متفق الترقیق است و نحو محراب مختلف الترقیق است ورش
بترقیق خواند و سایر قرا بتفخیم چنانک معلوم شد ۵ والله اعلم

٣٦٣ **وما بعده کسر او الیا فما لهم بترقیقه نص وثیق فیمثلا** ۵
٣٦٤ **وما لقیاس فی القراءة مدخل فدونک ما فیه الرضی متکفلا**

می فرماید در موضعی که بعد از را کسره باشد نحو المرء یا بعد از یای باشد
نحو مریم و البحرین بعضی از ائمه قرا بروایت ورش ترقیق خوانده اند لکن
نصی که بران اعتماد باشد نیست ایشان را و بعضی دیگر تفخیم کرده اند و این
وجه مختار است **تنبیه** ظاهر لفظ ناظم جنس اقتضا می کند
که قاعده مذکور در این بیت عام است و روایت از محققان مشایخ جنین است
بلکه مراد او کلماتی معدوده است و آن لفظ قرینه است هر جا که بیاید در قران

ودیلو کلمهٔ بین المرء است در البقرة والانفال ودیلو را میم است وقومی که
ترقیق جایز داشته اند آن نیز قیاس کرده بنا بر وجهی ضعیف وقیاس
درین نوع پیش ائمهٔ قرا مدخلی ندارد کما اشار بقوله وما لقیاس فی القراءه
مدخل پس اعتماد بر صحت نقل ومتابعت روایت باید کردن وانچه
ائمه سلف بعد از محافظت قبول کرده اند وخوانده اند از آن نشاید
تجاوز کردن کما اشار بقوله فدونک ما فیه الرضی متکفلا

**وترقیقها مکسورة عند وصلهم وتفخیمها فی**

**ولکنها فی وقفهم مع غیرها ترقق بعد الکسر او ما تمیلا**

**او الیاء تاتی بالسکون ورومهم کما وصلهم فابل**

بعد از احکام راء ساکنه شروع کرد در احکام راء متحرکه وان خالی نباشد
از انکه مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور فرمود چون مکسور باشد قرا سبعه
باتفاق ترقیق کنند در حالت وصل فرقی نباشد که را در اول کلمه باشد
نحو ریح یا در وسط نحو آخرین ویا در آخر کلمه باشد چون لازم یا لازمی
باشد نحو فی الزبر والابصار ونهر یا عارضی باشد نحو واذکر اسم وانذر
الناس وقوله وتفخیمها فی الوقف اجمع اشملا ضمیر عاید است با راء
مکسوره مذکوره یعنی چون وقف کنند بر راء مکسوره وحال آن باشد
که حرکت آنرا روم نکنند ونیز پیش از را کسره نباشد ویاء ساکنه نیز نباشد
ونه حرف ممال نحو من مطر والقمر والبحر ودسر والنار والغرور چون
شروط مذکوره باشد اکثر قرا تفخیم کنند در حالت وقف اما بعضی از درش

الوقف اجمع اشملا

نقل

نقل کرده اند ترقیق چنانچه از مفهوم قول ناظم قوله اجمع اشملا معلوم
می شود آن نیز روایت آمده است زیرا که نظر باصل کرده اند وسکون
وقف عارضی است پس معنی اجمع اشملا آن باشد که جمیع قرا تفخیم
کرده باشند بلکه تفخیم اقوی باشد قوله ولکنها فی وقفهم مع غیرها
یعنی انچه در بیت سابق گفت مطلق بود درین بیت اشارات کرد وشروع
کرد در تخصیص حکم مکسوره در حالت وقف فرمود که مکسوره وغیر
مکسوره از مفتوحه ومضمومه چون وقف کنند بروی بسکون یعنی
چون روم نکنند ترقیق باید کردن چون از سه شرط یکی موجود باشد
شرط اول کسره ودوم انکه پیش از را حرفی ممال باشد شرط سیوم
انکه پیش از را یا ساکن باشد نحو ولا ناصر وقدر الاشر مع الابرار
من بشیر وافعلوا الخیر قدیر قوله ورومهم کما وصلهم پیش از این
معلوم شد که را را تفخیم وترقیق می کنند در حالت اسکان اینجا فرمود
که اگر روم کنند نظر بوصل کنند که در حالت وصل آنرا حکم تفخیم است
یا ترقیق اگر تفخیم باشد در حالتی که روم کنند تفخیم روم کنند واگر
بترقیق باشد بترقیق روم کنند وچون از جمیع احکام راات فارغ شد
فرمود امتحان کن ذهن خود را درین احکام حال انکه
صافی است ذهن تو کما اشار بقوله فابل الذکاء مصقلا

**وفیما عدا هذا الذی قد وصفته علی الاصل**

در اول باب مذهب ورش را بیان کرد که کجا ترقیق کند ودر اثناء باب

التفخیم ...

مذهب قراء سبعه را و در آخر باب ذکر وقف کرد که چون باسکان وقف کنند ترقیق کجا کنند و تفخیم کجا کنند و درین بیت فرموده که در غیر مذکور تفخیم خوانند که اصل آنست کما اشار بقوله علی الاصل بالتفخیم کن متعلا

## باب اللامات

چون این باب مناسبتی داشت با راآت از جهت ترقیق و تفخیم در عقب آن ذکر او کرد

٣٥٩ وَغَلَّظَ وَرْشٌ فَتْحَ لاَمٍ لِصَادِهَا أَوِ الطَّاءِ أَوْ لِلظَّاءِ

٣٦٠ إِذَا فُتِحَتْ أَوْ سُكِّنَتْ كَصَلاَتِهِمْ وَمَطْلَعِ أَيْضاً

فرموده که در هر موضعی که لامی باشد مفتوح و پیش از لام یک حرف ازسه حرف که آن صاد و طا و ظاست یکی باشد ورش تغلیظ آن لام کند یعنی تفخیم خواند فرقی نباشد که حروف مذکور مفتوح یا ساکن باشند نحو الصلوة و منفصلا و فصل الخطاب و نحو الطلاق و معطلة و ظللنا و نحو الا من ظلم و بظلام و اظلم در مجموع تفخیم کند فرقی نباشد که مخفف باشد یا مشدد و فرقی نباشد که حرف استعلا مفتوح باشد یا ساکن

٣٦١ وَفِي طَالَ خُلْفٌ مَعْ فِصَالاً وَعِنْدَمَا يُسَكَّنُ وَقْفاً

فرموده که در نحو طال و فصالا ورش را دو وجه است یعنی تفخیم و ترقیق و هر کجا که الف حایل شده باشد میان لام و حروف استعلا مذکور که پیش از لام باشد نحو ان یصالحا و افطال علیکم ورش را دو وجه مذکور باشد پس تقدیر کلام چنین باشد و فی کطال خلف و لیسی که مراد ناظم این نشد باشد اعتقاد کند که خلاف در طال و فصالا است فقط پس در روایت ضبط کنند قوله و عندما یسکن وقفا یعنی چون لام مفتوح در طرف افتاده باشد و پیش از وی حرفی از حروف سه گانه مذکور نحو یوصل و ظل و بطل و طال در حالت وقف ورش را ترقیق باشد و تفخیم نیز لکن تفخیم افضل باشد از ترقیق والله اعلم

٣٦٢ وَحُكْمُ ذَوَاتِ الْيَاءِ مِنْهَا كَهذِهِ وَعِنْدَ رُؤُسِ الآيِ

یعنی حکم ذوات یا ازین لامات مذکوره همچون حکم این لامهاست که میان ایشان و حروف اطباق حایل الف است یا بسبب وقف ساکن شده اند چنانک گفته آمد یعنی درین ذوات الیا هر دو وجه که تفخیم و ترقیق است باشد لکن درین قسم ترقیق افضل باشد اگر ذوات الیاء در رؤس آی واقع شود و در غیر رؤس آی تفخیم افضل باشد پس حاصل سخن درین فصل آن شد که لام مفتوح چون پیش از الف باشد و حال آن باشد که الف منقلب باشد از یا و پیش از آن لام لاجرم حرفی باشد از حروف اطباق مذکوره نظر کنیم تا آن لام در رؤس آیات است یا نه بر هر دو تقدیر تفخیم و ترقیق باشد مذهب ورش تفخیم بر تقدیر فتح و ترقیق بر تقدیر اماله اما در غیر رؤس آیات تفخیم افضل باشد و در رؤس آیات ترقیق افضل بدانک آنچه واقع است در قرآن از حروف استعلا حرف صاد است فقط که پیش از لام مفتوح می آید و آن بر دو قسم است قسم اول آنک پیش از لامی باشد که آن رؤس آیات نباشد و در شش موضع می آید فقط در سورة البقرة قوله مصلی در حالت وقف فقط و در سبحان قوله

جهنم یصلیها و در انشقاق ویصلی سعیرا و در غاشیه قوله تصلی
نارا حامیة و در سورة واللیل لا یصلیها و در تبت سیصلی و قسم
دوم که رؤس آیات باشد واین در سه موضع است اول در سورة
قیامة قوله فلا صدق ولا صلی و دوم در سبح اسم قوله ربه فصلی
و در علق قوله اذا صلی **تنبیه** بدانک در هر موضعی که
گویند ورش را دو وجه است درین باب از تفخیم وترقیق مراد آن باشد
که در حالت فتح اورا تفخیم باشد و در حالت اماله ترقیق والله اعلم

٣٦٣ **وَكُلٌّ لَدَى اسْمِ اللهِ مِنْ بَعْدِ كَسْرَةٍ يُرَقِّقُهَا حَتَّى يُرُوقَ**
٣٦٤ **كَمَا فَخِّمُوهُ بَعْدَ فَتْحٍ وَضَمَّةٍ فَتَمَّ نِظَامُ الشَّمْلِ وَصْلًا**

می گوید که قراء سبعه متفق اند در ترقیق لام الله سبحانه چون واقع
شود لفظ الله بعد از کسره فرقی نباشد که آن لازمی باشد نحو بآیات
الله ویا خود عارضی باشد نحو ما یفتح الله وحسبنا الله ویا خود آن کسره
بر حرفی باشد که آن زاید باشد نحو بالله ولله که در جمیع ترقیق باید کرد
بعد از آن فرمود که قراء سبعه متفق اند در تفخیم لام الله سبحانه چون
بعد از فتحه یا ضمه باشد نحو قال الله و یفعل الله و قوله وصلا و فیصلا
یعنی لام الله که بعد از فتحه و ضمه باشد تفخیم آن واجب بود فرقی نباشد
که وصل کنند یا فصل وصل کما مر و فصل چنانک وقف کنند بر حرفی که پیش
از همزه الله باشد نحو قال الله یعنی وقف کنند بر قال بعد از آن گوید الله
زیرا که تفخیم لام درین صورة از برای تعظیم حق سبحانه است و بعضی

دیگر گفته اند تا فرق باشد میان اسم باری تعالی ولات که اسم صنم است
بخلاف قسم اول که لام الله را بعد از کسره واجب است ترقیق کردن
زیرا که تلفظ از تسفل بتصعد مستحسن نمی دارند پس بعد از کسره نمی
خواستند تفخیم لام کنند رجوع کردند با ترقیق که آن اصل بود در
کسره و بدان مناسبت حاصل آمد کما اشار الناظم بقوله حتی یروق مثلا
وقوله فتم نظام الشمل وصلا و فیصلا اشارتست باحکام مذکوره یعنی
لام الله که بعد از فتحه و ضمه در حالت وصل و فصل و بعد از کسره
بر وجه مذکور چون معلوم کند طالب این فن را کفایت باشد و حاجتمند نشود بکتب قرائات

## باب الوقف علی اواخر الکلم

در مواضع چند ذکر وقف کرده بود و شروع کرد در بیان آن بدانک
بدانک وقف عبارتست از حبس لسان از استمرار عمل او پس چون
وقف کنند بر حرفی پس ابتدا کنند بحرفی دیگر عمل لسان منقطع
شود و آن حرفی اولی منقطع باشد از دوم ٥ والله اعلم

٣٦٥ **وَالْاِسْكَانُ اَصْلُ الْوَقْفِ وَهُوَ اشْتِقَاقُهُ مِنَ الْوَقْفِ**

معنی آنست که اسکان در وقف اصل است و علتش آنست که وقف ضد
ابتدا است وحرکت ضد سکون پس علامت هر یکی ضد علامت آن دیگر باشد
وچون ابتدا مخصوص شده است بحرکت زیرا که ابتدا بسکون متعذر
است پس سکون خاص شد بوقف بعد از آن فرمود که اشتقاق وقف
از ابقااست که عرب گویند وقفت عن کذا معنی آن باشد

که با ز ا ستادم از ان بس جون وقف مصطلح آ ست
که از حرکت با زمی ایستد مناسب بود اورا بوقف تسمیه کردن

٣٦٦ وَعِنْدَ اَبِي عَمْرٍو وَكُوفِيهِمْ بِهِ فِي الرَّفْعِ وَالضَّمِّ اشْمِمْ وَرُمْ

یعنی روایت آمده است از ابو عمرو و ایمه اهل کوفه که ایشان در
حالت وقف روم و اشمام نیز کنند تا دلالت کند بر حرکت اعراب از کلمه
وجون این روایت مذکور طرفی نیکو بود و یا فایده بدان اشارت کرد بقوله سمت تجملا

٣٦٧ وَاَكْثَرُ اَعْلَامِ الْقُرَانِ يَرَاهُمَا لِسَائِرِهِمْ اَوْلَى الْعَلَائِقِ مِطْوَلَا

یعنی بیشتر مشاهیر ایمه قران اختیار کرده اند روم و اشمام از بهر جمیع قرا
وهم المذکورون وغیرهم و اگرچه از ان غیر یعنی نافع و ابن کثیر و ابن عامر
نقلی نیامده است در روم و اشمام و علایق جمع علاقه است و مطول حبل
است اشارت کرد بدانچه روم و اشمام اولی واسطه ایست در دلالت بر اصل حرکت موقوف علیه

٣٦٨ وَرَوْمُكَ اِسْمَاعُ الْمُحَرَّكِ وَاقِفًا بِصَوْتٍ خَفِيٍّ كُلَّ دَانٍ تَنَوَّلَا

یعنی روم آنست که بشنوانی کسی را که نزدیک تو باشد و از تو فرا
گیرد آن حرف موقوف علیه را و حرکت آن حرف را که وقف
کرده باشی بر ان بآوازی پوشیده در حالت وقف ه والله اعلم

٣٦٩ وَالِاشْمَامُ اِطْبَاقُ الشِّفَاهِ بُعَيْدَ مَا يُسَكَّنُ لَا صَوْتٌ هُنَاكَ فَيَصْحَلَا

یعنی اشمام آن باشد که هر دو لب را گرد کردن و آن بعید ما یسکن
یعنی جون محرک را ساکن کرده باشی عقیب آن بی توقفی بلبها اشارت
کنی بحرکت آن حرف که سکون کرده باشی بر ان که اگر بصیری حاضر باشد

و دیا بد اعراب آن ساکن را که اعمی را از ان حظی نباشد همچنانک در روم
اصم را از ان نصیبی نباشد قوله لا صوت هناك فیصحلا یعنی نادی باید
که احتراز کند از انک آوازی بعد از اسکان واقع آید که آنرا بحه خوانند
و آن آوازی ضعیف باشد که دلالت کند بر اعراب آن ساکن که اگر
محافظت شرط نکند که ناظم گفت احتمال دارد که اشمام مبدل شود
بروم و آن مذهب کوفیان است که ایشان اشمام را روم می خوانند

٣٧٠ وَفِعْلُهُمَا فِي الضَّمِّ وَالرَّفْعِ وَارِدٌ وَرَوْمُكَ عِنْدَ الْكَسْرِ

٣٧١ وَالْجَرِّ وُصِّلَا وَلَمْ يَرَهُ فِي الْفَتْحِ وَالنَّصْبِ قَارِئٌ وَعِنْدَ اِمَامِ النَّحْوِ فِي الْكُلِّ اُعْمِلَا

یعنی اشمام و روم بمذهب ایمه قرا در ضم و رفع جایز باشد و در کسر
و جر نیز روم روا باشد لکن در فتح و نصب جایز نباشد و بیش سیبویه
که امام نحو است جایز است و ایمه کبار در وقت قرات اجازت
نداده اند بخواندن آن و گفته اند که روایت تابع نحو نیست والله اعلم

٣٧٢ وَمَا نَوَّعَ التَّحْرِيكَ اِلَّا لِلَازِمٍ بِنَاءً وَاِعْرَابٍ غَدَا مُتَنَقِّلَا

شروع کرد در فایده آنک در بیت سابق انواع اسامی حرکت را ذکر کرده
است جنانک گفت فی الضم والرفع می گوید این حرکات که متنوع شده است
یعنی در مبنیات ضم و فتح و کسر می گویند و در معربات رفع و نصب و جر
تنوع آن نیست الا از بهر حرکتی لازم از جهت بنا و حرکتی اعرابی که منتقل
شود یعنی که روم و اشمام در معربات و مبنیات هست که اگر اسامی یک قسم را ذکر
کردی موهم آن بودی که روم و اشمام در ان قسم دیگر نیست پس هر دو قسم را یاد کرده

**وفي هاء تأنيث وميم الجميع قل وعارض شكل لم يكونا ليدخلا**

يعني که روم واشمام در هاء تانيث وميم جمع وعارض شكل در نيايد نحو رحمة ونعمة وخشية واماد نحو بقيت الله ورحمت ربك وجنت نعيم روم واشمام جايز باشد بر مذهب كسى كه وقف او بتا باشد كما سياتى زيرا كه مرسوم اند بتا ونيز در نحو نفقده روم واشمام جايز باشد از ان سبب که هاء نفقده هاء تانيث نيست اما ميم جمع خالى نباشد از انك بعد از وساكن باشد يا متحرك نحو اشم الاعلون وعلى سمعهم وعلى ابصارهم در هر دو قسم روم واشمام نشايد كردن بر مذهب ابو عمرو دانى وناظم وبعضى در قسم دوم که بعد از وحرف متحرك آيد بر مذهب جماعتى كه صله نكنند ميم جمع را جايز داشته اند روم واشمام وآن ضعيف است پس ناظم بدان التفات نكرد واما عارض شكل در وى نيز اشمام وروم نباشد وآن بر دو قسم است يكى آنكه حركت حرف از بهر التقاء ساكنين باشد نحو قل ادعوا وان امرئ ومن يشاقوا الله ويومئذ وحينئذ وقسم دوم آنك حركت حرف از بهر نقل باشد چنانك گفته آمد در مذهب ورش در حالة وصل نحو قد افلح ودر مذهب حمزه در حالة وقف نحو دفء وملء پس بدانك هر يك ازين دو قسم عارض شكل دو نوع است اما قسم اول از بهر آنك حركه سبب ساكنى كه مؤخر است نحو قل ادعوا واما قسم دوم خالى نيست از انك حركت از همزه متصل منقول است نحو دفء وملء يا از همزه منفصل نحو قل اوحى نوع اول ازين هر دو قسم جارى مجرى آن لازم است وقول ناظم متناول است بر نوع دوم از هر دو نوع



**وفي الهاء للاضمار قوم ابوهما ومن قبله ضم او الكسر مثلا**
**او اماهما واو ويا وبعضهم يرى لهما في كل حال محللا**

يعني بعضى از اهل ادا منع كرده اند در هاء اضمار روم واشمام چون پيش او از شرط مذكوره يكى باشد وآن ضم است يا كسره نحو يعلمه وبه زحزحه ويا خود پيش از ها ضمير از دو حرف كه از ايشان ضم وكسر حاصل شده باشد يكى باشد وآن واو ويا است نحو عقلوه ولابيه كه در ان نيز روم واشمام ممنوع باشد كما اشار بقوله او اماهما اى اصلاهما يعنى اصل ضمه وكسره از ان واو ويا است پس از مفهوم قول ناظم معلوم شد از قيد مذكور كه هاء ضمير است چون ما قبل او مفتوح باشد يا غير واو ويا باشد روم واشمام در ان جايز باشد نحو خلقه وعنه واجتباه وچون بيان مذهب مختار نكرد اشارت كرد بمذهب غير مختار وفرمود كه بعضى جايز داشته اند روم واشمام مطلقا در جميع كلمات كه هاء اضمار در آخر آن باشد كما اشار بقوله وبعضهم الى اخره تنبيه بدانك استثنا در مواضع مقيد كه قومى منع كرده اند از زيادات قصيده است فافهم ذلك

## باب الوقف على مرسوم الخط

**وكوفيهم والمازني نافع عنوا باتباع الخط في**
**ولابن كثير يرتضى وابن عامر وما اختلفوا فيه حر ان يفصلا**

چون اين باب نيز تعلق بوقف مى داشت در عقب باب مذكور ياد كرد وفرمود كه اهل كوفه وابو عمرو ونافع مراعات خط مصحف عثمانى رضى الله عنه

کرده اند در وقف اختیار کما اشار بقوله فی وقف الابتلا پس از مهمات شد دانستن مرسوم تا چون که خواهد قاری بر مثبت و محذوف و مقطوع و موصول و غیر آن وقف کند در وقف ضرورة که انقطاع نفس باشد بر آخر کلمات عالم باشد در کیفیت آن و ناظم رحمه الله در مرسوم قصیده که آنرا عقیله اتراب القصاید فی اسنی المقاصد می خوانند جمیع احکام آن گفته است فعلیك بمعرفه ذلك یعنی بعضی از ائمه قرا اختیار کردند متابعت مرسوم از بهر آن کثیر و ابن عامر و اکثر وجه از ایشان نقل شامل است اما ائمه بسندی داشته اند بر مذهب ایشان نیز متابعت رسم کردن قوله وما اختلفوا فیه می فرماید بعضی که مخالفت رسم کرده اند در کلماتی چند کما سیاتی پس سزاوار شد بیان کردن آن کما اشار بقوله حرا ان یفصلا زیرا که نظر از بهر آن معنی موضوع است و آنچه قرا را اختلاف است در آن شروع کرد بقوله

اذا کتبت بالتاء هاء مؤنث فبالهاء قف حقا رضی و

یعنی مدلول حقا و راء رضی ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی و علی چون تاء مرسوم باشد هاء تانیث وقف کنند بها و غیر ایشان وقف کنند بتا **تنبیه**

بدانك هاء تانیث در مصحف کریم بر دو قسم است قسم اول بها قسم دوم بتا در قسم اول قرا متفق اند که در حالة وقف بها خوانند چنانچه معلوم شد در اول باب و قسم دوم مختلف باشد در آن حالت وقف کما مر پس بعضی کلمات یاد کنیم که مرسوم است بها و بعضی که مرسوم است بتا

۳۸۷۸



تا دال باشد مر قاری را بر قاعده آن از آن جمله رحمت هفت موضع مرسوم است بتا در البقره اولئك یرجون رحمت الله و در اعراف ان رحمت الله قریب من المحسنین و در هود رحمت الله و برکاته و در مریم ذکر رحمت ربك عبده زکریا و در روم الی اثر رحمت الله و در زخرف اهم یقسمون رحمت ربك و ایضا و رحمت ربك خیر مما یجمعون و نعمت در یازده موضع مرسوم است بتا در البقره نعمت الله علیکم وما انزل و در آل عمران نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء و در مائده نعمت الله علیکم اذ هم و آن حرف دوم است که حرف اول واذکروا نعمة الله و حرف سیوم قوله واذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل مرسوم بها اند و در ابرهیم نعمت الله کفرا و ان تعدوا نعمة الله و در نحل سه حرفست و بنعمت الله هم یکفرون و یعرفون نعمت الله و اشکروا نعمت الله و در لقمن فی البحر بنعمت الله و در فاطر اذکروا نعمت الله علیکم و در طور بنعمت ربك و امرات در هفت موضع است در آل عمران امرات عمران و در یوسف امرات العزیز در دو موضعین و در قصص امرات فرعون و در تحریم سه حرفست قوله امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و سنت در پنج موضع است فقد مضت سنت الاولین و در فاطر سه حرفست قوله سنت الاولین و لن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا و در غافر در آخر سوره قوله سنت الله التی قد خلت فی عباده و لعنت در دو موضع است در آل عمران فنجعل لعنت الله علی الکاذبین و در نور والخامسة ان لعنت الله و معصیت در مجادله است

قوله ومعصیت الرسول واذا جاؤک ومعصیت الرسول وشاجوا وقوله
قرت عین در قصص تا است فقط ودر اعراف وتمت کلمت ربک الحسنی
علی بنی اسراسل تا است فقط وقوله فطرت الله التی فطرا الناس در روم
تا است وشجرت الزقوم در دخان تا است وغیر مذکور از کلمات معدود
در مجموع قرآن مرسوم بها است وجون قاری از مرسوم غافل باشد در
جواب سوالات امتحانی عاجز باشد ودر وقف قرآآت متحیر پس مقری
کامل وقتی باشد که درباب مرسوم سعی بلیغ نماید وبالله التوفیق

٣٧٩ وَفِي اللَّاتَ مَعْ مَرْضَاتَ مَعْ ذَاتَ بَهْجَةٍ وَلَاتَ رِضًى

یعنی مدلول رآء رضی کسای وقف کند بر قوله تعالی اللات والعزی
قوله مرضات در جمیع قرآن وقوله ذات بهجة وقوله ولات حین مناص
در مجموع بها وباقیان وقف کنند بتا ومدلول هاء هادیه ورآء رفلا بزی
وکسای بر قوله هیهات در حالت وقف بها وقف کنند وباقیان بتا

تنبیه از قید ذات بهجة ذات الیمن وذات بینکم بیرون
روند که بتا وقف کنند ایمه قرا بران وقوله رضی خبر مبتدا محذوفست
ای ذالک رضی اشارتست بوجه قرات کسای که بر اصل قاعده خود است
پس پسندیده است وقوله هادیه رفلا اشارتست بهدایت بزی که
موافقت کرد با کسای بر قاعده که آن اصل بود اورا کما مر بخلاف ابوعمرو
که از قاعده خود تجاوز کرده اما کوفیان غیر کسای بر قاعده خود اند
ونیز نافع وابن عامر پس حاصل سخن آن شد که گفته بودیم مواضعی که

قراء سبعه مخالف مذهب خود باشد درین باب ناظم انرا مفصل
کند جنانجه اینجا کرده ودر باقی کلمات تا با آخر باب همچنین کند

٣٨٠ وَقِفْ يَا أَبَهْ كُفْؤًا دَنَا وَكَأَيِّنَ الْوُقُوفُ بِنُونٍ وَهْوَ بِالْيَاءِ حُصِّلَا

یعنی مدلول کاف کفوا ودال دنا ابن عامر وابن کثیر وقف کنند بر قوله
یا ابت بها ومدلول حاء حصلا ابوعمرو وقف کند بیا بر قوله وکاین وآن
مرسوم است بنون پس ابوعمرو مخالفت کرده است مرسوم را وباقی قرا
موافقت مرسوم کرده اند در کای ویا ابت مرسوم است بتا پس ابن عامر
مخالفت قاعده خودست که وقف کرده است بها در یا ابت وابوعمرو
وکسای نیز مخالف قاعده خود اند که وقف نکرده اند بها واما ابن کثیر
ازان وجه که وقف او بها است ونافع وعاصم وحمزه ازان
وجه که وقف بتا کرده اند جمله بر قاعده خود اند والله اعلم

٣٨١ وَمَالِ لَدَى الْفُرْقَانِ وَالْكَهْفِ وَالنِّسَا وَسَالَ عَلَى مَا حَجَّ وَالْخُلْفُ رُتِّلَا

یعنی مدلول حاء حج ابوعمرو وقف کند بر ما، مال درین جهار موضع مذکور
یعنی فرقان وکهف ونسا ومعارج ومدلول راء رتلا کسای بیک وجه
موافقت کند با ابوعمرو وبوجه ثانی موافقت کند با باقی قرا پس ابوعمرو
مخالف قاعده خود است زیرا که نمی خواست که لام جر که عامل است از معمول
خود جدا شود پس در حجت غالب آمد کما اشار بقوله حج وکسای مراعات
امرین کرد یکی حجت ابوعمرو ودوم نظر مرسوم وباقی قرا موافقت مرسوم کردند

٣٨٢ وَيَا أَيُّهَا فَوْقَ الدُّخَانِ وَأَيُّهَا لَدَى النُّورِ وَالرَّحْمَنِ رَافِقْ حُمَّلَا

۳۸۳

وَفي الهَا عَلى الاِتْبَاعِ ضَمّ ابنُ عَامِرٍ لَدى الوَصْلِ وَالمَرْسُومُ

یعنی مدلول را، را فقش وحا، حملا کسایی وابوعمرو وقف کنند در ثلثه ایها بر الف وآن در سه موضع می آید قوله یا ایها الساحر ادع لنا در زخرف وایها المومنون در سورة نور وایها الثقلان در رحمن وباقی قرا وقف کنند برها وحذف الف کنند وابن عامر در حالت وصل بضم ها خوانند تابعة یا آیه کما اشار به الناظم قوله والمرسوم فیهن اخیلا یعنی در مواضع ثلثه الف یا ایه محذوفست در رسم واخیل نام مرغی ست ملون ومراد ازان اشارت است بحسن وجه قرات ابن عامر پس درین کلمات کسایی و ابوعمرو مخالف فاعل خود اند زیرا که رجوع کرده اند با اصل کلمه ومضاف نقل کرده کما اشار بقوله رافقه حملا تنبیه بدانکه ابوعمرو وکسایی ما ایها در حالت وصل بحذف الف وابقاء فتحه خوانند وابن عامر در حالت وقف باسکان ها خوانند مع جواز الروم والاشمام ونافع وابن کثیر وعاصم وحمزه در حالت وصل بفتح ها خوانند ودر حالة وقف باسکان ودر غیر این سه موضع مذکور نحو یا ایها الناس ویا ایتها النفس قرا متفق باشند در وصل ووقف آن فافهم ذلك والله اعلم بالصواب

۳۸۴

وَقِفْ وَيْكَاَنَّهُ وَوَيْكَاَنَّ بِرَسْمِهِ وَبِاليَا قِفْ رِفْقًا وَبِالكَافِ حُلِّلا

فرمود که بر مذهب قرا سبعه غیر از کسایی وابوعمرو وقف کن بر قوله ویکانه لا یفلح وویکان الله یبسط چنانکه در مصحف کریم مرسوم اند وبدانکه ویکانه مرسوم است بها وویکان بنون واما کسایی بریا وابوعمرو بکاف

دبعضی وجه این قرات را مستبعد داشتند ناظم فرمود که وجه قرات کسایی جایز است ووجه ابوعمرو مباح بعد از اجوال فکر باید کردن کما اشار بقوله وقفا وحلا

۳۸۵

وَاَيًّا بِاَيًّا مَا شَفَى وَسِوَاهُمَا بِمَا وَبِوَادِ النَّمْلِ بِاليَا سَنَا تَلا

یعنی مدلول شین شفی حمزه وکسایی وقف کنند بر الف مبدل که آن عوض تنوین است در ایا وآن در سورة سبحان است وباقی قرا وقف کنند برما وابتدا کنند بتدعوا ومدلول سین سنا وتا، تلا لیث ودوری که راویان کسایی اند وقف کنند بریاء وادی در سورة نمل وباقیان بحذف یا خوانند تنبیه قوله شفی اشارتست بوجه قرات حمزه وکسایی ونیز بظهور انکه قوله ایا بی قید کفت زیرا که ازان قبیل است که لفظه است وباللفظ استغنی عن القید وچون وادی در حالت وصل از بهر التقاء ساکنین یاء او محذوف شد ازان پس در حالت وقف آنچه موجب حذف بود باقی نماند پس کسایی اثبات یا کرد ازان جهت کما اشار بقوله سنا تلا

۳۸۶

وَفِيمَهْ وَمِمَّهْ قِفْ وَعَمَّهْ لِمَهْ بِمَهْ بِخُلْفٍ عَنِ البَزِّي وَادْفَعْ مُجَهِّلا

یعنی بزی از ابن کثیر روایت کرده است که چون وقف کردی برما استفهامی که مصدر باشد بحرفی از حروف جاره که آن تا بمه است دو وجه جایز داشتی اولی وقف برها سکت ودوم وقف بر میم بغیر ها بعد ازان فرمود که دفع کن بحجت صحیح وبوجه روایت صحیح کسی را که ترا در این روایت نسبت دهد با جهل کما اشار الیه بقوله وادفع مجهلا وقوله فیمه یعنی فیم انت من ذکریها ومم یعنی مم خلق وعمه یعنی عم یتساءلون ولمه یعنی لم تلبسون

وبه یعنی بم یرجع المرسلون وامثال این مجموع نزدیرا دو وجه است
وباقی قرا وقف کنند بغیرها و مجموع این کلمات مرسوم اند بغیر هاء
حجت بزی آنست که محافظت حرکت میم می کند که دال است بر الف
محذوفه اکرچه مخالفت رسم است وغیرا و که وقف می کنند
بغیرها حجت آنست که سکون عارضی است موافقت رسم می کنند

## باب مذاهبهم في ياآت الاضافة

چون از اصول فارغ شد شروع کرد دربیان یاآت اضافه ویاء اضافه
عبارتست از یاء ضمیر متکلم وآن بفعل واسم وحرف متصل باشد نحو لیبلونی
وسبیلی وانی وچون ناظم درین باب قواعد یاآت خواهد گفتن
وتعیین خواهد کردن یک یک را واجب شد دراول ضابطه
گفتن که بدان ضابطه مبتدی بداند که یاء اضافه کدامست فرمود

وَلَيْسَتْ بِلَامِ الْفِعْلِ يَاءُ اِضَافَةٍ وَمَا هِيَ مِنْ نَفْسِ الْاُصُولِ
وَلٰكِنَّهَا كَالْهَاءِ وَالْكَافِ كُلُّ مَا تَلِيهِ يُرَى لِلْهَاءِ وَالْكَافِ

یعنی یاء اضافه لام کلمه نیست و از نفس کلمه نیست تا مشکل شود بر مبتدی
تمییز کردن آنرا از حروف دیگر بل که یاء اضافه کلمه است براسه که
متصل می شود باخر کلمه دیگر همچنانک هاء ضمیر غایب وکاف ضمیر مخاطب
ودرهر کلمه که یاء اضافه داخل شود هاء ضمیر وکاف ضمیر نیز شاید که داخل
شود دران کلمه خواه که فعل باشد وخواه که اسم وخواه که حرف نحو لیبلونی
لیبلوه لیبلوک سبیلی سبیله سبیلک انی انه انک پس طالب باید

که متابعت این قاعده کند تا هیچ فردی از افراد یاء بروی مخفی نماند

وَفِي مِائَتَيْ يَاءٍ وَعَشْرٍ مُنِيفَةٍ وَثِنْتَيْنِ خُلْفُ الْقَوْمِ اَحْكِيهِ
فَتَسْمَعُونَ مَعْ هَمْزٍ بِفَتْحٍ وَتِسْعُهَا سَمَا فَتْحُهَا اِلَّا مَوَاضِعَ

یعنی جمیع یاآت اضافه که قراء سبعه را درعدد آن اختلافست وحال آنست
که مجمل است دویست ودوازده است و قوله فما آتانی الله و فبشر عبادی
الذین یستمعون ناظم از باب زواید گرفته است وبعضی آنرا از یاء اضافه می
شمرند وچون دررسم محذوف الیا آمد ناظم از باب زواید شمرد واین باب را بر شش
قسم نهاده است قسم اول آنکه یاء اضافه پیش از همزه قطع مفتوحه باشد ودوم
پیش از همزه مکسوره وسیوم پیش از همزه مضمومه وچهارم پیش از همزه وصل
که آن همزه مصاحب لام تعریف باشد وپنجم آنک پیش از همزه وصل منفرد
از لام تعریف واقع باشد ششم آنچه واقع باشد پیش از غیر همزه از باقی حروف
شروع کرد درین بیت بقسم اول وفرمود که نود ونه یاست که این مدلول
سما نافع وابن کثیر وابوعمرو جمله را بفتح خوانند الا مواضعی چند کما سیاتی که
از سما بعضی کم شود ویا خود با سما بعضی دیگر منضم شود کما اشار بقوله الا
مواضع هملا یعنی درمواضع سما از قاعده خود که آن فتح است اهمال کنند

تنبیه بدانک درین باب فتح واسکان ضد یکدیگر اند اگر ناظم اشاره
کرد بفتح مر قومی را ما فهم باسکان خوانند وکذلک بالعکس واما قوله
مصرفی درموضع خود حکم آن گفته اند و قوله منیفة ای زائدة ودرین
باب چون گوییم فلان قاری بفتح خواند مراد فتح یا باشد دران کلمه

٣٩١

**فأرني وتفتني اتبعني سكونها لكل وترحمني اكن ولقد جلا**

اشارت کرد باتفاق قرا سبعه که در چهار کلمه از قسم اول که آن همزه مفتوحه است بعد از یاء اضافه که باسکان خوانند اول ارنی انظر الیک دوم تفتنی الا سوم فاتبعنی اهدک چهارم ترحمنی اکن و وجه آن بعد از اتباع اثر گفته اند که تا جمع باشد بین اللغتین ونیز بعضی از کلمات ما قبل ایشان ساکن است وبعضی را ما بعد تخوانند ن لی قبل تفتنی ولن ترانی وسوف ترانی بعد ارنی پس مناسب بود از بهر موافقت سکون این یا آت تا در موافقت ایشان را حلاوتی باشد وبظهور وصحت این معنی اشارت کرد بقوله ولقد جلا

٣٩٢

**ذروني وادعوني اذكروني فتحها دواء واوزعني**

یعنی ابن کثیر که مدلول هو دال دوا است بر قاعده خود ذرونی اقتل وادعونی استجب لکم واذکرونی اذکرکم بفتح خواند وقوله دوا اشارتست بدانچه او بر قاعده خود است ودر این کلمات نافع وابوعمرو مخالف قاعده خود اند وعلت اتباع اثر است ونیز گفته اند که سبب بسیاری حروفست در کلمات مذکور قوله واوزعنی معا جاد هطلا یعنی مدلول جیم جاد وهاء هطلا ورش وبزی اوزعنی ان اشکر بفتح یا خوانده اند وقوله معا یعنی اوزعنی در دو موضع می آید یکی در نمل ویکی در احقاف وقوله جاد هطلا هطل باران را گویند که متتابع باشد یعنی که ایشان بعد از اتباع اثر مستمر اند بر قاعده خود واما قالون وقنبل وابوعمرو مخالف قاعده خود اند وعلت ایشان آنست که چون بعد از اوزعنی قوله نعمتک التی واصلح لی وذریتی جمع ساکن

الیا اند پس مناسبت نگاه داشته بعد اتباع الاثر ودر این باب وجوه از این نوع است که گفته آمد ○ والله اعلم

٣٩٣

**ليبلوني معه سبيلي لنافع وعنه وللبصري ثمان تنخلا**

٣٩٤

**بيوسف اني الاولان ولي بها وضيفي ويسر لي ودوني تمثلا**

٣٩٥

**ويا آن في اجعل لي واربع اذ حمت هداها ولكني بها اثنان وكلا**

٣٩٦

**وتحتي وقل في هود اني اريكم وقل فطرن في هودها**

می فرماید که نافع قوله لیبلونی ااشکر در سوره نمل وسبیلی ادعوا الی الله در سوره یوسف بفتح خواند بر قاعده خود وابن کثیر وابوعمرو بر خلاف قاعده خود موافقت باقی قرا کنند در اسکان قوله معه ضمیر عاید است با نافع قوله وعنه وللبصری ثمان ضمیر عاید است با نافع ایضا یعنی نافع وابوعمرو در هشت موضع یا را مفتوح کرداند وناظم آنرا یاد کرد بر وجهی که مشتبه نشوند بغیری ونیز غیر از هشت یا چیزی دیگر در نیاید کما اشار بقوله بیوسف انی الاولان یعنی انی دون ارانی وثانیا انی دون ارانی قوله ولی بها یعنی تأسوم قوله یاذن لی ابی است در یوسف وچهارم ضیفی الیس در هود وپنجم یسر لی امری در طه وششم من دونی اولیاء در کهف وهفتم اجعل لی ایة در مریم وهشتم ایضا اجعل لی ایة در آل عمران کما اشار بقوله ویا آن فی اجعل لی وقوله واربع اذ حمت هداها یعنی مدلول همزه اذ وحاء حمت وهاء هداها نافع وابوعمرو وبزی بر قاعده خود بفتح خوانند قوله ولکنی اریکم در دو موضع کما اشار بقوله ولکنی بها اثنان یعنی در هود واحقاف ومن تحتی افلا در

وحرف وانی اریکم خیر در هود شش هات قوله انی الاولان از قید
بقوله الاولان انی اری سبع وانی انا اخوك خارج باشد از هشت کانه مذکور
وقوله اذ حمت هداها اشارتست بدان باصحاب فتح یعنی که قاری که بفتح خواند
خلاص یافت از منع از ان سبب که فتح اصل است ونیز بر قاعدهٔ خود است
وقوله ولکنی بها ضمیر بها راجع است به لکنی بقدیر کلام کلمهٔ لکنی وقوله
وکلا ای الزما یعنی فتحه در کلمتین مذهب جماعهٔ مذکور است قوله
وقل فطرن الی اخر یعنی مدلول ها هادیه وهمزهٔ اوصلا بزی ونافع بر قاعدهٔ
خود فطرنی افلا در هود بفتح خوانند وابو عمرو وقنبل بر خلاف قاعدهٔ
باسکان خوانند وقوله هادیه اوصلا یعنی با قل فتح بیار سانید بجهت آنکه ان اصل است یعنی فتحه

٣٩٧ وَيَحْزُنُنِي حِرْمِيُّهُمْ تَعِدَانِنِي حَشَرْتَنِي أَعْمَى تَأْمُرُونِي وَصَلَا

یعنی نافع وابن کثیر قوله تحزنني ان تذهبوا در یوسف واتعدانني ان
اخرج در احقاف وحشرتني اعمى در طه وتامرونی اعبد در زمر بفتح خوانند
بر قاعدهٔ خود وابو عمرو بخلاف قاعدهٔ خود موافقت با فی قراکند تنبیه
قوله وصل یعنی چون جمع کنی مجموع یا آت مذکور با این یا آت که درین بیت
یاد کرد بیست وچهار کلمه باشد وغیر از نافع وابن کثیر وابو عمرو درین
مدخل نداشتند وبعد ازین آنچه درین قسم از یا آت اضافه که
بعضی از ائمه قراء وقف کرده اند با سما خواهد گفت کما اشار لقوله

٣٩٨ أَرَهْطِي سَمَا مَوْلَى وَمَالِي سَمَا لِوَى لَعَلِّي سَمَا كُفْؤًا مَعِي نَفَرُ الْعُلَا

٣٩٩ عِمَادٌ وَتَحْتَ النَّمْلِ عِنْدِي حُسْنُهُ إِلَى دُرِّهِ بِالْخُلْفِ وَافَقَ مُوهَلَا

یعنی مدلول سما ومیم مولی حرمیان وابو عمرو وابن ذکوان ارهطی اعز
علیکم بفتح یا خوانند سما بر قاعدهٔ خود وابن ذکوان بخلاف قاعدهٔ خود
قوله مالی سما لوی یعنی مدلول سما ولام لوی حرمیان وابو عمرو
وهشام قوله یا قوم مالی ادعوکم در غافر بفتح خوانند هشام مخالف قاعدهٔ
خود است درین حرف وقوله لعلی سما کفوا یعنی مدلول سما وکاف کفوا
حرمیان وابو عمرو وابن عامر قوله لعلی ارجع در یوسف ولعلی اتیکم بقبس
در طه ولعلی اعمل صالحا در مومنین ولعلی اتیکم منها بخبر در قصص
وایضا لعلی اطلع الی اله موسی ولعلی ابلغ الاسباب در غافر در شش
موضع مذکور بفتح خوانند سما بر قاعدهٔ خود وابن عامر بخلاف آن وقوله
معی نفر العلا عماد یعنی مدلول نفر والف العلا وعین عماد یعنی ابن کثیر
وابن عامر وابو عمرو ونافع وحفص معی ابدا در سورهٔ براة ومعی او رحمنا
در ملك بفتح خوانند نفر بقاعدهٔ خود اند وباقیان مخالف قوله وتحت
النمل عندی حسنه الی دره بالخلف یعنی مدلول حا حسنه وهمزهٔ الی
ودال دره بخلاف عنه ابو عمرو ونافع وابن کثیر سك وجد عندی او لم
یعلم در قصص بفتح خوانند بر قاعدهٔ خود وابن کثیر بخلاف قاعدهٔ خود
بوجه ثانی باسکان خواند تنبیه ناظم خلاف را با بن کثیر
اضافت کرد پس بزی وقنبل هر یکی را دو وجه باشد وبعضی از ائمه
فتح یا از بزی روایت کرده اند واسکان از قنبل واختیار خلاف از ان
ابن کثیر بنا بر روایت معتمد است چنانك ناظم فرموده وافق موهلا

یعنی در اخشیا رخلاف موافق کسی است که از اهل زهد وصلاح است
واعتماد بر روایت وی کرده اند وچون شما دکنی از کلمه ادهطی تاقوله
معی ده کلمه باشد که بعضی از قرا منضم باشند باسما واما یا عندی
بروایت اسکان ملحق شود ببست وچهار یا مقدم وبروایت فتح
ملحق شود بباقی یاآت که ناظم ذکر کرده است از نود وند پس مجموع
نود وند یا بر چهار قسم باشد قسمی انک از مدلول سما در فتح کسی خارج
است وان بست وچهار است ودوم انک غیر از سما در فتح موافق
سما اند وآن ده کلمه است وسوم انک سما فتح کنند بی زیادتی ونقصان
وآن شصت وچهار کلمه است وچهارم انک مختلف فیه است بروایة
فتح ملحق است ببیث وچهار وبروایت اسکان ملحق است بشصت
وچهار وآن یك کلمه است یعنی عندی اولم در قصص وچون حکم نود
وند یا معلوم شد چنانچه در اقسام اربعه یاد کرده اند معلوم شود که ادنی
وتفتنی واتبعنی وترحمنی در عدد از نود وند یا مذکور نیست پس آنچه
از یاات اضافه که سما متفق اند در فتح وباقی قرا در اسکان آن شصت
وچهار یا اند وآنرا مفصل یاد کنیم وبالله التوفیق در سورة البقره انی اعلم
ما تبدون وانی اعلم غیب ودر آل عمران انی اخلق ودر مایده انی
اخاف ومایکون لی ان اقول ودر انعام انی اخاف وانی اراك ودر اعراف
انی اخاف ومن بعدی اعجلتم ودر انفال انی اری وانی اخاف ودر یونس
مایکون لی ان ابدله وانی اخاف ودر هود فانی اخاف وانی اخاف

وفانی اعظك وانی اعوذ بك وانی اخاف وشقاقی ان ودر یوسف ربی
احسن وارانی اعصر وارانی احمل وانی اری وابی او یحکم الله وانی انا
اخوك وانی اعلم ودر ابرهیم انی اسکنت ودر حجر عبادی انی وانی انا
النذیر ودر کهف ربی اعلم وبربی احدا وربی ان یؤتین وبربی احدا ولم تکن
ودر مریم انی اعوذ وانی اخاف ودر طه انی انست وانی انا ربك وانی
انا الله ودر شعرا انی اخاف ان یکذبون وانی اخاف علیکم وربی اعلم
ودر نمل انی انست ودر قصص عسی ربی ان یهدینی وانی انست نارا وانی
انا الله وانی اخاف ان یکذبون وربی اعلم بمن وانی اعلم ودر یس انی امنت
ودر صافات انی اری فی المنام وانی اذبحك ودر صاد انی احببت ودر
زمر انی اخاف ان عصیت ربی ودر غافر انی اخاف ان یبدل دینکم
وانی اخاف علیکم مثل وانی اخاف علیکم یوم ودر دخان انی اتیکم
ودر احقاف انی اخاف علیکم عذاب ودر حشر انی اخاف الله ودر نوح
انی اعلنت ودر جن ربی احدا ودر فجر ربی اکرمن وربی اهانن والله اعلم

۴۰۰ وَثِنْتَانِ مَعْ خَمْسِینَ مَعْ کَسْرِ هَمْزَةٍ بِفَتْحِ اُولِی حُکْمٍ سِوَی

شروع کرد در قسم دوم که یاء اضافه پیش از همزه مکسوره باشد فرمود
که آن پنجاه ودو موضع است مدلول همزه اولی وحاء حکم انرا بفتح
خوانند یعنی نافع وابو عمرو والا مواضعی چند کما سیاتی که مخالف اصل خود کنند

۴۰۱ بَنَاتِي وَاَنْصَارِي عِبَادِي وَلَعْنَتِي وَمَا بَعْدَهُ اِنْ شَا بِالْفَتْحِ

یعنی مدلول همزه اهلا نافع قوله بناتی ان کنتم در حجر وانصاری الی الله

دال عمران وصف وبعبادی انکم در شعرا ولعنتی الی یوم الدین در صاد
وستجدنی ان شاء الله در کهف وسورهٔ قصص وصافات بفتح خوانند
کما اشار بقوله ومابعد ان شاء وابوعمرو موافقت باقی قرا
کند وترک فتح کند وقوله اهمل اشارتست بذین وجه که گفته آمد

۴۰۲ وَفِي اِخْوَتِي وَرْشٌ يَدِيَ عَنْ اُولِي حِمًى وَفِي رُسُلِي اَصْلٌ كَسَا (وافی الملا)

یعنی ورش قوله اخوتی ان در یوسف بفتح خواند وقالون وابوعمرو
مخالفت کنند در قاعدهٔ خود وموافقت کنند با اصحاب اسکان وقوله یدی
عن اولی حمی یعنی مدلول عین عن وهمزهٔ اولی وحاء حمی حفص ونافع
وابوعمرو یدی الیک در مائده بفتح خوانند وقوله عن اولی حمی اشارتست
بوجه قرات حفص که چون در فتح که آن اصل است موافقت کرد و در
حمایت جحتی نافع وابوعمرو درآمد قوله وفی رسلی اصل کسا یعنی
مدلول همزهٔ اصل وکاف کسا نافع وابن عامر قوله ورسلی الی الله در مجادله
بفتح خوانند ابن عامر وابوعمرو مخالف قاعدهٔ خود اند وثنا کنند بر قاری
فتح بقوله کسا وافی الملا وافی الثام من الثیاب والملا الملاحف البیض
یعنی قاری فتح بپوشید خود را تمام ملاحف سفیدی یعنی که حجت او ظاهر است

۴۰۳ وَاُمِّي وَاَجْرِي سُكِّنَا دِينُ صُحْبَةٍ دُعَائِي وَآبَائِي لِكُوفٍ تَجَمَّلَا

یعنی مدلول دال دین وصحبه ابن کثیر وحمزه وکسایی وابوبکر باسکان خوانند
یاء امی الهین در مائده ویاء اجری هرکجا که بیاید در قرآن وباقی قرا بفتح
خوانند نافع وابوعمرو بر قاعدهٔ خود وابن عامر وحفص مخالف قاعده

بعد ازان فرمود قوله دعائی الا فرارا در نوح وآبائی ابرهیم در یوسف
کوفیان باسکان خوانند وباقی قرا بفتح خوانند پس ابن کثیر وابن عامر مخالف
قاعدهٔ خود اند درین موضعین **تنبیه** ازین جهت رجوع کرد از فتح
باسکان ومراد از قوله درین اینجا عبارتست یعنی ابن کثیر که بزهد مشهور
است واهل کوفه نیز قاعدهٔ خود که اسکانست نگاه داشتند
وحال آنست که اسکان وجهی نیکو است کما اشار بقوله تجملا

۴۰۴ وَحُزْنِي وَتَوْفِيقِي ظِلَالٌ وَكُلُّهُمْ يُصَدِّقُنِي اَنْظِرْنِي وَاَخَّرْتَنِي اِلَى

۴۰۵ وَذُرِّيَّتِي يَدْعُونَنِي وَخِطَابُهُ وَعَشْرٌ يَلِيهَا الْهَمْزُ بِالضَّمِّ مُشْكِلَا

۴۰۶ فَعَنْ نَافِعٍ فَافْتَحْ وَاَسْكِنْ لِكُلِّهِمْ بِعَهْدِي وَآتُونِي (لتفتحا)

یعنی مدلول ظاء ظلال کوفیان وابن کثیر باسکان خوانند قوله وحزنی
الی الله در یوسف وقوله وما توفیقی الا بالله در هود وباقی قرا نافع و
ابوعمرو بر قاعدهٔ خود وابن عامر مخالف آن بفتح خوانند وناظم فرموده اند وعن
من از تقصیر انست در طاعت وشادی از انجه توفیق یافتم که این علم
شریف بدین نمط رسانیدم وجمع کردم درین قصیده کما اشار بقوله وحزنی
وتوفیقی قوله وکلهم یصدقنی یعنی ائمه سبعه باسکان خوانند این ده
کلمات نه کانه یکی یصدقنی انی اخاف در قصص دوم وسوم وچهارم
قوله انظرنی الی یوم یبعثون در سورهٔ اعراف وحجر وصاد پنجم قوله
اخرتنی الی اجل قریب در سورهٔ منافقین ششم در احقاف قوله ذریتی
انی تبت الیک هفتم در یوسف یدعوننی الیه هشتم ونهم در سورهٔ

غافر قوله وتدعوننی الی النار وتدعوننی الیه کما اشار بقوله یدعوننی و
حطابه شبیه این نه کلمه در عدد از پنجاه ودو یاء مذکور نیست
وچون شمار کنی یاآتی که خارج شده آید از پنجاه ودو اذ قاعده نافع وابوعمرو
مجموع بیست ونه کلمه آید وبدانک اول آن یاء بنائی است وآخر آن یاء
توفیقی چنانچه از بعض یاد کرده شد مواضع آن کلمات که در عدد نه کلمه
است وآن بنقصان بیرون رفته است از بنائی است تا اخوتی ویکر
یا بیرون رفت بنقصان وزیادة وآن ودر سلی ان الله پس از بیست ونه
یا پانزده یا باقی ماند که آن بزیادة بیرون رفت یعنی که ابوعمرو ترک فتح
کرد وابن عامر ترک سکون وهر یک مخالف اصل خود اند وچون از بیست
ونه کلمه پانزده یا بیرون رفت بزیادة یکی از آن یدی الیک وچهارده
دیگر تا از بهر وضوح یاد کنیم اتی در سورة مائده واجری در نه موضع
وآن در یونس دیک موضع ودر هود دو موضع ونه موضع در شعرا
ویک موضع در سبا ودعایی در نوح وابایی وحزنی در یوسف وتوفیقی
در هود پس باقی ماند از پنجاه ودو وبیست وهفت یا که نافع وابوعمرو
بر قاعدهٔ خود اند یعنی مجموع آن بفتح خوانده واز بهر ظهور آنرا بشمریم
در البقره منی الا ودر آل عمران فتقبل منی انک ودر انعام ربی الی صراط
ودر یونس نفسی ان اتبع وربی انه ودر هود عنی انه لفرح ونصحی
ان اردت وانی اذا ودر یوسف ربی انی ترکت ونفسی ان النفس وربی
ان ربی وربی انه هو وبی اذ اخرجنی ودر سبحان ربی اذا لامسکتم

ودر مریم ربی انه کان ودر طه لذکری ان الساعة وعلی عینی اذ تمشی
ولا براسی انی خشیت ودر انبیا انی اله من دونه ودر شعرا لی الا رب
العالمین ولابی انه ودر عنکبوت الی ربی انه ودر سبا ربی انه سمیع
ودر یس انی اذا ودر صاد من بعدی انک ودر مومن امری الی الله
ودر فصلت ربی ان لی بربک وجه جنابک در آخر فصلت خواهد
گفت که قالون را فتح باشد واسکان نیز وبعد از قسم دوم شروع
کرد در قسم سیوم کما اشار بقوله وعشر یلیها الهمز بالضم مشکلا
یعنی یاء اضافه بیش از همزه قطع که آن مضموم باشد واشارت کرد که عدد
آن ده است وفرمود که از سما نافع بجموع آنرا بفتح خوانده واز قسم ضمومه
دو یا را استثنا کرد قوله بعهدی واتونی در البقره وکهف واین دو کلمه
از عدد مذکور نیست که ان مختلف فیه است وما یختلف فیه ده کلمه
از بهر ظهور بشمریم در آل عمران انی اعیذها ودر مائده انی ارید وفانی
اعذبه ودر انعام انی امرت ودر اعراف عذابی اصیب ودر هود انی
اشهد الله ودر یوسف انی اوفی الکیل ودر نمل انی القی ودر قصص
انی ارید ودر زمر انی امرت وقوله لتفتح مقفلا یعنی تمام نمای بذین
عملها از بهر قرا چنانچه ذکر رفت یا فتح کنی انچه بر تو مقفل بود یعنی پوشیده بود
وفی اللام للتعریف اربع عشرة فاسکانها فاش
وقل لعبادی کان شرعا وفی الندا حمی شاع آیاتی
شروع کرد در قسم چهارم فرمود که آن چهارده موضع است که

ومعهدی وعلاه
کاماح منزله
۴۲۷
۴۲۸

بعد از یاء اضافه لام تعریف باید مدلول فاء فاش حمزه مجموع را یا ساکن
خواند ومدلول فاء فی وعین علا حمزه وحفص عهدی الظالمین در البقره
باسکان خوانند وبعد از ان فرمود مدلول کاف کان وشین شرعا ابن
عامر وحمزه وکسائی در سورة ابرهیم قل لعبادی الذین آمنوا باسکان خواند
بعد از ان فرمود که حاء حمی وشین شاع ابوعمرو وحمزه وکسائی در سورة
عنکبوت یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی ودر زمر یا عبادی الذین
اسرفوا باسکان خواند وبعد از ان فرمود که مدلول کاف کما وفاء
فاح ابن عامر وحمزه در سورة اعراف عن آیاتی الذین یتکبرون باسکان
خوانند پس حاصل سخن آن باشد که از مواضع چهارده موضع مذکور
بعضی از قراء در پنج موضع با حمزه موافقت می کنند کما مر ودر نه موضع
دیگر تفرد حمزه باشد که باسکان خواند فافهم ذلك تنبیه
قوله وفی النداء حمی شاع ظاهر لفظ دلالت بر ان می کند که قوله یا عبادی الذین
آمنوا اتقوا در زمر نیز داخل باشد لکن از ان سبب که یاء اضافه ازین کلمه
محذوفست ودر جمیع مصاحف داخل نباشد همچنانك یا قوم ویا عباد
فاتقون که چون یاآت اضافه شمرند امثال اینها داخل نباشند
فخمس عبادي اعددوا وعهدي ارادني وربي الذي
واهلكني منها وفي صاد مسني مع الانبيا ربي في
شروع کرد در بیان چهارده حرف یا که مصاحب لام تعریف
باشد که مختلف فیه اند تا غران که قراء سبعه متفق اند در فتح یا خارج شوند

۴۰۹ آتان آیاتي الحلا
۴۱۰ الاعراف كملا

نحو نعمتی التی انعمت وبلغنی الکبر ومامسنی السوء واما چهارده یا که
مختلف فیه است پنج کلمه از ان حرف عبادی است چنانچه سه از ان
یاد کرده شد یعنی قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة ویا عبادی الذین
آمنوا ان ارضی ویا عبادی الذین اسرفوا در ابرهیم وعنکبوت وزمر
وچهارم در انبیا قوله عبادی الصالحون وپنجم عبادی الشکور در سبا
ششم عهدی الظالمین کما مر وهفتم ان ارادنی الله در زمر وهشتم ربی
الذی یحیی ویمیت در البقره ونهم آتانی الکتاب در مریم ودهم آیاتی
الذین یتکبرون در اعراف کما مر ویازدهم اهلکنی الله در ملك ودوازدهم
مسنی الشیطان در صاد وسیزدهم مسنی الضر در انبیا وچهاردهم ربی
الفواحش در اعراف تنبیه بدانك از قود مذکوره وسور
معدوده نحو مسنی السوء ومسنی الکبر وربی الله خارج باشند
وقوله کملا اشارتست باتمام چهارده یاء مذکوره والله اعلم
وسبع بهمز الوصل فردا وفتحهم اخي مع اني حقه
ونفسي سما ذكري سما قومي الرضى حميد هدى بعدي
شروع کرد در قسم پنجم که بعد از یاء اضافه همزه وصل بی لام تعریف باشد
وان در هفت موضع است کما اشار الناظم فی البیتین فرمود که مدلول
حق ابن کثیر وابوعمرو از ین هفت قوله اخی اشدد وانی اصطفیتك که در طه
واعراف می آید بفتح یا خوانند ومدلول حاء حلا ابوعمرو یا لیتنی اتخذت
در فرقان بفتح خوانند ومدلول سما حرمیان وابوعمرو نفسی اذهب در طه

لیتنی حلا
۴۱۱
۴۱۲
سما صفوه ولا

بفتح خوانند و مدلول سما انصا ذکری اذ هبا درطه بفتح خوانند ومدلول
همزه الرضی وحا، حمیدا وها هدی نافع وابو عمرو وبزی قوله قومی
اتخذوا در فرقان بفتح خوانند ومدلول سما وصاد صفو حرمیان وابو عمرو
وابو بکر قوله من بعدی اسمه در صف بفتح خوانند ومعانی رموز اشارة است
بحسن وجوه فتحه درمواضع مذکوره وقوله ولا اشارتست بتتابع مسایل معدوده

[٤١٣] **وَمَعْ غَيْرِ هَمْزٍ فِي ثَلَاثِينَ خُلْفُهُمْ وَمَحْيَايَ جِي بِالْخُلْفِ وَ**

شروع کرد در قسم ششم فرمود که قرا سبعه را درین قسم در سی موضع
اختلافست که یاء اضافه بیاید و بعد ازان حرفی متحرك باشد غیر از همزه
وابتدا کرد بقوله محیای که در آخر انعام می آید وگفت که مدلول جیم جی
بخلاف عنه یعنی ورش بفتح یا خواند بیك وجه و بوجه دوم باسکان
خواند چنانچه در آخر انعام گفته است والاسکان صح یعنی اسکان اقوی
وارجح است از فتح بروایت ورش واز ظاهر لفظ که ناظم گفت خو لا
نیز معلوم شد که وجه روایت فتح ضعیف است و مؤلف این حروف
برانند قرا بدو وجه خوانده است وقالون باسکان خواند قولا واحدا
باختیار ناظم وابو عمرو دانی وبعضی که وجه قرات ورش را انکار کنند
مخالفت روایت مشهور کرده باشند بقول ایشان التفات نکنند
وغیر از نافع بفتح خوانند کما اشار بقوله خو لان والله اعلم

[٤١٤] **وَعَمَّ عُلًا وَجْهِي وَبَيْتِي بِنُوحَ عَنْ لِوًى وَسِوَاهُ عُدَّ**

یعنی مدلول عم وعین علا نافع وابن عامر وحفص وجهی لله در آل عمران
و وجهت وجهی در انعام بفتح خوانند ومدلول عین عن ولام لوی
حفص وهشام بیتی مومنا در سوره نوح بفتح خوانند وغیر از سوره نوح
هر جا که لفظ بیتی بیاید مدلول عین عد وهمزه اصلا ولام لیحفلا حفص
ونافع وهشام بفتح خوانند وآن در قرآن در دو موضع است بیتی للطائفین
در البقره و در سوره الحج فقط باجماع حفص وورش وهشام اشارة کرد بقوله لیحفلا



[٤١٥] **وَمَعْ شُرَكَائِي مِنْ وَرَائِي دَوَّنُوا وَلِي دِينِ عَنْ هَادٍ بِخُلْفٍ**

یعنی مدلول دال دونوا ابن کثیر قوله این شرکایی در فصلت ومن ورائی
وکانت امراتی در مریم بفتح خوانند وچون روایت فتح از وی ثابت است
اشارت کرد بصحت آن بقوله دونوا بعد ازان اشارت کرد بمدلول عین
عن وهاء هاد ولام له حفص وبزی بخلاف عنه وهشام ونافع قوله
ولی دین بفتح خوانند وبزی بوجه دوم با باقی قرا باسکان خوانند وقوله
له الحلا اشارتست بحسن قرات ابن کثیر ازان سبب که جمع کرد بین اللغتین

ولام الحلا

[٤١٦] **مَمَاتِي أَتَى أَرْضِي صِرَاطِي ابْنُ عَامِرٍ وَفِي النَّمْلِ مَالِي دُمْ لِمَنْ**

یعنی مدلول همزه اتی نافع قوله مماتی لله در انعام بفتح خواند وابن عامر
در عنکبوت قوله ان ارضی واسعة وقوله وان هذا صراطی مستقیما در انعام
بفتح خواند ومدلول دال دم ولام لمن وراء راق ونون نوفلا ابن کثیر وهشام
وکسایی وعاصم قوله مالی لا اری الهدهد در نمل بفتح خوانند وقوله اتی اشارتست
بثبوت روایت نافع وقوله دم امر کرد مخاطب را بر دوام قبول
روایت صحیح وبصحت روایت کسایی اشارت کرد بقوله راق

۴۱۷

وبکثرت علم وادب وعمل وعاصم اشارت کرد بقوله نوفل

**وَلِي نَعْجَةٌ مَا كَانَ لِي اثْنَيْنِ مَعْ مَعِي ثَمَانٍ عُلىً وَالظُّلَّةُ الثَّانِ**

یعنی مدلول عن علی حفص بفتح خواند قوله ولی نعجة درصاد وقوله ماکان لی علیکم من سلطان در ابرهیم قوله وماکان لی من علم درصاد وقوله معی در هشت موضع است اول آن دراعراف قوله معی بنی اسرائیل ودوم در توبه قوله معی عدوا وسوم وچهارم وپنجم قوله معی صبرا معی صبرا معی صبرا درکهف وششم درانبیا قوله ذکر من معی وهفتم درقصص قوله معی ردا وهشتم درشعرا ان معی ربی سیهدین این یازده کلمه مذکور تفرد حفص است که بفتح خواند وباقی قرا باسکان خواند قوله والظلة الثان عن جلا یعنی قوله ومن معی من المومنین مدلول عین عن وجیم جلا حفص وورش بفتح خواند واین حرف دوم است از شعرا کما اشار بقوله والظلة الثان عن جلا **تنبیه** بدانکه معی ابدا ومعی او رحمنا درین کلمات داخل نیست که ازین قسم نیست که حکم آن در قسم اول که بعد از یا اضافه همزه قطع بباید گفته آمد که نافع وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر وحفص در موضعین بفتح خوانند پس چون ثانی شعرا وحرف توبه وملک با هشت موضع جمع کنی یازده موضع باشد که حفص درمجموع بفتح خواند هشت بانفراد سه موضع باتفاق ونافع در ثانی شعرا ودر توبه وملک بفتح خواند وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر در توبه وملک بفتح خوانند کما مر ونند درباقی باسکان وحمزه وکسایی وابوبکر در یازده موضع مذکور

باسکان

۴۱۸

باسکان خواند **تنبیه** ناظم فرموده ماکان لی اثنین لی را مقید کردانید بما کان تا بخو فاستجیبوا لی وهب لی خارج باشند زیرا که باکلمه لی ماکان لی منضم نیست وقوله جلا اشارتست بظهور وجه قرات ورش وحفص وقوله ثما علی اشارتست بوثوقت روایت حفص واتقان او کما مر

**وَمَعْ تُؤْمِنُوا لِي يُؤْمِنُوا بِي جَا وَيَا عِبَادِي صِفْ وَالْحَذْفُ**

یعنی مدلول جیم جا ورش قوله ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون در البقره وقوله وان لم تؤمنوا لی فاعتزلون در دخان بفتح خواند در موضعین ومدلول صاد صف شعبه در سوره زخرف یا عبادی لا خوف علیکم بفتح خواند درحالت وصل ودرحالت وقف بیا ساکن ومدلول عین عن وشین شاکر ودال دلا حفص وحمزه وکسایی وابن کثیر بحذف یا خوانند درحالت وصل ووقف وباقی قرا نافع وابوعمرو وابن عامر باثبات یا ساکن خوانند درحالت وصل ووقف **تنبیه** قوله جا یعنی فتح یا در موضعین مذکور در روایت صحیح از ورش آمده است وقالون وباقی قرا باسکان خوانده اند قوله ویا عبادی صف یعنی یاد کن قصه یاء یا عبادی اشارت است بدانکه در بعضی مصاحف یاء آن مثبت است ودر بعضی محذوف وچون قراء حمزه وکسایی وحفص موافق مصحف ایشان است اشارت کرد بدان بقوله والحذف عن شاکر دلا ومعنی کلمات آنست که چون محتاج آب که دلو او پر شود بمقصود رسد جماعت مذکور نیز بسبب موافقت قرات با مصحف بمقصود خاطر وحاجت ندارند بوجهی دیگر

٤١٩

وَفَتْحُ وَلِي فِيهَا لِوَرْشٍ وَحَفْصِهِمْ وَمَالِي فِي يس سَكِّنْ فَكَمِّلَا

یعنی ورش وحفص قوله ولی فیها مآرب اخری درطه بفتح خوانند ومدلول فاء فتکملا ومالی لا اعبد دریس باسکان خوانند وقوله فتکملا اشارتست باتمام باب یاء باقسام ستّه مذکوره **تنبیه** بدانکه مدار تعلیل درین باب آنست که آنکه یارا مفتوح کند نظرش براصل باشد واگر اسکان کند نظرش برتخفیف باشد ونیز قلّت حروف درکلمه وکثرت اعتبار می کنند قرّا پس نحو ولی فیها ونحو ومالی نظر بر قلّت مفتوح می کرداند ونحو فاذکرونی وسیجدنی ساکن می کرداند والله اعلم

٤٢٠

## بابُ مذاهبهم فی الزّوائد

بدانکه یااتی که درین باب مذکور می شود یکی آنکه یاء اصلی باشد ودیگر آنکه زاید قسم اول دراسما باشد نحو الداعی ودرافعال نحو نبغی ویسری وقسم دوم بازبردو نوع است زیرا که مصاحب نون وقایه باشد یا نه اگر باشد نحو یدعونی وآن درافعال باشد واگر نباشد آن دراسما باشد نحو دعائی وندری ونکیری وباز آن زواید یا درراس آیه باشد یا درغیر راس آیه جا بجا هریک را احکام یاد کرده شود وبالله التوفیق

وَدُونَكَ يَاآتٍ تُسَمَّى زَوَائِدًا لِأَنْ كُنَّ عَنْ خَطِّ الْمَصَاحِفِ مَعْزِلَا

بعد از یاات اضافه شروع کرد دریاات زواید واشارت کرد که ای قاری یعنی یاات زوایدرا ازغیرآن تمییز کن وبعد از آن مذاهب قرا جاری کردان دران وزوایدش از آن می خوانند

که درمصاحف امیر المومنین عثمان رضی الله عنه ثابت نیست

٤٢١

وَتَثْبُتُ فِي الْحَالَيْنِ دُرًّا لَوَامِعًا بِخُلْفٍ وَأُولَى النَّمْلِ

یعنی بعد ازمعرفت زواید معلوم کن که اثبات یاات دروقف ووصل مدلول دال دُرًّا ولام لوامعا ابن کثیر قولا واحدا وهشام بیک وجه کند وهشام بوجه دوم با باقی قرا متفق گرددر حذف یا واز باقیان حمزه رحمه الله قوله اتمدونی بمال درنمل باثبات یا خواند درحالة وصل ووقف وادغام نون درنون اتمدونی بمال می آید درفرش حروف واز قید اولی النمل ثانی نمل قوله فما اتانی الله بیرون رود که ذکر آن بیاید

٤٢٢

وَفِي الْوَصْلِ حَمَّادٌ شَكُورٌ إِمَامُهُ وَجُمْلَتُهَا سِتُّونَ

یعنی مدلول حاء حَمَّادٌ وشین شکور وهمزه امامه ابوعمرو وحمزه وکسائی ونافع درحالت وصل باثبات یا خوانند وباقی قرا غیر از ابن کثیر وهشام کما مر بحذف خوانند وکسائی ونافع وباقی قرا کما مر بحذف خوانند پس حاصل سخن آن باشد که درمجموع یاات مذکوره ابن کثیر مطلقا وهشام بیک وجه اثبات کنند درحالین وابوعمرو وحمزه وکسائی ونافع درحالت وصل اثبات کنند ودرحالت وقف حذف وهشام بوجه ثانی وابن ذکوان وعاصم بحذف خوانند درحالین وچون از قواعد قرا فارغ شد فرمود که مجموع آن شصت ودو یااست **تنبیه** قوله ثم کیدون درسوره اعراف هشام بوجهین مذکورین وابوعمرو بیک وجه درحالت وصل اثبات یا کنند کما سیاتی وهشام بغیر ازین

حرف اثبات یا نباشد وبظهور مذهب هشام اشارت کرد بقوله
لوامعا وجون ابوعمرو وحمزه وکسائی جمع می کنند بین الامرین
مدح وجه ایشان کرد بقوله حمادشکورا امامه وقوله فاعقلا
امراست یعنی ابحه گفتم از قواعد این باب فهم کن تا کامل شوی درین فن
فَيَسْرِي اِلَى الدَّاعِ الْجَوَارِ الْمُنَادِ يَهْدِيَنْ يُؤْتِيَنْ مَعْ اَنْ
وَاَخَّرْتَنِ الْاِسْرَا وَتَتَّبِعَنْ سَمَا وَفِي الْكَهْفِ نَبْغِي يَاْتِ فِي هُودَ رُفِّلَا
سَمَا وَدُعَائِي فِي جَنَا حُلْوِ هَدْيِهِ وَفِي اتَّبِعُونِي اَهْدِكُمْ حَقُّهُ بِلَا
وَاِنْ تَرَنِي عَنْهُمْ تُمِدُّونَنِي سَمَا فَرِيقًا وَيَدْعُ الدَّاعِ هَاكَ جَنَا حَلَا
می فرماید قوله یسری درسورة فجر قوله الی الداع در قمر والجوار در عسق
والمناد درسورة قاف وقوله یهدینی لاقرب وان یؤتینی خیرا من جنتک
وان تعلمنی مما علمت رشدا وقوله اخرتنی الی یوم القیمة درسورة اسرا والا
تتبعنی افعصیت درطه این نه کلمه مذکور مدلول سما یعنی نافع وابن کثیر
وابوعمرو باثبات یا خوانند بر قاعده مذکور ومدلول رای رفلا وسما کسائی
ونافع وابن کثیر وابوعمرو ما کنا نبغی در کهف وقوله یوم یات در هود
باثبات یا خوانند بعد از ان فرمود ودعائی فی جنا حلو هدیه یعنی مدلول
فا فی وجیم جنی وحا حلو وها هدیه حمزه وورش وابوعمرو وبزی
قوله وتقبل دعائی در ابرهیم باثبات یا خوانند هریک بر قاعده خود
وقوله وفی اتبعونی اهدکم حقه بلا یعنی مدلول حقه وبا بلا ابن کثیر و
ابوعمرو وقالون قوله فاتبعونی اهدکم در غافر باثبات یا خوانند وجماعة

۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶

در سورة الکهف



مذکور قوله ان ترن انا اقل در کهف ایضا باثبات یا خوانند کما اشار
وان ترنی عنهم وهریک رجوع کند با قاعده خود درو ودر جمیع نظایر
مذکور درین باب قوله تمدوننی بمال در نمل باثبات یا خوانند وقوله ویدع
الداع هاک جنی حلا یعنی مدلول مدلول ها هاک وجیم جنی وحا حلا
بزی وورش وابوعمرو یوم یدع الداع الی شیء نکر که آن در قمر می آید بعد
از یدع باثبات یا الی الداع المذکور خوانند **تنبیهات** بدانکه قاعده
ناظم آنست که جون ذکر حرفی کند که آن مختلف فیه باشد وآنرا نظیر باشد
اگر مقید کرداند غیر مقید خارج باشد واگر مطلق باشد منزل بر آن باشد
که مقدم باشد در تلاوة جنانجه اینجا ذکر جوار کرد کما اشار بقوله الی الداع
الجوار پس منزل بر حرف عسق باشد وحرف سوره رحمن وکورت
خارج باشد یعنی الجوار المنشآت وقوله الجوار الکنس ونیز تواند گفت
که در حالة وصل درین دو موضع ممکن نیست اثبات یا کردن زیرا که
بعد ازیشان ساکن واقع است ونیز ان یهدینی مراد حرف کهف است
که در یهدینی درسورة قصص خلاف نیست کما اشار بقوله ولا مراد
آنست که در تلاوة مقدم باشد ونیز در آخر باب بیاید یهدینی در قصص
مرسوم است بیا در وصل ووقف ونیز لئن اخرتنی کهف ومقید کرد آنرا
باسرا تا حرف سورة منافقین قوله اخرتنی الی خارج باشد قوله
نبغی مقید کرد بکهف تا قوله نبغی بیرون رود درسورة یوسف وبقید
هود قوله یاتی بالشمس ویوم یاتی بعض بیرون رود ومراد از دعائی

حرف ابرهیم است که دعای نوح یاد کرده شد در آیات اضافه
واز قید اتبعونی اهدکم و فاتبعونی یحببکم الله بیرون رود واز
قالون در قوله اتبعونی اهدکم در حالهٔ وصل اثبات وحذف روایت
آمده است و روایت ناظم اثبات یا آمست کما اشار بقوله
حقه بلا وجوه کلمات مذکوره بنوعی یاد کرد ناظم که بروی اخذی
نتواند کردن باحسن الفاظ اشارة کرد بدان بقوله هالجنی جلا فافهم ذلک

وفي الفجر بالوادي دنا جريانه وفي الوقف بالوجهين

یعنی مدلول دال دنا وجیم جریانه ابن کثیر و ورش باثبات یا خوانند
هر یکی بر قاعدهٔ خود و قنبل را در حالت وقف دو وجه باشد یکی اثبات
یا و یکی حذف یا کما اشار بقوله وفی الوجهین وافق قنبلا اما در حالت
وصل موافق بزی و ورش باشد در اثبات یا **تنبیه** از قید
وادی بالفجر بالواد المقدس درطه بیرون رود و قوله دنا جریانه اشارة
باستمرار قاعدهٔ ابن کثیر و ورش کرد یعنی حسن وادي بجریان آب
باشد دان پس نکوی قرآت نیز آن باشد که هر یکی اصل قرآت کوش دارند

واکرمني معه اهانن اذ هدی وحذفهما للمازني

یعنی مدلول همزه اذ و ها هدی نافع و بزی قوله اکرمنی واهاننی در سورة
فجر باثبات یا خوانند و هر یکی بر قاعدهٔ خود باشند در وصل و وقف قوله
وحذفهما یعنی در موضعین مذکورین ابو عمرو حذف یا کند در حالهٔ وصل
و وقف قوله و نزدی روایت کرده است از ابو عمرو که وی را مخیر کرده بودی

درحالهٔ وصل میان اثبات یا و حذف یا و ندین معنی اشارت کرد ناظم
بقوله عدا عدلا یعنی چون کلمتین رؤس آیة اند در ایشان حذف یا
اولیتر است از روی قیاس پس وجه جواز نیز معلوم شود واز مفهوم کلام
ناظم معلوم شود قوله اکرمنی واهانن ابو عمرو در حالهٔ وقف بحذف یا خواند قولا

وفي النمل آتاني ويفتح عن اولي حمى وخلاف الوقف بين

یعنی مدلول عین عن و همزه اولی و حا حمی قوله فما آتانی الله در نمل باثبات
یا خوانند در حالت وصل و در حالت وقف ورش بحذف یا خواند وقالون
وابو عمرو و حفص بیک وجه اثبات یا خوانند و بوجه ثانی حذف
یا کنند کما اشار بقوله وخلاف الوقف بین حلا علا وغیر از جماعت مذکور
بحذف یا خوانند در حالین و معانی رمز اشارت بدانکه اصحاب
فتح در حمایت وجه قرات اند یعنی که از جهت عربیت قوتی دارد

ومع كالجواب الباد حق جناهما وفي المهتد الاسرا

یعنی مدلول حق وجیم جناهما ابن کثیر وابو عمرو و ورش قوله کالجواب
در سبا و قوله والباد در سورة حج باثبات یا خوانند هر یکی بر قاعدهٔ خود
وچون رعایت لام کلمه کردند اصحاب اثبات که آن حق است و نیز اشو
اشارت کرد بدان بقوله حق جناهما قوله وفی المهتدی الاسرا و تحت یعنی
مدلول همزه اخو و حا حلا قوله وفی المهتد در سورة اسرا و کهف که بعد از
اسرا است اثبات یا کنند در حالهٔ وصل و چون محافظت امرین کردند
یعنی اثبات کردند در وصل و حذف یا در وقف و نیز محافظت رسم

۴۳۱

کردند مدح کرد قرات ایشانرا بقوله اخوحلا و قوله المهتدی
ومن یضلل فاولیلہ خارج باشد از قید اسرا و کهف فافهم ذلك
وَفِي اتَّبَعَنِ فِي آلِ عِمْرَانَ عَنْهُمَا وَكِيدُونِ فِي الأَعْرَافِ
قوله عنهما ضمیر عاید است بانافع و ابوعمرو یعنی قوله ومن اتبعنی وقل
للذین در آل عمران باثبات یا خوانند ومدلول حا ج ولام لیحملا ابوعمرو
وهشام خوله ثم کیدونی در اعراف باثبات یا خوانند هریك بر قاعده خود
وهشام بوجه دوم حذف یا کند در حالتین تنبیهات از قید آل
عمران ومن اتبعنی که در یوسف است بیرون رود که مرسوم است بیا
وبقید اعراف فکیدونی در هود بیرون رود که آن نیز مرسوم است
بیا و در مرسلات نیز کیدون خارج باشد واین محذوف الیا است
در رسم وبصحت روایت ابوعمرو باثبات یا در حالت وصل
ووجهین هشام اشارت کرد بقوله ج لیحملا والله اعلم

۴۳۲

بِخُلْفٍ وَتُؤْتُونِي يُوسُفَ حَقَّهُ وَفِي هُودَ تَسْأَلْنِي
قوله بخلف از تتمه ما قبل است که هشام ازو دو وجه است در کیدونی
کما مر بعد از ان فرمود که مدلول حقه ابن کثیر وابوعمرو قوله تؤتونی موثقا
در یوسف باثبات یا خوانند بر قاعده خود هریکی ازیشان و قوله حقه
اشارت است بدانچه گفته آمد و قوله وتسئلنی در سوره هود مدلول
حا حواریه وجیم جملا باثبات یا خوانند هریك بر قاعده خود تنبیه
از قید هود قوله تسئلنی در کهف بیرون رود وخلاف ابن ذکوان

در

در آخر باب بیاید و معنی رمز آنست که اثبات یا خواست زیرا که
آن اصل است ویاری دهنده آن موافقت وجهی جمیل کرده
است یعنی متابعت اثر و محافظت آن از لوازم است والله اعلم

۴۳۳

وَتُخْزُونِ فِيهَا حَجٌّ أَشْرَكْتُمُونِ قَدْ هَدَانِ اتَّقُونِ يَا أُولِي
یعنی مدلول حا ج ابوعمرو اثبات یا تخزون کند در سوره هود چنانچه
اشارت کرد بدان بقوله فیها ای فی هود زیرا که در بیت سابق ذکر هود
رفته بود پس ولا تخزون در سوره حجر خارج باشد که در رسم محذوف
الیا است قوله ولا یعنی جماد یا مذکور بعد از تخزون تفرد ابوعمرو است
وآن قوله اشرکتمون در ابرهیم وقد هدان در انعام واتقون یا اولی
در البقره ونیز کلمه دیگر که بعد ازین خواهد آمدن وآن
قوله وخافون ان کنتم مومنین در آل عمران کما اشار بقوله

۴۳۴

وَخَافُونِ وَعَنْهُمْ وَمَنْ يَتَّقِي زَكَا بِيُوسُفَ وَافَى كَالصَّحِيحِ مُعَلَّلَا
ضمیر عند عاید است با ابوعمرو کما مر بعد از ان فرمود که مدلول زای زکا
قنبل قوله ومن یتقی ویصبر در یوسف باثبات یا خوانند در وصل و وقف
تنبیهات قوله قد هدان در زمر بیرون رود واز قید یا اولی
قوله انا ربکم فاتقون در مؤمنین وما عباد فاتقون در زمر بیرون روند
که در موضعین بحذف یا مرسوم اند و واخشونی مقید کرد بقوله ولا نا قوله
واخشونی ولاتم بیرون رود در سوره البقره وقوله من یتقی انرا مقید کرد
بسوره یوسف تا قوله انه من یتقی در زمر بیرون رود ومعنی وافی کالصحیح

[Marginal note:] فی الرعد و لا تخزون فی هود و اما بانی [illegible]

[Marginal note:] از قید قد هدان الله هدانی [illegible]

معللا آنست که از ائمه قراآت روایت صحیح امده است از قنبل
که یتقی را مثل صحیح خوانده است یعنی با ثبات لام کلمه حال آنکه با صحت
روایت معلل است بدانک حرف جازم جون در کلمه آید حرکت بیندازد
این را نیز جاری بجوی صحیح کردانیدند فهم ذلک ففیه ادنی غموض والله اعلم

**وَفِي الْمُتَعَالِي دُرُّهُ وَالتَّلَاقِ وَالتَّنَادِ دَرًى بَاغِيهِ بِالْخُلْفِ جُهَّلَا**

یعنی مدلول دال دره ابن کثیر قوله المتعالی در سورة رعد با ثبات یا خواند
ومدلول دال دری وبا باغیه وجیم جهلا ابن کثیر وورش قولا واحدا
وقالون بیك وجه قوله التلاق والتناد در غافر اثبات یا کند در حرفین
هر یك بر قاعدة خود وقالون بوجه ثانی موافقت با فی قرا بحذف یا
خواند در هر دو حال این وجون اثبات اصل است اینجا بدین بحث دفع کند
قادی فتح مرکسی را که جاهل باشد بعلم عربیت کما اشار بقوله دری باغیه بالخلف جهلا

**وَمَعْ دَعْوَةَ الدَّاعِ دَعَانِي حَلَا جَنًى وَلَيْسَا لِقَالُونٍ عَنِ الْغُرِّ سُبَّلَا**

یعنی مدلول حا حلا وجیم جنی ابو عمرو وورش قوله اجیب دعوة الداع
وقوله اذا دعان فلیستجیبوا لی در البقره با ثبات یا خوانند در حالت وصل
وقوله ولیسا لقالون عن الغر سبلا یعنی اثبات یا در حرفین مذکورین
بروایت مشهور از قالون نیامده است یعنی بروایت غیر مشهور
اثبات یا آمده است از وی پس او را دو وجه باشد یکی حذف یا که آن
مشهور است ویکی اثبات که غیر مشهور است ومولف حروف بدو وجه خوانده است

**نَذِيرِي لِوَرْشٍ ثُمَّ تُرْدِينِ تَرْجُمُونِ فَاعْتَزِلُونِي سِتَّةٌ نُذُرِي جَلَا**

**وَعِيدِي ثَلَاثٌ يُنْقِذُونِ يُكَذِّبُونِ قَالَ نَكِيرِي أَرْبَعٌ عَنْهُ وُصِّلَا**

بدانک درین بیتین اشارة کرد بنوزده کلمه که در مجموع اثبات یا در حالت
وصل تفرد ورش است رحمه الله کلمه اول نذیری فستعلمون کیف
نذیر در سورة ملك ودوم وان کدت لتردین در صافات وسیوم وچهارم
در دخان یعنی ترجمون وفاعتزلون ونذر شش کلمه است مجموع در سورة
قمر ووعید سه کلمه است یکی در ابرهیم ودو در سورة قاف پس چهار مذکور
با شش نذر وسه وعید سیزده باشد چهاردهم قوله ولا ینقذون در یاسین
وپانزدهم در سورة قصص قوله فاخاف ان یکذبون وشانزدهم قوله فکیف
کان نکیر در حج وهفدهم قوله فکیف کان نکیر در سبا وهشدهم قوله
وکان نکیر الم تر در فاطر ونوزدهم قوله وکان نکیر اولم یروا در ملك تنبیه
از قید یکذبون بقال قوله ان یکذبون در شعرا خارج باشد که محذوف
الیا است وقوله عنه وصلا ضمیر عاید است با ورش ووصل اشارت
است بجمع کلمات که در مجموع با ثبات خواند کما مر
وقوله جلا اشارتست بکلمات سورة قمر که عدد آن ظاهر است کلمه

**فَبَشِّرْ عِبَادِي افْتَحْ وَقِفْ سَاكِنًا يَدًا وَوَاتَّبِعُونِي حَجَّ**

یعنی مدلول یاء یدا سوسی قوله فبشر عبادی الذین در زمر در حالت وصل
فتح یا خواند ودر حالة وقف بسکون یا وبا قیان بحذف یا خوانند در حالتین
ومدلول حا حج قوله واتبعونی هذا در زخرف در حالة وصل با ثبات یا
خواند واز قید زخرف قوله فاتبعونی یحببکم الله در آل عمران وقوله

فاتبعوني واطيعوا امري درطه بوون روذ **تنبيه**

همزه العلا رمز بيست زيراكه ازمتعلقات ترجمه است وقوله

يدا اشا رتست بصحت قرات سوسى ومراد ازيد درين موضع

نعمت است تنبيه است بدان ثبوت روايت او از ابو عمرو رحمه الله

**وَفِي الْكَهْفِ تَسْأَلْنِي عَنِ الْكُلِّ يَاؤُهُ عَلَى رَسْمِهِ وَالْحَذْفُ** ۴۴۰

مى كويدكه اجماع قرااست اثبات يا درقوله فلا تسألني عن شى دركهف

غيرمدلول ميم مثلا كه ابن ذكوان است يعنى ابن ذكوان

را دووجه است يكى اثبات يا درحالين ووجه دوم حذف يا

**وَفِي نَرْتَعِي خُلْفٌ زَكَا وَجَمِيعُهُمْ بِالْاِثْبَاتِ تَحْتَ النَّمْلِ** ۴۴۱

يعنى قوله يرتعى دريوسف مدلول زاى زكا قنبل را دووجه است

دران يكى اثبات يا درحالتين وقوله زكا اشارتست بدين وجه ووجه

دوم حذف يا است درحالتين قوله وجميعهم بالاثبات تحت النمل

يعنى قوله ان يهدينى درقصص درا ثبات يا، آن ايمه قرا متفق اند

**تنبيه** بدانكه ناظم درين باب دويا كه قرا دراثبات ان متفق

اند ياد كرد يعنى تسئلنى دركهف ويهدينى درقصص وغرض آن بود

كه دركهف خلاف ابن ذكوان معلوم شود اما يهدينى دراول باب

كفته بود كه نافع وابن كثير وابوعمرو با ثبات يا خوانده درسوره كهف

اكرچه از قيد كهف كفته بوديم كه غير آن خارج باشد اما ثانيا از بهر

تاكيد خوف اشتباه را ياد كرد يهدينى كه درقصص است تا معلوم شود

كه مختلف ومتفق ازين نوع درقران غير ازين كلمتين نمى آيد وچون

طالب اين فن از اول باآت اضافه تا باخر باب زوايد خانجه ياد كرده

شد ضبط كند باتقان اقسام مذكور درياآت اضافه وياآت زوايد مذهب

ايمه سبعه و روايت اربعه عشر تواند معلوم كردن كه چكونه خوانده اند

ودرچند موضع از اصل خود تجاوز كرده اند وآن بعد از تامل حاصل

شود وبالله التوفيق ❊ وچون از اصول قرات فارغ شد تنبيه كرد بقوله

**فَهَذِي أُصُولُ الْقَوْمِ حَالَ اطِّرَادِهَا أَجَابَتْ بِعَوْنِ اللهِ** ۴۴۲

يعنى مجموع احكام قرات واصول آن بمذاهب قرا سبعه اينكه ياد

كرده شد وحال آنست كه آن اصول جاريست بطريقى مستقيم از آن سبب

كه برنكوتر وجهى بنظم آورده است آنچه ديكران بنثر بيان كرده بودند

ناظم آنرا بطريق اختصار منظوم ياد كرد با زوايد وفوايد بسيار والله اعلم

**وَإِنِّي لَأَرْجُوهُ لِنَظْمِ حُرُوفِهِمْ نَفَائِسَ أَعْلَاقٍ تُنَفِّسُ** ۴۴۳

نفايس جمع نفيسه است ومراد از اعلاق حلى است وعطل جمع

عاطل است يعنى اميدميدارم كه درين نظم حروفى كه مختلف فيه قراست

چنان منظوم شود كه بدان مزين وبا زيور شود كسى كه معطل باشد از تن

مباحث يعنى چون آنرا ادراك كند مباحث ورا با زيور كرداند بعد از ان اشاره كرد بقوله

**سَأَمْضِي عَلَى شَرْطِي وَبِاللهِ أَكْتَفِي وَمَا خَابَ ذُو جِدٍّ إِذَا** ۴۴۴

مى كويد التزامى كه دراول قصيده كرده ام زود باشد كه بدان وفا كنم در

فرش حروف نيز يعنى آن حروف مختلف فيه را بنظم آوردم وقاعده مذكوركه

لغتند بودم رعایت کنم یعنی اگر رمز صغیر باشد بعد از کلمه قرآن اورم و رمز
کبیر مثل از حرف مختلف فیه و بعد از و یاد کنم فرقی نباشد که رمز صغیر
منظوم باشد یا او یا اند و نیز حرف مختلف فیه مقیداً آمد و مطلق نیز و تمام
فصل بعد از آن یاد کنم و شاید که نکنم اگر اشتباهی نباشد و بامثال این شروط
وفا کنم در فرش و بدانچه شرط کرده ام حق سبحانه کفایت است مرا که توفیق
دهد برا تمام این قصد که دارم و زیان نکرد کسی که مجتهد بود در اقوال
خیر خاص کسی که اعتماد بر حق تعالی کرد و از غیر او قطع طمع کرد کما
اشار بقوله حسبل چون بنده گوید حسبی الله از سر صدق و نیاز و افعال
او موافق اقوال او باشد کفایت باشد مرا و را ان کلمه والله اعلم

## باب فرش الحروف

فرش در لغة بسط است و این حروف را فرش خواند بسبب آنکه بسطی
دارد زیرا که یك یك را بجای خود ذکر می کند بخلاف اصول که آن در
هم کثیر است احکام او منبسط نیست و در اکثر مباحث اصول را میان
فاتحه والبقره آورده است متابعة متقدمان کرده است **سُورَةُ الْبَقَرَة**

**وَمَا يَخْدَعُونَ الْفَتْحُ مِنْ قَبْلِ سَاكِنٍ بُعَيْدُ ذَكَا وَالْغَيْرُ**

کالحرف اوّلاه

۴۴۹

یعنی مدلول ذال ذکا ابن عامر و کوفیان قوله و ما یخدعون باسکان خا
و ما قبل و ما بعد خا مفتوح خوانند یا حذف الف و باقیان بضم یا و فتح خا
و اثبات الف و کسر دال خوانند **تنبیه** مراد از قوله ساکن سکون
خا است و چون از قید مذکور فارغ شد قرات باقیان را یاد کرد و حواله کرد

باحرف اول که مجمع علیه است و قاعده ناظم در فرش آن باشد
که مسایل را بترتیب تلاوت یاد کند الا در مواضعی چند که
بسبب ضیق نظم تقدیم و تاخیر کند و در آن خللی نباشد والله اعلم

۴۴۶

**وَخَفِّفْ كُوفٍ يَكْذِبُونَ وَيَاؤُهُ بِفَتْحٍ وَلِلْبَاقِينَ ضُمَّ** وثقلا

یعنی عاصم و حمزه و کسایی ذال یکذبون مخفف کرده اند و یاء
آن مفتوح پس از فتح یا و تخفیف ذال سکون کاف معلوم شود
و لکن تتمیم بیت را قرات باقیان نیز بگفت ن والله اعلم

۴۴۷

**وَقِيلَ وَغِيضَ ثُمَّ جِيءَ يُشِمُّهَا لَدَى كَسْرِهَا ضَمًّا رِجَالٌ لِتَكْمُلَا**

۴۴۸

**وَحِيلَ بِإِشْمَامٍ وَسِيقَ كَمَا رَسَا وَسِيءَ وَسِيئَتْ كَانَ رَاوِيهِ**

یعنی مدلول راء رجال و لام لتکمل کسایی و هشام اشمام کنند کسره قاف
قیل و غین غیض و جیم جیء بضم و مدلول کاف کما و راء رسا ابن عامر
و کسایی حاء حیل و سین سیق را اشمام کنند و مدلول کاف کان و راء راویه
و همزه انبلا ابن عامر و کسایی و نافع اشمام سین سیء و سیئت کنند پس
حاصل سخن آن شد که کسایی و هشام در مجموع کلمات هفت گانه مذکور
اشمام کنند و ابن ذکوان موافقت کند در چهار کلمه یعنی حیل و سیق و سیء
و سیئت و نافع موافقت کند در سیء و سیئت و باقی قرا در مجموع کلمات
بکسر خوانند **تنبیهات** از تعیین کلمات معلوم شد که در
غیر مذکور نحو و من اصدق من الله قیلا و قیله یارب و قوله الا قیلا
سلاما سلاما و قوله و اقوم قیلا قرا سبعه را اختلاف نیست و اشمام آن

جائز نیست و در اصطلاح ناظر این اشمام از انواع سوم است و مخالف
آن اشمام است که در باب وقف گفته است و نیز مخالف آنست که لقد بود
والصاد زایا اشمها لدی خلف وقوله رجال لتکملا اشارتست بصحت
روایت وتکویی اشمام که دلالت می کند بر اصل
آن که ضم است و معانی رمز اشارتست بوجوه قرائت

۴۷۹ وهَا هُوَ بَعْدَ الْوَاوِ وَالْفَا وَلَامِهَا وَهَا هِيَ أَسْكِنْ

۴۸۰ وَثُمَّ هُوَ رِفْقًا بَانَ وَالضَّمَّ غَيْرُهُمْ وَكَسْرٌ وَعَنْ كُلٍّ يُمِلَّ هُوَ

یعنی مدلول راء راضیا و باء باردا و حاء حلا کسایی وقالون وابو عمرو
باسکان ها هو و هی خوانند چون وقوع ها بعد از واو و یا فا و یا لام باشد
نحو وهو وفهو ولهو ونحو وهی وفهی ولهی قوله وثم هو رفقا بان
والضم غیرهم یعنی مدلول راء رفقا و باء بان کسایی وقالون در سورة
قصص قوله ثم هو باسکان ها خوانند وقوله وعن کل یمل هو انجلا
اشارتست بظهور روایت قرا سبعه که در یمل خلاف نیست و نقل کرده
اند بعضی از کسایی باسکان ها بطریق ناظم و ابو عمرو دانی بران
عمل کردن جایز نیست زیرا که آن معتمد علیه نیست **تنبیه**
قوله اسکن راضیا باردا حلا اشارت کرد بدان که خوردن آب چون بارد
باشد بدان حلاوت زیادت باشد یعنی در کلمات مذکوره در حالت اسکان
چون خفتی دارد حلاوتش زیاده است از آنچه متحرک باشد وقوله ثم
هو رفقا بان اشارتست بقائلی که منکر اسکان باشد درین

حرف فرمود که بدار جواب او بکو رفق عربیت تا ظاهر
شود وجه آن بعد از اتباع اثر واز نقل متواتر ۵ والله اعلم

۴۸۱ وَفِي فَأَزَلَّ اللَّامَ خَفِّفْ لِحَمْزَةٍ وَزِدْ أَلِفًا مِنْ قَبْلِهِ فَتُكَمِّلَا

یعنی قوله فازلهما الشیطان حمزه بتخفیف لام خواند و پیش از لام
اثبات الف کند پس کلمه از ازلال یا زوال گردد
کما اشار بقوله فتکمل باقیان بحذف الف و تشدید لام خوانند

۴۸۲ وَآدَمَ فَارْفَعْ نَاصِبًا كَلِمَاتِهِ بِكَسْرٍ وَلِلْمَكِّي عَكْسٌ تَحَوَّلَا

یعنی که قرا سبعه غیر از ابن کثیر فتلقی آدم برفع میم خوانند و کلمات
بکسر و ابن کثیر بنصب آدم و رفع کلمات خواند کما اشار بقوله وللمکی عکس
تحولا **تنبیهات** دو قرائت یاد کرد در کلمتین زیرا که نصب از مصطلح
خارج بود و مراد از عکس آنست که اعراب معکوس شود نه اینکه کلمه معکوس شود

۴۸۳ وَيُقْبَلُ الْاُولَى أَنَّثُوا دُونَ حَاجِزٍ وَعَدْنَا جَمِيعًا دُونَ

یعنی مدلول دال دون و حاء حاجز ابن کثیر و ابو عمرو ولا یقبل منها شفاعة
بتا تانیث خوانند قوله وعدنا جمیعا دون ما الف حلا یعنی مدلول حاء حلا
ابو عمرو لفظ وعدنا در قرآن هر جا که بیاید بی الف خواند و باقیان بالف
**تنبیه** یقبل مقید کرد باولی تا ثانی بیرون رود و هو قوله ولا یقبل
منها عدل و وعدنا مطلق یاد کرد و مراد مقید است یعنی وعدنا چون وعد
بطور باشد و آن در سه موضع است در البقره و اعراف و طه ابو عمرو بحذف
الف خواند پس بخواص وعدناه و وعدنا هم خارج باشد و چون در دانستن

این بحث دقتی بود و در فهم کردن آن حلاوتی و نیز در رسم محذوف الالف بود و عدنا اشارت کرد بقوله دون ما الف حلا و قوله دون حاجز بروایت صحیح و نقل معتمد علیه را که در آخر حاجز است مهمله آمده است یعنی مانعی نیست در آنجه ابوعمرو روایت کرده است و از بعضی روایت آمده است بزا منقوطه ٥ والله اعلم

۴۵۴ وَإِسْكَانُ بَارِئْكُمْ وَيَأْمُرُكُمْ لَهُ وَيَأْمُرُهُمْ أَيْضًا وَتَأْمُرُهُمْ تَلَا

۴۵۵ وَيَنْصُرُكُمْ أَيْضًا وَيُشْعِرُكُمْ وَكَمْ جَلِيلٍ عَنِ الدُّورِيِّ مُخْتَلِسًا جَلَا

ضمیر له عاید است با ابوعمرو یعنی له ابوعمرو این شش کلمه مذکور باسکان خوانده و بعضی از مشایخ کبار روایت کرده اند از دوری بروایت ابوعمرو بوجه دوم که ناظم آنرا تفسیر باختلاس کرد اختلاس حالی باشد میان اسکان وحرکت و در بعضی مواضع تفسیر این نوع باخفا نیز کنند کما سیاتی

تنبیهات باصطلاح ناظم ضد اسکان در این کلمات منزل است بر فتحه لکن چون از قرا هیچ کس فتح روایت نیامده است در باریکم ضد اسکان کسر است و در باقی کلمات ضد اسکان رفع است بر خلاف مصطلح ناظم و از این نوع در قصیده می آید بر خلاف مصطلح و عذر آن خواسته اند که منعی باشد از دوری لغت آن الفاظ که مصطلح باشد نیامده باشد و این معنی مخفی نه باشد بر کسی که او را بر معانی لغت اطلاعی باشد و باشباه اینها در اول قصیده عذر خواسته است کما اشار بقوله ولیس یجدی من جاد مقولا وقوله وسامح نسیجه بالاغضاء والحسنی وان کان هلهلا



۴۵۶ وَفِيهَا وَفِي الْأَعْرَافِ نَغْفِرْ بِنُونِهِ وَلَا ضَمَّ وَاكْسِرْ فَاءَهُ حِينَ ظَلَّلَا

۴۵۷ وَذَكِّرْ هُنَا أَصْلًا وَلِلشَّامِ أَنَّثُوا وَعَنْ نَافِعٍ مَعْهُ فِي الْأَعْرَافِ وُصِّلَا

یعنی مدلول حا جیم وظا ظللا ابوعمرو و ابن کثیر و کوفیان قوله نغفر لکم در البقره و در اعراف بنون مفتوحه خوانده و بکسر فا و مدلول همزه اصلا نافع در البقره یغفر بتذکیر خوانده یعنی بیا مضمومه و فتح فا قوله وللشام انثوا یعنی ابن عامر بتا تانیث خوانده در موضعین قوله وعن نافع معه فی الاعراف وصلا یعنی که نافع با ابن عامر موافقت کند در تانیث تغفر در اعراف پس حاصل سخن آن باشد که ابوعمرو و ابن کثیر و کوفیان بنون خوانند در موضعین و ابن عامر بتا تانیث و نافع بتذکیر در البقره و بتا تانیث در اعراف

تنبیهات فتح نون نغفر از نفی ضم که کفت ولا ضم معلوم شد پس عدول کرد از فتح تا ضد آن مخالف نشود و معلوم شد ضم تغفر مر نافع و ابن عامر را از ضد قرات اصحاب مذکور و قرات نافع که تذکیر است از ضد قرات اول معلوم شد و قرات ابن عامر از ضد قرات نافع معلوم شود و چون قرات نغفر بنون مناسبتی با ما قبل که آن قلنا است داشت و با ما بعد نیز که سنزید است بدان اشارت کرد بقوله حین ظللا

۴۵۸ وَجَمْعًا وَفَرْدًا فِي النَّبِيءِ وَفِي النُّبُوءَةِ الْهَمْزَ كُلٌّ غَيْرَ نَافِعٍ أَبْدَلَا

۴۵۹ وَقَالُونُ فِي الْأَحْزَابِ فِي لِلنَّبِيِّ مَعْ بُيُوتَ النَّبِيِّ الْيَاءَ شَدَّدَ مُبْدِلَا

یعنی مجموع قرا ابدال همزه کنند در کلمه نبی فرقی نباشد که مفرد باشد یا جمع سلامت یا جمع تکسیر نحو النبیین و النبیون و الانبیا و النبوه و النبی

الا نافع در مجموع بهمز خواند بی ابدال وقالون مخالفت نافع کند در دو موضع مذکورین یعنی قوله تعالی ان وهبت نفسها للنبی وقوله ولا تدخلوا بیوت النبی در سورة احزاب که با بدال خواند وناظم بیان کیفیت ابدال کرد بقوله الیاء شدد مبدلا یعنی که همزه چون در طرف افتاده باشد ابدال کنند بنا بر قاعدهٔ عربیت بعد از ان یاء ساکن در یاء مبدل ادغام کنند همچنانک در قوله بالسوء الا ما رحم ربی کما مر

**تنبیهات** فایدهٔ ابدال در وصل ظاهر شود از ان سبب که بواسطهٔ التقاء ساکنین ابدال می کند چون در حالت وقف آن محذور باقی نماند که بسبب وقف زایل شد پس قالون بر اصل خود موافق نافع باشد و بهمز خواند چنانچه ابو عمرو دانی رحمه الله در تیسیر یاد کرد ۞ والله اعلم

٤٦٠ **وفی الصابئین الهمز والصابئون خذ وهزوا وکفوا فی السواکن فصلا**

٤٦١ **وضم لباقیهم وحمزة وقفه بواو وحفص واقفا ثم موصلا**

یعنی مدلول خاء خذ که جمیع قرا اند الا نافع قوله صابئین والصابئون منصوب ومرفوع مجموع بهمز خوانده اند ونافع بترک همزه وآن در البقرة ودر مائده ودر حج می آید وناظم در قرات نافع متعرض بمرفوع نشد زیرا که با وجود واو ساکن مع ترک الهمز ضم بالا زم آید بعد از ان فرمود که مدلول فاء فصل حمزه هزوا وکفوا با سکان زا وفا خواند هر جا که بیاید وباقی قرا بضم زا وفا خوانده اند زیرا که فتح در اصطلاح ناظم که ضد اسکان گفته بود ممکن نیست پس ضم متعین شود بعد از ان فرمود که حمزه در حالة وقف

بواو خواند وحفص در حالتین بواو خواند ودر باب وقف حمزه مذهب حمزه معلوم شده بود تخفیف قیاسی ورسمی ذکر آن ثانیا غرض آن بود تا کسی اعتقاد نکند که حمزه درین دو کلمه رجوع کرده است از تخفیف

٤٦٢ **وبالغیب عما تعملون هنا دنا وغیبک فی الثانی الی صفوه**

یعنی مدلول دال دنا ابن کثیر قوله وما الله بغافل عما تعملون افتطمعون بغیب خواند وباقیان بخطاب وقوله هنا یعنی درین موضع که بعد از هزوا است در تلاوت بعد از ان فرمود که مدلول همزه الی وصاد صفوه و دال دلا نافع وابو بکر وابن کثیر قوله وما الله بغافل عما تعملون اولئك الذین اشتروا الحیوة بغیب خواند وباقیان بخطاب کما اشار بقوله وغیبک فی الثانی ودر عشر یازدهم قوله تعملون دو کلمه دیگر بیاید حکم ان گوید

٤٦٣ **خطیئته التوحید عن غیر نافع ولا یعبدون الغیب**

یعنی قرا سبعه واحاطت به خطیئته بتوحید خوانده اند الا نافع که بجمع سلامت خواند بعد از ان فرمود که مدلول شین شایع ودال دخللا حمزه وکسائی وابن کثیر لا یعبدون الا الله بغیب خوانده اند وباقیان بخطاب

**تنبیهات** بدانک اصطلاح ناظم آنست که چون دو موضع احتمال جمع سلامت وتکسیر باشد حمل بر جمع سلامت کنند وقوله شایع دخللا اشارتست بوجه قرات یعنی چون ما قبل لا یعبدون غیب بود که آن اخذنا است مناسب ما قبل مستحسن بود دانسته که آن امری شایع است

٤٦٤ **وقل حسنا شکرا وحسنا بضمه وساکنه الباقون**

یعنی مدلول شین شکرا حمزه وکسایی قوله حسنا بفتح حا و سین خوانند
وباقیان بضم حا و اسکان سین **تنبیهات** قرات حمزه وکسایی
از لفظ معلوم شد که حا و سین را حرکت دهند و از ضد ترجمه قرات
باقیان که ضم وسکون است فتح حا و سین قوله حسنا معلوم شود
نه از لفظ کما اشار بقوله واحسن مقولا و فایده ذکر لفظ اولی آنست
که اگر اختصار کردی بر لفظ ثانی موهم آن بودی که با الف است
بروزن فعلی لیک چون لفظ اول متحرک نحو کثیر بعد از آن
لفظ ثانی نیز گفت وبیان کرد میان لفظ اولی و ثانی مخالفت
در دو حرکت پیش نیست معلوم شد که لفظ ثانی تنوین است

۴۶۵ وَتَظَّاهَرُونَ الظَّا خَفِّفْ ثَابِتًا وَعَنْهُمْ لَدَى التَّحْرِيمِ أَيْضًا

یعنی مدلول ثابتا عاصم وحمزه وکسایی تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان
وان تظاهرا در تحریم بتخفیف ظا خوانند وباقیان تشدید واشارت کرد بقرات تخفیف

۴۶۶ وَحَمْزَةُ أَسْرَى فِي أُسَارَى وَضَمُّهُمْ تُفَادُوهُمُ وَالْمَدُّ إِذْ

یعنی حمزه خواند اساری اسری بروزن فعلی باقیان بروزن فعالی
ومدلول همزه اذ وراء راق ونون نقلا نافع وکسایی وعاصم قوله
تفادوه [illegible] وفتح فا واثبات الف بعد از فا خوانند وباقیان
بفتح تا واسکان فا وحذف الف **تنبیهات** بذکر قرات مستغنی
شد از قیود وفتح همزه اسری دانسته شد از منفق وضم همزه اساری
از تشبیه کردن بکسالی در بنا جمع وبدانکه چون تلفظ کند بدو قرات واحدی

متقارن می‌شد ابجد متقارن باشد بلفظ فی اذان مسکوت عنه باشد
وآن دیگر اذان مذکور وبدانکه فتح فا تفادوهم از لفظ معلوم شد وسکوت
از بهر مسکوت عنه از نظیر که آن یخادع ویخدع است ومکان مد که
الف است بعد از فا از لفظ معلوم شد وقوله اذ راق نقلا اشارتست
ثنا بر قرات اساری زیرا که مراد از نقل اینجا زیادتی است
که آنک اساری با الف خواند حسنات او زیادت باشد والله اعلم

۴۶۷ وَحَيْثُ أَتَاكَ الْقُدْسُ إِسْكَانُ دَالِهِ دَوَاءٌ وَلِلْبَاقِينَ

یعنی مدلول دواء ابن کثیر قوله بروح القدس هرجا که بیاید باسکان دال
خواند وچون ضد آن که فتح است ممکن نیست خواندن فرمود وللباقین
بالضم ارسلا وچون وجه فتح در عربیت نامده است اشارت کرد بدان بقوله

۴۶۸ وَيُنْزِلُ خَفِّفْهُ وَتُنْزِلُ مِثْلَهُ وَنُنْزِلُ حَقٌّ وَهْوَ فِي الْحِجْرِ ثُقِّلَا

۴۶۹ وَخُفِّفَ لِلْبَصْرِي بِسُبْحَانَ وَالَّذِي فِي الْأَنْعَامِ لِلْمَكِّي عَلَى أَنْ يُنَزِّلَا

۴۷۰ وَمُنْزِلُهَا التَّخْفِيفُ حَقٌّ شِفَاؤُهُ وَخُفِّفَ عَنْهُمْ يُنْزِلُ

یعنی مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو قوله ینزل وجمیع آنچه زیادة می‌کنند
در اول فعل ماضی از برای فعل مستقبل که آن یا باشد یا تا یا نون
نحو ینزل وتنزل وننزل ومنزل علیکم وان ینزل علیهم باسکان نون
وتخفیف زا خوانند اند غیر از یک حرف که قراء سبعه در فتح نون ثانی
وتشدید زای آن متفق اند وآن در سورة حجر است قوله وما ننزله الا
بقدر معلوم وباقی قراء در مجموع بفتح نون وتشدید زای خوانند ابد الا

ونزل من القرآن
وقوله

مواضعی چند که بعضی از اصل خود تجاوز کرده باشد کما سیاتی اما ابن کثیر
مخالف اصل خود است در سبحان قوله حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه که
ابو عمرو آنرا بتخفیف خواند و ابن کثیر بتثقیل خواند کما اشار بقوله وخفف
للبصری بسبحان و ابو عمرو بخلاف اصل خود است در انعام که ابن کثیر
قوله علی ان ینزل آیة بتخفیف خواند و ابو عمرو بتثقیل کما اشار بقوله والذی
فی الانعام للمکی علی ان ینزلا بعد از ان فرمود که مدلول حق و شین
شفاوه ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسایی مخالف قاعدهٔ خود اند
اینجا و ابن کثیر و ابو عمرو و کسایی و حمزه در سورهٔ لقمان و سورهٔ شوری قوله وینزل الغیث
باسکان نون و تخفیف زای خواند کما اشار بقوله و خفف عنهم ضمیر
عاید است با جماعهٔ مذکور **تنبیهات** عموم در کلمات ینزل
معروف و مجهول از ضم اول لفظ معلوم شد و اسکان نون از لفظ ینزل
معلوم شد و فتح ینزّل از کلمهٔ مجموعه یعنی و ما ننزله در سورهٔ حجر و مکرد
کرد کلمهٔ ینزل تا مندرج شود فعل مستقبل که در اول نون یا تا باشد
کامر و سبحان مطلق گفت تا شامل هر دو موضع باشد کامر و بقید
علی ان ینزل قوله مالم ینزل که بعد از ینزل آیة می آید در انعام خارج
باشد که ابو عمرو بر قاعدهٔ خود بتخفیف خواند و منزلها ضم کرد موافقت
ینزل الغیث را و از ین اصل قوله نزل به در شعرا و ما نزل من الحق
در حدید و منزلین در آل عمران و منزل من ربک در انعام باقی است
در مواضع خود گفته آید قوله حق شفاوه ثنا است بر وجه قراءت حمزه

وکسایی

وکسایی و چون تشاکل در کلام قوم مطلوب است اشاره کرد
بقوله مسجلا یعنی مطلقا ینزل الغیث و منزلها که ما قبل
آن انزل علینا است و التفات باصل مذهب خود نکنند

٤٧١ **وَجِبْرِيلُ فَتْحُ الْجِيمِ وَالرَّا وَبَعْدَهَا وَعَى هَمْزَةً مَكْسُورَةً**
صُحْبَةٌ وِلَا

٤٧٢ بِحَيْثُ أَتَى وَالْيَاءُ يَحْذِفُ شُعْبَةٌ وَمَكِّيُّهُمْ فِي الْجِيمِ بِالْفَتْحِ وُكِّلَا

٤٧٣ **وَدَعْ يَاءَ مِيكَائِيلَ وَالْهَمْزَ قَبْلَهُ عَلَى حُجَّةٍ وَالْيَاءُ يَحْذِفُ** أَجْمَلَا

یعنی کلمهٔ جبریل مطلقا مدلول صحبه بفتح جیم و فتح را خواند و بعد از را
محافظه همزهٔ مکسوره کنند بوزن جبرئیل قوله والیاء یحذف شعبة یعنی شعبه
از جبرئیل حذف یا کند پس شعبه بوزن جبرئل خواند بعد از آن فرمود که ابن
کثیر جیم جبریل بفتح خواند و ترک همزه کند بوزن فعلیل و باقی قرا بکسر جیم و را
خوانند و حذف همزه و اثبات یا بوزن فعلیل مکسور الفا قوله ودع یاء
میکائیل یعنی مدلول عین علی و حاء حجة حفص و ابو عمرو ترک همزه و یاء
میکائیل کنند پس بوزن مفعال شود و مدلول همزه اجملا نافع یا را حذف کند
و همزه را باقی دارد کند بوزن میکائل شود و باقی قرا باثبات همزه و یاء بعد از همزه
خوانند بوزن میکاعیل پس حاصل سخن در مسئلتین چون باهم جمع کنند
نافع خواند جبریل و میکائل بوزن فعلیل و مفعاعل و ابن کثیر کفعلیل
و مفعاعیل و ابو عمرو و حفص کفعلیل و مفعال و ابن عامر کفعلیل و مفعاعل
و ابو بکر کفعلل و مفعاعیل و حمزه و کسایی کفعلليل و مفعاعیل

٤٧٤ **وَلَكِنْ خَفِيفٌ وَالشَّيَاطِينُ رَفْعُهُ كَمَا شَرَطُوا وَالْعَكْسُ**

یعنی مدلول کاف کما وشین شرطوا ابن عامر وحمزه وکسایی قوله ولکن
الشیاطین کفروا بتخفیف نون وکسر نون خوانده اند در حالت وصل
وبرفع شیاطین وباقی قرا که مدلول ایشان نون نحو وسما است یعنی
عاصم وحرمیان وابوعمرو بتشدید نون با فتحه وبنصب نون شیاطین
خوانده اند کما اشار بقوله والعکس نحو سما العلا پس عکس اینجا ضد قرات
اول باشد تنبیهات قوله کما شرطوا اشارتست بوجه قرائتین
مذکورتین یعنی گفته اند که لکن چون مخفف باشد عمل نکند وچون
مشدد باشد بکند وبدانک اسکان نون لکن معلوم شد از لفظ ناظم
وکسر آن در حالت وصل مر لکن را که بتخفیف خواند
وفتح آن مر قاری مشدد را از اجماع معلوم شود ٥ والله اعلم

وَنُنْسِخْ بِهِ ضَمٌّ وَكَسْرٌ كَفَى وَنَنْسَهَا مِثْلُهُ مِنْ غَيْرِ هَمْزٍ ذَكَتْ إِلَى

یعنی مدلول کاف کفی ابن عامر ما ننسخ من آیة بضم نون حرف مضارع
خواند وکسر سین وغیر او بفتح نون وسین خوانده ومدلول ذال ذکا
وهمزه الی ابن عامر وکوفیان ونافع او ننسها بضم نون وکسر سین
وحذف همزه خوانده وابن کثیر وابوعمرو بفتح نون وسین وبعد از سین
همزه ساکنه خوانده اند تنبیهات معنی کفی آنست که قید
مذکور کفایت است قرائت ابن عامر را وبکلمه الیه قرا اشارت کرد
بقوله ذکت الی وسکون همزه در قرائت ابن کثیر وابوعمرو از اصطلاح ناظم
معلوم شود که اگر گوید حرفی زاید کن ومتحرک مراد باشد مقید کرده اند والا مطلق گوید

عَلِيمٌ وَقَالُوا الْوَاوُ الْاُولَى سُقُوطُهَا وَكُنْ فَيَكُونُ النَّصْبُ
وَفِي آلِ عِمْرَانٍ فِي الْاُولَى وَمَرْيَمٍ وَفِي الطَّوْلِ عَنْهُ وَهْوَ بِاللَّفْظِ اُعْمِلَا
وَفِي النَّحْلِ مَعْ يَاسِينَ بِالْعَطْفِ نَصْبُهُ كَفَى رَاوِيًا وَانْقَادَ

یعنی مدلول کاف کفلا ابن عامر قالوا اتخذ الله ولدا بغیر عاطفه خوانده
وآنرا مقید کرده اند بقوله علیم تا قوله بما تعملون بصیر وقالوا لن یدخل
بیرون رود وواو اولی گفت تا ثانی که ضمیر جماعت است بیرون رود
وباقیان با اثبات واو خوانده بعد از آن فرمود که مدلول کاف کفلا یعنی
ابن عامر در چهار موضع که مذکورست در نظم بنصب خواند یعنی قوله
کن فیکون وقالوا در البقره ولن فیکون ویعلمه در آل عمران ولن فیکون
وان الله در مریم وکن فیکون الحق الی الذین در طول وباقی قرا برفع
خوانده بعد از آن فرمود که مدلول را، راویا وکاف کفی کسایی وابن عامر
قوله کن فیکون والذین هاجروا در نحل وقوله کن فیکون فسبحان الذی
در یاسین بنصب خوانده وغیر کسایی وابن عامر برفع خوانده تنبیهات
مسئله قالوا وکن فیکون در رمز کاف کفلا جمع کرد وحصر مواضع مذکور
تا غیر آن بیرون رود وکن فیکون در آل عمران با اول مقید کرد اینست
تا ثانی قوله کن فیکون الحق من ربک بیرون رود وقوله کفلا اشارت
بدانچه در غیر نحل ویاسین کن فیکون منصوبست زیرا که جواب امر
است واما در نحل ویاسین عطف است بر قوله نقول که پیش از کون
است وقوله کفی راویا اشارتست بدین معنی که گفته آمد وبعضی از

نحا قله موافق اند درین دو موضع نعنی در نحل و ما سین کما اشار بقوله
وانقاد معناه یعملاو بعمل اشترفرمان بردار را کویند تنبیه است بر
موافقت نحاة درین دو موضع که دران جهار موضع دیکر
انکار کرده اند بر قرات ابن عامر که آن امر نیست ه والله اعلم

۴۷۹ وَتَسْئَلُ ضَمُّوا التَّا وَاللَّامَ حَرَّكُوا بِرَفْعٍ خُلُوداً وَهْوَ

نعنی مدلول حا خلودا قرا سبعه الا نافع ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بضم تا
وحرکت لام برفع خوانند و نافع بفتح تا و اسکان لام خواند تنبیهات
جون اکثر قرا مساوی بودند در رفع ولا تسئل ایشانرا مقدم داشت و
کفت حرکوا تا ازان اسکان که ضد حرکت است معلوم شود که اکر کفتی
رفعوا ضد آن نصب بودی و اکر اختصار کردی بر تحریک حمل کردندی
بر فتحه و آنجه کفت واللام حرکوا ازان سبب لام را مقید کرد که جمیع
قرا غیر از نافع صلاحیت حرکت بود و قوله خلودا حال است از رفع
و معنی آنست دایم است قراة نافع وانرا شارست بصحت معنی و قوله وهو من بعد
نفی لا اشارست بدانک در قراة غیر نافع لا نافی است و در قراة نافع نافی نیست

۴۸۰ وَفِيهَا وَفِي نَصِّ النِّسَا ثَلْثَةٌ اَوَا خِرُ اِبْرَاهَامَ لَاحَ وَجَمَّلَا
۴۸۱ وَمَعْ آخِرِ الْاَنْعَامِ حَرْفَا بَرَاءَةٍ اَخِيرًا وَتَحْتَ الرَّعْدِ حَرْفٌ تَنَزَّلَا
۴۸۲ وَفِي مَرْيَمٍ وَالنَّحْلِ خَمْسَةُ اَحْرُفٍ وَآخِرُ مَا فِي الْعَنْكَبُوتِ مُنَزَّلَا
۴۸۳ وَفِي النَّجْمِ وَالشُّورٰى وَفِي الذَّارِيَاتِ وَالْحَدِيدِ وَيُرْوٰى فِي امْتِحَانِهِ الْاَوَّلَا
۴۸۴ وَوَجْهَانِ فِيهِ لِابْنِ ذَكْوَانَ هٰهُنَا وَوَاتَّخَذُوا بِالْفَتْحِ

بدانک لفظ ابرهیم در مجموع قران شصت و نه موضع است سی
و شش موضع آنست که مختلف فیه نیست و سی و سه مختلف فیه
مدلول لام لاح یعنی هشام مجموع را با لف خواند و غیرا و بیا خوانند
الا ابن ذکوان که آنجه بیاید از کلمه ابرهیم او را دو وجه باشد در سورة
البقرة و در غیر البقرة موافق قرا باشد و از بهر ظهور آنرا یاد کنیم بدانک
با نود کلمه در سورة البقرة می آید و سه در آخر سورة نسا قوله واتبع ملة
ابرهیم واتخذ الله ابرهیم واوحینا الی ابرهیم و در آخر انعام ملة ابراهام
و در آخر توبه قوله وما کان استغفار ابراهام وان ابراهام لاواه و در ابرهیم
واذ قال ابراهام رب اجعل و در نحل ان ابراهام کان امة وان اتبع ملة
ابراهام و در مریم قوله واذکر فی الکتاب ابراهام وعن آلهتی یا ابراهیم
ومن ذریة ابراهام و در عنکبوت ولما جاءت رسلنا ابراهام و در شوری
وما وصینا به ابراهام و در سورة والذاریات هل اتیک حدیث ضیف
ابراهام و در سورة نجم وابراهام الذی وفی و در حدید ولقد ارسلنا
نوحا وابراهام و در اول امتحان اسوة حسنة فی ابراهام تنبیهات
بدانک قرات هشام از لفظ ناظم معلوم شد زیرا که ابراهام با لف می خواند
یا بیا و کلمه مختلف فیه را جون نظیری باشد متفق علیه یاد کند ناظم انرا
وان الف است اینجا و نحو او آن باشد که حوالت کند آن وجه دیکر را
که غیر مخالف است بر اجماع و برین اشارة کرد بقوله لاح و قوله عم اشارست
بعموم اخبار در اتخاذ مقام ابرهیم که روایت است بنسبت با ما و اینجا که بش

ازما بودن اند واو طلا از ابغال ست اشارتست بتحقیق قرائت مذکور بجد و سعی

وَأَرِنَا وَأَرِنِي سَاكِنًا الكَسْرِ دُمْ يَدًا وَفِي فُصِّلَتْ يَرْوِي صَفَا دَعْ كَلاَ ٤٨٥

وَاخْفَاهُمَا طَلْقٌ وَخَفَّ ابْنُ عَامِرٍ فَأُمْتِعُهُ أَوْصَى بِوَصِّي كَمَا اعْتَلاَ ٤٨٦

یعنی مدلول دال دم و یاء یدا ابن کثیر و سوسی قوله وارنا مناسکنا و اذ

قال ابرهیم رب ارنی وارنا الله جهرة وارنی انظر الیك کسره ارنی

باسکان خوانند در مواضع مذکوره و قوله فی فصلت یروی صفا

دع کلا یعنی مدلول یاء یروی و صاد صفا و دال دع و کاف کلا مضموم

که مشتق از اکل باشد سوسی و ابوبکر و ابن کثیر و ابن عامر بترجمه مذکوره

خوانند ارنا اللذین در فصلت پس ابوبکر و ابن عامر در غیر فصلت و باقی

قرا غیر از ابن کثیر و سوسی در کلمات مذکوره تمام کسره را خوانند قوله

واخفاهما طلق ضمیر عاید است با کلمتین یعنی ارنا وارنی و بنا بر آن

مدلول طاء طلق دوری از ابوعمرو در مجموع کلمات باخفا کسره خواند

یعنی باختلاس قوله وخف ابن عامر فامتعه یعنی تا فامتعه را مخفف کرده اند

و از تخفیف تا و سکون میم لازم آید و باقی قرا بتثقیل تا و فتح میم خوانند قوله

اوصی بوصی کما اعتلا یعنی همزه مفتوحه میان دو واو و واو ثانی را ساکن

کردانیده و صاد را مخفف خوانده و باقیان واو را بفتح خوانده اند و صاد

را مشدد و همزه را محذوف و ناظم بهر دو قراة از بهر ظهور تلفظ کرد

بقوله اوصی بوصی کما اعتلا **تنبیهات** مراد از اخفا حرکت است

نه حرف و سکون میم امتعه از لفظ معلوم شود و قراءت باقیان از ضد



اسکان و آن فتح باشد کما مر و از نا مقدم داشت بر امتعه در تلاوت تضیق

النظم و چون در اسکان ارنی تخفیفی بود اشارت کرد بنا بر فادی آن

بقوله دم یدا و چون در حرف فصلت موافقی بود ابوبکر را با ایمه مذکور

تشبیه کرد بلبن که در پستان جمع شود از بهر خوردن قوله صفا دع

کلا و قوله طلق یعنی ظاهر است وجه دوری زیرا که قرائت وا مر بست بین امرین

وَفِي أَمْ يَقُولُونَ الخِطَابُ كَمَا عَلاَ شَفَا وَرَؤُفٌ قَصْرُ صُحْبَتِهِ حَلاَ ٤٨٧

یعنی مدلول کاف کما و عین علا و شین شفا ابن عامر و حفص و حمزه و کسایی

ام تقولون ان ابرهیم بتاء خطاب خوانند و باقیان بغیب و مدلول صحبه

و حاء حلا ابوبکر و حمزه و کسایی و ابوعمرو رؤف در جمیع قرآن بقصر خوانند

یعنی بعد از همزه واوی نباشد و باقیان بمد خوانند یعنی بعد از همزه واو باشد

**تنبیهات** مراد از ام یقولون آنست که بعد از و ابرهیم می آید نه ام

تقولون علی الله ما لا تعلمون و آن بنا بر ترتیب مسائل است و رؤف علم است

کما مر و قوله صحبته اشارتست بدین معنی که گفته اند و حذف لام کرد از روی

نا نظایر او داخل باشد و قوله کما علا شفا اشارتست بنا بر فادی خطاب

زیرا که حمل کرده است بر ما قبل و ما بعد و چون معانی غریب در لفظی

موجز جمع کرد اشارت کرد بدان بقوله قصر صحبته حلا

وَخَاطَبَ عَمَّا تَعْمَلُونَ كَمَا شَفَا وَلاَمَ مُوَلِّيهَا عَلَى الفَتْحِ كُمِّلاَ ٤٨٨

وَفِي يَعْمَلُونَ الغَيْبُ حَلَّ وَسَاكِنٌ بِحَرْفَيْهِ يَطَّوَّعْ وَفِي الطَّاءِ ثُقِّلاَ ٤٨٩

وَفِي التَّاءِ يَاءٌ شَاعَ وَالرِّيحَ وَحَّدَا وَفِي الكَهْفِ مَعْهَا وَالشَّرِيعَةِ وَصَّلاَ ٤٩٠

٤٩١ وَفِي ٱلنَّمْلِ وَٱلْأَعْرَافِ وَٱلرُّومِ ثَانِيًا وَفَاطِرٍ دُمْ شُكْرًا وَفِي ٱلْحِجْرِ فُصِّلَا

٤٩٢ وَفِي سُورَةِ ٱلشُّورَى وَمِنْ تَحْتِ رَعْدِهِ خُصُوصٌ

بعد ازين از نظام يعملون مختلف فيه موضعين ياد كرده شد و درين مكان دو حرف ديگر ياد كرد ناظم در عقب يكديگر و مسئله موليها در وسط آن و بعد از ان مسئله يطوع و بعد از ان مسائل رياح و در پيك فصل مجموع را بيان كنيم وبالله التوفيق اما يعملون سوم كه بعد از و ولئن اتيت هي آيد مدلول كاف كما و شين شفا ابن عامر و حمزه و كسايي بخطاب خوانند و يعملون چهارم كه بعد از و ومن حيث خرجت مي آيد مدلول حا، حل ابو عمرو فقط بغيب خوانند و چون جمع كني يعملون چهار كانه فرا سبعه در ان پنج مرتبه باشند نافع و ابوبكر در اول و چهارم بتاء خطاب خوانند و ابن كثير در سه موضع بغيبت خوانند و در اخير بخطاب و ابو عمرو بعكس ابن كثير خوانند و حفص اول و دوم و چهارم بخطاب خواند و سيوم بغيب و ابن عامر و حمزه و كسايي در جميع بخطاب خوانند والله اعلم و مدلول كاف كلا ابن عامر موليها فاستبقوا الخيرات بفتح لام باثبات الف بعد از لام خواند و باقيان بكسر لام و بعوض الف يا ساكن خوانند تنبيه الف موليها از لفظ ناظم معلوم شد زيرا كه لفظ صحيح را براست بيان الف و يا پس فتح دلالت بر الف كند و قوله كلا اشارتست بدين معنى يعني كلا با فتح لام بالف و معلوم شد يا موليها مر باقي قرا را از كسره لام زيرا كه الف چون ما قبل او مكسور باشد منقلب شود با يا قوله



وساكن حرفيه يطوع و في الطاء ثقلا و في التا يا شاع يعني مدلول شين شاع حمزه و كسايي قوله ان يطوف بهما ومن يطوع و قوله فمن تطوع خيرا بسكون عين و تشديد طا و بياء مفتوح كه دو نقط در زير باشد پس از طا خوانند در هر دو كلمه و ناظم عين را مقيد كرد ايشان باسكان تا از ضد آن فتح حاصل شود و طا را مقيد كرد ايشان بتشديد تا ضد آن تخفيف باشد و بجاي تا يا آورد پس باقي قرا تطوع عين را بفتح خوانند و طا را بتخفيف و عوض يا تا خوانند قوله والريح وحدا كلمه ريح كه مختلف فيه است مجموع يازده است آنرا بترتيب قصيده ياد كنيم و تصريف الريح در البقره و در كهف تذروه الريح و در جاثيه و تصريف الريح ايات لقوم و در نمل ومن يرسل الريح و در اعراف وهو الذي يرسل الريح و در روم الله الذي يرسل الريح و بثاني مقيد كرد تا قوله ومن اياته ان يرسل الرياح خارج باشد كه در جمع آن خلاف نيست و در فاطر الله الذي ارسل الريح و در حجر وارسلنا الرياح لواقح و در شوري يسكن الريح و در ابرهيم اشتدت به الريح و در فرقان ارسل الريح بشرا فاما حرف البقره بتوحيد حمزه و كسايي خوانند كما اشار بقوله وحدا و بعد از ان عطف كرد بر سورة البقره سوره كهف و جاثيه يعني كه اين نيز حمزه و كسايي بتوحيد خوانند قوله وفي النمل والاعراف والروم ثانيا و فاطر دم شكرا يعني مدلول دال دم و شين شكرا ابن كثير و حمزه و كسايي درين مواضع چهار كانه بتوحيد خوانند و قوله في الحجر فصلا يعني مدلول فاء فصل حمزه در سورة حجر بتوحيد خوانند

وقوله وفی السورة الشوری ومن تحت رعد خصوص یعنی مدلول خا
خصوص قرا سبعه غیر از نافع در سورة شوری و در ابرهیم که تحت سورة
رعد است ریح بتوحید خوانند پس ریاح بجمع در موضعین بفرد نافع باشد
قوله وفی الفرقان زاکیه هللا یعنی بزی وقنبل در فرقان بتوحید خوانند
تنبیهات مسئله ریح دائر است میان توحید وجمع زیرا که آن
دو قرات مشهور است وچون تامل کنی دران که گفته آمد مذاهب
ائمه سبعه جمله معلوم شود واز بهر ظهور مذهب هریک یاد کنیم اما
نافع در یازده موضع مذکور جمله بجمع خوانده است وابن کثیر در البقره
والکهف وجاثیه وحجر بجمع خوانده است ودر سورة ابرهیم بتوحید وحمزه
در فرقان بجمع خوانده است فقط ودر باقی توحید وکسائی در حجر وفرقان
بجمع خوانده است فقط ودر باقی بتوحید وحروف مختلف فیه از مذکور ودیگر
وَایِّ خِطَابٍ بَعْدَ عَمِّ وَلَوْ تَرَی وَفِی اِذْ یَرَوْنَ اَلْیَا بِالضَّمِّ کَلَّا
یعنی مدلول عم نافع وابن عامر قوله ولو یری الذین ظلموا بخطاب خوانند
وباقیان بغیب ومدلول کاف کلا ابن عامر اذ یرون العذاب بضم یا خواند
وباقی قرا بفتح تنبیهات قوله عم اشارتست بمعنی آنکه زیرا که خلاف
است درانکه خطاب مر رسول راست علیه الصلوة والسلام یا خود جمیع
خلایق را واکلیل جامه باشد بجواهر مرصع کرده باشد پس معنی آن باشد که
صورة ضم اذ یرون که بریا است پوشانیده است آنرا مانند اکلیل بر ناظم
بدین معنی اشارة کرده تنبا بر قاری وقرائت او که بضم خوانده است بقوله کلا

در فرقان

۴۹۳

وَحَیْثُ اَتَی خُطُوَاتٌ الطَّا اَسْکَنْ وَقُلْ ضَمَّهُ عَنْ زَاهِدٍ کَیْفَ رَتَّلَا
یعنی هر مرموزین قوله ولا تتبعوا خطوات الشیطان ونظایر آن در مجموع
قرآن باسکان طا خوانده اند وباقی قرا که رمز ایشان عین عن وزای زاهد
وکاف کیف وراء رتلا است یعنی حفص وقنبل وابن عامر وکسائی بضم طا
خوانند تنبیه هردو قراءة یاد کرد زیرا که از اصطلاح بیرون نهاده بودند
ومعنی رمز اشارتست بزهد قاری وصحت وجه قرآت فافهم ذلک
وَضَمُّكَ اُولَی السَّاکِنَیْنِ لِثَالِثٍ یُضَمُّ لُزُومًا کَسْرُهُ فِی نَدٍ حَلَا
قُلِ ادْعُوا اَوِ انْقُصْ قَالَتْ اخْرُجْ اَنِ اعْبُدُوا وَمَحْظُورًا انْظُرْ مَعْ قَدِ اسْتُهْزِئَ اعْتَلَا
سِوَی اَوْ وَقُلْ لِابْنِ الْعَلَا وَبِکَسْرِهِ لِتَنْوِینِهِ قَالَ ابْنُ ذَکْوَانَ مُقْوِلَا
بِخُلْفٍ لَهُ فِی رَحْمَةٍ وَخَبِیثَةٍ وَرَفْعُكَ لَیْسَ الْبِرُّ یُنْصَبُ فِی
بدانک قرا سبعه را اختلاف است در کسر وضم لام وواو وتا ونون
وتنوین ودال چون ازین شش حرف مذکور وتنوین که ششم است در
آخر کلمه باشد وحال آن باشد که ساکن باشد وملاقی حرف ساکن شوند
که آن اول حرف باشد از کلمه ثانیه وبعد از ساکن ثانی ضم لازم باشد که آن
ضمه واقع شده باشد در حرف سیوم کلمه ثانیه چون شروط مذکور موجود
باشد پس مدلول فا فی ونون ندو حا حلا حمزه وعاصم وابو عمرو حرف آخر
را از کلمه اولی مکسور کرده اند وباقی قرا بضم مثال لام قوله قل ادعوا ومثال
واو او انقص ومثال تا قالت اخرج ومثال نون ان اعبدوا ومثال تنوین
محظورا انظر ومثال دال ولقد استهزئ از اصحاب کسر ابو عمرو در لام وواو

۴۹۴

۴۹۵

۴۹۶

۴۹۷

۴۹۸

موافقت اصحاب ضم کردن است کما اشار بقوله سوی او وقل لابن العلا وانی
ذکوان نیز از ضم باکسر در شوش فقط الا در دو حرف که اگر چه بعد از شوش
بیاید که او برقاعده خود بضم خواند و آن دو حرف یکی در اعراف قوله برحمة
ادخلوا و حرف دوم در ابرهیم قوله خبیثة اجتثت و بوجه دوم ابن ذکوان
در حرفین مذکورین بکسر خواند کما اشار بقوله قال ابن ذکوان مقولا لخلف
له فی رحمة وخبیثة **شبهات** قوله مقولا اشارت بدانکه گفته
اند که ضم طریق ابن نضر است و کسر طریق نقاش و چون اصل کسر است در
التقاء ساکنین اشارت کرد بحلاوت آن بقوله فی نحلا و قوله یضم لزوما احتراز
کرد از آن چه در حرف ثالث حرکت عارض باشد چنان امشوا که از ین باب
نباشد و قراء در کسر آن متفق باشند و نیز در کسرهٔ نون ان امرؤ خلاف نیست زیرا که
ضمه در وی تابع حرکت اعرابی است و مبدل شود بفتحه چنانکه در رایت
امرءا و اگر قایلی گوید که این چه ناظر فرمود بضم لزوما کسره منقوض است
بقوله قل الروح و ان الحکم و نحو ذلك گوییم لا نسلم زیرا که ضم منقسم است
بر دو نوع ضمه مجاوره و ضمه مفارقه ضمه مجاوره آنست که در حالت ثبوت
همزه وصل تابع حرف ثالثه بود بل چنانچه ناظر یاد کرد قل ادعوا و نحو ذلك
بخلاف ضم مفارقه قل الروح و ان الحکم و غلبت الروم قوله و رفعك
لیس البر ینصب فی علا یعنی مدلول فاء فی و عین علا حمزه و حفص قوله
لیس البر ان تولوا بنصب را خوانند و باقیان برفع زیرا که بخفض خواندن
از روی عربیت جایز نبود اگر چه مصطلح ناظم ضد نصب خفض فرموده است



واذن بسبب که تلفظ کرد اولا برفع که قراءت باقیان است و قوله ولیس
البر بان تاتوا البیوت در ضم آن متفق‌اند و قوله فی علا اشارت است بدین
معنی که در حرف اول که اعلامت خلافست پس در حرف
اسفل خلاف نباشد فافهم اشارة الناظر رحمه الله تعالی

٤٩٩ **وَلَكِنْ خَفِيفٌ وَارْفَعِ الْبِرَّ عَمَّ فِيهِمَا وَمُوصٍ ثِقْلُهُ**

یعنی مدلول عم نافع و ابن عامر ولکن البر من آمن و قوله ولکن البر من
اتقی بخفیف نون خوانند در حالت وقف و در حالت وصل بخفیف و
کسر نون خوانند و بعد از آن برفع را قوله البر خوانند در موضعین مذکورین
و باقی قراء بتشدید نون خوانند در حالت وقف و در حالت وصل نون
را مفتوح با تشدید و نصب را قوله البر خوانند قوله عنهما ضمیر عاید است
با موضعین مذکورین و قوله موص ثقله صح شلشلا اشارتست بدانچه
مدلول صح ابو بکر و شین شلشلا حمزه و کسائی فمن خاف من موص بفتح
واو و تشدید صاد خوانند و باقیان باسکان و تخفیف خوانند **تنبیه**
کسر نون لکن و فتح آن و فتح واو موص و اسکان آن از اجماع معلوم
شود و بعموم تخفیف و رفع و انتشار آن اشارت کرد بقوله عم فیهما
و چون موص مخفف و مشدد هر دو در معنی موافق‌اند و در ترک تشدید
خفتی بود بصحت روایت و خفت آن اشارت کرد بقوله صح شلشلا

٥٠٠ **وَفِدْيَةٌ نَوِّنْ وَارْفَعِ الْخَفْضَ بَعْدُ فِي طَعَامٍ لِدَى غُصْنٍ**
٥٠١ **مَسَاكِينَ مَجْمُوعًا وَلَيْسَ مُنَوَّنًا وَيُفْتَحُ مِنْهُ النُّونُ عَمَّ وَاَنْجَلَا**

یعنی مدلول لام لدی و غین غصن و دال دنا هشام و کوفیان و ابوعمرو
و ابن کثیر قوله فدیة منون خوانند و طعام مخفوض را برفع انضاکه آن
بعد از فدیة می آید و باقی قرا بترک تنوین و خفض طعام خوانند بعد از ان
فرمود که مدلول عم نافع و ابن عامر مساکین را بجمع و ترک تنوین با فتح
نون خوانند و باقی قرا بافراد و تنوین و کسر نون پس حاصل سخن آن باشد
که نافع و ابن ذکوان باضافه و جمع خوانند و باقیان تنوین و توحید خوانند
تنبیهات قوله لدی غصن دنا اشارتست بوجه قرات اضافه
یعنی رمز قرآه مدلول الادکا و غصن و دنا بر مثابت شاخ درخت دائم متمم
است و قوله عم اشارتست بعموم جمع مساکین و قوله انجلا من البجل یعنی کفی
پس معنی آن باشد که کفایت است انتشار جمع با ثبوت روایت مرقاری جمع را

وَنَقْلُ قُرَانٍ وَالْقُرَانُ دَوَاؤُنَا وَفِي تُكْمِلُوا قُلْ شُعْبَةُ الْمِيمَ ثَقَّلَا

522

یعنی مدلول دال دوائنا ابن کثیر کلمه قران هرجا که بیابد نقل حرکه همزه
کرده است بارا در حالت وصل و وقف فرقی نباشد که محلی بالف و لام باشد
یا نه و فرقی نباشد که نکره باشد یا معرفه نحو القران و قران و بل هو قران
و قرانا و ائت بقران و اشارة کرد بصحت قرات بقوله دوائنا و نیز در
ضمن دوائنا معنی حسن است یعنی خواندن قران شفا دل غم زدگان است
و باقی قرا بهمز خوانند بعد از ان فرمود که شعبه قوله و لتکملوا العدة بفتح
کاف و تشدید میم خواند و باقیان بتخفیف و اسکان خوانند تنبیهات
اشارة ناظم بقوله و نقل قران والقران دلالت می کند بر عموم خلاف

و اگرند لفظی که در سوره بقره ضم نکردی با ان و حمزه در وقف بر فاعل
خود باشد و سکون کاف لتکملوا از لفظ معلوم شد و فتح آن
از انک قرات مجمع علیه است که بیش از ین دو نیست
پس چون تلفظ کند با حدی ضدش آن دیگر باشد ۝ والله اعلم

وَكَسْرُ بُيُوتٍ وَالْبُيُوتِ يُضَمُّ عَنْ حِمًى جِلَّةٍ وَجْهًا عَلَى الْأَصْلِ

523 زُهْ جِلاهُ

یعنی مدلول عین عن و حا حمی و جیم جلة حفص و ابوعمرو و ورش
قوله بیوت والبیوت خواه معرفه خواه نکره مجموع آن بضم با خوانند
نحو بان تاتوا البیوت و غیر بیوتکم و لا تدخلوا بیوتا و باقی بکسر خوانند
و نظایر آن در سورة مابعد بیاید و چون ضم با اقوی از کسر بود
اشارت کرد بدان بقوله عن حمی جلة وجها

وَلَا تَقْتُلُوهُمْ بَعْدَهُ يَقْتُلُوكُمْ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ قَصْرُهَا

524 شَاعَ وَانْجَلاَ

یعنی مدلول شین شاع حمزه و کسایی قوله و لا تقتلوهم عند المسجد
الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم در افعال ثلثه بقصر الف یعنی
بحذف و بفتح تا اول و اسکان قاف در کلمتین اولین و ما بعد قاف
مضموم خوانند و باقی قرا بضم تا اول و فتح قاف در هر دو کلمه و ما بعد
قاف مکسور و باثبات الف میان قاف و تا خوانند و در فتح تا و قاف
کلمه ثالث قرا سبعه متفق باشد و روایت قصر مشهور است
و وجه آن ظاهر کما اشار بقوله شاع وانجلا پس منکر آن مخطی باشد

وَبِالرَّفْعِ نَوِّنْهُ فَلَا رَفَثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا حَقًّا وَ

525 زَانَ جَمَالُهُ

يعني مدلول حقا ابن كثير وابو عمرو فلا رفث ولا فسوق برفع ثا وقاف
خوانند زيرا كه قرات ايشان محمول است بر نهي وبر صحت ايشان اشارت
كرد بقوله حقا بعد ازان فرمود وزان محللا يعني هر تن كرداند قراة ايشان
حامل را از جهت افادة معني مقصود وباقيان بفتح ثا وقاف خوانند بي تنوين

٥٠٦

**وَفَتْحُكَ سِينَ السِّلْمِ اَصْلٌ رِضًى دَنَا وَحَتَّى يَقُولَ الرَّفْعُ فِي اللَّامِ اُوِّلَا**

يعني مدلول همزه اصل وراء رضى ودال دنا نافع وكسايي وابن كثير
قوله في السلم كافة بفتح سين خوانند وباقيان بكسر ومدلول همزه اول
نافع حتى يقول برفع لام خوانند وباقيان بفتح **تنبيهات**
وان جنحوا للسلم وتدعوا الى السلم در سورة انفال ياد كرده شود ونيز
اختلاف يقول در مايدة بيايد وگفته اند كه مراد از كسر سين سلم
اسلام است وفتح صلح پس آنكه صلح كند در اسلام نيز شايد كه آمده باشد
وبدين معني اشارت كرد شنابر وجد قاري فتح بقوله اصل رضى دنا
وقوله اول يعني رفع يقول بعد از حتى مأول است وتاويلش آنست
كه حتى يقول ابتدا كلام است وزلزلوا وغيره كه از پيش بود منقطع شد
وچون حتى ابتدايي باشد ما بعد او مرفوع باشد زيرا كه شرط نصب
او تعلق است با ما قبل وچون ابتدا كلام باشد تعلقي با ما قبل نباشد

٥٠٧

**وَفِي التَّا فَاضْمُمْ وَافْتَحِ الْجِيمَ تَرْجِعُ الْاُمُورُ سَمَا نَصًّا وَحَيْثُ**

يعني مدلول سما ونون نصا حرميان وابو عمرو وعاصم ترجع الامور هر جا
كه بيايد بضم تا وفتح جيم خوانند وباقيان بفتح وكسر ودر تلاوة ترجع

الامور

الامور مقدم است بر حتى يقول ونظاير آن نحو ترجعون الى الله و
يرجع الامر وظنوا انهم الينا لا يرجعون در مواضع خود بيايد

٥٠٨

**وَاِثْمٌ كَبِيرٌ شَاعَ بِالثَّا مُثَلَّثًا وَغَيْرُهُمَا بِالْبَاءِ نُقْطَةُ اَسْفَلَا**

يعني مدلول شين شاع حمزه وكسايي قل فيهما اثم كثير بثاء مثلث خوانند
وباقيان بيا **تنبيهات** قوله مثلثا وقوله نقطه از آن سبب گفت كه
بتصحيف نخوانند واسفل از بهر تاكيد گفت ونظير اين مسئله قوله لعنا
كثيرا در احزاب بيايد واما قوله حوبا كبيرا ائمه متفق اند در باء آن وچون
قرات حمزه وكسايي شهرتي دارد واز كثرت است كه شارب الخمر را
گناهي بسيار باشد پس بدين معني اشارت كرد بقوله شاع

٥٠٩

**قُلِ الْعَفْوُ لِلْبَصْرِي رَفْعٌ وَبَعْدَهُ لَاَعْنَتَكُمْ بِالْخُلْفِ اَحْمَدُ سَهَّلَا**

يعني ابو عمرو قل العفو برفع خواند وباقيان بنصب وبعد ازان فرمود كه
احمد بزيرا ولاعنتكم دو وجه باشد وجه اول تسهيل مانند الف ووجه
دوم تحقيق همزه موافقت باقي قرا وحمزه بر قاعده خود باشد واين
مسئله بعد از قل العفو مي آيد كما اشار الناظم به

٥١٠

**وَيَطْهُرْنَ فِي الطَّاءِ السُّكُونُ وَهَاؤُهُ يُضَمُّ وَخَفًّا اِذْ سَمَا**

يعني مدلول سما وكاف كيف وعين عولا حرميان وابو عمرو وابن عامر وحفص
حتى يطهرن باسكان طا وضم ها وتخفيف طا وها خوانند وباقيان بفتح وتشديد
خوانند **تنبيه** همزه اذ رمز نيست وبسبب معني يطهرن بتخفيف هو
دو احتمال دارد يكي آنكه مراد از وي غسل باشد وديگر انقطاع دم وهر دو

احتمال اعتماد را می شاید کما اشار بقوله سما کهف عوّلا یعنی قرات تخفیف
علوی دارد ومعتمد است بهر وجه که معنی او اعتبار کنی

۸۱۱ وضمّ بخافا فاز والکل ادغموا تضارر وضمّ الرا حق

یعنی مدلول فاء فاز حمزه الا ان یخافا بضم یا خوانده است وباقیان بفتح
بعد از ان فرموده که قراء سبعه ادغام کرده اند راء اول را در تضارر در آن ثانی
وبعد از ادغام مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو ضم را اختیار کرده اند وباقیان
فتح را **تنبیه** مراد از ضم وفتح آنست که راء ثانیه
تضارر را بضم یا بفتح خوانند که ضد یکدیگر اند واشارت
کرد بحسن وجه ضم آن بقوله حق زیرا که در این قرات لا نفی باشد

۸۱۲ وقصر اتیتم من ربا واتیتم هنا دار وجها لیس الا مبجلا

یعنی مدلول دال دار ابن کثیر قوله اذا سلمتم ما اتیتم وقوله ما اتیتم من
ربا در البقره ودر روم بقصر خوانده یعنی بحذف الف وباقیان باثبات در (لف و نشر) سورتین
**تنبیهات** از قید من ربا وما اتیتم من زکوة در روم خارج باشد
وقوله دار وجها لیس الا مبجلا اشارتست بشهرت وجه قراة ابن کثیر وضعف قول منکرا

۸۱۳ معا قدر حرک من صحاب وحیث جا یضم تمسوهن وامدد

یعنی مدلول میم من وصحاب ابن ذکوان وحمزه وکسائی وحفص قدره
وعلی المقتر قدره در موضعین بفتح دال خوانده کما مر فی المصطلحات و
باقیان باسکان خوانده ومدلول شین شلشلا حمزه وکسائی کلمه تماسوهن
هرجا که بیاید بضم تا خوانده وبعد از میم اثبات الف کنند وباقیان

بفتح وحذف الف خوانده **تنبیهات** در تلاوة تمسوهن مقدم است
وقوله شلشلا ای خفیفا یعنی خفتی دارد در حل وجه قرات حمزه وکسائی
زیرا که از باب مفاعله باشد که از زوجین هر یکی مس آن دیگر کنند

۸۱۴ وصیة ارفع صفو حرمیة رضی ویبصط عنهم غیر

۸۱۵ والسین باقیهم وفی الخلق بصطة وقل فیهما الوجهان

یعنی مدلول صاد صفو وحرمیه وراء رضی ابو بکر ونافع وابن کثیر وکسائی
وصیة لازواجهم برفع تا خوانده وباقیان بنصب وجماعه مذکور غیر
از قنبل والله یقبض ویبصط در البقره وزادکم فی الخلق بصطة در اعراف
بصاد خوانده وقنبل وباقی قراء در موضعین مذکورین بسین خوانده ومدلول
قاف قولا یعنی خلاد او را دو وجه باشد در موضعین مذکورین
وجه اول بسین خوانده ودر وجه دوم بصاد خوانده وبصحت روایت
او از حمزه اشارت کرد بقوله قولا موصلا ٥ والله اعلم

۸۱۶ یضاعفه ارفع فی الحدید وههنا سما شکره والعین فی

۸۱۷ کما دار واقصر مع مضعفة وقل عسیتم بکسر السین

یعنی مدلول سما وشین شکره حرمیان وابو عمرو وحمزه وکسائی فیضاعفه
له اضعافا فی البقره ویضاعفه فی الحدید برفع فا خوانده ومدلول کاف کما
ودال دار ابن عامر وابن کثیر بتشدید عین خوانده در موضعین مذکورین و هر
انجه نظائر آن باشد در جمیع افعال مضارع خواه که مبنی باشد از
برای فاعل وخواه از بهر مفعول نحو یضاعف بفتح العین ولسر عین ونحو

تضعفها وتضعفه ومضعّفه وبدين وجه گفته امد اشارت كرد بقوله
كما دارس حاصل سخن درسورتين آن باشد كه چهار قرات باشد قراء
سبعه را فافهم ذلك وقوله يضاعف لها العذاب درسورة احزاب
ياد كرده شود قوله وهل عسيتم بكسر سين يعني مدلول همزه انجلا نافع قال
هل عسيتم هرجا كه بيايد بكسر سين خوانده وان دردو موضع بيش نيست درين
سورة ودرسورة قتال فهل عسيتم وبعضي گفته اند كسر سين عسيتم چون با
مضمر است وما بعد سين يا است افصح باشد از فتح بس ناظم تنبيه كرد بدين قول بقوله انجلا

918 دِفَاعُ بِهَا وَالْحَجِّ فَتْحٌ وَسَاكِنٌ وَقَصْرٌ خُصُوصًا غُرْفَةً ضَمَّ ذُو وَلَا

يعني مدلول خاء خصوصا قراء سبعه غير از نافع درين سورة ودرحج قوله
دفاع بفتح دال وسكون فا وقصر الف يعني حذف الف خوانند ونافع بكسر
دال وفتح فا واثبات الف خواند ومدلول ذاء ذو ولا ابن عامر واهل كوفه غرفة
بضم غين خوانند وباقيان بفتح تنبيه درتلاوة غرفة بيش از دفاع
است وازلفظ دفاع معلوم شد كه الف بعد از فا است وقوله خصوصا اشارت
است كه انجمه قراء سبعه خوانده اند وروايت آن متصل است
ودرصحت آن بنبي نيست تا محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم

919 وَلَا بَيْعَ نَوِّنْهُ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةَ وَارْفَعْهُنَّ ذَا أُسْوَةٍ تَلَا
920 وَلَا لَغْوَ لَا تَأْثِيمَ لَا بَيْعَ مَعْ وَلَا خِلَالَ بِإِبْرَاهِيمَ وَالطُّورِ وُصِّلَا

يعني مدلول ذال ذا وهمزه اسوة ابن عامر واهل كوفه ونافع قوله لا بيع
فيه ولا خلة ولا شفاعة درين سورة وقوله من قبل ان ياتي يوم لا بيع فيه ولا

خلال

خلال درابرهيم وقوله لا لغو فيها ولا تاثيم درطور برفع كلمات مذكور
خوانند باتنوين وباقيان بفتح وترك تنوين خوانند تنبيه
طور برابرهيم مقدم داشت بحسب نظم وتنبيه كرد بمبالغه سلف بقوله ذا اسوة تلا

921 وَمُدَّ أَنَا فِي الْوَصْلِ مَعْ ضَمِّ هَمْزَةٍ وَفَتْحٍ أَتَى وَالْخُلْفُ فِي الْكَسْرِ بُجِّلَا

يعني مدلول همزه اتى نافع قوله انا احيي واميت چون بعد از انا قطع
مضمومه باشد اثبات الف كند ميان نون وهمزه ونظير آن قوله انا انبئكم
در يوسف واز اين نوع غير از موضعين مذكورين درقران نمي آيد وچون
همزه مفتوحه بعد از انا بايد هم چنان اثبات الف كند وآن در ده موضع
مي آيد قوله وانا اول المسلمين درانعام وانا اول المومنين دراعراف وانا
اخوك در يوسف وانا اقل دركهف وانا اتيك به قبل ان تقوم وانا اتيك
به قبل ان يرتد درنمل وانا ادعوكم درغافر وانا اول العابدين درزخرف
وانا اعلم درامتحان درمجموع باب نافع باثبات الف خواند ومدلول باء
بجل قالون چون بعد از انا همزه مكسوره آيد بيك وجه اثبات الف كند
وبوجه دوم موافقت ورش وباقي قرا كند يعني بحذف الف خوانند كما اشار
بقوله والخلف في الكسر بجلا وآن درسه موضع است ان انا الا نذير وبشير
دراعراف ان انا الا نذير مبين درشعرا وما انا الا نذير مبين دراحقاف
وورش وباقي قرا بحذف الف خوانند تنبيه بدانكه اختلاف در
كلمات حالة وصل است يعني درحالت وقف قراء سبعه متفق اند دراثبات
الف مذكور يعني كه حرف مد را زياده كنند وبجل اشارت است بتعظيم وجه اثبات

٥٢٢ وَنُنْشِزُهَا ذَاكٍ وَبِالرَّاغَيْرُهُمْ وَصِلْ يَتَسَنَّهْ دُونَ هَا

يعنى مدلول ذال ذاك ابن عامر واهل كوفه كيف ننشزها بزاء معجم خواندند وباقيان براء مهمل ومدلول شين شمردلا حمزه وكسايى لم يتسنه در حالت وصل بى هاء سكت خوانند وباقيان باثبات ها تنبيه قوله شمردلا اشارتست بمذهب حمزه وكسايى كه چون حذف ها كنند بى توقفى وصل كنند يتسنه را بما بعدكه در وقف قراء سبعه متفق است در اثبات هاء سكت

٥٢٣ وَبِالْوَصْلِ قَالَ اعْلَمْ مَعَ الْجَزْمِ شَافِعٌ فَصِرْهُنَّ ضَمُّ الصَّادِ

يعنى مدلول شين شافع حمزه وكسايى فلما تبين له قال اعلم بوصل همزه اعلم وجزم ميم خوانند بر صيغت امر وابتدا بكسر همزه اعلم كنند وباقيان بهمزه قطع خوانند ورفع ميم وابتدا بفتح همزه قطع كنند وقوله شافع يعنى اعلم بصيغت امر شافع است با ما تقدم كه ان انظر الى الحمار وانظر الى العظام است واين اشارتست بمدح قرات كه در وى تناسبى هست ومقيد كرداند اعلم را بقال تا قوله واعلم ان الله بيرون رود كه در ان اختلاف نيست وقوله فصل يعنى مبين شد قرات حمزه از غير او بدانك مقيد كرداند ضد ضم را كه در قرات حمزه است بكسر كه اكر مقيد نكردى مبين نشدى زيرا كه ضد ضم در اصطلاح ناظم فتح است

٥٢٤ وَجُزْءًا وَجُزْءٌ ضَمُّ الاِسْكَانِ صِفْ وَحَيْثُ مَا أُكْلُهَا ذِكْرًا

يعنى مدلول صاد صف ابوبكر قوله جزءا وجزء منصوب ومرفوع هر جا كه باشد بضم زاى خواند وباقيان باسكان وجزءا منصوب در البقره است



وزخرف فقط ومرفوع در حجر ومدلول ذال ذكرى ابن عامر واهل كوفه كلمه اكلها كه مضاف باشد با ضمير مونث هر جا كه باشد باسكان كاف را مضموم خوانند وابخه مضاف با مونث نباشد آن باشد كه مضاف نباشد يا اضافتش با مذكر باشد نحو الاكل واكل خمط واكله اين كلمات را مدلول دال ذو وحاء حلا بضم كاف خوانند وايشان جماعه مذكوراند اولا وابوعمرو انجا موافقت ايشان كرد پس از قراء سبعه باقى ماند نافع وابن كثير درين انواع كلمات باسكان كاف خوانند تنبيه از انجه جزء مرفوع يا منصوب ضم كرد معلوم شد كه خلاف عام است در هر دو نوع وضم كرد باب اكل را با كلمات جزء در يك ترجمه از بهر اتحاد وبدين معنى اشارت كرد بقوله ذكرى يعنى ياد كن كلمه جزء كه ضم اسكان است در باب اكل از بهر صاحب رمز

٥٢٥ وَفِي رَبْوَةٍ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَهَهُنَا عَلَى فَتْحِ ضَمِّ الرَّاءِ نَبَّهْتُ كُفَّلَا

يعنى مدلول نون نبهت وكاف كفلا عاصم وابن عامر قوله الى ربوة در مومنين وجنة بربوة درين سورة بفتح را خوانند وباقيان بضم در سورتين تنبيه فتح را مقيد كردانيد تا ضد آن منصوص باشد وكفلا اشارتست بضم كردن كلمتين كه در مومنين والبقره است ◌ والله اعلم

٥٢٦ وَفِي الْوَصْلِ لِلْبَزِّي شَدِّدْ تَيَمَّمُوا وَتَاءَ تَوَفَّى فِي النِّسَاءِ عَنْهُ مُجْمِلَا

٥٢٧ وَفِي آلِ عِمْرَانٍ لَهُ لَا تَفَرَّقُوا وَالَانْعَامِ فِيهَا فَتَفَرَّقَ مُثِّلَا

٥٢٨ وَعِنْدَ الْعُقُودِ التَّاءُ فِي لَا تَعَاوَنُوا وَيَرْوِي ثَلَاثًا فِي تَلَقَّفُ مُثَقَّلَا

٥٢٩ تَنَزَّلُ عَنْهُ أَرْبَعٌ وَتَنَاصَرُونَ نَارًا تَلَظَّى إِذْ تَلَقَّوْنَ ثُقِّلَا

٥٣٠ تَكَلَّمَ مَعْ حَرْفَيْ تَوَلَّوْا بِهُودِهَا وَفِي نُورِهَا وَالْاِمْتِحَانِ وَبَعْدَ لَا

٥٣١ فِي الْاَنْفَالِ اَيْضًا ثُمَّ فِيهَا تَنَازَعُوا تَبَرَّجْنَ فِي الْاَحْزَابِ مَعْ اَنْ تَبَدَّلَا

٥٣٢ وَفِي التَّوْبَةِ الْغَرَّاءِ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ عَنْهُ وَجَمْعُ السَّاكِنَيْنِ هُنَا انْجَلَا

٥٣٣ تَمَيَّزُ يُرْوَى ثُمَّ حَرْفُ تَخَيَّرُونَ عَنْهُ تَلَهَّى قَبْلَهُ الْهَاءُ وَصَّلَا

٥٣٤ وَفِي الْحُجُرَاتِ النَّاءُ فِي لِتَعَارَفُوا وَبَعْدَ وَلَا حَرْفَانِ مِنْ قَبْلِهِ جَلَا

٥٣٥ وَكُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الَّذِي مَعْ تَفَكَّهُونَ عَنْهُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَافْهَمْ مُحَصِّلَا

بدانك ناظم تاات بزی راکه دراوائل افعال مستقبل می آید درین ده بیت جمع کرد ومجموع آن هر سی وسه موضع می آید که بزی انرا قولا واحدا ادغام کند درحال وصل الا در دو موضع که اورا دران دو وجه باشد یکی ادغام ودوم اظهار وآن در دو موضع قوله ولقد کنتم تمنون درال عمران وفظلتم تفکهون درواقعه کما ذکرنا الناظم فی قوله وکنتم تمنون الذی مع تفکهون عنه علی وجهین فافهم محصلا دربیت ده هم واما مواضع اتفاق راکه آن سی ویک کلمات باشد بعد ازین اخراج کلمس مختلفس مذکورشن بترتیب ناظم یاد کنیم وبالله التوفیق

قوله ولا تیمموا درانجا ان الذین توفاهم درنسا لا تفرقوا درال عمران فتفرق بکم درانعام ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان درمایده تلقف ما یافکون دراعراف تلقف ما صنعوا درطه تلقف ما یافکون درشعرا کما اشاد بقوله ویروی ثم ما فی تلقف مثلا وما تنزل الملائکه درحجر وعلی من تنزل الشاطین تنزل علی کل افاك کلاهما درشعرا وشهر تنزل در

سورة القدر کما اشاد بقوله تنزل عنه اربع وما لکم لا تناصرون درصافات ونارا تلظی درلیل واذ تلقونه بالسنتکم درنور ولا تکلم نفس درهود وقوله وان تولوا فانی اخاف علیکم وقوله فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت درهود کما اشاد بقوله تکلم مع حرفی تولوا بهودها وقوله وان تولوا فانما علیه ما حمل درنور وقوله وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم درامتحان کما اشاد بقوله وفی نورها والامتحان وقوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون وقوله ولا تنازعوا فتفشلوا درانفال ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی وقوله وان تبدل بهن دراحزاب کما اشاد بقوله وبعد لا الی قوله فی الاحزاب مع ان تبدلا وقوله قل هل تربصون درتوبه وبعضی ذقرات بزی این حرف را بتشدید خواندن منع کرده اند که اجتماع ساکنین است ناظم رد قول ایشان را اشارت کرد بقوله وجمع الساکنین هنا انجلا یعنی ظاهر شود انجا که بروایت صحیح جایز است وقوله تکاد تمیز درملك وقوله ان لکم لما تخیرون درنون وقوله عنه تلهی درعبس وقوله لتعارفوا وقوله ولا تنابزوا وقوله ولا تجسسوا درحجرات کما اشاد بقوله وبعد ولا حرفان یعنی این دو حرف مذکور که بعد لتعارفوا یاد کرده شد هرسه درحجرات است والله اعلم تنبیه

بدانك درغیر این مواضع سی وسه کلمه اختلاف نیست واذین سبب تعیین مواضع کرد تا غیر ازین مجموع خارج باشد ودرحالة وقف چون ابتدا کنی بزی تاات بابا قی قرا موافق باشد درترك ادغام فافهم ذلك

٥٣٤ نِعِمَّا مَعًا فِي النُّونِ فَتْحٌ كَمَا شَفَى وَإِخْفَاءُ كَسْرِ الْعَيْنِ صِيغَ بِهِ حُلَا

یعنی مدلول کاف کما وشین شفا ابن عامر وحمزه وکسایی ان تبدوا الصدقات فنعما درین سورة وان الله نعما در نسا بفتح نون خوانند وباقی قرا غیر از ابوبکر وقالون وابوعمرو باسکان خوانند وابوبکر وقالون وابوعمرو باخفا کسر عین خواندند چنانچه اشارة کرد بمدلول ایشان بقوله صیغ به حلا

تنبیهات مراد از اخفا اینجا اخفاء کسره است ودر بعضی اصحاب اخفا را اسکان نیز روایت کرده است وفتح نون وکسر عین نعما درین موضع اصل است تنبیه کرد بدان بقوله کما شفی وحلاوت اخفا اشارت کرد بقوله صیغ به حلاه

٥٣٥ وَيَا وَنُكَفِّرْ عَنْ كِرَامٍ وَجَزْمُهُ أَتَى شَافِيًا وَالْغَيْرُ بِالرَّفْعِ وُكِّلَا

یعنی مدلول عین عن وکاف کرام حفص وابن عامر ونکفر عنکم بیا خوانند ومدلول همزه اتی وشین شافیا نافع وحمزه وکسایی بنون خوانند وبجزم را وباقی قرا بنون خوانند وبرفع را تنبیه از اشارت بجزم رفع که ضد جزم است معلوم شد اما از بهر اتمام بیت ووضوح قرات فرمود والغیر بالرفع وکلا وچون قرات بیا خواندن مناسبتی باما قبل که یعلمه داشت تنبیه کرد ثنا بران بقوله عن کرام وچون قرات جزم عطف است بر محل فهو خیر لکم که جواب شرط است تنبیه کرد بدان اتی شافیا وانک برفع خوانده است عطف کرده است بر محل ما بعد فا فنعما مراد از قوله وکل اینست

٥٣٨ وَيَحْسَبُ كَسْرُ السِّينِ مُسْتَقْبَلًا سَمَا رِضَاهُ وَلَمْ يَلْزَمْ قِيَاسًا مُؤَصَّلَا

یعنی مدلول سما وراء رضاه حرمیان وابوعمرو وکسایی نحو یحسبهم ویحسبون ویحسبه ویحسب چون فعل مستقبل باشد بکسر سین خوانند وباقیان بفتح سین تنبیهات شرط کرد که فعل می باید که مستقبل باشد بهر حرفی که از حروف استقبال باشد وچون در باب حسب قیاس اینست که مستقبل آن بروزن یفعل آید نحو علم یعلم ومرض یمرض پس کسر سین یحسب برخلاف اصل است ولکن چون روایت صحیح بکسر سین آمده است وموافقت لغت حجاز قرات کسر سین شرفی یافت وخواندن آن مرضی شد کما اشار بقوله سما رضاه ○ والله اعلم

٥٣٩ وَقُلْ فَأْذَنُوا بِالْمَدِّ وَاكْسِرْ فَتًى صَفَا وَمَيْسَرَةٍ بِالضَّمِّ فِي

یعنی مدلول فاء فتی وصاد صفا حمزه وابوبکر فاذنوا بحرب بفتح همزه واثبات الف بعد از همزه وبعد از همزه ذال مکسوره خوانند وباقی قراء باسکان همزه وحذف الف وفتح ذال خوانده اند وقوله فتی صفا تنبیه کرد بمنع قول منکران قراء حمزه وچون قراة نافع موافقه لغة اهل حجاز بود اشاره کرد باصلا

٥٤٠ وَتَصَّدَّقُوا خِفٌّ نَمَا تُرْجَعُونَ قُلْ بِضَمٍّ وَفَتْحٍ عَنْ سِوَى وَلَدِ الْعَلَا

یعنی مدلول نون نما عاصم وان تصدقوا بتخفیف صاد خواند وغیر او بتشدید وقرا سبعه غیر از ابوعمرو ترجعون بضم تا خوانند وفتح جیم وابوعمرو بفتح تا وکسر جیم تنبیه قوله تصدقوا خف مراد تخفیف صاد است ودر تشدید دال متفق اند وسبق صاد از ترتیب معلوم شود واکر نه کفتی وخفا

٣٤١

**وَفي اَنْ تَضِلَّ الْكَسْرُ فَازَ وَخَفَّفُوا فَتُذْكِرَ حَقًّا وَارْفَعِ الرَّا** فتعدلا

یعنی مدلول فاء فاز حمزه ان تضل احدیهما بکسر همزه خواند و باقیان بفتح
و مدلول حقا ابن کثیر و ابو عمرو فتذکر باسکان ذال و تخفیف کاف خواند
و باقیان بفتح ذال و تشدید کاف خوانند و مدلول فاء فتعدلا حمزه برفع
را فتذکر و باقیان بنصب پس چون قرات ان تضل با فتذکر جمع کنی
سه قرات جمع شود حمزه خواند ان تضل بکسر همزه ان تضل و تثقیل
کاف فتذکر و ضم راء آن و ابو عمرو و ابن کثیر بفتح همزه و تخفیف و نصب
فتذکر و باقی قرا بفتح همزه و تثقیل و نصب فتذکر **تنبیهات**
سکون ذال فتذکر دانسته شد از لفظ ناظم مر قاری مخفف را و فتح
فتذکر مر قاری مثقل را از ضد فتح و تنبیه کرد بفوز مر قاری کسر ان تضل
را زیرا که در قرات او ان شرطی باشد و چون بیش اهل عربیت در تخفیف
فتذکر خفتی بود تنبیه کرد بدان بقوله حقا و چون گفته اند که
در قرات حمزه ان بکسر همزه شرطی باشد فتذکر برفع را جواب شرط باشد
پس کلام مستقیم باشد کما اشار بقوله فتعدلا برحد قوله ومن عاد فینتقم الله منه

٣٤٢

**تِجَارَةً انْصِبْ رَفْعَهُ فِي النِّسَا ثَوَى وَحَاضِرَةً مَعْهَا**

یعنی مدلول ثا ثوی کوفیان الا ان تکون تجارة عن تراض در نسا بنصب خوانند
و عاصم در سورة نسا و در این سورة تجارة بنصب خواند و نصب حاضرة نیز
و قوله معها ضمیر عاید است با تجارة پس نصب تجارة و حاضرة در این
سورة تفرد عاصم باشد و در نسا عاصم و حمزه و کسایی بنصب خوانند

٣٤٣ ٣٤٤

و باقی قرا غیر از اهل کوفه در نسا و در این سورة برفع خوانند

**وَحَقٌّ رِهَانٌ ضَمُّ كَسْرٍ وَفَتْحَةٍ وَقَصْرٌ وَيَغْفِرْ مَعْ شَذَا الْجَزْمِ وَالتَّوْحِيدُ فِي وَكِتَابِهِ شَرِيفٌ وَفِي التَّحْرِيمِ**

یعنی مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو فرهن مقبوضة بضم را و ها خوانند بی
الف و باقیان بکسر را و فتح ها و اثبات الف بعد از ها خوانند و مدلول
سما و شین شذا حرمیان و ابو عمرو و حمزه و کسایی فیغفر لمن یشاء و یعذب
من یشاء بجزم یغفر و یعذب خوانند و ابن عامر و عاصم یغفر و یعذب برفع
را و با خوانند و در باب حروف قربت مخارجها یاد کرده شد که را ساکن
ابو عمرو ادغام کند در لام سوسی مطلقا و دوری بوجه مشهور ادغام کند
و بوجه غیر مشهور اظهار و با یعذب در میم من یشاء قالون و ابو عمرو
و حمزه و کسایی ادغام کنند پس از اصحاب جزم با یعذب ورش و ابن کثیر
باقی بماند اظهار خوانند و ابن کثیر بوجه ثانی با ادغام با در میم می خواند
**و تفریع** از قوله فیغفر لمن یشاء الی قوله و یعذب من یشاء در باب حروف
حروف قربت مخارجها یاد کرده شد **قوله** والتوحید فی وکتابه شریف
یعنی مدلول شین شریف حمزه و کسایی وکتابه و رسله در این سورة بتوحید
خوانده اند و باقیان وکتبه بجمع خوانده اند قوله و فی التحریم جمع حمی
علا یعنی مدلول حا حمی و عین علا ابو عمرو و حفص و کتبه و
کانت من القانتین در تحریم بجمع خوانند و باقیان بتوحید
و کلمه انبیا قوله للکتب کما بدأنا تا در موضع خود بیاید

وبيتي وعهدي فاذكروني مضافها وزني ونيي

بدانكه يا آت اضافه را در آخر سوره تنها ياد كرد تا يك يك ظاهر شود

~~از بعد ظهور~~ بخلاف يا آت زوايد چون كه مجموع را مفصل ذكر كرده بود

احتياج باعاده كردن آن نبود و از بعد ظهور يا آت محذوف را نيز ياد

كنم لكن در اين ذكرا ضدا د بكنيم چون گوييم قاري بفتح خواند با اُمان

باسكان باشد واكر گوييم قاري باثبات خواند با اُمان بحذف خواند

وكذلك بالعكس و يا آت اضافه را بترتيب قصيده شرح بكنيم وبعد از

يا آت محذوفه ادغام كبير بر شمريم در آخر سوره تا معلوم شود كه اعداد آن

چند است وبالله التوفيق ❊ قوله وبيتي يعني بيتي للطائفين نافع وهشام

وحفص بفتح خواند وعهدي الظالمين حمزه وحفص باسكان خواند

وفاذكروني اذكركم ابن كثير بفتح خواند فقط ونيي الذي حمزه باسكان

خواند فقط ونى لعلهم ورش بفتح خواند فقط ومتي الا من اغترف

نافع وابو عمرو بفتح خواند واني اعلم ما لا تعلمون واني اعلم غيب حرميان

وابو عمرو بفتح خواند وحا حلا رمز نيست زيرا كه نشايد رمز بي توجه

باشد پس غرض ناظم شمردن يا آت است واما يا آت محذوفه در اين سوره

سه است قوله الداع وقوله اذا دعان وقوله واتقون يا اولي ابو عمرو

هر سه را باثبات يا خواند در حالت وصل وورش حرفين اولين را باثبات

خواند وقالون را دو وجه باشد كما مر في الاصول واما ادغام كبير در اين

سوره هشتاد و چهار موضع است فيه هدى ❊ واذا قيل لهم لا تفسدوا

واذا قيل لهم امنوا ❊ لذهب بسمعهم ❊ الذي خلقكم ❊ الذي جعل لكم ❊

واذ قال ربك ❊ ونحن نسبح ❊ ونقدس لك قال ❊ اعلم ما لا ❊ اعلم ما تبدون

حيث شئتما ❊ آدم من ربه ❊ انه هو التواب ❊ يستحيون نساكم ❊ من بعد ذلك

انه هو ❊ لن نؤمن لك ❊ حيث شئتم رغدا ❊ الذي قيل لهم ❊ من بعد ذلك فلولا

من بعد ذلك فهي ❊ ان الله يعلم ما يسرون ❊ الكتاب بايديهم ❊ اسرائيل لا تعبدون

واتوا الزكوة ثم ❊ واذا قيل لهم امنوا ❊ بالبينات ثم اتخذتم ❊ العظيم ما ننسخ

لذلك قال الذين ❊ فالله يحكم بينهم ❊ ومن اظلم ممن ❊ فانما يقول له ❊ لذلك

قال الذين من ❊ هدى الله هو الهدى ❊ من العلم ما لك ❊ قال لا ينال ❊ ابرهيم

مصلى ❊ واسمعيل ربنا ❊ اذ قال له ربه ❊ اذ قال لبنيه ❊ ونحن له مسلمون ❊ تلك

ونحن له مسلمون ❊ فان امنوا ❊ ونحن له عابدون ❊ قل ❊ ونحن له مخلصون ❊

ومن اظلم ممن كتم ❊ لنعلم من يتبع ❊ فلنولينك قبلة ❊ اوتوا الكتاب بكل ❊

واذا قيل لهم اتبعوا ❊ والعذاب بالمغفرة ❊ نزل الكتاب بالحق ❊ فدية طعام

مسكين ❊ شهر رمضان ❊ حتى يتبين لكم ❊ المساجد تلك ❊ حيث ثقفتموهم ❊

مناسككم ❊ من يقول ربنا ❊ من يقول ربنا في موضعين ❊ يعجبك قوله ❊

واذا قيل له اتق الله ❊ زين للذين كفروا ❊ الكتاب بالحق ❊ ليحكم بين ❊ وما

اختلف فيه ❊ المتطهرين نساؤكم ❊ ولا تتخذوا آيات الله هزوا ❊ عقدة

النكاح حتى ❊ يعلم ما في انفسكم ❊ فقال لهم الله موتوا ❊ فقال لهم نبيهم

ان الله ❊ وقال لهم ❊ ان آية ❊ جاوزه هو ❊ هو والذين بخلاف عن ابي عمرو ❊

وقتل داود جالوت ❊ من قبل ان ياتي يوم ❊ يشفع عنده ❊ يعلم ما بين ❊ قال لبثت ❊

سورة آل عمران

فلما تبين له الانهار له ويعذب من يشاء المصير لا يكلف الله سورة آل عمران

۵۴۶ وأضجاعك التورية مار دحسنه وقلل في جود و

يعني مدلول ميم ماوراء ردو حا حسنه ابن ذكوان وكسايي وابو عمرو

لفظ تورية در جميع قران باماله محض خوانند و مدلول فا، في وجيم

جودا و با بلا احمزه و ورش بي خلاف وقالون بخلاف عنه باماله بين

بين خوانند وقالون بوجه دوم موافق يافي قرا باشد در فتح تبسهات

اصطلاح ناظم آنست كه چون در فرش اطلاق كند در مسئله منزل

باشد بر ملك مسئله وانجا خلاف آنست لكن اعتماد بر تيسير كرده است

بعموم اين مسئله بقوله في جود كه جود دلالت بر كثرت مطر بسيار

مي كند بدين استعارت مجموع كلمات تورية مي خواهد وچون اصل

الف تورية يا است پس رد كردن آن با اصل حسني

داشت تنبيه كرد بدان بقوله مار دحسنه والله اعلم

۵۴۷ وفي تغلبون الغيب مع تحشرون في رضى ويرون الغيب

يعني مدلول فا، في وراء رضي حمزه وكسايي ستغلبون وتحشرون

الي جهنم بغيب خوانند وباقيان بخطاب ومدلول خا خص قرا سبعه

الا نافع يرونهم مثليهم بغيب خوانند ونافع بخطاب واكر چه

بيشتر قرا الخطاب مي خوانند كه غيب نيز در تغلبون مرضي است كما اشاد

بقوله في رضي وقوله خص وخلا اشارتست بتنابر دو وجه قران غيب

۵۴۸ ورضوان اضمم غير ثاني العقود كسره صح ان الدين بالفتح

يعني مدلول صاد صح شعبه قوله ورضوان در جميع قران بضم را خوانند

الا قوله من اتبع رضوانه كه آن حرف ثاني عقود است باقرا متفق باشد

در كسر آن ومدلول را، رفلا كسايي ان الدين بفتح همزه خوانند وباقيان

بكسر وقوله صح اشارتست بوجه مشهور تر از شعبه بضم رضوان وقوله رفلا

اي عظم يعني چون در دين شاهد آن ملائكه واولوا العلم باشد آن عظيم باشد

۵۴۹ وفي يقتلون الثان قال يقاتلون حمزة وهو الحبر ساد مقتلا

يعني حمزه رحمه الله خواننده است ويقتلون الذين بضم يا وفتح قاف

واثبات الف بعد از قاف وكسر تا وباقيان بفتح يا واسكان قاف

وحذف الف وضم تا تبسهات تلفظ كرد بهر دو قرات تا مستغني

باشد از ترجمه وچون مختلف فيه را مقيد كرد بثاني تا اول بدر رود ودو اشارت

كرد بفضل حمزه بقوله وهو الحبر وچون او موصوف بود بامور ديني

بسيار پس نسبت كرد بقوله ساد مقتلا ومقتل كسي

را كويند كه مجرب باشد در امور ديني ودنيا وي

۵۵۰ وفي بلد ميت مع الميت خففوا صفا نفرا والميتة الحف خلا

۵۵۱ وميتا لدى الانعام والحجرات خذ وما لم يمت للكل جاء مثقلا

يعني مدلول صاد صفا ومدلول نفرا ومدلول خا، خذ قرا سبعه الا

نافع ابو بكر وابن كثير وابو عمرو وابن عامر خواننده اند الى بلد ميت ولبلد

ميت ويخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي وماننده آن از لفظ

ميت هر جا كه در قران بيايد بتخفيف يا يعني بسكون يا ومدلول خا، خلا

یعنی قرا سبعه الا نافع خوانده اند در سورة یس وآیة لهم الارض المیتة بتخفیف یا کما اشار بقوله والمیتة الخف خولا و مدلول خا، خذ قرا سبعه الا نافع در سورة انعام در قوله او من کان میتا و در حجرات لحم اخیه میتا بتخفیف یا خوانده اند جانک اشارة کرد بدان بقوله ومیتا الذی الانعام والحجرات خذ پس هر انکسی که در ترجمه مذکور که تخفیف است داخل نباشد بتثقیل خوانده اند و ایشان نافع و حفص و حمزه و کسایی باشند وقوله وما لم یمت للکل جاء مثقلا یعنی هرچه از الفاظ میت بیاید و مراد از وی حی باشد نحو وما هو بمیت وانک میت وانهم میتون بجموع قرا بتثقیل خوانده اند که در ان اختلاف نیست پس حاصل سخن بر سه قسم آمد قسم اول مختلف فیه که اولا ناظم ذکر آن کرد و قسم دوم آنچه در تثقیل آن اختلاف نیست چنانچه در آخر یاد کرد و قسم سوم آنچه در تخفیف ان اختلاف نیست و آن نحو المیتة والدم وان یکن میتة والا ان یکون میتة و بلدة میتا اشارات قوله وفی بلد میت از قید میت که ببلد کرد نحو بلدة میتا بیرون رود زیرا که در بلدها نیست قوله والمیتة الخف خولا
وتحمل میتا حرمت
اشارتست بدانک مراد از وی میتة مباحه است با عطا و آن ارض یابسه است پس قوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم در سورة مائده و نحل بیرون رود زیرا که ایشان حرام اند و چون خوف اشتباه کلمات مختلف فیه بود بکلام متفق علیه اشارت فرمود بدان بقوله خولا یعنی محافظت ان کوش دار از خبط مسائل درین فصل والله اعلم

٩٩٢ وَكَفَّلَهَا الْكُوفِي ثَقِيلًا وَسَكِّنُوا وَضَعْتُ وَضَمُّوا سَاكِنًا صَحَّ كُفَّلَا

یعنی اهل کوفه خوانده اند بتشدید فاء کفلها و باقیان بتخفیف و مدلول صاد صح و کاف کفل شعبه و ابن عامر خوانده اند بما وضعت باسکان عین وضم تا و باقیان بفتح عین و اسکان تا **تنبیهات** ضمیر وسکنوا راجع نیست با کوفیان زیرا که وضموا معطوفست بر سکنوا که اگر ضمیر وسکنوا با کوفیان راجع باشد ضمیر وضموا نیز با کوفیان راجع باشد پس صح کفلا از رمزیت معطل باشد بلکه ضمیر وسکنوا مجهول باشد و منفسر او صح کفلا باشد و کفلها خلاف ترتیب تلاوت مقدم کرده اند بر وضعت از بهر ضیق نظم

٩٩٣ وَقُلْ زَكَرِيَّا دُونَ هَمْزٍ جَمِيعِهِ صِحَابٌ وَرَفْعٌ غَيْرَ شُعْبَةَ الْاَوَّلَا

یعنی مدلول صحاب حمزه و کسایی و حفص ذکریا در جمیع قرآن بی همزه خوانده اند بعد از الف قوله ورفع غیر شعبة الاولا یعنی جمیع قرا که اصحاب مداند قوله وکفلها ذکریا برفع همزه خوانده اند غیر از شعبه که او بنصب خوانده و در غیر این کلمه شعبه و اصحاب همزه در باقی کلمات ذکریا بحسب اعراب خوانده اند پس حاصل سخن آن شد که حرمیان و ابو عمرو و ابن عامر و کفلها بتخفیف خوانده اند و ذکریا بمد و رفع و شعبه بتشدید و مد و نصب و حمزه و کسایی و حفص بتشدید و قصر و در غیر حرف اول مذکور از کلمات ذکریا صحاب بقصر خوانده اند و شعبه و باقی قرا بمد و حرکة همزه بحسب اعراب خوانده اند
ونصب

٩٩٤ وَذَكِّرْ فَنَادَاهُ وَاَضْجِعْهُ شَاهِدًا وَمِنْ بَعْدُ اَنَّ اللهَ يُكْسَرُ فِي كِلَا

یعنی مدلول شین شاهد حمزه و کسایی فنادته الملائکة بتذکیر خوانده اند و در

اماله بر فاعل خود باشد کما اشار بقوله اضجعه وباقیان بتانیث خوانند
ومدلول فاء فی وکاف کلا حمزه وابن عامر فی المحراب ان الله بکسر همزه
خوانند وباقیان بفتح **تنبیهات** مراد از قوله وذکر انست که
تاء تانیث را بیاء تذکیر مبدل کردان وقوله کلا ای حفظ یعنی نگاه دار
اشارت کرد مرا که ان الله مقید کردم ببعد تا قوله ان الله یرزق که پیش
از نادیده است معلوم لنی که دران خلاف نیست وتوان ان الله
اصطفیک داخل نباشد در کلام ناظم اگرچه بعد از نادیده می آید زیرا که
ان الله یبشرک اقرب است ودر تلاوت مقدم است بر ان الله
اصطفیک فافهم اشارات الناظم رحمه الله تعالی

مَعَ الْكَهْفِ وَالْإِسْرَا يُبَشِّرُ كَمْ سَمَا نَعَمْ ضَمَّ حِرْكٍ وَاكْسِرِ

نَعَمْ عَمَّ فِي الشُّورَى وَفِي التَّوْبَةِ اعْكِسُوا لِحَمْزَةَ مَعْ كَافٍ مَعَ

بداند قرا سبعه را در کلمات یبشر اختلاف است چون فعل مضارع
باشد وآن در نه موضع می آید دو در ین سوره است ویکی در کهف
وقوله یبشر المومنین در سبحان ویکی در شوری ویکی در توبه ودو
در مریم وقوله انا نبشرک بغلام علیم که آن اول ست در حجر که در دوم
حجر خلاف نیست یعنی قوله فبم تبشرون ازمواضع مذکور در بیت
اول اشارت کرد بمدلول کاف کم وسما ونون نعم یعنی ابن عامر وحرمیان
وابو عمرو وعاصم قوله یبشرک بیحیی ویبشرک بکلمة در آل عمران
وقوله ویبشر المومنین المومنین در سبحان وکهف درین چهار



موضع بضم یا وفتح با وتشدید شین خوانند ودر بیت ثانی فرمود که
مدلول نون نعم وعم یعنی عاصم ونافع وابن عامر در عسق ذلک الذی
یبشر الله بترجمه مذکور خواندند وابن کثیر وابو عمرو وحمزه وکسایی
درین موضع مذکور بفتح یا واسکان با وتخفیف شین مع الضم خوانند
که ضد قرات مذکور است پس از ان فرمود وفی التوبة اعکسوا لحمزه مع
کاف مع الحجر اولا یعنی حمزه در مواضع ثلثه وان قوله یبشرهم ربهم
برحمة وانا نبشرک ولتبشر به المتقین در توبه ومریم است وقوله انا
نبشرک بغلام علیم که در اول حجر است در مجموع بعکس قرات عاصم وموافقان
او خواند پس درین چهار موضع بفتح یا واسکان با وتخفیف شین مع الضم
خواند پس حاصل سخن از تبیین آن شد که نافع وابن عامر وعاصم در مواضع
تسعه بتثقیل خوانده وابن کثیر وابو عمرو در شوری بتخفیف خوانده
وحمزه در مجموع بتخفیف خوانده وکسایی در موضعین آل عمران ودر
اسرا وکهف وشوری بتخفیف خوانده ودر چهار موضع باقی
وان توبه واول حجر وموضعین مریم است بتثقیل خوانده والله اعلم

وَيُعَلِّمُهُ بِالْيَا نَصِّ أَئِمَّةٍ وَبِالْكَسْرِ إِنِّي أَخْلُقُ اعْتَادَ افْصِلَا

یعنی مدلول نون نص وهمزه ائمه عاصم ونافع قوله ویعلمه بیا خوانند
وباقیان بنون ومدلول همزه اعتاد نافع انی اخلق لکم بکسر همزه خوانند
وباقیان بفتح **تنبیهات** کن فیکون یاد کرده شد در سورة البقره وانی
مقید کرد باخلق تا انی قد جئتکم خارج باشد وچون قرات غیب شامل است

مناسبت داشت با قوله يبشرك اشارت كرد بدان بقوله نص اسة
وچون قرات كسر همزه ان الله كه كلام مستانف باشد ووقف مستحسن بر ما
قبل او نيرا كه ان متعلق ما قبل نباشد تنبيه كرد بدان بقوله اعتادا فصلا

(٥٥٨) **وَفِي طَائِرًا طَيْرًا بِهَا وَعُقُودِهَا خُصُوصًا وَيَا فِي نُوَفِّيهِمْ عَلَا**

يعنى قرا سبعه الا نافع قوله فيكون طيرا باذن الله در سورة و فيكون
طيرا باذنى در مائده بيا ساكنه خوانده كه درميان طا و را است و نافع
بالف و همزه مكسوره ميان الف و را خوانده است بوزن فاعل و مدلول
علا حفص فيوفيهم اجورهم بيا غيب خوانده و باقيان بنون كه
ضد يا است **تنبيهات** بذكر قرائش مستغنى شد از ترجمه و بعض
سورتش نحو ولا طائر او نحو الطير خارج باشد و از لفظ ناظم كه طايرا
منصوب ياد كرد بى الف ولام كهيئة الطير خارج باشد و قوله خصوصا
تنبيه است بر معنى كه خلاف مخصوص است بموضعين اخيرين مذكورين در سورتين



(٥٥٩) **وَلَا أَلِفٌ فِي هَا هَأَنْتُمْ زَكَا جَنًا وَسَهِّلْ أَخَا حَمْدٍ وَكَمْ مُبْدِلٍ**

(٥٦٠) **جَلَا وَفِي هَائِهِ التَّنْبِيهُ مِنْ ثَابِتٍ هُدًى وَإِبْدَالُهُ مِنْ هَمْزَةٍ زَانَ جُمَّلَا**

(٥٦١) **وَيَحْتَمِلُ الْوَجْهَيْنِ عَنْ غَيْرِهِمْ وَكَمْ وَجِيهٍ بِهِ الْوَجْهَيْنِ لِلْكُلِّ حُمِّلَا**

يعنى مدلول زاء زكا و جيم جنى قنبل وورش قوله هاانتم هر جا كه بيايد حذف
الفى كنند كه آن بيش از همزه واقع است و باقيان اثبات الف كنند
و سهل اخا حمد يعنى مدلول همزه اخا و حاء حمد نافع و ابو عمرو تسهيل همزه
هاانتم كنند و در مد هر يكى بر قاعده خود باشند از قالون و ابو عمرو و ورش

بيك وجه تسهيل كنند بى مد و بوجه دوم ابدال همزه كند كما اشار بقوله
وكم مبدل جلا بجيم جلا اشارتست بوجه ابدال ورش بس قنبل خوانده
هتنتم بوزن هعنتم بحذف الف و بتحقيق همزه و بزى و ابن عامر و كوفيان
خوانده هاانتم بمد و بتحقيق همزه و هر يكى از ائمه قرا مذكور بر قاعده اصل خود
باشد كه بتسهيل خوانده يا بتحقيق والله اعلم و چون از مذاهب قرا فارغ شد
شروع كرد در توجيه ها هاانتم فرمود كه مدلول ميم من و ثا ثابت و ها هدى
يعنى ابن ذكوان و كوفيان و بزى كه بيش ايشان ها تنبيه است و مدلول
زاء زان و جيم جملا قنبل و ورش ها مبدل از همزه استفهام است بر مذهب
مسكوت عنهم كه قالون و ابو عمرو و هشام اند احتمال دو وجه دارد كما
اشار بقوله ويحتمل الوجهين عن غيرهم بعد از ان فرمود كه بعضى از ائمه
قرات كه ايشان صاحب وجاهت اند روايت كرده اند كه قرا
سبعه را در ين ها دو وجه است يكى انك ها تنبيه باشد و يا بدل
باشد از همزه كما اشار بقوله وكم وجيه به الوجهين للكل حملا و قوله

(٥٦٢) **وَيَقْصُرُ فِي التَّنْبِيهِ ذُو الْقَصْرِ مَذْهَبًا وَذُو الْبَدَلِ الْوَجْهَانِ**

يعنى هر كه از قرا اثبات الف ها كند و ها را از بهر تنبيه كيرد و مذهب
او آن باشد كه در همزه منفصل قصر كند او را قصر الف باشد خواه تحقيق
همزه كند و خواه تخفيف و انك ها را از بهر تنبيه كيرد و او را در همزه منفصل
مد باشد و نيز انك ها را مبدل كيرد از همزه او را مد متعين باشد خواه
تحقيق همزه كند و خواه تخفيف و قوله ذو البدل الوجهان مراد از وى ورش است

از بعد الف از همزه ها اثم هیچ کس را ابدال نیست الا ورش را که وی را در
احد الوجهین ابدال باشد فرموده اورا دو وجه باشد در ها اثم یکی حذف
الف و تسهیل همزه و دیگر ابدال همزه کنند با لف با وجود الفها و معانی موز
اشاره فرمود بعلو مراتب اصحاب رمز و بصحت قرائت که مسند است با ایشان

٥٦٣ وضم وحرك تعلمون الكتاب مع مشددة من بعد بالكسر

یعنی مدلول ذال ذلل ابن عامر و کوفیان تعلمون الکتاب بضم تا و تحریک
عین یعنی بفتح عین و بعد از فتح عین بکسر لام با تشدید خوانند و باقیان
بفتح تا و اسکان عین و فتح لام با تخفیف خوانند و ذلل اشارتست بدانچه
قرائت کوفیان نزدیک است بفهم بسبب قیود مذکوره و بصحت از جهت عربیت

٥٦٤ ورفع ولا يامركم روحه سما وبالتاء آتينا مع الضم خولا

یعنی مدلول راء روحه و سما کسائی و حرمیان و ابو عمرو ولا یامرکم ان تتخذوا
برفع را خوانند و باقیان بنصب و مدلول خا خولا قراء سبعه الا نافع لما اتیتکم
من کتاب تای که میان یا و کاف واقع است آنرا مضموم کنند و حذف الف کنند
و نافع ابدال کند تا را بنون مفتوحه و بعد از نون اثبات الف کند پس آتینا کم
شود قوله ولا یامرکم باسکان را با صله میم نیز جایز باشد و ابو عمرو
بر قاعده خود باشد در اسکان و اختلاس ٥ والله اعلم بالصواب

٥٦٥ وكسر لما فيه وبالغيب ترجعون عاد وفي تبغون حاكيه عولا

یعنی مدلول فا فیه حمزه لما بکسر لام خواند و باقیان بفتح آن و مدلول حا
حاکیه و عین عولا ابو عمرو و حفص افغیر دین الله یبغون بغیب خوانند و باقیان
بخطاب و مدلول عین عاد حفص و الیه یرجعون بغیب خواند و باقیان
بخطاب پس حاصل آن باشد که حفص کلمتین بغیب خواند و باقیان غیر
از ابو عمرو بخطاب و ابو عمرو یبغون بغیب خواند و ترجعون بخطاب شبهات
حذف الف آتینکم از ضم معلوم شود و بقرائت نافع تلفظ کرد که از ضد معلوم
نمی شود و اتیتکم بحسب نظم بر ما مقدم داشت و بر یرجعون بر یبغون
و قوله روحه سما اشارتست بدانچه قرائت رفع ولا یامرکم دلالت بر استیناف
دارد و روح آمدن بوی خوش است در اول روز پس بدین استعاره نسبت
کرد قرائت رفع را بدان و قوله خولا اشارتست بحصول قرائت نافع از
اصطلاح ناظم در بیت مذکور و از بهر آنکه چون کسی محافظت شی کند بروجهی
نیلو گویند خال المال ای حفظه و چون حفص مناسبت نگاه داشت در غیب
ترجعون که ما قبل ترجعون تبغون است و حفص بغیب می خواند تنبیه
کرد بدان بقوله عاد و آن حمل غیب ترجعون است بر یبغون لیکونا علی لفظ
واحد و ما قبل یبغون قوله فمن تولی بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون است
و اولئك اسماء اشارة است بر غیب پس قول ناظم حاکیه عولا اشارتست بدان

٥٦٦ وبالكسر حج البيت عن شاهد وغيب ما تفعلوا لن تكفروه

یعنی مدلول عین عن و شین شاهد حفص و حمزه و کسائی ولله علی الناس
حج البیت بکسر حا خوانند و باقیان بفتح و قوله لهم تلا یعنی جماعة مذکور
و ما تفعلوا و تکفروه در هر دو کلمه بغیب خوانند و باقیان بخطاب شبهات
حج را مقید کرد انید به بیت تا نحو واذن فی الناس بالحج بیرون رود و قوله

نلا ای تبع یعنی قاری عیب متابعت ما قبل کرد وان قوله تتلوا ایات الله
الی آخر الآیة است و قوله عن شاهد اشارتست بوجه قرات کسر ج البیت
که روایت کرده اند از سیبویه که ج بکسر مصدر است چنانچه ذکر کرد گوا

یضرکم بکسر الضاد مع جزم رائه سما ویضم الغیر والرا ثقلا

یعنی مدلول سما حرمیان و ابو عمرو و لا یضرکم کیدهم بکسر ضاد و تخفیف
را و سکون را خوانده اند و باقیان بضم ضاد و را و تشدید را خوانده اند **تنبیهات**
تخفیف را مر قاری مخفف را معلوم شد از لفظ ناظم و از ضد تشدید نیز
ومقید کردانید ضد قرات اولی را از بهر انک از مصطلح خود خارج بود
و سما اشارتست بخفت قرات اولی و یضرکم از ضار یضر ضرا باشد

وفی ما هنا قل منزلین و منزلون للیحصبی فی العنکبوت مثقلا
وحق نصیر کسر واو مسومین قل سارعوا لا واو قبل

یعنی ابن عامر که منسوب است بیحصب قوله من الملائکة منزلین درین
سورة و انا منزلون علی اهل در عنکبوت بفتح نون و تشدید زای خواند
و باقی قرا باسکان نون و تخفیف زای و مدلول حق و نون نصیر
ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم من الملائکة مسومین بکسر واو خواندند و باقیان
بفتح و مدلول کاف کلا و همزه ابجلا ابن عامر و نافع سارعوا الی مغفرة بی
واو عاطفه خواندند و باقیان بواو **تنبیهات** بدانک اختلاف در
منزلین و منزلون در تخفیف و تثقیل زای است پس از تثقیل فتح نون
معلوم شود و از قرات تخفیف سکون نون که ضد فتح است معلوم شود



واز قد سورۀ یس نحو خیر المنزلین و ما کنا منزلین داخل نیا شد و قوله
قل سارعوا قاف قل صلاحیت رمز ندارد زیرا که مسئله سابق منقضی
شد و در مسئلۀ لاحق رمز صغیر است و معلوم شده است که آن بر حرف
مخلف فه مقدم نشود و قوله لا واو مراد واو است کی عاطفه
است نه واو ضمیر و این مسئله از باب حذف و اثباتست و نظهور
وجه قرات اشارت کرد بقوله کما انجلا

وقرح بضم القاف والقرح صحبة ومع مد کاین کسر همزته
ولا یا مکسورا وقاتل بعده یمد وفتح الضم والکسر ذو ولا

یعنی مدلول صحبة ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح و من بعد ما اصابهم
القرح بضم قاف خواندند و باقیان در مجموع بفتح خواندند و مدلول دال
دلا ابن کثیر و کاین در مجموع قران با الف و همزه مکسوره میان کاف و نون
خواندند و باقیان بهمزه مفتوحه و یاء مشدده مکسوره خوانند مدلول ذال ذو
ولا ابن عامر و کوفیان قاتل بفتح قاف و اثبات الف منهما خواندند و باقیان
بضم قاف و کسر تا و حذف الف **تنبیهات** کلمات قرح را خواه که معرف
باشد و خواه منکر یاد کرد تا معلوم شود عموم آن در جمیع قران و وصف کرد
یا را بقوله ولا یاء مکسورا چنانچه بعد از ین باید تا معلوم شود که در ضد
این قرات یاء مکسور است و مقید کرد قاتل بعده تا قوله افان مات
او قتل انقلبتم بیرون رود و معنی ذو ولا آنست که فتحتین تابع
الفاست در قاتل و قوله دلا اشارتست بکثرت استعمال مد و کاین

٥٧٢ **وَحَرِّكْ عَيْنَ الرُّعْبِ ضَمًّا كَمَا رَسَا وَرُعْبًا وَيَغْشَى أَنِّثُوا**

یعنی مدلول کاف کا و راء رسا ابن عامر و کسایی بضم عین رعب خوانده‌اند در جمع قرآن خواه باشد که معرف باشد یا منکر و آن در پنج موضع می آید در سوره انفال و احزاب و سوره حشر و کهف و حرف پنجم منکر است و باقی محلی بالف ولام قوله و یغشی انثوا شایعا تلا یعنی مدلول شین شایعا حمزه و کسایی یغشی طائفة بتانیث خوانده‌اند و باقیان بتذکیر **تنبیهات** معلوم شد عموم الرعب از انجه ضم کرده منکر یا معرف و قوله کما رسا دلالت بر ثبوت و استقرار می کند یعنی که حرکت عین رعب ثابت است از جهت روایت و عربیت و بعضی گفته‌اند اسکان اصل است و ضم تابع اسکان کالصبح والصبح بس ناظم اشارت کرد بوجهین بقوله کما رسا

٥٧٣ **وَقُلْ كُلَّهُ لِلّٰهِ بِالرَّفْعِ حَامِدًا بِمَا يَعْمَلُونَ الْغَيْبُ شَايَعَ دُخْلُلَا**

یعنی مدلول حاء حامدا ابو عمرو قل ان الامر کله لله برفع لام خوانده و باقیان بنصب و مدلول شین شایع حمزه و کسایی بما یعملون بصیر ولین قتلتم بغیب خوانده و باقی قرا بخطاب **تنبیهات** بدانک بما تعملون مختلف فیه آنست که بعد از وی بصیر می آید بس والله بصیر بما یعملون لقد من الله خارج باشد که قرا در تذکیر آن متفق اند و این مسئله از ترتیب مسائل معلوم شود و لفظ الغیب بنصب یا و رفع جایز باشد

٥٧٤ **وَمُتُّمْ وَمُتْنَا مُتَّ فِي ضَمِّ كَسْرِهَا صَفَا نَفَرٌ وِرْدًا وَحَفْصٌ هُنَا اجْتَلَا**

یعنی مدلول صاد صفا و نفر شعبه و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر متم ومتنا ومت و نحو ذلك بضم میم خوانده هرجا که بیاید و حفص درین سوره فقط موافق اصحاب مذکور کنند و در باقی کلمات با باقی قرا موافق باشد در کسر میم **تنبیهات** مراد از متم عموم است تا متنا و متنا و مامت و قابض مت داخل باشد و قوله صفا نفر وردا اشارت بوجه ضم میم که آن لغتی مشهور است و قاری آن تمسک بوجهی روشن کرده است و حفص در یك موضع با قرا موافقت کرده تا جمع باشد پس اللغتین و چون قرات حفص مناسبتی داشت با ماقبل و مابعد تنبیه کرد بدان بقوله و حفص هنا اجتلا

٥٧٥ **وَبِالْغَيْبِ عَنْهُ تَجْمَعُونَ وَضَمَّ فِي يَغُلَّ وَفَتْحُ الضَّمِّ إِذْ شَاعَ كُفَّلَا**

یعنی مما تجمعون و لئن متم حفص بغیب خوانده و غیر حفص بخطاب و مدلول همزه اذ و شین شاع و کاف کفلا نافع و حمزه و کسایی و ابن عامر و ما کان لنبی ان یغل بضم یا و فتح غین خوانده و باقیان بفتح یا و ضم غین **تنبیهات** عن عنده رمز نیست زیرا که ضمیر عاید است با حفص و اگر رمز کرده ضروری نباشد و فتح را مقید کردانید زیرا که اصطلاح ناظم آنست چون فتح را اطلاق کند و ساکت شود از ضد ضد فتح کسر باشد بس مقید کردانید بضم تا معلوم شود که ضد آن انجا ضم است و از ترتیب کلمه معلوم می شود که قوله و ضم فی یغل منزلست بر یا و فتح الضم منزلست بر غین و معنی شاع کفلا آنست که قرات حمزه و کسایی مشهور است و ائمه سلف کافل و حامل روایت آن بوده اند و الله اعلم

٨٧٦ ٨٧٧

**بما قتلوا التشديد لبّى وبعده وفي الحج للشامي والآخر كملا**
**دراك وقد قالا في الانعام قتلوا وبالخلف غيبا يحسبن له ولا**

يعنى مدلول لام لبى هشام لو اطاعونا ما قتلوا بتشديد تا خواند وابن ذكوان وباقى قرا بتخفيف وابن عامر ولا تحسبن الذين قتلوا كه بعد ازو مذكور است وثم قتلوا كه در سورهٔ حج است بتشديد تا خواند وباقيان بتخفيف تا خواند قوله والآخر كملا دراك يعنى مدلول كاف كملا ودال دراك ابن عامر وابن كثير قوله وقتلوا الا كفورتى در آخر اين سوره بتشديد تا خواند وباقيان بتخفيف تا قوله وقد قالا اشارتست بابن كثير وابن عامر كه در سورهٔ انعام قوله قد خسر الذين قتلوا بتشديد تا خواند وغير ابن كثير وابن عامر بتخفيف تا خوانده اند قوله وبالخلف غيبا يحسبن له ولا يعنى مدلول لام له هشام ولا يحسبن الذين قتلوا بيك وجه بغيب خواند وبوجه دوم موافقت باقيان كند يعنى بخطاب خواند **تنبيهات** بعد از ذكر نقل كلمات قتلوا ياد كرد كه مختلف فيه است پس معلوم شد كه ما ماتوا وما قتلوا قراء سبعه متفق اند در تخفيف آن وقوله لبى اشارتست
كه قبيل از تنقل است
باجابت كردن مر هشام را يعنى چون هشام طالب تشديد بود درين موضع پس تشديد اجابت وى كرد يعنى حاصل شد ويرا واز اينجا كه لبى را اسناد كرديم با تشديد اين موضع معلوم شد كه آنچه بعضى وهم كرده اند وبعضى مى نمايد كه متعلق مسئله هشام باشد باطل است وواو بعده فاصله است وقوله كملا اشارتست بدانچه درين سوره كلمات مختلف فيها تمام شد

وقوله دراك يعنى قراء كيران مذاهب را وقوله ولا اى ذو ولا يعنى صاحب وجوه است قارى اين كلمه والله اعلم

٨٧٨

**وان اكسر وا رفقا ويحزن غير الانبياء بضم واكسر الضم احفلا**

يعنى مدلول راء رفقا كسائى قوله وان الله لا يضيع بكسر همزه خواند وباقيان بفتح ومدلول همزه احفلا نافع قوله ولا يحزنك الذين وليحزنني ونحو ذلك هر جا كه بيايد بضم يا وكسر زاى خواند الا قوله لا يحزنهم الفزع الاكبر در انبيا كه در ان اختلاف نيست وباقى قرا بفتح يا وضم زاى خواند **تنبيهات** از قرينه استثناء عموم باب يحزن معلوم شد كه خلاف در كلمات متعدى است از قول ناظم كه گفت واكسر الضم معنى آنچه زاى كلمه داير باشد ميان ضم وكسر وازين است كه مقيد كرد پس كلمات لازم بيرون رفت نحو ولا هم يحزنون ولا تحزنوا ولا تحزن عليهم وقوله احفلا اى جا فلا يعنى جامعست قراءت نافع ميان صحت روايت وعربيت

٨٧٩

**وخاطب حرف لا يحسبن فخذ وقل بما يعملون الغيب** حق ذو ولا

يعنى مدلول فاء فخذ حمزه بخطاب خوانده است قوله ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى وقوله ولا تحسبن الذين يبخلون بما اتيهم الله وباقيان در موضعين بغيب خواند ومدلول حق ابن كثير وابو عمرو والله بما يعملون خبير لقد سمع الله بغيب خواند وباقيان بخطاب **تنبيهات** قوله فخذ امر فرمود ناظم بخطاب تا رد باشد بر قول آنكس كه قراءت حمزه را ضعيف خواند وقوله حق اشارتست باثبات قراءت ابن كثير وابو عمرو زيرا كه ما قبل يعملون

شخلون وسیطو قون است که بلفظ غیب امده است وچون
ایشان از اشراف قوم اند تنبیه کرد بقوله وذو ملا

٥٨٠ **یمیز مع الانفال فاکسر سکونه وشدده بعد الفتح والضم**

یعنی مدلول شین شلشلا حمزه وکسایی یمیز الخبیث در سورة ولیمیز الله
الخبیث بضم یا اول وفتح میم وکسر یا ثانی وتشدید آن خوانند وباقیان بفتح
یا وکسر میم وتخفیف یا واسکان آن خوانند **تنبیهات** کسر را مقید کرد اند
از بهر انکه از مصطلح خارج بود وفتح را از ضم موخر کرد اند زیرا که بیان
ضم وتشدید بعدی هست در لفظ یمیز پس در تقیید قرات نیز موخر
کرد اند از فتح وتشدید تا از ین تاخیر بعد آن معلوم شود

٥٨١ **سنکتب یا ضم مع فتح ضمه وقتل ارفعوا مع یا یقول**

یعنی مدلول فا فتکمل حمزه قوله سنکتب ما قالوا بیا مضموم خواند وتا را
که مضموم باشد بفتح خواند وقتلهم برفع لام ونقول بیا غیب وباقیان
سنکتب بنون وضم تا وقتلهم بنصب ونقول بنون خواند **تنبیهات**
فرمود یا را مضموم کردان ونه کفت مضموم کردان یا دا تا از یا نون که
ضد یا است معلوم شود وا ز ضم یا فتح وفتح را مقید کرد اند زیرا که
مخالف قاعده خود کرده بود وقوله فتکمل اشارتست با تمام قیود قرات حمزه

٥٨٢ **وبالزبر الشامی کذا رسمهم وبالکتاب هشام واکشف**

یعنی ابن عامر شامی قوله بالزبر بزیادتی با جر خواند موافق مصحف خود
وهشام زیادة کند با جر در قوله وبالکتاب المنیر وباقیان حذف با کنند

در موضعین **تنبیه** قوله واکشف لرسم اشارتست بانجه با وبالکتاب
در مصحف شامی مثبت است یا محذوف لکن در با وبالزبر متفق اند که مثبت است

٥٩٣ **صفا حق غیب یکتمون یبیننن لا تحسبن الغیب کیف سما اعتلا**

٥٩٤ **وحقا بضم البا فلا یحسبنهم وغیب وفیه العطف او جا**

یعنی مدلول صاد صفا وحق شعبه وابن کثیر وابو عمرو لیبیننه للناس
ولا یکتمونه بغیب خواند وباقیان در موضعین بخطاب خواند ومدلول
کاف کیف وسما ابن عامر وحرمیان وابو عمرو ولا تحسبن الذین یفرحون
بغیب خواند وباقیان بخطاب ومدلول حقا ابن کثیر وابو عمرو فلا
تحسبنهم بمفازة بغیب خواند وبضم با نیز وباقیان بخطاب وفتح با خواند
پس حاصل سخن آن باشد که ابن کثیر وابو عمرو یحسبن ویحسبنهم در موضعین
بغیب خواند وکوفیان در موضعین بخطاب خواند ونافع وابن عامر
در اول بغیب خواند ودر دوم بخطاب **تنبیهات** از بهر ضیق
نظم یکتمونه مقدم داشت بر یبیننه وحروف زواید را بیند اخت وتنبیه
بقوله صفا حق بتوجیه قرات غیب وآن مناسبت ما قبل وما بعد است
وتنبیه کرد بعلو مراتب قرا وصحت قرات بقوله سما اعتلا وقوله وفیه
العطف اشارتست بتوجیه قرات ابن کثیر وابو عمرو یعنی یحسبنهم اکر
عطف بر یحسبن باشد که از پیش رفته است جایز باشد اکر مسند والذین
یفرحون بود وبر تقدیر انکه مسند با رسول علیه الصلوة والسلام باشد بدل بود

٥٩٥ **هنا قاتلوا اخر شفاء وبعد فی**

بَرَآءَةَ اٰخِرْ يُقْتَلُونَ شُمَرْ دَلاٰ ه

يعني مدلول شين شفا حمزه وكسايى دردن سورة قاتلوا وقتلوا خواننده قتلوا وقاتلوا يعني قاتلوا كه مقدم است موخر كرده اند ودر سورة براءة يقتلو اول كه مفتوح است موخر كرده اند ويقتلون يايى مضموم كه موخراست مقدم كرده اند **تنبيهات** وقوله شمردلا اشارتست بدانچه كفته آمد يعني شتاب كن درانچه كفتم از تقديم وتاخير ودرين موضع از مصطلحات اضداد بلى ديكر معلوم شد كه تقديم وتاخير است وبصحة قراءة حمزه وكسايى اشارت كرد بقوله شفا

**وَيَا اِنَّمَا وَجْهِي وَاِنِّي كِلاَهُمَا وَمِنِّي وَاجْعَلْ لِي وَاَنْصَارِي**

فرمود كه درين سورة از ياآت اضافه شش يا است اسلمت وجهي لله والملائكة واني اعيذها واني اخلق وتقبل مني انك وقال رب اجعل لي اية ومن انصاري الى الله ودر مجموع نافع بفتح يا خوانند وباقى قرا باسكان خوانند در مجموع الا ابن عامر وحفص وابن كثير وابو عمرو فاما ابن عامر وحفص موافقت كنند در يك حرف وآن قوله وجهي لله وابن كثير موافقت در اني اخلق فقط وابو عمرو موافقت كند در سه حرف وآن قوله واني اخلق وتقبل مني انك وقال رب اجعل لي اية واما ياء محذوف درين سورة دو است وآن قوله ومن اتبعني وقل للذين وقوله وخافوني ان كنتم ابو عمرو در موضعين باثبات يا خوانند ونافع موافقت او كند در ومن اتبعني وباقيان بحذف خوانند در موضعين وادغام كبير درين سورة بنجاه موضع است الكتاب بالحق زين للناس والحرث ذلك الا هو والملئكة ليحكم بينكم ويعلم ما في والله اعلم بما وضعت قال رب انى قال رب اجعل لي اية ربك كثيرا نقول له كن فاعبدوه هذا الحواريون نحن الى يوم القيمة ثم فاحكم بينهم ثم قال له والنبوة ثم يقول للناس وله اسلم من ونحن له ومن يبتغ غير تابوا من بعد ذلك من بعد ذلك فاولئك فذوقوا العذاب بما ففي رحمة الله هم وما الله يريد ظلما والمسلمة ذلك كمثل ريح اذ تقول للمؤمنين يغفر لمن ويعذب من يشاء والرسول لعلكم الرعب بما اشركوا لقد صدقكم الله الاخرة ثم صرفكم يوم القيمة ثم من قبل لفي وليعلم الذين نافقوا وقيل لهم والله اعلم بما الذين قال لهم الا نجعل لهم من فضله هو خيرا للمؤمن لوسول ضمن زحزح عن الغرور لتبلون والنهار لآيات النار ربنا مع الابرار ربنا لا اضيع عمل سورة النساء

**وَكُوفِيُّهُمْ تَسَّاءَلُونَ مُخَفَّفًا وَحَمْزَةُ وَالْاَرْحَامِ بِالْخَفْضِ**

يعني اهل كوفه تساءلون بتخفيف سين خوانند وباقيان بتقويل بتشديد وقوله والارحام حمزه رحمه الله بخفض ميم خوانند وباقيان بنصب **تنبيهات** بدانك از اول قصيده تا بقوله مخففا نيمه كتاب است باعتبار ابيات وابيات مجموع مذكور بانصد وهشتاد وشش بيت ومصرعى است وقوله جلا اشارت بتوجيه قرات حمزه يعني كه قراءة حمزه در قوله والارحام نيكواست از جهت روايت صحيحه وعربيت زيراكه واو والارحام جائز است كه قسم باشد كقوله والطور وقوله والتين وجواب قسم ان الله عليكم رقيبا باشد وعادة عرب بودي كه قسم بارحام ياد كردندي بس حق تعالى خطاب كرد با ايشان بانچه تعظم كردندي بس منكر قراءة حمزه مخطى باشد كه مخالف امه سبعه كردن از جهل باشد والسلام

٥٨٨ **وَقَصْرُ قِيَامًا عَمَّ يُصْلَوْنَ ضُمَّ كَمْ صَفَا نَافِعٌ بِالرَّفْعِ**

يعنى مدلول عم نافع وابن عامر جعل الله لكم قيما بحذف الف خوانده اند و باقيان باثبات و مدلول كاف كم و صاد صفا شعبه و ابن عامر و سيصلون سعيرا بضم يا خوانده و باقيان بفتح قوله وان كانت واحدة نافع برفع خوانده و باقيان بنصب **تنبيهات** مراد از قصر حذف الف است و سيصلون را حذف كرد تا منزل باشد برياء كه حرف اولست و مراد از حرف مختلف فيه واحدة است كه بعد از سيصلون مى آيد كه اگر مختلف فيه الا تعدلوا فواحدة بودى پس انيصلون آنرا ذكر كردي و جيم جلا رمز نباشد زيرا كه امام نافع باذكر آن است و چون وجه قراءت نافع كه اسم كان است ظاهر بود تنبيه كرد بدان بقوله جلا

٥٨٩ **وَيُوصِى بِفَتْحِ الصَّادِ صَحَّ كَمَا دَنَا وَوَافَقَ حَفْصٌ فِى**

يعنى مدلول صاد صح و كاف كما شعبه و ابن عامر و مدلول دال دنا ابن كثير يوصى بها او دين و يوصى بها او دين غير مضار در دو موضع بفتح صاد خوانده و باقيان غير از حفص بكسر خوانده و حفص در يوصى ثانى بفتح خوانده و در اول بكسر **تنبيهات** فلامه در تلاوت مقدم است پس دليل باشد برآنكه در موضعى كه امر باشد از لبس كه ترتيب نگاه دارد و قوله صح كما دنا اشارتست بوجه قراءت فتح و از فتح يوصى معلوم شود اثبات الف و يا يوصى از نظير كه يوصيكم است معلوم شود

٥٩٠ **وَفِى أُمِّ مَعْ فِى أُمِّهَا فَلِأُمِّهِ لَدَى الْوَصْلِ ضَمُّ الْهَمْزِ بِالْكَسْرِ شَمْلَلَا**

٥٩١ **وَفِى أُمَّهَاتِ النَّحْلِ وَالنُّورِ وَالزُّمَرْ مَعَ النَّجْمِ شَافٍ وَاكْسِرِ**

يعنى مدلول شين شمللا حمزه و كسايى قوله فلامه [illegible] فلامه السدس در دو سورة و قوله فى امها رسولا در قصص و فى ام الكتاب در زخرف بكسر همزه خوانده در حالت وصل و مدلول شين شاف حمزه و كسايى من بطون امهاتكم در نحل و او بيوت امهاتكم در نور و يخلقكم فى بطون امهاتكم در زمر و اذ انتم اجنة فى بطون امهاتكم در نجم بكسر همزه خوانده و مدلول فاء فيصلا حمزه بكسر ميم كلمات اربعه نيز خوانده و باقيان در مجموع كلمات هشتگانه همزات را مضموم كرده اند و در چهار كلمه اخير ميم امهات را مفتوح كرده اند **تنبيهات** مراد از وصل درين موضع وصل حرفست نه وصل كلمه تا در قوله فلامه خلاف عام باشد در حالة وصل و وقف و در غير اين صورة خاص باشد بحالة وصل و بتعيين كردن مواضع قوله و عنده ام الكتاب و قوله فؤاد ام موسى و امهاتكم اللاتى ارضعنكم بيرون شوند از قيد وصل كه اگر ابتدا كنند قرا سبعه در كلمات مذكوره بهمزه متفق باشند در ضم همزه و قوله شمللا اشارتست بسرعة لفظ كسره در حالة وصل و قوله شاف اشارتست بتنا بر قراءت كسر همزه ام و مانند آن مناسبت كسره ميم را و معنى فيصلا حاكم است و چون حمزه شيخ كسايى بود و فاضلتر از وى با وصاف مذكوره كه در اول قصيده يادكرده شد اشارت كرد

٥٩٢ **وَنُدْخِلْهُ نُونٌ مَعْ طَلَاقٍ وَفَوْقُ مَعْ نُكَفِّرْ نُعَذِّبْ مَعْهُ فِى**

يعنى مدلول همزه اذ و كاف كلا نافع و ابن عامر ندخله جنات و ندخله نارا درين سورة و من يطع الله و رسوله ندخله جنات و من يتول يعذبه در سورة فتح و من يؤمن بالله و يعمل صالحا ندخله در طلاق بنون خوانده

ازین نعم ... [illegible]

يكفر عنه سيئاته و يدخله ... در تغابن و من يؤمن بالله و يعمل صالحا ... صح

وباقی قرا درین مواضع بیا خوانند **تنبیهات** از بهر انجاز
این کلمات مذکوره جمع کرد درین موضع و قوله کلا ای حفظ
یعنی قراکرد این قرات را از بهر انکه روایتش محفوظ است از خبط

**وَهَذَانِ هَاتَيْنِ اللَّذَانِ اللَّذَيْنِ قُلْ تُشَدَّدُ لِلْمَكِّي فَذَانِكَ دُمْ**

قوموده که ابن کثیر مکی قوله اللذان یاتیانها منکم درین سورة و ان هذان
لساحران در طه و هذان خصمان در حج و احدی ابنتی هاتین در قصص
وارنا اللذین اضلانا در فصلت بتشدید نون خواند و مدلول دال دم
و حاء حلا ابن کثیر و ابو عمرو نون فذانك در قصص مشدد خواندند
و باقی قرا در مجموع کلمات و ابو عمرو در غیر فذانك مخفف خوانند
**تنبیهات** از اطلاق ناظم دانسته شد عموم هذان پس کلمه طه
در ان داخل باشد و معلوم شد که مراد از قوله شدد تشدید نونست
زیرا که عطف کرده است بر نون و دانسته شد که نون در فی فذانك معطوفست
بر تشدید و قوله دم حلا اشارتست بدعا مر قاری را بدوام بقا و ثنا است مر قرات تشدید

**وَضَمَّ هُنَا كَرْهًا وَعِنْدَ بَرَاءَةٍ شِهَابٌ وَفِي الْأَحْقَافِ**

یعنی مدلول شین شهاب حمزه و کسایی قوله ان ترثوا النساء کرها
درین سورة و قل انفقوا طوعا او کرها در توبه بضم کاف خواندند و باقیان
بفتح و مدلول ثاء ثبت و میم معقلا کوفیان و ابن ذکوان حملته امه کرها
و وضعته کرها در احقاف بضم کاف خواندند و باقیان بفتح **تنبیهات**
قوله شهاب اشارتست بشهرت قرات ضم [illegible] و روایت صحیحه

ومعقلا ایناه کاهست یعنی عاصم و ابن ذکوان تکاه داشتند
موافقت در ضم کرها در احقاف با حمزه و کسایی

**وَفِي الْكُلِّ فَافْتَحْ يَا مُبَيِّنَةٍ دَنَا صَحِيحًا وَكَسْرُ الْجَمْعِ كَمْ**

یعنی مدلول دال دنا و صاد صحیحا ابن کثیر و شعبه بفاحشة مبینة
درین سورة و در طلاق و بفاحشة مبینة در احزاب بفتح یا خواندند و باقیان
بکسر و مدلول کاف کم و شین شرفا و عین علا ابن عامر و حمزه و کسایی و حفص
بکسر یا قوله الیکم ایات مبینات و آیات مبینات در نور و ایات مبینات
لیخرج در طلاق بکسر یا خواندند و باقیان بفتح پس حاصل آن شد که ابن کثیر و شعبه
در شش موضع مذکور بفتح خواندند و ابن عامر و صحاب بکسر و نافع و ابو عمرو
بکسر واحد و فتح جمع خوانند **تنبیه** قوله دنا اشارتست
بقرب یعنی بفهم نزدیك است ضبط مسایل مذکوره والله اعلم

**وَفِي مُحْصَنَاتٍ فَاكْسِرِ الصَّادَ رَاوِيًا وَفِي الْمُحْصَنَاتِ**

یعنی مدلول راء راویا و ضمیر له کسایی قوله محصنات غیر مسافحات و المحصنات
هر جا که بیاید خواه نکره باشد و خواه معرفه بکسر صاد خواند الا قوله والمحصنات
من النساء که آن حرف اولست در سورة نسا کما اشار بقوله اکسر له غیر
اولا و غیر کسایی بفتح صاد خواندند در مجموع پس کسایی در غیر حرف اول
بکسر صاد خواند و در اول بفتح **تنبیه** المحصنات موخر داشت
و اعادة حرف جر کرد یعنی که تا استثناء منحصر باشد در المحصنات که معرفست
بالف و لام و محصنات منکر [illegible] داشت بر مسئله احل و لحصن لضیق



ومعقلا

المنظم ونثری خواستب که بیان کند در محصنات اول خلاف نیست

٥٩٧ وَضَمٌّ وَكَسْرٌ فِي أُحِلَّ صِحَابُهُ وُجُوهٌ وَفِي الْإِحْصَنِ عَنْ نَفَرٍ الْعُلَا

یعنی مدلول صحاب حمزه وکسایی وحفص واحل لکم بضم همزه وکسر حا خوانند وباقیان بفتح حرفین ومدلول عین عن ونفر وهمزه العلا حفص وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ونافع فاذا احصن بضم همزه وکسر صاد خوانند وباقیان بفتح حرفین خوانند **تنبیهات** ترجمه فعل ثانی معلوم شد که ضم همزه وکسر صاد است اذا بجد عطف کرد بر فعل اول وازین بود که اعادت کرد حرف جر را وقوله صحابه وجوه یعنی قراء قرات احل بضم همزه اند رواة مشهور واعیان اند چنانچه شرط ایشان وفضایل یک یک گفته امد در اول فصل

٥٩٨ مَعَ الْحَجِّ ضَمُّوا مُدْخَلًا خُصَّهُ وَسَلْ فَسَلْ حَرَّكُوا بِالنَّقْلِ رَاشِدُهُ دَلَا

یعنی مدلول خاء خصه قراء سبعه الا نافع قوله مدخلا کریما در سوره نسا ومدخلا یرضونه در حج بضم میم خوانند ونافع در موضعین بفتح میم خوانند ومدلول راء راشد ودال دلا ابن کثیر وکسایی واسئلوا الله من فضله وقوله واسئلوا اهل الذکر در نسا ونحل بغیر همزه خوانند وسین را مفتوح کرده اند ودر امثال آن در جمیع قرآن از فعل امر من سال بسا لچون در اول آن واو ویا فا در آید فرقی نباشد که مستند با ضمیر واحد باشد یا جماعة نحو واسئل القریة التی وفاسئل الذین واسئلوا الله من فضله وفسئلوا اهل الذکر در مجموع بغیر همزه خوانند واین عموم از تکرار لفظ سل مستفاد باشد **تنبیهات** مدخلا مخصوص کرده اند بسوره نیز تا

قوله ادخلنی مدخل صدق خارج باشد وتقیید کرد بمذکور بقوله خص واز لفظ ناظم که وسل فسل صیغه امر آورد بلفظ واو وفا تا معلوم شود که مراد امر حاضر است با واو وفا وبدین قید نحو ولا تسئل عما تفعل وهم تسئلون ونحو ولیسئلوا ما انفقوا بیرون رود وقوله راشده دلا یعنی آنک طریق نقل را داشد باشد یعنی سالک با مقصود باشد واین از خبط مثل کسی که اخراج دلو کند از آب حال آنک مملو باشد

٥٩٩ وَفِي عَاقَدَتْ قَصْرٌ ثَوَى وَمَعَ الْحَدِيدِ فَتْحُ سُكُونِ الْبُخْلِ

یعنی مدلول ثاء ثوی اهل کوفه الذین عاقدت ایمانکم بحذف الف خوانند وباقیان باثبات ومدلول شین شلا حمزه وکسایی قوله بالبخل در نسا سوره ویامرون الناس بالبخل ودر حدید بفتح با وخا خوانند وباقیان بضم وسکون خا خوانند در موضعین **تنبیهات** مراد از قصر در عاقدت حذف حرف است که بعد از عین است وعقدتم که در مایده است ضم نکرد اینجا زیرا که در حکم مخالف اند کما سیاتی ومقید کرد ایند فحص بخل را که از مصطلح خارج است وچون قصر در قوله عاقدت از جهت نقل وعربیت ثابت است اشارة کرد بقوله ثوی وشملا اشارتست بخفت فتحتین در بخل

٦٠٠ وَفِي حَسَنَةٍ حِرْمِيُّ رَفْعٍ وَضَمُّهُمْ تُسَوَّى نَمَا حَقًّا وَعَمَّ مُثَقَّلَا

یعنی مدلول حرمی نافع وابن کثیر وان تک حسنة برفع خوانند وباقیان بنصب وچون حسنة با یضاعفها جمع کنی سه قرات حاصل آید نافع خواند حسنة برفع ویضاعفها بمد وتخفیف عین وابن کثیر برفع وقصر وتشدید وباقیان

ولحوسل بنی اسرائیل

بنصب وبتخفيف ومدلول نون نما وحقا عاصم وابن كثير وابو عمرو لو تسوى
بضم تا خوانند وباقيان بفتح ومدلول عم نافع وابن عامر بتشديد سين تسوى
خوانند وباقيان بتخفيف تنبيهات قوله نما حقا اشارتست بوجه
ضم در تسوى يعنى اشتهار آن منتشر است از جهت معنى و روايت وتشديد
تسوى از روى عربيت عام تر است كما اشار بقوله وعم مثقلا

**ولامستم اقصر تحتها وبها شفا ورفع قليل منهم**

يعنى مدلول شين شفا حمزه وكسايى او لامستم النساء در اين سوره ودر
مائده بقصر خوانند وباقيان در موضعين با الف خوانند بعد از لام مدلول كاف
كللا ابن عامر ما فعلوه الا قليل منهم بنصب لام خواند وباقيان برفع تنبيهات
مراد از قصر حذف الف است پس ضد آن اثبات الف باشد واز لفظ
ناظم معلوم شد كه الف بعد از لام الفاست وتنبيه كرد بر آنچه در رسم
الفست بقوله شفا وقوله كللا اشارتست بدانكه نصب قليل مشهور است
ودر عربيت همچون شهرت سحاب وكلل يعنى سحاب براق

**وان تكن عن دارم يظلمون غيب شهد دنا ادغام**

يعنى مدلول عين عن ودال دارم حفص وابن كثير كان لم يكن بتا بتأنيث
خوانند وباقيان بتذكير ومدلول شين شهد ودال دنا حمزه وكسايى وابن
كثير ولا يظلمون فتيلا بغيب خوانند وباقيان بخطاب ومدلول حا في
وحا حلا حمزه وابو عمرو تاء بيت ادغام كنند در طاء طائفة وباقيان باظهار
خوانند تنبيهات چون ميان كان لم تكن وقوله ولا يظلمون لبس بود



واو فيصل نا ورد وقوله ولا يظلمون فتيلا اخطر در تذكير ان متفق اند
كه اگر مختلف فيه بودى چون در تلاوت مقدم است در موضع خود ياد كردى
ودر ادغام بيت طائفة ابو عمرو را با حمزه ياد كرد ودر سوره صافات قوله
وصفا وزجرا وذكرا كه حمزه كرد نى ابو عمرو زيرا كه ابو عمرو كه در صافات
بر قاعده خود ادغام كند با روم وحمزه را روم نباشد فافهم ذلك ففيه ادنى
غموض وتلفظ كرد بتاء مفتوحه در بيت تا معلوم شود كه قارى مظهر مفتوح
خواند وقوله في حلا اشارتست بثنا بر ادغام يعنى ادغام آراسته است همچنانكه
حلى وبحلاوت وجه غيب يظلمون اشارت كرد بقوله شهد وبدانك قريب
الفهم است وجه تذكير يظلمون فرمود دنا ودارم در لغت متقارب الخطوات است
وچون ابن كثير شيخ بود واين صفت از ان مشايخ باشد بروى اطلاق كرد بقوله عن دارم

**واشمام صاد ساكن قبل داله كاصدق زايا شاع**

يعنى مدلول شين شاع حمزه وكسايى هر كلمه كه در قرآن بيايد ودر آن صادى
باشد ساكن وبعد از صاد دالى نحو ومن اصدق اشمام كنند حرفى كه ميان صاد
وزا باشد وباقيان بصاد خالص خوانند ومجموع دوازده كلمه است ومن
اصدق من الله حديثا ومن اصدق من الله قيلا در نسا وقوله الذين يصدفون
عن وقوله بما كانوا يصدفون در انعام ومكاء وتصدية در انفال وقوله
ولكن تصديق الذى در يوسف وفاصدع بما تؤمر در حجر وعلى الله قصد السبيل
در نحل وحتى يصدر الرعاء در قصص يومئذ يصدر در زلزال تنبيهات
معلوم كلمات از ضابط معلوم شد كه آن سكون صاد ولحوق دال بود وتشهر

وجه قرات اشمام اشارت کرد بقوله شاع واشملاجمع شمالست ونیز شمال
خلق را گویند پس واذاح اشملا معنی آن دارد اینجا که عادی اشمام
مزاح است وبشهرت وجه اشمام از جهت عربیت پسندیده ٥

٦٠٤ **وفیها وتحت الفتح قل فتثبتوا من الثبت والغیر البیان**

یعنی مدلول شین شاع حمزه وکسایی که ذکر ایشان رفت خوانند فتثبتوا
ولا تقولوا وقوله فمن الله علیکم فتثبتوا در سورة وقوله بنبا فتثبتوا در
حجرات بثا وبعد از تا تا زیرا که بمذهب ایشان از ثبت است حروف
مذکور وباقیان بعد از تا منقوطه منقوطه بنقطین بیا منقوطه
بنقطه واحد ویا منقوطه بنقطین ما تحته در مواضع ثلثه وآن مشتق
بود از بیان وفاعل نظم آنست یکون ساکت شود از ترجمه حمل بر ما
قبل وما بعد هر کدام توان کردن بکند واینجا قوله والغیر البیان
را حمل بر ما بعد نمی توان کرد پس حمل او بر ما قبل متعین باشد

٦٠٥ **وعم فتی قصر السلام مؤخرا وغیر اولی بالرفع فی حق نمشلا**

یعنی مدلول عم وفا فتی نافع وابن عامر وحمزه ولا تقولوا لمن القی الیکم
السلام بحذف الف خوانند وباقیان بمد ومدلول فا فی وحق نون
نمشلا حمزه وابن کثیر وابو عمرو وعاصم غیر اولی الضرر برفع را غیر خوانند
وباقیان بفتح **تنبیهات** حرف مختلف فیه مقید کرد اند باخیر
تا قوله والقوا الیکم السلم ویلقوا الیکم السلم که حرف اول ودوم اند
در سورة بیرون روند وقوله وعم فتی یعنی قرات قصر قوله السلام



عام تر است زیرا که بمعنی انقیاد است واستسلام چنانچه فرمود حق تعالی والقوا
الی الله یومئذ السلم وقوله فی حق نهشلا اشارتست بمعنی آنکه در حق مضطرب است

٦٠٦ **ویؤتیه بالیا فی حماه وضم یدخلون وفتح الضم حق صری**
٦٠٧ **وفی مریم والطول الاول عنهم وفی الثان دم صفوا وفی**

یعنی مدلول فا فی وحا حماه حمزه وابو عمرو فسوف یؤتیه بیا خوانند و
باقیان بنون ومدلول حق وصاد صری ابن کثیر وابو عمرو وشعبه فاولئک
یدخلون الجنة ولا یظلمون در سورة فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون شیا
در مریم وفاولئک یدخلون الجنة یرزقون در اول غافر بضم یا وفتح خا خوانند
وباقیان بفتح یا وضم خا خوانند ومدلول دال دم وصاد صفوا ابن کثیر
وشعبه در ثانی غافر قوله سیدخلون جهنم بضم یا وفتح خا خوانند وباقیان
بفتح یا وضم خا خوانند ومدلول حا حلا ابو عمرو در فاطر قوله یدخلونها
یحلون بضم یا وفتح خا خوانند وباقی قرا بفتح یا وضم خا خوانند **تنبیهات**
قوله فی حماه یعنی وجه یؤتیه در حمایت یا است یعنی از ظهور وجه یا وقوله
صری حلا صری آب صافی را گویند بدین استعارت اشارت کرد که نصحت
وراستی وجه یدخلون وباقی رموز اشارتست بوجه قرات و
حسن آن ودعا بقاری بدوام خلوص اعتقاد وقرات وغیرات

٦٠٨ **ویصالحا فاضمم وسکن مخففا مع القصر واکسر لامه ثابتا**

یعنی مدلول ثا ثابتا کوفیان فلا جناح علیهما ان یصلحا بضم یا وتخفیف
صاد واسکان آن وحذف الف خوانند وباقیان بفتح یا وصاد وتشدید

واثبات الف خواند **تنبيهات** دانسته شد قرات باقيان از
ضبط ونيز از لفظ ناظم معلوم شد وبالتزام اسكان متعرض تخفيف
شد از بهر ضبط وقوله ثلا اشارت بصحت قرات كوفيان

٦٠٩ **وَتَلْوُوا بِحَذْفِ الْوَاوِ الْاُولَى وَلَامَهُ فَضُمَّ سُكُونًا لَسْتَ**

يعنى مدلول لام لست وفا، فيه وميم مجهلا هشام مجهلا وحمزه فيه وابن ذكوان حرف
واو اول كنند ولامى كه بيش از واو ساكن باشد مضموم كنند وباقى قرا باسكان
لام وبعد از لام بدو واو واو اول مضموم وواو دوم ساكن خواند **تنبيهات**
واو اول در تلوا مقيد كرده اند تا واو ثانى معلوم شود كه باقيست وضد حذف
اثبات باشد پس قرات باقيان بدو واو باشد واز لفظ ناظم ضد واو معلوم
شود وچون از مصطلح بيرون رفته بود ضم را مقيد كرده اند وقوله لست
مجهلا اشارتست بدانچه حذف واو اول در قرات ابن عامر وحمزه ثابت
است بروايت صحيحه وقادى آنرا نسبت باجهل كردن از جهل باشد والله اعلم

٦١٠ **وَنَزَّلَ فَتْحُ الضَّمِّ وَالْكَسْرِ حِصْنُهُ وَاَنْزَلَ عَنْهُمْ عَاصِمٌ بَعْدُ**

يعنى مدلول حصن كوفيان ونافع والكتاب الذى نزل وقوله والكتاب نزلا
الذى انزل در كلمتين بفتح را خواندند ودر كلمه اول بفتح نون ودر دوم
بفتح همزه وبعد از همزه نونى ساكن خواندند وباقيان بضم نون وكسر زاى
در فعل اول وبضم همزه وكسر زاى در دوم خوانند وقوله عاصم بعد نزلا
يعنى قوله وقد نزل عليكم كه بعد از كلمتين مذكور آيد عاصم بفتح نون وفتح
زاى خواند وباقيان بضم نون وكسر زاى **تنبيه** قوله حصنه

اشارتست باستوارى قرات كوفيان كه ايشان مبنى از بهر فاعل مى
خوانند وفاعل اسم الله است پس قرات ايشان حصين باشد والله اعلم

٦١١ **وَيَاسَوْفَ نُؤْتِيهِمْ عَزِيزٌ وَحَمْزَةٌ سَنُؤْتِيهِمُ فِي الدَّرْكِ**
٦١٢ **بِالْاِسْكَانِ تَعْدُوا سَكِّنُوهُ وَخَفِّفُوا خُصُوصًا وَ**

يعنى مدلول عين عز بر حفص سوف يؤتيهم اجورهم بيا خوانند
وحمزه سيؤتيهم بيا خواند وباقيان در موضعين بنون خوانند
وكوفيان يعنى عاصم وحمزه وكسائى فى الدرك باسكان را خوانند وباقيان
بفتح وقرا سبعه غير از نافع لا تعدوا فى السبت باسكان عين وتخفيف
دال خوانند ونافع بتشديد دال وفتح عين خواند قوله واخفى العين قالون
مسهلا يعنى قالون بروايت نافع باخفاء عين خواند يعنى موافقت نكند با
ورش بن نافع را بروايت ورش اتمام حركت عين باشد وبروايت قالون اخفا

٦١٣ **وَفِي الْاَنْبِيَا ضَمُّ الزَّبُورِ وَهٰهُنَا زَبُورًا وَفِي الْاِسْرَا**

فرموده كه حمزه والانبيا داود زبورا در اين سوره ودر اسرا والانبيا در مواضع
ثلثه بضم را خواند وباقيان بفتح قوله اسجل اى اطلق اشارتست بوجه
صحت قرات حمزه ويا، اضافه وزوايد نيست در اين سوره واما ادغام كبير
در جهل وپنج موضع است الذى خلقكم فكلوه هنيا. بالمعروف فاذا.
بالمعروف فان. والله اعلم بايمانكم. ليبين لكم. للغيب بما. تخافون نشوزهن.
والصاحب بالجنب. لا يظلم مثقال. والرسول لو تسوى. اعلم باعدايكم.
الصالحات سندخلهم. واذا قيل لهم. والى الرسول رايت. واستغفر لهم.

الرسول لوجدوا الله. قل لهم. الغتال لولا. من عندك. قل. حيث تقفتموهم.
فتحرير رقبة. فتحرير رقبة. وتحرير رقبة. كذلك كنتم. الملائكة ظالمي ولتات
طائفة. الكتاب بالحق. لتحكم بين. تبين له الهدى. المومنين نوله وقال
لا تخذن. الصالحات سندخلهم. ولا يظلمون نقيرا. على ذلك قديرا.
يريد ثواب. ليغفر لهم. للكافرين نصيب. فالله يحكم بينهم. ويقولون نؤمن
على مريم بهتانا. في العلم منهم. اليك كما اوحينا. ليغفر لهم. يستفتونك
قل الله.

## سورة المائدة ٥

وَسَكِّنْ مَعًا شَنْآنُ صَحًّا كِلَاهُمَا وَفِي كَسْرِ أَنْ صَدُّوكُمْ حَامِدٌ دَلَا ٦١٤

يعني مدلول صاد صحا وكاف كلاهما ابوبكر وابن عامر قوله شنآن قوم در موضعين مذكورين اين سورة باسكان نون خوانند وباقيان بفتح ومدلول حاء حامد ودال دلا ابوعمرو وابن كثير ان صدوكم بكسر همزه خوانند وباقيان بفتح شبيها ست ودش در مد بر فاعل خود باشد در شنآن وهمزه نيز در وقف وكسر همزه ان مقيد كرد بصدوكم تا ان ان تعتدوا بيرون رود ومعنى رموز كما مر

مَعَ الْقَصْرِ شَدِّدْ يَاءَ قَاسِيَةً شَفَا وَأَرْجُلَكُمْ بِالنَّصْبِ عَمَّ رِضًى عَلَا ٦١٥

يعني مدلول شين شفا حمزه وكسايى قلوبهم قاسية بحذف الف وتشديد يا خوانند وباقيان باثبات الف بعد از قاف خوانند بتخفيف يا ومدلول عم وراء رضى وعين علا نافع وابن عامر وكسايى وحفص وارجلكم بنصب لام خوانند وباقيان بخفض شبيهاست در تلاوت ارجلكم

مقدم ياست بر قاسية ومراد بقصر حذف حرف مداست وچون در تشديد قسيه مبالغه بود اشارة كرد بقوله شفى يعنى شفا بر قاري آن وچون در نصب وارجلكم وجه قرات ظاهر بود ونيز قلت تكلف موجود تنبيه كرد بران بقوله وعم رضى علا والله اعلم

وَفِي رُسْلِنَا مَعْ رُسْلِكُمْ ثُمَّ رُسْلِهِمْ وَفِي سُبْلِنَا فِي الضَّمِّ ٦١٦
وَفِي كَلِمَاتِ السُّحْتِ عَمَّ نُهًى فَتًى وَكَيْفَ أَتَى أُذْنٌ بِهِ نَافِعٌ تَلَا ٦١٧
وَرُحْمًا سِوَى الشَّامِي وَنُذْرًا صِحَابُهُمْ حَمَوْهُ وَنُكْرًا شَرْعُ حَقٍّ لَهُ عَلَا ٦١٨
وَنُكْرًا دَنَا وَالْعَيْنَ فَارْفَعْ وَعَطْفَهَا رِضًى وَالْجُرُوحُ ارْفَعْ ٦١٩

يعني مدلول حاء حصل ابوعمرو حرف دوم كه ان سين است از كلمه رسل كه مضاف باشد با ضمير متكلم نحو رسلنا ويا با ضمير مخاطبين نحو رسلكم ويا با ضمير غايبين نحو رسلهم ونيز حرف دوم كه آن با است از كلمه سبلنا در مجموع مذكور حرف مضموم را باسكان خوانند ومدلول عم ونون نهى وفاء فتى نافع وابن عامر وعاصم وحمزه باسكان حا خوانند كه ان حرف دوم از كلمات سحت است ونافع باسكان خواند حرف ثانى اذن في هر جا باشد كه موحد باشد يا مثنى نحو الاذن واذن وكان في اذنيه وقرا سبعه الا ابن عامر باسكان رحما در كهف ومدلول صحابهم وحاء حموه حمزه وكسايى وحفص وابوعمرو باسكان خوانند ثانى اونذرا در مرسلات ومدلول شين شرع اوشرح ومدلول حق ولام له وعين علا حمزه وكسايى وابن كثير وابوعمرو وهشام وحفص باسكان خوانند ثاني

الا باسكان حصا در

نكرا قال المراقل در كهف ونكرا فذاقت درطلاق ومدلول ح ال دنا
ابن كثير باسكان خواند ثاني الى شى نكر د ر قمر وباقى قرا در مجموع
كلمات مذكوره كه آن ضم است خوانند ومدلول راء رضى كسايى
وقف كند بر قوله وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس وقوله والعين
ومعطوفات ان قوله والانف والاذن والسن والجروح در كلمات
مذكوره خمسه برفع خواند ومدلول نفر ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
موافقت كند با كسايى در كلمهٔ اخير يعنى والجروح وباقى قرا در كلمات
خمسه ونفر در غير والجروح بنصب خوانند **تنبيهات** از انواع
كلمات مذكوره قدس در البقره ذكر كرد و قربه در موضع خود بايد
و نحو رسل ورسلا ورسله وسبل السلام خارج باشد كه در ان اختلاف
نيست كما مر واز قول ناظم معلوم شد كه كلمات السحت مختلف فيه
است در جميع قرآن ومن كلمات اذن كما اشار بقوله وليفاتي
اذن واسكانه مقيد كرد بقوله في الضم از بهر آن كه از مصطلح
خارج بود ورضى نفر ملا اشارتست بمدح قرا دفع جروح وقوله
دنا يعنى اسكان نكر قريب الاخذ است از بهر خفت و
بعم نهى وفتى اشارت كرد بقوت وكثرت عقل قارى

وَحَمْزَةُ وَلْيَحْكُمْ بِكَسْرٍ وَنَصْبِهِ يُحَرِّكُهُ تَبْغُونَ خَاطِبْ كَمَّلَا

يعنى حمزه رحمه الله وليحكم اهل الانجيل بكسر لام ونصب ميم خواند
وباقيان باسكان لام وجزم ميم ومدلول كاف كملا ابن عامر



افحكم الجاهلية يبغون بخطاب خواند وباقيان بغيب والله اعلم

وَقَبْلَ يَقُولُ الْوَاوُ غُصْنٌ وَرَافِعٌ سِوَى ابْنِ الْعَلَا مَنْ يَرْتَدِدْ عَمَّ مُرْسَلَا
وَحَرِّكْ بِالْادْغَامِ لِلْغَيْرِ دَالَهُ وَبِالْخَفْضِ وَالْكُفَّارِ

يعنى مدلول غين غصن ابو عمرو واهل كوفه وتقول الذين امنوا باثبات
واو عطف خوانده اند وباقيان بحذف وقرآن مذكور انكه اثبات واو كند
وانكه حذف بمجموع متفق اند در دفع لام يقول الا ابو عمرو كه او نصب
خواند ومدلول عم نافع وابن عامر من يرتدد منكم بدو دال خواند ودال اول
مكسور ومخفف خواند ودال دوم را ساكن وباقيان بيك دال مفتوح
مشدد خوانند ومدلول راء راويه وحاء حصلا كسايى وابو عمرو قوله والكفار
اوليا در ما بعد بجر خواند وباقيان بنصب وكسايى وابو عمرو در اماله آن
بر قاعدهٔ خود باشد **تنبيهات** قوله الواو ومراد اثبات واو است
وضد آن حذف كما مر وقوله مرسلا اشارتست باظهار دال من يرتدد
واز قيد قوله بالادغام قرات باقيان معلوم شد كه با دغامست لكن اگر
اقتصار كردى بر تحركت دال از بهر قرات باقيان معلوم نشدى از اين
جهت مقيد كرد بقوله وحرك تا فتح دال از مطلق تحريك معلوم شود
بر اصطلاح ناظم كما مر وغصن اشارتست بحسن قرات ويقول
بواو عطف كه ارتباط كلام حاصل آمد بسبب واو عطف

وَبَا عَبَدَ اضْمُمْ وَاكْسِرِ التَّاءَ بَعْدُ فُزْ رِسَالاَتِهِ اجْمَعْ وَاكْسِرِ التَّا

صفا وتكون الرفع حج شهوده وعقدتم التخفيف من صحبة ولا

الجزو السابع

٦٢٥

وَفي الْعِيْنِ فَانْدُ دُمقسطا بِفَجْرِ آتُو نُوا مِثْلَ مَا في خَفْضِهِ

یعنی مدلول فا، فز حمزه وعبدا لطاغوت بضم با عبد و کسر تا، طاغوت
خواند وباقیان بفتح با و نصب تا ومدلول کاف کا و همزه اعتلاوصاد صغا
ابن عامر ونافع وشعبه فما بلغت رسالته باثبات الف وکسر تا که جمع مونث
سالم است خواند وباقیان بحذف الف وبفتح که واحد است خوانند
ومدلول حاء وشین شهود حمزه وکسایی وابو عمرو وحسبوا الا تکون
برفع نون خواند وباقیان بنصب ومدلول میم من وصحبه ابن ذکوان وشعبه
وحمزه وکسایی ما عقدتم الایمان بتخفیف قاف خواند وباقیان بتشدید
ومدلول میم مقسطا ابن ذکوان بمد عین عقدتم خواند پس قصر متعین باشد
مر باقیانرا ومدلول ثا، ثملا غیر کوفیان فجزاء بحذف تنوین ومثل بجر لام
خواند تنبیهات تعبیر حرکت اعراب در رسالاته بکسر کرده تا ضد
آن که فتح است از بهر باقی قرا متعین شود واگر بر جمع اقتصار کردی
هم معلوم شدی اما چون علامت نصب است در جمع مخالف علامت
نصب است در مفرد هر یکی چنان گفته که منصوص باشد وقوله وامدد
اشارتست باثبات الفی بعد از عین در عاقدتم ورفع جزا مقید کردانید
بخفض بسبب آنک از اصطلاح خارج بود وقوله فز یعنی ظفر یافت بر
فتح طاغوت که موجب فوز است وقوله کما اعتلا صفا اشارتست بعلو
وصفا قرات رسالاته وقوله وحج شهوده تنبیه است بر قوت وجه قرات
رفع در الا تکون زیرا که در حسبوا مجهولست ... عفی عنه ... واو آن معمولست

بر مخففه وضمیر شان بعد از وضمیر براسمیت او وتکون مرفوع بر خبریت
وتملا جمع تامل است وتامل مصلح را گویند یعنی رافع بجز امصلح لفظ ومعنی است

٦٢٦

وَكَفَّارَةٌ نَوِّنْ طَعَامُ بِرَفْعِ خَفْضِهِ دُمْ غِنًا وَاقْصُرْ قِيَامًا

یعنی مدلول دال دم وغین غنا ابن کثیر وابو عمرو وکوفیان او کفارة بتنوین
خوانند وطعام برفع ونافع وابن عامر بترک تنوین خوانند در کفارة وبجر در
طعام ومدلول لام له ومیم ملا هشام وابن ذکوان قیما للناس بقصر خوانند
یعنی حذف الف کنند وباقیان بمد یعنی اثبات الف کنند تنبیهات
رفع را مقید کردانید از بهر ضد ومعلوم شد که ضد قصر مد باشد ودر جمع
مسایل قرا متفق اند درین موضع واز بهر تحسین معنی راویان ابن عامر را جدا جدا آورده

٦٢٧

وَضُمَّ اسْتُحِقْ افْتَحْ لِحَفْصٍ وَكَسْرَهُ وَفي الْأَوْلَيَانِ الْأَوَّلِينَ

فرمود حفص من الذین استحق بفتح تا وحا خواند وباقیان بضم وکسر ومدلول
فا، فطب وصاد صلا حمزه وشعبه علیهم الاولین بتشدید واو وکسر لام
ویا وکسر وفتح نون واثبات الف پیش از نون خوانند بلفظ تثنیه تنبیهات
فتح تا استحق مقید کرد بضم زیرا که خارج بود از اصطلاح اما فتح حا
که مقید کرد بکسر واگرچه خارج نبود از اصطلاح از آنک می خواست
تقیید مناسب تقیید تا باشد ودر تا فتح را مقید کردانید بود بضد در حا نیز
مقید کرد بکسر از بهر مناسبت وقوله فطب صلا امر است بمعرفة قرات سابق بقوت ذکا

٦٢٨

وَضَمُّ الْغُيُوبِ يُكْسَرَانِ عُيُونُ الْعُيُونِ شُيُوخًا دَانَهُ

٦٢٩

جُيُوبٌ مُنِيرٌ دُونَ شَكٍّ وَسَاحِرٌ بِسِحْرٍ بِهَا مَعْ هُودِ

وباقیان بتخفیف واو وفتح لام وفتح یا ...

یعنی حمزه وشعبه الغیوب بکسر خواند هرجا که بیاید چنانچه تنبیه کرد
بدان بضمیر بکسران وغیر از حمزه وشعبه بضم غین خوانند ومدلول دال
دارید وصحبة ومیم ملا ابن کثیر وحمزه وکسایی وشعبه وابن ذکوان بکسر
خوانند عین العیون هرجا که بیاید فرقی نباشد که معرّف باشد یا منکر
نحو فی جنات وعیون وفجرنا الارض عیونا وفجرنا فیها من العیون
وقرا مذکور شین شیوخا نیز بکسر شین خوانند ونافع وابوعمرو وهشام وحفص
بضم اوایل کلمات مذکوره خوانند ومدلول میم منیر ودال دون وشین شک
یعنی ابن ذکوان وابن کثیر وحمزه وکسایی جیوبهن بکسر جیم خوانند وباقیان
بضم جیم ومدلول شین شملل حمزه وکسایی ان هذا الا سحر مبین در سورة
ولیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین در هود وقالوا هذا سحر مبین
در صف بفتح سین واثبات الف بعد از سین وبعد از الف حا مکسوره خوانند
وباقیان بکسر سین واسکان حا وحذف الف خوانند شبهات
قید کرد کسر غین غیوب را زیرا که از مصطلح بیرون شده بود وعموم غیوب
معلوم شد از مسایل دیگر که با آن ضم کرد وقوله جیوب منیر دون شک
اشارتست بوجه قرات وظهور آن از جهت عربیت وروایت
لی شبهت ای لثبوته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وَخَاطَبَ فِي هَلْ تَسْتَطِيعُ رُوَاتُهُ وَرَبَّكَ رَفْعُ الْبَا بِانْفَتْحٍ

یعنی مدلول را رواته ورتلا کسایی هل تستطیع ربک بتا خطاب
ونصب ربک خواند وباقیان بغیب ورفع خواند شبهات

کسایی بر قاعده خود باشد در ادغام هل تستطیع واز اتمام بیت رمز را
مکرر کرد ونصب را مقید کرد اینجا زیرا که از مصطلح بیرون رفته بود
وقوله راویه رتل اشارتست بدانچه معاذ بن جبل رضی الله عنه گفته
است که قرات ما بیش رسول الله علیه الصلوة والسلام موافق قرات کسایی بود

وَيَوْمَ بِرَفْعٍ خُذْ وَإِنِّي ثَلَاثُهَا وَلِي وَيَدِي أُمِّي مُضَافَاتُهَا

یعنی مدلول خا خذ قرا سبعه غیر از نافع قال الله هذا یوم ینفع برفع میم
خوانند ونافع بنصب خوانند ویاات اضافه درین سورة شش است انی
اخاف الله حرمیان وابوعمرو بفتح خوانند وانی ارید وفانی اعذبه نافع بفتح
خوانند ویدی الیک نافع وابوعمرو وحفص بفتح خوانند وامی الهین نافع
وابن عامر وابوعمرو وحفص بفتح خوانند ولی ان اقول حرمیان و
ابوعمرو بفتح خوانند ویا محذوف درین سورة قوله واخشون ولا تشتروا
است فقط ابوعمرو در حالت وصل باثبات یا خوانند واما قوله واخشون
الیوم باجماع محذوف الیا است واما ادغام کبیر درین سورة بنجاه ودو
موضع است یحکم ما یرید الذی واتقکم تطلع علی یبین لکم ان الله هو
یغفر لمن ویعذب من یشا یبین لکم قال رجلان قال رب آدم بالحق
قال لاقتلنک لاقتلنک قال ذلک کتبنا بالبینات ثم من بعد ظلمه
یعذب من یشا ویغفر لمن یشا من بعد ذلک یحکم بها عیسی بن مریم مصدقا
فیه هدی الکتاب بالحق یقولون نخشی حزب الله هم والله اعلم بما
ینفقون کیف ان الله هو ثالث ثلثة نبین لهم الآیات ثم والله هو السمیع

السبیل لعن ما ذرقلم الله او تحریر رقبة ذلك كفارة الصالحات جناح
من الصید تنالهٔ یحکم به طعام مساکین والقلائد ذلك یعلم ما فی ویعلم
ما تبدون ولو اعجبك كثرة واذا قیل لهم الموت تحبسونهما یعلم ما
فی السموات ولا اعلم ما فی نفسك قال الله هذا سورة الانعام

وَصُحْبَةٌ یُصْرَفْ فَتْحُ ضَمٍّ وَرَاؤُهُ بِكَسْرٍ وَذَكِّرْ لَمْ یَكُنْ شَاعَ

یعنی مدلول صحبه حمزه وكسایی وشعبه من یصرف عنه بفتح یا
وكسر را خوانده اند وباقیان بضم یا وفتح را ومدلول شاع حمزه وكسایی ثم لم یكن
بتذکیر خوانده اند وباقیان بتانیث **تنبیهات** فتح را مقید کرد تا ابد از
اذ بهر ضد وقوله شاع وانجلا اشارتست باختلاف نقله که ابو العز قلانسی
از ابوبکر نقل کرده است بتذکیر یکن واهوازی تذکیر وتانیث هر دو از
ابوبکر نقل کرده است وناظم وابو عمرو دانی قطع کرده اند بر تانیث زیرا که
روایت مشهور تانیث است ومختار اینست کما اشار بقوله شاع وانجلا

وَفِتْنَتُهُمْ بِالرَّفْعِ عَنْ دِینِ كَامِلٍ وَبَارِئِنَا بِالنَّصْبِ شَرَّفَ وُصَّلَا

یعنی مدلول عین عن ودال دین وكاف كامل حفص وابن كثیر وابن عامر
فتنتهم برفع خوانده اند وباقیان بنصب وچون فتنتهم با قوله لم یكن جمع کنی
سه قرائت حاصل آید نافع وابو عمرو وشعبه خوانده لم یكن بتانیث وفتنتهم
بنصب وابن كثیر وابن عامر وحفص بتانیث ورفع وحمزه وكسایی بتذکیر
ونصب ومدلول شین شرف حمزه وكسایی والله ربنا بنصب با خوانده اند وباقیان
بخفض **تنبیه** قوله عن دین كامل یعنی مروی است از قاری

که او در دین كاملست ودین كامل نسبت کردن طریق مجاز است و
اشارت بکمال ایمهٔ آنست که آنچه روایت از ایشان آمده است صحیح
است از جهت نقل وثابت است از جهت عربیت واز کمال فضایل وورع
ایشان بود که ائمه ایشانرا اختیار کردند وقوله شرف وصلا
اشارتست بشرف این قرات از جهت صحت روایت او والله اعلم

نُكَذِّبُ نَصْبُ الرَّفْعِ فَازَ عَلِیمُهُ وَفِی وَنَكُونَ انْصِبْهُ فِی كَسْبِهِ عَلَا

یعنی مدلول فا فاز وعین علیمه حمزه وحفص ولا نكذب بنصب با خوانده
وباقیان برفع ومدلول فا فی وكاف كسبه وعین علا حمزه وابن عامر وحفص
ونكون من المومنین بنصب خوانده وباقیان برفع پس حاصل از مسئلتین آن شد
که حمزه وحفص حرف اخیر در موضعین بنصب خوانده وحرمیان وابو عمرو
وشعبه وكسایی برفع خوانده وابن عامر برفع اول ونصب ثانی خوانده
**تنبیه** نصب را مقید کرد تا ضد مخل نشود واعادهٔ هاء انصبه
کرد با رفع مذکور نشاید که عاید بود با نكون زیرا که متوهم توهم برد
که واو نكون واو فیصل است وتعلق بما قبل ندارد وقوله فاز علیمه
اشارتست بنجات از اعتراض مر قاری نصب نكذب را ونیز در قوله
فی كسبه علا تنبیه است بمعنی مذکور وبصحت روایت والله اعلم

وَلَلدَّارُ حَذْفُ اللَّامِ الاُخْرَی ابْنُ عَامِرٍ وَالاٰخِرَةُ الْمَرْفُوعُ

یعنی ابن عامر وللدار الآخرة بحذف لام تعریف وجر تا الاخرة خوانده
وباقیان باثبات لام ورفع تا الآخرة خوانده اند **تنبیهات** لام را

دین مضاف است بکامل
کرصفت قاریست پس مجاز
نیست تم

٦٣٢
٦٣٣
٦٣٤
٦٣٥

مُقید کرد انید بقوله الاخری تا نصّ باشد در آنک لام محذوف لام تعریف
است نه لام ابتدا پس از ین تقیید معلوم شود که دال بتخفیف باشد در قرائت
ابن عامر از بهر آنک لام ابتدا در دال مدغم نشود و تشدید دال از بهر
باقیان از لفظ ناظم معلوم شود و حفص را از بهر تنصیص ضد مُقید
کرد و وکل یعنی موکل باشد حفص بر الاخری چون لام تعریف حذف کنند

وَعَمَّ عَلاَ لاَ يَعْقِلُونَ وَتَحْتَهَا خِطَاباً وَقُلْ فِي يُوسُفٍ
وَيس مَرْ اَصْلٌ وَلاَ يُكَذِّبُونَكَ الْخَفِيفُ اَتَى رُحْباً وَ

٦٣٦

٦٣٧

یعنی مدلول عمّ و عین علا نافع و ابن عامر و حفص افلا تعقلون قد نعلم
درین سورة و افلا تعقلون و الذین یمسکون در اعراف بتاء خطاب خوانند
و باقیان بغیب و مدلول عمّ و نون نیطلا نافع و ابن عامر و عاصم افلا تعقلو
حتی اذا استیئس الرسل در یوسف بخطاب خوانند و باقیان بغیب و
مدلول میم مر و همزه اصل ابن ذکوان و نافع افلا تعقلون و ما علمناه در یس
بخطاب خوانند و باقیان بغیب پس حاصل آن شد که نافع و ابن ذکوان
در مجموع کلمات بخطاب خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی بغیب
در مجموع و هشام و حفص بغیب در موضع اخیر که در یاسین است و در
باقی بخطاب و شعبه بخطاب خواند در موضع سوم و آن در سورة یوسف
است و در باقی بغیب و مدلول همزه اتی و راء رحبا نافع و کسائی فانهم
لا یکذبونک باسکان کاف خوانند و تخفیف ذال و باقیان بفتح کاف
و تشدید ذال خوانند **تنبیهات** مراد از ابجد کفت و تحتها حرف



اعراف است و قوله قل یعنی حرف اعراف ضم کن یا حرف انعام و از ترتیب
مسائل معلوم شود لعلکم تعقلون و لا تقربوا و افلم تکونوا تعقلون در انعام
و یاسین در خطاب آن خلاف نیست و احتمال دارد که تعقلون مذکور
بخطاب در مواضع مذکوره مراد هم مخاطبان و هم غایبان باشد پس تغلیب
مخاطب کرده باشد و بخطاب خواند پس عمّ علا و عم نیطلا بدین معنی اشارة
باشد یعنی عام است مر حاضران و غایبان را نیز و نیطل نصیب را گویند
یعنی خطاب نصیب عام است از مخاطبان و غیر ایشان و اتی رحبا اشارت
بسعت وجه این قرات و طاب تا و لا تثنیه است بر طیب تاویل و وجه قرات

ءَرَاَيْتَ فِي الاِسْتِفْهَامِ لاَ عَيْنَ رَاجِعٌ وَعَنْ نَافِعٍ سَهِّلْ

٦٣٨

یعنی مدلول راء راجع کسائی در کلمه ارایت و ارایتکم و ارایتک و نحو
ذلک حذف همزه کند که پیش از راء باشد و آن همزه عین کلمه باشد و پیش
از همزه مذکوره همزه استفهام باشد در اول کلمه و نافع همزه مذکوره که کسائی
حذف می کرد بیک وجه تسهیل کند بین بین و بوجه دوم ابدال کند همزه را
بالف بر قاعده خود کما اشار بقوله کم مبدل جلا و جیم جلا رمز است از ان
ورش و باقیان باثبات همزه محققه خوانند **تنبیهات** دانسته شد
عموم باب ارایت از قول ناظم که فرمود فی الاستفهام و نحو رایت خارج
باشد که همزه استفهام معدوم است در ان و قوله لا عین راجع یعنی حرف
ساقطه در حرف مستقبل که عین الفعل بود در ماضی باز نیاید بلکه
در ماضی نیز ساقط باشد بر مذهب کسائی و قوله جلا

اشارتست بظهور وجه قرات ورش وصفت روايت والله اعلم

٦٣٩ **اذا فتحت شدد لشام وههنا فتحنا وفي الاعراف**

يعنى ابن عامر شامى فتحنا عليهم ابواب در اين سورة ولفتحنا عليهم در اعراف وحتى اذا فتحت ياجوج در انبيا وفتحنا ابواب السماء در قمر در مجموع بتشديد تا خواند و باقيان بتخفيف **تنبيهات** مواضع مذكوره معين كرد ايد تا قوله ولو فتحنا عليهم وحتى اذا فتحنا عليهم بابا و نحو ذلك خارج باشد و قوله كلا اى حفظ يعنى محافظت روايته بايد كردن در مواضع اتفاق و متابعت اختلاف كردن در مواضع اختلاف

٦٤٠ **وبالغدوة الشامي بالضم ههنا وعن الف واو وفي**

يعنى ابن عامر شامى بالغدوة والعشي در اين سورة و در كهف بضم غين واسكان دال و حذف الف و فتح واو خواند و باقيان بفتح غين و دال واثبات الف بعد از دال خواند **تنبيهات** در قرات اول متعرض نشد سكون دال را و در قرات دوم فتح غين را زيرا كه سكون دال معلوم شد مر ضام را از لفظ ناظم و فتح واو از اجماع در فتح ما قبل واو الثابت و متعرض واو شد از بهر الف و واجب بود ذكر ضم و فتح دال معلوم شد مر فاتح را از ضرورت مجانست دال كه پيش از الف بود و قوله وصل اشارتست با نضمام سورة كهف و سورة انعام

٦٤١ **وان بفتح عم نصرا وبعد كم نما تستبين صحبة ذكروا ولا**

يعنى مدلول عم و نون نصرا نافع و ابن عامر و عاصم انه من عمل منكم بفتح همزه خواند و مدلول كاف كم و نون نما ابن عامر و عاصم فانه غفور بفتح همزه خواند و باقيان بكسر پس حاصل آن باشد كه نافع بفتح همزه اول و كسر ثانى خواند و ابن عامر و عاصم بفتح حرفين و باقيان بكسر حرفين و مدلول صحبه حمزه و كسائى و شعبه وليستبين بتذكير خواند و باقيان بتانيث **تنبيهات** قوله عم نصرا تنبيه است بوجه قرات فتح همزه اند زيرا كه بدل باشد از قوله تعالى الرحمة و قوله ولا الى ذوى متابعة يعنى حمزه و كسائى در تستبين سبيل المجرمين متابعت سبيل كردند كه تذكير و تانيث در سبيل جائز است قوله تعالى وان يروا سبيل الرشد و هولد عل

٦٤٢ **سبيل برفع خذ ويقض بضم ساكن مع ضم الكسر**
٦٤٣ **نعم دون الباس وذكر مضجعا توفيه واستهوته**

يعنى مدلول خاء خذ قراء سبعه الا نافع سبيل المجرمين برفع خواند و نافع بنصب و چون سبيل با تستبين جمع كنى سه قرات حاصل شود صحبه بتذكير تستبين و رفع سبيل خواند و نفر و حفص بتانيث و رفع و نافع بخطاب و نصب و مدلول نون نعم و دال دون و همزه الباس عاصم و ابن كثير و نافع يقص الحق بضم قاف و صاد مهمله مضمومه مشدده خواند و باقيان باسكان قاف بضاد معجمه مكسوره مخففه خواند بعد از ان فرمود كه حمزه رحمه الله توفته رسلنا و كالذى استهوته الشياطين بالف ممال خواند كه آن پيش از هاى آيد در كلمتين و حال آن باشد كه تذكير متقدم داشته باشد بر اماله كما اشار بقوله منسلا و بدانك معنى انسال

تقدیم است ومراد از اضجاع اماله محض کما مر **تنبیهات** قید ضمیر کرد
زیرا که از اصطلاح بیرون رفته بود ومراد از تا ثابت الحاق تا تانیث
باخر کلمه است وچون الحاق تا کند حذف الف ضروری باشد از بهر التقا ساکنین
ومعنی تذکیر حذف تا تانیث است وچون حذف تا کنی الف عود کند وازکم
کنت مضجعا دانسته شد که توفته واستهوته یا ای اند وقوله خذ معنی قرات
دفع سبیل نگاه دار که وجه آن در عربیت ظاهر است واکثر قرا برانند
وقوله نعم دون الباس یعنی بقض سبب قیود لبسی ندارد بخلاف خراب نقض
الحق که در آن لبسی باقیست زیرا که در مرسوم محذوف الیا است فافهم ذلک

**مَعًا خُفْيَةً فِي ضَمِّهِ كَسْرُ شُعْبَةٍ وَأَنْجَيْتَ لِلْكُوفِي أَنْجَى تَحَوَّلَا**
**قُلِ اللهُ يُنَجِّيكُمْ يُثَقِّلُ مَعَهُمُ هِشَامٌ وَشَامٍ يُنْسِيَنَّكَ ثَقَّلَا**

یعنی شعبه قوله تدعونه تضرعا وخفیة در این سورة وقوله تضرعا وخفیة در
اعراف بکسر خا خواند وباقیان بضم وکوفیان تحویل کنند قرات انجیتنا
که مذهب نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر است با نجانا واز لفظ ناظم
بقراین معلوم شد که در قرات کوفیان میان جیم ونون یا مثناه تحت
وتا مثناة فوق مفتوح باشد وحمزه وکسایی در اماله بر قاعده خود
باشند بعد از ان فرمود که هشام با کوفیان قل الله ینجیکم بتثقیل خوانند
وابن عامر قوله ینسینک بتثقیل خواند بس کسی که در ترجمتین مذکور
نباشد بتخفیف خواند در موضعین **تنبیهات** از قید قل الله ینجیکم
قل من ینجیکم خارج شود که قرا بر تشدید آن متفق اند ومعلوم شد فتح

٦٤٤
٦٤٥

نون مرفاری مثقل را از مجمع علیه وسکون نون مرفاری مخفف
را از لفظ ناظم ونیز هم چنین ینسینک وقوله معهم اشارتست بکوفیان مذکور

**وَحَرْفَيْ رَأَى كُلًّا أَمِلْ مُزْنَ صُحْبَةٍ وَفِي هَمْزِهِ حُسْنٌ وَفِي الرَّاءِ**
**يُجْتَلَا بِخُلْفٍ وَخُلْفٌ فِيهِمَا مَعْ مُضْمَرٍ مُصِيبٌ وَعَنْ عُثْمَانَ فِي الْكُلِّ قُلِّلَا**
**وَقَبْلَ السُّكُونِ الرَّا أَمِلْ فِي صَفَا يَدٍ بِخُلْفٍ وَقُلْ فِي الْهَمْزِ**

یعنی مدلول میم مزن وصحبة ابن ذکوان وحمزه وکسایی وشعبه باماله
باماله را ورای وهمزه آن خوانند در جمع قران فرقی نباشد که رای متصل
باشد بکنی نانه نحو رای کوکبا ورای ایدیهم واذا راک وفلما راها وفراه
حسنا ومدلول حا حسن ابو عمرو اماله همزه کند ومدلول یا یجتلا
سوسی بیک وجه اماله را نیز کند وبوجه دوم اماله همزه کند دون الرا
در کلمات مذکوره ومدلول میم مصیب ابن ذکوان چون رای با ضمیر منفصل
متصل شود او را دو وجه باشد کما اشار بقوله وخلف فیهما ای فی الحرفین
که آن را وهمزه است اذا رای راک وراها وجه اول اماله ووجه دوم
فتح ودر غیر مضمر مذکور نحو رای ابن ذکوان اماله را وهمزه کند بی خلاف
کما مر فرقی نباشد که در رای ضمیر مستکن فاعل باشد وآن در دو موضع
می آید نحو ما کذب الفواد ما رای وقوله ولقد رای من آیات در سورة
نجم ویا خود رای متصل شود بظهر وآن در نه موضع می آید قوله
رای کوکبا در انعام وفلما رای ایدیهم در هود وقوله لولا ان رای برهان ربه
وفلما رای قمیصه در سورة یوسف وقوله اذ رای نارا در طه واما مضمر منفصل

٦٤٦
٦٤٧
٦٤٨

المحل که ابن ذکوان را دو وجه است در نه موضع می آید قوله واذا راک در انبیا وفلما راها وفلما راه در نمل وفلما راها در قصص وفراه حسنا در فاطر وفراه فی سواء الجحیم در صافات وقوله ولقد راه ومالافق در نجم وان راه استغنی در سورة اقرا وقوله وعن عثمان فی الکل قللا یعنی ورش در جمیع شانزده موضع مذکور اماله بین بین کند قوله وقبل السکون الا امل فی صفا ید بخلف یعنی مدلول فا، فی وصاد صفا ویاء ید حمزه وابوبکر بی خلاف وسوسی بخلاف اماله کنند راء رای که پیش از ساکن باشد و آن در شش موضع می آید قوله رای القمر ورای الشمس در این سورت قوله واذا رای الذین ظلموا واذا رای الذین اشرکوا در نحل ورای المجرمون النار در کهف ولما رای المومنون الاحزاب در احزاب سوسی را دو وجه باشد در این کلمات یعنی اماله را و فتح وحمزه وابوبکر اماله فقط وقوله وقل فی الهمز خلف یقی صلا یعنی در مواضع مذکوره سوسی وابوبکر را دو وجه باشد در همزه یکی اماله ودوم فتح زیرا که قاعده نظم آنست که چون ذکر خلاف پیش از رمز قاری کند عاید با قاری باشد خواه که قاری یکی باشد یا زیادت از یکی ومولف این مختصر دو وجه خوانده است از برای سوسی و بعضی از مشایخ دمشق بجها روجه یعنی بفتح حرفین وبکسر هما وکسر را با فتح همزه وبالعکس **تنبیهات** قوله مزن صحبة در لغت ابر سفید را گویند ومطر نیز وعلم را تشبیه کند بمطر زیرا که زمین ودل بباران و علم زنده شوند پس معنی آن شود که علم صحبه وقوله حسن وقوله یجتلی

اشارتست باماله محض که اماله همزه رای حسنی دارد ونیز مکشوف شده است در کتب قرات مر سوسی را وقوله مصیب اشارتست بصحت روایت ابن ذکوان کامر وقوله یجتلی صلا اشارتست بدانکه معرفت علم قرات ونقل از جانب ائمه است حاصل کردن وتبلیغ کردن امید رستکاری باشد از آتش دوزخ ان شاء الله

**وَقِفْ فِيهِ كَالْأُولَى وَنَحْوُ رَأَتْ رَأَوْا رَأَيْتَ بِفَتْحِ الْكُلِّ**

فرموده که چون وقف کنی بر کلمات مذکوره که آن پیش از ساکن است همچنان وقف کن که در قسم اول گفته آمد نحو رای کوکبا پس اصل مذهب ائمه قرا محافظت باید کردن از فتح واماله محض وبین بین واما را او ورات ورایت قرا متفق اند در فتح را آن در حالت وصل ووقف ومراد از راوا نحو فراوه واذا راوک وراوه قوله رات یعنی نحو اذا راتهم وفلما راته وقوله رایت نحو رایتهم لی ساجدین وحمزه چون وقف کند بر قاعده خود باشد چنانچه یاد کرده شد در اصول فافهم ذلک

**وَخَفَّفَ نُونًا قَبْلَ فِي اللَّهِ مَنْ لَهُ بِخُلْفٍ أَتَى وَالْحَذْفُ لَمْ**

یعنی مدلول میم من وهمزه اتی نافع وابن ذکوان نون اتحاجونی فی الله بتخفیف خوانند بلاخلاف ومدلول لام له هشام را دو وجه باشد یعنی تخفیف وتشدید کما اشار بقوله له بخلف وباقیان بتشدید خوانند **تنبیه** مراد از قوله قبل فی الله آنست که کلمه که پیش از قوله فی الله است مختلف فیه آنست وچون اتحاجونی در نظم آورده

629

650

موزون نمی آمد رجوع کرد بعبارت مذکور و بعضی انکار کرده اند بر
قرات ابن عامر ناظم مورد قول الشاني را تنبیه کرد بعضی از قوله یختلف الى

وَفِي دَرَجَاتِ النُّونُ مَعْ يُوسُفَ ثَوَى وَوَاللَّيْسَعَ
وَسَكِّنْ شِفَاءً وَاقْتَدِهْ حَذْفُ هَائِهِ شِفَاءً وَبِالتَّحْرِيكِ بِالْكَسْرِ كُفِّلَا
وَمُدَّ بِخُلْفٍ مَاجَ وَالْكُلُّ وَاقِفٌ بِإِسْكَانِهِ يَذْكُو عَبِيرًا

يعنی مدلول ثا ثوی کوفیان نرفع درجات که در این سورة و در سورة
یوسف بتنوین خوانده‌اند و باقیان بی نون خوانده‌اند یعنی بی تنوین و
مدلول شین شفی حمزه و کسایی در این سورة و در صاد قوله واللیسع
لام با تشدید و اسکان یا خوانده‌اند و باقیان بتخفیف لام و اسکان لام خوانده
و بعد از لام یا را مفتوح کرده‌اند و مدلول شین شفا که ثانیا ذکر کرده یعنی حمزه
و کسایی قوله اقتده بحذف ها خوانده‌اند در حالت وصل و مدلول کاف کفل
ابن عامر بکسر ها اقتده خوانده و مدلول میم ماج ابن ذکوان بیک وجه خوانده
اقتدهی بعد از ها اثبات یا کند و بوجه دوم بقصر خوانده کا مر و قوله والکل
واقف باسکانه یذکو عبیرا و مندلا یعنی ائمه سبعه در حالت وقف باسکان
ها خوانده‌اند و اشارة کرده بدین وجه بثنا و مانند کرده بزعفران و عود هندی
تنبیه تعبیر کرده از تنوین بنون و آن از قبیل اثبات و حذف
است و تشدید لام الیسع معلوم شد از لفظ ناظم و سکون یا نیز و حرکت
را مقید کرد زیرا که از اصطلاح بیرون رفته بود و از ابن عامر حذف ها
نیز آمده است اما آن مذهب ناظم نیست پس از آن ساکت شد



الحرف الثاني من تجزیه الانعام
٦٩١
٦٩٢
٦٩٣
من نسخة

وَيُبْدُونَهَا يُخْفُونَ مَعْ يَجْعَلُونَهُ عَلَى غَيْبِهِ حَقًّا
یعنی مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو یجعلونه قراطیس یبدونها و یخفون
در مواضع ثلثه بغیب خوانده‌اند و باقیان بخطاب و مدلول صاد صندل ابو بکر
و لتنذر ام القری بغیب خوانده و غیر او بخطاب تنبیه یجعلونه در
تلاوة مقدم است بر اخواتش و عطف کرده لینذر بر کلمات سابق و حذف
لام و لینذر کرده از بهر نظم و بوجه قرات کلمات مذکور باسعادت
ثنا کرده بقوله حقا و صندلا و صندل درختی باشد خوش بوی

وَبَيْنَكُمُ ارْفَعْ فِي صَفَا نَفَرٍ وَجَاعِلُ اقْصُرْ وَفَتْحُ الْكَسْرِ
وَعَنْهُمُ بِنَصْبِ اللَّيْلِ وَاكْسِرْ مُسْتَقَرٌّ الْقَافَ حَقًّا وَحَرِّكُوا

یعنی مدلول فا فی و صاد صفا و نفر حمزه و ابو بکر و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
عامر لقد تقطع بینکم برفع خوانده‌اند و باقیان بنصب و مدلول ثا ثملا کوفیان
و جعل اللیل بحذف الف خوانده‌اند و عین و لام را مفتوح کرده‌اند و اللیل
منصوب باشد در قرات ایشان و باقیان باثبات الف بعد از جیم
و بکسر عین و رفع لام و جر لیل و مدلول حقا ابن کثیر و ابو عمرو فمستقر
و مستودع بکسر قاف خوانده‌اند و باقیان بفتح و مدلول همزه انجلا نافع
و خرقوا له بتشدید را خوانده و باقیان بتخفیف تنبیهات
قوله تعالی مودة بینکم که نظیر کلمه این سورة است در موضع خود بیاید
و از لفظ ناظم معلوم شد که الف جاعل بعد از جیم باشد و ادرکش فتح
عین و لام ضد معلوم نشدی پس مقید کرد باید از بهر تشخیص بر ضد

ویبدونها ضد کرده
٦٨٤

وانزل فتح ضد
٦٨٨
٦٨٦

وچون فتح لام وعین سبب قصر است بدان اشارت کرد بقوله تعلا
یعنی باصلاح آورد قصر را فتح عین ولام قوله صفا نفر اشارتست
بمدح قاری وحفا بصحت وجه وابخلا بصحت روایت

٦٥٧ وَضَمَّانِ مَعْ یاسینَ فی ثَمَرٍ شَفَا وَدَارَسْتَ حَقٌّ مَدُّهُ وَلَقَدْ حَلَا

٦٥٨ وَحَرِّكْ وَسَكِّنْ كَافِیًا وَاكْسِرُوا اِنَّهَا حِمَی صَوْبِهِ بِالْخُلْفِ دَرَّ

یعنی مدلول شین شفا حمزه وکسایی انظروا الی ثمره وکلوا من ثمره
درین سوره ولیاکلوا من ثمره در یس بضم ثا ومیم خوانند وباقیان بفتح
ثا ومیم در مواضع ثلثه ومدلول حق ابن کثیر وابوعمرو ولیقولوا درست
باثبات الف خوانند وباقیان بحذف ومدلول کاف کافیا ابن عامر
بفتح سین واسکان تا خواند وباقیان باسکان سین ورفع تا خوانند
پس حاصل سخن آن باشد که نافع وکوفیان درست بقصر واسکان سین
وفتح تا خوانند وابن کثیر وابوعمرو بمد واسکان خوانند وابن عامر بقصر
وفتح سین واسکان تا خواند ومدلول حا حمی ودال در ابن کثیر وابوعمرو
وما یشعرکم انها بکسر همزه خوانند ومدلول صاد صوبه شعبه بیک وجه
بکسر انها خواند وبوجه دوم بفتح وباقیان بفتح خوانند **تنبیهات**
بانضمام حرفی ثمر بقوله وضمان مع یس عموم آن معلوم شد ودر کهف نظیر
آن یاد کند واتخاذ کرنکرد زیرا که قرا مختلف اند در ضم وفتح واسکان آن ومعانی بود سابق شد

٦٥٩ وَخَاطَبَ فِیهَا یُؤْمِنُونَ كَمَا فَشَا وَصُحْبَةُ كُفْءٍ فِی الشَّرِیعَةِ وَصَّلا

یعنی مدلول کاف کما وفا فشا ابن عامر وحمزه اذا جات لا یومنون بخطاب خوانند
وباقیان بغیب ومدلول صحبه وکاف کفء شعبه وحمزه وکسایی وابن
عامر واما تد یومنون در جاثیه بخطاب خوانند وباقیان بغیب خوانند
پس حاصل سخن آن شد که ابن عامر وحمزه در موضعین بخطاب خوانند
ونافع وابن کثیر وابوعمرو وحفص در موضعین بغیب خوانند وشعبه
وکسایی در انعام بغیب ودر جاثیه بخطاب خوانند **تنبیه**
قوله کما فشا یعنی قرات خطاب در انعام از حمزه وابن عامر شهرت دارد وقوله و وصلا
یعنی پیوسته شد حرف جاثیه با انعام در ترجمه بدان معنی که ترجمه هردو مواضع یکیست

٦٦٠ وَكَسْرٌ وَفَتْحٌ ضُمَّ فِی قِبَلاً حِمًی ظَهِیرًا وَلِلْكُوفِی فِی الْكَهْفِ وُصِّلا

یعنی مدلول حا حمی وظا ظهیرا ابوعمرو وابن کثیر وکوفیان قبلا ما کانوا
لیومنوا درین سوره بضم قاف وبضم با خوانند وباقیان بکسر قاف وفتح
با خوانند بعد از آن فرمود که کوفیان در سوره کهف قوله قبلا بترجمه
اول خوانند یعنی بضم قاف وبا قوله وصل اشارتست بدین معنی وباقیان
بکسر قاف وفتح با خوانند پس حاصل آن باشد که کوفیان بضم حرفین خوانند
در موضعین ونافع وابن عامر بکسر در هردو موضع وابن کثیر وابوعمرو
بضم در انعام وبکسر در کهف **تنبیه** قید ضمن کرد لخروجه عن
المصطلح وقوله ظهیرا ای معینا اشارتست بصحت وجه قرات ضم
قبلا یعنی حمایت قاری آن کند حال آنک معین وی باشد بسبب
آنک معتمد علیه است از جهت روایت والله اعلم بالصواب

٦٦١ وَقُلْ كَلِمَاتٌ دُونَ مَا اَلِفٍ ثَوَی وَفِی یُونُسٍ وَالطَّوْلِ حَامِیهِ

یعنی مدلول ثاء ثوی عاصم و حمزه و کسایی و ثمت کلمت ربک بحذف
الف خواند بر صیغت توحید و باقیان باثبات الف بر صیغت جمع
و مدلول حاء حامیه و طاء ظللا ابوعمرو و ابن کثیر و کوفیان و لذلک
حقت کلمت و قوله ان الذین حقت علیهم کلمت ربک در یونس و قوله
و کذلک حقت کلمت ربک در طول بحذف الف خواند پس متعین شد
مر آن کس را که در ترجمتین مذکور نیست که باثبات الف خواند پس حاصل
آن باشد که کوفیان در مواضع چهارگانه بتوحید خوانند و نافع و ابن
عامر بجمع و ابن کثیر و ابوعمرو در اول بجمع و در سه موضع باقی بتوحید
تنبیهات قوله کلمات در تلاوة مؤخر است و منزل
مقدم و نیز حرم مؤخر است و فصل مقدم بر آن و معانی رموز کامر

وَشَدِّدْ حَفْصُ مُنْزَلُ وَابْنُ عَامِرٍ وَحَرَّمَ فَتْحُ الضَّمِّ وَالْكَسْرِ
وَفُصِّلَ إِذْ ثَنَى يُضِلُّونَ ضُمَّ مَعْ يُضِلُّوا الَّذِي فِي

یعنی حفص قوله منزل من ربک بتشدید زای و فتح نون خواند
و باقیان باسکان نون و تخفیف زای خواند و مدلول همزه اذ و عین
علا نافع و حفص ما حرم علیکم بفتح حا و را خواند و باقیان بضم و کسر
و مدلول همزه اذ و ثاء ثنی نافع و کوفیان [خوانند] و قد فصل لکم بفتح فا و صاد خوانند
و باقیان بضم فا و کسر صاد پس نافع و حفص بفتح فعلین خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو
و ابن عامر بضم هر دو و حمزه بفتح فصل و ضم حرم و مدلول ثا ثا ثنا کوفیان
بضم یا یضلون خوانند در دو سورة ربنا لیضلوا عن سبیلک در یونس



و باقیان بفتح خوانند در دو سورة تنبیهات تشدید نون منزل
از نظائر آن معلوم شد و سکون نون مرفاری مخفف را از لفظ ناظم
و فتح را مقید کرد اند از بهر ضد و ترجمه فصل از عطف بر حرم معلوم شد
و حذف لام از یضلون و لیضلوا کرد از بهر وزن قید انعام و یونس یضلون
صاد بیرون رفت که قراء در فتح یا آن متفق اند و باقی را در قرات
مدخلی نیست و شاید از جهت فرق است منها که یکی بعض مستعمل است
و آن دیگر اند و باقی نظایر بفصل در ابرهیم ساید و معانی رموز سابق شد

رِسَالَاتِ فَرْدٌ وَافْتَحُوا دُونَ عِلَّةٍ وَضَيِّقًا مَعَ الْفُرْقَانِ
بِكَسْرِ سُوَى الْمَكِّي وَرَاحِرَجًا هُنَا عَلَى كَسْرِهَا الْفُ صِفَا وَ

یعنی مدلول دال دون و عین علة ابن کثیر و حفص بحذف الف با تنه خواند
از قوله رسالته و بعد از لام تا را مفتوح کرد اند بر صیغت توحید کما اشار
بقوله فرد و باقیان باثبات الف و کسر تا خواند بر صیغت جمع و قرا سبعه
غیر از مکی قوله ضیقا حرجا و قوله مکانا ضیقا مقرنین در انعام و فرقان بکسر
یا و تثقیل خواند و عبد الله بن کثیر مکی بتخفیف یا و اسکان خواند و مدلول
همزه الف و صاد صفا نافع و شعبه حرجا بکسر را خواند و باقیان بفتح
تنبیهات ضیق که در آخر نحل و در سورة نمل است در آخر نحل ذکر
آن بیاید و قوله حرجا مقید کرد اند بسورة کما اشار بقوله و راحرجا هنا
خوف توهم عموم را و مثال در آل عمران یاد کرد و قوله دون علة اشارت
بوجه قرات توحید رسالته که بسبب ظهور احتیاج بعلت ندارد و قوله

الف صفا و نوسلا اشارتست بحیث ادنر صفا و نغوب بحو سبحانه و تعالی

**وَيَصْعَدُ خِفَّ سَاكِنٌ دُمْ وَمُدَّهُ صَحِيحٌ وَخِفُّ الْعَيْنِ** ٦٦٦

یعنی مدلول دال دم کانما یصعد بتخفیف صاد و اسکان خواند و باقیان بتشدید صاد و فتح خواند و مدلول صاد صحیح باثبات الف بعد از صاد خواند و مدلول دال داوم و صاد صندل ابن کثیر و ابوبکر بتخفیف عین خواند و باقیان بتشدید پس حاصل از سخن آن باشد که ابن کثیر یصعد خواند بتخفیف و حذف الف و ابوبکر یصاعد بتخفیف و الف و باقیان یصّعد بتثقیل عین و حذف الف خواند **تنبيهات** اشارت کرد بتخفیف صاد باسکون زیرا که صلاحیت اسکان مر صاد را بود غرض آنک ضد معلوم شود مر قرات باقیان را و مراد از آنچه گفت ومده صحیح زیادتی مد الف است زیرا که بعد از فتحه می اید و معانی رموز سابق شد

**وَيَحْشُرُ مَعْ ثَانٍ بِيُونُسَ وَهْوَ فِي سَبَا مَعْ يَقُولُ الْيَا فِي** ٦٦٧

یعنی مدلول عین عملا حفص بیاء غیب خواند و یوم یحشرهم درین سورة عملا الاربع و قوله ویوم نحشرهم کان لم یلبثوا در یونس و قوله ویوم نحشرهم جمیعا ثم یقول در سبا و باقیان در افعال اربعه مذکوره بنون خواند **تنبيهات** از ترتیب مسایل معلوم شد که در اول انعام ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا اختلاف نیست اینه را و از قید ثانی یونس که در اول یونس ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم اختلاف نیست در نون آن و فرمود فی الاربع تا نص باشد بر آنچه نقول از حروف مختلف فیه

است و موضعین فرقان موخر داشت موافقت صاحب تیسیر را و قوله عمل یعنی نا قل بحجت قرات غیب نحشرهم با مروی عنه لدا اشت

**وَخَاطَبَ شَامٍ يَعْمَلُونَ وَمَنْ تَكُونُ فِيهَا وَتَحْتَ النَّمْلِ ذَكِّرْهُ** ٦٦٨

یعنی ابن عامر شامی و ما ربک بغافل عما تعملون بخطاب خواند و باقیان بغیب و مدلول شین شلشلا حمزه و کسایی من یکون له عاقبة الدار درین سورة و در قصص بتذکیر خواند و باقیان بتانیث **تنبيه** یکون بر مکانات مقدم داشت از بهر خفت نظم کما اشار بقوله شلشلا ای خفیفا

**مَكَانَاتِ مَدَّ النُّونَ فِي الْكُلِّ شُعْبَةٌ بِزَعْمِهِمُ الْحَرْفَانِ بِالضَّمِّ** ٦٦٩

یعنی شعبه هر جا کلمه مکانات باید باثبات الف خواند بعد از نون بر صیغت جمع و باقیان بحذف الف بر صیغت توحید و آن درین سورة است و در هود دو جا و در یس یک جا و در زمر یک جا و مدلول راء رتلا کسایی لله بزعمهم و الا من نشاء بزعمهم در موضعین بضم زای خواند و باقیان بفتح **تنبيه** ضمیر مکانا تکم حذف کرد تا شامل مخاطبان و غایبان باشد و تعبیر از اثبات الف بمد نون کرد و چون فتحه را اشباع کنی الف حاصل اید و مراد از آنچه گفت رتلا آنست که اختلاف در زعمهم که بعد از یکدیگر می آیند درین سورت

**وَزَيَّنَ فِي ضَمٍّ وَكَسْرٍ وَرَفْعِ قَتْلَ أَوْلَادَهُمْ بِالنَّصْبِ شَامِيهِمْ** ٦٧٠

**وَيَخْفِضُ عَنْهُ الرَّفْعَ فِي شُرَكَاؤُهُمْ وَفِي مُصْحَفِ الشَّامِينَ بِالْيَاءِ مُثِّلَا** ٦٧١

**وَمَفْعُولُهُ بَيْنَ الْمُضَافَيْنِ فَاصِلٌ وَلَمْ يُلْفَ غَيْرُ الظَّرْفِ فِي الشِّعْرِ فَيْصَلَا** ٦٧٢

۶۷۳ کَذَا دَرًّا الیوم مَن لَا مَها فَلَا تَلُم مَن مُلیمی اَنْحوا اِلّا مُجَهِّلا

۶۷۴ **وَمَعْ رَسْمِهٖ زَجُّ الْقَلُوصَ اَبِي مَزادَه الاَخْفَشُ النَّحْوِي** اَنشَدْ مُجْمِلاً

یعنی ابن عامر شامی خوانده زین بضم زای وکسر یا وقتل برفع واولادهم بنصب وشرکایهم بجر و باقیان خواندند بفتح زای و یا وقتل بنصب واولادهم بجر وشرکا وهم برفع قوله وفی مصحف الشامیین نا اخرابیات اشارتست بوجه قرائت ابن عامر یعنی بوجه قرائت ابن عامر آنست که در مصحف شامی شرکایهم چون بیا مکتوب بود بنا بر ان ابن عامر شرکایهم بجر خواند و وجه قیاس آنست که فرموده و مفعوله بین المضافین فاصل یعنی در قرائت ابن عامر فاصله میان مضاف و مضاف الیه واقع شده است بعد از ان فرموده ولم یلف غیر الظرف فی الشعر فیصلا یعنی که فاصله میان مضاف و مضاف الیه بغیر ظرف جایز نیست بر مذهب بعضی از نحاة وانکه در شعر آمده است از ظرف چنانچه فرموده لله دَرًّا الیوم من لامها در مضاف است با من لامها والیوم فاصله شده است واین با تفاق جایز نیست انگاه فرموده که باید که ملامت نکند کسی که از ملامت کنندگان نحوی باشد الا انکه جاهل باشد واین اشارتست بدانکه نحاة ملامت کننده بر دو قسم اند یکی انکه تخطئه مردم بعد از اجتهاد کنند و دیگر انکه از جهل تخطیه بر مردم کنند فرموده انکس که خواهد که رد قرائت ابن عامر کند باید که از انها باشد که مجهل باشد نه از انها که جاهل باشد یعنی چون تخطیه با جتهاد کنند ایشانرا خود معلوم شود که قرائت ابن عامر مردود نیست قوله ومع رسمه جا لیست از ان ولا ثم

یعنی باید که رد قول ابن عامر نکنند وحال آنکه رسم مطابق وموافق قرائت اوست وبانکه رسم موافق قول ابو الحسن نحوی است که مشهور است باخفش وازوی روایت ثابت است که انشاد کرده است بیتی که در ان فاصله بین المضافین بغیر ظرف واقع است وان بیت اینست فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده مضافست بفاعل که ابی مزاده است و مفعول که القلوص است فاصله شده است پس اگر فاصله بغیر ظرف جایز نبودی ابو الحسن انشاد نکردی این بیت را پس قرائت ابن عامر ثابت باشد و وجه آن در نحو صحیح **تنبیهات** خفض که ناظم گفته است بنا بر اصطلاح کوفیان است که ایشان جر را خفض می گویند و خفض را مقید کرده اند زیرا که از مصطلح خارج بود وابی مزاده بهاء ساکنه مروی است در مستشهد زیرا که در آخر بیت است بنا بر قیاس وقف درها تانیث اما در بیت قصیده بروایت سخاوی رحمه الله بهاء مفتوحه است وبعضی از شراح بتاء مفتوحه روایت کرده اند

۶۷۵ **وَاِنْ تَكُنْ اَنِّثْ كُفْؤُ صِدْقٍ وَمَيْتَةٌ دَنَا كَافِيًا وَافْتَحْ**

۶۷۶ **نَمَا وَسُكُونُ الْمَعْزِ حِصْنٍ وَاَنِّثُوا تَكُونُ كَمَا فِي دِينِهِمْ** مَيْتَةً کلا

یعنی مدلول کاف کُفْؤٌ وصاد صدق ابن عامر وشعبه وان تکن بتانیث خواندند و باقیان بتذکیر ومدلول دال دنا وکاف کافیا ابن کثیر وابن عامر میته برفع خواندند و باقیان بنصب پس حاصل آن باشد که ابن کثیر وان تکن میتة بتانیث ومیته بنصب نافع وابو عمرو وحمزه وکسایی

حرف اول بتذکیر خواندند ومیته برفع وابن عامر تکن بتانیث ومیته برفع وشعبه تکن ص

وحفص تكون بتذكير وميتة بنصب ومدلول كاف كلا وحاء حلا ونون نحن
ابن عامر وابو عمرو وعاصم يوم حصاده بفتح حا خواند وباقيان بكسر ومدلول
حصن نافع وكوفيان من المعز اثنين باسكان عين خواند وباقيان بتحريك
ومدلول كاف كما وفاء في ودال دينهم ابن عامر وحمزه وابن كثير الا ان
تكون بتانيث خواند وباقيان بتذكير ومدلول كاف كلا ابن عامر قوله
ميتة فهم فيه برفع خواند وباقيان بنصب پس حاصل آن باشد
که ابن عامر الا ان تكون ميتة بتانيث ورفع خواند وابن كثير وحمزه بتانيث
وبنصب ونافع وابو عمرو وعاصم وكسايي بتذكير ونصب **تنبيهات**
قوله لفظ صدق اشارتست بوجه قرات تانيث وان تكن زيرا كه تانيث
فعل از براي تانيث لفظ ميتة خوانده اند وقوله دنا كافيا اشارتست
بوجه تذكير تكن ورفع ميتة يعني چون تانيث ميتة غير حقيقي است تذكير
فعل نزديك است بافهام وكافي از جهت عربيت زيرا كه ميتة وميتا
بيك معني است وحسن وانتشار قرات ابن عامر وابو عمرو وعاصم
واتفاق ايشان در فتح حصاد اشارت كرد بقوله حلا نما وجول حقيق
انا نمه در قرات اسكان معز بود اشارت كرد بدان بقوله حصن وچون
امده كه ايشان ابن عامر وحمزه وابن كثير متفق اند در رفع ميتة ومحافظت
اهل عربيت كرده اند تنبيه كرد بدان بقوله كما في دينهم وبر قرات تكون
بتا وميتة برفع كان تامه باشد مستغني از خبر پس محافظت اهل عربيت كرده
باشد وقواعد ايشان را دانسته چنانچه تنبيه كرد بدان بقوله كلا



٦٧٧ **وَتَذَّكَّرُونَ الْكُلُّ خَفَّ عَلَى شَذَا وَأَنْ اكْسِرُوا شَرْعاً وَبِالْخِفِّ كُمِّلَا**

يعني مدلول عين علي وشين شذا حفص وحمزه وكسايي تذكرون در جميع
قران بتخفيف ذال خوانند وباقيان بتشديد ومدلول شين شرع حمزه
وكسايي قوله وان هذا صراطي مستقيما بكسر همزه خوانند وباقيان بفتح ومدلول
كاف كملا ابن عامر بتخفيف نون قوله وان خوانند وباقيان بتثقيل پس حاصل
از انچه گفته آمد سه قرات باشد **تنبيه** مراد آنست تذكرون
كه در اول مضارع او تا باشد بخلاف نحو ولا يذكر الانسان كه ذال آن
مخفف است باجماع قراونيز بايد كه اگر تا باشد در اول مضارع منفرد باشد
زيرا كه نحو افلا تتذكرون همه متفق اند در تخفيف آن وقوله على شذا
على سبيل تشبيه جايز باشد وبا لف نيز وعلى شذا اشارتست بطيب وجه
قرات صحاب وقوله شرعا اي طريقا وكملا اي تماما والله اعلم

٦٧٨ **وَيَأْتِيَهُمْ شَافٍ مَعَ النَّحْلِ فَارَقُوا مَعَ الرُّومِ مَدَّاهُ خَفِيفاً وَعُدِّلَا**

يعني مدلول شين شاف حمزه وكسايي الا ان ياتيهم الملائكة درين
سورة ودر نحل بتذكير خوانند وباقيان بتانيث وحمزه وكسايي ايضا
قوله فارقوا دينهم درين سورة ودر دوم باثبات الف خوانند بعد از فا
وباقيان بحذف الف خوانند **تنبيه** ترجمه يأتيهم معلوم شد از
اطلاق وقوله شاف اشارتست بوجه قرات تذكير ياتيهم بر معني جمع
نحو وقال نسوة وقوله عدلا اي اصلح يعني مد در فارقوا باصلاح
آورد تخفيف را كه ملازم وي است ومعلوم است

٦٧٩
٦٨٠

كه نادي حذف الف فرقوا بتشديد را خواند والله اعلم

**وكسر وفتح خف في قيما ذكا وياآتها وجهي مماي مقبلا**
**ودني صراطي ثم اني ثلثة ومحياي والاسكان صح تحملا**

يعنى مدلول ذال ذكا ابن عامر وكوفيان قوله دينا قيما بكسر قاف
وفتح يا وتخفيف خواند وباقيان بفتح قاف وكسر يا وتثقيل خواند
بعد از ان شروع كرد در ياآت اضافه در اين سورة وآن در هشت موضع
مى آيد اول آن وجهي للذى نافع وابن عامر وحفص بفتح خواند ومماتى
لله نافع بفتح خواند فقط وربى الى صراط مستقيم نافع وابو عمرو
بفتح خواند وصراطي مستقيما ابن عامر بفتح خواند فقط وانى امرت نافع
بفتح خواند فقط وانى اخاف وانى اراك حرميان وابو عمرو هر دو بفتح
خواند ومحياى نافع باسكان خواند فقط واختلاف رواة در محياى
ياد كرده شد در اصول وقوله والاسكان صح تحملا تنبيه است بر انچه
قالون بى خلاف خواند باسكان يا واشارتست بعدم التفات بقول طاعن
كه دليل آن اجتماع ساكنين باشد زيرا كه روايت نافع ثابت شده است بروايه
صحيح واما ورش را اسكان باشد كما مر ووجه دوم فتح چنانچه باقى
قرا خوانده اند واما ياء محذوفه قوله قد هدان ابو عمرو باثبات يا خواند
فقط در حالت وصل واما ادغام كبير در اين سورة بجهل وند است
خلقكم من طين يعلم ما تكسبون ولو نزلنا عليك كتابا الا هو وان
يمسسك بخلاف عن ابى عمرو ومن اظلم ممن او كذب باياته ثم يقول

للذين ولا نكذب بايات فذوقوا العذاب بما ولا مبدل لكلمات الله
وزين لهم نصرف الآيات ثم يمسهم العذاب بما قل لا اقول لكم
ولا اقول لكم باعلم بالشاكرين اعلم بالظالمين الا هو ويعلم بخلاف
عن ابى عمرو ويعلم ما في البر ويعلم ما جرحتم الموت توفته وكذب به
هدى الله هو ابرهيم ملكوت الليل راى قال لا احب قال لئن لم
يهدنى ومن اظلم ممن جعل لكم النجوم وخلق كل شئ خالق كل شئ
الا هو واعرض بخلاف عن ابى عمرو ولا مبدل لكلماته اعلم من يضل
اعلم بالمهتدين وقد فصل لكم اعلم بالمعتدين زين للكافرين يجعل
رسالاته وهو وليهم زين لكثير مما رزقكم الله الانثيين نبونى
اظلم ممن افترى كذلك كذب نحن نرزقكم اظلم ممن
كذب بايات الله سوء العذاب بما

## سورة الاعراف

٦٨١

**ويذكرون الغيب زد قبل تاية كريما وخف الذال كم شرفا**

يعنى مدلول كاف كريما ابن عامر قليلا ما تذكرون قبل از تا يا زياده علاوه
كند پس يتذكرون شود وباقيان حذف يا خواند قوله وخف الذال
كم شرفا علا يعنى مدلول كاف كم وشين شرفا وعين علا ابن عامر وحمزه
وكسائى وحفص تخفيف ذال خواند وباقيان تشديد **تنبيهات**
تخفيف تذكرون وتثقيل در آخر انعام ذكور رفت از بهر ايضاح ثانيا
ياد كرد بكرم وچون در قراءت حمزه وموافقان خفى بود وايضا هم
از جهت نقل وعربيت اشارت كرد بقوله كم شرفا علا فافهم ذلك

٦٨٢
٦٨٣
في حق نهشلا

**مع الزخرف اعكس تخرجون بفتحة وضم واولى الروم شافيه مثلا**
**بخلف مضى في الروم لا يخرجون في رضى ولباس الرفع**

يعنى مدلول شين شافيه وميم مثلا حمزه وكسايى وابن ذكوان قوله
ولحدا قوله ومنها تخرجون درين سورة وقوله فانشرنا به بلدة ميتا كذلك
تخرجون در زخرف بفتح تا وضم را خوانند در موضعين وباقيان بضم تا
وفتح را خوانند قوله واولى الروم شافيه مثلا بخلف يعنى قوله وكذلك
تخرجون كه حرف اولست در روم حمزه وكسايى بى خلاف وابن ذكوان
بخلاف بتوجه مذكور يعنى فتح تا وضم را خوانند وابن ذكوان بوجه دوم
موافقت كند با باقى قرا يعنى بضم تا وفتح را خوانند ومدلول فا، فى ورا، رضى
حمزه وكسايى قوله لا يخرجون منها در جاثيه بفتح يا وضم را خوانند وغير حمزه
وكسايى لا يخرجون بضم يا وفتح را خوانند ومدلول فا، فى وحق ونون نهشلا
حمزه وابن كثير وابو عمرو وعاصم ولباس التقوى برفع سين خوانند وباقيان
بفتح والله اعلم **تنبيهات** مراد از انچه گفت مع الزخرف اعكس آنست
كه فتحه را مقدم داري وضم را مؤخر وضد آن ترك عكس باشد ودر ابن
ذكوان اعادة كرد در قوله بخلف مضى تا حرف دوم مخصوص شود بدانچه
مختلف فيه است واول دوم را مقيد كرد ايند تا ثانى حرف قوله اذا
انتم تخرجون خارج باشد ومراد از انچه گفت لا يخرجون حرف جاثيه است
نه حرف سورة حشر زيرا كه در تلاوة كلمهٔ جاثيه مقدم است كه اگر كلمهٔ
حشر نيز مختلف فيه بودى مقيد كردانيدى وقوله فى رضى اشارتست
بدانچه لقا بيرون نمايند از آتش دوزخ وحال انكه حق تعالى از ايشان
خشنود باشد بلكه نقل كنند از عذابى با عذابى وقوله فى حق
نهشلا اشارتست ببزرگى قارى از جهت علم وسن وغير آن والله اعلم

**وخالصة اصل ولا يعلمون قل لشعبة في الثاني ويفتح**
**وخفف شفا حكما وما الواو دع كفى وحيث نعم بالكسر**

يعنى مدلول همزه اصل نافع خالصة برفع خوانند وباقيان بنصب وشعبه
لا يعلمون بغيب خواند وباقيان بخطاب ومدلول شين شفا حمزه وكسايى
لا يفتح لهم بتذكير خوانند وباقيان بتانيث قوله وخفف شفا حكما يعنى مدلول
شين شفا وحا، حكما حمزه وكسايى وابو عمرو لا تفتح بتخفيف تا خوانند وباقيان
بتثقيل پس حاصل از تراجم مذكوره آن باشد كه حمزه وكسايى بتخفيف وتذكير
خوانند وابو عمرو بتخفيف وتانيث وباقيان بتانيث وتثقيل قوله وما الواو
دع كفى يعنى مدلول كاف كفى ابن عامر حذف واو كند از وما كنا لنهتدي و
باقيان اثبات واو كنند ومدلول را، رتلا كسايى بكسر عين نعم خواند هر جا كه
بيايد وباقيان بفتح **تنبيهات** درين موضع سه مسئله كه در ان رفع
وغيب وتذكير بود چنانچه در اول قصيده در مصطلح خود يا ذكر نبود مهمل
گردانيد خالصة وقوله ولا يعلمون وقوله يفتح پس چون در سه موضع مقيد
نكردانيد رفع در خالصة وغيب در لا يعلمون وتذكير در يفتح متعين شود مر
قارى مذكور را وقوله لا يعلمون مقيد كردانيد بثانى تا قوله وان تقولوا على الله
ما لا تعلمون خارج باشد واز انچه مقيد است يعلمون بلا قوله لقوم يعلمون

٦٨٤
٦٨٥

خارج باشد با آن لا منضم نیست وقوله وما الواو دع یعنی ترک کن واو
وماکنا را وانه را در قوله ونزعنا ما فی صدورهم اختلاف نیست اگر چه بر
قول ناظم خوف التباس هست زیرا که در تلاوة ونزعنا ما فی صدورهم
مقدم است بر وما کنا لکن چون در تیسیر مقید کرده است وماکنا را
بما اعتماد کرد ناظم بر تیسیر وانتشار اختلاف در وماکنا کما اشار بقوله یعنی
وجوز اهل ایمان را با صالت آفرید وکفار را بتبعیت اشارة کرد بدان بقوله اهلا

٦٨٦ وَأَنْ لَعْنَةُ التَّخْفِيفُ وَالرَّفْعُ نَصُّهُ سَمَا مَا خَلَا الْبَزِّي وَفِي

یعنی مدلول نون نصه وسما عاصم وحرمیان وابو عمرو وغیر از بزی قوله
ان لعنة الله درین سورة بتخفیف نون ان خواندند ونیز نون را ساکن کنند
ولعنة الله برفع تا خوانند ایضا وبزی وابن عامر وحمزه وکسایی بفتح نون
ان با تشدید ونصب تا لعنة خوانند ومدلول همزه او صلا نافع لعنة الله
علیه در سورة نور بتخفیف نون ان خوانند وبرفع تا لعنة وغیر از نافع
بتشدید ونصب خوانند **تنبیهات** مراد از تخفیف نون آنست
که نون ان مخفف کرده شده ند نون لعنة الله زیرا که نون ان سابق است
ومراد از مرفوع تا لعنة است که صلاحیت اعراب آنرا است از بهر آنکه
در آخر کلمه است وسکون نون از لفظ ان وتشدید از ضد وفتح از رفع
معلوم شد ومیم ما خلا رمز نیست زیرا که قایم مقام استثنا است
واختلاف در نور در نون ان لعنة الله است نه در نون ان غضب زیرا که
نون از لعنه ما ثل حرف مخالف فیه است وحکم نون ان غضب سیاتی فی موضعه والله اعلم

٦٨٧ وَيُغْشِي بِهَا وَالرَّعْدِ ثَقَّلَ صُحْبَةٌ وَوَالشَّمْسُ مَعْ عَطْفِ
وَفِي النَّحْلِ مَعْهُ فِي الْأَخِيرَيْنِ حَفْصُهُمْ وَنُشْرًا سُكُونُ الضَّمِّ فِي الْكُلِّ ذُلِّلَا
٦٨٩ وَفِي النُّونِ فَتْحُ الضَّمِّ شَافٍ وَعَاصِمٌ رَوَى نُونَهُ بِالْبَا

یعنی مدلول صحبة حمزه وکسایی وشعبه یغشّی اللیل النهار درین سورة
ویغشّی اللیل النهار در رعد بفتح غین وتشدید شین خوانند وباقیان باسکان
غین وتخفیف شین خوانند ومدلول کاف کلا ابن عامر والشمس والقمر
والنجوم مسخرات درین سورة ودر نحل مجموع اسما اربعه او اخر ایشان
برفع خوانند وحفص موافقت ابن عامر کند در حرفین اخیرین در نحل یعنی والنجوم
مسخرات وباقی قرا در اسماء اربعه در سورتین بنصب خوانند ومدلول ذال
ذللا ابن عامر وکوفیان قوله نشرا هر کجا که بیاید بسکون ضم شین خوانند پس
متعین شود مر نافع وابن کثیر وابو عمرو را که بضم شین خوانند بعد از ان فرمود
که مدلول شین شاف حمزه وکسایی قوله نشرا بفتح نون خوانند پس
معلوم شود که غیر حمزه وکسایی بضم نون خوانند بعد از ان فرمود که از
اصحاب اسکان شین نشرا عاصم نون نشرا را بیا مبدل کرد لهذا پس
از ترجمه سه کانه مذکور چهار قرائت حاصل شود نافع وابن کثیر وابو عمرو
بضم نون وشین نشرا خوانند وابن عامر بضم نون وسکون شین خواند وحمزه
وکسایی بفتح نون وسکون شین خوانند وعاصم بضم با وسکون شین خواند
**تنبیهات** فتح غین یعنی مرفا ری مشدد را از نظایر معلوم شود
واسکان مخفف از لفظ ناظم وقوله نقطة اسفلا احتراز کرد از تصحیف

وخيفة والوح باذكون شد در انعام والبقره وقوله كلا اشارتست بد انجه
ابن عامر در مجموع اسما ا ربعه برفع خواند كامر وقوله مع عطف الثلاثه
بعضى كفته اند كه در ظاهر لفظ ناظم اشكال وارد ست زيرا كه معطوف
دو واست وجواب اينست كه عطف در لغت رد است وچون اعراب
سخرات مردود بود باعراب ما قبل آنرا بحسب لغت معطوف كوفت حي
بس برين تقدير معطوف سه باشد وبهتر آنست كه عطف بر معنى اصطلا
ديكر حمل كنيم محمول بر تغليب باشد يعنى كوييم كه معطوف دو واست ومذكور
سه آن يك را كه معطوف نيست بحكم تغليب معطوف كوفت نحو قوله
تعالى وكانت من القانتين وقوله ذلّ اى خفف يعنى كه درو حمزه منقاد
قرات شد ابضم نون وسكون شين خفيف هست وكويند دابه ذلول اى سهل

690 وَرَا مِن اِلهٍ غَيْرُهُ خَفْضُ رَفْعِهِ بِكُلِّ رَسَا وَالْخِفُ اُبْلِغُكُمْ حَلَا

691 مَعَ احْقَافِهَا وَالْوَاوَ زِدْ بَعْدَ مُفْسِدِينَ كُفْواً وَبِالْاِخْبَارِ اَئِنَّكُمُ عَلَا

692 اَلَا وَعَلَى الْحِرْمِيِّ اِنَّ لَنَا هُنَا وَاَوْ اَمِنَ الْاِسْكَانُ حِرْمِيُّهُ كَلَا

يعنى مدلول را، و سا كسايى ما لكم من اله غيره هر جا كه بايد خفض را و كسر ها
و بعد از ها اثبات يا خوانند در حالة وصل و وقف و باقيان برفع را و ضم ها
و اثبات واو خوانند بعد از ها و مدلول حا، حلا ابو عمرو ابلغكم در موضعين
اين سورة و ابلغكم ما ارسلت در احقاف باسكان با و تخفيف لام خواندو باقيان
بفتح با و تشديد لام خوانند و مدلول كفا ابن عامر در قصه صالح قوله مفسدين
و قال الملؤ اثبات واو كند بعد از مفسدين و باقيان حذف واو كنند

ومدلول عين علا و همزه الا حفص و نافع انكم لتاتون الرجال بهمزه مكسوره
خوانند بر صيغت خبر و باقيان بهمزتين خوانند همزه اول مفتوحه وثانيه
مكسوره بر صيغت استفهام و مدلول عين علا و حرمى حفص و نافع و ابن كثير
ان لنا لاجرا بهمزه مكسوره بر صيغت خبر خوانند و باقيان بهمزتين بر صيغت
استفهام همزه اول مفتوح وثانيه مكسور **تنبيهات** خفض را مقيد
كردانيد زيرا كه از اصطلاح خارج بود و از قرينه ضم عموم ابلغكم معلوم
شد و از لفظ ناظم سكون با بتخفيف معلوم شد و فتح قارى مشدد از نظير
و مقيد كردانيد قال بمفسدين تا نحو قوله و اشجيرا القا تحسن قال الملؤ بيرون
رود و مقيد كردانيد ان لنا در اين سورة تا ان لنا لاجرا در شعرا بيرون رود
كه در همزتين آن خلاف نيست و قرا سبعه هر يكى بر قاعده خود باشد در تسهيل
و تحقيق و غير آن و ورش در نقل او امن بر اصل خود باشد و بسطة
ولقفنا از پيش ياد كرده شد و معانى رموز كما مر و الله اعلم

693 عَلَى عَلَى خَصُّوا وَفِي سَاحِرٍ بِهَا وَيُونُسَ سَحَّارٍ شَفَا وَتَنَزَّلَا

يعنى مدلول خا خص قرا سبعه غير از نافع حقيق على بغير اضافه خوانند
يعنى الف و نافع چنانچه ناظم تلفظ كرد بيان يعنى بيا، مشدد مفتوح بى
الف خواند و مدلول شين شفى حمزه و كسايى ياتوك بكل ساحر در اين سورة
و قوله تعالى و قال فرعون ائتونى بكل ساحر در يونس بتقديم حا بر الف مع
تشديد حا بوزن فعال خوانند و باقيان بتقديم الف بر حا و كسر حا و تخفيف
حا خوانند بر وزن فاعل **تنبيهات** قوله على على از تلفظ بوجهين

الجزء التاسع

کردن مستغنی شد از ترجمه قرات هر یکی اما در قرات نافع احتمال
آن دارد که بخوانند علی علیٰ حفصوا پس مختل شود و قوله حفصوا اشارت
بدانکه اختلاف درین لفظ مخصوص است درین سورة بدین حرف فقط
و نیز شاید که تنبیه باشد بدانچه مراد بقول ناظم علی آن باشد که اوّلا یاد
کرده شد که غیر آن معنی مستقیم ندارد پس احتمال و اختلال را درین محل ناظم
مدخل نباشد و قوله شفا و تسلسلا اشارتست بصحت نقل و روایت و ادیجه قد سبق

٦٩٤ وَفِي الْكُلِّ تَلْقَفْ خِفَّ حَفْصٍ وَضَمَّ فِي سَنُقْتِلُ وَاكْسِرْ ضَمَّهُ مُتَثَقِّلَا

٦٩٥ وَحَرِّكْ ذَكَا حُسْنٍ وَفِي يَقْتُلُونَ خُذْ مَعًا يَعْرِشُونَ الْكَسْرَ ضَمَّ

یعنی قوله تلقف در جمیع قرآن حفص باسکان لام و تخفیف قاف
خواندوان درین سورة و طه و شعرای آید فقط و غیر از حفص بفتح لام
و تشدید قاف خوانند و مدلول ذال ذکا و حاء حسن ابن عامر و کوفیان و
ابوعمرو سنقتّل ابناءهم بضم نون و فتح قاف و کسر تا با تشدید خوانند و نافع
و ابن کثیر بفتح نون و اسکان قاف و ضم تا و تخفیف آن خوانند و مدلول
خاء خذ قراء سبعه الا نافع تقتّلون ابناکم بضم یا و فتح قاف و کسر تا با
تشدید خوانند و نافع بفتح یا و اسکان قاف و ضم تا با تخفیف تا خوانند و مدلول
کاف کذی و صاد صلا ابن عامر و ابوبکر و ما کانوا یعرشون درین سورة و نحل
یعرشون در نحل بضم را خوانند و باقیان بکسر در موضعین **تنبیهات**
سکون لام تلقف در قرات حفص معلوم شد از انچه گفت و فی الکل تلقف
خف حفص و فتح لام مر قاری مثقل را معلوم شد از لفظ ناظم که فرمود

در سورة البقرة و یروی تلمّا فی تلقف مثلا و ازان معلوم شد که تشدید
در قاف است و تشدید بزی نیز گفته آمد در البقرة و جزم ابن ذکوان در
تلقف که در طه است گفته آید و ضم و کسر را مقید کرد اینجا زیرا که از
اصطلاح بیرون رفته بود و تنبیه کرد بقوله خذ برانچه ترجمه تقتلون
ماخوذ است از ترجمه سنقتل و مسئله آمنتم در باب همزتین گفته
آمد و قوله ذکا بضم ذال و مد شمس را گویند مدح قاری می گوید یعنی حرکت
لفظ مذکور را حال آنکه مشابه شمس حسن باشی در آفاق از این قرات والله اعلم

٦٩٦ وَفِي يَعْكُفُونَ الضَّمَّ يُكْسَرُ شَافِيًا وَأَنْجَى بِحَذْفِ الْيَاءِ وَالنُّونِ

یعنی مدلول شین شافیا حمزه و کسائی علی قوم یعکفون بکسر کاف خوانند
و باقیان بضم و مدلول کاف کفلا ابن عامر و اذ انجاکم بحذف یا و نون
خوانند **تنبیهات** قید کسر کرد که از مصطلح بیرون رفته بود
و اذ انجاکم کاف و میم را حذف کرد از بهر وزن و در قول ناظم که فرمود
بحذف الیا نظر است زیرا که ابن عامر حذف یا نمی کند بل که
یا را قلب می کند با لف اما حذف نون و الف می کند و نیکو
تر آن بودی که گفتی و انجی با انجینا کم الشام کفلا

٦٩٧ وَدَكَّاءَ لَا تَنْوِينَ وَامْدُدْهُ هَامِزًا شِفَا وَعَنِ الْكُوفِي فِي

یعنی مدلول شین شفا حمزه و کسائی جعله دکا بمد و همزه بی تنوین
خوانند درین سورة و در کهف و عاصم موافقت کند در کهف کما اشار بقوله
و عن الکوفی فی الکهف وصلا اخبار کرد بقوله وصلا بانضمام عاصم با حمزه

توهم اختلال بتاخیر علیٰ شده مردود است بسبب اختلال وزن بتقدیم قم

ولسایی در کهف پس قراغیر از عاصم در سوریس بقصر و بنوین و همز
خوانند وعاصم در این سورة موافقت قرا باشد و در کهف موافق حمزه
وکسایی **تنبیهات** مراد از مد اثبات الف است ومراد از قوله
ها منزا زیادتی همزاست وقصد همز ترک همز باشد وانکه بهمز خواند بر
قاعدهٔ خود باشد در مد وانکه بقصر خواند چون وقف کند بر الفرع وقف کند

٦٩٨ اَلْقَصْرُ ثُلُثٌ لَهُ
٦٩٩ وَالْإِتْبَاعُ ذُو حُلَاهُ

**وَجَمْعُ رِسَالَاتِي حَمَتْهُ ذُكُورُهُ ۝ وَفِي الرُّشْدِ حَرِّكْ وَافْتَحْ وَفِي الْكَهْفِ حُسْنَاهُ ۝ وَضَمُّ حُلِيِّهِمْ بِكَسْرٍ شَفَا وَافِ**

یعنی مدلول حا حمته و دال ذکوره ابوعمرو و ابن عامر و کوفیان علی الناس
برسالاتی بالف خوانند برصیغت جمع وباقیان نافع وابن کثیر بحذف
الف خوانند برصیغت توحید وجون مائده وانعام با اعراف جمع کنی
قراسبعه بر پنج مرتبه باشند ابن کثیر در مجموع رسالات برصیغت توحید
خواند وشعبه بعکس او ونافع بتوحید در اعراف ودو با فی بجمع وحمزه
وکسایی وابوعمرو بتوحید در مائده وبجمع در انعام واعراف وحفص
بجمع در اعراف وبتوحید در مائده وانعام ومدلول شین شفا حمزه وکسایی
سبیل الرشد بفتح را وشین خوانند وباقیان بضم واسکان ومدلول حا
حسناه ابوعمرو در سورة کهف قوله مما علمت رشدا بفتح را وشین خواند
وباقیان بضم واسکان **تنبیهات** فتح را مقید کرده اند زیرا که ان
مصطلح برون رفته بود وقوله فی الکهف حسناه تنبیه است برانچه
حرف مختلف فیه حرف ثالث کهف است وآن قوله مما علمت رشدا

است وحسن آن از انست که در قصهٔ موسی است ونیز در میان
قرا مشهور است با اختلاف بخلاف حرف اول قوله وهیئ لنا من امرنا
رشدا و قوله لاقرب من هذا رشدا که دوم است وقرا در فتح موضعین
متفق اند واکر کفته بودی وآخر کهف حز مقصود حاصل بودی بی
تکلف وجون حمزه وکسایی مناسبت لام حلیهم حا را نیز مکسور کرده اند
تنبیه کرد بر شیوع وفایدهٔ آن بقوله بکسر شفا واف والاتباع
ذو حلا وجون در شبعیت کسر حا مر کسر لام را مناسبتی و
زینتی داشت فرمود والاتباع ذو حلا والله اعلم بالصواب

٧٠٠

**وَخَاطَبَ تَرْحَمْنَا وَتَغْفِرْ لَنَا شَذًا ۝ وَيَا رَبَّنَا رَفْعٌ لِغَيْرِهِمَا**

یعنی مدلول شین شذا حمزه وکسایی لئن لم ترحمنا ربنا وتغفر لنا بخطاب
خوانند وربنا بنصب وباقیان در موضعین بغیب خوانند وربنا برفع

٧٠١

**وَمِيمَ ابْنَ أُمَّ اكْسِرْ مَعًا كُفْءُ صُحْبَةٍ ۝ وَآصَارَهُمْ بِالْجَمْعِ وَالْمَدِّ**

یعنی مدلول کاف کف وصحبه ابن عامر وشعبه وحمزه وکسایی قال
ابن ام در این سورة وطه بکسر میم خوانند وباقیان بفتح میم در موضعین
ومدلول کاف کللا ابن عامر ویضع عنهم اصرهم بفتح همزه واثبات الف
بعد از همزه وبعد از همزه فتح صاد وبعد از صاد اثبات الف ایضا خواند
برصیغت جمع وغیر از ابن عامر بکسر همزه وسکون صاد وحذف الفین
خوانند برصیغت توحید **تنبیهات** فرموذ اکسر ونکفت که بجز
کرد آن نا بنیه باشد برانچه کسره حرکت اتباعی است نه اعرابی

وکسر را مقید کرد اینده سیم زیرا که اگر مطلق گفتی منزل بودی در حرف
اول که همزه است از ام وبقوله کف صحبة اشارت کرد بکفایت لفظ
ام بکسر میم بی یا در دلالت بر معنی وبتحسین قرات ابن عامر اشارت
کرد بقوله کللا یعنی در حسن مشابه اکلیل است

**خَطِيئَاتِكُمْ وَحِّدْهُ عَنْهُ وَرَفْعُهُ كَمَا أَلْفُوا وَالْغَيْرُ**
**وَلَكِنْ خَطَايَا حَجَّ فِيهَا وَنُوحِهَا وَمَعْذِرَةٌ رَفْعُ سَوِيِّ**

ضمیر عنه عاید است با ابن عامر یعنی خطیئتکم ابن عامر بتوحید خواند
وباقیان بجمع قوله ورفعه کما الفوا یعنی مدلول همزه الفوا وکاف کما نافع
وابن عامر خطیئتکم برفع خواند وباقیان بکسر تا خواند کما اشار بقوله
والغیر بالکسر عدلا وگفته بود در البقره که ابن عامر ونافع نغفر در سورة
بتاء مضمومه وفتح فا خوانده پس حاصل آن باشد از مذکور که ابن عامر ونافع
نغفر درین سوره ودر البقره بضم تا وفتح فا خوانده وباقیان نغفر بنون
مفتوحه وکسر فا خوانده وخطیئتکم ابن عامر ونافع بضم تا خوانده لکن
ابن عامر خطیئتکم بر صیغت توحید خواند ونافع بر صیغت جمع پس
خطیئتکم وخطیئاتکم شود وباقیان غیر از ابوعمرو خوانده خطیئاتکم
بر صیغت جمع وبکسر تا وابوعمرو خواند نغفر لکم خطایاکم نغفر بنون مفتوحه
وکسر فا وخطایاکم درین سوره ودر نوح بغیر همزه وبغیر تا مثل قضایاکم
کما اشار بقوله ولکن خطایا حج فیها ونوحها وحا حج اشارت باوعمرو
وضمیر نوحها عاید است با خطایا ومقید کرده اینده سورة اعراف و نوح را

ضمیر نوحها عاید است با سور قرآن تم

بالکسر عدلا کان

٧٠٢

٧٠٣

تا معلوم شود که در سورة البقره خلاف نیست درتا وهمه آن که قراء سبعه
خوانده خطایاکم بوزن قضایاکم در البقره قوله ومعذرة رفع سوی حفص همزه تلا
یعنی قراء سبعه غیر از حفص قالوا معذرة برفع خوانده وحفص بنصب خوانده والله اعلم

**وَبِيسٍ بِيَاءٍ أَمَّ وَالْهَمْزُ كَهْفُهُ وَمِثْلُ رَئِيسٍ غَيْرُ هَذَيْنِ عَوَّلَا**
**وَبَيْئَسٍ اسْكُنْ بَيْنَ فَتْحَيْنِ صَادِقًا بِخُلْفٍ وَخَفِّفْ**

یعنی مدلول همزه ام نافع بعذاب بئس بکسر با وبعد از با یای ساکن خواند
همچو عیس ومدلول کاف کهفه ابن عامر بکسر با وبعد از با همزه ساکنه همچو
بئر خوانده وباقیان غیر از ابوبکر بفتح با وبعد از با همزه مکسوره وبعد از
همزه یای ساکن خوانده بوزن فعیل وابوبکر بیک وجه موافق باقیان باشد
وبوجه دوم بوزن فیعل ومدلول صاد صفا ابوبکر والذین یمسکون
بالکتاب باسکان میم وتخفیف سین خوانده وباقیان بفتح میم وتشدید سین

تنبیهات ناظم تلفظ کرد در بیان قرات نافع بوجه ابن عامر تا معلوم
شود که یائی که از بهر قرات نافع می آرد بجای همزه است ونیز معلوم شود که
با در هر دو قرات بکسر باشد وبعد از آن تلفظ کرد بترجمه باقیان زیرا که معلوم
شده بود وشعبه را موخر کرده اینده تا معلوم می شود که وجه دوم قرات وی
ماخوذ است از قرات باقیان وقوله افلا تعقلون ذکر رفت در انعام وقوله
صفا ولا صفا در لغت شک خالص بحث را گویند واینجا مذهب استعارت
تعریض می کنند با دیرا بر قرات بسکون از جهت قوة وجه او در عربیت یعنی تخفف

٧٠٤

٧٠٥

كن در يسكون حال انكه مشابه صفا است در قوت وجه والله اعلم

**ويقصر ذريات مع فتح تائه وفي الطور في الثاني ظهير تحملا**

**وياسين دم غصنا ويكسر رفع اول الطور للبصري وبالمد**

٧٠٦ ٧٠٧

يعني مدلول ظا ظهير ابن كثير وكوفيان قوله من ظهورهم ذريتهم در اين سورة وقوله الحقنا بهم ذريتهم كه ثاني حرف طور است بحذف الف وفتح تا بر صيغة توحيد خوانند وباقيان با الف وكسر تا بر صيغة جمع خوانند بعد ازان فرمود كه مدلول دال دم وغين غصنا ابن كثير وابو عمرو وكوفيان در سورة يس وآية لهم انا حملنا ذريتهم مقيد مذكور خوانند پس متعين شود كه قرات باقيان بعكس آن باشد بعد ازان فرمود كه ابو عمرو بصري قوله واتبعناهم ذريتهم كه اول حرف طور است بكسر تا ذريتهم خواند كه در غير قرات او برفع است پس قرات رفع تا متعين باشد مر باقيان را قوله وبالمد كم حلا يعني مدلول كاف كم وحا حلا ابن عامر وابو عمرو ذريتهم كه در طور است ادخال الفي كنند در بيان يا وتا كلمه يعني خوانند ذرياتهم ويا ذكر شد كه ابو عمرو بكسر تا خواند وابن عامر بضم خواند پس حاصل سخن در ذريات اعراف وياسين وموضعين طور آن باشد كه ابن كثير وكوفيان در مجموع بتوحيد خوانند وبفتح تا الا در اول طور كه برفع خوانند وابو عمرو در ياسين موافقت كند با ابن كثير وكوفيان يعني بتوحيد وفتح تا خواند ودر اعراف وموضعين طور بجمع خواند وكسر تا ودر سورة طور ياد كرده شد

که اتبعناهم تنها ابو عمرو با شد که بهمزه قطع واسكان تا واسكان عين خواند وبعد از عين نوني والفي اثبات كند پس گويد واتبعناهم ذرياتهم بايمان الحقنا بهم ذرياتهم وابن عامر در جميع مواضع اربعه بجمع خواند وبكسر تا در ما تهم الا در اول طور كه بضم تا خواند واز قرا سبعه نافع باقي ماند در اعراف وياسين وثاني طور بجمع وكسر تا خواند ودر اول طور بتوحيد ورفع تا وجون اخراج اين مسايل از مشكلات قصيده بود بسطي كرده شد تا خبطي نكنند در باب

**يقولوا معا غيب حميد وحيث يلحدون بفتح الضم والحا**

**وفي النحل واله الكسائي وجزمهم يذرهم شفا والياء**

٧٠٨ ٧٠٩

يعني مدلول حا حميد ابو عمرو قوله شهدنا ان تقولوا وقوله او تقولوا انما اشرك بغيب خواند وباقيان بخطاب ومدلول فا فصل حمزه قوله يلحدون في اسمائه در اين سورة ولسان الذي يلحدون در نحل وان الذين يلحدون في آياتنا در فصلت بفتح يا وحا خواند وكسائي متابعت حمزه كند در نحل فقط ودر باقي با قرا در مواضع ثلثه بضم يا وكسر حا خوانند ومدلول شين شفا حمزه وكسائي ويذرهم بجزم را خوانند وباقيان برفع ومدلول غين غصن ابو عمرو وكوفيان ويذرهم في طغيانهم بيا خوانند وباقيان بنون پس از ترجمين قرا سبعه را سه قرات حاصل شود فافهم ذلك تنبيهات قوله فصل اي بين يعني وجه قرات حمزه معلوم ومبين شد از قرات باقيان وقوله حميد تنبيه است بحسن

قرات ابو عمرو زیرا که مناسب ما قبل وما بعد است وقوله والیا غض
تهدلا تهدلی ومعنی تهدّل تکثر واسترخا است انجا وبدان اشارة
می کند بکثرت رواة قرات کوفیان وابن عامر یعنی قرات ایشانرا
رواة در کثرت همچو غصن مسترخی بسیار ثمر است

٧١٠

وَحَرِّكْ وَضُمَّ الكَسْرَ وَامْدُدْهُ هَامِزًا وَلاَ نُونَ شِرْكًا عَنْ شَذًا نَفَرٍ مَلاَ

یعنی مدلول عین عن وشین شذا ونفر حفص وحمزه وکسایی وابن کثیر
وابو عمرو وابن عامر قوله شرکا فیما اتیهما بضم شین وفتح را وباثبات الف
بعد از کاف وبعد از الف همزه مفتوحه خوانند نحو قوله الحقتم به شرکاء
ونافع وشعبه بکسر شین واسکان را وتنوین کاف وحذف الف
وهمزه خوانند چنانچه ناظم تلفظ کرد بدان تسهات ضمّ را
قید کرد که از مصطلح بیرون رفته بود ومراد از مدّ اثبات الف
است وملاجمع ملی است واشارتست بعدالت نقله ووضوح وجه قرائة الثانی

٧١١

وَلاَ يَتْبَعُوكُمْ خَفَّ مَعْ فَتْحِ بَائِهِ وَيَتْبَعُهُمْ فِي الظُّلَّةِ احْتَلَّ وَاعْتِلاَ

یعنی مدلول همزه احتل نافع ولا یتبعوکم سوا درین سورة ویتبعهم الغاوون
در شعرا بتخفیف تا واسکان آن وفتح تا خواند وباقیان بفتح تا وتشدید
آن وکسر با خوانند در موضعین تبیهات سکون تا بتخفیف
از لفظ ناظم معلوم شد وفتح تا قاری مشدد الجمع علیه وهمزه وصل در احتل
دیگر کرد باید وان مشغول سنت زحلول قوله اعتلا اشارتست بثنا بر قاری بتخفیف

٧١٢

وَقُلْ طَائِفٌ طَيْفٌ رِضَى حَقِّهِ وَيَا يَمُدُّونَ فَاضْمُمْ وَاكْسِرِ الضَّمَّ أَعْدَلاَ



یعنی مدلول را رضی وحق کسایی وابن کثیر وابو عمرو واذا مسهم طیف
بیاء ساکن نحو ضیف خواندند وباقیان بالف وهمزه مکسوره خوانند ومدلول
همزه اعدلا نافع واخوانهم یمدونهم بضم یا وکسر میم خوانند وباقیان
بفتح یا وضم میم تنبیهات از تلفظ بقرائتین کرد مستغنی شد از
ترجیحین وقوله فاضمم یعنی یا را مضموم کردان وقوله واکسر الضم یعنی
مکسور کردان میم را وقوله اعدلا اشارتست بوجه قرات ضمّ که بعضی
گفته اند که قرات ضمّ از امداد است وآن در خیر استعمال کنند کقوله
انما نمدهم به من مال ومدّ در شر کقوله ویمدهم فی طغیانهم

٧١٣

وَزِنْي مَعِي بَعْدِي وَإِنِّي كِلاَهُمَا عَذَابِي آيَاتِي مُضَافَاتُهَا الْعُلاَ

فرموده که درین سورة هفت یاء اضافه است حرم ربی الفواحش حمزه
باسکان خواند فقط ومعی بنی اسرائیل حفص بفتح خواند فقط ومن بعدی
اعجلتم وانی اخاف نافع وابن کثیر وابو عمرو بفتح خوانند وانی اصطفیتک ابن
کثیر وابو عمرو بفتح خوانند وعذابی اصیب نافع بفتح خواند فقط وآیاتی
الذین یتکبرون ابن عامر وحمزه باسکان خوانند وعلا جمع علیا است وآن
هفت مضافاتست ویاء محذوف درین سورة قوله ثم کیدون فقط اثبات
یاء آن در وصل ووقف هشام کند وابو عمرو اثبات کند در حالة وصل
وادغام کبیر بنجاه ونه موضع است اذ امرتك قال جهنم منکم حیث
شئتم بنزع عنهما هو وقبیله بخلاف عن ابی عمرو امر ربی من الرزق
قل اظلم من اوکذب بآیاته قال لکل العذاب بما جهنم مهاد

رسل ربنا ورزقكم الله الذين نسوم رسل ربنا النجوم مسخرات اعلم من الله
قد وقع عليكم عن امر ربهم اذ قال لقومه ما سبقكم ونطبع على
ان نكون نحن السحرة ساجدين اذن لكم تنقم منا وآلهتك قال
وما نحن لك ولما وقع عليهم ويستحيون نساكم لاخيه هرون قال رب
قال لن ترانى افاق قال واتخذ قوم موسى امر ربكم قال رب اغفر لي
السيات ثم قال رب لو شئت اصيب به ويضع عنهم قوم موسى
قيل لهم اسكنوا حيث شئتم رغدا واذا قيل لهم ادخلوا تاذن ربك
سيغفر لنا ادم من ظهورهم اولئك كالانعام يسلونك كانك الذى
خلقكم ولا يستطيعون نصرهم العفو وامر الشيطان نزغ **سورة الانفال**

**وفى مردفين الدال بفتح نافع وعن قنبل بن وفى ولبس**

قوله تعالى من الملائكة مردفين اشارة كرد كه نافع بفتح دال خواند واز
قنبل نيز روايت آمده است فتح دال ومولف اين حروف بر جميع مشايخ
از بهر قنبل بكسر خوانده است چنانچه ناظم اشارة كرد بدان بقوله ولبس معولا
واما بر شيخ شهاب الدين جابر كه مقصد بود از بهر قرات وامام دين وعرفت
وعارف در راه سلوك در مسجد جامع دمشق خوانده شد در خمس وتسعين
وسبعمائة از بهر قنبل بفتح واو واو روايت كرد از شيخ كمال الدين ضرير
واو از ناظم ولكن اصحاب شيخ كمال الدين منكر روايت شيخ شهاب الدين
بودند پس اولى آن باشد كه روايت قنبل موافق باقى قرا باشد كه
آن كسر دال مردفين است ومشايخ كبار براند تا در ذلك

نيفند قارى آن كه نقل روايت سبعه احتياط شرط است

**ويغشى شما خفا وفى ضمه افتحوا وفى الكسر حقا والنعاس**

يعنى مدلول سما ابن كثير ونافع وابو عمرو اذ يغشا كم باسكان غين
وتخفيف شين خواند وباقى قرا بفتح غين وتشديد شين ومدلول حقا
يعنى ابن كثير وابو عمرو پيش از غين ساكن وبعد از غين حرفين را بر مفتوح
خواند يعنى يا وشين را كما اشار بقوله وفى ضمه افتحوا وفى الكسر حقا وچون
شين مفتوح شود اثبات الف ظاهر شود بعد از شين وقوله والنعاس ارفعوا
ولا ضمير در ارفعوا عايد است با مدلول حقا يعنى ابن كثير وابو عمرو وقوله
والنعاس برفع خوانند پس از سما نافع باقى بماند كه او يغشيكم بضم يا خواند
وقوله النعاس بنصب وتخفيف شين از پيش معلوم شده بود واسكان
غين نيز وباقى قرا ابن عامر وكوفيان يغشيكم بضم يا وكسر شين وبعد از
شين يا ساكن والنعاس بنصب خوانند پس قرا سبعه بر سه مرتبه باشد
در كلمتين فتامل ذلك **تنبيهات** الرعب وليميز در آل عمران
ياد كرده شد وچون قرات سما اسناد فعل است با خود سبحانه وتعالى
تنبيه كرد بدان بقوله سما وقوله حقا اشارتست بظهور وجه قرات
ابن كثير وابو عمرو كه در قرات ايشان اسناد فعل است با نعاس وقوله
ولا اشارتست بمتابعت رفع نعاس مر قرات تخفيف را يعنى رفع
نعاس نباشد الا در قرات كسى كه يغشى تخفيف خواند والله اعلم

**وتخفيفهم فى الاولين هنا ولكن الله وارفع ها**

یعنی مدلول شین شاع وکاف کفلا ابن عامر و حمزه وکسایی ولکن الله
قتلهم ولکن الله رمی بتخفیف نون خواند یعنی باسکان نون مخففه
خواند در حالت وقف وچون ساکن باشد لازم باشد در حالت وصل
که بکسر خواندن از بهر التقاء ساکنین وبرفع هاء الله خواند ایضا در
کلمتین مذکورتین وباقیان بفتح نون وتشدید آن ونصب هاء اسم الله
خواند در کلمتین **تنبیهات** از قید اولین حرف ثالث ورابع قوله
ولکن الله سلّم وقوله ولکن الله الّف بینهم بیرون روند که در تشدید آن
خلاف نیست ودر کسر نون وفتح آن قوله ولکن الله در حالت وصل
مرفادی مخفف را از لفظ ناظم معلوم شد که بکسر نون خوانده ودر حالت
وقف واجب باشد باسکان خواندن ومعانی رموز کما مرّ

**وَمُوهِنُ بِالتَّخْفِيفِ ذَاعَ وَفِيهِ لَمْ يُنَوِّنْ لِحَفْصٍ كَيْدَ** ۷۱۷

یعنی مدلول ذال ذاع ابن عامر وکوفیان وان الله موهن باسکان واو
وتخفیف ها خواند وباقیان بتشدید ها وفتح واو خواند ومدلول عین
عولا حفص در این حرف یعنی موهن ترک تنوین کند وقوله کید بخفض
دال خواند وباقیان بتنوین ونصب خواند پس حاصل شد از این چنین
سه قرائت باشد **تنبیهات** سکون واو وفادی مخفف معلوم شد
از لفظ ناظم وفتح آن مرفادی مشدد را از نظیر وضد نفی در قوله
لم ینون اثبات باشد ومعانی رموز اشارتست بشهرت وصحت قرائت

**وَبَعْدُ وَإِنَّ الْفَتْحَ عَمَّ عُلاً وَفِيهِمَا الْعُدْوَةِ اكْسِرْ حَقًّا** ۷۱۸

الفتح واعد کلا

الجزو العشر

یعنی مدلول عم وعین علا نافع وابن عامر وحفص وان الله مع المومنین
بفتح همزه خواند وباقیان بکسر ومدلول حقا ابن کثیر وابو عمرو اذ انتم بالعدوة
الدنیا وهم بالعدوة القصوی بکسر عین در موضعین خواند وباقیان
بضم خواند **تنبیهات** ان مقید کردانید به بعد موهن تا ان الله
که پیش از موهن است خارج باشد وقوله عم علا اشارتست بوجه فتح
ان یعنی فتح ان عام تر است از جهت آنکه بعد از علم واقع است تقدیر
ای لو کثرت اعلموا ان الله ووجهی دیگر علی تقدیر اللام ای لو کثرت
لان الله وقوله حقا اشارتست بکسر عین عدوه بر رای اخفش که سزاوار تر است

**وَمَنْ حَيَّ اكْسِرْ مُظْهِرًا اِذْ صَفَا هُدًى وَاِذْ يَتَوَفَّى اَنِّثُوهُ** ۷۱۹

یعنی مدلول همزه اذ وصاد صفا وهاء هدی نافع وشعبه وبزی من حیی
عن بینة باظهار دو یاء اول وکسر آن خواند وباقیان باسکان یا
وادغام آن کنند در یاء ثانی ومدلول لام له ومیم ملا هشام و
ابن ذکوان قوله اذ یتوفی الذین بتانیث خواند وباقیان بتذکیر

**وَبِالْغَيْبِ فِيهَا يَحْسَبَنَّ كَمَا فَشَا عَمِيمًا وَقُلْ فِي النُّورِ فَاشِيهِ** ۷۲۰

یعنی مدلول کاف کما وفاء فشا وعین عمیما ابن عامر وحمزه وحفص ولا یحسبن
الذین کفروا سبقوا بغیب خواند وباقیان بخطاب ومدلول فاء فاشیه
وکاف کلا حمزه وابن عامر ولا تحسبن الذین کفروا معجزین در نور بغیب خواند
وباقیان بخطاب **تنبیهات** قوله فشا عمیما اشارتست باشتهار
غیب یحسبن مر حفص را در انفال هم چنانکه شهرت غیب ابن عامر

در انفال ونور بس تنبیه است ببطلان قول کسی که نقل کرده
است غیب تحسبن مرحمزه را فقط در موضعین یعنی در انفال ونور

۷۲۱

**وَأَنَّهُمْ افْتَحْ كَافِيًا وَاكْسِرُوا لِشُعْبَةِ السَّلْمِ وَاكْسِرْ فِي الْقِتَالِ**

یعنی مدلول کاف کافیا ابن عامر انهم لا یعجزون بفتح همزه خوانند
وباقیان بکسر قوله وان جنحوا للسلم درین سوره شعبه بکسر سین خواند
وغیر شعبه بفتح خوانند ومدلول تا فطب وصاد صلا حمزه وابو بکر
در سوره القتال قوله وتدعوا الی السلم بکسر سین خوانند وباقیان بفتح

۷۲۲
۷۲۳

**وَثَانِي يَكُنْ غُصْنٌ وَثَالِثُهَا ثَوَى وَضَعْفًا بِفَتْحِ الضَّمِّ فَاشِيهِ**
**وَفِي الرُّومِ صِفْ عَنْ خُلْفِ فَصْلٍ وَانِّثْ اَنْ تَكُونَ مَعَ**

الاسری الاساری حلا

یعنی مدلول غین غصن ابو عمرو وکوفیان قوله وان یکن منکم مائة یغلبوا
بتذکیر خوانند وآن دوم است کما اشار بقوله وثانی یکن وباقیان بتانیث
خوانند ومدلول ثا ثوی کوفیان فان یکن منکم مائة صابرة که ان ثالث
است بتذکیر خوانند کما اشار بقوله وثالثها ثوی وباقیان بتانیث خوانند
بس حاصل آن باشد که کوفیان بتذکیر خوانند در موضعین وحرمیان وابن
عامر بتانیث وابو عمرو اول بتذکیر خوانند ودر ثانی بتانیث ومدلول فا فاشیه
حمزه ونون نقلا عاصم قوله ان فیکم ضعفا بفتح ضاد خوانند درین سوره و
باقیان بضم ومدلول صاد صف وعین عن وفا فصل ابو بکر وحمزه وحفص
الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة
ضعفا بفتح ضاد خوانند در مواضع ثلثه وحفص بوجه ثانی موافقت کند

با باقی قرا یعنی بضم خوانند چنانچه اشاره کرده بدان بقوله عن خلف و
مدلول حا رحلا ابو عمرو ان یکون له اسری بتانیث خوانند ونیز قوله قل
لمن فی ایدیکم من الاسری بر صیغه فعالی مضموم الفا خواند وغیر
از ابو عمرو ان یکون بتذکیر خوانند واسری بر صیغه فعلی مفتوح الفا خوانند

**تنبیهات** بقید ثانی وثالث اول ورابع بیرون روند یعنی ان یکن
منکم عشرون وان یکن منکم الف که قرا متفق اند در تذکیر موضعین واز اطلاق
یکن مستغنی شد از ترجمه آن وفتح را مقید کرد تا بید از بهر ضد وقوله
خلف بعد از رمز حفص گفت تا معلوم شود که حفص را دو وجه است کما مر
واسری مقید کرد تا بید بان یکون تا قل لمن فی ایدیکم من الاسری خارج
شود وتلفظ کرد بقراءتین تا مستغنی باشد از ترجمه وقرا بر اصل خود باشند
در اماله ومعانی رموز اشارتست بوجوه قراءة وحسن الفاظ وترکیب ابیات چنانچه در پس یاد کرده آمد

۷۲۴

**وَلَايَتِهِمْ بِالْكَسْرِ فُزْ وَبِكَهْفِهِ شَفَا وَمَعًا اِنِّيَ بِيَا اِبْنُ اقْبَلا**

یعنی مدلول فا فز حمزه ما لکم من ولایتهم بکسر واو خواند درین سوره ودر
سوره کهف مدلول شین شفا حمزه وکسایی قوله هنالک الولایة بکسر واو
خوانند وباقی قرا غیر از کسایی در موضعین بفتح خوانند وکسایی در کهف
موافقت کند در کسر با حمزه کما مر ودرین سوره موافقت کند با باقیان در فتح
ویاآت اضافه دو موضع است درین سوره قوله انی اری ما لا ترون وانی
اخاف الله حرمیان وابو عمرو بفتح خوانند **تنبیهات** قوله فز اشارتست
بوجه قراءت حمزه زیرا که هر فعلی که آن از جنس صنعتها باشد مکسور می آید

جنانچه قصارة وخياطه وچون كسايى با حمزه متفق شد در كهف بصحت
وقوع وجه قرات تنبيه كرد بقوله شفا وقوله اقبلا اشارة است باين
اضافه ودرين سورة ياء محذوف نيست واما ادغام كبير باذن است نعم
از حي وحكم آن قد سبق فتامل ذلك مل الانفال لله الشوكة تكون ذرتكم
من الطيبات العذاب بما مثا مل قليلا زين لهم وقال اليوم من الناس
الفئتان نكص انه هو حسبك الله هو

## سورة التوبة

وبكسر لا ايمان عند ابن عامر ووحد حق مسجد الله الاول

يعنى ابن عامر قوله لا ايمان لهم بكسر همزه خواند وباقيان بفتح ومدلول حق
ابن كثير وابو عمرو ان يعمروا مساجد الله بتوحيد خوانند وباقيان بجمع
تنبيه مساجد الله مقيد كرد ايند با ول تا ثانى قوله انما يعمر مساجد الله
بيرون رود كه هيچ كس از قرا آنرا بتوحيد نخوانده اند وانه وبشرهم ولكها قد سبق

عشيراتكم بالجمع صدق ونونوا عزيز رضى نصر وبالكسر

يعنى مدلول صاد صدق شعبه درين سورة با ثبات الف خواند بر صيغه جمع
وباقيان بحذف الف بر صيغه توحيد ومدلول را رضى ونون نص كسايى
وعاصم وقالت اليهود عزير بتنوين خواندند وباقيان بى تنوين وقوله بالكسر
وكلا يعنى بقراة تنوين نون تنوين را مكسور كرد ايند از براى التقا ساكنين
وچون ضمه اين لازمى نيست از ين سبب قارى تنوين نون را مكسور كرد اند
پس عاصم درين مسئله بر اصل مذهب خود است اما كسايى درين باب اصل
مذهب او آن بود كه بضم خواند كما مر فى قوله وضمك اولى الساكنين لكن عدول
كرد بالكسر كما مر وبصحت قرات تنوين اشارة كرد بقوله رضى نص

تنبيهات در عشيرات لفظ جمع مطلق است تا معلوم شود كه
مراد جمع سلامة است نه جمع مكسر كه عشائر است وتلفظ عشيرات مد
الراء صدق تا توهم نكنند از حذف ضمير كه كلمه عشيرات عام است چنانچه
در مكانات زيرا كه چون كلمه بر صيغه جزئى معين ذكر كرد مراد آن يكى
لفظ باشد وچون بر طريق كلى گويد يعنى قيود از وى حذف كند مراد عام باشد فافهم

يضاهون ضم الها يكسر عاصم وزد همزة مضمومة عنه

فرمود كه عاصم يضاهون قول بكسر ها واثبات همزه مضمومه بعد از ها
خواند وباقيان بضم ها وحذف همزه خوانند تنبيهات مقيد كرد انند
كسر را از بهر ضد وقوله واعقلا اشارتست بوجه قرات عاصم كه آن
لغتى مشهور است وبعضى گفته اند كه بهمز خواندن لغت اهل طائف
است وبصحت اين لغت اشارت كرد بواعقلا يعنى درياب آشنا
واللغات ملكن بر قول جاهل اين لغت واما النسىء قد سبق فى الاصول

يضل بضم اليا مع فتح ضاده صحاب ولم يخشوا

حمزه وكسايى وحفص يضل به الذين كفروا بضم يا خوانند وفتح ضاد وباقيان
بفتح يا وكسر ضاد تنبيهات چون يضل بفتح يا وكسر ضاد مسند با
لقا دست واهل بدعة بدين مايل اند رد قول ايشانرا فرمود ولم يخشوا
هنالك مضللا يعنى كه خوفى نيست بر ين بقدر انانك اصحاب بدعة
بدين استدلال كنند واين مضلل ايشان باشند زيرا كه اسناد فعل با لقاء

حقیقی نیست بل که مجاز است بسبب آنک ایشان ملابس نسبی اند

٧٢٩ وَإنْ يُقْبَلِ التَّذْكِيرُ شَاعَ وِصَالُهُ وَرَحْمَةٌ الْمَرْفُوعُ بِالْخَفْضِ

یعنی مدلول شین شاع حمزه وکسایی قوله ان یقبل منهم بتذکیر خوانده‌اند و باقیان بتانیث ومدلول فاء فاقبلا حمزه و رحمة للذین امنوا بجر خوانده‌اند وباقیان برفع تنبیهات تنبیه کرد بظهور وجه قوله یقبل شاع وصاله زیرا که اسناد فعل است بانفقات وتانیث آن حقیقی نیست ونیز چون فاصله جار ومجرور واقع است تذکیر اولی بود از تانیث

٧٣٠ وَيُعْفَ بِنُونٍ دُونَ ضَمٍّ وَفَاؤُهُ يُضَمُّ تُعَذَّبْ تَاؤُهُ

٧٣١ وَفِي ذَالِهِ كَسْرٌ وَطَائِفَةٌ بِنَصْبِ مَرْفُوعِهِ عَنْ عَاصِمٍ كُلُّهُ

فرموده که عاصم خوانده است ان نعف بنون مفتوحه وبضم فا نعف و نعذب که بعد از وی است بنون مضموم وکسر ذال وطائفة بنصب تا وباقیان بیا تذکیر وضم یا ویعف بفتح فا وتعذب بتا تانیث مضموم وفتح ذال تنبیهات نفی ضم کرد بقوله دون ضم تا ضد آن که فتح است ثابت شود ولهذا وفاؤه یضم زیرا که رفع در معرب باشد ونون نعذب مقید کرداند بتاه زیرا که از مصطلح خارج بود وبتوصلا اشاره کرد بتبعیت نون نعذب متابعت یعف ونصب را مقید کرد از بهر ضد وچون سه کلمه یاد کرد وذکر عاصم در آخر کرد از کلمات اولین دور بود از بهر تنصیص فرمود کله اعنی تا معلوم شود که هر سه ترجمه از آن عاصم است

٧٣٢ وَحَقٌّ بِضَمِّ السَّوْءِ مَعْ ثَانٍ فَتْحِهَا وَتَحْرِيكُ وَرْشٍ

الجزء الحادی عشر

یعنی مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو دایرة السوء درین سورة ودر فتح بضم سین خوانده‌اند درین دو موضع وباقیان بفتح وورش قوله الا انها قربة بضم را خوانده وباقیان باسکان را خوانده‌اند تنبیهات در سوء فتح را مقید کرد بثانی تا قوله تعالی الظانین بالله ظن السوء که اولست وقوله وظننتم ظن السوء که ثالث است بیرون رود واز ترتیب مسایل ونیز از قول ناظم که فرموده مع ثان فتحها معلوم شد که نحو لا یحب الله الجهر بالسوء ومطر السوء داخل نباشد وتحریک را مقید کرداند بضم در قربه که مصطلح او آنست که مطلق تحریک منزل باشد بر فتح وچون قرات ضم اصل کرد در قربة تنبیه کرد بدان بقوله جلا

٧٣٣ وَمِنْ تَحْتِهَا الْمَكِّي يَجُرُّ وَزَادَ مِنْ صَلَاتَكَ وَحِّدْ وَافْتَحْ

٧٣٤ وَوَحِّدْ لَهُمْ فِي هُودَ تُرْجِي هَمْزُهُ صَفَا نَفَرٍ مَعْ مُرْجَوْنَ

یعنی ابن کثیر باثبات حرف من پیش از تحتها الانهار که آن بعد از السابقون الاولون می‌آید خوانده وتا ثانی از تحتها بسبب من که در اول آن در آمد مجرور خوانده کما اشار بقوله من تحتها المکی یجر وباقیان بحذف من ونصب تحتها خوانده‌اند زیرا که مفعول تجری باشد ومدلول شین شذا وعین علا حمزه وکسایی وحفص ان صلوتك سکن لهم درین سورة وقوله یا شعیب اصلوتك در هود بتوحید خوانده‌اند وباقیان بجمع قوله وافتح التا یعنی قاری توحید درین سورة بفتح تا خوانده ودر هود بضم تا وقاری جمع درین سورة بکسر تا خوانده ودر هود بضم تا پس قراء سبعه در ضم تا متفق

باشند در هود زیرا که درین سورة مقید یاد کرد و در هود مطلق ومصطلح
ناظم آنست که مطلق محمول باشد بر رفع وبعد از ان فرمود که مدلول
صاد صفا ونفر یعنی ابوبکر وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر قوله ترجی من تشاء
در احزاب وقوله مرجون لامر الله درین سورة همزه مضمومه بعد از جیم زیادة
کنند در کلمتین وباقیان بحذف همزه مذکوره خوانند تنبیهات
ووجدتهم فی هود ونکفت که وعنهم بهود تا نص باشد در انکه اختلاف
هود در توحید است فقط نه در اعراب اما اگر گویند وعنهم ابن ترجمه
معطوف بر ترجمه سابق باشد که گفته است صلوتك وحد وانجا
صلوتك منصوب است کسی را وهم آمدی که انجا نیز منصوب است
وقوله شذا علا اشارتست بثنا بر قراءة صلوتك بتوحید که مراد
از وی جنس دعا است وچون بعضی از ائمه تجوید همز ترجی کرده اند
بر مقتضی قول ایشان بصفا وحلاوة آن اشارة کرد بقوله صفا نفر وقد حلا

٧٣٥ وعم بلا واو الذین وضم فی اسس مع کسرة وبنیانه ولا

یعنی مدلول عم نافع وابن عامر قوله والذین اتخذوا بحذف واو خوانند
وباقیان باثبات وایضا مدلول عم قوله افمن اسس بنیانه وامن اسس بنیانه
در کلمتین بضم همزه وکسر سین اول ورفع بنیانه در موضعین
خوانند وباقیان بفتح همزه وسین در موضعین وبنصب بنیانه خوانند

٧٣٦ وجرف سکون الضم فی صفو کامل تقطع فتح الضم فی کامل علاه

یعنی مدلول فاء فی وصاد صفو وکاف کامل حمزه وابوبکر وابن عامر
علی شفا جرف باسکان را خواندند وباقیان بضم را خوانند ومدلول فاء
فی وکاف کامل وعین علا حمزه وابن عامر وحفص تقطع قلوبهم بضم تا
خوانند وباقیان بفتح تنبیهات قوله صفو کامل اشارتست
بثنا بر قاری اسکان جرف زیرا که راجح نیست مگر پس خفت در وی
مناسب باشد ونیز در تقطع بسبب فتح از جهت عربیت ونقل
صحتی داشت تنبیه کرد بدان بقوله فی کامل علا

٧٣٧ یزیغ علی فصل تروز مخاطب فشا ومعی فیها بیا ایی

یعنی مدلول عین علا وفاء فصل حفص وحمزه کاد تزیغ بتذکیر خوانند جملاه
وباقیان بتانیث ومدلول فاء فشا حمزه اولا ترون بخطاب خوانند وباقیان
بغیب وفرمود که یاء اضافه دو است درین سورة با اول معی ابدا حرما
وابو عمرو وحفص بفتح خوانند ویاء دوم معی عدوا حفص بفتح خواند فقط و
قوله علی فصل اشارتست بدانکه دخول کاد بر تزیغ که جائز است بنا بر آن
است که ضمیر شان مقدر در کاد فاعل آنست والا نه دخول فعل بر فعل جائز
نبودی والله اعلم ویاء محذوفه درین سورة نیامده است واز عام کبیر
بیست وهفت کلمه است درین سورة من بعد ذلك علی من تشاء المشرکون
نجس ذلك قوله ارسل رسوله زین لهم اذا قیل لکم یقول لصاحبه
وکلمات الله هی العلیا حتی یتبین لك فی الفتنة سقطوا ونحن نتربص
ویومن للمومنین والمومنات جنات وطبع علی یوذن لهم
لن نومن لکم ینفق قربات نحن نعلمهم ان الله هو یقبل وان الله هو

التواب الرحيم. ما يبين لهم. فلما تبين لهم. حتى تبين لهم كاد يزيغ
ان الله هو التواب. ولا ينفقون نفقة. زادته هذه ايمانا

## سورة يونس عليه السلام

٧٣٨ واضجاع را كل الفواتح ذكره حمى غير حفص طا ويا
٧٣٩ وكم صحبة يا كاف والخلف ياسر وها صف رضى حلوا وتحت جنى حلا
٧٤٠ شفا صادقا حاميم مختار صحبة وبصر وهم ادرى وبالخلف مثلا
٧٤١ وذو الرا لورش بين بين ونافع لدى مريم ها يا وحا جلا

يعنى مدلول دال ذكره وحا، حمى ابوعمرو وابن عامر ولو قيل ان غير از حفص
الف راء را از الف لام را كه در اوايل يونس وهود و يوسف و رعد و ابرهيم
و حجر است باماله محض خوانند ومدلول صحبة ابوبكر وحمزه وكسايى اماله
محض كنند در الف طا طه وطواسيم سه كانه والف يا از ياسين ومدلول
كاف كم وصحبة ابن عامر وحمزه وكسايى وابوبكر اماله محض كنند در الف
يا از كهيعص ومدلول يا ياسر سوسى در الف يا مذكور اماله كند يك وجه
و بوجه دوم بفتح كما اشار بقوله والخلف ياسر ومدلول صاد صف و راء
رضى وحا، حلوا شعبه وكسايى وابوعمرو اماله كنند ها فاتحه مريم را ومدلول
جيم جنى وحا، حلا وشين شفا وصاد صادقا ورش وابوعمرو وحمزه و
كسايى وشعبه اماله محض كنند ها، طه ومدلول ميم مختار وصحبة ابن
ذكوان وحمزه وكسايى وشعبه اماله كنند حا حم اماله كانه وقوله وبصر
وهم يعنى ابوعمرو وصحبة اماله كنند الف ادرى در مجموع قران نحو ولا ادريكم



وما ادريك قوله بالخلف مثلا يعنى در جميع باب ادرى ابن ذكوان را
دو وجه باشد يكى اماله ودوم فتح قوله وذو الرا لورش بين بين يعنى در مواضع
مذكوره در سور سابق نحو الف لام را والف لام ميم را وبا با درى ورش
باماله بين اللفظين خواند وقوله نافع لدى مريم ها يا يعنى نافع بروايت ورش
وقالون باماله بين اللفظين خوانند ها و يا مريم را وقوله وحا جيل حلا
يعنى ورش وابوعمرو هحا حاميم هفت كانه را باماله بين بين خوانند
وباقى قرا از قوله واضجاع را تا بقوله وحا جيل حلا در مجموع بفتح خوانند

**تنبيهات** چون ناظم اصحاب اماله را در اين موضع ياد كرد ما نيز از
بهر ظهور اصحاب فتح را كه متفق اند در هر حرفى از كلمات مذكوره ياد
كنيم وبالله التوفيق بدانك قالون وابن كثير وحفص در فتح را آت متفق
اند وحرميان وابوعمرو وابن عامر وحفص در طا آت وياسين وابن كثير
وابن عامر وحفص وابوعمرو غير از سوسى بيك وجه در فتح يا مريم وابن كثير
وابن عامر وحفص وحمزه وهشام در ها مريم وقالون وابن كثير وابن عامر و حفص
در ها طه وقالون وابن كثير وهشام وحفص در حا آت حاميم هفت كانه
وحرميان وحفص وابن عامر غير از ابن ذكوان در يك وجه در
باب ادرى والله اعلم معانى رموز چنانچه از پيش گفته امد

٧٤٢ يفصل يا حق علا ساحر ظبى وحيث ضيا وافق الهمز قنبلا

يعنى مدلول حق وعين علا ابن كثير وابوعمرو وحفص يفصل الايات بيا
خوانند وباقيان بنون ومدلول ظا ظبى ابن كثير وكوفيان ان هذا الساحر

بفتح سین وبعد از سین الفی وکسر حا خوانده وباقیان بکسر سین واسکان
حا بی الف خوانده وقبل ضیاء بهمزه مفتوحه بعد از ضاد خوانده در جمیع
قران وباقیان در مکان همزه بیاء مفتوحه خوانده **تنبیهات**
ضیاء در قران سه موضع می آید درین سورة وانبیا وقصص در تلاوة قوله
ضیاء مقدم است بر مفصل واز بهر وزن مؤخر افتاد ونیز از سبب لام
لساحر حذف کرد واز لفظ ناظم معلوم شد که از بهر قاری مذکور ساحر
بوزن فاعل است وچون از پیش معلوم شد اینک در سورة المائده
واعراف یاد کرد که ضد ساحر سحار می آید چنانک در آخر سورة اعراف و
سحر می آید بوزن فعل چنانک در مائده وانجا می باید که ضد سحار باشد
والا با اخفش که در آخر سورة می آید یاد کرده بودی پس متعین باشد
که ضد اینجا سحر است بوزن فعل چنانچه اشارت بدان کرد بقوله طی
یعنی مستنبط باشد ضد آن قرات کسی که او را حذقی در ذکا بود فافهم ذلک

**وَفِي قُضِيَ الْفَتْحَانِ مَعْ أَلِفٍ هُنَا وَقُلْ أَجَلُ الْمَرْفُوعُ بِالنَّصْبِ** ٧٤٣

یعنی مدلول کاف کلا ابن عامر لقضی الیهم اجلهم بفتح قاف وضاد و اثبات
الف بعد از ضاد ونصب اجلهم خوانده وباقیان بضم قاف وکسر ضاد و بعد
از ضاد بیاء مفتوحه واجلهم برفع خوانده **تنبیهات** لام لقضی
وضمیر اجلهم حذف کرد از بهر وزن وترجمه لقضی از لفظ ناظم معلوم
شد وکسر ضاد از ضد فتح وضم قاف از نظیر که در سورة زمر موجود وضم
قضی معلوم شد واز اجله کلمه هنا دو فایده است یکی آنک قضی عام نیست

ثانی در دوم انما بموضع زمر که بعضی ترجمه تعلق بدان می دارد ونصب
را مقید کرد اینجا از بهر ضد وقوله کملا اشارتست بوجه قراة ابن عامر

**وَقَصْرُ وَلَا هَادٍ بِخُلْفٍ زَكَا وَفِي الْقِيَامَةِ لَا الْأُولَى وَبِالْحَالِ** ٧٤٤

یعنی مدلول زاء زکا قنبل ولا ادریکم به ولا اقسم بیوم القیمة اولا بحذف الف
لا خوانده در موضعین ومدلول هاء هاد بزی بیک وجه موافق قنبل باشد
در حذف وبوجه دوم موافق باقی قرا باشد در اثبات الف در موضعین
**تنبیهات** از قید قیمة قوله لا اقسم بهذا البلد بیرون رود واز قید اول
ثانی قیمة بیرون رود قوله وبالحال اولا تنبیه است بتعلیل قصر ای لأنا اقسم

**وَخَاطَبَ عَمَّا تُشْرِكُونَ هُنَا شَذًا وَفِي الرُّومِ وَالْحَرْفَيْنِ** ٧٤٥ في النحل اولا

وماکان درین سورة وقوله سبحانه وتعالی عما یشرکون

یعنی مدلول شین شذا حمزه وکسائی قوله سبحانه عما یشرکون ینزل الملائکه
وسبحانه وتعالی عما یشرکون خلق الانسان در نحل وسبحانه وتعالی عما یشرکون
ظهر در روم بتاء خطاب خوانده وباقیان در مواضع اربعه بغیب **تنبیه**
بقید عما قوله اذا فریق منهم بربهم یشرکون در سورة روم بیرون رود
وبقید اول نحل حرف ثالث قوله اذا فریق منهم بربهم یشرکون
بیرون رود وبدانک همزه اولا از بهر بیان است وچون از قیود مذکوره
ممتاز شد حرف مختلف از متفق تنبیه کرد بران بقوله تلت الا

**يُسَيِّرُكُمْ قُلْ فِيهِ يَنْشُرُكُمْ كَفَى مَتَاعَ سِوَى حَفْصٍ بِرَفْعٍ** ٧٤٦ تحمّلا

یعنی مدلول کاف کفی ابن عامر هو الذی یسیرکم بفتح یا ونون ساکن
بعد از یا وشین معجم مضموم بعد از نون خوانده وباقیان بضم یا وسین مهمله

مفتوحه وبعد از ان یاء مکسوره مشدده خوانند وقراء سبعه غیر حفص
متاع الحیوة الدنیا برفع عین خوانند وحفص بنصب عین خوانند
تنبیهات قوله کفی اشارت بلفظین که بترجمه حاجت نیست
وتحمل یعنی چنانچه از عاصم روایت بحفص رسیده بود نقل کرد

٧٤٧ وَاِسْكَانُ قِطْعًا دُونَ رَيْبٍ وُرُودُهُ وَفِي بَاتَتْلُوا التَّا

یعنی مدلول دال دون وراء ریب ابن کثیر وکسائی قطعا من اللیل
باسکان طا خوانند وباقیان بفتح ومدلول شین شاع حمزه وکسائی هنالك
تتلوا اتباع خوانند وباقیان بتا وبا خوانند وقوله تحشرهم کان
لم یلبثوا ولیضلوا در ادغام یاد کرده شد ومعانی رمز کما سبق

٧٤٨ وَيَا لَا يَهْدِي اكْسِرْ صَفِيًّا وَهَاؤُهُ وَأَخْفَى بَنُو حَمْدٍ

یعنی مدلول صاد صفیا شعبه قوله امن لا یهدی بکسر یا خوانده
باقیان بفتح ومدلول نون نل عاصم بکسر ها خواند وباقیان بفتح پس
عاصم را دو قراة باشد ومدلول با بنو وحا حمد قالون وابو عمرو باختلاس
خوانند که قراءت سیوم باشد وباقیان باتمام فتح خوانند ومدلول شین
شلشلا حمزه وکسائی بتخفیف دال خوانند که قراءت چهارم است وباقیان
که ایشان ورش وابن کثیر وابن عامر اند بترجمه مذکوره که فتح یا وها است
وتشدید دال که ضد قراءت حمزه وکسائی است خوانند پس حاصل از
مذکور پنج قراءت حاصل آید فتأمل ذلك تنبیهات یهدی
مقید کرد اند بلا تا قوله من یهدی الی الحق وقل الله یهدی للحق وافی

یهدی الی الحق بمجموع بیرون روند ومراد از اخفا اینجا اختلاس فتح
ها است نه کسره ها وقطع کرد بنا بر مذهب مشهور مر ابو عمرو وقالون
را بقراءة اختلاس کما اشار بقوله بنو حمد وتنبیه کرد بحفت وجه قراءت
حمزه وکسائی یعنی کسائی بقوله شلشلا وقوله صفیا اشارتست
باصل وجه قراءت ابو بکر که یهتدی بود تا را در دال ادغام کردند وحرکه
تا را که حذف کرده بودند با ها نهادند پس التقاء ساکنین
بود ها را مکسور کردانید وبتابعت ها را یا را مکسور کردند

٧٤٩ وَلَكِنْ خَفِيفٌ وَارْفَعِ النَّاسُ عَنْهُمَا وَخَاطِبْ فیهما

قوله عنهما ضمیر عاید است با حمزه وکسائی بتخفیف نون ولکن ان
ورفع الناس خوانند وباقیان قوله ولکن الناس بفتح النون مع التشدید
ونصب الناس خوانند ومدلول لام له ومیم ملا راوی ان ابن عامر خیر مما
تجمعون بخطاب خوانند وباقیان بغیب تنبیهات کسر نون
ولکن مر قاری مخفف را در حالة وصل معلوم شد از کلمه مجمع علیه و
اسکان نون در حالة وقف از لفظ ناظم وفتح نون مشدد از نظیر
وبنا بر قراءت خطاب اشارت کرد بقوله ملا ومسئله
الان ومد ورش در اصول یاد کرده شد در باب نقل

٧٥٠ وَيَعْزُبُ كَسْرُ الضَّمِّ مَعْ سَبَإٍ رَسَا وَاَصْغَرَ فَارْفَعْهُ

یعنی مدلول راء رسا کسائی وما یعزب در دو سورة وسبا بکسر زای
خوانند وباقیان بضم در دو سورة ومدلول فاء فیصلا حمزه ولا اصغر من

ذلك ولا اكبر برفع را خواند و باقيان بنصب خوانند در موضعين يونس و در رفع قوله و لا اصغر من ذلك و لا اكبر در سبا قرا سبعه متفق اند و از ين است كه ناظم مطلق ياد كرد و قوله فيصلا اشارت است بفرق بين السورتين يعنى كه حمزه در يونس برفع خواند و در سبا بنصب

مع المد قطع السحر حكم تبوءا بيا و قف حفص

يعنى مدلول حا حكم ابو عمرو ما جئتم به السحر بقطع همزه خواند و بعد از همزه قطع اثبات الف خواند و باقيان بهمزه وصل خوانند و بعد از همزه حذف الف كنند و بعضى روايت كرده اند از حفص كه چون وقف كند بر قوله ان تبوءا بيا وقف كند ناظم فرمود كه آن روايت صحيح نيست بل كه حفص و باقى قرا متفق اند بر آنكه وقف بر همزه كنند

تنبيه بدانكه ابو عمرو را وقف نيكو باشد بر قوله ما جئتم به و در السحر دو وجه باشد وجه اول خبا بجه ياد كرده شد و وجه دوم تسهيل همزه ثانيه چنانچه در اصول ياد كرده شد در نحو آلذكرين

وتتبعان النون خف مدا وماج بالفتح والاسكان

يعنى مدلول ميم مدا ابن ذكوان قوله و لا تتبعان بتخفيف نون خوانند و باقيان بتثقيل بعد از ان فرمود كه مدلول ميم ماج ابن ذكوان بوجه ثانى خوانده و لا تتبعان بفتح با و اسكان تا ثانى و تثقيل نون و باقيان بكسر با و تثقيل نون خوانند پس در تتبعان سه قرائت باشد دو از ان ابن ذكوان و يكى مر باقى قرا سبعه را و چون اقاويل قرا در روايت ابن ذكوان

مختلف بود كما اشار بقوله ماج اى اضطرب تنبيه كرد تا معلوم شود كه تخفيف تا از زيادات قصيده است بر تيسير

وفي انه اكسر شافيا وبنونه ونجعل صف والخف وذاك هو الثاني ونفسي يا ؤها وذكري مع اجري واني

يعنى مدلول شين شافيا حمزه و كسائى است انه بكسر همزه خوانند و باقيان بفتح و مدلول صاد صف شعبه و نجعل الرجس بنون خواند و باقيان بيا و مدلول را رضى و فين علا كسائى و حفص علينا ننج المؤمنين باسكان نون ثانيه خواند و تخفيف جيم و باقيان بفتح نون و تشديد جيم خوانند تنبيهات از قيد ثانى قوله ننجى رسلنا كه اول است بيرون رود و از لفظ ناظم سكون نون ننج معلوم شد مر قارى مخفف را و فتح نون مر قارى مشدد را از اجماع و قارى مخفف و مشدد متفق باشد در وقف بغير يا موافقت مر سوم را و بصحت روايت شعبه در نجعل و كسائى و حفص از جهت نقل و عربيت در قوله ننج اشارت كرد بقوله صف و قوله ننج رضى علا و بعد از ان فرمود كه يا آت اضافه درين سوره نه است نفسى ان اتبع و ذكرى انه لحق نافع و ابو عمرو در موضعين بفتح خوانند ان اجرى الا على الله نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص بفتح خوانند و انى اخاف و ما يكون لى ان ابدله حرميان و ابو عمرو بفتح خوانند و يا آت زوايد درين سوره نيامده است و ادغام لبيوت و شش كلمه است درين سوره مثال لتعلموا ما الخير لقضى زين للمسرفين خلائف فى اظلم ممن كذب باياته من بعد ضراء السيئات جزاء

نقول للذين قل من ورقكم لذلك كذب اعلم بالمفسدين قيل للذين
اذن لكم لا مبدل لكلمات الله جعل لكم الليل لتسكنوا سبحانه هو
اذ قال لقومه نطبع على وما نحن لكما قال لهم آمن لموسى الغرق قال
انا هو وان بخلاف عن ابي عمرو يصيبه

## سورة هود عليه السلام

۷۵۵ الجزء الثاني عشر

وانی لکم بالفتح حق رواته وبادی بعد الدال بالهمز

یعنی مدلول حق وراء رواته ابن کثیر وابو عمرو و کسایی انی لکم نذیر بفتح همزه خوانند وباقیان بکسر ومدلول حاء حلا ابو عمرو بادی الرای بهمزه مفتوحه خوانند بعد از دال وباقیان بیاء مفتوحه بعد از دال **تنبیهات** همزه را مقید کرد ببعد از دال تا کسی متوهم نشود که غرض از همزه الفی است که پیش از دال است ومعلوم شد از رسم بادی که ضد همزه یاء است وقوله حلا اشارت است بهمزه مفتوحه که فرو آمده است بجای یاء

۷۵۶

وعن کل نون مع قد افلح عالما فعمیت اضممه وثقل

یعنی مدلول عین عالما حفص من کل زوجین در این سوره ودر قد افلح بلام کل منون خواند وباقیان ترک تنوین کنند در موضعین ومدلول تبین شذا وعین علا حمزه وکسایی وحفص فعمیت علیکم بضم عین وتشدید میم خوانند وباقیان بفتح عین وتخفیف میم **تنبیهات** قراء سبعه متفق اند در فتح فعمیت علیهم الانباء در قصص واز اطلاق ناظم معلوم شد اتفاق در آن وقوله فعمیت در تلاوت مقدم است بسبب تضییق نظم موخر شد وبصحت روایت حفص تیسیر کرد بقوله عالما والله اعلم بالصواب

۷۵۷

وفی ضم مجریها سواهم وفتح یا بنی هنا نص وفی الکل عولا

۷۵۸

واخر لقمان یواليه احمد وسکنه زاک وشیخه الاولا

ضمیر سواهم عاید است با حمزه وکسایی وحفص یعنی که غیر از جماعه مذکور بسم الله مجریها بضم میم خوانند پس قرات حمزه وکسایی وحفص بفتح میم باشد ومدلول نون نص عاصم یا بنی ارکب در این سوره بفتح یا خوانند وباقیان بکسر ومدلول عین عولا حفص یا بنی هر جا که بیاید بفتح یا خواند ودر آخر لقمن قوله یا بنی اقم الصلوة احمد بزی موافقت کند با حفص در فتح یا وقنبل حرف مذکور را باسکان خواند وابن کثیر حرف اول یعنی در لقمن یا بنی لا تشرك بالله باسکان خواند پس حاصل قرات ابن کثیر آن شد که در حرف اخیر لقمن بروایة احمد بزی بفتح یا خواند وبروایة قنبل باسکان وحرف اول در لقمن بزی وقنبل باسکان یا خوانند ودر حرف وسط لقمن قوله یا بنی انها ان تك بزی وقنبل بکسر یا خوانند ودر غیر لقمن ابن کثیر بکسر یا خواند وباقی قراء غیر از عاصم در مجموع یا بنی بکسر یا خوانند وعاصم در این سوره بفتح یا خواند ودر غیر هود بروایت ابو بکر در مجموع کلمات یا بنی بکسر یا خواند ودر روایت حفص بفتح یا خواند فافهم ذلك **تنبیه** قاری فتح مجریها وقاری ضم هر یکی بر قاعده خود باشد در اماله والله اعلم

۷۵۹

وفی عمل فتح ورفع ونونوا وغیر ارفعوا الا الکسائی ذا الملا

فرمود که قراء سبعه غیر از کسایی انه عمل غیر بفتح میم ورفع لام با تنوین وغیر برفع را خواند وکسایی بکسر میم وفتح لام بی تنوین ونصب غیر

خواند **تنبیه** ضد رفع در مصطلح ناظم نصب باشد و چون ضیق مکان بود در عبارت مسامحت کرد

٧٦٠

**وَتَسْئَلْنِ خِفُّ الْكَهْفِ ظِلُّ حِمًى وَهَهُنَا غُصْنُهُ وَ**

یعنی مدلول ظاء ظل و حاء حمی ابن کثیر و کوفیان و ابو عمرو فلا تسالنی عن شیء در کهف باسکان لام و تخفیف نون خواند و مدلول غین غصنه ابو عمرو و اهل کوفه فلا تسالنی ما لیس در این سوره باسکان لام و تخفیف نون خواند پس متعین شد مر ان قاری را که در ترجمتین مذکور نیست در موضعین بتثقیل خواند بعد از ان فرمود که مدلول دال دلا ابن کثیر در این سوره بفتح نون خواند در باب زواید یاد کرده شد اختلاف ائمه در اثبات و حذف یا حرفین مذکورین و معانی رموز کامر

٧٦١

**وَيَوْمَئِذٍ مَعْ سَالَ فَافْتَحْ أَتَى رِضًى وَفِي النَّمْلِ حِصْنٌ**

یعنی مدلول همزه اتی و را رضی نافع و کسایی و من خزی یومئذ در این سوره و من عذاب یومئذ در معارج بفتح میم خواندند و باقیان بجر در موضعین و مدلول حصن نافع و کوفیان من فزع یومئذ در نمل بفتح خواندند و باقیان بجر و مدلول ثاء ثملا کوفیان من فزع در نمل بتنوین خواندند و باقیان بحذف تنوین پس حاصل شد از فزع و یومئذ قراء سبعه را سه قرائت باشد فتامل ذلک **تنبیه** ضد فتح اینجا جر است و مراد از نون تنوین و معانی رموز اشارت است بوجه قرائت و صحت آن

٧٦٢

**ثَمُودَ مَعَ الْفُرْقَانِ وَالْعَنْكَبُوتِ لَمْ يُنَوَّنْ عَلَى فَصْلٍ**

و فی النجم فصلاه

٧٦٣

**نَمَا لِثَمُودٍ نَوَّنُوا وَاخْفِضُوا رِضًى وَيَعْقُوبُ نَصْبُ**

یعنی مدلول عین علا و فاء فصل حفص و حمزه الا ان ثمود کفروا در این سوره و عادا و ثمودا در فرقان و عادا و ثمودا و قد تبین در عنکبوت بی تنوین خواندند و مدلول فاء فصل و نون نمی حمزه و عاصم و ثمودا فما ابقی در نجم بی تنوین خواند پس متعین شد که قاری مسکوت عنه بتنوین خواند و مدلول راء رضی کسایی الا بعدا لثمود در این سوره بکسر دال با تنوین خواند و باقی قرا بترک تنوین خواندند و دال را مفتوح کردند پس حاصل سخن آن شد که حرمیان و ابو عمرو و ابن عامر در مواضع اربعه بتنوین خواندند و در لثمود بترک تنوین و شعبه در مواضع ثلثه اول بتنوین خواند و بترک تنوین در اخیرین و حفص و حمزه ترک تنوین کنند در مواضع خمسه مذکوره و کسایی بعکس حفص و حمزه خواند یعنی در مجموع بتنوین و مدلول عین عن و فاء فاضل و کاف کلا حفص و حمزه و ابن عامر و من وراء اسحق یعقوب بنصب باء خواندند و باقیان برفع **تنبیهات** دانسته شد که حرف مختلف فیه الا ان ثمود است پس والی ثمود خارج باشد که از مختلف فیه نیست که اگر مختلف فیه بودی پیش از یومئذ یاد کردی و از بهر ضیق نظم یعقوب بر سلام مقدم داشت والله اعلم

٧٦٤

**هُنَا قَالَ سِلْمٌ كَسْرُهُ وَسُكُونُهُ وَقَصْرٌ وَفَوْقَ الطُّورِ**

یعنی مدلول شین شاع حمزه و کسایی قال سلم فما لبث در این سوره و قالوا سلم قوم در سوره والذاریات بکسر سین و اسکان لام و حذف

مزید کردلی صفیق

ماذکرده شد و قوله اصل دنا تنبیه است بوجه حقت در قرآن نقل قوله فاسر

766 وَفِي سُعِدُوا فَاضْمُمْ صِحَابًا وَسَلْ بِهِ وَخَفِّفْ وَإِنْ كُلًّا إِلَى

767 وَفِيهَا وَفِي يَاسِينَ وَالطَّارِقِ الْعُلَى يُشَدِّدُ لَمَّا كَامِلٌ نَصَّ فَاعْتَلَا

768 وَفِي زُخْرُفٍ فِي نَصِّ لُسْنٍ بِخُلْفِهِ وَيَرْجِعُ فِيهِ الضَّمُّ وَالْفَتْحُ إِذْ عَلَا

یعنی مدلول صحابا حمزه و کسائی و حفص واما الذین سعدوا بضم سین خوانند
و باقیان بفتح و مدلول همزه الی و صاد صفوه و دال دلا نافع و شعبه
و ابن کثیر و ان کلا بتخفیف نون و اسکان آن خوانند و باقیان بتشدید
نون و فتح آن خوانند و مدلول کاف کامل و نون نص و فاء فاعتلا
ابن عامر و عاصم و حمزه لما در سوره و لما جمیع در یس و لما علیها در طارق
بتشدید میم خوانند و باقیان بتخفیف و مدلول لام و لسن
حمزه و عاصم مطلقا و هشام بیک وجه لما متاع الحیوة الدنیا در زخرف بتشدید
میم خوانند و هشام بوجه ثانی موافق باقی قرا باشد در تخفیف میم و چون
ان بالما جمع کنی از ترجیحین چهار قرات حاصل شود مر قرا سبعه را قال
ذلک و مدلول همزه اذ و عین علا نافع و حفص و الیه یرجع الامر بضم یا و فتح
جیم خوانند و باقیان بفتح یا و کسر جیم **تنبیهات** قوله وسل به
یعنی اعتماد کن بر قرات اصحاب ضم در قوله سعدوا اگرچه تجاوز کرده
اند از بناء فاعل بمفعول که آن نیز صحتی دارد بحسب روایت و عربیت
و مراد از تخفیف ان کلا تخفیف ان است نه تخفیف کلا زیرا
که لفظ ان سابق است پس حکم بر ان منزل باشد و لما که



الف خوانند و باقیان بفتح سین و لام و اثبات الف بعد از لام
خوانند در سوره یس **تنبیه** سلم مقید کرده اند بقال تا نحو
قالوا سلاما بیرون رود و مراد از قصر اینجا حذف حرف مد است
کما مر و سیئت یا ذکر کرده شد در البقره و قوله علی فصل اشارتست
بصحت وجه و عموم آن و قوله عن فاضل کلا اشارتست بقول
سیبویه که گفته است یعقوب منصوب است بفعل مضمر و آن وهبنا است

769 وَفَاسْرِ أَنِ اسْرِ الْوَصْلُ أَصْلٌ دَنَا وَهَهُنَا حَقٌّ إِلَّا امْرَأَتُكَ ارْفَعْ

یعنی مدلول همزه اصل و دال دنا نافع و ابن کثیر قوله فاسر باهلک بقطع
در یس سوره و در حجر و فاسر بعبادی در دخان و ان اسر بعبادی در طه
و در شعرا بوصل همزه خوانند در مواضع خمسه مذکوره و در حروف طه و شعرا
بکسر نون نیز خوانند و باقیان بقطع همزه مفتوحه خوانند در مواضع ثلثه
اول که در موضع اخیرین بقطع همزه و اسکان نون خوانند و همزه بر اصل خود
باشد در وقف و مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو و لا یلتفت منکم احد الا
امراتک برفع خوانند و باقیان بنصب **تنبیه** مراد از وصل اینجا است
که همزه قطع وصل کرده پس در حالت وصل از بهر التقاء ساکنین نون
مکسور شود و متعین شود که قرات باقیان بهمزه قطع باشد که آن مقتضی
اسکان نون باشد و قوله انا منجوک و اهلک الا امراتک در عنکبوت قرا
سبعه را در نصب آن اتفاق است و بدین وجه اینجا اشارت کرده بقوله
حق و نیز رد بر قول کسی که قرات رفع ضعیف دارد قوله اصلوتک و ما نتکلم

بلغ

مختلف فيه است آنست كه بعد از قوله وان كلامى ايد

٧٦٩ وخاطب عما تعملون بها وآخر النمل علما عم واز باد

يعنى مدلول عين علما وعم حفص وابن عامر ونافع دردين سورة ودر اخرنمل منزلا

عما تعملون بخطاب خواند وباقيان بغيب درسورتين تنبهات

يعملون مقيد كرده ايند بعما تا قوله بما تعملون بصير و بما تعملون خبير

بيرون رود ومعانى رموز اشارتست يعنى آيه اما عم اشارتست بعموم

حكم يعملون زيرا كه مراد بمجموع هر انكسى است كه دعوة بوى رسيدك است

وعلما اشارتست بظهور وجه خطاب يعملون وازباد منزلا

يعنى مطلوب شد يعملون از بهر انك تا محل خطاب باشد والله اعلم

٧٧٠ ويا آتها عنى وانى ثما نيا وضيفى ولكنى ونصحى فاقبلا

٧٧١ وتوفيقى ورهطى عدها ومع فطر اخرى معا تحص شقاقى

شروع كرد در ياات اضافه وفرمود كه مجموع انك دردين سورة امده است

در عدد هجده جا است عنى انه لفرح فخور نافع وابو عمرو بفتح خوانند

وقوله فانى اخاف عليكم وانى اخاف عليكم وانى اعظك وانى اعوذ بك

وانى اخاف عليكم عذاب يوم محيط حرميان وابو عمرو بفتح خوانند در مواضع

خمسه مذكوره وانى اذا لمن الظالمين نافع وابو عمرو بفتح خوانند وقال

انى اشهد الله نافع بفتح خواند وانى اريكم بخير نافع وابو عمرو

وبزى بفتح خوانند وضيفى اليس نافع وابو عمرو بفتح خوانند ولكنى اريكم

نافع وابو عمرو وبزى بفتح خوانند ونصحى ان اردت نافع وابو عمرو

بفتح خوانند شقاقى ان يصيبكم نافع وابن كثير وابو عمرو بفتح خوانند

وفطرنى افلا تعقلون نافع وبزى بفتح خوانند وان اجرى الا على

الله وان اجرى الا على الذى نافع وابو عمرو وابن عامر وحفص بفتح خوانند

در موضعين وقوله لم تحص محلا اشارتست بعد ياات اين سورة كما تر

وياات محذوفه دردين سورة سه است فلا تسالنى ما ليس وقوله ولا تخزون

وقوله يوم يات كلمه اول نافع بروايت ورش وابو عمرو باثبات يا خوانند

درحالة وصل وكلمه دوم ابو عمرو درحالت وصل باثبات يا خواند وكلمه

سوم نافع وابو عمرو وكسائى درحالت وصل باثبات يا خوانند واما

ادغام كبير دردين سورة بيست وهفت موضع است يعلم ما يسرون

ويعلم مستقرها، ومن اظلم ممن، يا قوم من، اقول لكم، اقول للذين

اعلم بما فى انفسهم، قال لا عاصم، اليوم من امر الله، قال رب انى اعوذ

قال رب انى اعوذ، فما نحن لكما، غير هو، ومن خزى يومئذ، جا امر ربك

اطهر لكم، لنعلم ما نريد، قال لو ان لى، رسل ربك، المرفود ذلك، امر ربك

الاخرة ذلك، النار لهم، فاختلف فيه، الصلوة طرفى، السيئات

ذلك، جهنم من الجنة، سورة يوسف عليه السلم

٧٧٢ ويا ابت افتح حيث جا لابن عامر ووحد للمكى ايات الاولاه

فرمود ابن عامر قوله يا ابت هر جا كه در قران بيايد بفتح تا خوانند

وباقيان بكسر وابن كثير قوله ايت للسائلين بغير الف برصيغت توحيد

خواند وباقيان با الف برصيغت جمع تنبهات محل فتح يا ابت

معنی نلو داشد لکن درباب وقف بیان کرد که اسه وقف بر تا که
کند وانجا حکم وصل بیان کرد ودر مرسوم ابت بتا است
وقوله ولا یعنی کلمه ایت درعقب یا ایت است تا غیر آن خارج باشد

[٧٧٣] **غَیَابَاتِ فِی الْحَرْفَیْنِ بِالْجَمْعِ نَافِعٌ وَتَأْمَنُنَا لِلْکُلِّ یُخْفِی**

[٧٧٤] **وَأُدْغِمَ مَعْ إِشْمَامِهِ الْبَعْضُ عَنْهُمُ وَیَرْتَعْ وَیَلْعَبْ یَاءُ حِصْنٍ تَطَوَّلَا**

[٧٧٥] **وَیَرْتَعِ سُکُونُ الْکَسْرِ فِی الْعَیْنِ ذُو حِمًی وَبُشْرَایَ حَذْفُ الْیَاءِ ثَبْتٌ وَمُیِّلَا**

[٧٧٦] **شِفَاءً وَقُلْ جَهْبَذًا وَکِلَاهُمَا عَنِ ابْنِ الْعَلَا وَالْفَتْحُ** عنه مفضلا

فرموده که نافع رحمه الله القوم فی غیابت الجب یلتقطه وقوله فی غیا
الجب واوحینا بر صیغت جمع خواند یعنی خواند غیابات وباقیان بحذف
الف بر صیغت توحید در موضعین وائمه سبعه قوله لا تامنا باخفاء
حرکت نون اول خوانده اند بیک وجه وبوجه دوم بادغام نون اول در نون
ثانی باشمام خوانده اند ومدلول حصن کوفیان ونافع یرتع ویلعب
بیا نقط بزیر خوانده اند در حرفین وباقیان بنون ومدلول ذال ذو
وحاء حمی ابن عامر وکوفیان وابوعمرو باسکان عین قوله یرتع خوانند
وباقیان بکسر عین خوانند وقنبل باثبات یا خواند چنانچه در اصول
یاد کرده شد اختلاف آن پس حاصل شد از مجموع مذکور شش قرات
باشد قراء سبعه را از بهر ظهور یاد کنیم نافع یرتع ویلعب بیا خواند
در حرفین وبکسر عین یرتع وبزی بنون خواند در حرفین وبکسر عین یرتع
وقنبل بیک وجه موافق بزی باشد وبوجه دوم یرتعی باثبات یا خواند



وبنون در حرفین وابوعمرو وابن عامر بنون خوانند در حرفین ویرتع
باسکان عین وکوفیان باسکان عین یرتع وبیا خوانند در حرفین بعد
از آن فرموده که مدلول ثاء ثبت کوفیان یاء بشرای را حذف کنند واز
کوفیان مدلول شین شفا حمزه وکسایی را یاء بشرا را باماله خوانند
ومدلول جیم جهبذا ورش باماله بین اللفظین خواند وابوعمرو بیک
وجه موافقت کند با ورش وبوجه دوم موافقت کند با حمزه وکسایی
یعنی اماله بین بین وباماله محض خواند وبوجه ثالث ترک اماله بین بین
واماله محض کند وموافقت باقی قرا کند در فتح را بشری وناظم فرموده
که وجه ثالث که آن فتح است نیکوتر است قوله والفتح عنه مفضلا
وبعضی از شراح منع اماله محض کرده اند ومولف ابن مختصر بر
مشایخ کبار از بهر ابوعمرو سه وجه خوانده است در بلاد یمن و
شام وایشان نقل صحیح کرده اند از سلف کبار رضوان الله علیهم اجمعین

[٧٧٧] **وَهَیْتَ بِکَسْرٍ أَصْلُ کُفْؤٍ وَهَمْزُهُ لِسَانٌ وَضَمُّ التَّا لِوَی** خلفه دلا

یعنی مدلول همزه اصل وکاف کفو نافع وابن عامر هیت لک بکسر ها
خوانند وباقیان بفتح ومدلول لام لسان هشام بهمزه ساکنه خواند
در مکان یا که بعد از ها می آید ومدلول دال دلا ولام لوی ابن کثیر بی خلاف
وهشام بخلاف بضم تا هیت خواند وباقیان بفتح تا پس از تراجم مذکوره
نه قرات حاصل آید نافع وابن ذکوان خوانند هیت بکسر ها وبیا ساکن
وفتح تا وابن کثیر هیت بفتح ها واسکان یا وضم تا وهشام بکسر ها وبعد از

٧٧٨

ها همزه ساکند وفتح ثا وبوجه دوم ضم ثا وکوفان وابوعمرو بفتح ها
ویاء ساکن وفتح ثا فافهم ذلك **تنبیهات** اسکان همزه از لطلاق
ناظم معلوم شد که آن مکان باء ساکنه است ومعلوم شد که
ضد همزه یا است که مرسوم بیا است وقوله وهمزه لسان یعنی باء
هیت بهمزه خواندن مع ضم التا لغتی است مشهور خلافا لشهره لوا

**وَفِی کَافٍ فَتْحُ اللَّامِ فِی مُخْلِصًا ثَوَی ۞ وَفِی الْمُخْلَصِینَ**

یعنی مدلول ثاء ثوی کوفیان انه کان مخلصا در سورة مریم بفتح لام
خواند وباقیان بکسر ومدلول حصن نافع وکوفیان المخلصین که
بر صیغت جمع باشد ومعرف بلام نحو من عبادنا المخلصین هر جا که بیاید
بفتح لام خوانند **تنبیهات** از قید مخلصا بمریم باقی کلمه مخلصا
که جمع نباشد نحو قل الله اعبد مخلصا خارج باشد واز قید جمع که بلام
تعریف باشد نحو مخلصین خارج باشد وقوله المخلصین الکل
مراد از آن آنست که در اول مخلصین لام تعریف باشد کما مر

٧٧٩

**مَعًا وَصْلُ حَاشَا حَجَّ دَأْبًا لِحَفْصِ هَمْـ ۞ ـزُ فَحْرَکُ وَخَا**

یعنی مدلول حاء حج ابوعمرو وقلن حاشا لله ما هذا وقلن حاشا لله ما علمنا بالف
خواند بعد از شین در حالت وصل ودر حالت وقف حذف الف کند وباقیان
بحذف الف خوانند در حالتین وقوله دأبا فما حصدتم حفص بفتح همزه خواند
وباقیان باسکان ومدلول شین شرعا حمزه وکسایی وفیه یعصرون بخطاب
خوانند وباقیان بغیب **تنبیهات** مراد از وصل آنست که ابوعمرو



در حالت وصل باثبات الف خواند پس ضد وصل وقف باشد یعنی
در وقف اثبات نکند کما مر وچون لفظ حاشا دو الف است میان آنکه
الف اخیره در وی ثابت است نحو حاشا والف محذوف است نحو حاش
معلوم شود که مراد اثبات وحذف است در الف اخیره وقوله حج اشاره
بظهور حجت مثبت الف زیرا که قرائت او بر اصل است والله اعلم

٧٨٠

**وَنَکْتَلْ بِیَا شَافٍ وَحَیْثُ نَشَاءُ نُو ۞ نُ دَارٍ وَحِفْظًا**

٧٨١

**وَفِتْیَتِهِ فِتْیَانِهِ عَنْ شَذًا وَرُدْ ۞ بِالْاِخْبَارِ فِی قَالُوا أَئِنَّكَ**

یعنی مدلول شین شاف حمزه وکسایی اخانا نکتل بیا خوانند وباقیان
بنون ومدلول دال دار ابن کثیر یتبوأ منها حیث نشاء بنون خواند وباقیان
بیا ومدلول شین شاع وصن عقلا حمزه وکسایی وحفص فالله خیر حافظا
بفتح حا واثبات الف خوانند وبکسر فا وباقیان بکسر حا واسکان فا وحذف الف
خوانند ومدلول عین عن وشین شذا حفص وحمزه وکسایی وقال لفتیانه
باثبات الف بعد از یا خوانند وبعد از الف نون مکسور کرده اند وباقیان لفتیته
بعد از یا بتاء مکسوره میان یا وهای بی الف ونون خوانند ومدلول دال عقلا
ابن کثیر قالوا ائنك لانت یوسف بهمزه مکسوره بر صیغت خبر خواند وباقیان
بهمزتین بر صیغت استفهام **تنبیهات** ترتیب مسائل آن بود
که نشا یاد کند بعد از آن لفتیته بعد از آن نکتل بعد از آن حفظا اما
از بهر نظم جابجا اتفاق افتاد یاد کرد ونشا مقید کرد ایند بحیث تا من
نشاء منفق النون بیرون رود وتلفظ کرد بلفظ فتیته وفتیانه تا مستغنی

باشد از ترجمه انّك مقدم داشت بو فلما استیاسوا از بهر نظم و قرا
براصل خود باشد در تسهیل و تحقیق و فصل و جزم در وقف مرفاعل
خود وورش نیز بر فاعل خود باشد در ممدود و درجات از پیش گفته
آمد و قوله دغفلا استعاد نیست که از بهر تحریض بر انقیاد
قرا مذکوره باد کردن است یعنی که فراکیر این ترجمه قراءت را بعبیتی خوش

وَيَايِسْ مَعًا وَاسْتَايَسَ اسْتَايَسُوا وَتَايْسُوا اقْلِبْ

عن البزی بخلفه وابدلا
782

قوله معا یعنی یایس در ش سورة و در رعد قوله تعالی انه لا یایس من روح
الله و قوله افلم یایس الذین کفروا و قوله واستایس استیاسوا یعنی قوله
حتی اذا استایس الرسل و فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا و قوله ولا تایسوا
یعنی قوله تعالی ولا تایسوا من روح الله و قوله اقلب عن البزی بخلف
یعنی بزی بیک وجه کلمات مذکوره در مکان یاء ساکنه ان الف خوانده
و در مکان همزه متحرکه یاء مفتوحه خوانده و مراد از قلب آنست که عین را
با موضع فا آرد و بوجه دوم موافق باقی قرا باشد که خوانند کلمات مذکوره
باسکان یا و همزه مفتوحه میان یا و سین زیرا که ترک قلب ابدال باشد
در قراءت باقیان تنبیه مراد از ابدال آنست که همزه با الف خوانند
و بخلاف اشارت کرد با نجا ابو عمرو دانی روایت کرده است که بزی قاری
در کلمات خمسه بقلب و ابدال خوانده است و بر اثر غلبون همچو قراءت جماعه

وَنُوحِي اِلَيْهِمْ كَسْرُ حَا جَمِيعُهَا وَنُونُ عُلَا يُوحَى اِلَيْهِ

783

یعنی مدلول عین علا حفص وما ارسلنا من قبلك الا رجالا یوحی الیهم



درش سورة والا رجالا یوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر در نحل و انبیا
بنون و کسر حا خوانده و غیر حفص بیا و فتح حا خوانده و مدلول شین شذا
و عین علا حمزه و کسائی و حفص من رسول الا نوحی الیه که ثانی انبیاست
بنون و کسر حا خوانده و باقیان بیا و فتح تنبیهات مراد از جمیعها
نظایر مختلفه است یعنی حفص همه کلمات بدین ترجمه خوانده و نوحی
بر دو وجه ذکر کرد یکی مقید بضمیر جمع مذکر غایب و آن افراد است سیاقی
حفص است و دیگر مقید کرد بضمیر مفرد و آن مشترک حفص است پس
معلوم شد که آنچه از کلمات نوحی با یکی از دو قید نباشد از ترجمه
خارج باشد نحو ما یوحی الیك و نوحی که در شوری است
ذکر کرده شود و اصحاب اماله بر اصل خود باشد والله اعلم

وَثَانِي نُنَجِّ احْذِفْ وَشَدِّدْ وَحَرِّكَا كَذَا نَلْ وَخَفِّفْ

میان حفص و غیر او حو
784

یعنی مدلول کاف کذا و نون نل ابن عامر و عاصم فننجی بحذف نون ثانیه
و تشدید جیم و فتح یا خوانده و باقیان باثبات نون ثانیه و حال آنکه ساکن
باشد و تخفیف جیم و اسکان یا خوانده و مدلول تا ثابتا کوفیان قوله قد کذبوا
بتخفیف ذال خوانده و باقیان بتشدید تنبیهات قوله ثانی ننجی احذف
محذوف نون اول است و در عبارة ناظم تسامحی هست و غرض از آن اختصار
لفظ بود زیرا که اگر گفتی نون اول حذف کن ثانی را متعرض بایستی شدن
بضم از جهت آنکه تا ترجمه ثانیه نباید گفتی فرمود که نون ثانی حذف کن
و مراد آنست که نون مضموم مفرد در اول کلمه بیارد و تحریك منزل است بر یا

وتشدید بر حشو کلمه وتخفیف بر عین تنا بر اصطلاح ناظم در فعل وچون
کذبوا در تلاوة مقدم بود بر نجی ناظم فرمود که ثلا یعنی کذبوا
تابع نجی شد در نظم از بهر سهولت نظم ومعانی رموز ظاهر است

وانی وانی الخمس ربی بأربع أرانی معاً نفسی لیحزننی
وفی اخوتی حزنی سبیلی بی ولی لعلی آبائی ابی فاخش

درین دو بیت تنبیه کرد بدانچه درین سورة بیست ودو یاء اضافه است
قوله وانی یعنی انی او فی الکیل نافع بفتح خواند وقوله انی یعنی قال
احدهما انی وقال الآخر انی وانی اری سبع بقرات وانی انا اخوک
وانی اعلم در مواضع خمسه نافع وابو عمرو بفتح خواندند وابن کثیر موافقت
کند در حرف اول وثانی قوله ربی باربع یعنی ربی احسن حرمیان
وابو عمرو بفتح خواندند ومما علمنی ربی انی والا ما رحم ربی ان
استغفر لکم ربی انه نافع وابو عمرو بفتح خواندند در مواضع ثلثه
وقوله ارانی معا یعنی ارانی اعصر وارانی احمل حرمیان وابو عمرو
بفتح خواندند وقوله نفسی یعنی وما ابرئ نفسی ان نافع وابو عمرو
بفتح خواندند ولیحزننی ان تذهبوا حرمیان بفتح خواندند وبین اخوتی
ورش بفتح خواندند وحزنی الی الله نافع وابو عمرو وابن عامر بفتح خواندند
وسبیلی ادعوا الی الله نافع بفتح خواند وقد احسن بی اذ اخرجنی ویاذن
لی ابی نافع وابو عمرو بفتح خواندند واباءی ابرهیم ولعلی ارجع حرمیان وابو عمرو
وابن عامر در موضعین بفتح خواندند وقوله فاخش مو حلا یعنی حذر کن از انچه

دو غلط افتی یعنی از انچه ناظم اشارت کرد بر وجه مذکور تجاوز کنی
وکلماتی که مختلف فیه نباشد از مختلف فیه شمری خانچه قوله ربی لطیف
ضم کنی با ربی مذکور وقوله ولی ساجدین ضم کنی یا قوله یاذن لی بس
بر اشارة ناظم محافظت کردن از مهمات است تا از محذورات ایمن
باشد قاری وبر مصطلح وی برود ویاآت زواید دو است درین سورة
قوله تؤتونی وقوله نرتع یعنی باثبات یا خواند در حالت وقف ووصل
وقنبل موافقت کند در تؤتونی وابو عمرو در حالت وصل وتؤتونی باثبات
یا خواند وباقیان باسکان در موضعین خواند واما ادغام کبیر سی وشش
است درین سورة تعقلون نحن نحن نقص والقمر رایتهم لک کیدا
یخل لکم دراهم معدودة لیوسف فی لک قال وشهد شاهد انک کنت
قال رب انه هو قال لا یاتیکما وقال للذی ذکر ربه من بعد ذلک سبع
من بعد ذلک عام لیوسف فی الارض نصیب برحمتنا یوسف ودخلوا
فلا کیل لکم وقال لفتیته ذلک کیل یسیر قال لن ارسله نفقد صواع
کذلک کدنا یوسف فی اعلم بما یوسف لن یاذن لی ابی انه هو
واعلم من الله قال لا تثریب واعلم من الله استغفر لکم انه هو
تاویل رءیای انه هو والاخرة توفنی

سورة الرعد

وزرع نخیل غیر صنوان اولا لدی خفضها رفع علی حق طلاه

یعنی مد لول عین علا وحق حفص وابن کثیر وابو عمرو قوله وزرع و
نخیل صنوان وغیر در کلمات اربع حرف اخیر را برفع خواندند وباقیان

نجز تنبيهات صنوان مقيد كرد باول تا صنوان دوم بيرون
رود كه در جر آن متفق اند اسد و رفع را مقيد كرد ايند از بهر ضد
وبعضي وياس در اعراف ويوسف ياد كون شد وطاء طلاد مزينيست
براي تكرار اصحاب سي آ
وجمع طليه است كه مراد اعناق است اشارتست بثنا بر وجه
قوات رفع كلمات اربعه زيرا كه زرع ونخيل عطف است
صنوان
بر جنات وصنوان صفت نخيل است وغير معطوف است بر
بس ظهور وجه رفع همچو اعناق است كه همه كس ببينند آنرا والله اعلم

٧٨٨ وَذَكِّرْ يُسْقَى عَاصِمٌ وَابْنُ عَامِرٍ وَقُلْ بَعْدَهُ بِالْيَا يُفَضِّلُ شُلْشُلَا

فرمود كه عاصم وابن عامر قوله يسقى بتذكير خوانند وباقيان بتانيث
ومدلول شين شلشلا حمزه وكسايي نفضل بعضها بيا خوانند وباقيان
بنون وقوله شلشلا تنبيه است بخفت وصحت وجه كاري قراءت يا
كه حمل كرده اند بر ما قبل حرف مختلف فيه از بهر آنك
اسناد كرده است با ضمير اسم الله تعالى في قوله الله الذي رفع

٧٨٩ وَمَا كُرِّرَ اسْتِفْهَامُهُ نَحْوُ آئِذَا أَئِنَّا فَذُو اسْتِفْهَامٍ الْكُلُّ أَوَّلَا

٧٩٠ سِوَى نَافِعٍ فِي النَّمْلِ وَالشَّامِ مُخْبِرٌ سِوَى النَّازِعَاتِ مَعْ إِذَا وَقَعَتْ وِلَا

٧٩١ وَدُونَ عِنَادٍ عَمَّ فِي الْعَنْكَبُوتِ مُخْبِرًا وَهُوَ فِي الثَّانِي أَتَى رَاشِدًا وَلَا

٧٩٢ سِوَى الْعَنْكَبُوتِ وَهْوَ فِي النَّمْلِ كُنْ رِضًى وَزَادَاهُ نُونًا إِنَّنَا عَنْهُمَا اعْتَلَا

٧٩٣ وَعَمَّ رِضًى فِي النَّازِعَاتِ وَهُمْ عَلَى أُصُولِهِمُ وَامْدُدْ لِوَى

حافظ بلا
فرمود ناظم رحمه الله چون دو كلمه جمع آيد كه در هر يكي از آن كلمه دو همزه

باشد

باشد يكي همزه استفهام وديگر همزه از نفس كلمه بخواندا كنا ترابا اينا
ومجموع اين ضرب درياذه موضع مى آيد در ين سورة موضعي ودر
سبحان دو موضع ودر مومنين موضعي ودر نمل موضعي ودر عنكبوت
موضعي ودر سجده موضعي ودر صافات دو موضع ودر واقعه موضعي
ودر نازعات موضعي ناظم رحمه الله فرمود كه قرا سبعه در اول كل موضع
استفهام كنند الا نافع كه در سورة نمل در اول اخبار كند ودر غير نمل با ديگر
قرا متفق باشد الا در اول عنكبوت كما سياتي اينجا نيز در اول با اخبار خوانند
مخالف قاعدهء خود والا ابن عامر كه او در غير نازعات واذا وقعت در
اول اخبار كند ودر نازعات واذا وقعت با باقيان موافق باشد كه باستفهام
خوانند والا ابن كثير وحفص ونافع وابن عامر كه مدلول ايشان دال دون
وعين عناد وعم است كه در عنكبوت اول اخبار كنند ودر غير اول عنكبوت
موافق باقيان باشد پس ابن عامر بر قاعدهء اصل خود است كما مر وابن كثير
وحفص مخالف اصل خود اند در اول عنكبوت ونافع ايضا كما مر بعد از ان
فرمود كه در كلمه ثانيه از مواضع احد عشر اخبار كند مدلول همزه اتى وراء راشدا
نافع وكسايي الا در عنكبوت كه در ثاني استفهام كنند چنانك باقي قرا بعد از ان
فرمود كه اخبار در ثاني نمل از ان مدلول كاف كن وراء رضى ابن عامر وكسايي
است پس ابن عامر درين موضع نيز از اصل عدول كرد وكسايي بر اصل خود
است وبعد از ان فرمود كه ابن عامر وكسايي نون زيادة كنند در ثاني نمل
كه اننا وبعد از ان اخبار كرد كه مدلول عم وراء رضى نافع وابن عامر وكسايي

در ثانی نمل و نازعات اخبار کنند پس غیر از نافع و کسائی و ابن عامر در
مجموع ثانی مواضع و ابن عامر در غیر این دو موضع مذکور و نافع در نمل
استفهام کنند و بعد از آن فرمود که قوا بر اصل خود باشند هر یکی در تخفیف
و تخفیف و مد و قصر بعد از آن فرمود که مدلول لام لواء و حاء حافظ و باء
بلا هشام و ابو عمرو و قالون فصل خواندند لهمزتین و شیخ عبد الله
فاسی روایت کرده است که هشام را قصر نیز باشد و ناظم آنرا نگفته است
باعتماد آنک در اصول معلوم شد و مؤلف این حروف بیک وجه خوانده
است بر اکثر مشایخ از بهر هشام و آن مد است و بر بعضی بدو وجه
و آن مد و قصر است پس حاصل در مواضع مذکوره بر دو قسم شد یکی آنک
حکم امثله او متفق است و آن هفت موضع است اول در رعد ءاذا
کنا ترابا انا لفی خلق جدید و دوم و سیوم در سبحان ءاذا کنا عظاما و رفاتا
انا در موضعین و چهارم در مومنین ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا
لمبعوثون و پنجم در سورهٔ سجده و قالوا ءاذا ضللنا فی الارض ءانا
و ششم و هفتم در صافات ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون
و ءاذا کنا ترابا و عظاما ءانا لمدینون و حکم این هفت موضع آنست که
نافع و کسائی در اول استفهام کنند و در ثانی خبر و ابن عامر در اول خبر
کنند و در ثانی استفهام و باقی در اول و در ثانی استفهام کنند و قسم دوم
آنست که امثلهٔ او در حکم متفق نیستند بل که هر یکی را حکمی است علی حده
و آن چهار موضع است در سورهٔ نمل ءاذا کنا ترابا و اباؤنا ءانا لمخرجون

و حکم او آنست که نافع در اول اخبار کند و در ثانی استفهام و ابن عامر
و کسائی استفهام کنند در اول و خبر در دوم و باقیان هر دو باستفهام
و دوم در عنکبوت ءانکم لتاتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین
ءانکم و حکمش آنست که ابن کثیر و حفص و نافع و ابن عامر در اول اخبار
کنند و در ثانی استفهام و باقیان در اول و ثانی استفهام کنند و سیوم
در سورهٔ واقعه و کانوا یقولون ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا و حکمش
آنست که نافع و کسائی در اول استفهام کنند و در ثانی اخبار و باقیان
در هر دو استفهام و چهارم در سورهٔ نازعات ءانا لمردودون فی الحافرة
ءاذا و حکمش آنست که نافع و ابن عامر و کسائی در اول استفهام کنند و در
دوم خبر و باقیان در هر دو استفهام **تنبیهات** معلوم شد که در
ثانی عنکبوت و اول والنازعات و اذا وقعت قرا سبعه متفق اند
در استفهام و قوله و دون عناد عم فی العنکبوت یعنی خبر در عنکبوت
عام است بی عنادی یعنی بی آنک او را معاندی باشد و اشارت
اشارتست بر شد قرات مذکوره و قوله کن رضی یعنی خبر در نمل مرضی
است و اعلا اشارتست بعلو و شهرت زیادتی نون در ءاننا لوی حافظ
بلا لوی استعارت است از بهر شهرت مد یعنی مشهور است مد
حافظی که علم است و مراد از آن حافظ مدلول لام و حاء و باء است

**وَهَادٍ وَوَالٍ قِفْ وَوَاقٍ بِيَائِهِ وَبَاقٍ دَنَا هَلْ يَسْتَوِي**

یعنی مدلول دال دنا ابن کثیر و قوله لکل قوم هاد و من وال و ما لهم من الله

من واق وما عند الله باق در مجموع قران چون ازین الفاظ اربعه
یکی باشد در آخر آن باثبات یا خوانند در حالت وقف وباقیان بحذف
یا خوانند ومدلول صحبة حمزه وکسایی وابوبکر ام هل یستوی الظلمات بتذکیر
خوانند وباقیان بتانیث **تشابهت** محل خلاف را مقید کردانید بوقف
تا معلوم شود که قراء سبعه در وصل متفق اند در حذف یا واز قید بعد
صحاب توقدون معلوم شد که یستوی مختلف فیه کلمه دوم است
نه اول وتوقدون بعد از هل یستوی دومین است بسبب
اقربیت پس لا ومتعین باشد وترجمه تذکیر از اطلاق معلوم شد

**وبعد صحاب یوقدون وضمهم وصدوا ثوی مع**

یعنی مدلول صحاب حمزه وکسایی وحفص مما توقدون بغیب خوانند
وباقیان بخطاب ومدلول ثا ثوی کوفیان وصدوا عن السبیل درین
سورة وقوله وصد عن السبیل در غافر بضم صاد خوانند وباقیان بفتح
**تشابهت** ترجمه توقدون از اطلاق معلوم شد وضمیر
وضمهم عاید بلیث یا صحاب بسبب آنکه درین ترجمه رمز کوفیان می
آید پس از آنکه بعد از ترجمه رمزی آید معلوم شود که آن
ضمیر مبهم است وآن رمز که بعد از وست مفسر اوست

**ویثبت فی تخفیفه حق ناصر وفی الکافر الکفار بالجمع**

یعنی مدلول حق ونون ناصر ابن کثیر وابو عمرو وعاصم ما یشاء ویثبت
باسکان ثا وتخفیف با خوانند وباقیان بفتح ثا وتشدید با ومدلول

ذال ذللا ابن عامر وکوفیان وسیعلم الکفار بضم کاف وتقدیم فا
بر الف وفتح فا بر صیغه جمع خوانند وباقیان الکافر بفتح کاف و
تاخیر فا وکسر فا بر صیغه توحید خوانند **تشابهت** سکون تا
از لفظ ناظم معلوم شد مرفا دی مخفف را وفتح ثا مر مشدد را من قوله
یثبت الله واز لفظ کافر وکفار مستغنی شد از ترجمه آن واز بهر وزن
شعر قید جمع یاد کرد وبحقیقت لفظ اشارة کرد بقرات جمع تا لفظ موافق
معنی باشد بقوله ذللا ودرین سورة یا را اضافه نیست واما یاء محذوفه
قوله الکبیر المتعال ابن کثیر باثبات یا خوانند در حالت وصل ووقف
وادغام کبیر درین سورة سیزده است الثمرات جعل یعلم ما بالنهار له
فیصیب بها المحال له خالق کل شیء الامثال للذین الصالحات
طوبی او کلمو به دین للدین من العلم ما لك یعلم ما تکسب
الکافر لمن

## سورة ابرهیم علیه السلم

**وفی الخفض فی الله الذی الرفع عم خالق امدده و**

و فی النور واخفض کل فیها والارض ههنا مصرخی اکسر لحمزه مجملا

**کها وصل او للساکنین وقطرب حکاها مع الفراء مع**

یعنی مدلول عم نافع وابن عامر قوله الی صراط العزیز الحمید الله برفع
ها، الله خوانند وباقیان بجر ومدلول شین شلسلا حمزه وکسایی الم تر ان
الله خلق السموات والارض درین سورة وقوله والله خلق کل دابة در نور
باثبات الف بعد از خا وکسر لام ورفع قاف خوانند وبجر ارض درین سورة

٧٩٥ ٧٩٦ ٧٩٧ ٧٩٨ ٧٩٩

النور وارفع التقاف شلشلا ... والعلاه

وجر لام کل در نور خوانده و قوله مصرخی حمزه بکسر یا خواند و غیر او بفتح یا
**تنبیهات** رفع را مقید کرد از بهر ضد و ضد رفع بر اصطلاح
ناظم نصب باشد لکن اینجا فتح مراد است و در عبارت مساهله کرده است
از بهر آنک فتح مشابه نصب است در آنک اشهر علامات اوست
اما اگر کفتی واضمم القاف بهتر بودی و میم مجملا رمز نیست از جهت
تصریح و امالة الرا و عصانی و اختلاف رسلهم والریح و خیفة لحتف
ولابیع ولا خلال سابق شد و قوله کما وصل او للساکنین اشارتست
بمصرخی که علت کسر مصرخی شاید آن باشد که یاء اضافه را تشبیه
کرده اند بهاء ضمیر و بعد از وی یاء اصلی آورده بعد از آن یاء صله انداخته
والتقا بکسره کرده و یا خود کوییم که یاء اضافه ساکن بود و با جمع ساکن التقا
ساکنین شد یا را مکسور کردانیدند بر اصل التقا ساکنین بعد از آن فرمود که
قطرب که از ائمه نحواست روایت کرده است که یاء اضافه را تشبیه
بها ضمیر می کنند در لغت بنی یربوع و انشاد این بیت کرده است قال لها
هل لک یا تا فی قالت له ما انت بالمرضی و از قراء ابو عمرو روایت
همچنین آمده است پس این قرات صحیح باشد از جهت عربیت و نقل صحیح

وَضَمَّ كَفَا حِصْنٍ يُضِلُّوا يُضِلَّ عَنْ وَأَفْئِدَةً بِالْيَا بِخُلْفٍ لَهُ وَلَا ۸۰۰

یعنی مدلول کاف کفی و حصن ابن عامر و نافع و کوفیان قوله لیضلوا
عن سبیله در ابراهیم و لیضل عن سبیل الله در حج و لهو الحدیث لیضل
در لقمن و لیضل عن سبیله در زمر در مواضع اربعه بضم یا خواندند و ابن کثیر

وابو عمرو

وابو عمرو بفتح و مدلول لام له هشام قوله فاجعل افئدة بیك وجه بعد از
همزه یائی زیادة کند و باقی قرا بغیر یاء ساکنه خوانند و هشام بوجه ثانی
موافق ایشان باشد **تنبیهات** قوله و لا زروایت فتح واوست
و مراد از و لا تنبیه است بوجه زیادتی یا در افئدة زیرا اگر وجه اصل انست
که یا ساکنه باشد نحو ارغفة و اجربة چنانچه اکثر نقله از هشام بر آنند
اما چون روایت زیادتی یا نیز آمده است از هشام بنا بر مبالغه است
در اخراج همزه و نیز روایت صحیحه است پس نصرآن کردن نیکو باشد
و منع آن کردن از جهل باشد و از قید یضل بعن نحو من یضل خارج باشد
و لام لیضل از بهر وزن حذف کرد و خلاف یضلون در انعام و یونس
و یضل به الذین در توبه از پیش یاد کرده شد و مراد از اینجا کهف و افئدة
بالیاء اثبات یا است و ضد آن حذف نه آنک ضد یا نون باشد چنانچه
در یعلم و چون قرات ابن عامر نظیر و مانند قرات کوفیان
و نافع بود تنبیه کرد بدان بقوله کفا حصن والله اعلم

۸۰۱ وَفِي لِتَزُولَ الْفَتْحَ وَارْفَعْهُ رَاشِدًا وَمَا كَانَ لِي إِنِّي عِبَادِي

یعنی مدلول را راشدا کسائی قوله لتزول منه بفتح لام اول از لتزول
و رفع لام ثانی خواند و باقیان بکسر لام اول و نصب لام اخیر از لتزول
خوانند و در رفع لام الجبال در قراءت اختلاف نیست **تنبیهات**
فتح لام اول از لتزول از اطلاق ناظم معلوم شد و رفع لام ثانی از قرینه
اعراب و قوله راشدا اشارتست بثنا بر کسائی و وجه قرات او که ان

این مخففه از مثقله می گیرد و لام در جواب تاکید نفی و چون از حروف
مختلف فیه که تعلق بورش دارد فارغ شد تنبیه کرد بدانستن آت
اضافه بقوله خذ ملا و ملا جمع است از ان ملاءة و در ین سورة یاء
اضافه سه است قوله وما کان لی علیکم من سلطان حفص بفتح خواند
فقط و انی اسکنت حرمیان و ابو عمرو و عاصم بفتح خواندند و یاآت محذوفه
بیز سه است و قوله وخاف وعید ورش در حالت وصل باثبات یا
خواند و قوله اشرکتمون ابو عمرو در حالت وصل باثبات یا خواند و قوله
وتقبل دعای ورش و ابو عمرو و حمزه باثبات یا خوانند در حالت وصل
و بزی باثبات یا خواند در حالتین و باقیان بحذف یا در حالتین و ادغام
کبیر درین سورة شانزده است لیبین لهم. ویستحیون نساکم. باذن ربکم
یغفر لکم. الصالحات جنات. الامثال للناس. یاتی یوم. وسخر لکم
الفلک. وسخر لکم الانهار. وسخر لکم الشمس. وسخر لکم اللیل. یعلم ما نخفی.
وتبین لکم کیف فعلنا. فی الاصفاد سرابیلهم. النار لیجزی الله. **سورة الحجر**

٨٠٢ وَرُبَ خَفِيفٌ اِذْ نَمَا سُكِّرَتْ دَنَا تَنَزَّلُ ضَمَّ التَّا لِشُعْبَةٍ
٨٠٣ وَبِالنُّونِ فِيهَا وَاكْسِرِ الزَّايَ وَانْصِبِ الْمَلاَئِكَةِ الْمَرْفُوعَ

یعنی مدلول همزه اذ و نون نما نافع و عاصم ربما بود بتخفیف با خواند
و باقیان بتشدید و مدلول دال دنا ابن کثیر سکرت بتخفیف کاف
خواند و باقیان بتثقیل بعد از ان فرمود که شعبه ما تنزل بضم تا خواند
و باقیان بفتح و مدلول عین عن و شین شاید حفص و حمزه و کسایی نونین

قل لعبادی الذین

خواند و نون اول که بجای تا است مضموم و نون دوم مفتوح و بعد
از نون زای مکسور و قوله الملایکة منصوب خوانده نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر ما تنزل الملایکة بفتح تا تنزل و فتح زای و رفع تاء
الملایکة خوانده و ازینجا معلوم شد که شعبه بضم تا خوانده و از فقد قرات
حمزه و کسایی و حفص معلوم شد که شعبه تنزل بفتح زای و رفع الملایکه
خواند ایضا پس از تو جیه سه قرات حاصل شود مر قراء سبعه را فتامل
ذلک **تنبیهات** ترجمه تخفیف و تشدید سکرت از انجه عطف
کرد بر ربما همچنانک در انعام گفته بود و حرم فتح الضم والکسر انعلا وفصل
اذ تا عطف کرد بر حرم و از انجه گفت فیها معلوم شد که نون تنزل مضموم
باشد زیرا که تا که بجای آن نون می آید مضموم است و نصب را از بهر ضد
مقید کرد و قوله عن شاید علا اشارتست بر رسوخ قاری تون در علم و تقریر
حج والربح والمخلصین وجزاء عیون و انا نبشرک فذکر و میم مثلا در
نبشر زیرا که بعد از اسم قاری است و حال آنست که او را صریح یاد کرده است

٨٠٤ وَثَقِّلْ لِلْمَكِّي نُونَ تُبَشِّرُونَ وَاكْسِرُهُ حِرْمِيًّا وَمَا الْحَذْفُ

یعنی ابن کثیر فبم تبشرون بتشدید نون خواند و باقیان بتخفیف و مدلو
حرمی نافع و ابن کثیر بکسر نون خواند و باقیان بفتح پس قرا سبعه را سه قرات
باشد **تنبیهات** قوله وما الحذف اولا تنبیه است بر انجه نون
ثانیه محذوف است زیرا که جایز نیست حذف نون اول کردن که او علامة
رفع است پس نون اول قایم مقام نون ثانی شد و مکسور کرد انند آنرا

تا دلالت کند بر یاء محذوفه که آن ضمیر متکلم بود و قوله حرمیا ای
قویا تنبیه است تقویم وجه قراءة ابن کثیر و نافع از جهت نقل و صحت آن از وجه عربیت

٨٠٥ وَيَقْنَطُ مَعْهُ يَقْنَطُونَ وَتَقْنَطُوا وَهُنْ بِكَسْرِ ٱلنُّونِ

یعنی راء رافض و حاء حملا کسائی و ابو عمرو و قوله و من یقنط در این سورة
و اذا هم یقنطون در روم و لا تقنطوا در زمر بکسر نون خوانند در مواضع ثلثه
و باقیان بفتح و قوله رافض حملا اشارتست بوجه قراءت یقنط که بعضی
فتح اختیار کرده اند و بعضی گفته اند که دو لغت اند مشهور لکن
کسر در مضارع بیشتر است و مشهور تر پس ناظم تنبیه کرد بدین
قول یعنی حملا برین لغت که قراءت کسائی است اولی باشد

٨٠٦ وَمُنْجُوهُمْ خِفٌّ وَفِى ٱلْعَنْكَبُوتِ نُنْجِيَنْ شَفَا مُنْجُوكَ صُحْبَتُهُ دَلَا

یعنی مدلول شین شفا حمزه و کسائی انا لمنجوهم اجمعین در این سورة و قوله
لننجینه و اهله در عنکبوت باسکان نون و تخفیف جیم خوانند و مدلول
صحبه و دال دلا حمزه و کسائی و ابو بکر و ابن کثیر قوله انا منجوک و اهلک
در عنکبوت باسکان نون و تخفیف جیم خوانند و باقی قراء که در ترجمتین
مذکور نیستند بتثقیل خوانند **تنبیهات** سکون نون مخفف از
لفظ ناظم معلوم شد و فتح نون مر قاری مثقل را از مجمع علیه
و معانی رموز چنانچه یاد کرده شد از پیش ۞ والله اعلم

٨٠٧ قَدَرْنَا بِهَا وَٱلنَّمْلِ صِفْ وَعِبَادِ مَعْ بَنَاتِي وَإِنِّي ثُمَّ إِنِّي تَأَعْقَلَا

یعنی مدلول صاد صف ابو بکر الا امرأته قدرنا در این سورة و قوله



قدرناها در نمل بتخفیف دال خواند در موضعین و باقیان بتشدید
**تنبیهات** ترجمه تخفیف قدرنا معلوم شد از انچه حمل کرد
بر ترجمه منجوهم و چون لبسی نبود واو فیصل ثنیا و رد و نظایر قدرنا
در سورة واقعه و مرسلات و سبح اسم و فجر بیاید و قوله تا عقلا تنبیه
است بمحافظت اختلاف مسائل مذکور در ذهن خود بعد از معرفت
این دو موضع تا آن نیز گفته آید که مذهب قرا چگونه است در آن بعد
از آن فرمود که در این سورة یاآت اضافه چهار است اول آن نبیء عبادی
و دوم انی انا الغفور و سوم انی انا النذیر حرمیان و ابو عمرو بفتح خوانند
در مجموع و چهارم بناتی ان کنتم بفتح خوانند نافع و در این سورة یاء
زواید نمی آید و ادغام کبیر هشت است انا نحن نزلنا و لنحن نحیی
و قال رب و قال لم اکن و قال رب فانظرنی و قال رب بما
و لمخرجین نبئ و حیث تؤمرون **سُورَةُ ٱلنَّحْلِ**

٨٠٨ وَنُنْبِتُ نُونٌ صَحَّ يَدْعُونَ عَاصِمٌ وَفِى شُرَكَايَ ٱلْخُلْفُ فِى ٱلْهَمْزِ هَلْهَلَا

یعنی مدلول صاد صح شعبه ننبت لکم به الزرع بنون خوانند و باقیان
بیا و قوله و الذین یدعون من دون الله عاصم بغیب خواند و باقیان
بخطاب و مدلول هاء هلهلا بزی قوله شرکای الذین در این سورة
فقط بحذف همزه خواند و بوجه دوم باثبات همزه خواند همچون قراءت
باقی قرا **تنبیهات** ترجمه یدعون از اطلاق معلوم شد و عما یشرکون
و قوله و الشمس را خواند در یونس و اعراف یاد کرده شد و قوله هلهلا

تنبیه است بضعف حذف شرکا یی از جهت عربیت اما از جهت روایه صحیح است

٨٠٩ **ومز قبل فیهم بکسر النون نافع معا یتوفیهم الجرة و صلا**

یعنی نافع قوله شاقون فیهم بکسر نون خواند و باقیان بفتح وحمزه
قوله یتوفیهم الملائکة ظالمی و یتوفیهم الملائکة طیبین بتذکیر خواند
در موضعین و باقیان بتانیث **تنبیهات** شاقون مقید کردانید
بقبل فیهم تا معلوم شود کلمه مختلف فیه و نظیر آن فرمود در انعام و
نونا قبل فی الله و قوله وصلا یعنی چنانچه از حمزه روایت آمده بود ناظم
نیز نقل کرد و قوله الآن یا تیهم و یوحی الیهم و فیکون قد ذکر

٨١٠ **سما کاملا یهدی بضم و فتحة و خاطب تروا شرعا**

یعنی مدلول سما و کاف کاملا حرسان و ابو عمرو و ابن عامر فی کلا ان الله لا یهدی
بضم یا و فتح دال خواند و باقیان بفتح و کسر و مدلول شین شرعا حمزه
و کسایی او لم یروا الی ما خلق الله بخطاب خواند و باقیان بغیب و مدلول
فا فی و کاف کلا حمزه و ابن عامر الم تروا الی الطیر بخطاب خواند کما اشار
بقوله و الآخر فی کلا و باقیان بغیب بس حرمان و ابو عمرو و عاصم اولم یروا
در موضعین بغیب خواند و ابن عامر بغیب اول و خطاب ثانی و کسایی
بخطاب اول و غیب ثانی **تنبیهات** و رش دزا ماله
یهدی بر اصل خود باشد و معانی رموز کما مر فی نظایرها

٨١١ **وزا مفرطون اکسر اضا تتفیؤا المؤنث للبصری**

یعنی مدلول همزه اضا نافع و انصر مفرطون بکسر را خواند و باقیان بفتح

وابو عمرو تتفیؤا ظلاله بتانیث خواند و باقیان بتذکیر **تنبیهات**
قوله قبل تقبلا تنبیه است بتقدیم تتفیؤا در تلاوت بر مفرطون و قوله اضا
بفتح همزه و کسر نیز روایت آمده است بمعنی غدیر یعنی را مفرطون
مکسور کردان حال انکه مشابه غدیر است در زیادتی فواید

٨١٢ **وحق صحاب ضم نسقیکم معا لشعبة خاطب**

یعنی مدلول حق و صحاب ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسایی و حفص
نسقیکم در این سوره و در مومنین بضم نون خواند و باقیان بفتح و قوله
افبنعمة الله یجحدون شعبه بخطاب خواند و باقیان بغیب **تنبیهات**
قوله معا لا بفتح لام و بکسر نیز روایت آمده است فتح حال فاعل باشد
و کسر حال مفعول و معنی وی اشارت می کند بوجه خطاب و قوله
حق صحاب اشارتست بدانچه نسقیکم بضم نون حق قرات
جماعة مذکور است و یعرشون و امهاتکم یاد کرده شد

٨١٣ **وظعنکم اسکانه ذایع و یجزین الذین النون داعیه نولا**

٨١٤ **ملکت و عنه نص الاخفش بالیا و غیره ذوی النقاش نونا موهلا**

یعنی مدلول ذال ذایع ابن عامر و کوفیان یوم ظعنکم باسکان عین
خواند و باقیان بفتح و مدلول دال داعیه و نون نولا ابن کثیر و عاصم
و لیجزین الذین صبروا بنون خواند و باقیان بیا و مدلول میم ملکت
ابن ذکوان موافق ابن کثیر و عاصم باشد بیک وجه و بوجه دوم بیا
خواند **تنبیهات** قوله یجزین مقید کردانید بالذین بس لنجزینهم
که در نون آن خلاف نیست بیرون رود و چون رمز ابن ذکوان

بمجمل كغشد بود تفصيل قرات او كرد بدو وجه بقوله وعنه نص الاخفش
الي آخره ونولا اشارت نست بنيل فامن قرات مذكوره ونول بضم نون
وفتح نيز روايت آمده است ويلحدون والقدس ساتو شد والله اعلم
سوى الشام ضموا واكسروا فتنوا لهم ويكسر في
فرمود كه ابن عامر بعد ما فتنوا بفتح فا وتا خواند وغيرا و بضم فا وكسر
تا خوانده اند ومدلول دال دخللا ابن كثير ولاتك في ضيق درين سوره
وقوله ولاتكن في ضيق در نمل بكسر ضاد خوانده در موضعين وباقيان
بفتح وجون كلمتين در ترجمه موافقت داشتند تنبيه كرد بقوله دخللا
بدان ودرين سوره ياء اضافه ويا محذوفه نيست وادغام كبير نجاه
وسه موضع است وقوله وسخر لكم والنجوم مسخرات يخلق كمن
والله يعلم ما ان الله يعلم قيل لهما انزل ربكم الملائكة ظالمي السلم ما
وقيل للذين انزل ربكم الانهار لهم الملائكة طيبين امر ربك
ربك كذلك لنبين لهم ان نقول له اكبر لو ليبين للناس لما لا يعلمون
نصيبا البنات سبحانه من القوم من سوء قرين لهم فهو وليهم الا
ليبين لهم سبل ربك والله خلقكم العمر لكيلا يعلم بعد والله جعل
لكم من انفسكم وجعل لكم من ازواجكم ورزقكم من الطيبات وبنعمة الله
هم وجعل لكم السمع والله جعل لكم من بيوتكم وجعل لكم من جلود
والله جعل لكم مما خلق وجعل لكم من الجبال وجعل لكم سرابيل
يعرفون نعمة الله يعذب الذين العذاب بها والبغي يعظكم بعد توكيدها

نولا اشارت نست باعطا نيز الفائده ثم

ضيق مع النمل دخللا ٨١٥





٨١٦
٨١٧
٨١٨

يعلم ما وما عند الله هو خير اعلم بما ينزل مما رزقكم الله من بعد ذلك
ليحكم بينهم سبيل ربك اعلم من ضل اعلم بالمهتدين **سورة الاسرا**
ويتخذوا غيب حلا ليسوؤا نون زاو وضم الهمز والمد عدلا
سما ويلقاه يضم مشددا كفى يبلغن امدده واكسر شمردلا
وعن كلهم شدد وفا اف كلها بفتح دنا كفوا ونون
يعني مدلول حا حلا ابو عمرو الا تتخذوا بغيب خواند وغيرا و بخطاب
ومدلول را راو كسائي ليسوؤ وجوهكم بنون خواند وباقيان بيا
ومدلول عين عدلا وسما حفص وحرميان وابو عمرو بضم همزه واثبات
واو ساكنه بعد از همزه خواند وباقيان بفتح همزه وحذف واو ساكنه
خوانده ومدلول كاف كفى ابن عامر كتابا يلقاه بضم يا خوانده وفتح لام و
تشديد قاف وباقيان بفتح يا واسكان لام وتخفيف قاف خوانند
ومدلول شين شمردلا حمزه وكسائي اما يبلغن باثبات الف وكسر نون
با تشديد بعد از غين يبلغن خوانده وباقيان بحذف الف وفتح نون
با تشديد خوانده ومدلول دال دنا وكاف كفوا ابن كثير وابن عامر فلا
تقل لهما اف درين سوره واف لكم در انبيا واف لكما در احقاف بفتح فا
خوانده وباقيان بكسر در مواضع ثلثه ومدلول عين علا وهمزه اعلا حفص
ونافع بتنوين خوانده وباقيان بحذف تنوين نافع وحفص قوله اف
بكسر تنوين خوانده وابو عمرو وصحبه بكسر بي تنوين خوانده وابن كثير
وابن عامر بفتح بي تنوين خوانند ثبيهات مد بعد از همزه ليسوؤا از

قرینه ضم معلوم شد و فتح لام یلقاه مرفاری مشدد را از لفظ ناظم و لون
لام مرفاری مخفف را از نحو یلقونه معلوم شد و دانسته شد که مد در
یبلغن الفاست بعد از غین و پیش المومنین یاد کرده شد و معانی رموز کامر

٨١٩ وَبِالْفَتْحِ وَالتَّحْرِيكِ خِطْأً مُصَوَّبٌ وَحَرَّكَهُ الْمَكِّي وَمَدَّ

یعنی مدلول میم مصوب ابن ذکوان انه کان خطأ بفتح خا و طا و بعد
از طا همزه مفتوحه بی مد خوانده وابن کثیر خطا بکسر خا و فتح طا و بعد
از طا الفی ممدود و بعد از الف همزه مفتوحه خوانده و باقیان بکسر خا
و اسکان طا و بعد از طا همزه مفتوحه خوانند تسهات از اصطلاح
ناظم معلوم شد که خطا منحصر است در این سوره و از ضد مد ابن کثیر قصر
ابن ذکوان معلوم شد و کسر خا خطا از ضد فتح ابن ذکوان معلوم شد
و قصر نیز مر باقیان را از ضد مد معلوم شد و دانسته شد از قرینه فتح که
الف بعد از طا باشد و حمزه در وقف بر فاعل خود باشد و قوله
مصوب تنبیه است بصحت قرائت ابن ذکوان و رد بر قول منکران قراة صحیحه

٨٢٠ وَخَاطَبَ فِي تُسْرِفْ شُهُودٌ وَضَمُّنَا يَحُرُّ فِيهِ بِالْقُسْطَاسِ

یعنی مدلول شین شهود حمزه و کسائی فلا تسرف بخطاب خوانده
و باقیان بغیب و مدلول شین شذا و عین علا حمزه و کسائی و حفص
و زنوا بالقسطاس در این سوره و شعرا بکسر قاف خوانده در موضعین
و باقیان بضم و معانی رموز ظاهر است والله اعلم

٨٢١ وَسَيِّئَةً فِي هَمْزِهِ اضْمُمْ وَهَائِهِ وَذَكِّرْ وَلَا تَنْوِينَ ذِكْرًا مُكَمَّلَا

یعنی مدلول ذال ذکرا ابن عامر و کوفیان کان سیئه بضم همزه و ها
مضمومه بی تنوین خوانده و باقیان بفتح همزه و تا مفتوحه منونه
خوانند تسهات قوله ذکر یعنی تا سیئه ها ضمیر واحد مذکر
کرد آن و ضد آن ها تانیث باشد و در وقف قرا بر فاعل خود باشند
از روم و اشمام و تسهیل همزه و قوله ذکرا مکملا تنبیه است با تمام قیود حروف مختلف فیه

٨٢٢ وَخَفِّفْ مَعَ الْفُرْقَانِ وَاضْمُمْ لِيَذْكُرُوا شِفَاءً وَفِي الْفُرْقَانِ
٨٢٣ وَفِي مَرْيَمٍ بِالْعَكْسِ حَقٌّ شِفَاؤُهُ يَقُولُونَ عَنْ دَارٍ وَفِي الثَّانِ نَزَّلَا

٨٢٤ سَمَا كَفْلَهُ أَنْثْ يُسَبِّحُ عَنْ حِمَى شَفَى وَاكْسِرُوا اسْكَانِ

یعنی مدلول شین شفی حمزه و کسائی ولقد صرفنا فی هذا القرآن
لیذکروا در این سوره و لقد صرفناه بینهم لیذکروا در فرقان باسکان
ذال و ضم کاف و تخفیف ذال و کاف خوانده و باقیان بتثقیل
ذال و کاف مع فتحهما خوانده و مدلول فا فصلا حمزه بترجمه قراة
اول خوانده در سوره فرقان و باقیان بترجمه ثانی یعنی تثقیل و قیود
مذکور ثانیا و مدلول حق و شین شفا ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه
و کسائی او لا یذکر الانسان در مریم بعکس بقید مذکور اول که آن
تخفیف بود خوانده یعنی بفتح ذال و کاف مع التثقیل فی الحرفین و
باقیان یعنی نافع و ابن عامر و عاصم در سوره مریم بتخفیف ذال با اسکان
و تخفیف کاف با ضم خوانده پس قرا سبعه در مواضع مذکوره بر چهار
مرتبه باشند فتامل ذلک و مدلول عین عن و دال دار حفص و ابن کثیر

كما يقولون بغيب خواند وباقيان بخطاب ومدلول نون نزلا وسما
وكاف كفله عاصم وحرميان وابوعمرو وابن عامر عما يقولون بغيب خوانند
وباقيان حمزه وكسايى بخطاب ومدلول عنى عن وحا حمى وشين شفا
كه سطر قرا اند تسبح له السموات بتانيث خواند وباقيان كه سطر
ثانى اند بغيب خوانند پس حاصل آن شد كه ابن كثير در مواضع ثلثه
بغيب خوانند وحمزه وكسايى بخطاب وابن عامر ونافع وشعبه بخطاب
در اول وبغيب در آخرين وحفص بغيب اولين وخطاب اخير
وابوعمرو بخطاب طرفين وغيب وسط فتامل المراتب الخمسة
ومدلول عنى عملا حفص فقط بخيلك ورجلك بكسر جيم خوانند و
باقيان باسكان **تنبيهات** ترجمه يقولون واخواته از اطلاق
ناظم معلوم شد ومسئله استفهامين وزبورا قد سبق وبسهولة
تخفيف يذكر تنبيه كرد بقوله شفى وحسن قرات ابن كثير اشارت
كرد بقوله عالم زيرا كه بربك نسق مى خواند كما مر وقوله
سما كفله اشارتست بصحت وجه قرات وعمل جمع عامل است

**ونخسف خو نغرقكم ونرسل وأثنان بنسل ونعيدكم فنغرقكم وأثنان نزسل**

يعنى مدلول حق ابن كثير وابوعمرو قوله ان نخسف بكم وقوله او نرسل
وقوله ان نعيدكم وقوله فنرسل عليكم وقوله فنغرقكم در مواضع خمسه
بنون خوانند وباقيان بيا **تنبيهات** فا فنغرقكم عاطفه نيست
ونلفظ لود باشان واكتفا نكرد بتكرار تا وهم نيايد كسى را

كه





كه توسل از بهر تاكيد واتمام قافيه مكرر شده است ونقص
باشد در تكرار لفظ بخلاف فيه وحق تنبيه است بصحت قرات نون والله اعلم

**خلافك فافتح مع سكون وقصره شما صف تاى**

يعنى مدلول سما وصاد صف حرميان وابوعمرو وشعبه لا يلبثون خلفك
بفتح خا واسكان لام وحذف الف خوانند وباقيان بكسر خا وفتح لام و
اثبات الف خوانند ومدلول مم ملا ابن ذكوان اعرض ونأى در دو سوره
ودر فصلت بتقديم الف بر همزه خواند وبتاخير همزه مفتوحه وباقيان
بتقديم همزه بر الف خوانند **تنبيهات** مراد از قصر اينجا حذف حرف
مداست واز تاخير همزه تاى لازم آيد تقديم الف وامالة ناى واعمى باذ
كرده شد وبسورتين تنبيه كرد بقوله معا وقوله سما صف اشارتست بافتح
وجهين كه آن مداست در خلافك وملا تنبيه است بوجه قرات ابن ذكوان




**تفجر فى الاولى كتقتل ثابت وعم ندى كسفا بتحريكه ولا**
**وفى سبا حفص مع الشعرا قل وفى الروم سكن**

يعنى مدلول ثا ثابت عاصم وحمزه وكسايى حتى تفجر بفتح تا واسكان
فا وضم جيم مع التخفيف خوانند وباقى قرا بضم تا وفتح فا وكسر جيم
مع التثقيل خوانند ومدلول عم ونون ندى نافع وابن عامر وعاصم او
تسقط علينا كسفا بفتح سين خوانند وباقيان باسكان ونفرد حفص
باشد در شعرا وسبا كه كسفا بفتح سين خواند ومدلول لام ليس هشام
بيك وجه قوله كسفا در روم وميم مشكلا ابن ذكوان قولا واحدا

باسکان سین خواند وهشام بوجه ثانی وباقی قرا بفتح سین خوانند
تنبیهات ناظم تلفظ کرد بیک وجه بقوله تفجر فی الاولی
وبوجه دوم بقوله کمقتل وآن اشارتست بوزن وجه دوم وارقد
اولی قوله فتفجر الانهار که ثانی است خارج شود که اسه متفق
اند در تشدید آن وانحصر کسفا حرف سورة والطور قوله وان یروا
کسفا خارج باشد که متفق الاسکان است وقوله ثابت اشارة
است بوجه خفیف تفجر زیرا که مجزوم حاصل شود
بایجاد معدوم واین اشارتست بمعنی آیت وقوله عم ندی
تنبیه است بعموم وجه قرات کسفا که بفتح جمع کسفه باشد

٨٢٩ وَقُلْ قَالَ الْاُولٰى كَيْفَ دَارَ وَضَمُّ تَا عَلِمْتَ رِضًى وَالْبَاقِي

یعنی مدلول کاف کیف ودال دار ابن عامر وابن کثیر قال سبحان
ربی بفتح قاف قال ولام واثبات الف بینهما خوانند وباقیان
بضم قاف واسکان لام وحذف الف خوانند ومدلول راء رضی
کسائی لقد علمت بضم تا وباقیان بفتح تنبیهات از کفش قل
وقال مستغنی شد از ترجمه قرائت واز قید اول قوله قل او وقل کفی
که ثانی وثالث است بیرون رود وقوله ضم بضم میم وفتح نیز جایز
باشد ووقف ایا ما در اصول یاد کرده شد وقوله کیف دار تنبیه است
بقرائت که دو لغت اند بیک معنی ویا اضافه درین سورة قوله رحمة
ربی اذا نافع وابو عمرو بفتح خوانند ویاء زواید لئن اخرتنی ابن کثیر

باثبات خواند در حالتین وقوله فهو المهتدی نافع وابو عمرو
باثبات خوانند در حالت وصل دون الوقف وادغام کبیر سی ودو
موضع است انه هو. وجعلناه هدی. لتابك لعی. نصلك قرية.
لن نوید ثم. فاولئك كان. كيف فضلنا. نحن نرزقهم. اولئك
كان. ذلك كان. في جهنم ملوما. ذي العرش سبيلا. اعلم بما.
اعلم بكم. وربك اعلم بمن. ربك كان. كذب بها. البحر لتبتغوا.
فنغرقكم. الممات ثم. اعلم بمن. امر ربي. عليك كبيرا. نؤمن
لك. تفجر لنا. نؤمن لرقيك. جعل لكم. خزائن رحمة. فقال له
فرعون. قال لقد. الاخرة جئنا. العلم من قبله **سورة الكهف**

٨٣٠ وَسَكْتَةُ حَفْصٍ دُونَ قَطْعٍ لَطِيفَةٌ عَلَى أَلِفِ التَّنْوِينِ
٨٣١ فِي عِوَجًا بَلَا وَفِي نُونِ مَنْ رَاقٍ وَمَرْقَدِنَا وَلَامِ بَلْ رَانَ وَالْبَاقُونَ لَا سَكْتَ مُوصَلَا

می گوید که حفص سکته کند در چهار موضع اول درین سوره قوله
عوجا بر الف تنوین عوجا ودوم بر نون من راق وسیوم بر نون
مرقدنا وچهارم بر لام بل ران در قیمة ویس والمطففین وباقیان
وصل کنند بی سکت تنبیهات مراد از سکته آنست که قطع
صوت کند زمانی یسیر که اگر طویل باشد وقف باشد نه سکت و
قوله بلا تنبیه است بر آنکه جایز است ابدال در غیر وقف از جهت
روایت ونقل وچون برنا ضداد ذکر سکت نبود قرائت باقیان از ذکر
کردن ناصریح باشد وقوله لا سکت موصلا یعنی باقیان متصل خوانند کلمه را بی سکت

٨٣٢ **وَمِنْ لَدُنْهُ فِي الضَّمِّ أَسْكِنْ مُشِمَّهُ وَمِنْ بَعْدِهِ كَسْرَانِ عَنْ شُعْبَةَ اعْتَلَا**

٨٣٣ **وَضَمَّ وَسَكِّنْ ثُمَّ ضُمَّ لِغَيْرِهِ وَكُلُّهُمُ فِي الْهَا عَلَى أَصْلِهِ تَلَا**

یعنی قوله من لدنه شعبه باسکان دال واشمام ضم دال وکسر نون وها با صله خواند وباقیان بضم دال واسکان نون وضم ها بی صله خواندند الا ابن کثیر که او بر قاعده خود باشد در صله شمهات اسکان را مقید کردانید از بهر ضد ومراد از اشمام اینجا ضم شفتین است در دال وکسرین را مقید کردانید ببعد از دال تا فرو نماید بر لام وذکر باقیان کرد تا در ترجمه نون وها لدنه خللی واقع نشود وبیشتر مذکور وقوله اعتلا تمید است بصحت روایت

٨٣٤ **وَفِي مِرْفَقًا فَتْحٌ مَعَ الْكَسْرِ عَمَّهُ وَتَزْوَرُّ لِلشَّامِي كَتَحْمَرُّ وُصِّلَا**

٨٣٥ **وَتَزَّاوَرُ التَّخْفِيفُ فِي الزَّايِ ثَابِتٌ وَحِرْمِيُّهُمْ مُلِّئْتَ فِي اللَّامِ ثُقِّلَا**

یعنی مدلول عمّ نافع وابن عامر من امرکم مرفقا بفتح میم وکسر فا خواندند وباقیان بکسر میم وفتح فا وابن عامر تزاور عن کهفهم باسکان زای وتشدید رای وحذف الف بوزن تحمر خواند ومدلول ثا ثابت کوفیان تزاور بفتح زای وتخفیف زای با اثبات الف خواند وغیر از ابن عامر وکوفیان یعنی نافع وابن کثیر وابو عمرو مثل قرات کوفیان خواندند اما زا را مشدد کرداند ومدلول حرمیّهم نافع وابن کثیر ولملئت بتشدید لام خواند وباقیان بتخفیف تبیهات مستغنی شد از ترجمه قرات ابن عامر بلفظ تحمر وقوله وصّلا اشارتست بصحت نقل

از جهت عربیت وروایت ابن عامر وقوله عمّه ضمیر عاید است با مرفقا وسوسی وحمزه در تخفیف همزه ملئت بر قاعده خود باشد

٨٣٦ **بِوَرْقِكُمُ الْإِسْكَانُ فِي صَفْوِ حُلْوِهِ وَفِيهِ عَنِ الْبَاقِينَ**

یعنی مدلول فا فی وصاد صفو وحا حلوه حمزه وشعبه وابو عمرو احدکم بورقکم باسکان را خواندند وباقیان بکسر تبیهات ذکر قرات باقیان کرد لخروجه عن المصطلح وحون در اسکان خفی بود تنبیه کرد بقوله صفو حلوه وقوله کسر تا صلا تبیه بقراة کسر در ورقکم

٨٣٧ **وَحَذْفُكَ لِلتَّنْوِينِ مِنْ مِائَةٍ شَفَا وَتُشْرِكْ خِطَابٌ وَهْوَ**

یعنی مدلول شین شفا حمزه وکسائی قوله ثلثمائه سنین بحذف تنوین خواندند وباقیان بتنوین ومدلول کاف کملا ابن عامر ولا یشرک فی حکمه بخطاب وجزم خواند وباقیان بغیب ورفع

٨٣٨ **وَفِي ثُمُرٍ ضَمَّيْهِ يَفْتَحُ عَاصِمٌ بِحَرْفَيْهِ وَالْإِسْكَانُ فِي**

قوله وکان له ثمر وقوله واحیط بثمره اشارت کرد که عاصم در حرفین بفتح ثا ومیم خواند ومدلول حا حصل ابو عمرو بضم ثا واسکان میم خواند وغیر عاصم وابو عمرو در موضعین بضم ثا ومیم خواندند تنبیه فتح را مقید کردانید که از مصطلح بیرون رفته بود وقرات قرا غیر مذکور از قید ضمیه معلوم شد وقوله حصل اشارت است بحصول تخفیف در ثمر باسکان ضم در قرات ابو عمرو رحمه الله

٨٣٩ **وَدَعْ مِيمَ خَيْرًا مِنْهُمَا حُكْمُ ثَابِتٍ وَفِي الْوَصْلِ لٰكِنَّا**

یعنی مدلول حا حلم و ثاء ثابت ابو عمرو و کوفیان خیرا منهما بحذف میم
ثانیه خواندو باقیان باثبات ان ومدلول لام له ومیم ملا هشام
وابن ذکوان لکنا هو الله با ثبات الف بعد از نون خوانند در حالت وصل
دون الوقف وباقیان بحذف **تنبیهات** قوله دع یعنی حذف
کن میم را وضد آن اثبات باشد و مراد میم ثانیه است که قابلیت دارد
ومعلوم شد از قرینهٔ وصل که مد لکنا در طرف است وآن الف است
وتعرض اثبات الف در حالت وقف نرسانند زیرا که ایمه سبعه
متفق اند در اثبات الف لکنا کما فی نظایر نحو انا الکم ورا و بان ابن عامر
را با فراد یاد کردن غرض ثنا بود بر قرات ابن عامر و تنبیه کرد
بحذف میم منهما بقوله حکم ثابت زیرا که در مصحف عراق محذوف است

٨٤٠ **وذکر یکن شاف وفی الحق جره علی رفعه حبر شعید**

یعنی مدلول شین شاف حمزه وکسایی ولم یکن بتذکیر خواندو باقیان
بتانیث ومدلول حا حبر و سین سعید و ثاء ثا ولا ابو عمرو ولیث و دوری
کسایی الولایة لله الحق برفع خواند و باقیان بجر **تنبیهات**
رفع را مقید کرد اند از بهر ضد و از بهر اتمام بیت و تحسین بر وجه
قرات رفع الحق را و یا نرا با نفراد یاد کرد و قوله الولایة یاد کرده
شد در سورهٔ انفال و قوله شاف اشارتست بفایدهٔ تذکیر
که آن باعتبار معنی فئه است که رجال اند و مناسبت
ینصرونه از وی می آید که در کلام مناسبت مطلوب است

وعقبا

٨٤١ **وعقبا سکون الضم نص فتی و یا نسیر و للحی فتحها**
٨٤٢ **وفی النون انث والجبال برفعهم ویوم یقول**

یعنی مدلول نون نص و فاء فتی عاصم و حمزه و خیر عقبا باسکان
قاف خواند و باقیان بضم ومدلول نفر ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر ویوم
نسیر الجبال بتانیث وفتح یا مع التشدید خواند و قوله الجبال برفع لام
وباقیان بنون و کسر یا باشدید و نصب لام الجبال خواند و حمزه ویوم یقول
بنون خواند و باقیان بیا **تنبیه** قید سکون و تانیث کرد
که در عقبا و نسیر از مصطلح خارج بود و معنی رموز اشارتست
بعدالت و فضل ایمه قرا و صحت نقل و قوله قبلا والریح یاد کرده شد

٨٤٣ **لمهلکهم ضموا ومهلک اهله سوی عاصم والکسر**

یعنی قرا سبعه غیر از عاصم لمهلکهم در این سوره وما شهدنا مهلک در
نمل در سوره نمل میم اول را بضم خوانند و عاصم بفتح خواند و مدلول عین
علا حفص در موضعین بکسر لام خواند و باقیان بفتح لام پس سه قرات باشد
قرا سبعه را فتامل فی ذلک قوله علا ای جود یعنی اکوجه در این لغت فتح الکواست اما کسر نیز امده است

٨٤٤ **وما کسر انسانیه ضم لحفصهم ومعه علیه الله فی**

یعنی حفص وما انسانیه در این سوره وما عاهد علیه الله در فتح بضم ها ضمیر
خواند و باقیان بکسر در موضعین **تنبیهات** قوله وصلا ای اتبع
هذا ذالک یعنی حرف سوره فتح را بترجمه کهف خواند حفص کما مر
وابن کثیر بر قاعدهٔ خود باشد در قوله وما انسانیه ورشدا وتسالنی فدمر

۸۴۵ لتغرق وفتح الضم والكسر غيبة وقل اهلها بالرفع

يعني مدلول راء راويه وفاء فصلا كسايي وحمزه ليغرق بغيب وفتح يا ورا واهلها برفع خواندند وباقيان بخطاب وضم وكسر را ليغرق واهلها بنصب

۸۴۶ ويد وخفف بازاكية سما ونون لدني خف صاحبه

۸۴۷ وسكن واشمم ضمة الدال صادقا تخذت فخفف

يعني سما حرميان وابوعمرو نفسا زاكية باثبات الف بعد زاي وتخفيف يا خواندند وباقيان بحذف الف وتشديد يا خواندند ومدلول صاد صاحبه وهمزه الي شعبه ونافع من لدني بتخفيف نون خواندند وباقيان بتشديد نون خواندند ومدلول صاد صادقا شعبه باسكان دال واشمام آن بضم خواندند وغير شعبه بضم دال خواندند پس قرا سبعه بر سه مرتبه باشند در لدني ومدلول دال دم وحا حلا ابن كثير وابوعمرو لتخذت عليه بتخفيف تاء اول وكسر خا خواندند وباقيان بتشديد وفتح خا خواندند تنبيه از لفظ ناظم موضع مد زاكيه معلوم شد ولام لتخذت از بهر وزن حذف كرد وبصحت روايت شعبه تنبيه كرد بقوله صادقا وزاكية بمد وتخفيف مرسوم است در مصحف شامي ومدني وبعلو آن تنبيه كرد بقوله سما

۸۴۸ ومن بعد بالتخفيف يبدل ههنا وفوق وتحت

يعني مدلول كاف كافيه وظاء ظللا ابن عامر وابن كثير وكوفيان ان يبدلهما درين سورة وان يبدله ازواجا در تحريم وان يبدلنا خيرا در نون باسكان با وتخفيف دال خواندند ونافع وابوعمرو بفتح با وتشديد دال در مواضع ثلثه تنبيه ضمير يبدلهما بعد اخت تا حرف مخالف فيه متحد شوند در صورة وسكون با بتخفيف از لفظ ناظم معلوم شد وفتح آن مر قاري مشدد را انحو علي ان يبدل وحرف سورة نور اينجا ياد نكرد از بهر اختلاف معني وبر قرات تخفيف مدح كرد بقوله كافيه ظللا وضمير كافيه عايد است بايبدل مذكور

۸۴۹ فاتبع خفف في الثلاثة ذاكرا وحامية بالمد صحبته

۸۵۰ وفي الهمز ياء عنهم وصحاب همز جزاء فنون وانصب

يعني مدلول ذال ذاكرا ابن عامر وكوفيان فاتبع ثم اتبع بقطع همزه وتخفيف تا مع اسكان ها خواندند در مواضع ثلثه مذكوره وباقيان بوصل همزه وفتح تا وتشديد آن ومدلول صحبه وكاف كلا شعبه وحمزه وكسايي وابن عامر في عين حمئة باثبات الف ميان حا وميم وترك همزه خواندند وباقيان بحذف الف وهمزه مفتوحه بعد از ميم خواندند ومدلول صحاب حفص وحمزه وكسايي فله جزاء بنصب همزه وتنوين خواندند وباقيان برفع بي تنوين تنبيهات قوله خفف يعني تاء اتبع كه فاء الفعل است مخفف كردان واز لفظ ناظم معلوم شد كه در قرات تخفيف همزه قطع باشد وبدين معني تنبيه كرد بقوله ذاكرا وابن اذان قبيل است كه گفته است وبا للفظ استغني عن القيد فافهم ذلك ويا حاميه مقيد كردانيد بهمزه تا ضدان نون فهم نكند ونصب را برفع مقيد كرد اند تا جر فهم نكند

وقوله كلا اي حفظ يعني لفظ حاميه بمد نگاه دارند مدلول صحبه

٨٥١ **عَلَى حَقُّ السَّدَّيْنِ سَدًّا صِحَابُ حَقُّ الضَّمِّ مَفْتُوحٌ وَفِ**

يعني مدلول حق وعين علا ابن كثير وابو عمرو وحفص بين السدين بفتح
سين خوانند ومدلول صحاب وحق حفص وحمزه وكسايي وابن كثير وابو عمرو
قوله سدا بفتح سين خوانند ومدلول شين شد وعين علا حمزه وكسايي وحفص
قوله من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا بفتح خوانند پس از ترجمه مذكور
معلوم شود كه نافع وابن عامر وشعبه در مواضع اربعه بضم خوانند
وحفص در مجموع بفتح وابن كثير وابو عمرو بفتح موضعين كهف وضم
موضعين يس خوانند وحمزه وكسايي قوله السدين كه مثنى
است بضم خوانند وقوله سدا كه مفرد است در مواضع ثلثه بفتح خوانند

٨٥٢ **وَيَاجُوجَ مَاجُوجَ اهْمِزِ الْكُلَّ نَاصِرًا وَفِي يَفْقَهُونَ**

يعني مدلول نون ناصرا عاصم ان ياجوج وماجوج در دو سوره وحتى اذا فتحت
ياجوج وماجوج در انبيا بهمزه ساكنه خوانند وباقيان بالف در مكان
همزه در مواضع اربعه ومدلول شين شكلا حمزه وكسايي لا يكادون يفقهون
بضم يا وكسر قاف خوانند وباقيان بفتح حرفين **تنبيهات** از لفظ
ناظم محل همزه معلوم شد ومراد از انجه كفت اهمز حذف مد است كه
مرسوم است بالف وضد آن ترك همزه باشد ومراد از شكل قوله شكلا
حركت حرف است كما مر قوله ياجوج بر يفقهون مقدم داشت لضيق النظم
وقوله ناصرا اشارت است بصحت وجه قرات همزه ياجوج ورد بر قول منكر روايت صحيحه والله اعلم

٨٥٣ **وَحَرِّكْ بِهَا وَالْمُؤْمِنِينَ وَمَدَّهُ خَرَاجًا شَفَا وَاعْكِسْ**

يعني مدلول شين شفا حمزه وكسايي نجعل لك خرجا در دو سوره وام تسئلهم
خرجا در مومنين بفتح را واثبات الف بعد از را خوانند وباقيان باسكان
را وحذف الف خوانند كما اشار بقوله واعكس پس حاصل آن باشد كه ابن
عامر بقصر خواند در مواضع ثلثه وحمزه وكسايي بعكس ابن عامر خوانند
يعني در مواضع ثلثه بمد ونافع وابن كثير وابو عمرو وعاصم در دو اولين بقصر
خوانند ودر ثالث بمد **تنبيهات** از لفظ ناظم محل مد معلوم شد
ومراد از عكس ضد است وضد مد قصر است وضد حركت اسكان
وتخفيف عكس تعديم وتاخير است ومراد اينجا آن بيت ومعاني رموز كما مر فتامل ذلك

٨٥٤ **وَمَكَّنَنِي اظْهِرْ دَلِيلًا وَسَكِّنُوا مَعَ الضَّمِّ فِي الصُّدْفَيْنِ**

٨٥٥ **كَمَا حَقُّهُ ضُمَّاهُ وَاهْمِزْ مُسَكِّنًا لَدَى رَدْمًا ائْتُونِي وَقَبْلُ اكْسِرْ الْوِلَا**

٨٥٦ **لِشُعْبَةَ وَالثَّانِي فَشَا صِفْ بِخُلْفِهِ وَلَا كَسْرَ وَابْدَأْ فِيهِمَا الْيَاءَ مُبْدِلَا**

٨٥٧ **وَزِدْ قَبْلُ هَمْزَ الْوَصْلِ وَالْغَيْرُ فِيهِمَا بِقَطْعِهِمَا وَالْمَدِّ**

يعني دال دليلا ابن كثير ما مكنني فيه ربي بدو نون مخفف نون اول
مفتوح ونون ثاني مكسور خواند وباقيان بيك نون مشدد مكسور
خوانند وشعبه بين الصدفين بضم صاد واسكان دال خواند ومدلول كاف
كما وحقه ابن عامر وابن كثير وابو عمرو بضم صاد ودال خوانند وباقيان بفتح
صاد ودال قوله واهمز مسكنا يعني در ردما ائتوني شعبه نون را مكسور كرده
كه پيش از ائتوني است وبعد از ان همزه را ساكن خواند در حالت وصل وقوله

والثانی فشاصف یعنی مدلول فا، فتی حمزه بی خلاف ومدلول صاد صف
شعبه باحد الوجهین درکلمهٔ ثانی یعنی قال اتونی بترجمهٔ مذکور
خواندو اما ما قبل همزه را مکسور نکند زیرا که ما قبل همزه لام مفتوحه است
خلاف کلمهٔ اول که اینجا ما قبل همزه تنوین بود که آن ساکن بود و قوله
وابدا فیهما الیاء یعنی چون ابتدا کنی درکلمتین یا را ابدال کن از همزه
ساکنه که فا، کلمه است و همزه وصل مکسوره را بدکردان و آن درکلمهٔ اول
از آن شعبه باشد و درثانیه از آن حمزه قولا واحدا وشعبه بیک وجه
پس غیر از شعبه درکلمهٔ اولی وغیر از حمزه وشعبه درکلمهٔ ثانیه و شعبه
بوجه ثانی بقطع همزه ممدوده خوانند درحالت وصل ووقف چنانچه فرمود
والغیر فیهما بقطعهما والمد بدا وموصلا تنبیهات قوله والثانی
یعنی اتونی زیرا که بعد از ردما اتونی است فاز اتک تلفظ کرد درمکنتی
بدو نون معلوم شود که مراد اظهار نون است واتک نون مظهر متحرک
است ووجه مسکوت عنهم درهر کدام از توجیهین خواهند اخذ توان
کرد وقیل اکسر اولا مقید کرد تا منزل باشد کسره بر حروف ملاصق بش
از کلمه مذکوره ودرکلمه اولی که از بهر شعبه بیک وجه قطع کرد
موافقت صاحب تیسیر کرد و ذکر باقیان کرد زیرا که قرات
ایشان از ضد معلوم بود ومعانی رموز ذکر رفت سابقا

وَطَا فَمَا اسْطَاعُوا لِحَمْزَةَ شَدِّدُوا وَاَنْ تَنْفَدَ الْتَذْكِيرُ

یعنی حمزه قوله فما اسطاعوا ان یظهروه بتشدید طا خواند و باقیان



بتخفیف ومدلول شین شاف حمزه وکسائی ان تنفد بتذکیر خواندو
باقیان بتانیث تنبیهات اسطاعوا مقید کرد اند بحرف فما
تا قوله وما استطاعوا متفق الاظهار بیرون رود و چون تانیث کلمات
غیر حقیقی بود حمل تنفد کرد بر معنی وی کما اشار بقوله شاف تا وَلا

ثَلٰثٌ مَعِي دُونِي وَرَبِّي بِاَرْبَعٍ وَمَا قَبْلَ اِنْ شَآءَ الْمُضَافَاتُ

اشارت کرد درین بیت بیاآت اضافة این سوره وآن نه است تخلاه معی صبرا
درسه موضع حفص فقط بفتح خواند ومن دونی اولیاء نافع وابوعمرو
بفتح خوانند وربی اعلم وبربی احدا وفعسی ربی ان یوتینی ولم اشرک
بربی احدا حرمیان وابوعمرو درمواضع اربعه بفتح خوانند وقوله
وما قبل ان شاء یعنی ستجدنی ان شاء الله نافع بفتح خواند بظهور وانکشاف
یاات مذکوره اشارة کرد بقوله تجلا ویاآت محذوفه درین سوره هفت
موضع است قوله المهتد نافع وابوعمرو باثبات یا خوانند درحالة وصل
وان یهدین وان یوتین وعلی ان تعلمن ابن کثیر باثبات یا خوانند درموضع
ثلثه فی الحالین وان ترن انا اقل قالون وابوعمرو باثبات یا خوانند
در وصل وابن کثیر در وصل ووقف وباقیان بحذف یا خوانند
وما کنا نبغ نافع وابوعمرو وکسائی باثبات یا خوانند در وصل وابن
کثیر درحالتین وباقیان بحذف وفلا تسالن ابن ذکوان بیک وجه
بحذف یا خواند وبوجه دوم با باقیان درحذف موافقت کند
وادغام کیسی ویک موضع است الکهف فقالوا نحن نقص

اظلم ممن افترى اعلم بما لبثتم اعلم بهم اعلم بعد تهم اعلم بما
لبثوا لا مبدل لكلماته تريد زينة للظالمين نارا فقال لصاحبه
قال له صاحبه جنتك قلت ان لن نجعل لكم موعدا امره بالباطل
ليدحضوا ومن اظلم ممن ذكر لعجل لهم العذاب بل لهم لا ابرح حتى
فاتخذ سبيله قال لفتيه واتخذ سبيله قال لهم موسى قال لا تؤاخذني
قال لو شئت وسنقول له نطلع على فهل نجعل لك للكافرين نزلا
جهنم بما كفروا التفريع من قوله تعالى ولا شرك بعبادة
ربه احدا الى قوله كهيعص ذكر اصول اين تفريع اول مد است و یاد
کرده شد در اصول و قراء سبعه در ان برپنج ضرب اند ورش و حمزه مقدار
نخ الف مد کنند و دو نیم عاصم و دو نیم ابن عامر و الکسایی و دو نیم
قالون و دوري ابو عمرو بوجه و دو نیم ابن کثیر والسوسي قولا
واحدا و قالون و دوری بوجه الثانی و دوم وصل سورتین است
بی بسمله و سیوم سکت بی بسمله ایضا وجهارم بسمله بی وصل و سکت
و معلوم است که وقف بر بسمله جایز نیست در یک صورت وصل سورتین
و سه وجه دیگر جایز و اماله ها و یا بین اللفظین و اضجاع و فتحهما
و وجهی عین و ادغام و اظهار صاد در ذال ذکر و وقف بر ذکر باسکان
و اشمام و روم پس ما سه وجه بسمله مراتبه سته را اجماع مذهب هر
یکی باشد اولا یاد کنیم و بعد از ان ذکر اصول مذهب سه از قراء که یاد
کرده باشیم اولا یاد کنیم و بعد از ان ذکر حمزه کنیم که او را بسمله و سکت
نیست بعد از وی مذهب ورش و ابن عامر و ابو عمرو که ایشان را وصل
و سکت هست بگوییم پس وجوه هر یکی از اسه سبعه معلوم شود حاصل
الضرب آن بگوییم تا اصلی باشد طالب این فن را و باقی تفریعات بر ان قیاس
میکند و بالله التوفیق بدانک قالون را مد و قصر باشد و سه وجه بسمله
و اماله ها و یا بین اللفظین و اظهار صاد و سه وجه وقف ذکر پس دو
وجه مد و قصر در دو وجه بسمله بر ان تقدیر که وصل بسمله بسوره منقضی
واقع کنیم با وصل بسمله با آن کنیم ضرب کنیم چهار باشد و این چهار وجه
را ضرب کنیم در دو وجه عین هشت شود و این هشت در سه وجه ذکر
ضرب کنیم بیست و چهار وجه شود از وجوه بسمله فصل از طرفین
باقی ماند پس چون بر بسم الله الرحمن الرحیم وقف کنی در رحیم
چهار وجه باشد قصر و توسط و طول و روم کما مر فی الباب المذ
پس دو وجه مد و قصر قالون در چهار رحیم هشت وجه باشد و هشت
در دو وجه عین شانزده باشد و شانزده را در سه وجه ذکر چهل
و هشت وجه باشد چون بیست و چهار وجه مذکور ضم کنی با این
وجوه هفتاد و دو وجه باشد پس مجموع وجوه قالون هفتاد و دو
وجه باشد و دوري از ابو عمرو مثل او باشد در عدد وجوه و اصول قراءة
لکن در فتح ها و ادغام صاد مخالف قالون باشد پس او را نیز هفتاد
و دو وجه باشد و سوسی را نصف وجوه دوري باشد زیرا که او را
مد نباشد پس یک وجه قصر در دو وجه بسمله ضرب کنی دو باشد

ودو دردو وجه عین ضرب کنی جهار باشد وجهار در سه وجه ذکر
ضرب کنی دوازده باشد بس ظاهر شد درین سورة که سوسی را نصف
وجوه دوری است ودر وجه سئوم بسمله یك وجه مدّ در جهار وجه
رحیم ضرب کنی جهار وجه باشد وجهار در دو وجه عین ضرب کنی
هشت باشد وهشت در سه وجه وقف ذکر ضرب کنی بست وجهار
باشد وجون ضم کنی با دوازده مذکور سی وشش وجه باشد بس معلوم
شد که هر کسی را از ائمه که او را در مدّ یك وجه باشد در وجوه بسمله
او را سی وشش وجه باشد **وورش** را سی وشش وجه باشد **وابن کثیر** را
سی وشش وجه باشد **وابن عامر** را سی وشش وجه باشد **وعاصم** را سی وشش
وجه باشد بروایت شعبه وسی وشش وجه بروایت حفص **وکسایی**
را سی وشش وجه باشد بس مجموع وجوه مذکوره بسمله سیصد ونود
وشش وجه باشد واما اصول قراة ائمه بعد از قالون ودوری از
ابو عمرو بدانک سوسی را در اماله ها ویا دو وجه است وجه اول اماله
حرفین ووجه دوم اماله ها وفتح یا ودر وجهین اماله بین اللفظین باشد
او را وادغام صاد در ذال ومدّ وقصر وورش را با مدّ طویل واماله ها
ویا بین اللفظین واظهار صاد وابن کثیر را مدّ وقصر وفتح ها ویا واظهار
صاد باشد **وابن عامر** را مدّ مذکور وفتح ها واماله محض در یا وادغام
صاد باشد وعاصم را بروایة شعبه مدّ مذکور واماله ها ویا واظهار صاد
باشد وحفص غیر از اماله موافق شعبه باشد وکسایی مدّ مذکور واماله



ها ویا وادغام صاد خواند وقرا سبعه در وجهی عین ووجوه ثلثه
ووقف ذکر متفق باشند واما اصحاب وصل وسکت ورش وابن
عامر وابو عمرو وحمزه موافق ایشان است در وصل فقط بس حمزه را
در حالت وصل سورتین بی بسمله در عین دو وجه باشد بس دو در سه
وجه ذکر شش وجه باشد وجون ورش وابن عامر هر یکی را وصل و
سکت است هر یکی قیاس بر ضرب مذکور ضعف وجوه حمزه باشد
زیرا که هر یکی دوازده وجه باشد وابو عمرو را بروایت دوری که
مدّ وقصر دارد ضعف وجوه ورش وابن عامر باشد بس دو در بیست
وجهار وجه باشد وسوسی را که قصر است فقط دوازده وجه باشد
ووجه فتح یا از کاف ها یا در وجه دوری داخل باشد بس مجموع
وجوه اصحاب وصل بین السورتین از حمزه وغیره واصحاب سکت
شصت وشش وجه است جون ضم کنی با وجوه اصحاب بسمله که آن
سیصد ونود وشش وجه باشد مجموع جهارصد وشصت ودو
وجه باشد والله اعلم

## سُورَةُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَام

**وَحَرْفَا يَرِثْ بِالْجَزْمِ حُلْوٌ رِضًى وَقُلْ خَلَقْتُ خَلَقْنَا**

یعنی مدلول حا حلو وراء رضی ابو عمرو وکسایی یرثنی ویرث بسکون
ثا خوانند در موضعین بجزم وباقیان برفع ثا خوانند ومدلول شین شاع
حمزه وکسایی وقد خلقناك من قبل بنون واثبات الف بعد از آن خوانند
وباقیان در مکان نون تاء مضمومه وحذف الف خوانند **تمّنه**

١٦٠

مراد از ابجد کفت حرف ابوث تا است در کلمتین و یا برثی حذف کرد لضیق النظم و مستغنی شد از تلفظ بقرائتی از ترجمه و اماله حروف تهجی و ادغام صاد در ذکر و اختلاف زکریا و بشرک ولنبشره یاد کرده شد

**۸۶۱** وَضَمَّ بُكِيًّا كَسْرُهُ عَنْهُمَا وَقُلْ عِتِيًّا صُلِيًّا مَعْ جُثِيًّا

یعنی مدلول ضمیر عنهما حمزه و کسایی سجدا و بکیا بکسر با خوانده و باقیان بضم و مدلول شین شدا و عین علا حمزه و کسایی و حفص قوله من الکبر عتیا و قوله علی الرحمن عتیا و قوله اولی بها صلیا و قوله حول جهنم جثیا و قوله ونذر الظالمین فیها جثیا در مواضع خمسه بکسر خوانند و باقیان بضم

تنبیهات کسر را از بهر ضد مقید کردانید و بکیا مقدم داشت بر نظایر خود از بهر ضمیر و شذا علا تثنیه است شنا بر قرات کسر

**۸۶۲** وَهَمْزُ اَهَبْ بِالْيَا جَرَى حُلْوُ بَحْرِهِ بِخُلْفٍ وَنِسْيًا فَتْحُهُ

یعنی جیم جری و حا حلو و رش و ابو عمرو لاهب لک بمکان همزه یا خوانند و قالون بیک وجه موافق باشد و بوجه دوم موافق باقی قرا باشد که بهمزه خوانند مدلول فاء فایز و عین علا حمزه و حفص و کنت نسیا بفتح نون خوانند و باقیان بکسر

تنبیه لام لیهب از بهر وزن حذف کرد و فتح با معلوم شد از همزه مفتوحه که بجای آنست و در قرات بالیهب اسناد فعل است با حق سبحانه و تعالی ای لیهب لک الله غلاما و بدین معنی اشارت کرد بقوله جری حلو بحره ثنا بر وجه قرات مذکور

**۸۶۳** وَمَنْ تَحْتَهَا اكْسِرْ وَاخْفِضِ الدَّهْرَ عَنْ شَذًا وَخَفَّ تَسَاقَطْ فَاصِلاً فَتُكَمِّلاَ

وَبِالضَّمِّ وَالتَّخْفِيفِ وَالْكَسْرِ حَفْصُهُمْ وَفِي رَفْعِ قَوْلُ

**۸۶۴**

یعنی مدلول همزه الدهر و عین عن و شین شذا نافع و حمزه و کسایی و حفص فنادیها من تحتها بکسر میم من و جر تا تحتها خوانند و باقیان بفتح میم و نصب تاء ثانی خوانند و مدلول فا فاصلا حمزه تساقط علیك بتخفیف سین و فتح تا و قاف خوانند بعد از آن فرمود که حفص بضم تا و تخفیف سین و کسر قاف خواند پس متعین شد مر باقیان را که در تو جیهین مذکور بیستند که بفتح تا و قاف و تشدید سین خوانند و ایشان حرمیان و ابو عمرو و ابن عامر و شعبه و کسایی اند و مدلول نون ند و کاف کلا ابن عامر و عاصم عیسی بن مریم قول الحق بنصب لام قول خوانند و باقیان برفع

تنبیهات فرمود اخفض و نگفت الکسر تا حمل خفض بر تاء ثانی کرده شود و همزه وصل را بنقل کردانید بر مصطلح خود و قوله شذا علا اشارت است ثنا بر قرات کسر و قوله فاصلا اشارتست بوجه قرات تخفیف و تثقیل تساقط و فعل در قرائتین مسند است با ضمیر النخلة و رطبا منصوب است تمییز و مبرد جایز است نصب رطبا بهزی کما اشار بقوله فکملا و قوله تری ای جواد و قوله کلا ای حفظ

**۸۶۵** وَكَسْرُ وَاَنَّ اللّٰهَ ذَاكٍ وَاَخْبِرُوا بِخُلْفٍ اِذَا مَامِتُّ

یعنی مدلول ذال ذاک ابن عامر و کوفیان وان الله ربی و ربکم بکسر همزه خوانند و باقیان بفتح و مدلول میم موفین ابن ذکوان فی قوله اذا مامت دو وجه خوانده است وجه اول بهمزه و لحاء مکسوره بر صیغت خبر و وجه دوم چنانکه قرات باقیان بعنی بهمزتین

تنبیهات ان مقید کردانید

بواو وباسم الله تعالی بس ان الشیطان خارج باشد وانکه باستفهام
خواند براصل خود باشد در مدّ و تسهیل کما مرّ قوله موفین جمع موفٍ
است ووصّلا جمع واصل یعنی بقله چنانکه بذشان رسیده بود روایت
در قوله اذا امامنٔ رسانیده بطالبان چنانکه حق روایت بود نه زیادة و نه نقصان

**وَنُنْجِي خِفْ نَفًّا رُضْ مَقَامًا بِضَمِّهِ دَنَا رِئْيًا ابْدِلْ مُدْغِمًا** ٨٦٦

یعنی مدلول نا رض کسایی قوله وننجی الذین اتقوا باسکان نون ثانیه و
تخفیف جیم خواند وباقیان بفتح نون وتشدید جیم ومدلول دال دنا
ابن کثیر خیر مقاما بضم میم خواند وباقیان بفتح آن ومدلول بار باسطا
ومیم ملا قالون وابن ذکوان اثاثا ورئیا همزه را ابدال کنند بیا و یا را در
یا ادغام کنند وباقیان بترك ابدال خوانند وادغام کنند **تنبیه**
سکون نون ننجی معلوم شد از لفظ ناظم وفتح نون قاری مشدد ازمجمع
علیه وحمزه براصل خود باشد در قوله اثاثا ورئیا وبا، ننجی در مصاحف
ثابت است وقوله رض یعنی مجاهده کن با نفس خود تا باید بجه اشارت
کرد در اصول وانجا معرفت آن حاصل کرده بران عمل کنی
بر وجه مذکور وقوله باسطا ملا اشارت است باشعار ببسط وجه
صحت ابدال ریا با دغام وبرد قول کسی که انکار کند

**وَوُلْدًا بِهَا وَالزُّخْرُفِ اضْمُمْ وَسَكِّنًا شِفَا وَفِي نُوحٍ** ٨٦٧

یعنی مدلول شین شفا حمزه وکسایی مالا وولدا وقالوا اتخذ الرحمن
ولدا وان دعوا للرحمن ولدا وان نتخذ ولدا درین سورة وقل ان کان



للرحمن ولد در زخرف بضم واو واسکان لام خوانند در مجموع ومدلول
شین شفا وحق حمزه وکسایی وابن کثیر وابو عمرو با ماله وولده الا خسارا
در نوح بضم واو وسکون لام خوانند بس متعین شد مرکسی را که از وساکت
است در ترجمتین بفتح واو ولام خواند **تنبیه** قوله بها
دلالت می کند بر عموم ولدا وقوله شفا اشارتست بعوق ضم در ولدا

**وَفِيهَا وَفِي الشُّورَى يَكَادُ اَتَى رِضًى وَطَا يَنْفَطِرْنَ** ٨٦٨
**وَفِي الثَّانِ نُونٌ سَاكِنٌ حَجَّ فِي صَفَا كَمَالٍ وَفِي الشُّورَى حَلَا** ٨٦٩

یعنی مدلول همزه اتی وراء رضی نافع وکسایی یکاد السموات در مریم
وشوری بتذکیر خوانند وباقیان بتانیث ومدلول حا حج وفا، فی وصاد
صفا وکاف کمال ابو عمرو وحمزه وشعبه وابن عامر ینفطرن منه درین
سورة بنون ساکنه خوانند که بعد ازیا است وبعد از نون طارا مکسور
بی تشدید خوانند ومدلول حا، حلا وصاد صفوه ابو عمرو وابو بکر ینفطرن
درین سورة شوری بترجمه مذکور خوانند بس متعین شد که انکه در ترجمتین
مذکور نه باشد بجای نون با، مفتوحه خواند با فتح طا وتشدید آن
**تنبیه** تذکیر یکاد از اطلاق معلوم شد وتخفیف طا
ینفطرن از نفی ضد معلوم شد ونون را مقید کرد اینکه
از مصطلح بیرون نفته بود ومعنی رموز اشارتست بوجه قرات

**وَرَائِي وَاجْعَلْ لِي وَاِنِّي كِلَاهُمَا وَذَرْنِي وَاتَانِي مُضَافَاتُهَا** ٨٧٠

یعنی که یا آت اضافه شش است درین سورة من ورائی ابن کثیر بفتح خواند

واجعل لی آیة نافع وابو عمرو بفتح خوانند وانی اعوذ وانی اخاف نافع
وابن کثیر وابو عمرو بفتح خوانند وساستغفر لك ربی نافع وابو عمرو بفتح
خوانند وآتانی الکتاب قرا بسه الا حمزه بفتح خوانند وقولنا لولا جمع
اولیا است وولیا تانیث الاولی است وحاصل سخن آنست که یاآت
اضافه که یاد کرده شد درین بیت اولی در اصول مفصل کرده است
ودرین سورة یاآت زواید نیست وادغام کبیر درین سوره بیست وپنج است
ذکر رحمة. قال رب انی. العظم منی. الراس شیبا. قال رب اجعل لی
الکتاب بقوة. فتمثل لها. رسول ربك. کذلك قال. قال ربك.
جعل ربك. النخلة تساقط. جئت شیئا. نکلم من کان. فی المهد صبیا
انما یقول له. فاعبدوه هذا. نحن نرث. ساستغفر لك. اخاه هرون
بامر ربك. لعباده هل تعلم. اعلم بالذین. واحسن ندیا. وقال
لاوتین. الصالحات سیجعل. سیجعل لهم. **سورة طه**

## لحمزة فاضمم کسر ها اهله امکثوا معا وافتحوا انی انا

یعنی که حمزه اذ قال موسی لاهله امکثوا درین سوره ودر قصص بضم ها
ضمیر خوانند در حالت وصل وباقیان بکسر در موضعین ومدلول دال
داماو حا، حلا ابن کثیر وابو عمرو انی انا ربك بفتح همزه خوانند وباقیان
بکسر **تنبیه** مراد از قوله معا حرفین مذکورین ولام لاهله
از بهر وزن حذف کرد وضم را از بهر ضد مقید کرد وانی مقید کرد تا یند
بانا تا قوله انی آنست بیرون برود وبه انی انا الله واما لطا وها از طه یاد کرده شد درسورش





## ونون بیا والنازعات طوی ذکا وفی اخترتك اخترناك
## وانا وشام فقطع اشدد وضم فی ابتدا غیره واضمم

یعنی مدلول ذال ذکا ابن عامر وکوفیان بالواد المقدس طوی درین سوره
والنازعات بتنوین خوانند وباقیان بترك تنوین ومدلول فا، فاز حمزه
وانا اخترتك نون انا مشدد وانا اخترناك بعد از ان بنون مفتوحه وبعد
از ان الف خوانند وباقیان بتخفیف نون انا وبعد از ان تا، مضمومه در مکان
نون الف خوانند ومدلول کاف کلك لا ابن عامر اشدد به بهمزه قطع
مفتوحه واشرکه بضم همزه خواند وباقیان اشدد بهمزه وصل مضمومه واشرکه
بفتح همزه خوانند **تنبیهات** دانسته شد تنوین طوی از ذهب اذ
نحو منیب ادخلوها وان لفظ اخترتك واخترناك لفظ مستغنی شد از ترجمه
وقوله وضم فی ابتدا غیره یعنی که ابن عامر خواند اخی اشدد چون بهمزه قطع خواند
در ابتدا آن همزه را مفتوح کرد اند وباقیان چون مذهب ایشان همزه وصل
باشد در ابتدا همزه را مضموم کرده اند پس ضد قطع وصل باشد وقوله ذکا
اشارتست بثنا بر قرات تنوین طوی وقوله فاز اشارتست بصفات آن
حمزه واحوال او چنانچه در خطبه بعضی از ان گفته آمد که در نوم قرآن بر
حق تعالی خواند وچون بسوره طه رسید بخواند وانا اخترتك حق سبحانه
فرمود که مبین کرد ان پس بخواند وانا اخترناك وبعد از ان حق سبحانه
فرمود یا حمزه من چنین خوانده ام ونیز حمله عرش چنین خوانده اند بعد از ان
فرمود تا تاجی وکمری وسواری بیاورند فرمود که این سبب قرات تو قرآن را

وبروزن تو روزها را وبا موختن تو مردمان قرآن بپرسند ودرمیان نهد
ودر دست کن وان حکایت مجاهد ابن الزبیر روایت کرده است از حمزه رحمة الله

**مَعَ الزُّخْرُفِ اقْصُرْ بَعْدَ فَتْحٍ وَسَاكِنٍ مِهَادًا ثَوَى وَاضْمُمْ**
**وَكَسْرَهُ بَاقِيهِمْ وَفِيهِ وَفِي شَدَا اِكْمَالٍ وَقُوفِيَ الَا**

یعنی ثا ثوی کوفیان جعل لکم الارض مهدا درین سوره ودر زخرف بفتح میم
واسکان ها وحذف الف خوانده اند وباقیان بکسر میم وفتح ها واثبات الف
بعد از ها خوانده اند در موضعین ومدلول فا فی ونون نه وکاف کلا حمزه و
عاصم وابن عامر مکانا سوی بضم سین خوانده اند وباقیان بکسر سین **تنبیهات**
الف مهادا از لفظ ناظم معلوم شد ومحصور در موضعین قوله مهادا
در سوره عم یتسا لون بیرون رود وقرات باقیان در سوی از بحر
ضد یاد کرده واماله سوی وسدا یاد کرده شد والله اعلم بالصواب

**فَيُسْحِتَكُمْ ضُمَّ وَكَسْرٌ صِحَابُهُمْ وَتَخْفِيفُ قَالُوا اِنَّ**
**وَهَذَيْنِ فِي هَذَانِ حَجَّ وَثِقْلُهُ دَنَا فَاجْمَعُوا صِلْ**

یعنی مدلول صحابهم حمزه وکسایی وحفص فیسحتکم بعذاب بضم یا
وکسر حا خوانده اند وباقیان بفتح یا وحا خوانده اند ومدلول عین علمه ودال
دلا حفص وابن کثیر قالوا ان بتخفیف نون مع الاسکان خوانده اند وباقیان
بفتح نون وتشدید ومدلول حا حج ابو عمرو هذین ها خوانده اند وباقیان
بتخفیف پس از تراجم مذکوره در ان هذان قرا سبعه را چهار قرات باشد
فتامل ذلک ومدلول حا حولا ابو عمرو وقوله فاجمعوا کیدکم بهمزه وصل

سوی في بدر کلا
٨٧٤
٨٧٥
٨٧٦
٨٧٧
ومدلول دال دلا ابن کثیر هذان تشدید نون خوانده

خوانده

خوانده اند یعنی فا فاجمعوا بجیم متصل کرده اند ومیم را مفتوح کرده اند وباقیان
بهمزه قطع خوانده اند وکسر میم پس فا از جیم منفصل باشد **تنبیهات**
لفظ ناظم در کلمه هذین وهذان مستغنی شد از ترجمه آن واما
تشدید آن نون کرده از بهر ابن کثیر که در نسا گفته بود از بهر تتمیم قرات
هذان وقوله صل یعنی همزه را همزه وصل کرده ان وقوله حولا یعنی میم مکسور
را مفتوح کرده ان وقوله حج اشارت بصحت وجه قرات ابو عمرو واز جهت
نقل عربیت وبرد قول منکر روایت وابو عمرو رحمه الله گفته است
که با آن خداوندی که مثل ندارد که یک حرف از قرآن نه خوانده ام بی اثر

**وَقُلْ سَاحِرٌ سِحْرٌ شَفَا وَتَلَقَّفُ ارْفَعِ الْجَزْمَ مَعْ اُنْثَى**

یعنی مدلول شین شفا حمزه وکسایی کید سحر بکسر سین وحذف الف
واسکان حا خوانده اند وباقیان بفتح سین وکسر حا واثبات الف خوانده اند
میان سین وحا ومدلول میم مقبلا ابن ذکوان تلقف ما صنعوا برفع
خوانده اند وتخیل بتا تانیث وباقیان بجزم وتذکیر **تنبیهات** از لفظ
ناظم بسحر وساحر مستغنی شد از ترجمه کلمتین ورفع را مقید کرده اند
وتشدید نون ان وتشدید تا بزی در تلقف وتخفیف حفص یاد کرده
شد ونیز تحقیق وتسهیل در قوله آمنتم در اصول وقوله سحر از بحر
نظم مقدم افتاد بر تلقف وتخیل موخر افتاد از تلقف قوله
شفا تنبیه است بر آنکه در مرسوم سحر بغیر الف است

**وَاَنْجَيْتُكُمْ وَاعَدْتُكُمْ مَا رَزَقْتُكُمْ شَفَا لَا تَخَفْ**

٨٧٨
٨٧٩

یعنی مدلول شین شفی حمزه وکسایی فدا نجینکم من عدو کم وواعدتکم
ومن طیبات ما رزقنکم بنا مضمومه وحذف الف خواند در مواضع بلاالله
وباقیان بنون واثبات الف بعد از نون خواند ومدلول فا فضلا
حمزه ولا تخف در کا بسکون فا وحذف الف خواند وباقیان باثبات الف
ورفع فا خواند **تنبیهات** تلفظ در کلمات ثلثه مستغنی شد از
ترجمه احد الوجهین که ملفوظست در ترجمه وجه ثانی از نظایر آن
نحو آتینا کم معلوم شد وقوله لا تخف در تلاوت مقدم است وقوله فضلا
تنبیه است بوجه جزم تخف که در عربیت معلوم شده
است که جزم در امثال این کلمه بحذف الف باشد والله اعلم

٨٩٠ **وَجَا فَيَحِلَّ الضَّمُّ فِي كَسْرِهِ رِضًى وَفِي لَامِ يَحْلِلْ عَنْهُ وَافَى**

یعنی مدلول را رضی کسایی بضم حا فیحل علیکم وبضم لام اول از قوله یحلل علیه
یحلل خواند وباقیان بکسر لام خواند در موضعین **تنبیهات**
ضم را مقید کرده اند از بهر ضد ولام را مطلق کفت ومراد لام اولست
زیرا که اطلاق محمول باشد بر حرف سابق وقوله عنه ضمیر عاید است با کسایی
وقوله وافی ای اتی یعنی کسر فرو آمد بجای ضمه بقرات کسایی در لام یحلل

٨٩١ **وَفِي مُلْكِنَا ضَمٌّ شَفَى وَافْتَحُوا أُولِي نُهًى وَحُمِّلْنَا ضَمٌّ**
٨٩٢ **كَمَا عِنْدَ حِرْمِيٍّ وَخَاطَبَ تُبْصِرُوا شَذًا وَبِكَسْرِ اللَّامِ تُخْلِفَهُ حُلَا**
٨٩٣ **دِرَاكٌ وَمَعْ يَاءٍ بِنَنْفُخُ ضَمُّهُ وَفِي ضَمِّهِ افْتَحْ عَنْ سِوَى**

یعنی شین شفا حمزه وکسایی ملکنا بضم میم خواند ومدلول همزه اولی أولا

وکسره ثقلا

ونون نهی نافع وعاصم بفتح خواند وباقیان بکسر ومدلول کاف کما
وعین عند وحرمی ابن عامر وحفص وابن کثیر ونافع حملنا اوزارهم
بضم حا وکسر میم مع التشدید خواند وباقیان بفتح حا ومیم مع التخفیف
خواند ومدلول شین شذا حمزه وکسایی بما لم تبصروا بتا خطاب خواند
وباقیان بغیب ومدلول حا حلا ودال دراک ابو عمرو وابن کثیر لن تخلفه
بکسر لام خواند وباقیان بفتح وقرا سبعه غیر ابو عمرو یوم ینفخ
بیا تذکیر خواند ویا را مضموم کرداند وفا را مفتوح وابو عمرو
بنون مفتوحه وفا مضمومه خواند ومعانی رموز ظاهر است کما مر

٨٩٤ **وَبِالْقَصْرِ لِلْمَكِّي وَاجْزِمْ فَلَا يَخَفْ وَأَنَّكَ لَا فِي كَسْرِهِ صَفْوُ الْعُلَا**

یعنی ابن کثیر قوله فلا یخاف ظلما بحذف الف وجزم فا خواند وباقیان
باثبات الف ورفع فا خواند ومدلول صاد صفو وهمزه العلا ابو بکر
ونافع وانک لا تظمؤ بکسر همزه خواند وباقیان بفتح **تنبیه**
مراد از قصر اینجا حذف الف است وقوله صفو العلا اشارتست بتمکین
بر وجه قرات کسر است که جز استیناف باشد مستغنی از تاویل باشد

٨٩٥ **وَبِالضَّمِّ تُرْضَى صِفْ رِضًى تَأْتِهِمْ مُؤَنَّثٌ عَنْ أُولِي**
٨٩٦ **وَذُكِّرَ مَعًا إِلَى مَعَالِي حِسَانٍ نَحْنُ عَيْنُ نُفُوسِي**

یعنی مدلول صاد صف ورا رضی شعبه وکسایی لعلک ترضی بضم
تا خواند وباقیان بفتح ومدلول عین عن وهمزه اولی وحا حفظ حفص
ونافع وابو عمرو اولم تاتهم بتا تانیث خواند وباقیان بتذکیر وبا آیات

الجزء السابع عشر

اضافه ددتن سورة سیزده موضع است لعلی اتیکم کوفیان باسکان
خوانند واخی اشدد ابن کثیر وابو عمرو بفتح خوانند و فی ذکری اذهبا
وانی آنست وانی انا ربک حرمیان وابو عمرو درمواضع ثلثه بفتح خوانند
قوله ولی فیها ورش وحفص بفتح خوانند وبسر لی امری نافع وابو عمرو
بفتح خوانند ونفسی اذهب وانی انا الله حرمیان وابو عمرو بفتح خوانند
وبراسی انی نافع وابو عمرو بفتح خوانند ویاآت زواید یک موضع است
قوله الا تتبعنی افعصیت نافع وابو عمرو در حالت وصل وابن کثیر در
حالتین باثبات یا خوانند وادغام کبیر ددتن سورة بیست وهفت موضع
است قال لاهله امکثوا نودی یاموسی قال رب اشرح لی کی
نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت ولتصنع علی عینی الی امک
کی تقر قال لا تخافا قال ربنا جعل لکم الارض قال لهم موسی
الیوم من استعلی کید ساحر السحرة سجدا قبل ان آذن لکم لیغفر لنا
ولقد قال لهم ان تقول لا مساس اعلم بما لمن اذن له الرحمن یعلم ما
ادم من قبل قال رب لم حشرتنی ربک قبل النهار لعلک نحن نرزقک

## سُورَةِ الأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

وَقُلْ قَالَ عَنْ شُهْدٍ وَآخِرُهَا عَلَا وَقُلْ أَوَلَمْ لَا وَاوَ دَارِ

یعنی مدلول عین عن وشین شهد حفص وحمزه وکسائی قال ربی
یعلم بفتح قاف ولام واثبات الف درمیان قاف ولام خوانند ومدلول
عین علا حفص قوله قال رب احکم در آخر سورة بترجمه مذکور خوانند

۸۸۷

وقرا غیر مذکور در کلمتین بضم قاف وحذف الف وسکون لام خوانند
ومدلول دال داریه ابن کثیر الم یر الذین کفروا بغیر واو خوانند وباقی قرا
باثبات واو خوانند **تنبیهات** از کفتن قل وقال مستغنی شد
از ترجمه قرات واز بهر اختصار کلمتین را جمع کرد وتوجی الیه قد سبق
وقوله داریه وصلا اشارتست بقرات ابن کثیر یعنی چون در مصحف مکه
الم یر بحذف واو مرسوم بود چنانچه دانسته بود وخواندن نقل کرد

وَتُسْمِعُ فَتْحُ الضَّمِّ وَالْكَسْرِ غَيْبَةً سِوَى الْيَحْصُبِي وَالصُّمَّ
وَقَالَ بِهِ فِي النَّمْلِ وَالرُّومِ دَارِمٌ وَمِثْقَالَ مَعْ لُقْمَانَ بِالرَّفْعِ

۸۸۸

۸۸۹

یعنی قرا سبعه غیر از ابن عامر ولا یسمع بغیب وفتح یا ومیم ورفع میم
الصم خوانند پس ابن عامر بخطاب وضم تا وکسر میم تسمع ونصب میم
الصم خواند وقوله وقال به فی النمل والروم دارم یعنی مدلول دال دارم
ابن کثیر بقید مذکور اول خواند قوله ولا یسمع الصم الدعا در سورة نمل
وسورة روم یعنی بغیب یسمع وفتح یا ومیم آن وضم میم قوله الصم وباقیان
بضم تا وکسر میم تسمع ونصب میم الصم پس قرا سبعه را سه قرات باشد
درمواضع ثلثه فتامل ذلک ومدلول همزه اکملا نافع قوله وان کان
مثقال ددتن سورة قوله وان یک مثقال در لقمن برفع خواند وباقیان
بنصب **تنبیهات** فتح را مقید کرداینداز بهر ضد وکسر را
عطف کرد بر ضم ومراد از فتح ضم فتح تا است وقوله والکسر یعنی کسر
میم را فتح کرداینند وقوله انک لا تسمع الموتی قرارا دران

خلاف نیست ونیز در نصب قوله الدعا در سورۀ مذکوره قرا
متفق اند وقوله ضیاء در یونس یاد کرده شد والله اعلم

١٩٠ **جُذاذاً بِکَسْرِ الضَّمِّ راوٍ ونونُهُ لِنُحْصِنَکُمْ صافٍ وأُنِّثَ عن علا**

یعنی مدلول راء راو کسایی جذاذا بکسر جیم خواند وباقیان بضم ومدلول
صاد صافی شعبه لنحصنکم بنون خواند ومدلول عین عن وکاف کلا حفص
وابن عامر بتانیث خواند وباقیان بتذکیر **تنبیهات** کسر را مقید
کرد اند از بهر ضد وقوله اف وائمة یاد کرده شد وچون در قرات شعبه
اسنا د فعل است با حق تعالی اشارت کرد بثنا بر آن بقوله صافی
در وجه قرات حفص وابن عامر وصحت آن از جهت روایت اشارت کرد
بقوله عن کلا یعنی مروی است از قاری که صاحب حفظ است

١٩١ وثقل کدی صلاه **وَسَکِّنْ بِیَنْ الْکَسْرِ وَالْقَصْرِ صُحْبَةٌ وَحَرْمٌ وَنُجِّی احْذِفْ**

یعنی مدلول صحبه شعبه وحمزه وکسایی وحرام علی قریة بکسر حا واسکان
لام وحذف الف خواند وباقیان بفتح حا ورا واثبات الف خوانند و
مدلول کاف کدی وصاد صلا ابن عامر وشعبه نجی المومنین بیک نون
مضمومه وتشدید جیم خوانند وباقیان بنونین خوانند نون اول مضموم
ودوم ساکن وتخفیف جیم خوانند **تنبیهات** نجی در تلاوت
مقدم است بر حرام وقوله احذف مراد نون ثانیه است وترجمه
نجی مطلق یاد کرد اعتماد بر نظایر آن وسکون نون ثانی در قرات
مثبت در مفهوم لفظ ناظم معلوم شد ونون ساکنه بر قاعدۀ خود



در جیم مخفی باشد وتشدید منزل است بر جیم و واو حرم
از تلاوت است ویاجوج وماجوج وفتحت یاد کرده شد

١٩٢ **وَلِلْکُتْبِ اجْمَعْ عَنْ شَذاً وَمُضافُها مَعِی مَسَّنِی إِنِّی**

یعنی مدلول عین عن وشین شذا حفص وحمزه وکسایی کطی السجل للکتب بضم کاف وتا وحذف الف بر صیغت جمع خواند وباقیان بکسر کاف وفتح
تا واثبات الف بر صیغت توحید خواند **تنبیهات** عن شذا اشارت است
بظهور وانتشار قرات جمع وفی الزبور یاد کرده شد ویاات اضافه درین
سورۀ چهار است ذکرمن معی تفرد حفص باشد که بفتح خواند ومسنی الضر
وعبادی الصالحون تفرد حمزه باشد که باسکان خواند وانی اله فتح ابوعمرو
بفتح خوانند ویاء محذوفه درین سورۀ نیامده است وادغام کبیر هفت
است یعلم ماین. عن ذکر ربهم. لا یستطیعون نصرهم. اذ
قال لابیه. قال لقد. یقال له. ویعلم ما تکتمون **سُورَةُ الْحَجِّ**

١٩٣ اللهم کحیل حلا

١٩٤ ثم تحهم نفر حلا

**سُکاری مَعاً سَکْرَی شَفا وَمُحَرِّکٌ لِیَقْطَعْ بِکَسْرِ لِیُوفُوا ابْنُ ذَکْوانَ لِیَطَّوَّفُوا لَهُ لِیَقْضُوا سِوَی**

یعنی مدلول شین شفا حمزه وکسایی وتری الناس سکاری وماهم بسکاری
بفتح سین واسکان کاف وحذف الف خوانند وباقیان بضم سین وفتح
کاف واثبات الف خوانند ومدلول کاف کم وجیم جید وحاء حلا
ابن عامر وورش وابوعمرو ثم لیقطع بکسر لام خوانند وباقیان باسکان و
مدلول نفر ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر غیر از بزی ومدلول جیم جلا ورش

وابن ذکوان از قوله ولیوفوا ندورهم وقوله
ولیطوفوا بکسر لام خوانند در موضعین
وباقیان باسکان

ثم لتقضوا بکسر لام خواند و باقیان و ایشان بزی و قالون و عاصم و حمزه
و کسایی باسکان لام خوانند **تنبیهات** ضم سکاری معلوم شد از
بجمع علیه و فتح سکری از نحو اسری و تابع آن که لفظ و محرک آن باشد
از بهر سلوت عنه اخذ اسکان کند که ضد تحریک است و نص کرد بر اسکان
لام از بهر آنک کسر اول در کلمات معهود نباشد و قرا هر یکی بر اصل خود باشد
در اماله سکری و لیضل و هذان یاد کرده شد و قوله و شفی تنبیه است
بر صحت وجه قرات مذکور و قوله کم جبیه حلا اشاره است بوجه
کسر لام لیقطع زیرا که قرات کسر بر اصل خود است پس او را حلاوتی
باشد و از بن جهت ظاهر شد حسن او و منکشف شد وجه او والله اعلم

**ومع فاطر انصب لؤلؤا نظم الفه ورفع سوا غیر**
**وغیر صحاب فی الشریعة ثم ولیوفوا فحرکه لشعبة اثقلا**
**فتخطفه عن نافع مثله وقل معا منسکا فی السین**

یعنی مدلول نون نظم و همزه الفه عاصم و نافع من ذهب و لؤلؤا در این
سوره و فاطر بنصب خواند در موضعین و باقیان بجر و قرا سبعه غیر از
حفص سواء برفع خواند و حفص بنصب خواند و قوله سواء محیاهم در سوره
شریعه غیر از حفص و حمزه و کسایی برفع خواند پس شعین شد مر حفص و حمزه
و کسایی را که مدلول ایشان صحاب است نصب سوا بعد از آن فرمود که
شعبه قوله و لیوفوا ندورهم بفتح واو و تشدید فا خواند و باقیان باسکان
واو و تخفیف فا بعد از آن فرمود که نافع فتخطفه الطیر بفتح خا و تشدید طا



خواند و باقیان خا و تخفیف طا خواند و مدلول شین شلشلا حمزه و کسایی
جعلنا منسکا در موضعین این سوره بکسر سین خواند و باقیان بفتح
**تنبیهات** تخفیف همزه لولو یاد کرده شد و اکثر قرا که سوا برفع خوانده
اند یاد کردنا ضدان که نصب است متعین باشد مر حفص را و اعانه کرد
قوله و لیوفوا تا تمام شود اختلاف قرات آن و ترجمه فتخطفه حواله
کرد با آن از بهر اختصار و قوله تخلا یعنی اختصار کردند جماعه مذکور
رفع سواء زیرا که در قرات ایشان خبر مبتدا است که آن العاکف است

**ویدفع حق بین فتحیه ساکن یدافع والمضموم**
**نعم حفظوا والفتح فی تا یقاتلون عم علاه**

یعنی مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو ان الله یدافع بفتح یا و فا و سکون
دال و حذف الف خواند و باقیان بضم یا و فتح دال و اثبات الف و کسر
فا خواند و مدلول همزه اعتلا و نون نعم و حا حفظوا نافع و عاصم و ابو عمرو
اذن للذین بضم همزه خواند و باقیان بفتح و مدلول عم و عین علا نافع و ابن
عامر و حفص للذین یقاتلون بفتح تا خواند و باقیان بکسر و چون کلمتین
با هم دیگر ضم کنی قرا سبعه بر چهار مرتبه باشند نافع و حفص اذن بضم
همزه و یقاتلون بفتح تا خواند و ابو عمرو و شعبه بضم همزه و کسر تا خواند
و ابن کثیر و حمزه و کسایی بفتح همزه و کسر تا خواند و ابن عامر فقط بفتح
همزه و تا خواند و مدلول همزه اد و دال دلا نافع و ابن کثیر لهدمت صوامع
بتخفیف دال خواند و باقیان بتثقیل **تنبیهات** چون قرات باقیان

از ترجمه تمام معلوم نمی شود بلفظ کرد بقوله بدافع ودفاع بالعدمت یاذکره شد

**وبصري اهلكنا بتا وضمها يعدون فيه الغيب** ٩٠٠

یعنی ابوعمرو قوله اهلکتها بتاء مضمومه وحذف الف خوانند وباقیان دخلالاء

بنون مفتوحه وبعد از نون باثبات الف خوانند ومدلول ثبت شایع

ودال دخللاحمزه وکسایی وابن کثیر مما یعدون بغیب خوانند وباقیان

خطاب **تنبیهات** ضمیر اهلکنا ها حذف کرد از بهر وزن وترجمه

احدی از لفظ معلوم شد وترجمه آن دیگر ناظم یاد کرد ودخللا اشارت است

بدخول حکم یعدون درما قبل درغیب یعنی یعدون تابع ما قبل شد

درغیب که آن افلم یسیروا ویستعجلونک است

**وفي سبا حرفان معها معاجزين حق بلا مد وفي** ٩٠١

**والاول مع لقمن يدعون غلبوا سوى شعبة** ٩٠٢

یعنی مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو وفی آیاتنا معاجزین جملا ومعاجزین والیاء

اولئک دوین سوره وسبا بتشدید جیم وحذف الف خوانند وباقیان

بتخفیف واثبات الف ومدلول غین غلبوا غیر از شعبه وایشان ابو عمرو وحمزه

وکسایی وحفص اند دوین سوره ودر لقمن قوله یدعون بغیب خوانند

وحرمیان وابن عامر وشعبه بخطاب خوانند **تنبیهات**

مراد از حرفین کلمتین معاجزین است وخصوصیت مد ومحل آن

از لفظ ناظم معلوم شد وفتلوا ومدخلا یاذکره شد ویدعون مقید

کردانید باول تا ثانی قوله ان الذین یدعون من دون الله تخارج شد

دون

وقوله جملا اشارت است بحسن اضافه بیت حق تعالی وان قوله یتی

للطایفین نافع وهشام وحفص بفتح خوانده اند وباآت محذوفه

والباد ومن یرد ابن کثیر باثبات یا خواند درحالتین وورش وابو عمرو

درحالت وصل باثبات خوانند وورش فکیف کان نکیر درجمیع قرآن

باثبات یا خواند درحالت وصل وادغام کبیر دوین سوره سی ودو است

الساعة شیء الناس سکاری لیبین لکم الارحام ماشاء العمر لکیلا

یعلم من بعد بان الله هو الحق الاخرة ذلک الصالحات جنات فی

الموضعین الناس سواء العاکف فیه لابرهیم مکان یدفع عن الذین

اذن للذین کان نکیر دیک کالف سنة یحکم بینهم عاقب بمثل

ماعوقب به بان الله هو من دونه هو وان الله هو سخر لکم

تقع علی الارض اعلم بما یحکم بینهم یعلم ما فی السما تعرف فی وجوه

یعلم ما بین جهاه هو بان الله هو **سورة المؤمنين**

**اماناتهم وحد وفي سال دار باصلوتهم شاف وعظما** ٩٠٣

**مع العظم واضمم واكسر الضم حقه بتنبت والمفتوح** ٩٠٤

یعنی مدلول دال دار یا ابن کثیر والذین هم لاماناتهم دوین سوره ودر

معارج بحذف الف خواند بر صیغت واحد وباقیان باثبات الف

بر صیغت جمع ومدلول شین شاف حمزه وکسایی والذین هم علی صلوتهم

بحذف الف خوانند بر صیغت توحید وباقیان باثبات الف بر صیغت

جمع ومدلول کاف کذی وصاد صلا ابن عامر وابو بکر عظما در دو صیغتین

الجزء الثامن عشر

والعظم

ابن سورة بفتح عين واسکان ظا خواندنی الف بر صیغت توحید و
باقیان بکسر عین وفتح ظا واثبات الف بصیغت جمع خوانده ومدلو
حق ابن کثیر وابو عمرو نبت بضم تا وکسر با خوانند وباقیان بفتح تا وضم
با خوانند ومدلول ذال ذللا ابن عامر وکوفیان سینا بفتح سین خوانند
وباقیان بکسر **تنبیهات** دو کلمه آخرش را معطوف کردانید
بر اول تا بترجمه اشان از اول مستفاد شود وجمع اکرچه مطلق لغة است
محمول بر جمع صحیح باشد لکن اجماع درین او را مخصوص باشد بجمع مکسر
قوله دا دبا ای عالما یعنی در سورة سال نیز توحید کن حال آنک عالمی
یعنی بدانک ترجمه سال مثل ترجمه اما شهر است وکسر را مفید
کردانید از بهر ضد وقوله نبت بر سینا بعکس بلاوة تقدیم کرد

**وَضُمَّ وَفَتْحٌ مُنْزِلاً غَيْرُ شُعْبَةٍ وَنَوِّنْ تَتْرًى حَقُّهُ** وَاكْسِرْ اُولاً ۹۰۵
**وَاَنْ ثَوى وَالنُّونَ خَفِّفْ كَفى وَتَهْجُرُونَ بِضَمٍّ وَاكْسِرِ** الضَّمَّ اَجْمَلاَ ۹۰۶

فرموده که قرا سبعه غیر از شعبه منزلا مبارکا بضم میم وفتح زای خوانند
وشعبه بفتح میم وکسر زای خوانند ومدلول حق ابن کثیر وابو عمرو رسلنا
تترا بتنوین خوانند وباقیان بترک تنوین وانند قرا هر یکی بر اصل خود باشد
در اماله ومدلول ثا ثوی کوفیان وان هذه بکسر همزه خوانند وباقیان بفتح
ومدلول کاف کفی ابن عامر باسکان نون خوانند وباقیان بتشدید پس
حاصل آن باشد که حرمیان وابو عمرو بفتح همزه ونون وتشدید خوانند و
کوفیان بکسر همزه وتشدید نون خوانند وابن عامر بفتح همزه واسکان نون

خوانده ومدلول همزه اجملا نافع سامرا تهجرون بضم تا وکسر جیم خوانند
وباقیان بفتح تا وضم جیم **تنبیهات** ضد تنوین حذف تنوین باشد
از تترا ومراد از حذف تنوین ترک تنوین است یعنی باقی قرا که انشان را
تنوین نیست در تترا ابدال کنند تنوین را با الف وقرا سبعه چون وقف
کنند بر قوله تترا متفق باشند بر اثبات الف وبقاعده خود در اماله
ودر حالت وصل آنکه بتنوین خوانند نیز بر اصل خود باشد در فتح واماله
کما مر وهیهات ودبوع وخراج یاد کرده شد ومعانی رموز کما مر

۹۰۷ **وَفِي لاَمِ لِلَّهِ الاَخِيرَيْنِ حَذْفُهَا وَفِي الْهَا ارْفَعْ لِلْجَرِّ عَنْ** ولا العلا
یعنی ابو عمرو سیقولون الله وسیقولون الله در موضعین اخیرین
بی لام جر خوانند وباقیان باثبات لام جر خوانند **تنبیهات**
مراد از لام لام زاید است که آن اولش است ومراد از اخیرین
دو لام است در اسمین اخیرین واز قید اخیرین احتراز کرد از حرف
اول قوله سیقولون الله قل افلا تذکرون که در آن خلاف
نیست واما در ابتدا ابو عمرو بفتح همزه الله خوانند وباقیان
در حالت وصل ووقف بلام جر خوانند ۞ والله اعلم

۹۰۸ **وَعَالِمِ خَفْضُ الرَّفْعِ عَنْ نَفَرٍ وَفَتْحُ شَقْوَتُنَا وَامْدُدْ** وحرکه شلشلا
یعنی مدلول عین عن ومدلول نفر ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحفص
عالم الغیب بخفض میم خوانند وباقیان برفع ومدلول شین شلشلا حمزه
وکسایی شقوتنا بفتح شین وقاف وباثبات الف بعد از قاف

خواندو باقیان بکسر شین واسکان قاف بی الف خوانند
**تنبیهات** ~~حکم~~ آن حفص که مقید کرده اند از بهر ضد
ومراد از مد اثبات الف است کما مر وقوله حرکه مراد از ان فتح
است وقوله شلشلا یعنی مسارعة کن بدانچه امر کردم از بهر صاحب رمز که حمزه وکسایی اند

٩٠٩ **وكسرك سخريا بها وبصادها على ضمه اعطى شفاء**
وفي انهم كسر شريف وترجعون في الضم فتح واكسر الجيم واكملا

٩١٠ ٩١١ **وفي قال كم قل دون شك وبعده شفى وبها ياء**

یعنی مدلول شین شفی وهمزه اعطی حمزه وکسایی ونافع فاتخذتموهم
سخریا درین سوره وقوله اتخذناهم سخریا در صاد بضم سین خوانند ورمز
وباقیان بکسر ومدلول شین شریف حمزه وکسایی انهم هم بکسر همزه خوانند
وقوله الینا لا ترجعون حمزه وکسایی بفتح تا وکسر جیم خواندو باقیان انهم
بفتح همزه وترجعون بضم تا وفتح جیم خوانند ومدلول دال دون وشین
شک ابن کثیر وحمزه وکسایی قل کم لبثتم فی الارض بحذف الف خوانند
برصیغه امر وباقیان باثبات الف قوله وبعده شفی ومدلول شین شفی
قل ان لبثتم که بعد از کم لبثتم است بحذف الف خوانند وباقیان
باثبات پس حاصل آن باشد که نافع وابو عمرو وابن عامر وعاصم در موضعین
بمد خوانند وحمزه وکسایی بقصر وابن کثیر در اول بقصر ودر ثانی بمد
ویاء اضافه قوله لعلی اعمل نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر بفتح خوانند
ویاء محذوفه درین سوره نیامده است **تنبیهات** قوله بها وبصادها

---

از قید سورتین کلمه سخریا در زخرف خارج باشد که قرا در ضم آن
متفق اند ودرین معنی اشارت کرد بقوله اکمل ونیز اکمل اشارتست باستیش
اصطلاح ناظم در رمز که حمزه وکسایی را در حرف انهم ودر ترجعون
شریک کرد اینده بیک رمز وترجعون مقدم داشت بر قل از بهر نظم
ونیز در قل اول ابن کثیر شریک بود واز بهر قصد قال بکلم قوله قل ان لبثتم
مبین شود کما مر پس قل رب احکم که حرف ثالث است معلوم شود
که قرا متفق اند در اثبات الف آن وبلفظ قال وقل مستغنی شد
از ترجمتین وقوله علا اشارتست بقول قایل که تقصیر کرده باشد
در اعمال صالحه وطلب رجوع خواهد تا آن کند تا عذر ما فات خواهد
که از ممکنات نباشد وادغام کبیر دوازده موضع است القیامة تبعثون
قال رب انصرنی • وما خلق • قال رب • اخاه هرون • انؤمن لبشرین
ونبین نسارع • اعلم بما • قال رب • انساب بینهم • عدد سنین
آخر لا برهان له

## سورة النور

٩١٢ **وحق وفرضنا ثقيلا ورافة يحركه المكي واربع**
٩١٣ صحاب وغير الحفص خامسة الاخير ان غضب التخفيف والكسر ادخلا
٩١٤ **ويرفع بعد الجر يشهد شائع وغير اولي بالنصب**

یعنی مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو قوله وفرضناها بتشدید را
خوانند وباقیان بتخفیف وابن کثیر قوله رافة بفتح همزه خواندو باقیان
باسکان ومدلول صحاب حمزه وکسایی وحفص فشهادة احدهم اربع

برفع خواند وباقیان بنصب وقراسبعه غیر از حفص لمن الکاذبین
والخامسة برفع خواند وحفص بنصب ومدلول همزه ادخلا نافع ان
غضب الله بتخفیف نون مع الاسکان وکسر ضاد ورفع ها الله تعالی خواند
وباقیان بتشدید نون مع الفتح وفتح ضاد وجرّ ها الله خواند ومدلول
شین شایع حمزه وکسایی یوم یشهد بتذکیر خواند وباقیان بتانیث ومدلول
صاد صاحبه وکاف کلا شعبه وابن عامر قوله او التابعین غیر بنصب
راخواند وباقیان بجر **تنبیهات** از اطلاق ناظم قوله رافعه معلوم
شد که رافعه مخصوص است بسوره نور پس قوله رافعه درحد بد داخل نباشد
واربع مقید کرد اینجا باول وخامسه باخیر تا اربع ثانی وخامسه اول
که متفق النصب ورفع اند خارج باشد وسکون قوله ان مر قاری مخفف
را از لفظ ناظم معلوم شد وفتح مر شدد را از مجمع علیه ومراد از کسر
کسر ضاد است وقوله ویرفع بعد الجر مراد جر اسم الله است در قوله
ان غضب الله والمحصنات وخطوات وجیوبهن وان لعنة الله
یاد کرده شد وقوله شایع اشارتست بانتشار اطلاق ناظم
رحمه الله در یحو یشهد که مستغنی است از ترجمه
وَدُرِّيٌّ اكْسِرْ ضَمَّهُ حُجَّةٌ رِضًى وَفي مَدِّهِ وَالْهَمْزِ صُحْبَتُهُ حَلا
يُسَبِّحُ فَتْحُ الْبَا كَذَا صِفْ وَتُوقَدُ الْمُؤَنَّثُ صِفْ شَرْعًا
یعنی مدلول حاجه ورا رضی ابوعمرو وکسایی کوکب دری بکسر دال
خواند وباقیان بضم ومدلول صحبه وحاء حلا ابوبکر وحمزه وکسایی و ابوعمرو

بمد خواندیا اول را ویا دوم را مهموز وباقی قرا بیاء مشدد ومدلول
کاف کذا وصاد صف تسبح بفتح با خواند وباقیان بکسرها ومدلول
صاد صف وشین شرعا حمزه وکسایی وابوبکر توقد بتانیث خوانند
وباقیان بتذکیر قوله وحق نفعلا یعنی ابن کثیر وابوعمرو توقد بوزن
تفعّل با تانیث مذکور خواند پس از بحث مذکور بدانک قرا سبعه
را در دری سه وجه باشد وچون قطع نظر کنی از مراتب مد ودر
توقد سه قرات وچون مزج کنی دری با توقد نافع وابن عامر وحفص
خواند دری یوقد وابن کثیر دری توقّد وابوعمرو دری توقّد
وشعبه وحمزه دری توقد وکسایی دری توقد پس پنج وجه باشد
وچون میان حمزه وشعبه مخالفت باشد بسبب مد پس شش وجه باشد
قرا سبعه را وچون وقف کنی بر توقد سه وجه باشد قرا سبعه را
وچون وقف کنی بر توقد سه وجه باشد قرا را اسکان وروم واشمام
کما مرّ فی باب الوقف پس چون شش وجه مذکور را ضرب کنی در سه
وجه توقد هجده وجه حاصل شود فتامل ذلک **تنبیهات**
از قول ناظم که فرموده وفی مده اظهار یا معلوم شد وزیادتی مد از باب
مد معلوم شده است وضد آن قصر باشد وضد همز یا ترک همز یا
باشد وادغام یا در اول در ثانیه از باب وقف حمزه معلوم شده است
وتوقد در تلاوه بر یسبح مقدم است وایها المومنون ونظیر
آن وبینات قد سبق ومعانی رموز ظاهر است ۵ والله اعلم

917 وَمَا نُونَ الْبَزِّي سَحَابُ وَرَفْعُهُمْ لَدَىٰ ظُلُمَاتٌ جَرُّ

یعنی بزی قوله سحاب بغیر تنوین خواند و باقیان بتنوین و مدلول دال
دار ابن کثیر ظلمات بجر خواند و باقیان برفع پس حاصل از ترجمتین
قراء سبعه را سه قرات باشد فتامل ذلك **تنبیهات** قوله
وما نون البزي نفی قرات تنوین سحاب است وضد آن اثبات
باشد و جر را مقید کرداند از بهر ضد و قوله دار ان درایت است
اشارتست بعلم راوی و او وصل تنبیه است بر صحت نقل

918 كَمَا اسْتُخْلِفَ اضْمُمْهُ مَعَ الْكَسْرِ صَادِقًا وَفِي يُبْدِلَنْ الْخِفُّ
919 وَثَانِي ثَلَاثٍ ارْفَعْ سِوَى صُحْبَةٍ وَقِفْ وَلَا وَقْفَ

یعنی مدلول صاد صادقا شعبه کما استخلف الذین بضم تا و کسر لام
خواند و باقیان بفتح تا خواند و مدلول صاد صاحبه و دال دلا شعبه
و ابن کثیر و لیبدلنهم باسکان با و تخفیف دال خواند و باقیان بفتح
با و تشدید دال و قرا سبعه غیر از مدلول صحبه ثلث عورات که آن
ثانی است برفع خواند و مدلول صحبه حمزه و کسایی و شعبه بنصب
خواند **تنبیهات** بدانک شعبه چون وقف کند بر حرفی که
پیش از همزه استخلف است همزه را مضموم کرداند و باقیان مکسور کرداند
و قوله اضممه مع الکسر یعنی شعبه تا را مضموم و لام را مکسور خواند
قوله خلق کل شیء و تیقید یا ذکره شد و ثلث مقید کرداند تا ثانی
تا قوله ثلث مرات منقول النصب بیرون رود و قوله قف یعنی وقف

لن بر قوله تعالی صلوة العشاء اگر ثلث برفع خوانی یا منصوب
خوانی بمقدری و بر مقدیر آنک منصوب کردانی بر بدل وقف مکن
بر عشا کما اشار بقوله ولا وقف قبل النصب ان قلت ابدلا و در سوره
یاء اضافه و زواید نیست و ادغام کبیر سی و یك موضع است مائة
جلدة • المحصنات ثم • باربعة شهداء • من بعد ذلك • باربعة شهداء •
عند الله هم • و تحسبونه هینا • نتکلم بهذا • ان الله هو • یوذن لکم • وان
قیل لکم • والله یعلم ما • لیعلم ما • یجدون نکاحا • یکاد زیتها • الامثال للناس •
والآصال رجال • والابصار لیجزیهم الله • فیصیب به • یکاد سنا برقه •
ذهب بالابصار • خلق کل • من بعد ذلك • لیحکم بینهم اذا فریق • لیحکم
بینهم ان یقولوا • الرسول لعلکم • الحلم منکم • من بعد صلوة العشاء •
یرجون نکاحا • لبعض شانهم • قد یعلم ما انتم سورة الفرقان

920 وَيَأْكُلُ مِنْهَا النُّونُ شَاعَ وَجَزْمُنَا وَيَجْعَلْ بِرَفْعٍ

یعنی مدلول شین شاع حمزه و کسایی جنة یاکل منها بنون خوانند
و باقیان بیا و مدلول دال دل و صاد صا فیه و کاف کلا ابن کثیر و
شعبه و ابن عامر و یجعل لکم برفع لام خوانند و باقیان بجزم **تنبیهات**
رفع را مقید کرداند از بهر ضد و ادغام باقی قراء که بجزم خوانند از قوله
و ما اول المثلین معلوم شده است و ضبعفا یاد کرده شد و قوله دل صا فیه
کلا تنبیه است بنا بر وجه قرات رفع و یجعل وجه رفع تا بدکه
استیناف باشد ای هو یجعل و نیز شرط چون ماضی واقع شود

٩٢١

جائز باشد در جزاء او رفع وجزم برین تقدیر عطف باشد بر قوله جعل

**وَيَحْشُرُ يَا دَارٍ عَلاَ فَنَقُولُ نُونُ شَامٍ وَخَاطِبْ تَسْتَطِيعُونَ**

یعنی مدلول دال دار وعین علا ابن کثیر وحفص ویوم نحشرهم بیا خواند وباقیان بنون وابن عامر فنقول الیهم اضللتم بنون خواند وباقیان بیا پس از ترجمه قرات نحشر وفیقول قرا سبعه را سه قرائت حاصل شود چون کلمتین جمع کنند فتامل ذلک ومدلول عین عملا حفص فما تستطیعون بخطاب خواند وباقیان بغیب **تنبیه** نحشر در انعام ویونس وسبا یاد کرده شده ودرین کلمه از کلمات چهارم است وغیر ازین مختلف فیه نباشد

٩٢٢ — الجزء التاسع عشر

**وَنُنْزِلُ زِدْهُ النُّونَ وَارْفَعْ وَخَفَّ وَالْمَلاَئِكَةُ الْمَرْفُوعُ**

یعنی مدلول دال دخللا ابن کثیر وننزل الملائکه بنونین نون اول مضموم وثانی ساکن وزای مخفف ولام مرفوع خواند وقوله والملائکة بنصب تا خواند وباقیان ونزل بیک نون مضموم وزای مشدد ولام مفتوح وتاء الملائکة مرفوع خواند **تنبیهات** قوله زده النون یعنی ثانیا نونی زیاده کرد ابن کثیر بر نون اصلی وسکون نون از لفظ ناظم واز اطلاق معلوم شد وشود وارفع وضد او ان نذکر یاد کرده شد وترجمه ننزل بر ترجمه تشقق مقدم داشت تا با آن ضم کند قوله الملائکة وقوله دخللا اشارتست بدین معنی که یاد کرده شد از بهر آنک معنی دخلل آنست که شی مداخل شی شود در امری

٩٢٣

**تَشَقَّقُ خَفِّ الشِّينِ مَعْ قَافَ غَالِبٍ وَيَا امُرُ شَافٍ**

واجمعوا سرجا روی ان

یعنی مدلول غین غالب ابو عمرو وکوفیان ویوم تشقق در این سوره ودر قاف بتخفیف شین خواند در موضعین وباقیان بتشدید ومدلول شین شاف حمزه وکسائی لما یامرنا بغیب خواند ونیز سرجا که بعد از یامرنا است بضم سین ورا وحذف الف بر صیغت جمع خوانند وباقیان تامرنا بخطاب وسراجا بکسر سین وفتح را واثبات الف بعد از را بر صیغت توحید خوانند **تنبیهات** ترجمه یامرنا از اطلاق معلوم شد وحذف ضمیر یامرنا کرد از بهر وزن وصیغت جمع سرجا از لفظ ناظم معلوم شد وضد آن از نحو سراجا منیرا دانسته شد ویامر وسرجا بیک رمز یاد کرد از بهر اختصار وبدان اشارت کرد بقوله ولا تعنی ثانی را متابع سابق کردان واشارت کرد بقراة تخفیف وفتح لو غالب

٩٢٤

**وَلَمْ يَقْتُرُوا اضْمُمْ عَمَّ وَالْكَسْرَ ضُمَّ ثِقْ يُضَاعَفْ وَيَخْلُدْ**

یعنی مدلول عم نافع وابن عامر ولم یقتروا بضم یا خواند وباقیان بفتح ومدلول ثا ثق کوفیان بضم تا که بعد از قاف است خواند ونافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر بضم یا وکسر تا خواند وکوفیان بفتح یا وضم تا خواند وابن کثیر وابو عمرو بفتح یا وکسر تا خواند فتامل ذلک ومدلول کاف لدی وصاد صلا ابن عامر وابو بکر یضاعف ویخلد برفع فعلین خواند وباقیان بجزم **تنبیهات** تشدید ابن کثیر وابن عامر از پیش معلوم شده است وچون آنرا با رفع وجزم جمع کنی چهار قرائت باشد قراء سبعه را ابن کثیر یضعف بتشدید وجزم ویخلد بجزم خواند وابن عامر بتشدید ورفع فعلین

وشعبه بتخفیف و دفع فعلین وحمزه وکسایی وحفص وابوعمرو
ونافع بتخفیف وجزم فعلین وقوله فیه مهانا یاد کرده شد

وَوَجَدْ ذُرِّیَّاتٍ شَا حِفْظ صُحْبَةٌ وَیَلْقَوْنَ فَاضْمُمْهُ وَ
سَوِّ صُحْبَةٌ وَالْیَا قَوْمِي وَلَیْتَنِي وَکَمْ لُوٍ وَلَیْثُ

یعنی مدلول حفظ ومدلول صحبه ابوعمرو وشعبه وحمزه وکسایی
من ازواجنا وذریاتنا بی الف خوانند بر صیغت توحید وباقیان با الف
بر صیغت جمع بعد از آن فرمود که قرا سبعه غیر از صحبه قوله ویلقون
فیها بضم یا وفتح لام وتشدید قاف خوانند ومدلول صحبه بفتح یا واسکان
لام وتخفیف قاف خوانند بعد از آن از یاآت اضافه دو یا یاد کرد قوله
ان قومی اتخذوا نافع وابوعمرو وبزی بفتح خوانند وقوله یا لیتنی اتخذت
ابوعمرو بفتح خواند فقط ودرین سوره یا محذوفه نیست **تنبیهات**
چون قرات سوره سابقه تمام شد احتراز از تداخل اتمام بیت کرد
بوعظی فرمود وکم لو ولیت تورث القلب انصلا یعنی ای بسا
شرطی که قایل را بحزنی مولم رسانید ومتالم کردانید هم چنانکه ای از بیوفا
صادمه حاصل شود وتحریض کرد سامع را بر فعل خیر بدین استعارت
وتعجیل دران واما ادغام کبیر هجده است للعالمین نذیرا خلق کل شی
جعل لک یجعل لک قصورا کذب بالساعة بالساعة سعیرا فجعلناه
هباء الملایکة تنزیلا اخاه هرون ذلک کیف لا یرجون نشورا
الهه هویه الی ربک کیف جعل لکم اللیل لباسا

ربک قدیرا واذا قیل لهم ذلک قواما **سُورَةُ الشُّعَرَاءِ**

وَفِي حَاذِرُونَ الْمَدُّ مَاثِلٌ فَارِهِینَ ذَاعَ وَخَلْقُ اضْمُمْ وَ
کَمَا فِي نَدٍ وَالْأَیْکَةِ اللَّامَ سَاکِنٌ مَعَ الْهَمْزِ وَاخْفِضْهُ

یعنی مدلول میم ما وثاثل ابن ذکوان وکوفیان وانا لجمیع حاذرون
بالف بعد از حا خوانند وباقیان بحذف آن ومدلول ذال ذاع ابن عامر
واهل کوفه قوله فارهین بعد از فا باثبات الف خوانند وباقیان بحذف
الف ومدلول همزه العلا وکاف کما وفاء فی ونون ند نافع وابن عامر
وحمزه وعاصم الاخلق بضم خا ولام خوانند وباقیان بفتح خا واسکان لام
ومدلول غین غیطلا ابوعمرو وکوفیان کذب اصحاب الایکة درین سوره
ودر صاد باسکان لام وهمزه مفتوحه بعد از لام وکسر تا خوانند وچون
بهمزه وصل ابتدا کنند مفتوح کردانند همزه را وباقیان بفتح لام وتا
بغیر همزه خوانند در وصل ووقف **تنبیهات** محل مد از لفظ
ناظم معلوم شد واز بهر اختصار فارهین را مقدم داشت وقوله مع الهمز
مراد زیادتی همز است ومحل همز وحرکة همز از لفظ ناظم معلوم شد
واز حصر موضعین شعرا وصاد ایکه حجر وقاف بیرون رود که امته
در همزه آن متفق اند وحمزه در سکت وورش در نقل بر اصل خود باشد
واما له طسم وترا واختلاف وارجئه ونعم وتلقف وآمنتم وانی سد
وعیون از پیش یاد کرده شد قوله ماثل ای ما هدم وغیطل جمع غیطله
است وغیطله درخت بسیار شاخ را کویند یعنی حجت قرات مذکوره در

925 خرک مثقلان
926 تورث القلب انصلا
927
928

منهدم نیست وراسخ است ودر قوة مشابه درخت بسیار شاخ است

وفي نزل التخفيف والروح والامين رفعهما
وانث تكن للیحصبي وارفع ايةً وفا فتوكل واو

یعنی مدلول عین علو ومدلول سما حفص وحرمیان وابو عمرو نزل بتخفیف
زاء برفع قوله الروح وقوله الامین خوانند وباقیان بتشدید زای
نزل ونصب اسمین که بعد از نزل است خوانند وابن عامر یحصبی اولم
یکن بتانیث خوانند وقوله لهم آیة برفع وباقیان اولم تکن بتذکیر وایة
بنصب خوانند ومدلول طاء طما نه وحاء حلا ابن کثیر وکوفیان وابو عمرو
وتوكل على العزيز بواو خوانند ونافع وابن عامر بفا خوانند تشبيهات
کسفا والقسطاس ویتبعهم با ذکر شد وقوله واوظما نه حلا اشارت
بظهور وجه ابن عامر ونافع که قرات ایشان موافق رسم مصحف است وباقی رسوم ظاهر است

وياءاتها اجري مع عبادي ولي معي معا مع ابي اني

یعنی یاءات اضافه درین سورة سیزده است ان اجري الا درپنج موضع است
نافع وابو عمرو وابن عامر وحفص بفتح خوانند وعبادی انکم نافع بفتح خواند
فقط وعدولی نافع وابو عمرو بفتح خوانند وان معي ربي حفص بفتح خواند
فقط ومن معي من المومنين ورش وحفص بفتح خوانند وقوله واغفر لابي
نافع وابو عمرو بفتح خوانند وانی اخاف ان یکذبون وانی اخاف علیکم
وربی اعلم بما تعملون حرمیان وابو عمرو در مواضع ثلثه بفتح خوانند ویاءات
زواید درین سورة نیست واما ادغام کبیر سی ویک موضع است فاکدت

ان یکذبون رسول رب العالمین قال رب السموات قال لمن
قال ربکم قال رب المشرق قال لئن اتخذت قال للملا حوله وقیل للناس
قال لهم موسی السحرة ساجدین اذن لکم نغفر لنا قال لابیه
ان نغفرلی وورثة جنة وقیل لهم من دون الله هل اذ قال لهم
نومن لک قال رب اذ قال لهم اذ قال لهم اذ قال لهم اذ قال لهم
خلقکم والجبلة قال ربی اعلم بما تعملون لتنزیل رب العالمین نزل
انه هو

## سورة النمل

شهاب بنون ثق وقل ياتينني دنا مكث افتح ضمة الكاف

یعنی مدلول ثاء ثق کوفیان اواتیکم بشهاب بتنوین خوانند وباقیان بحذف
تنوین ومدلول دال دنا ابن کثیر اولیاتینني بنونین خواند نون اول مفتوح
ومشدد وباقیان یک نون مکسور مشدد ومدلول نون نوفلا عاصم فمکث
بفتح کاف خواند وباقیان بضم کاف تشبيهات نون وتنوین
بیک معنی اند وفایده آنک فرمود بنون آنست که عطف کرد
نون یاتینني بر ان ولام لیاتینني از بهر وزن حذف کرد قوله
دنا تنبیه است بقرب قرات ابن کثیر بمصحف مکه والله اعلم

معا سبا افتح دون نون حمي هدى وسكنه وانو

یعنی مدلول حاء حمی وهاء هدی ابو عمرو وبزی وجئتک من سبا
درین سورة ولقد کان لسبا در سبا بفتح همزه بغیر تنوین خوانند ومدلول
زاء زاهرا قنبل باسکان همزه خواند بنیت وقف که در بعضی مواضع

عادة قرآ است که وصل را جاری مجری وقف می دارند
ووقف را جاری مجری وصل وباقیان بکسر همزه وتنوین خوانده وقوله
حتی هدی تنبیه است بدانچه سبا اسم قبیله است نه اسم مرد والله اعلم

**الا یسجدوا را و وقف مبتلا الا و یا و اسجدوا**

اراد الا یا هولاء اسجدوا وقف له قبله والغیر ادرج مبتدلا

**وقد قیل مفعولا وان ادغموا بلا ولیس بمقطوع**

یعنی مدلول راء را وکسائی الا یسجدوا بتخفیف لام خواند چنانچه تلفظ
کرده شد وباقیان بتشدید لام خوانده بعد از ان فرمود وقف مبتلی
یعنی در وقف اختیار در مذهب کسائی سه وجه جائز باشد وجه
اول انکه وقف کند بر حرف استفتاح وگوید الا ووجه دوم وقف کند
بر حرف ندا وگوید الا یا ووجه سوم وقف کند بر اسجدوا وگوید الا
یا اسجدوا قوله وابداه بالضم موصلا یعنی بران وجه که وقف کند بر حرف
ندا وابتدا کند بهمزه وگوید الا یا وبعد از حرف ندا همزه اسجدوا را مضموم
کرداند چنانچه ناظم لفظ بالضم موصلا بعد ازان بیان قرات کسائی
را فرمود اراد الا یا هولاء اسجدوا یعنی مراد از قرات کسائی انست که
یا حرف نداست ومنادی محذوفست واسجدوا امر حاضر وان لغتیست
فصیحه وکثیر الاستعمال در کلام عرب چنانکه الا یا اسلمی یا دار می علی
البلی بعد ازان امر کرد بوقف پیش از الا از بهر قرات کسائی زیرا که
چون الا حرف استفتاح دارد او وارد در کلام باشد باید که داند او واقع

باشد وقوله والغیر ادرج یعنی غیر از کسائی ادراج کند یعنی نون
بالا یعنی متصل خوانند زیرا که بر مذهب ایشان این جمله بدلست از
اعمالهم سابق فرمود مبدلا وبعد از ان اشارت کرد بوجهی دیگر قراة
باقیان بقوله وقد قیل مفعولا یعنی بعضی از مفسران گفته اند لا
یا یسجدوا مفعول به است از یهتدون بنا بر انکه لا زاید دارند وان
با مضارع در تاویل مصدر باشد ومفعول به بود پس نیا بود که در قرات
ایشان ان ناصبه است فرمود که ادغام کند نون ان در لا بقوله
وان ادغموا بلا پس لا در قرات ایشان مشدد باشد بعد از ان تقویت
قرات باقیان فرمود که در رسم مصحف عثمانی مقطوع نیست یعنی نون
از الا وما از یسجدوا پس وقف در قرات ایشان در آخر یسجدوا
باید کردن نه بر لا ونه بر یا بنا بر انکه ایشان آن مجموع را همچون
یک کلمه واحد گرفته اند چنانچه در علت گفته شد ووقف بر وسط
کلمه نباشد **تنبیهات** مبتلی اشارتست بدانچه وقف مذکور
در قرات کسائی امتحانی باشد نه اختیاری وموصلا اشارتست
بروایت صحیحه بر مذهب کسائی حال انکه ان همزه مضمومه
را همزه وصل داری وقوله ولا تنبیه است بر متابعت کلمات
الا یسجدوا هم چون متابعت حروف کلمه واحد هر یکی مر سابق را

**وتخفون خاطب تعلنون علی رضی تمدونن الادغام**

یعنی مدلول عین علا وراء رضی حفص وکسائی ما تخفون وما تعلنون

بالضم موصلا

934
935
936

ابتلا بمعنی اختبار
داشتن وبمعنی اضطرار
آمده وهر دو مناسب است

937

بخطاب خواند در موضعین وباقیان بغیب ومدلول فا فاز حمزه
اتمدونی بمال بنون مشدد مکسوره بادغام خواند وباقیان بنونین
بتخفیف نون اول مفتوحه ودوم مکسوره **تنبیهات** همزه
اتمدوننی از بهر وزن حذف کرد قوله فقلا تا کیداست از آن ترجمه
واز تشدید نون لازم آید مد واو وقوله فالقه وانا آتیك یاد کرده شد
وقوله فاز یعنی حمزه خلاص یافت از اجتماع مثلین بسبب ادغام

٩٣٨

**مَعَ السُّوقِ سَاقَيْهَا وَسُوقِ اهْمِزُوا زَكَا وَوَجْهٌ**

یعنی مدلول زاء زکا قنبل وکشفت عن ساقیها درین سوره وبالسوق در
درصاد وعلی سوقه در فتح بهمزه ساکنه بعد از سین در مواضع ثلثه خواند
وبوجه ثانی بهمزه مضمومه وبعد از همزه باثبات واو ساکنه خوانده بوزن
فعول در السؤق وسؤقه وباقیان بغیر همزه خوانند **تنبیهات**
از حصر کلمات ثلثه قوله یکشف عن ساق والتفت الساق بالساق
خارج باشد وسکون همزه از لفظ معلوم شد واز قوله بعده الواو معلوم
شود که در ساقیها قنبل را یك وجه مذکور را شد ودر قوله السوق وسوقه
وجهین مذکورین بصحت روایت قنبل ورد بر قول منکران اشارت کرد بقوله زکا

٩٣٩

**نَقُولَنَّ فَاضْمُمْ رَابِعًا وَنُبَيِّتَنَّهُ وَمَعًا فِي النُّونِ خَاطِبْ**

یعنی مدلول شین شمردلا حمزه وکسائی حرف رابع از نقولن ونبیتن که
آن لام وتا است مضموم کردانند وتاء خطاب را بجای نون نقولن
ونبیتنه وضع کنند پس قرآت ایشان لتبیتنه ولتقولن گردد

**تنبیهات** نقولن بر نبیتنه مقدم داشت از بهر وزن وان
کلمتین حذف لام کرد تا الام در نقولن وتا در نبیتنه راست باشد که حرف
رابع اند ومقید کردانید خطاب را که از مصطلح بیرون
رفته بود وشمردلا اشارتست بسرعت ختم حرفین

٩٤٠
الجزء والعشرون

**وَمَعْ فَتْحِ اَنَّ النَّاسَ مَا بَعْدَ مَكْرِهِمْ لِكُوفٍ وَاَمَّا يُشْرِكُونَ**

یعنی مدلول کوفیان عاصم وحمزه وکسائی قوله انا دمرناهم وان الناس
بفتح همزه در کلمتین خواند وباقیان بکسر همزتین ومدلول نون ند
وحاء حلا عاصم وابو عمرو اما تشرکون بغیب خواند وباقیان بخطاب
**تنبیهات** قوله انا دمرناهم مقید کردانید بما بعد مکرهم تا قوله
انا لصادقون بیرون رود وان در ان الناس مقید کردانید بقوله الناس
تا ان فی ذلك بیرون رود وتشرکون باما مقید کردانید تا قوله عما
تشرکون بیرون رود وترجمه یشرکون از اطلاق معلوم شد وقعدنا ها
واسه واله والریح ونشرا یاد کرده شد وچون قرات غیب یشرکون
حلاوتی داشت بسبب مناسبت ما قبل وما بعد اشارت کرد بدان بقوله ندحلا

٩٤١

**وَشَدِّدْ وَصِلْ وَامْدُدْ بَلِ ادَّارَكَ الَّذِي ذَكَا قَبْلَهُ**

یعنی مدلول همزه الذی وذال ذکا نافع وابن عامر وکوفیان بل ادارك
بوصل همزه وفتح دال وتشدید دال واثبات الف بعد از دال خوانند
وابن کثیر وابو عمرو بقطع همزه وتخفیف دال واسکان دال وحذف الف
خوانند ومدلول لام له وحاء حلا هشام وابو عمرو قلیلا ما تذکرون بغیب

خواند وباقیان بخطاب **تنبیهات** قوله صل یعنی همزه را همزه وصل
کردان وضد آن همزه قطع باشد ونوع مد ومحل آن وفتح دال از لفظ ناظم
معلوم شد وسکون دال مرفادی مخفف را از نظیر معلوم شود ولام مکسور
باشد مرقادی واصل را وقادی قاطع را ساکن ویذکرون مقدم است بر
بل ادرک کما اشار بقوله قبله یذکرون وترجمه یذکرون از اطلاق معلوم
شود وقوله ذکا اشار نسبت با نتشا داصل بل ادرک دروهیت وجوز قراءت غیب
در یذکرون باما قبل ومابعد مناسبتی داشت حسن آن تنبیه کرد بقوله جلا

بِهَادِي مَعًا تَهْدِي فَشَا الْعُمْيَ نَاصِبًا وَبِالْيَا لِكُلٍّ قِفْ وَفِي الرُّومِ شَمْلَلَا
(942)

یعنی مدلول فاء فشی حمزه وما انت بهادی العمی درین سورة ودر روم بتاء
مفتوحه بیش از هاء ساکنه وحذف الف خواند وقوله العمی بنصب یاء
وباقیان بیا مکسوره وفتح ها واثبات الف والعمی بخفض در موضعین
خواند وحمزه وکسایی چون وقف کنند بر هاد موافقت رسم مصحف عثمانی
کنند در سورتین یعنی باثبات یا خواند وغیر از حمزه وکسایی در نمل باثبات
یا خوانند ودر روم بحذف یا کما اشار بقوله وبالیا لکل قف وفی الروم شملّلا

وَآتُوهُ فَاقْصُرْ وَافْتَحِ الضَّمَّ عَلِّمًا فَشَا يَفْعَلُونَ الْغَيْبُ حَقٌّ لَهُ وِلَا
(943)
(944)

یعنی مدلول عین علما وفاء فشا حفص وحمزه وکل اتوه بفتح تا وحذف
الف خواند وباقیان باثبات الف وبعد از الف بتاء مضمومه خوانند
ومدلول حق ولام له اوابن کثیر وابو عمرو وهشام خبیر بما یفعلون بغیب
خواند وباقیان بخطاب **تنبیهات** مراد از قصر حذف حرف

مد است ونوع آن ومحل آن مرفادی مثبت را از لفظ ناظم معلوم
شد وفتح را مقید کردانید که از مصطلح بیرون نفته بود ومن فزع
یومئذ ویعملون یاد کرده شد وتنبیه کرد که یا آت اضافه درین سوره
پنج است مالی لا اری الهدهد ابن کثیر وهشام وعاصم وکسایی بفتح
خوانده‌اند واوزعنی ان اشکر ورش وبزی بفتح خوانند وانی آنست
حرمیان وابو عمرو بفتح خوانند وانی القی ولیبلونی أاشکر نافع در موضعین
بفتح خواند **قوله** فی محل من بلا یعنی یا آت اضافه درین سوره نیست
که یاد کرده شد بر قول کسی که عالم است درین فن ودر قول
کسی که قوله فما اتانی الله ازین قسم شمرد که بیش ناظم یاء آن از یا آت محذوفه
است وقالون وابو عمرو وحفص باثبات یا خوانند در وقف بخلاف
عنهم چنانچه در اصول یاد کرده شد ودر حالت وصل بفتح یا خوانند وورش
در حالت وصل بفتح یا خواند ودر حالت وقف بحذف یا وباقیان بحذف
یا در حالتین واما ادغام کبیر درین سوره بیست وشش است بالآخرة زینا
وورث سلیمن وحشر لسلیمن قال رب وزین لهم یعلم ما لا قبل
لهم ان تقوم من مقامک من فضل ربی یشکر لنفسه عرشک قالت
کانه هو هو واوتینا بخلاف عن ابی عمرو العلم من قبلها قیل لها
معک قال المدینة تسعة قال لقومه آل لوط بخلاف عن ابی عمرو
وانزل لکم وجعل لها ومن یرزقکم لا یعلم من لیعلم ما تکن نکذب
بایاتنا الیل لتسکنوا

## سُورَةُ الْقَصَصِ

٩٤٥ وَفِي نُرِيَ الْفَتْحَانِ مَعْ أَلِفٍ وَيَائِهِ وَثَلِّثْ رَفْعَهَا

یعنی مدلول شین شکلا حمزه و کسایی ویری بیاء مفتوحه در مکان نون و فتح را و یاء اخیر را قلب کنند بالف و در اماله بر اصل خود باشد و قوله و فرعون و هامان و جنودهما در اسما ثلثه برفع خوانند کما اشار بقوله وثلث رفعها بعد شکلا و باقیان و نری بنون مضمومه و کسر را و فتح یا و نصب اسما ثلثه خوانند **تنبیهات** مراد از انچه گفت شکلا قیود مذکوره است و حمزه و کسایی در اماله در اصل خود باشد و قوله ابه یاد کرده شد

٩٤٦ وَحَزْنًا بِضَمٍّ مَعْ سُكُونٍ شَفَا وَيَصْدُرَ اضْمُمْ وَكَسِّرْ

یعنی مدلول شین شفا حمزه و کسایی عدوا و حزنا بضم حا و اسکان زای خوانند و باقیان بفتح حا و زای خوانند و مدلول ظا ظامیه و همزه اتملا ابن کثیر و کوفیان و نافع حتی یصدر بضم یا و کسر دال خوانند و ابو عمرو و ابن عامر بفتح یا و ضم دال **تنبیهات** حمزه و کسایی بر اصل خود باشد در اشمام صاد بزای در قوله حتی یصدر و ورش بر اصل خود باشد در ترقیق را یصدر و کسر را از بهر ضد مقید کرد اند و ها انیت لاهله امکثوا یاد کرده شد و معانی رموز چنانچه از پیش گفته آمد

٩٤٧ وَجُذْوَةٍ اضْمُمْ فُزْتَ وَالْفَتْحُ نَلْ وَصُحْبَةُ كَهْفٍ ضَمِّ

یعنی مدلول فا فزت حمزه او جذوة من النار بضم جیم خوانند و مدلول نون نل عاصم بفتح و باقیان بکسر و مدلول صحبه و کاف کهف شعبه و حمزه و کسایی و ابن عامر من الرهب بضم را خوانند و غیر ایشان

بفتح خوانند و مدلول ذال ذبلا ابن عامر و کوفیان باسکان ها خوانند پس قرا سبعه را سه قرات باشد فتامل ذلک **تنبیهات** وجه سکوت عنه در جذوة از ضم جیم ثانی قوله والفتح نل معلوم شود زیرا که تصریح کرد بضد اول و ضد فتح کسر باشد و قد انک و ردا یاد کرده شد

٩٤٨ يُصَدِّقُنِي ارْفَعْ جَزْمَهُ فِي نُصُوصِهِ وَقُلْ قَالَ مُوسَى

یعنی مدلول فا فی و نون نصوصه حمزه و عاصم ردا یصدقنی برفع قاف خوانند و باقیان بجزم و مدلول دال دخللا ابن کثیر و قال موسی بحذف واو عطف خوانند و باقیان باثبات **تنبیهات** دفع را مقید کرد انید از بهر ضد و قال مقید کرد انید بموسی تا قال سنشد بیرون رود و مراد از حذف واو عطف است نه واو ضمیر و قوله نصوصه اشارتست باختلاف در وجه دفع یصدقنی که صفت ردا است یا در موضع نصب که حال باشد از ها ارسله ۝ والله اعلم

٩٤٩ نَمَا نَفَرٌ بِالضَّمِّ وَالْفَتْحِ يُرْجَعُونَ سِحْرَانِ ثِقْ فِي سَاحِرَانِ

یعنی مدلول نون نما و نفر عاصم و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر انهم الینا لا یرجعون بضم یا و فتح جیم خوانند و باقیان بفتح یا و کسر جیم و مدلول ثا ثق کوفیان قالوا سحران بکسر سین و اسکان حا و حذف الف خوانند و باقیان بفتح سین و کسر حا و اثبات الف درمیان سین و حا خوانند **تنبیهات** قوله نما رمز نون قوله نما تعلق بما دارد و جهن را و فصل نیاورد بعضی متوهم شدند و تعلقش بما قبل دادند و محال شدند

از قوله سوی احرف لا ریبة فی اتصالها وغیبه کرد بمحافظت روایت صحیحه واجتناب ازخبط بقوله ثق ○ والله اعلم

٩٥٠

**وَيَجْنِي خَلِيطٌ يَعْقِلُونَ حَفِظْتُهُ وَفِي خُسِفَ الْخَحِّرْنَ**

یعنی مدلول خا خلیط قراسبعه الا نافع یجبی الیه بتذکیر خوانند ونافع بخطاب ومدلول حا حفظته ابوعمرو افلا یعقلون افمن وعدنا بغیب خواند وباقیان بخطاب وحفص لخسف بنا بفتح خا وسین خواند وباقیان بضم وکسر سین **تنبیهات** ترجمه یجبی ویعقلون از اطلاق معلوم شد وقوله حفظته اشارتست بروایت یزیدی که کفت ابوعمرو رحمه الله مخیر کردانید راوی را در یعقلون بخطاب وتذکیر خواندن وناظم قطع کرد بر مذهب ابوعمرو بغیب زیرا که آن اشهر است. وفی امها وبضیا وثم هو ویکان ویکانه یاذکره شد وقوله تخللا اشارتست باختیار حفص فتح لخسف را وقوله خلیط معنی مخالط است ای مالوف اشارتست مصطلح ناظم که چون اطلاق کند در موضعی که محتمل تذکیر وتانیث باشد حمل بر تذکیر کند کسی که مصطلح ناظم داند کامتر

٩٥١

**وَعِنْدِي وَذُو الثُّنْيَا وَإِنِّي أَرْبَعٌ لَعَلِّي مَعًا رَبِّي**

وچون از اختلافات فرش درین سورة فارغ شد فرمود که یاات اضافه دوازده است اول آن علی علم عندی حرمیان وابوعمرو بفتح خوانند وابن کثیر را دو وجه باشد چنانچه در اصول یاد کرده شد وقوله وذو الثنیا یعنی ستجدنی ان شاء الله نافع بفتح خواند وانی انت وانی انا الله

ونی

وانی اخاف الله حرمیان وابوعمرو در مواضع ثلثه بفتح خوانند وربی ان یهدینی وربی اعلم بمن وربی اعلم من انضا حرمیان وابوعمرو در مواضع ثلثه بفتح خوانند وانی ارید ان انکحک نافع بفتح خواند ولعلی اتیکم ولعلی ابلغ نافع وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر در موضعین بفتح خوانند ومعی رداحفص بفتح خواند فقط ویاء زواید قوله ان یکذبون وردش درحالت وصل باثبات یا خواند فقط وادغام کبیر درین سورة بیست ونه موضع است المبین تلوا. ونمکن لهم. قال رب. فغفر له انه هو. قال رب بما. قال له. قال رب نجنی. فقال رب انی. قال لا تخف. قال لاهله. النار لعلکم. قال رب انی. ونجعل لکما. ربی اعلم بمن. هو وجنوده. بصایر للناس. عند الله هو. القول لعلهم. من قبله هم. به اعلم بالمهتدین. القول ربنا. الخیرة سبحان الله. یعلم ما. جعل لکم. قوم موسی. قال انه. ویقدر لولا. اعلم من. آخر لا اله الا هو.

## سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

٩٥٢

**تَرَوْا صُحْبَةٌ خَاطِبْ وَحَرِّكْ وَمُدَّ فِي النَّشْأَةِ حَقًّا**

یعنی مدلول صحبه شعبه وحمزه وکسائی اولم تروا کیف بخطاب خوانند وباقیان بغیب ومدلول حقا ابن کثیر وابوعمرو وینشئ النشاة درین سورة وان علیه النشاة در نجم ولقد علمتم النشاة در واقعه بفتح شین واثبات الف بعد از شین خوانند وباقیان باسکان شین وحذف الف خوانند **تنبیه** مد النشاة ونوع آن از لفظ ناظم معلوم شد وعموم کلمات مذکوره از قوله حیث تنزلا معلوم شد وحمزه در وقف بر اصل خود باشد در نقل وابدال

٩٥٣ **مَوَدَّةُ الْمَرْفُوعُ حَقُّ رُوَاتِهِ وَنَوَّنَهُ وَانْصِبْ بَيْنَكُمْ** عَمَّ صَنْدَلَا

یعنی مدلول حق ورآء رواته ابن کثیر وابو عمرو وکسایی اوثانا مودة برفع خواند وباقیان بنصب ومدلول عم وصاد صندلا نافع وابن عامر وشعبه مودة منون وبینکم منصوب خواند وباقیان بحذف تنوین وجر بینکم خواند پس حاصل آن باشد که ابن کثیر وابو عمرو وکسایی مودة برفع بی تنوین وبینکم بجر خواند ونافع وابن عامر وشعبه بتنوین مودة مع النصب وبینکم ایضا بنصب خواند وحمزه وحفص بنصب مودة خواند بی تنوین وجر بینکم خواند فتأمل ذلك

٩٥٤ **وَيَدْعُونَ نَجْمٌ حَافِظٌ وَمُوَحَّدٌ هُنَا آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** صُحْبَةٌ دَلَا

یعنی مدلول نون نجم وحا حافظ عاصم وابو عمرو ان الله یعلم ما یدعون بغیب خواند وباقیان بخطاب ومدلول صحبه ودال دلا شعبه وحمزه وکسایی وابن کثیر انزل علیه آیة من ربه بحذف الف برصیغه توحید خواند وباقیان باثبات الف برصیغه جمع خواند **تنبیهات** ترجمه یدعون از اطلاق معلوم شد وآیة مقید کرد اند بقوله من ربه تا آیات بینات وقل انما الآیات بیرون روند وتوحید از لفظ ناظم معلوم شد وجمع صحیح از اطلاق توحید معلوم شد ونجم حافظ یعنی قاری تذکیر یدعون شبیه نجم است در علو منزلت وعلما را نجم گویند

٩٥٥ **وَفِي وَيَقُولُ الْيَا حِصْنٌ وَيَرْجِعُونَ صَفْوٌ وَحَرْفُ** الرُّومِ صَافِيهِ حُلِّلَا

یعنی مدلول حصن نافع وکوفیان نقول ذوقوا بیا خواند وباقیان بنون ومدلول صاد صفو شعبه ثم الینا یرجعون در سورة بغیب خواند وباقیان بخطاب ومدلول صاد صافیه وحاء حللا شعبه وابو عمرو ثم الیه یرجعون بغیب خواند در روم وباقیان بخطاب پس قرآ سبعه را در موضعین چون جمع کنی سه قرائت باشد فتامل ذلك **تنبیهات** واو نقول از تلاوت است وواو یرجعون از بهر عطف جمله موخر است نه از بهر عطف مفرد زیرا که یرجعون بیا مدلول صاد می خواند فقط وترجمه یرجعون از اطلاق معلوم شدن والله اعلم

٩٥٦ **وَذَاتَ ثَلَاثٍ سَكِّنُوا بَابِنُوَنَّ مَعْ خِفَّةٍ وَالْهَمْزَ** بِالْيَاءِ شَمْلَلَا

یعنی مدلول شین شمللا حمزه وکسایی لنبوئنهم من الجنة بعد از نون ثاء مثلثه ساکنه وتخفیف واو واثبات یا بعد از واو خواند وباقیان بعد از نون بیاء منقوطه دو زیر وتشدید واو بعد از واو همزه خواند **تنبیهات** مراد از ذات ثلث ثا است وتصریح کرد بفتد زیرا که از مصطلح بیرون رفته بود ومراد از قوله مع خفة تخفیف واو است وقوله والهمز بالیاء مراد یا است در مکان همزه با تخفیف واو وجا بجا لفته آمد وچون لفظ لنثوینهم اخف بود از لنبوئنهم تنبیه کرد بدان بقوله شمللا

٩٥٧ **وَاسْكَانُ وَلْ فَاكْسِرْ كَمَا حَجَّ جَا نَدِي وَرَبِّي عِبَادِي**

یعنی مدلول کاف کما وحاء حج وجیم جا ونون ندی ابن عامر وابو عمرو وورش وعاصم ولیتمتعوا بکسر لام خواند وباقیان باسکان قوله جاندی اشارتست بحسن وجه کسر ولیتمتعوا وباء اضافه در سورة

سه است الی دنّی انه نافع وابو عمرو بفتح خوانند وماعبادی الذین
نافع وابن کثیر وابن عامر وعاصم بفتح خوانند وان ارضی واسعة ابن عامر
بفتح خواندویاء زوایدد رین سورة نیست واما ادغام کبیر بیست وپنج است
اعلم بما. قال لقومه. نعذب من. ویرحم من. تأمن له. انه هو. اذ قال لقومه
ماسبقکم بها. قال رب. اعلم بما. الا امراتک کانت. وقد تبین لکم
وزین لهم. یعلم ما یدعون. الصلوة تنهی. یعلم ما. ونحن له مسلمون
نعلم ما فی السموات. الموت ثم الینا. لا تحمل رزقها. والقمر لیقولن الله
ونقدر له. اظلم ممن. او کذب بالحق. جهنم مثوی. **ومن سورة الروم الی سورة**

٩٥٨

**وعاقبة الثانی سما وبنون نذیقه کا للعالمین اکسر وا علا**

یعنی مدلول سما حرمیان وابو عمرو ثم کان عاقبة برفع خوانند وباقیان
بنصب ومدلول نا. زکا قنبل لنذیقهم بعض الذی بنون خوانند وغیر قنبل
بیا **تنبیهات** از قید ثانی قوله کیف کان عاقبة وقل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة که حرف اول وثالث است بیرون روند
که در رفع هردو ائمه متفق اند وللعالمین ولیربوا در تلاوت بعد تقدیم
مقدم اند ودر قوله ولیذیقکم من رحمته اختلاف نیست وقوله علا
تنبیه است خصوصیت علما واشارت بدانچه لام اول در قوله للعالمین
از بهر علت است بیش علما عربیت واختلاف در لام ثانی است وچون
دراخبار عن الله تعالی تعظیم هست در قراءت نون لنذیقهم تنبیه کرد بدان بقوله زکا

٩٥٩

**لتربوا خطاب ضم والواو ساکن اتی واجمعوا اثار کم**
شرفا علا ٥

یعنی مدلول حمزه اتی نافع لتربوا فی اموال الناس بتاء خطاب وضم تا
وسکون واو خواند وباقیان بغیب وفتح یا وواو ومدلول کاف کم
وشین شرفا وعین علا ابن عامر وحمزه وکسایی وحفص فانظر الی اثار
رحمت الله باثبات الف بعد از ثا خواند بر صیغت جمع وباقیان بحذف
الف بر صیغت توحید **تنبیهات** لتربوا مقید کرداینید بلام تا قوله
فلا یربوا بیرون رود واز قوله خطاب ضم معلوم شود که قراءت
باقیان یاء مفتوحه باشد که آن غیب است وچون رحمة
اثر بسیار است اشارت کرد بشا بر وجه قراءت جمع بقوله کم شرفا علا

٩٦٠

**وینفع کوفی وفی الطول حصنه ورحمة ارفع فایزا** وحصلا

یعنی لو قیان فیومئذ لا ینفع درین سورة بیذکیر خواند وباقیان بتانیث
ومدلول حصن نافع وکوفیان یوم لا ینفع در غافر بتغیب خواند وباقیان
بتانیث ومدلول فا. فایزا حمزه هدی ورحمة در لقمان برفع خواند
وباقیان بنصب **تنبیهات** ترجمه ینفع از اطلاق معلوم شد
وینفع آخر مسئله دوم است وبیت را باول مسئله لقمن تمام کرد
وقوله فایزا تنبیه است بصفت حمزه ومرتبه او وکما مر
بفیروزی باشد کسی که متابعت او کند در علم وعمل

٩٦١

**ویتخذ المرفوع غیر صحابهم تصاعر مد خف اذ شرعه** حلا

یعنی مدلول صحاب حمزه وکسایی وحفص یتخذها هزوا بنصب دال
خواند وباقیان برفع ومدلول حمزه اذ وشین شرعه وحاء حلا

نافع وحمزه وکسایی وابوعمرو ولا تصاعر باثبات الف بعد از صاد
وتخفیف عین خوانند وباقیان بحذف الف وتشدید عین

٩٦٢ وَفِي نِعْمَةٍ حَرِّكْ وَذَكِّرْ هَا وَضُمَّ وَلَا تُنَوِّنْ عَنْ حِسًى

یعنی مدلول عین عن وحاء حسن وهمزه اعتلا حفص وابوعمرو ونافع
واسبغ علیکم نعمه بفتح عین وضم های ضمیر خوانند وباقیان باسکان
عین وتنوین تأنیث منصوبه منونه خوانند **تنبیهات** صله ها
مضمومه از باب هاء کنایه معلوم شده است واز باب مرسوم معلوم
شد که در حالت وقف تاء تأنیث بها خوانند وچون قرائت جمع نعمه
دلالت دارد بر کثرت حسن واعتلاء ان اشارت کرد بقوله عن حسن اعتلا

٩٦٣ سِوَى ابْنِ الْعَلَا وَالْبَحْرِ اَخْفِي سُكُونُهُ فَشَا خَلْقَهُ التَّحْرِيكُ

یعنی قرا سبعه غیر از ابوعمرو والبحر یعنی برفع خوانند وابوعمرو بنصب
خوانند ومدلول فا فشا حمزه ما اخفی لهم بسکون یا خوانند وباقیان بفتح
ومدلول حصن نافع وکوفیان شیء خلقه بفتح لام خوانند وباقیان باسکان
**تنبیهات** رفع والبحر از اطلاق معلوم شد وسکون یا اخفی از
لفظ ناظم معلوم شد واخفی از مسائل سوره سجده است وفتح لام خلقه
از تحریک معلوم شد ودر میان مسائل ما وفاصله نیاورد زیرا که التباسی
نبود وبظهور تقدیم اخفی بر خلقه از بهره دن تنبیه کردیدان
بقوله فشا واعتماد بر قواعد خود که طالب را ماشد حصن
است که از ضبط امن باشد تنبیه کرد بقوله حصن تطولا

٩٦٤ لِمَا صَبَرُوا فَاكْسِرْ وَخَفِّفْ شَذًا وَقُلْ بِمَا يَعْمَلُونَ اثْنَانِ

یعنی مدلول شین شذا حمزه وکسایی لما صبروا بکسر لام وتخفیف میم خوانند
وباقیان بفتح لام وتشدید میم وابوعمرو بن العلا بما یعملون خبیرا وبما یعملون
بصیرا در احزاب بغیب خواند وباقیان در موضعین بخطاب **تنبیهات**
لما صبروا آخر مسائل سجده است وبما یعملون اول احزاب وترجمه آن را اطلاق معلوم شد

٩٦٥ وَبِالْهَمْزِ كُلُّ اللَّاءِ وَالْيَاءِ بَعْدَهُ ذَكَا وَبِيَاءٍ سَاكِنٍ حَجَّ هُمَّلَا

٩٦٦ وَكَالْيَاءِ مَكْسُورًا لِوَرْشٍ وَعَنْهُمَا وَقِفْ مُسْكِنًا وَالْهَمْزُ

یعنی مدلول ذال ذکا کوفیان وابن عامر از واجکم اللاء در سوره ولا
اللای در مجادله واللاء لم یحضن در طلاق بهمزه مکسوره وبعد از همزه
یاء ساکنه خوانند در حالت وصل ووقف ومدلول حاء حج وهاء هملا
ابوعمرو وبزی بیاء ساکنه خوانند بی همزه در حالت وصل ووقف کما اشار
بقوله وبیاء ساکن حج هملا وورش همزه را همچو یاء مکسوره خواند یعنی
تخفیف همزه کند بین بین کما اشار بقوله وکالیاء مکسورا لورش قوله وعنهما
ضمیر عاید است با ابوعمرو وبزی یعنی بزی وابوعمرو در وجه ثانی که ورش
می خواند موافقت کند پس اشاره دو وجه باشد در تیسیر وجه ثانی
یاد نکرده است پس وجه ثانی مر بزی وابوعمرو را در حالت وقف همزه
مخففه را یاء ساکنه کرده ان بعد از آن فرموده والهمز زاکیه بجلا یعنی مدلول
زاء زاکیه وباء بجلا قنبل وقالون بهمزه بی یا بعد از همزه خوانند **تنبیهات**
قوله وقف مسکنا ای عن ورش والبزی وابی عمرو وچون این وجه

از بزی و ابو عمرو مشهور تر است از وجه بس بس که یاد کرده تا نام هم
ایشان با ورش تا معلوم شود که عمل بر وجهین مذکورین صحیح است
قوله و بالهمز یعنی بتحقیق الهمز و حمزه در وقف بر اصل خود باشد و بتخفیف
همزه و قرا سبعه در مراتب مد اللائی بر اصل خود باشد کما مر و قوله جج
هملا اشارتست بقوت حجت قرات و روایت صحیحه و رد بر قول
منکران و قوله زاکیه بجلا اشارتست بقول سیبویه که حذف
یا للا جائز نشده است و ابقا، بکسر کرده مجانک در قاص

**وَنَظَاهَرُونَ اضْمُمْهُ وَاكْسِرْ لِعَاصِمٍ وَفِي الْهَا خَفِّفْ** ۹۶۷
**وَخَفَّفَهُ ثَبْتٌ وَفِي قَدْ سَمِعْ كَمَا هُنَا وَهُنَاكَ الظَّا** ۹۶۸

یعنی عاصم تظاهرون در دین سورة بضم تا و کسر ها خواند و بعد از آن
فرمود که مدلول ذال ذبلا ابن عامر و کوفیان بتخفیف ها و مد ظا خواند
بعد از آن فرمود مدلول ثاء ثبت کوفیان بتخفیف ظا نیز خواند قوله و فی
قد سمع کما هنا یعنی قوله و الذین یظاهرون من نسائهم در سورة قد سمع الله
همین حکم مذکور دارد از ضم و فتح و اثبات الف الا بتخفیف ظا که عاصم
منفرد باشد بتخفیف در سورة قد سمع و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو در دین
سورة و قد سمع بفتح حرف اول و تشدید ظا و ها با فتح حرفین و حذف
الف خوانند پس حاصل آن باشد که ایمه سبعه در دین سورة بر چهار
مرتبه باشند و در موضعین مجادله بر سه مرتبه زیرا که عاصم در دین سورة
تظاهرون بضم تا و کسر ها و بتخفیف ظا و اثبات الف بعد از ظا خواند

والذین یظاهرون منکم

و ابن عامر بفتح تا و ها و تشدید ظا و اثبات الف خواند و حمزه و کسائی
تظاهرون بفتح تا و ها و بتخفیف ظا و اثبات الف خوانند و نافع و ابن
کثیر و ابو عمرو بفتح تا و ها و تشدید ظا و ها و قصر ظا خوانند و در سورة قد
سمع الله ابن عامر و حمزه و کسائی بفتح تا و ها و تشدید ظا و اثبات الف بعد
از ظا خوانند و سما و عاصم کما مر فتامل ذلک **تنبیه** قوله و فی الها
خفف از لفظ عاصم منفصل است و تعلق بما قبل ندارد و مراد از مد اثبات
الف است بعد از ظا کما مر و از بهر اختصار حرفین قد سمع اینجا یاد کرد و معانی

**وَحُقَّ صِحَابٍ قَصْرُ وَصْلِ الظُّنُونَ وَالرَّسُولَ السَّبِيلَ** ۹۶۹

یعنی مدلول حق صحاب ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی و حفص و تظنون
بالله الظنون و اطعنا الرسول و فاضلونا السبیل بحذف الف خوانند
در حالت وصل و باقیان باثبات الف و مدلول فاء فی و حاء حلا
حمزه و ابو عمرو در مواضع ثلثه بحذف الف خوانند در حالت وقف پس
حاصل آن باشد که نافع و ابن عامر و شعبه بالف خوانند در حالت وصل
و وقف و ابو عمرو و حمزه بقصر خوانند در حالتین و ابن کثیر و حفص و
کسائی بقصر خوانند در حالت وصل و بمد در حالت وقف **تنبیهات**
از قرا سبعه هیچ کس باثبات الف در حالت وصل و حذف الف در حالت
وقف نخوانده اند و نیز ایمه در حذف الف و هو یهدی السبیل ادعوهم و اهم
ضلوا السبیل فالوا متفق اند در حالت وصل و وقف و مراد از قصر حذف مد است کما مر

**مَقَامَ لِحَفْصٍ ضَمَّ وَالثَّانِ عَمَّ فِي الدُّخَانِ وَآتَوْهَا عَلَى** ۹۷۰

يعنی حفص قوله لا مقام لکم بضم میم اول خواند و باقیان بفتح و مدلول
دال ذو وحا حلا ابن عامر و کوفیان و ابو عمرو قوله لآتوها و ما تلبثوا باثبات
الف بعد از همزه خواندند و باقیان بحذف الف **تنبیهات** از قید ثانی
دخان حرف اول قوله و مقام کریم خارج باشد که قرا متفق اند
در فتح آن و جون از لفظ ناظم محل متعدد آتوها و خصوصیت آن
معلوم شد اشارت کرد بحلاوت آن بقوله حلا و الله اعلم

**وفی الکل ضم الکسر فی اسوة ندی وقصر کفا حق**
**وبالیا وفتح العین رفع العذاب حصن حسن**

یعنی مدلول نون ندی عاصم اسوة حسنة درین سوره و قد کانت لکم اسوة
و لقد کان لکم فیهم اسوة در ممتحنه بضم همزه خواند و باقیان در مواضع
ثلثه بکسر همزه و مدلول کاف کفا و حق ابن عامر و ابن کثیر و ابو عمرو یضعف
لها العذاب بتشدید عین و حذف الف خواندند و باقیان باثبات الف
بعد از ضاد و تخفیف عین خواندند بعد از آن فرمود که مدلول حصن و حا
حسن نافع و کوفیان و ابو عمرو بیا و فتح عین و رفع العذاب خواندند پس
ابن کثیر و ابن عامر که از اصحاب تشدید عین و قصر الف بودند اولا بیا
نضعف بنون و فتح عین را بکسر و بای العذاب بنصب خواندند پس حاصل
آن باشد که نافع و کوفیان بیا و مد خواندند و تخفیف یضاعف و رفع
قوله العذاب و ابو عمرو بیا و قصر و تشدید و رفع العذاب و ابن کثیر و ابن عامر
بنون و قصر و کسر عین مع التشدید و نصب بای العذاب خواندند و مدلول

شین شملل حمزه و کسایی و یعمل صالحا و یؤتها حرف اول از یعمل بتذکیر
خواندند و حرف اول از نؤتها بیا و باقیان حرف اول بتانیث و حرف دوم
بنون خواندند **تنبیهات** قوله بالیا قید یؤتها است و یعمل مراد از یعمل
تذکیر است پس ضد او تانیث باشد کما مر و کسر را مقید کردانید بضم
از بهر ضد و ابن کثیر و ابن عامر را درین موضع یاد کرد و اگرچه ذکر ایشان
در سورة البقره رفته بود از بهر موافقت ابو عمرو که اگر ذکر ابو عمرو
درین موضع منفرد بودی توهم آمدی کسی را که شد درین
موضع با بو عمرو مخصوص است و الرعب و مبینة یاد کرده شد

**وقرن افتح اذ نصوا یکون له ثوی یحل سوی البصری**
**بفتح نما سادا اشا الجمع بکسره کفی وکبیرا نقطة تحت**

یعنی مدلول همزه اذ و نون نصوا نافع و عاصم و قرن فی بیوتکن بفتح قاف
خواندند و باقیان بکسر و مدلول لام له و ثا ثوی هشام و کوفیان ان یکون
لهم الخیرة بتذکیر خواندند و باقیان بتانیث و قرا سبعه غیر از ابو عمرو لا یحل
لک النسا بتذکیر خواندند و ابو عمرو بتانیث و مدلول نون نما عاصم و خاتم النبیین
بفتح تا خواندند و باقیان بکسر و مدلول کاف کفی ابن عامر انا اطعنا سادتنا باثبات
الف بعد از دال و کسر تا خواندند بر صیغه جمع صحیح و باقیان بحذف و فتح تا
خواندند بر صیغه جمع تکسیر و مدلول نون نقلا عاصم لعنا کبیرا ببا خواندند چنانچه
ناظم مقید کردانید و باقیان بثا مثلثه چنانچه بلفظ کرد ناظم بدان **تنبیهات**
ترجمه تکون و یحل از اطلاق معلوم شد و یحل بر خاتم مقدم داشت تا تقدیر

ومدلول عم نافع و ابن کثیر
فی مقام امین که ثانی
دخان است بضم اول
خواندند و باقیان بفتح

971
972

الجزو الثانی و العشرون

973
974

عطف ممکن باشد وواو وکلا ازبرای فصل نیست زیراکه سخن تمام نشده
است وتسوهن وترجی وانا باذکرده شد والتنفیل الاعطاء ومراد
آنست که نقطه درزیر حروف باشد بروایت عاصم وبآآت اضافه
وزواید نیست درین سوره مذکور واما ادغام کبیر در سوره روم دوازده
است خلقکم من لا تبدیل لخلق الله فهو شکلم بها الله الذی خلقکم
ثم رزقکم القیم من قبل ان یاتی یوم اذا اصاب به اثر رحمة الله خلقکم
من ضعف من بعد ضعف کذلک کانوا وادغام کبیر در سوره لقمن هشت است
یشکر لنفسه اذ قال لقمن سخر لکم واذا قیل لهم ان الله هو ذلک بان الله
هو وان الله هو ویعلم ما فی الارحام وادغام سوره سجده هفت است جعل لکم
المجرمون ناکسوا جهنم من الجنة وقیل لهم الاکبر لعلهم ومن اظلم ممن
وجعلناه هدی وادغام سوره الاحزاب هشت است من قبل لا یولون
وقذف فی قلوبهم واذ تقول للذی المومنات ثم طلقتموهن یعلم ما فی
ان یوذن لکم اطهر لقلوبکم الساعة تکون سورة سبا وفاطر

٩٧٥ وَعَالِمِ قُلْ عَلَّامِ شَاعَ وَرَفْعُ خَفْضِهِ عَمَّ مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٍ مَعًا

٩٧٦ عَلَى رَفْعِ خَفْضِ الْمِيمِ دَلَّ عَلِيمُهُ وَنَخْسِفْ نَشَأْ نُسْقِطْ

یعنی مدلول شین شاع حمزه وکسائی علام الغیب بروزن فعال خوانند
وباقیان بروزن فاعل ومدلول عم نافع وابن عامر عالم برفع میم خوانند
وباقیان بجر ومدلول دال دل وعین علیمه ابن کثیر وحفص من رجز الیم درین
سوره ودر جاثیه برفع میم خوانند وباقیان درین سوره بجر خوانند ومدلول



شین شملا حمزه وکسائی ان نشا یخسف بهم الارض او نسقط در مواضع
ثلثه بیا خوانند وباقیان بنون تنبیهات از لفظ عالم وعلام کهش
مستغنی شد از ترجمه وقاف قل رمز نیست وعلام الغیوب از مختلف
فیه نیست ورفعین را مقید کردانید از بهر ضد وشاد ونلاوق مقدم است
بر نخسف وادغام کسائی در نخسف بهم وکسر زای یعزب ومعجزین وکسفا
یاد کرده شد وضمیر بها عاید است با کلمات ثلثه وقوله شملا اشارتست بانچه
حمزه وکسائی در کلمات ثلثه بیا خوانند وقوله عم تنبیه است بوجه قرات رفع ای هو عالم

٩٧٧ وَفِي الرِّيحِ رَفْعٌ صَحَّ مِنْسَاتَهُ سُكُونُ هَمْزَتِهِ مَاضٍ وَاَبْدِلْهُ

یعنی مدلول صاد صح شعبه ولسلیمن الریح برفع خواند وباقیان بنصب
ومدلول میم ماض ابن ذکوان تاکل منساته بسکون همزه خواند ومدلول همزه
اذ وحاء حلا نافع وابو عمرو همزه را ابدال کنند بالف وباقیان بهمزه مفتوحه
خوانند پس همه را سه قرات معلوم شد از قول ناظم تنبیهات
قوله صح تنبیه است بصحت روایت شعبه وبعضی سکون همزه منساته
جایز نداشته اند ناظم تنبیه کرد بجواز آن بقوله ماض وچون وجه
ابدال همزه لغتی مشهور است بدان اشارت کرد بقوله حلا

٩٧٨ مَسَاكِنِهِمْ سَكِّنْهُ وَاقْصُرْ عَلَى شَذًا وَفِي الْكَافِ فَافْتَحْ

یعنی مدلول عین علا وشین شذا حفص وحمزه وکسائی فی مسکنهم باسکان
سین وحذف الف خوانند وباقیان بفتح سین واثبات الف خوانند
ومدلول عین علا وفا فتنجلا حفص وحمزه بفتح کاف خوانند وباقیان بکسر

پس حاصل سه قرائت باشد مر ائمه سبعه را فتأمل ذلک تنبیهات

مراد از سکنه اسکان سین است که حرف ثانی است وضد آن تحریک

وضد قصر مد است کما مر و از لفظ ناظم معلوم شد که مراد از مد اثبات الف

است که حرف سیوم است وفتح را مقید کرد انید بکاف زیراکه از اول

کلمه بعید بود وقوله لسبا یاد کرده شد ومصدر باب فعل یفعل بر مفعل

اید نحو المدخل والمخرج وبدان تنبیه کرد بقوله عالما فتجملا

٩٧٩ نُجَازِي بِيَاءٍ وَافْتَحِ الزَّايَ وَالْكَفُورَ رَفْعٌ سَمَا كَمْ صَابَ

یعنی مدلول سما وکاف کم وصاد صاب حرمیان وابو عمرو وابن عامر

وشعبه وهل نجازی الا الکفور بیا مضمومه وفتح زای واثبات الف بعد

از زای والا الکفور برفع را خواند وباقیان وهل نجازی بضم نون وکسر

زای ویا ساکن در مکان الف ونصب را الا الکفور خوانند ومدلول

حا حلا ابو عمرو وثانی اکلٍ خمطٍ حذف تنوین خواند وباقیان تنوین خوانند

تنبیهات اکل مقدم است بر نجازی در تلاوت والف نجازی معلوم

شد از اجماع نحو فلا نجزی نه از لفظ نجازی زیراکه در لفظ ضد اثبات الف

ممکن است ویا نجازی مرفاری را از نحو یواری معلوم شد وقوله کم صاب

اشارتست بکثرت امثال قرات بفتح زای نحو هل تجزون والیوم تجزی

وغیرهما واضف حلا اشارتست بحسن وجه اضافه اکل

٩٨٠ وَحَقٌّ لِوَى بَاعِدْ بِقَصْرٍ مُشَدِّدًا وَصَدَّقَ لِلْكُوفِي جَاءَ

یعنی مدلول حق ولام لوی ابن کثیر وابو عمرو وهشام ربنا بعد بتشدید عین

وحذف الف خوانند ونافع وابن ذکوان وکوفیان باثبات الف بعد از با

وتخفیف عین خوانند وکوفیان ولقد صدق بتشدید دال خوانند وباقیان

بتخفیف تنبیهات خصوصیة مد ومحل آن از لفظ ناظم معلوم شد

وتشدید منزل باشد بر دال صدق که عین الفعل است وصلاحیت

آن دارد وچون قرات بعد موافق رسم است بشهرت آن

تنبیه کرد که مانند است بلوا بقوله حق لوی والله اعلم

٩٨١ وَفُزِّعَ فَتْحُ الضَّمِّ وَالْكَسْرِ كَامِلٌ وَمَنْ أَذِنَ اضْمُمْ حُلْوُ شَرْعٍ

یعنی مدلول کاف کامل ابن عامر حتی اذا فزع بفتح فا وزای خواند وباقی

قرا بضم فا وکسر زای خوانند ومدلول حا حلو وشین شرع ابو عمرو وحمزه وکسایی

لمن اذن له بضم همزه خوانند وباقیان بفتح تنبیه حرکتین را مقید

کردانید از بهر ضد واذن بر فزع مقدم است در تلاوت وحشر هم ثم

یقول یاد کرده شد ومعانی رموز اشارتست بثنا بر وجوه قرات

٩٨٢ وَفِي الْغُرْفَةِ التَّوْحِيدُ فَازَ وَيَهْمِزُ التَّنَاوُشُ حُلْوًا

یعنی مدلول فا فاز حمزه قوله وهم فی الغرفه باسکان را وحذف الف

بر صیغت توحید خواند وباقیان بضم را واثبات الف بر صیغت جمع خوانند

ومدلول حا حلوا وصحبة ابو عمرو وشعبه وحمزه وکسایی وانی لهم التناوش

بهمزه مضمومه بعد از الف خوانند وباقیان بواو مضمومه بعد از الف خوانند

تنبیهات توحید غرفه معلوم شد از لفظ ناظم وضم را غرفات

از نظایر نحو ظلمات ونظایر توحید وقف بها کنند وقاری جمع بتا ودر تناوش

قراهمزه هر یکی در مرتبه مد بر اصل خود باشد و حمزه بر قاعده خود باشد
در وقف و چیل یاد کرده شد و چون قرا حمزه موافق رسم بود تنبیه کرد
بقوله خاز و قوله حلوا تنبیه است باحتمال معنیین در نشاوش
یعنی شاید که از ناش بیوش باشد و شاید که از ناش باشد

۹۸۳ واجری عبادی ربی لیا مضافها وقل رفع غیر الله

یعنی یاء اضافه در سوره سبا سه است ان اجری الا نافع و ابو عمرو
و ابن عامر و حفص بفتح خوانند و عبادی الشکور حمزه باسکان خواند و ربی
انه سمیع نافع و ابو عمرو بفتح خوانند و یاء محذوفه دو است قوله کالجواب
و نکیری ورش در هر دو حرف باثبات یا خواند در حالت وصل دون الوقف و
ابو عمرو موافق ورش باشد در کالجوابی فقط و ابن کثیر کالجوابی باثبات یا
خواند در حالت وصل و وقف و در نکیر موافق باقی قرا باشد که بحذف
یا خوانند و چون از سوره سبا فارغ شد شروع کرد در فاطر فرمود که بعد کو
شس شکلا حمزه و کسایی هل من خالق غیر الله بخفض را خوانند و باقیان
والرفع و مبیت ولولو و یدخلونها یاد کرده شد و شکلا یعنی قوله تعالی غیر مقید شد

۹۸۴ ونجزی بیاء ضم مع فتح زایه وکل به ارفع وهو عن

یعنی ابو عمرو بن العلا کذلک نجزی بیاء مضمومه و فتح زای و اثبات الف
بعد از زای و کل برفع لام خواند و باقیان بنون مفتوحه و کسر زای و یاء
ساکنه بعد از زای و بنصب لام کل خوانند تنبیهات فرمود که
بیا ضم و نکفت بضم الیا تا ضد ضم یا و ضد ضم هر دو ماخوذ بود

۹۸۵ وفی السیء المخفوض همز اسکونه فشا بینات قصر

یعنی مدلول فاء فشا حمزه و مکر السیء باسکان همزه خواند و باقیان بجر
و مدلول حق و فاء فتی و عین علا ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و حفص
فهم علی بینت بحذف الف بر صیغت توحید خوانند و باقیان باثبات
الف بعد از نون بر صیغت جمع خوانند تنبیهات السیء مقید کرد
بخفض تا السیء مرفوع نحو المکر السیء بیرون رود که متفق الرفع است
و خصوصیت مد بینات و محل آن از لفظ ناظم معلوم شد و قاری
موحد بینت وقف بها کند و جامع بتا و بینت در تلاوت مقدم است بر السیء
و یاء اضافه در ین نامده است و زواید قوله نکیری فقط ورش باثبات
یا خواند در حالت وصل و ادغام کبیر در سوره سبا یازده است یعلم ما
بیعلم من اذن له فزع عن قال ربکم قل من یرزقکم و نجعل له و یقدر له
یقول للملایکه و نقول للذین کان نکیر و ادغام کبیر در سوره فاطر
ده است مرسل له یرزقکم اضل زین له العزة جمیعا خلقکم مواخر
لتبتغوا والله هو کان نکیر والانعام مختلف خلائف فی سورة یس

۹۸۶ وتنزیل نصب الرفع کهف صحابه وخفف فعززنا

یعنی مدلول کاف کهف و صحابه ابن عامر و حمزه و کسایی و حفص تنزیل العزیز بنصب
لام خوانند و باقیان برفع و شعبه قوله فعززنا بثالث بتخفیف زای خوانند
و باقیان بتشدید تنبیهات نصب را مقید کرد از بهر ضد و مراد
از تخفیف آنست که زای مشدد را تخفیف کرده اند و اما لدیس و ادغام نون در

الجزء الثالث والعشرون

٩١٧

واو یاد کرده شد و قوله بجملا یعنی قرات شعبه معنی است مرکادی را برحل آن

وَمَا عَمِلَتْهُ یَحْذِفُ الْهَا صُحْبَةٌ وَوَالْقَمَرُ ارْفَعْهُ سَمَا وَلَقَدْ

یعنی مدلول صحبه حمزه وکسایی وشعبه بحذف ها خوانده اند از قوله وما عملته وباقیان باثبات ها ومدلول سما حرمیان وابو عمرو والقمر قدرناه برفع خوانده وباقیان بنصب **تنبیهات** عملت مقید کرده اند بما تا قوله سما علت که حرف ثانی است خارج باشد که اسم در حذف هاء آن متفق اند و واو عاطفه در اول والقمر یا ورد تا ان تدرک القمر خارج باشد که در نصب آن متفق اند والمیته وذریتهم یاد کرده شد و بارتفاع وحلاوت رفع والقمر با ابتدائیت وسالم از حذف اشارت کرد بقوله سما وحلاوه

٩١٨

وَخَا یَخِصِّمُونَ افْتَحْ سَمَا لُذْ وَاخْفِ حُلْوًا بِرٍّ وَسَكِّنْهُ

یعنی مدلول سما ولام لذ حرمیان وابو عمرو وهشام وهم یخصمون بفتح خا خوانده اند واز سما مدلول با بر وحا حلو قالون وابو عمرو اخفا فتحه کرده اند ومدلول فا فتکملا حمزه باسکان خا وتخفیف صاد خوانده اند پس غیر مذکوره در تراجم ثلثه بکسر خا وتشدید صاد خوانده اند وایشان ابن ذکوان وعاصم وکسایی اند فتأمل ذلک **تنبیهات** قوله سکنه یعنی الخا وقوله خفف یعنی الصاد وقوله فتکملا یعنی تمام شد وجوه قرات یخصمون وآن چهار قرات است بطرق ناظم وصاحب تیسیر ووجه ختم که کسر خا است بروایت سعید آن اختیار ناظم نیست ومولف حروف بو کمال الدین احمد



زاهد در شهور سنه ثمانین وستمائه در قزوین بطریق غایة الاختصار فی قرات العشرة الامصار در ختم جمع الجمع از بهر شعبه بکسر یا خوانده وبر باقی مشایخ چهار وجه خوانده اند چنانچه ناظم یاد کرده

٩١٩

وَسَاکِنُ شُغْلٍ ضُمَّ ذِكْرًا وَكَسْرُ فِي ظِلَالٍ بِضَمٍّ وَاقْصُرِ

یعنی مدلول ذال ذکرا ابن عامر وکوفیان قوله فی شغل فاکهون بضم شین وغین خوانده اند وباقیان بضم شین واسکان غین ومدلول شین شلشلا حمزه وکسایی فی ظلال بضم ظا وحذف الف خوانده اند وباقیان بکسر ظا واثبات الف بین اللامین خوانده اند **تنبیهات** ضم را مقید کرده اند از بهر ضد ومراد از قصر لام عدم اشباع حرکت لام است تا از آن الف حاصل نشود وخصوصیت مد ومحل آن معلوم شد از لفظ ناظم وقوله شلشلا اشارت بمبادرت در قرات حمزه وکسایی زیرا که خفتی دارد وقوله ساکن شغل جائز باشد رفع نون با ابتدائیت وجایز باشد نصب نون که مفعول ضم باشد وقوله ذکرا اشارتست بوجهین مذکورین فافهم ذلک

٩٩٠

وَقُلْ جُبُلًا مَعْ كَسْرِ ضَمَّيْهِ ثِقْلُهُ اَخُو نُصْرَةٍ وَاضْمُمْ

یعنی مدلول همزه اخو ونون نصرة نافع وعاصم جبلا کثیرا بکسر جیم وبا وتشدید لام خوانده اند ومدلول کاف کذی وحا حلا ابن عامر وابو عمرو بضم جیم واسکان با وتخفیف لام خوانده اند پس آنکه از قرا در ترجمتین مذکور نیست بضم جیم وبا وتخفیف لام خوانده اند وایشان ابن کثیر وحمزه وکسایی باشند **تنبیهات** کسر را مقید کرده اند از بهر ضد وتشدید منزل

شد برلام از بهر ترتیب ووجه قرا که ازشان ساکت است معلوم
شد از قید اول ومکانا تکم یاذ کرده شد ومعانی رموز قد سبق

۹۹۱

**وَنَنْكُسْهُ فَاضْمُمْهُ وَحَرِّكْ لِعَاصِمٍ وَحَمْزَةَ وَاكْسِرْ عَنْهُمَا**

یعنی که عاصم وحمزه ننکسه فی الخلق بضم نون اول وفتح نون ثانی وکسر
کاف مع التشدید خواند وباقیان بفتح اول واسکان ثانی وضم کاف مع
التخفیف خواند **تنبیهات** ترجمه سه کانه که مذکور است بر سه حروف
اول منزلست بترتیب وترجمه رابعه که تثقیل است هم بر حرف ثالث
منزل باشد زیرا که مقید است بکسر وهر یک ازین تراجم
بر اصطلاح ناظم است الا مقید بتثقیل وتعقلون قد ذکر

۹۹۲

**لِيُنْذِرَ دُمْ غُصْناً وَالأَحْقَافُ هُمْ بِهَا بِخُلْفٍ هَدَى**

یعنی مدلول دال دم وغین غصنا ابن کثیر وابو عمرو وکوفیان لینذر من
کان در این سوره وقوله لینذر الذین ظلموا در احقاف بغیب خواندند وباما
بخطاب در سوره مدلول ها هدی بزی در سوره احقاف وجه ثانی
بخطاب خواند کما اشار بقوله بخلف هدی **تنبیهات** ترجمه غیب
از اطلاق معلوم شد وخطاب از ضد وضمیر هم باعتبار معنی عابد است
با جمع مذکور وبا دال دم وموضع احقاف موخر داشت تا خلاف بزی
مختص باشد بدان وفادی غیب واشا کفت بدوام حسن زیرا که اسناد
فعل است با رسول الله علیه الصلوة والسلام وقوله هدی یعنی لیس که
روایت بزی چنانچه کفته امد بدانست راه یافت بطریق ابو عمرو دانی

ناظم

وناظم قوله مالی چون از اختلاف کلمات فرش فارغ شد بیت را بیاآت
اضافه تمام کرد در این سوره یا اضافه سه است مالی لا اعبد حمزه باسکان
خواند فقط وانی اذا وانی امنت نافع وابو عمرو خواند در موضعین وابن
کثیر موافقت کند در ثانی ویا محذوفه قوله ولا ینقذون فقط ورش
باثبات یا خواند در حالت وصل وادغام کبیره است انا نحن نحیی
بما غفرلی واذا قیل لهم اتقوا واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم انطعم
من لا یستطیعون نصرهم انا نعلم ما جعل لکم ان یقول له **سورة والصافات**

۹۹۳

**وَصَفّاً وَزَجْراً ذِكْراً ادْغَمْ حَمْزَةٌ وَذَرْواً بِلاَ رَوْمٍ بِهَا**

۹۹۴

**وَخَلاَّدُهُمْ بِالْخُلْفِ فَالْمُلْقِيَاتِ فَالْمُغِيرَاتِ فِي ذِكْراً وَصُبْحاً**

یعنی حمزه موافقت کند با ابو عمرو در ادغام تا والصافات در صاد صفا
وتا والزاجرات در زای زجرا وتا فالتالیات در ذال ذکرا وتا والذاریات
در ذال ذروا در سوره والذاریات لکن حمزه را روم نباشد در مواضع مذکوره
بعد از ان فرمود ~~بعد از ان فرمود~~ که خلاد بیک وجه ادغام کند تا فالملقیات
در ذال ذکرا در مرسلات وتا فالمغیرات در صاد صبحا در عادیات
وبوجه دوم اظهار کند در موضعین وباقیان اظهار کنند **تنبیهات**
قوله بلا روم ظاهر لفظ ناظم دلالت بر ان دارد که حمزه ادغام کند بی روم
وابو عمرو بر اصل خود باشد در روم واین قول بعضی است از شراح وقول
بعضی انست که ادغام وروم متنافیان اند زیرا که ادغام ضد حرکت است
وروم نوعی است از اتیان بحرکت پس مراد ناظم حمل کنیم که ابو عمرو ادغام کند

بوسیل جواز وحمزه بوسیل وجوب وقوله فحصلا اشارتست بذین
معنی مذکور ونیز تنبیه است برانجه ادغام درین مواضع مخصوص
نیست بحمزه زیراکه اصل باب ازان ابوعمرواست

۹۹۵ بِزِينَةٍ نَوِّنْ فِي نَدٍ وَالْكَوَاكِبَ انْصِبُوا صَفْوَةً بِسَمَّعُونَ
۹۹۶ بِثِقْلَيْهِ وَاضْمُمْ تَا عَجِبْتُ شَذًا وَسَاكِنٌ مَعًا أَوْ آبَاؤُ بَاكِيفَ

یعنی مدلول فا، فی ونون ندحمزه وعاصم بزینة بتنوین خواندو باقیان
بحذف تنوین ومدلول صاد صفوه شعبه الكواكب بنصب خواندو باقیان
بخفض پس درمزج کلمتین قرا بر سه مرتبه باشند ومدلول شین شذا
وعین علا حفص وحمزه لا یسمعون بفتح سین وتشدید آن وتشدید میم
خواندو باقیان باسکان سین وتخفیف سین ومیم خوانند ومدلول
شین شذا حمزه وکسایی بل عجبت بضم تا خوانند و باقیان بفتح ومدلول کاف
کیف وبا، بلا ابن عامر وقالون اوآباؤنا درین سوره ودر واقعه باسکان
واو خوانند درموضعین وباقیان بفتح **تنبیهات** محل تشدید در
موضعین وفتح سین معلوم شد مرقاری مشدد را از لفظ ناظم وسکون
آن مر مخفف را از نحو لا یسمعون حسیسها واسکان منزل شد بر واو
زیراکه صلاحیت آن دارد والمخلصین ونعم یاذکرن شد وقوله کیف
بلا اشارتست بدانچه نقل اسکان از ورش اندک اند وچون
نسبت بل با غسل قلبی دارد تنبیه کرد بدان بقوله کیف بلا

۹۹۷ وَفِي يُنْزَفُونَ الزَّايَ فَاكْسِرْ شَذًا وَقُلْ فِي الْاُخْرَى ثَوَى
واضمم یزفون فاکملا

یعنی مدلول شین شذا حمزه وکسایی عنها ینزفون درین سوره بکسر زای خوانند
وباقیان بفتح ومدلول ثا، ثوی کوفیان در واقعه بکسر زای خوانند
وباقیان بفتح ومدلول فا، فاکملا حمزه قوله الیه یزفون بضم یا خواندو باقی
قرا بفتح **تنبیه** معین کرد باید محل کسر زا زیرا که از اول کلمه
دور بود ومراد از اخری واقعه است وبا بنی ویا ابت یاذکره شدواتون
الرجل اذ اسکر وچون در بحث مست نشوند تنبیه کرد بدان بقوله شذا علا

۹۹۸ وَمَاذَا تُرِي بِالضَّمِّ وَالْكَسْرِ شَائِعٌ وَإِلْيَاسَ حَذْفُ الْهَمْزِ
مثلاه بالخلف

یعنی مدلول شین شایع حمزه وکسایی ماذا تری بضم تا وکسر را ویا، ساکنه
خواندو باقیان بفتح تا ورا خوانند ودر اماله اند براصل خود باشند
ومدلول میم مثلا ابن ذکوان قوله وان الیاس درحالت وصل حذف همزه کند
بیک وجه وبوجه دوم همچو باقی قرا با ثبات همزه قطع مکسوره خواند **تنبیهات**
قوله والیاس حذف الهمز مراد حذف همزه است درحالت وصل پس بر
مذهب آنک همزه را وصل کرده چون ابتدا کند همزه را مفتوح کرده اند
ودر ان وجه که همزه قطع باشد مکسور پس ابن ذکوان بیک وجه در
حالت وقف همزه الیاس را مکسور خوانند وبوجه ثانی مفتوح والله اعلم

۹۹۹ وَغَيْرُ صِحَابٍ رَفْعُ اللهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ وَإِلْيَاسِينَ بِالْكَسْرِ
۱۰۰۰ مَعَ الْقَصْرِ مَعْ إِسْكَانِ كَسْرٍ دَنَا غِنًى وَإِنِّي وَذُو الثُّنْيَا

یعنی قرا سبعه غیر از حفص وحمزه وکسایی که مدلول ایشان صحابست
قوله الله ربکم ورب برفع کلمات ثلثه خوانند وحفص وحمزه وکسایی بنصب

خواند ومدلول دال دنا وغش یعنی ابن کثیر وابو عمرو وکوفیان علی آل یاسین
بکسر همزه وسکون لام وحذف الف خوانده‌اند ونافع وابن عامر بفتح همزه و
کسر لام واثبات الف خوانند **تنبیه** قوله وصلا یعنی وصل کن یا
قصر همزه الیاسین را وآن حذف الف آل یاسین باشد که بعد از همزه
می آید وقوله دنا غنی ای قرب غناه یعنی نزدیک وسهل است استغنا
نادی ترجمه مذکوره از تاویل تعبیر بعد از آن فرمود که یاءات اضافه سه
است انی اری وستجدنی ان شاء الله وانی اذبحک نافع هر سه را بفتح خواند
وابن کثیر وابو عمرو موافق نافع باشند در اول وثانی وچون ستجدنی یا ان
شاء الله متصل است اشاره کرد بقوله وذوا لثنیا ویاء محذوفه قوله
لتردین فقط ورش در حالت وصل با اثبات یا خواند وادغام کبیر در است
والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا. الیوم مستسلمون
قول ربنا. اذا قیل لهم. ذریته هم الباقین. اذ قال لابیه. والله
خلقکم. اذ قال لقومه ۞ **سورة ص**

١٠٠١ **وضم فواق شاع خالصة اضف له الرحب وحد**

یعنی مدلول شین شاع حمزه وکسائی مالها من فواق بضم فا خوانند
وباقیان بفتح ومدلول لام له وهمزه الرحب هشام ونافع بخالصة ذکری
الدار باضافه خوانند یعنی بحذف تنوین وباقیان باثبات تنوین خوانند
ومدلول دال دخللا ابن کثیر واذکر عبدنا بفتح عین واسکان با وحذف
الف بر صیغت توحید خواند وباقیان بکسر عین وفتح با واثبات الف بر صیغت



جمع خوانند **تنبیهات** صیغه توحید عبدنا از لفظ ناظم معلوم شد
وصیغت جمع مشهور آن عبادا است وعبادا در تلاوت بر خالصة مقدم
است ودخللا اشارت است بدین معنی ودر توحید عبدنا ایوب نیز متفق
اند واز این است که ترجمه خالصة مقدم داشت بر ترجمه عبدنا ابرهیم که
آن مختلف فیه است زیرا که قریب است بخالصة ولیکه وسوق التیسیع

١٠٠٢ **وفی یوعدو نذدم حلا وبقاف دم وثقل غساقا**

یعنی مدلول دال دم وحا حلا ابن کثیر وابو عمرو هذا ما توعدون بغیب
خوانند وباقیان بخطاب ومدلول دال دم ابن کثیر در سورة قاف
ما توعدون لکل بغیب خواند وغیر ابن کثیر بخطاب ومدلول شین شاید
وعین علا حمزه وکسائی وحفص وغساق در دو سورة وغساقا در سورة
عم بتشدید سین خوانند وباقیان در موضعین بتخفیف سین خوانند
**تنبیهات** ترجمه توعدون از اطلاق معلوم شد وتشدید غساق
از لفظ ناظم معلوم شد وقوله شاید علا اشارت است بوجه قرات
تشدید وتنبیه بیخت بر عذاب مرکافرانرا ۞ والله اعلم

١٠٠٣ **وآخر للبصری بضم وقصره ووصل اتخذناهم حلا**

یعنی ابو عمرو وآخر من شکله ازواج بضم همزه وحذف الف خوانند وباقیان
بفتح واثبات الف بعد از همزه خوانند ومدلول حا حلا وشین شرعه ابو عمرو
وحمزه وکسائی اتخذناهم سخریا بهمزه وصل خوانند وباقیان بهمزه قطع
**تنبیهات** مراد از قصر حذف حرف مد است ومحل آن از لفظ ناظم

معلوم شد و ورش بر اصل خود باشد در قوله و اخو در ممدود وقفا دی همزه
وصل ابتدا بکسر همزه اتخذ نا هم کند و انکه بهمزه قطع خواند در حالت وصل
و وقف بفتح خواند و قوله جلا شعه ولا اشارت بانجه کفته امد و سخریا والمخلصین با ذکر شد

١٠٠٤ وَفَالحَقُّ فِي نَصْرٍ وَخُذْ يَا لِي مَعًا وَانِّي وَبَعْدِي مَسَّنِي لَعْنَتِي الِى

یعنی مدلول فاء فی ونون نصر حمزه و عاصم قال فالحق برفع خواند و باقیان
بنصب **تنبیهات** قوله فالحق مقید کردانید بفا تا قوله والحق
خارج باشد که قرا در نصب ان متفق اند و چون قرات رفع فالحق تاویل
احتیاج ندارد بسبب ابتدائیت و لاملان خبر آن تنبیه کرد بدان بقوله
فی نصر بعد ازان فرمود که یاآت اضافه درین سوره شش ست حث
کردطالب را بدانستن آن بقوله خذ اول آن ولی نعجة وثانی ما کان لی من
علم حفص در موضعین بفتح خواند وانی احببت حرمیان و ابو عمرو بفتح
خواند و لاحد من بعدی نافع و ابو عمرو بفتح خواند و مسنی الشیطان
حمزه باسکان خواند و لعنتی الی نافع بفتح خواند و یاء زواید نیامده است
درین سوره و اما ادغام کبیر ده واده است ام عندهم خزائن رحمة تسعون نعجة
قال لقد فاستغفر ربه سلیمان نعم ذکر ربی قال رب اغفر لی
القهار رب اذ قال ربک قال رب فانظرنی اقول لاملان
جهنم منک

## سُورَةُ الزُّمَرِ

١٠٠٥ أَمَنْ خَفَّ حِرْمِيٌّ فَشَا مَدَّ سَالِمًا مَعَ الْكَسْرِ حَقٌّ عَبْدَهُ

یعنی مدلول حرمی و فاء فشا نافع و ابن کثیر و حمزه امن هو بتخفیف میم خواند

وباقیان بتشدید میم و مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو ورجلا سلما باثبات
الف بعد از سین وکسر لام خواند و باقیان بفتح لام و حذف الف خواند
و مدلول شین شمردلا حمزه و کسایی بکاف عبده بکسر عین و فتح با و اثبات
الف بر صیغهٔ جمع خواند و باقیان بفتح عین و اسکان با و حذف الف
بر صیغهٔ توحید خواند **تنبیهات** مراد ازانچه کفت خف تخفیف
میم است از قوله امن که صلاحیت اسکان دارد خصوصیت مد سالما
و محل آن از لفظ ناظم معلوم شد و میم مد دمز نیست زیرا که ترجمه است
و صیغهٔ عبده از لفظ ناظم معلوم شد و انتهائکم ولیضل و برضه یاد کرده
شد و چون قرات سالما بمد اصل بود که اسم فاعل است بدان
تنبیه کرد بقوله حق و خفت قرات عباد بر صیغهٔ جمع اشاره کرد بقوله شمردلا

١٠٠٦ وَقُلْ كَاشِفَاتٌ مُمْسِكَاتٌ مُنَوِّنًا وَرَحْمَتِهِ مَعْ ضُرِّهِ النَّصْبُ حُمِّلَا

١٠٠٧ وَضُمَّ قَضَى وَاكْسِرْ وَحَرِّكْ وَبَعْدُ رَفْعُ شَافٍ مَفَازَاتٍ اجْمَعُوا

یعنی مدلول حاء حملا ابو عمرو هل هن کاشفات ضره و ممسکات رحمته
بتنوین تاءین و نصب راء ضره و تاء رحمته و باقیان بحذف تنوین در حرفین
و جر ضره و رحمته خواند و مدلول شین شاف حمزه و کسایی التی قضی علیها
الموت بضم قاف و کسر ضاد و یاء مفتوحه در کلمهٔ قضی و رفع تا در الموت
خواند و باقیان بفتح قاف و ضاد و اثبات الف در مکان یا و نصب
تاء الموت خواند و مدلول شین شاع و صاد صندلا شعبه و حمزه و کسایی
مفازاتهم باثبات الف بعد از زای بر صیغهٔ جمع خواند و باقیان بحذف

الف بر صیغهٔ توحید **تنبیهات** ضرّ بر رحمته مقدم داشت در تلاوة اگر گفته بودی و بالنصب ضرّ و رحمته حلاوة آن زیادة بودی بسبب ترتیب نگاه داشتن و قوله واجمعوا مطلق جمع جمل مرصحیحاست و مکانا تکم و لا تقنطوا یاد کرده شد ○ والله اعلم

**وزد تأمرونی النون کهفا و عم خفه فتحت خففی لکوف و خذ یا تأمرونی ارادنی و انی معا مع یا عبادی**

یعنی مدلول کاف کهفا ابن عامر تأمرونی اعبد بدو نون مخفف نون اول مفتوح و ثانی مکسور خواند و باقی قرا بیک نون خواند و بعد ازان شروع در بیان تخفیف و تشدید نون فرمود که مدلول عم نافع و ابن عامر بتخفیف نون خواند پس نافع که از اصحاب قرا باقی است بیک نون مخفف خواند و ابن عامر که صاحب نونین بود بتخفیف نونین خواند و غیر از نافع و ابن عامر بیک نون مشدد خواند پس حاصل از ترجمتین آمد سبعه راسه قرات باشد بعد ازان فرمود که کوفیان فتحت و فتحت در موضعین این سورة و فتحت السماء در سورة عم بتخفیف تاء اول خواند و باقیان بتشدید در مواضع ثلثه **تنبیهات** قرات نافع و ابن عامر اگرچه موافق اند در تخفیف تأمرونی اما در لفظ آن مختلف اند زیرا که ابن عامر بدو نون می خواند که ان اصل است و قوله کهفا اشارتست بدین معنی و در این سورة یاء اضافه پنج است تأمرونی اعبد نافع و ابن کثیر بفتح خواند و انی ارادنی الله حمزه باسکان خواند و انی امرت نافع بفتح خواند و انی اخاف حرمیان و ابو عمرو بفتح خواند

وقل یا عبادی الذین اسرفوا ابو عمرو و حمزه و کسایی باسکان خواند و یاء زواید قوله فبشر عبادی سوسی در حالت وصل بفتح یا خواند در حالت وقف باسکان یاء و ادغام کبیر بیست و هشت است الکتاب بالحق یحکم بینهم سبحانه هو الله خلقکم و انزل لکم خلقکم و جعل له یکفر کم قلیلا من فی النار لکن و قیل للظالمین اکبر لو اظلم ممن اوکذب بالصدق جهنم مثوی الشفاعة جمیعا یحکم بین انه هو القیامة تری العذاب بغتة او تقول لو ان الله هدانی جهنم مثوی خالق کل شیء بنور ربها اعلم بما و قال لهم الی الجنة زمرا و قال لهم

## سورة المؤمن

**و یدعون خاطب اذ لوی ها منهم بکاف کفی او و سکن لهم و اضمم یظهر و اکسر رفع الفساد انصب**

یعنی مدلول همزه اذ و لام لوی نافع و هشام والذین تدعون من دونه بخطاب خواند و باقیان بغیب و مدلول کاف کفی ابن عامر اشد منکم بکاف خواند و غیر او بها خواند و مدلول ثا ثملا کوفیان او ان باسکان واو خواند و پیش از واو ساکن همزه زیادة کرده اند و باقیان بفتح واو خواند و حذف همزه کنند و مدلول همزه الی و عین عاقل و حا حلا نافع و حفص و ابو عمرو یظهر بضم یا و کسر ها و الفساد بنصب دال خواند و باقیان بفتح یا و ها و رفع دال خواند پس قرا سبعه را دو قوله ان و قوله یظهر چون جمع کنی چهار قرات باشد فتامل ذلک **تنبیهات** قوله ها منهم در ترتیب بلکه ترجمه است و قوله زد الهمز یعنی پیش از واو همزه زیاده کن زیرا که چون

١٠٠٨
١٠٠٩
١٠١٠
١٠١١

وقل

ساکن باشد لازم اید که همزه بیش اذوی باشد که مصلح اسکان باشد
زیرا که تلفظ بساکن نتوان کرد و قوله ثملا تنبیه است بدین معنی که کفته
امد و قوله وسکن یعنی واو را ساکن کردان و قوله واضمم یظهر یعنی ها را
از یظهر مضموم کردان و قوله واکسرن یعنی ها را مکسور کردان و قوله
ورفع الفساد انصب یعنی دال مرفوع فساد را منصوب کردان و لفی اشاد
بدانجه مرسوم است بکاف و قرات ابن عامر موافق مصحف شام باشد

**فَاطَّلِعَ ارْفَعْ غَيْرَ حَفْصٍ وَقَلْبِ نَوِّنْ وَامْرِ حُمَيْدٍ اَدْخِلُوا**
**عَلَى الْوَصْلِ وَاضْمُمْ كَسْرَهُ يَنْذِرُوْنَ كَهْفُ سَمَا وَاحْفَظْ مُضَافًا وَاِنَّهَا الطَّلا**
**ذَرُوْنِيَ وَادْعُوْنِيَ وَاِنِّي ثَلٰثَةٌ لَعَلِّيَ وَفِي مَالِيَ وَاَمْرِيَ مَعَ الِيَ**

یعنی قراء سبعه غیر از حفص فاطلع برفع خوانند و حفص بنصب خواند
ومدلول میم من و حا حمید ابن ذکوان و ابوعمرو علی کل قلب بتنوین
خوانند و باقیان بحذف تنوین ومدلول نقر و صاد صلا ابن کثیر
و ابوعمرو و ابن عامر و شعبه ادخلوا ال فرعون بهمزه وصل خوانند و بضم
خا در حالت وصل و باقیان بهمزه قطع و کسر خا در حالت وصل و وقف
**تنبیهات** قوله قلب در تلاوت مقدم است و عطف علی الوصل
ترجمه است نه رمز و واصل بضم همزه ابتدا کند و فاطلع بفتح در وصل
و وقف و اماله حم و خلاف کلمات وصد و یدخلون و لکن قیلون و ینفع
و سیدخلون و شیوخا و هاد و واق مجموع یاد کرده شد و چون قرات
تنوین قلب سالم بود از حذف ثنا کرد برقائی ان بقوله من حمید و مصحف

قرات وصل از جهت روایت و عربیت اشارت کرد بقوله نفر صلا و صلا
اسم ممدود است ای ذکاء مقصور کرداند از بهر نظم و چون وجه قرات
ینذرون که مناسب طرفین بود رعایت کرده اند بعلو حجت اشارت کرد
بقوله علی حجة بعد از ان فرمود نکاه دار یا آت اضافه را و ان هشت است
ذرونی اقتل و ادعونی استجب ابن کثیر بفتح خواند و انی اخاف در سه
موضع حرمیان و ابوعمرو بفتح خوانند و مالی ادعوکم حرمیان و ابوعمرو
و هشام بفتح خوانند و امری الی الله نافع و ابوعمرو بفتح خوانند و لعلی
ابلغ حرمیان و ابوعمرو و ابن عامر بفتح خوانند و یاء محذوفه درین سورت
سه است التلاق و التناد و قوله اتبعون ورش در تلاق و التناد
اثبات یا کند در حالت وصل و قالون را دو وجه باشد و ابن کثیر
در موضعین باثبات یا خواند در حالت وصل و وقف و قوله و اتبعونی
ابن کثیر در حالتین باثبات یا و قالون و ابوعمرو در حالت وصل باثبات
یا خوانند و ادغام کبیر بیست و نه است ذی الطول لا اله الا هو بالباطل
لیدحضوا و ینزل لکم الدرجات ذو العرش ان الله هو السمیع
فقال رجل و ان یک کاذبا یرید ظلما اذا هلک قلتم زین لفرعون
و یا قوم مالی الغفار لا جرم ما اقول لکم قد حکم بین العباد فی النار لخزنة
لخزنة جهنم لننصر رسلنا انه هو السمیع البصیر لخلق و قال ربکم
جعل لکم الیل لتسکنوا خالق کل جعل لکم و رزقکم من الطیبات
هو الذی خلقکم یقول له قیل لهم جعل لکم **تنبیه** نحو فاغفر

للذين از قسم ادغام صغير باشد سُورَة فُصِّلَت

وَاِسْكَانُ نَحْسَاتٍ بِهِ كَسْرَةُ ذَكَا وَقُولُ مُمِيلٍ

يعنى مدلول ذال ذكا ابن عامر و كوفيان قوله فى ايام نحسات بكسره حا خوانند و باقيان باسكان بعد از ان اشارة كرد بفتح و اماله از بهر ابو الحارث در الف نحسات و اكثر نقله ترك اماله اختيار كرده اند چنانچه در تيسير گفت و اذن است كه ناظم بضعف روايت اماله اشارة كرد بقوله اخملا و مولفان مختصر در دمشق محروسه در تاريخ سنه خمس و تسعين و ستمائه بر جميع مشايخ بدو وجه خوانده است و چون در حرم خليل عليه السلام بر شيخ القرا برهان الدين جعبرى رحمه الله يغفر انه در ختم جمع الجمع بدين حرف رسيد گفت بروايت ابو الحارث اماله جايز است و انچه در تيسير ابو عمرو دانى نقل كرده است حكايت است نه روايت لكن فتح اشهر و افصح است پس اماله نيز جايز باشد و شايد مع

١٠١٦

وَيَحْشُرُ يَا ضُمَّ مَعْ فَتْحِ ضَمِّهِ وَاَعْدَا خُذْ وَالْجَمْعُ

١٠١٧

لَدَيْ ثَمَرَاتٍ ثُمَّ يَا شُرَكَائِيَ الْمُضَافُ وَيَا رَبِّي بِهِ

يعنى حا خذ قراء سبعه غير از نافع و يوم يحشر يا مضمومه و فتح شين و رفع اعدا خوانند و نافع بنون مفتوحه و ضم شين و نصب اعدا خوانند و مدلول عم و عين عقنقلا نافع و ابن عامر و حفص و ما تخرج من ثمرات باثبات الف بر صيغه جمع خوانند و باقيان حذف الف بر صيغه توحيد ثمرت قوله يا ضم دو ضمه اند ضمه يا نون است و ضمه ضم

الجزء الخامس والعشرون

فتح و ترجمه اعدا از اطلاق معلوم شد و قارى توحيد وقف بها كند و قارى جمع بتا و اللذين و يلحدون و ارنا و اعجمى و اما لذنائى باذ كرده شد و يا اضافه قوله ابن شركائى ابن كثير بفتح خواند و الى ربى ان لى ورش و ابو عمرو بفتح خوانند و قالون را دو وجه باشد كما اشار بقوله به الخلف نجلا و يا محذوفه درين سورة نيامده است و ادغام كبير شانزده است فقال لها انطق كل شئ خلقكم النار لهم دار الخلد جزاء توعدون نحن تدعون نزلا من الشيطان نزغ انه هو والقمر لا تسجدوا بالذكر لما يقال لك قبل للرسل فاختلف فيه من بعد ضراء نبين لهم سُورَةُ الشُّورَى وَالزُّخْرُفِ وَالدُّخَانِ

١٠١٨

وَيُوحِي بِفَتْحِ الْحَا دَارٍ وَيَفْعَلُونَ غَيْرُ صِحَابٍ يَعْلَمُ

يعنى مدلول دال دار ابن كثير كذلك يوحى بفتح حا و اثبات الف بعد از حا خوانده است و باقيان بكسر حا و بعد از حا يا ساكنه خوانند و قراء سبعه غير از صحاب ما يفعلون بغيب خوانند و مدلول صحاب حمزه و كسائى و حفص خطاب خوانند و مدلول كاف كما و همزه اعتلا ابن عامر و نافع يعلم الذين برفع ميم خوانند و باقيان بنصب تنبيهات يوحى كه در آخر سورة است ضم نكرد با اول كه قرا در ان متفق اند در كسر حا آن و روايت فتح يا يوحى آمده است در تلفظ كردن و الف يوحى دانسته شد از وحى يوحى و يا يوحى از نحو يوحى اليهم و ترجمه يفعلون از اطلاق معلوم شد و از ترتيب تلاوت معلوم شد كه كلمه مختلف فيه يعلم ثانى است

له بعدا كُلُوا الذين يجادلون مى آيد ويعلم اول كه بعد از و نفعلون مى آيد
فرا متفق اند در رفع آن وحم ويكاد و ينزل الغيث والريح وينفطرن ويبشر

١٠١٩ بِمَا كَسَبَتْ لَا فَاءَ عَمَّ كَبِيرَ فِي كَبَائِرَ فِيهَا ثُمَّ فِي النَّجْمِ شَمْلَلَا

يعنى مدلول عمّ نافع وابن عامر فبما كسبت ايديكم بغير فا خواندند وباقيان
در اول كلمه با ثبات فا خواندند ومدلول شين شملّلا حمزه وكسايى كباير
الاثم در اين سوره ودر نجم بكسر با پيش از يا ساكنه بغير الف خواندند وباقيان
بفتح با وبعد از با باثبات الف وبعد از الف همزه مكسوره خواندند

تنبيهات از اطلاق ناظم معلوم شد كه فا در اول كلمه باشد واز لفظ
كبير وكباير متعين شد از ترجمه آن وقوله شملّلا اشارتست بخفت
قرائت حمزه وكسايى وقوله عمّ اشارتست بدانكه در مصاحف
شام ومدينه فبما كسبت مرسوم است بفا والله اعلم

١٠٢٠ وَيُرْسِلَ فَارْفَعْ مَعْ فَيُوحِي مُسَكِّنًا أَتَى أَوْ وَإِنْ كُنْتُمْ

يعنى مدلول همزه اتى نافع او يرسل رسولا فيوحى برفع لام او يرسل و
اسكان يا يوحى خواند وباقيان بنصب يرسل ويوحى خواندند وقوله ان كنتم
از سوره زخرف است فرمود مدلول شين شذا وهمزه العلا حمزه وكسايى
ونافع صفحا ان كنتم بكسر همزه خواندند وباقيان بفتح وقوله شذا العلا
اشارتست بعلو روايت وصحت آن از جهت عربيت ودر سوره شورى
يا اضافه نيست ويا محذوفه قوله الجوار فقط ابن كثير باثبات
يا خواند در حالتين ونافع وابو عمرو باثبات خواندند در حالت وصل

١٠٢١ وَيُنْشَأُ فِي ضَمٍّ وَثِقْلٍ صِحَابُهُ عِبَادُ بِرَفْعِ الدَّالِ فِي عِنْدَ

يعنى مدلول صحاب حفص وحمزه وكسايى اومن ينشأ بضم يا وفتح نون
وتشديد شين خواندند وباقيان بفتح يا واسكان نون وتخفيف شين
ومدلول غين غلغلا ابو عمرو وكوفيان عباد الرحمن بباء مفتوحه واثبات
الف بعد از با ورفع دال عباد الرحمن خواندند وباقيان در مكان با نون
ساكنه وحذف الف وفتح دال عند الرحمن خواندند وقوله غلغلا مى
تغلغل الماء فى الشجر اذا تخللها اشارتست بدانكه قرائت عباد وعند
يك معنى است واگرچه لفظشان مختلف است والله اعلم

١٠٢٢ وَسَكِّنْ وَزِدْ هَمْزًا كَوَاوٍ أَؤُشْهِدُوا أَمِينًا وَفِيهِ الْمَدُّ

يعنى مدلول همزه امينا نافع اشهدوا خلقهم بهمزه ثانيه مسهله
بلا خلف همچو واو وسكون شين خواند ومدلول با بلال قالون ادخال الف كند
ميان همزتين يك وجه وبوجه دوم ترك ضد كند وموافق كند
با ورش وابن قول اشهر است ودر قرائتش شين ساكن باشد وباقيان
اشهدوا خلقهم بهمزه مفتوحه بى مد وبى همزه مسهله خواندند وفتح
شين تنبيهات از لفظ ناظم معلوم شد كه قوله سكن مراد
سكون شين است وضد زيادتى همزه حذف همزه باشد ومراد از مد
الف است كما مر وقوله كواو عبارتست از همزه بين بين واشارة كرد بصحت
ناقل قرائت بقوله امينا كه منقولست از نافع قرأت على السبعين من التابعين

١٠٢٣ وَقُلْ قَالَ عَنْ كُفْؤٍ وَسُقْفًا بِضَمِّهِ وَتَحْرِيكِهِ بِالضَّمِّ ذِكْرٌ

یعنی مدلول عین عن وکاف کفوٴ حفص وابن عامر قال اولو بفتح
قاف واثبات الف بعد از قاف وفتح لام بعد از الف خوانند
وباقیان بضم قاف وسکون لام وحذف الف خوانند ومدلول ذال
ذکو وهمزه ابتلا ابن عامر وکوفیان ونافع قوله سُعفا بضم سین وقاف خوانند
تنبیهات از کلمه قل وقال مستغنی شد از ترجمهٔ قرائتی وجه
ودر تیسیر قل مقید کرده اند با ولو تا ملتبس نشود بقال لمترفوها لما
در فتح قاف آن متفق اند وناظم اعتماد بر شهرت قرات کرد وتنبیه کرد
بکفایت وبعلو مرتبه قاری بقوله عن کفوٴ وقوله ذکو
ابتلا اشارت است بزیادتی علم قاری وقوت حجت او ۵
وَحُكْمُ صِحَابٍ قَصْرُ هَمْزَةِ جَآءَنَا وَاَسْوِرَةٌ سَكِّنْ
یعنی مدلول حا حکم وصحاب ابو عمرو وحمزه وکسایی وحفص
حتی اذا جاءنا بحذف الف خوانند وباقیان باثبات الف میان همزه
ونون خوانند تنبیهات حاء حکم رمز است جا نکه کاف کم
صحبة که در کاف رمز است ومراد از قصر همزه جاءنا است که اشباع
فتحه نکنند بر وجهی که از آن اشباع الفی حاصل شود وقرا در فتح واماله
بر اصل خود باشند ودو مراتب مد وتحقیق وتخفیف بر قرار خود
ولما ونا ایها الساحر قد سبق وقوله عدلا اشارت است بجمع
اسورة بوزن افعله نحو خمار واخمره ۵ والله اعلم
وَفِي سُلُفًا ضَمَّا شَرِيفٌ وَصَادُهُ يَصِدُّونَ
کسر الضم في حق نهشلا ۵



یعنی مدلول شین شریف حمزه وکسایی فجعلناهم سلفا بضم سین
وضم لام خوانند وباقیان بفتح حرفین ومدلول فا فی وحق ونون نهشلا
حمزه وابن کثیر وابو عمرو وعاصم منه یصدون بکسر صاد خوانند وباقیان
بضم تنبیهات قوله ضما ضم حرفین متصل باشد بر سین ولام سُلُفا
که اطلاق ناظم دلالت بر آن می کند وچون صاد یصدون دور
تر افتاده است کسر را مقید کرده اند بدان ومعانی رموز قد سبق
ءَالِهَةُ الْكُوفِي يُحَقِّقُ ثَانِيًا وَقُلْ اَلِفًا لِلْكُلِّ ثَالِثًا ابْدِلَا
یعنی قرا کوفه وقالوا ءالهتنا بتحقیق همزه ثانیه وباقیان بتخفیف یعنی
بتسهیل بین بین وقرا سبعه همزه ثالثه را ابدال کنند بالف تنبیهات
کوفیان در تحقیق همزتین ءالهتنا بر قاعده خود باشند وحرمیان وابو عمرو
وابن عامر تسهیل همزه ثانیه کنند بین بین واز قرا کسی ادخال الف نکنند
میان همزتین وورش بر اصل خود باشد در مد وثلثه لکن مخالف قاعده
خود باشد در ابدال وحمزه در وقف بر قاعده خود باشد والله اعلم
وَفِي تَشْتَهِيهِ تَشْتَهِي حَقُّ صُحْبَةٍ وَفِي يُرْجَعُونَ
یعنی مدلول حق وصحبه ابن کثیر وابو عمرو وشعبه وحمزه وکسایی بحذف
هاء ضمیر خوانند در تشتهیه پس قرات ایشان تشتهی الانفس باشد
وباقیان اثبات هاء ضمیر کنند بعد از یاء ساکنه ومدلول شین شایع ودال
دخللا حمزه وکسایی وابن کثیر والیه یرجعون بغیب خوانند وباقیان
بخطاب تنبیهات از لفظ تشتهی وتشتهیه کلمه مستغنی

١٠٢٨

شد از ترجمه آن وچون در مصحف شام ومدینه بحذف ها مرسوم
است اشارت کرد بدان بقوله خذ صحبة ونیز در ان خفتی هست

**وَفِي قِيلِهِ اكْسِرْ وَاكْسِرِ الضَّمَّ بَعْدُ فِي نَصِيرٍ وَخَاطِبْ تَعْلَمُونَ**

یعنی مدلول فا فی ونون نصیر حمزه وعاصم وقیله یارب بکسر لام وهاء مع
الصلة خواندو باقیان بفتح وضم مع الصلة خواند ومدلول کاف کما وهمزه
الخلا ابن عامر ونافع فسوف تعلمون بخطاب خواندو باقیان بغیب

**تنبیهات**

تعلمون مختلف فیه آخر سورة است زیراکه بعد از قیله است پس
قوله الا من شهد بالحق وهم یعلمون خارج باشد که قرا متفق
اند در غیب آن وبظهور آن تنبیه کرد بقوله انجلا

١٠٢٩

**بِتَحْتِي عِبَادِي الْيَا وَيَغْلِي دَنَا عُلاً وَرَبُّ السَّمَوَاتِ**

یعنی در این سورة یاء اضافه من تحتی انجلا ویا عبادی لا خوف است
نافع وبزی وابو عمرو من تحتی بفتح خواندو یا عبادی ابوبکر در حالة
وصل بفتح خواندو در حالة وقف باسکان ونافع وابو عمرو وابن عامر
باسکان خواند در حالتین وابن کثیر وحفص وحمزه وکسایی بحذف
یا خواند ویاء محذوفه فاتبعونی هذا ابو عمرو در حالة وصل باثبات
یا خواند ومدلول دال دنا وعین علی ابن کثیر وحفص یغلی فی البطون
بتذکیر خواندو باقیان بتانیث ومدلول ثاء ثملا کوفیان رب السموات
بجر خواندو باقیان برفع **تنبیهات** قوله عبادی الیا آخر مسایل

زخرف است ورب السموات اول مسایل دخان ویغلی در ثملا وقف
موخر است از بهر وزن مقدم داشت وترجمهٔ آن از اطلاق معلوم
شد وخفض را از بهر ضد مقید کردانید وچون حکم بر مضاف است
نه بر مضاف الیه پس معلوم شد که خلاف در باء رب است نه در تاء
السموات وبقید رب السموات ربکم ورب ابائکم بیرون رود
که قرا در رفع آن متفق اند وچون لفظین صلاحیت رفعیت دارند از
جهت اعراب تنبیه کرد بدان بقوله ثملا وتعبیر جر کرد بر خفض بر مذهب کوفیان

١٠٣٠

**وَضَمَّ اعْتُلُوهُ اكْسِرْ غِنىً انَّكَ افْتَحُوا رَبِيعًا وَقُلْ**

یعنی مدلول غین غنی ابو عمرو وکوفیان فاعتلوه بکسر تا خواندو باقیان
بضم تا خواند ومدلول راء ربیعا کسایی ذق انک بفتح همزه خواند
وباقیان بکسر بعد از ان بیت را تمام کرد بیاء اضافه سورة دخان روا
معنعن صحیح کما اشار بقوله حملا وآن دو است انی اتیکم حومیان
وابو عمرو بفتح خواند ولی فاعتزلون ورش بفتح خواند ویاء محذوفه دو است
ان ترجمون وفاعتزلون ورش در حالت وصل باثبات خواند در موضعین

**تنبیهات** کسر را مقید کردانید از بهر ضد ومراد از ضم وکسر در قوله
وضم اعتلوه اکسر کسر وضم تاء اعتلوه است وقوله انک افتحوا مراد فتح
همزه است زیراکه حرف اولست ومطلق فتح بر اصطلاح ناظم منزل
باشد بر حرف اول تنبیه کرد بدین معنی بقوله ربیعا ای مشبهین ربیعا
فی حسن وجهه من جهة التاویل والصحة من جهة العربیة وادغام کبیر

در شوری ن است الا ان الله هو فالله هو جعل لکم من انفسکم
البصیر له الکتاب بالحق الفصل لقضی ویعلم ما ویبشر رحمته
یاتی یوم او یرسل رسولا ودر سورة زخرف دوازن است جعل لکم
الارض وجعل لکم فیها وجعل لکم من الانعام ما ترکبون سخر لنا
الرحمن نقیض رسول ربهم مریم مثلا ولابین لکم ان الله هو
فاعبدوه هذا ربك قال ودر سورة دخان جهار موضع است
یفرق کل انه هو فی البحر رهوا انه هو سورة الشریعة والاحقاف

١٠٣١

معًا رفع آیات علی کسرة شفا وازو فی اضم نتو کید

یعنی مدلول شین شفی حمزه وکسایی آیات لقوم یوقنون اولا وآیات لقوم
یعقلون بکسر تا خوانند در موضعین وباقیان برفع تنبیهات
اصطلاح ناظم است که چون کوید معا شامل دو کلمه باشد واکر آن حرف
زیاده از دو کلمه باشد منزل بر اول وثانی باشد ودرین موضع منزل
بر ثانی وثالث است زیرا که مراد آیاتی است که لام دراول باشد
کما اشار بقوله رفع آیات پس آیات که دراول است خارج باشد
وثانی را مقید کرداید بکسر از بهر ضد وتکلفت علی جزم زیرا که جزم علامت
نصب است والریح ویومنون ورجزا لیم یاد کرده شد وچون اعراب
این کلمه از باب عطف بر معمولی عاملین مختلفین بود زیرا که وفی خلقکم
معطوفست بر فی السموات وعامل دروفی است وآیات اخیر معطوف
بر آیات اول وعامل دروی ان بر تقدیر انکه آیات ثانی منصوب باشد

معا شامل دو کلمه است واگر آن حرف زیاده از دو کلمه باشد منزل بر اول وثانی باشد کفتی کر لا معتبدا ... [illegible]

و بر تقدیر رفع معطوف بر محل لآیات زیرا که اسم انست و محل ان رفع
است بر ابتدائیت تنبیه کرد ناظم برین بقوله وان وفی اضم و مراد ناظم
ازین اضمار نیابت واو عاطفه است بجای عاملین مذکورین وچون
عطف بر معمولی عاملین مختلفین بود نزد مشایخ بصریان غیر جایز
است ناظم رحمه الله ازان عدول کرد با وجهی دیکر وفرمود که
بتوکید اولا یعنی این ترکیب نزد علما این فن که عطف بر عاملین مختلفین
مغتفر نمی دارند ماؤلست بدانک آیات ثانی تاکید است ازان لآیات
اول خواه که مرفوع باشد وخواه منصوب وهم چنین اختلاف در تاکید
جاری مجری آیات کرداینده اند تا بر سنتی واحد باشد وچون تاکید
باشد از باب عطف بر عاملین مختلفین نبا شد پس باتفاق جایز باشد فتامل ذلك

١٠٣٢

لنجزی یا نصر سما وغشاوة به الفتح والاسکان وقصر

یعنی مدلول نون نص ومدلول سما عاصم وحرمیان وابو عمرو لنجزی قوما
بیا خوانند وباقیان بنون ومدلول شین شملا حمزه وکسایی علی بصره غشاوة
بفتح غین واسکان شین بغیر الف خوانند وباقیان بکسر غین وفتح شین
واثبات الف بعد از شین خوانند تنبیهات ~~از ابجه کسب با خوانند~~
مراد ~~یا اولست~~ ~~نه ثانی~~ ومراد از فتح فتحه غین است ومراد از اسکان
وقصر اسکان شین وحذف الف است ازوی ومحل مد وخصوصیت
مد از لفظ ناظم معلوم شد وچون قرات یا لنجزی اسناد با ضمار اسم حق
تعالی بود اشارت کرد بعلو آن بقوله سما نص ولا یخرجون قد سبق

١٠٣٣ وَوَالسَّاعَةَ ارْفَعْ غَيْرَ حَمْزَةٍ حُسْنًا الْمُحَسِّنُ احْسَانًا

یعنی ائمه سبعه غیر از حمزه والساعة لا ریب فیها برفع خوانند و حمزه بنصب واهل کوفه بوالدیه احسانا بهمزه مکسوره واسکان حا نحو ابنهد وفتح سین واثبات الف بعد از سین و باقیان حسنا بضم حا واسکان سین وحذف الف خوانند **تنبیهات** واو عاطفه در سر واو والساعة در آورد تا معلوم شود که واو که حلو دوم واو تلاوت است واز قید والساعة بواو قوله یوم تقوم الساعة وماندری ما الساعة خارج باشد که ائمه در دفع آن متفق اند و این آخر مسایل جاثیه است وحسنا از مسایل احقاف واز لفظ حسنا واحسانا مستغنی شد از ترجمه آن ومعنی نحول آنست که کلمه مذکوره بر مذهب کوفیان محول باشد از مفعول به یا مفعول مطلق

١٠٣٤ وَغَيْرُ صِحَابٍ احْسَنَ ارْفَعْ وَقَبْلَهُ وَبَعْدُ بِيَاءٍ

یعنی قرا سبعه غیر از حمزه وکسایی وحفص نتقبل عنهم ونتجاوز حرف اول را از فعلین بیاء مضمومه خوانند واحسن برفع نون وحمزه وکسایی وحفص اول فعلین بنون مفتوحه واحسن بنصب نون خوانند **تنبیهات** عین غیر رمز نیست بل که از بهر استثناء است وقوله وصل یعنی ضم کن احد الفعلین را با حرکتی واو یا ذکر ده شدن والله اعلم

١٠٣٥ وَقُلْ عَنْ هِشَامٍ ادْغِمُوا تَعِدَانِنِي يُوَفِّيهِمْ بِالْيَا لَهُ حَقْ

یعنی هشام ادغام کند نون اول را از تعداننی در نون ثانیه وغیر هشام باظهار نونین خوانند ومدلول لام له وحق در نون نفشلا هشام وابن کثیر وابو عمرو



وعاصم ولنوفیهم اعمالهم بیا خوانند و باقیان بنون **تنبیهات** نون مدغم ومظهر از اجماع معلوم شد در اتعداننی ولام لیوفیهم حذف کرد از بهر وزن واذهبتم وابلغکم یاذکر ده شد ومردمش را نقل کوند وانجا معنی آنست که قادری مردی عالم است با ستعارت شا الف بر قادری

١٠٣٦ وَقُلْ لَا يُرَى بِالْغَيْبِ وَاضْمُمْ وَبَعْدَهُ مَسَاكِنُهُمْ بِالرَّفْعِ فَاشِيهِ نُوِّلَا

١٠٣٧ وَيَا وَلَكِنِّي وَيَا تَعِدَانِنِي وَانِّي وَاوْزِعْنِي بِهَا خُلْفُ مَنْ تَلَا

یعنی مدلول فا فاشیه ونون نولا حمزه وعاصم لا یری بغیب وضم یا ومساکنهم برفع نون خوانند وباقیان بخطاب مع فتح التا ومساکنهم بنصب نون خوانند وائمه در فتح واماله بر اصل خود باشند ودر جاثیه یا اضافه محذوفه نیست والنوال العطاء اشارتست بافشا علم حمزه وعاصم وادغام کبیر در جاثیه هفت است واذا علم من آیاتنا سخر لکم بصایر للناس الصالحات سواء الهه هویه آیات الله هزوا وادغام کبیر در احقاف هشت است الحکیم ما خلقنا اعلم بما تفیضون و شهد شاهد قال رب اوزعنی قال لوالدیه بامر ربها العذاب بما العزم من الرسل وقوله ویاء ولکنی اشارتست بیاء اضافه در احقاف وآن چهار است اما قوله ولکنی اریکم نافع وبزی وابو عمرو بفتح خوانند واتعداننی ان اخرج نافع وابن کثیر بفتح خوانند وانی اخاف حرمیان وابو عمرو بفتح خوانند اوزعنی ان اشکر ورش وبزی بفتح خواند ویا محذوفه در سورة نیامده است

وَمِنْ سُورَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ الَى سُورَةِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ

١٠٣٨ وَبِالضَّمِّ وَاقْصُرْ وَاكْسِرِ التَّا قَاتَلُوا عَلَى حُجَّةٍ وَالْقَصْرُ فِي

١٠٣٩ وَفِي آنِفًا خُلْفٌ هُدًى وَبِضَمِّ هَمْزٍ وَكَسْرٍ وَتَحَرُّكٍ

یعنی مدلول عین علا و حاجة حفص و ابو عمرو و الدن قتلوا بضم قاف و کسر تا بغیر الف خواند و باقیان بفتح قاف و تا و اثبات الف میان قاف و تا خواند و مدلول دال دلا ابن کثیر غیر آسن بحذف الف خواند و باقیان باثبات الف بعد از همزه خواند و مدلول ها هدی بزی آنفا بیک وجه بقصر خواند و بوجه دوم بمد خیا نچه قرات باقی قرااست و مدلول حا حصلا ابو عمرو و املی لهم بضم همزه و کسر لام و یا مفتوحه خواند و باقیان بفتح همزه و لام و اثبات الف بعد از لام خواند **تنبیهات** معنی قصر اینجا حذف حرف مد است و خصوصیت مد و محل ان در مسایل ثلثه مذکوره از لفظ ناظم دانسته شد و مسئله آنفا در اکثر کتب قرات مذکور نیست پس ناظم اشارة کرد بصحت روایت قصر آنفا بقوله هدی و یا املی از لفظ ناظم معلوم شد و فتح یا از قید پس غیر ابو عمرو را مفهوم نشود الا یا ساکنه زیرا که حرکت مطلق یاد کرده است پس ضد آن سکون باشد بنا بر اضداد و هر یك از قراء غیر از ابو عمرو بر اصل خود باشند در اماله املی و عسیتم و کاین یاد کرده شد و قوله علی جحد دلا اشارتست بوجه قرات و صریح رسم در قتلوا وقوله حصلا تنبیه است بدانچه قاری ضم املی وقف کند بر وسولکا و ابتدا کند باملی تا فرق ظاهر شود میان اینکه فعل مسند با شیطان باشد یا با حق سبحانه و تعالی فافهم ذلك

١٠٤٠ وَأَسْرَارَهُمْ فَاكْسِرْ صِحَابًا وَنَبْلُوَنْ نَكُمْ يَعْلَمَ الْيَا صِفْ

ونبلو واقبلا

مي

یعنی مدلول صحاب حفص و حمزه و کسایی والله یعلم اسرارهم بکسر همزه خواند و باقیان بفتح و مدلول صاد صف ابو بکر ولیبلونکم حتی یعلم و یبلو اخبارکم در مواضع ثلثه بیا خواند و باقیان بنون **تنبیهات** قوله واقبلا اشارتست بمعنی کلمات مذکوره یعنی منقاد امر حق سبحانه باش و صبر کن بر مشقات تا اجر یابی در آخرة و رضوانه والسلم یاد کرده شد و قوله و فی یومنوا اول سورة فتح است کما اشار بقوله

١٠٤١ وَفِي يُؤْمِنُوا حَقٌّ وَبَعْدُ ثَلَاثَةٌ وَفِي يَا يُؤْتِيهِ غَدِيرٌ تَسَلْسَلَا

یعنی مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو لیومنوا بالله و یعزروه و توقروه و یسبحوه بغیب خواند در کلمات اربعه و باقیان بخطاب و مدلول غین غدیر ابو عمرو و کوفیان فسیوتیه بیا خواند و باقیان بنون **تنبیهات** حذف لام لیومنوا کرد و تلفظ کرد با خوات آن بقوله و بعد ثلثه از بهر وزن و ترجمه آن معلوم شد از اطلاق و نیز سنوتیه حذف کرد و تصریح بیا کرد از بهر ضد و تا، تسلسلا از تکرار معنوی است و بسهولة ادراك آن اشارت کرد بقوله تسلسلا و دابرة السوء علیه الله قد ذکر

١٠٤٢ وَبِالضَّمِّ ضَرًّا شَاعَ وَالْكَسْرُ عَنْهُمَا بِلَامٍ كَلَامَ اللَّهِ

یعنی مدلول شین شاع حمزه و کسایی بکم ضرا بضم ضاد خواند و باقیان بفتح و مدلول ضمیر عنهما یعنی حمزه و کسایی کلام الله بکسر لام و حذف الف خواند و باقیان بفتح لام و اثبات الف بعد از لام خواند **تنبیهات** مراد از قصر حذف حرف مد است و ضد حذف اثبات باشد و محل مد

سیلین

والقصر کلاه

وخصوصیت آن از لفظ ناظم معلوم شد ونُدخله ونعذبه یاذکر شد
وقوله شاع اشارتست بدانچه وجه ضم ضرا شیوع ضم است در نظایر
او کقوله ان یردن الرحمن بضر وقوله وکل اشارتست بلزوم
کسر لام کلم الله مر قصر الف را یعنی قصر الف تابع کسر باشد وملاذم وی

١٠٤٣ بِمَا يَعْمَلُونَ حَجَّ حَرِّكْ شَطْأَهُ دَعَا مَاجِدٍ وَاقْصُرْ

یعنی مدلول حا ج ابو عمرو بما یعملون بصیرا بغیب خواند وباقیان بخطاب
ومدلول دال دعا ومیم ماجد ابن کثیر وابن ذکوان اخرج شطأه بفتح طا
خواند وباقیان باسکان ومدلول میم ملا ابن ذکوان فآزره بحذف الف
خواند وباقیان باثبات الف بعد از همزه تنبیهات بما یعملون
مختلف است که بعد از کلام الله می آید پس بما تعملون خبیرا خارج باشد
که قرا متفق اند در خطاب آن وحا حرک ترجمه است ومراد از قصر
عدم حرف مداست ومسائل سورة فتح بآخر رسید وعلی سوفه قد
ذکر ومعانی رموز اشارتست بوجوه وصحت قرات ولفظ
دعا مقصود کردانید از بهر وزن وشروع کرد در حجرات بقوله

١٠٤٤ وَفِي يَعْمَلُونَ دُمْ يَقُولُ بِيَا إِذْ صَفَا وَاكْسِرُوا ادْبَا

یعنی مدلول دال دم ابن کثیر بصیرا بما یعملون که در آخر سورت است
بغیب خواند وباقیان بخطاب ومدلول همزه اذ وصاد صفا نافع وشعبه
یوم نقول بیا خواند وباقیان بنون ومدلول همزه اد وفا فاز ودال
دخللا نافع وحمزه وابن کثیر وادبار السجود بکسر همزه خواند وباقیان
بفتح تنبیهات ترجمه یعملون از اطلاق معلوم شد ونثبتوا ومیتا
ویا التکم قد ذکر ومراد از قوله وادبار آنست که در سورة قاف است
زیرا که آنرا یاد کرد درمیان نقول وینادی پس وادبار النجوم در طور
خارج باشد که قرا در کسر آن متفق اند از طرق ناظم ودخللا جائز باشد
که اشارت باشد بدانچه کسر ادبار که مناسب سجود است وچون
غیب یعملون مناسب ما قبل بود در معنی تنبیه کرد بدان بقوله اذ صفا

١٠٤٥ وَبِالْيَا يُنَادِي قِفْ دَلِيلاً بِخُلْفِهِ وَقُلْ مِثْلُ مَا بِالرَّفْعِ

یعنی مدلول دال دلیلا ابن کثیر یوم ینادی باثبات یا خواند یک وجه
در حال وقف وبوجه دوم بحذف موافقت باقی قرا ومدلول شین شم
وصاد صندلا حمزه وکسایی وشعبه انه لحق مثل برفع لام خواندند وباقیان
بفتح تنبیهات چون ابن کثیر را اختلاف بوده در وقف ینادی شاطبی
صاحب تیسیر را این مسئله درموضع یاد کرد ومعانی رموز کما مر
وینادی آخر مسائل قاف است ویشقق وتوعدون ووعید قد ذکر

١٠٤٦ وَفِي الصَّعْقَةِ اقْصُرْ مُسْكِنَ الْعَيْنِ رَاوِيًا وَقَوْمِ بِخَفْضٍ

یعنی مدلول را راویا کسایی فاخذتهم الصاعقه یسلون عین وحذف
الف خواندند وباقیان بکسر عین واثبات الف پیش از عین ومدلول شین شرف
وحا حملا حمزه وکسایی وابو عمرو وقوم نوح بجر خواندند وباقیان بنصب
ویلم قد ذکر تنبیهات ضد اسکان فتح باشد وچون آن متعذر است
پس کسر عین متعین باشد حمل بر نظیر که مجمع علیه است چون فاخذتهم

الضاعقة وبذين تاويل كه كفته آمد تنبيه كرد بقوله داويا و
جون از مسايل والذاريات فارغ شد شروع كرد در سورة والطور بقوله
وَبِصِرْ وَاتْبَعْنَا بِوَاتْبَعَتْ وَمَا الَتْنَا اكْسِرُوا
رْضًى يَصْعَقُونَ اضْمُمْهُ كَمْ نَصَّ وَالْمُصَيْطِرُونَ لِسَانٌ عَابَ بِالْخُلْفِ زَمْلا
وَصَادٌ كَزَايٍ قَامَ بِالْخُلْفِ ضَبْعُهُ وَكَذَّبَ يَرْوِيهِ هشام مثقلا
يعني ابو عمرو والذين امنوا واتبعناهم بقطع همزه وباسكان تا و عين
واثبات نون بعدها الف خواند وغير ابو عمرو بوصل همزه وفتح تا مع التشديد
وفتح عين ودر مكان نون والف تاء ساكنه خواند ومدلول دال دنيا ابن كثير
وما التناهم بكسر لام خواند وغير او بفتح خواند ومدلول همزه انجلا وراء رضي
نافع وكسايي انه هو بفتح همزه خواند وباقيان بكسر ومدلول كاف كم ونون
نص ابن عامر وعاصم فيه يصعقون بضم يا خواند وباقيان بفتح ومدلول لام
لسان وزاي زملا هشام وقنبل ام هم المصيطرون بسين خواند وباقيان
غير حفص بصاد خواند وحفص را دو وجه باشد يك وجه سين و وجه
دوم صاد كما اشار بقوله عاب بالخلف ومدلول قاف قام خلاد را دو وجه
باشد وجه اول باشمام زاي موافق قرات خلف و وجه دوم بصاد خالص
وقوله ما كذب هشام بتشديد دال خواند وباقيان بتخفيف تنبيهات
حذف ضمير كرد از واتبعتهم از بهر وزن واز تلفظ بكلمتين مستغني شد
از ترجمه ومصطلح ناظم انست كه در اطلاق حمل اعراب بر حرف اول
منزل باشد اما جون لام نزديك بود بهمزه در التنا حرف وسط را

حرف اول داد وقوله دنيا تنبيه است بر ان معني مذكور اي كسرا
فوييا ويصعقون بر مسيطرون مقدم داشت از بهر وزن وكذب
از مسايل والنجم است ولا لغو ولا تاثيم وذو يتهم قد ذكره
تُمَارُونَهُ تَمْرُونَهُ وَافْتَحُوا شَذًا مَنَاءَةَ لِلْمَكِّي زِدِ الْهَمْزَ
وَيَهْمِزُ ضِيزَى خُشَّعًا خَاشِعًا شَفَى حَمِيدًا وَخَاطِبْ
يعني مدلول شين شذا حمزه وكسايي افتمارونه بفتح تا وسكون ميم وحذف
الف خواند وباقيان بضم تا وفتح ميم واثبات الف بعد از ميم خوانند
ابن كثير قوله ومناءة بهمزه مفتوحه وضئزى بهمزه ساكنه خواند وغير او
بحذف همزه مناة ودر مكان همزه ضيزى يا ساكنه خواند ومدلول شين
شفي وحا حميدا حمزه وكسايي وابو عمرو خاشعا ابصارهم بفتح خا وكسر
شين وتخفيف شين واثبات الف ميان خا وشين خواند وباقيان بضم
خا وفتح وتشديد شين وحذف الف خواند ومدلول تا قطب وكاف كلا
حمزه وابن عامر سيعلمون غدا بخطاب خواند وباقيان بغيب تنبيهات
از لفظ تمارونه وتمرونه مستغني شد از ترجمه ومقيد كردانيد تا را بفتح
از بهر عدم جلا لفظ كه در مصطلح كفته بود وباللفظ استغني عن القيد
ان جلا وجون مسايل سورة نجم تمام شد فرمود خشعا خاشعا وبلفظين
كرد تا از ترجمه مستغني باشد وسين سيعلمون از بهر وزن حذف كرد وكبير
وامهاتكم والنشاة واللات وتواصل وعادا الاولي وثمودا در نجم ونكر
وفتحنا در قمر باذكره شد ومعاني رموز اشارت بصحت وجوه واثبات

قرات وردّ بر قول منکران واز سورة محمد علیه الصلوة والسلم تا سورة رحمن
عزوجل یاء اضافه نیست واما یاء محذوفه در قاف چهار است وعید افعیینا
ومن یخاف وعید ورش باثبات یا خواند در حالت وصل واما ینادی
در موضع خود یاد کرده شد وقوله المنادی نافع وابوعمرو باثبات یا
خوانند در حالت وصل وابن کثیر باثبات خواند در حالتین ودر سورة قمر
یاآت محذوفه هشت است یدع الداع بزی باثبات یا خواند وقنبل
وباقی قرا بحذف وورش وابوعمرو در حالت وصل باثبات یا خوانند
والی الداع در حالتین ابن کثیر باثبات یا خواند ونافع وابوعمرو در وصل
وقوله نذری در شش موضع می آید نذر تذر وورش باشد که در حالت
وصل باثبات یا خواند وادغام کبیر در سورة محمد علیه الصلوة والسلم
ده است الصالحات جنات فلا ناصر لهم افمن زین له عندک قالوا
العلم ماذا یعلم متقلبکم القتال رایت ما تبین لهم سول لهم
ما تبین لهم ودر سورة فتح ادغام سیزده است لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک المومنات جنات سیقول لک یغفر لمن یشاء ویعذب
من یشاء فعلم ما فی قلوبهم فعجل لکم فعلم ما لم تعلموا ارسل رسوله
الکفار رحماء السجود ذلک اخرج شطاه ودر حجرات ادغام پنج
است الامر لعنتم الالقاب بئس ان یاکل لحم وقبائل لتعارفوا والله
یعلم ما ودر ادغام هشت است ویعلم ما توسوس قرینه هذا قال لا تختصموا
القول لدی نقول لجهنم ربک قبل طلوع انا نحن نحیی اعلم بما یقولون

ودر والذاریات ادغام ده است والذاریات ذروا من افک قتل
حدیث ضیف کذلک قال قال ربک انه هو العقیم مانند قیل لهم
امر ربهم ان الله هو ودر طور انه هو خزائن ربک ودر والنجم ادغام
ده است الملائکة تسمیة اعلم بمن ضل اعلم بمن اهتدی اعلم بکم اعلم
بمن اتقی وانه هو اضحک وانه هو امات وانه هو اغنی وانه
هو رب الشعری الحدیث تعجبون ودر قمر ادغام دو است ام
یقولون نحن فی مقعد صدق

## سُورَةُ الرَّحْمٰنِ عَزَّوَجَلَّ

**وَالْحَبُّ ذُو الرَّيْحَانُ رَفْعُ ثَلَاثِهَا بِنَصْبٍ كَفَى**

یعنی مدلول کاف کفی ابن عامر قوله والحب وذو والریحان در مواضع ثلثه
بنصب خواند ومدلول شین شکلا حمزه وکسایی والریحان بجر نون خوانند
وبرفع حرفین نافیین وباقی قرا در مواضع ثلثه برفع خوانند پس حاصل
سه قرات باشد قراسبعه را **تنبیهات** از بهر اختلاف معنی واو
عاطفه را دو سر واو عاطفه آورد ونصب را مقید نکرد تا دانسته شود که
وجون در مصحف شامی والحب ذا مرسوم بود با لف تنبیه کرد بدان
بقوله کفی وقوله شکلا ای قید وصور یعنی حمزه وکسایی
نون والریحان را مقید کردند بخفض ○ والله اعلم

**وَيَخْرُجُ فَاضْمُمْ وَافْتَحِ الضَّمَّ اِذْ حَمَى وَفِي الْمُنْشَآتُ صَحِيحًا بِخُلْفٍ بِفَرْعِ الْيَا شَايِعٌ شُوَاظُ بِكَسْرِ الضَّمِّ**

یعنی مدلول همزه اذ وحاء حمی نافع وابوعمرو یخرج منهما بضم یا وفتح را

خواند وباقیان بفتح یا وضم را ومدلول نفاء فاحملا حمزه المنشات
بکسر شین خواند ومدلول صاد صحبتها شعبه بیک وجه موافقة حمزه
کند وبوجه دوم موافق باقی قرا باشد یعنی بفتح شین خواند ومدلول
شین شایع حمزه وکسائی سیفرغ لکم بیا خواند وباقیان بنون وابن کثیر
شواظ بکسر شین خواند وباقیان بضم **تنبیهات** مراد از ضم یا
نخرج است ومراد از فتح را و یخرج وجه شعبه تنبیه کرد بقوله
صحبتها وسین سنفرغ حذف کرده تا یا که محل اختلاف است اول ملفوظ
باشد وآیة الثقلان یاد کرده شد ومعانی رموز اشاد نیست بوجه قرات کامله

**وَرَفْعُ نُحَاسٍ جَرَّ حَقٍّ وَكَسْرُ مِيمِ يَطْمِثْ الأُولَى ضَمٌّ** تُهْدَى
**وَقَالَ بِهِ لِلَّيْثِ فِي الثَّانِ وَحْدَهُ شُيُوخٌ وَنَصُّ اللَّيْثِ بِالضَّمِّ الأَوَّلَا**
**وَقُولُ الكِسَائِي ضُمَّ أَيُّهُمَا تَشَا وَجِيهٌ وَبَعْضٌ** ...

یعنی مدلول حق ابن کثیر وابو عمرو قوله ونحاس جر خواندند وباقیان
برفع ومدلول تا تهدی دوری از کسائی بضم میم یطمثهن از کلمه اولی
وکسر میم از یطمثهن که کلمه ثانیه است خوانده است ولیث بیک وجه
بعکس قرات دوری خوانده است وبوجه دوم مثل دوری است
وکسائی مخیر کرده اند است رواة را بین امرین اگر خواهد یطمث
اول را بضم خواند وثانی بکسر واگر خواهد اول را بکسر خواند وثانی
بضم **تنبیهات** جر را مقید کرده اند از بهر ضد قوله وبعض
المقرئین به یلا ضمیر عاید است با تخییر یعنی بعضی از ائمه قرا غیر از

روایت نکرده اند از کسائی پس حاصل آن باشد که سه وجه منقول است
از کسائی ضم اول وکسر ثانی وکسر اول وضم ثانی وتخییر از روایتین
وجایز باشد یطمث بجزم تا خواندن و فی الاولی بنقل همزه وجایز
باشد یطمث بضم تا و ترک نقل در فی الاولی والله اعلم

**وَآخِرُهَا يَا ذِي الجَلَالِ ابْنُ عَامِرٍ بِوَاوٍ وَرَسْمُ الشَّامِ** فِيهِ تَمَثَّلَا

یعنی ابن عامر قوله ذو الجلال در آخر الرحمن بواو خواند وباقی قرا بیا
خواند **تنبیهات** چون در مصطلح واو دلالت نداشت بر یا
تعرض یا رسانید وبیت را بر استثنی رسم ذو الجلال با تمام رسانید ومعلوم شد
که در مصحف شام بواو مرسوم است ودر سوره یا محذوفه واضافه نیست
وادغام کبیر نکات بها عینان نضاختان **سورة الواقعة والحديد**

**وَحُورٌ وَعِينٌ خَفْضُ رَفْعِهِمَا شَفَا وَعُرْبًا سُكُونُ** صَحَّ فَاعْتَلَا

یعنی مدلول شین شفی حمزه وکسائی وحور وعین بجر را خواندند
در کلمتین وباقیان برفع ومدلول صاد صح وفاء فاعتلا شعبه و
حمزه عربا بسکون را خواندند وباقیان بضم **تنبیه** قوله وعین
عطف کرده بر حور تا اخبار باشد از اختلاف اسمین واسکان در عربا
مقید کرده اند از بهر ضد وتنبیه کرده بحفت اسکان وصحت روایت وعلو آن بقوله صح فاعتلا

**وَخِفُّ قَدَرْنَا دَارَ وَانْضَمَّ شَرْبُ** فِي **نَدَا الصَّفْوِ** ...

یعنی مدلول دال دار ابن کثیر نحن قدرنا بتخفیف دال خواند وباقیان بتشدید
ومدلول فاء فی ونون ندا وهمزه الصفو حمزه وعاصم ونافع شرب الهیم

بضم شین خواند و باقیان بفتح آن و مدلول صاد صفا شعبه انا المغرمون
بزیادتی همزه مفتوحه بر صیغت استفهام خواند و باقیان بحذف همزه
زاید خواند بر صیغت خبر **تنبیهات** بر اصطلاح ناظم تخفیف منزل
باشد بر دال قدرنا و همزه وصل را دمز کرد باید از بهر تتمیم معنی و
شعبه بر اصل خود باشد در تحقیق و قصر همزتین و از وی روایت تسهیل
همزه نیز آمده است لکن از طرق ناظم نیست کما اشار بقوله صفا و لا و قدرنا
در تلاوت موخواست از شرب و قوله دار اشاره است بوجه خفت
قدرنا و استفهامین و بنز نون و او آباونا و النشاة و تفکهون قدذکر

1061 **بموقع بالاسکان و الفصر شایع و قد اخذ اضمم و اکسر الخا حولا**
1062 **و میثاقکم عنه و کل کفی و انظرونا بقطع و اکسر الضم فیصلا**

یعنی مدلول شین شایع حمزه و کسائی بموقع النجوم باسکان واو و حذف الف
خواند و باقیان بفتح واو و اثبات الف بعد از واو خواند و مدلول حا حولا
و ضمیر عنه عاید است بابی عمرو و قد اخذ میثاقکم بضم همزه و کسر خا اخذ و رفع
قاف میثاقکم خواند و باقیان بفتح همزه و خا و نصب قاف میثاقکم خوانند
و مدلول کاف کفی ابن عامر و کلا وعد الله برفع لام خواند و غیر او بنصب و مدلول
فاء فیصلا حمزه انظرونا بقطع همزه مفتوحه و کسر ظا خواند و باقیان بوصل
همزه و ضم ظا و در حالت ابتدا همزه را مضموم خوانند **تنبیهات** مراد از قصر
اینجا حذف حرف مد است و ضد آن اثبات مد و موقع آخر سایل و واقعه است
و قد اخذ اول حدید و رفع میثاقکم از اطلاق معلوم شد و قوله یضاعفه
و یضاعف یاد کرده شد و چون قرات ابن عامر مصحف او است



تنبیه کرد بدان بقوله کفی ه والله اعلم بالصواب

1063 **و یوخذ غیر الشام ما نزل الخفیف اذ عز و الصادان**

یعنی قراء سبعه غیر از ابن عامر فالیوم لا یوخذ بتذکیر خوانند و ابن عامر
بتانیث و مدلول همزه اذ و عین عز نافع و حفص و ما نزل من الحق بتخفیف
زای خوانند و باقیان بتشدید و مدلول دال دم و صاد صلا ابن کثیر و شعبه
بتخفیف صاد ان المصدقین و المصدقات خوانند و بتشدید صاد در کلمتین
**تنبیهات** ترجمه یوخذ از اطلاق معلوم شد و تخفیف منزل شد
و عین نزل و عطف کرد صاد المصدقین و المصدقات بر نزل تا معلوم شود
بتخفیف صاد تن و چون حوالت کرد ترجمه کلمتین بسبب عطف
بر نزل امر کرد باستمرار ذکا بقوله دم صلا ه والله اعلم

1064 **و آتاکم فاقصر حفیظا و قل هو الغنی هو احذف**

یعنی مدلول حا حفیظا ابو عمرو و ما آتیکم بحذف الف خواند و باقیان
باثبات الف خواند بعد از همزه و مدلول عم نافع و ابن عامر فان الله هو
الغنی بحذف هو خواند و باقیان باثبات هو **تنبیهات** مراد
از قصر حذف حرف مد است و ضد آن اثبات مد باشد و محل مد
و خصوصیت آن از لفظ ناظم معلوم شد و قوله حفیظا یعنی نگاه دار
مصطلح ناظم را و بالبخل و رضوانا قدمر و چون قرات نافع و ابن عامر موافق
مصحف مدنی و شامی است تنبیه کرد بر آن بقوله وصلا موصلا و در
سورة واقعه و در حدید یار اضافه و ذو اید نیا مده است و ادغام کبیر

دروا قعه نحن است الذين نحن الخالقون نحن المنشئون نحن
فلا اقسم بمواقع ونصلية جحيم ودر حديد ادغام جهار است يعلم ما
نضرب بينهم العظيم ما قال الله هو **ومن سورة المجادلة الى سورة ن**

1065

**وفي يتناجون اقصر النون ساكنا وقدمه وضم جيمه**

يعني مدلول فاء فتحل حمزه ويتنجون بالاثم باسكان نون قبل از تا وبعد از
تا جيم را مضموم خواند وباقيان بفتح نون بعد از تا مفتوحه وبفتح جيم
واثبات الف ميان نون وجيم خوانند **تنبيهات** از لفظ ناظم معلوم
شد كه محل اختلاف در يتناجون وقتى باشد كه مرفوع بود پس فلا تتناجوا
خارج باشد كه مجزوم است واذا تناجيتم نيز خارج باشد زيرا كه
ماضي است وتناجوا نيز خارج باشد زيرا كه امر است ونظاهر هو مذكور

1066

**وكسر انشزوا فاضمم معا صفو خلفه علا عم**

يعني مدلول عين علا وعم حفص ونافع وابن عامر واذا قيل انشزوا فانشزوا
بضم شين خوانند در فعلين ومدلول صاد صفو شعبه بيك وجه موافق
ايشان مذكور خوانده است وبوجه دوم بكسر شين موافق قراء غير مذكور
ومدلول نون نوفلا عاصم تفسحوا في المجالس بفتح جيم واثبات الف بعد
از جيم خوانده است بصيغه جمع وباقيان باسكان جيم وحذف الف
بصيغه توحيد **تنبيهات** ضم را مقيد كرد ايند از بهر ضد وخلف
از ان ابوبكر است زيرا كه در ساد مقدم است وقاري ضم شين چون ابتدا
كند بهمزه مضموم خواند وانكه بكسر شين خواند بكسر همزه خواند وقوله صفو

خلفه اشارتست بمنشا خلاف كه از يحيى روايت بخير ضم وكسر امده است
ونيز روايت امده است از ابوبكر كه يا دندارم كه چگونه خوانده ام اين حرف را بر عاصم

1067

**وفي رسلي اليا يخربون الثقيل حز ومع دولة انث**

اشارت كرد بيا اضافه قوله ورسلي ان الله نافع وابن عامر بفتح خوانند
ويا محذوفه در اين سوره نيست وادغام ليس است فجور رقبة يعلم ما
الذين نهوا قيل لكم اوليك كتب حزب الله هم يخربون از مسايل حشر است
فرمود كه مدلول حا حز يخربون ابو عمرو مشدد خوانده وباقيان بسكون خا
وتخفيف را ومدلول لام لا هشام قوله كيلا يكون دولة بيك وجه تكون
بتا تانيث ودولة برفع خوانده وبوجه دوم يكون بتذكير ودولة بنصب مخالف
قرا سبعه **تنبيهات** سكون خا يخربون معلوم شد از لفظ ناظم مر
قاري مخفف را وفتح آن مر قاري مثقل را از عموم تحرك مونه وسوال كرده اند
از ناظم كه مراد از انجه كفتي بخلف لا چيست شايد كه لا لا نافيه باشد يعني
هشام باحد الوجهين نفي تانيث مذكور كند واثبات تذكير وبوجه دوم
شايد كه لا لا باشد اسم فاعل از لا ي كه مقصور شده است از بهر وزن
ولا مبطي را گويند يعني رواة تانيث در تكون با رفع دولة از
هشام اكثر واشهر است از تذكير پس او مبطي ومثبت بود
بر تانيث دون التذكير وقوله الرعب ياد كرده شد

1068

**وكسر جدار ضم والفتح واقصروا ذوي اسوة**

يعني مدلول ذال ذوي وهمزه اسوة نافع وابن عامر وكوفيان من وراء

باقیان

جدد بضم جیم ودال وحذف الف خوانند و بکسر جیم وفتح دال واثبات
الف میان دال ورا خواندند وبعد ازان اشارت کرد بیاء اضافه درسورة
حشر قوله انی اخاف الله حرمیان وابو عمرو بفتح خوانند و یاء زواید
درین سورة نیست وادغام کبیر نحو استحوذ وقذف فی الذین نافقوا قال
للانسان اکفر الذین نسوا الله المصور له الاسماء **تنبیهات** ضم را مقید
کرده اند از بهر ضد و محل مد و خصوصیت آن از لفظ ناظم معلوم شد
وابو عمرو بر اصل خود باشد در اماله جدار واماله باری یاد کرده شد

1069 **وَيُفْصَلُ فَتْحُ الضَّمِّ نَصٌّ وَصَادُهُ بِكَسْرٍ ثَوَى وَالثِّقْلُ**

چون از مسایل حشر فارغ شد شروع کرد در ممتحنه فرمود مدلول نون
نص عاصم یفصل بینکم بفتح یا خواند وغیر عاصم بضم ومدلول ثاء ثوی کوفیان
بکسر صاد خوانند وغیر ایشان بفتح ومدلول شین شافیه وکاف کلا حمزه
وکسایی وابن عامر بتشدید صاد خوانند وغیر ایشان بتخفیف صاد پس حاصل
از ترجمه مذکوره قراء اربعه را چهار قراءت باشد زیرا که ابو عمرو وحرمیان
بضم یا واسکان فا وفتح صاد مع التخفیف خوانند وعاصم بفتح یا وسکون فا
وکسر صاد وتخفیف صاد خواند وابن عامر بضم یا وفتح فا وفتح صاد با تشدید خوانند
وحمزه وکسایی بضم یا وفتح فا وکسر صاد با تشدید خوانند فتامل ذلک **تنبیهات**
قراءت عاصم از ترجمه نص وکوفیان معلوم شد وقراءت حمزه وکسایی از ترجمه
کوفیان وترجمه ایشان وضد عاصم معلوم شد وقراءت ابن عامر از ترجمه وی
وضد کوفیان وعاصم معلوم شد وقراءت باقیان از ضد تراجم بیت معلوم شد

یعنی

وفتح را مقید کرده اند از بهر ضد و محل تشدید از نحو نفصل الایات معلوم شد
وشافیه کلا اشارت نیست ثمنا بر وجه تشدید زیرا که مقید تکثیر است

1070 **وَفِي تُمْسِكُوا ثِقْلٌ حَلَا وَمُتِمُّ لَا تُنَوِّنْهُ وَاخْفِضْ نُورَهُ**

یعنی مدلول حا حلا ابو عمرو ولا تمسکوا بفتح میم وتشدید سین خوانند
وغیر او باسکان میم وتخفیف سین خوانند ومدلول عین عن وشین شذا
ودال دلا حفص وحمزه وکسایی وابن کثیر والله متم نوره بحذف تنوین
وجر نوره خوانند وباقیان بتنوین متم ونصب نوره خوانند **تنبیهات**
سکون میم تمسکوا مر قاری مخفف را از لفظ ناظم معلوم شد وفتح میم مر
قاری مشدد را از نظیر آن واین آخر مسئله موت است وضد نهی
امر باشد پس ضد لا تنون تنوین باشد واسوه در ممتحنه وساحر
در صف یاد کرده شد ومعانی رمز ظاهر است کما مر

1071 **وَيَنْزِدُ لَامًا وَأَنْصَارَ نَوِّنَا سَمَا وَتُنَجِّيكُمْ عَنِ الشَّامِ ثُقِّلَا**

یعنی مدلول سما حرمیان وابو عمرو کونوا انصار الله بتنوین را وزیادتی
لام جر در لله خوانند وباقیان بحذف تنوین وحذف لام جر خوانند
**تنبیهات** قاری منون وقف بر انصارا با الف کنند وابتدا بلله
بحرف همزه وصل وقاری غیر منون بر انصار بسکون را وقف کند
وابتدا بهمزه وصل مفتوحه خوانند وانصار الله بر تنجیکم مقدم داشت از بهر وزن

1072 **وَيَعْدِي وَأَنْصَارِي بِيَاءِ إِضَافَةٍ وَخُشْبٌ سُكُونُ**

یعنی مدلول زای زاد ودال درضی وحاء حلا قنبل وکسایی وابو عمرو

کانهم خشب باسکان شین خواند و باقیان بضم **تنبیهات**
خشب اول مسئله منافقین وسکون را مقید کرداند بضم از بهر ضد

**وخفف لووا الفا بما یعملون صف اکون بواو**

یعنی همزه الفا نافع لووا رؤسهم بتخفیف واو خواند و باقیان بتشدید
واو و مدلول صاد صف شعبه بما یعملون که ختم سوره منافقین است بغیب
خواند و باقیان بخطاب و مدلول حا حفلا ابو عمرو فاصدق واکون با ثبات
واو بعد از کاف و نصب نون خواند و باقیان بحذف واو و جزم نون
**تنبیهات** قوله وخفف لووا مراد بتخفیف عین کلمه است که آن
واو است و ترجمه یعملون از اطلاق معلوم شد و محل واکون
از لفظ ناظم و نصب را مقید کرد اینداز بهر ضد و یعملون برا کون
مقدم داشت از بهر وزن و چون قرات نافع بنا بر اصل کلمه است که
ان تخفیف است تنبیه کرد بران بقوله الفا و در ممتحنه و جمعه و منافقین
و تغابن یاء اضافه و زواید نیست و در سوره صف یاء اضافه دو است
من بعدی اسمه حرمیان و ابو عمرو و شعبه بفتح خواند و انصاری نافع
فقط بفتح خواند و یاء زواید در صف و مسائل فرش در سوره جمعه
نیست و ادغام کبیر در ممتحنه شش است اعلم بما . المصیر ربنا . فان الله
هو اعلم بایمانهن . الکفار لا هن . یحکم بینهم . و در سوره صف سه موضع
اظلم ممن . ارسل رسوله . الحواریون نحن . و در جمعه چهار موضع من
قبل لفی . العظیم مثل . التوریة ثم . من اللهو و من التجارة . و در منافقین

دو موضع نطبع علی . قیل لهم . و در تغابن چهار موضع خلقکم . یعلم ما
و یعلم ما . الا هو و علی الله . بعد از ان شروع کرد در سوره طلاق فقال

**وبالغ لا تنوین مع خفض امره لحفص و بالتخفیف**

یعنی حفص ان الله بالغ امره بحذف تنوین خواند و امره بجر و باقیان
باثبات تنوین و نصب امره و مدلول را رقلا کسائی عرف بعضه بتخفیف
را خواند و باقیان بتشدید **تنبیهات** ضد نفی اثبات باشد و صله
ها یا باشد مر قاری جر را و واو مر قاری نصب را و محل تخفیف از
لفظ ناظم معلوم شد و مبینه و مبینات و کاین و نکرا و اللائی یا ذ
کور شد و عرف اول مسئله تحریم است و قوله رقل اشارتست
بتعظیم قاری و صحت وجه از جهت عربیت ۵ والله اعلم

**وضم نصوحا شعبة من تفوت علی القصر و التشدید**

که شعبه توبة نصوحا بضم نون خواند و باقیان بفتح و مدلول
شین شق حمزه و کسائی من تفاوت بتشدید واو بی الف خواند و باقیان
بتخفیف واو و باثبات الف پیش از واو **تنبیهات** نصوحا از مسایل
تحریم است و من تفوت اول مسئله ملک و محل مد از قرات قاری
تخفیف معلوم شد و خصوصیت مد از فتح ما قبل معلوم شد و قوله
شق تهللا یعنی قرات مذکوره در شهرت و صحت وجه شبیه
است ببرق که منشق شود در خشنده باشد ۵ والله اعلم

**وامنتم فی الهمز تین اصوله و فی الوصل الاولی قنبل**

وانفسهم العذاب خللا ١٠٧٣

١٠٧٤

١٠٧٥

١٠٧٦

الجزء التاسع والعشرون

یعنی حکم همزتین اامنتم در اصول یاد کرده شد اما لفظ این کلمه معین
نگفته بود زیرا که به تبعیت اامنتم ادراج کرده بود پس میخواست
که در موضع خود معین کرداند خلاف قاری دران فرموده که
قنبل همزه اولی را در حالت وصل ابدال کند بواو و آنرا مقدم داشت
بر سحقا زیرا که مراد ناظم آن بود که مسئله اامنتم در یک بیت تمام کند

1077 فسحقا سکونا ضم مع غیب نعلمون فرض معی

یعنی مدلول را رض کسایی یدشهم فسحقا بضم حا و قوله فسیعلمون من
هو بغیب خواند و باقیان باسکان حا سحقا و خطاب فسیعلمون خواند
**تنبیهات** یعنی از ائمه قراء روایت کرده اند که کسایی را دو وجه است
در سحقا و ناظم متابعت صاحب تیسیر کرد و قطع کرد بضم حا سحقا کما اشار
بقوله فسحقا سکونا ضم رض و ضم را مقید کرد تا ایذان بهر ضد و ضم کرد
با سحقا فسیعلمون کما اشار بقوله مع غیب یعلمون و مقید کرد تا بید من
با قوله فسیعلمون کیف نذیر خارج باشد و امر لود بریاضت تا طالب غافل
نشود از انکه ببم من رمز شمرد و یا خود غیر از روایت ناظم قبول کند روات
بعض مذکور را که آن طرق ناظم نیست و سیئت یاد کرده شد و ضمیر اینجا
عاید با یائی اضافه است فامامعی او رحمنا حرمان و ابوعمرو و ابن عامر
و حفص بفتح خوانند و اما اهلکنی قرا سبعه غیر حمزه بفتح خوانند
و یا محذوفه دو حرف است قوله نکیر و نذیر و درش فقط باثبات یا
خوانده و در سوره طلاق و تحریم یاآت مختلف فیه نیست و ادغام کبیر

دو موضع

دو موضع است در طلاق حیث سکنتم و قوله امر ربها و در تحریم ادغام
سه حرف است لم تحرم ما کان الله هو ان طلقکن و در ملک شش
حرف است تکاد تمیز الا یعلم من جعل لکم الارض کان
نکیر یرزقکم وجعل لکم **ومن سورة ن الی سورة القیمة**

1078 وضمهم في یزلقونک خالد وهم قبله فاکسر وحرک روی

یعنی مدلول خا خالد سبعه غیر از نافع لیزلقونک بضم یا خوانده و نافع
بفتح یا خوانده و مدلول را روی و حا حلا کسایی و ابوعمرو ومن قبله بکسر
قاف خوانده و فتح با و باقیان بفتح قاف و اسکان با **تنبیهات**
ضمیر ضمهم عاید است با شیوخ قرا و لام لیزلقونک حذف کرده تا ضم
بر حرف اول منزل شود که آن یا است و این مسئله آخر نون است
و من قبله اول الحاقه و ادغام نون در واو و مان بیدلنا یاد کرده شد
و اذن در الحاقه قد ذکر و معانی رموز بجا بجه از پیش یاد کرده شد

1079 ویخفی شفا مالیه ماهیه فصل وسلطانیه عن دون

یعنی مدلول شین شفا حمزه و کسایی لا یخفی منکم بتذکیر خوانده و باقیان بتانیث
و مدلول فا فتوصل حمزه قوله مالیه و سلطانیه در این سوره و ما هیه در
القارعه بغیر ها خوانده در حالت وصل در مواضع ثلثه و باثبات در حالت
وقف و باقیان باثبات ها در حالتین **تنبیهات** ترجمه یخفی از
اطلاق معلوم شد و اما کتابیه و حسابیه قرا سبعه در حالت وصل
و وقف باثبات ها خوانده و مجموع کلمات مختلفه و متفقه مرسوم اند بها

1080

**وَيَذَّكَّرُونَ يُؤْمِنُونَ مَقَالُهُ بِخُلْفٍ لَهُ دَاعٍ وَيَعْرُجُ**

يعني مدلول ميم مقاله ابن ذكوان بخلاف عنه ومدلول لام له ودال داع هشام وابن كثير بي خلاف قليلا ما تذكرون وقليلا ما تؤمنون بيا غيب خوانده‌اند وابن ذكوان بوجه دوم وباقيان در موضعين بخطاب خوانند ومدلول راء رتلا كسائي تعرج الملائكة بتذكير خواند وباقيان بتانيث

**تنبيهات** ترجمه مسائل ثلثه از اطلاق معلوم شد وچون در روايت ابن ذكوان نقله را اختلافي بود تنبيه كرد بدان بقوله مقاله وتذكرون از آخر الحاقه است ويؤمنون مقدم داشت از بهر وزن ويعرج از مسئله معارج است ۞ والله اعلم

1081

**وَسَالَ بِهَمْزٍ غُصْنُ دَانٍ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْهَمْزِ أَوْ مِنْ وَاوِ**

يعني مدلول غين غصن ودال دان ابو عمرو وكوفيان وابن كثير سال بهمزه مخففه مفتوحه خوانده‌اند ونافع وابن عامر در مكان همزه الف خوانند مبدل از همزه يا از واو ويا از يا خيا بحه ناظم اشاره كرد بدان وقوله غصن دان اشارتست بوجه قرات همزه كه آن اوضح است از ترك همزه زيرا كه محتاج نيست

1082

**وَنَزَّاعَةٌ فَارْفَعْ سِوَى حَفْصِهِمْ وَقُلْ شَهَادَاتِهِمْ**

يعني قراء سبعه غير از حفص نزاعة للشوى برفع خوانند وحفص بنصب بعد از ان فرمود كه حفص بشهاداتهم قائمون باثبات الف خواند بعد از دال بر صيغه جمع وغير حفص حذف الف بر صيغه توحيد وبوحيد واما شهر فذكر

1083

**إِلَى نُصُبٍ فَاضْمُمْ وَحَرِّكْ بِهِ عَلَى كِرَامٍ وَقُلْ وُدًّا**

بالضم اعملا

يعني مدلول عين علا وكاف كرام حفص وابن عامر الى نصب بضم نون و صاد خوانده‌اند وباقيان بفتح نون واسكان صاد ومدلول همزه اعملا نافع ولا تذرن ودا بضم واو خواند وغير او بفتح **تنبيه** قوله الى نصب اخر سايل معارج است وودا از مسايل سورة نوح وولده وخطاياهم در نوح باد كرده شد

1084

**دُعَائِي وَإِنِّي ثُمَّ بَيْتِي مُضَافُهَا مَعَ الْوَاوِ فَافْتَحْ إِنَّ كَمْ**

1085

**وَعَزَّ كُلُّهُمْ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ فَتْحُهُ وَفِي إِنَّهُ لَمَّا بِكَسْرٍ صُوًى**

العلا

اشارت كرد بياء اضافه سه موضع در سورة نوح است قوله دعائي واني اعلنت حرميان وابو عمرو وابن عامر بفتح خوانند در موضعين وبيتي مومنا حفص وهشام بفتح خوانند بعد از ان شروع كرد در سورة جن وفرمود كه مدلول كاف كم وشين شرفا وعين علا ابن عامر وحمزه وكسائي وحفص بفتح خوانند همزه ان چون واو منضم شود با آن وجمله آن دوازده است اول آن وانه تعالى وآخر آن وانا منا المسلمون وباقيان در مجموع بكسر ان خوانند وفرمود كه قراء سبعه متفق‌اند در فتح وان المساجد لله وبعد از ان فرمود كه مدلول صاد صوى والف العلا ابو بكر ونافع وانه لما قام بكسر همزه خوانند وباقيان بفتح **تنبيهات** بيان آن كه مختلف فيه بود گفته آمد غير از سيزده موضع مذكور ائمه سبعه متفق‌اند در فتح آن وقوله صوى جمع صوة است وآن نشاني باشد كه از بهر اعلام نصب كرده باشند يعني كه وجه كسر ان ظهوري دارد زيرا كه استيناف يا عطف باشد بر قوله انا سمعنا وقوله بيتي آخر نوح است وان اول جن

وَیَسْلُکْهُ یا کُوفٍ وَفِی قالَ اِنَّما هُنا قُلْ فَشا نَصًّا وَطابَ

1086

یعنی کوفیان یسلکه بیا خواندو باقیان بنون ومدلول تا، فشا ونون نصّا حمزه وعاصم قل انما ادعوا بضم قاف وسکون لام وحذف الف خواند وباقیان بفتح قاف ولام واثبات الف بینهما خواندند والله اعلم

وَقُلْ لُبَدًا فِی کَسْرِهِ الضَّمُّ لازِمٌ بِخُلْفٍ وَیا رَبِّی مُضافٌ

1087

ومدلول لام لازم هشام علیه لبدا بضم لام خواند واز هشام بکسر لام نیز آمده است وقوله بخلف اشارتست بآن لکن مشهور از وی روایت ضم است کما اشار بقوله الضم لازم وباقیان بکسر خوانند تنبیهات

از لفظ قال وقل در بیت سابق مستغنی شد از ترجمه آن ولهذا از بهر وزن موخر کردانید وقال مقید بانما تا قوله قل انی لا املک خارج باشد وچون قل بر صیغت امر مناسبتی داشت با قل لن یجیرنی تنبیه کرد بانتشار حفظ مناسبت بقوله فشا نصا وطاب قبوله ونیز موافق رسم است قرات قل ویا ربی مضاف یعنی در سورهٔ جن یا آت اضافه قوله ربی امدا آمده است فقط حرمیان وابوعمرو بفتح خواندند وقوله تجملا یعنی چون اسم باری تعالی استجمالی دارد وبعد از آن شروع کرد در مسایل مزمل بقوله

وَوَطْأً وِطاءً فاکْسِرُوهُ کَما حَکَوْا وَرَبُّ بِخَفْضِ الرَّفْعِ
وَثالِثَهُ فَانْصِبْ وَفا نِصْفِهِ ظُبًی وَثُلْثَیْ سُکُونِ الضَّمِّ

صحبته کلاه
1088
1089

یعنی مدلول کاف کما وحا، حکوا ابن عامر وابوعمرو قوله وطا بکسر واو وفتح طا واثبات الف بعد از طا خوانند وباقیان بفتح واو واسکان



طا وحذف الف ومدلول صحبته وکاف کلا شعبه وحمزه وکسائی وابن عامر رب المشرق بجر با خواندو باقیان برفع ومدلول ظا طبی ابن کثیر وکوفیان بنصب نصفه وثلثه خواندو باقیان در موضعین بجر خواند تنبیهات از لفظ وطا ووطاء مستغنی شد ناظم از ترجمه کلمه وکلمه ثانیه را مقید کردانید بکسر زیرا که لفظ محتمل کسر وغیر کسر داشت وچون در ثانیه ذکر کسر کرد از ضد معلوم شود که در کلمه اولی که مقصود است واو مفتوح باشد وکما حکوا اشارتست بصحت روایت کسر وخفض را مقید کردانید از بهر ضد وقوله صحبته کلا یعنی جماعت مذکور محافظت خفض کرده اند در روایت ونیز اشارتست بصحت وجه آن زیرا که خفض بنا بر وصفیت لربک است ومقید کردانید سکون را از بهر ضد ومعلوم شد که خلاف در ثلثی مثنی است از لفظ ناظم وثلثه مختلف فیه معلوم شد که دوم است از ترتیب مسایل پس قلیلا نصفه که حرف اولین است وثلثه که آخرین است خارج باشد وثلثه بر نصفه مقدم داشت واین هر دو را بر ثلثی بعکس تلاوت از بهر نظم وقوله ظبی یعنی حجج قاطعه است ترجمه مذکوره را ولاح وجملا ثنا است بر ذی قاری سکون ثلثی زیرا که ورش قرائتش ظاهر است وروایتش صحیح

وَوَالرِّجْزَ ضَمَّ الْکَسْرِ حَفْصٌ اِذا قُلْ اِذْ وَاَدْبَرَ فَاهْمِزْهُ
فَبادِرْ وَفا مُسْتَنْفِرَهْ عَمَّ فَتْحُهُ وَما یَذْکُرُونَ الْغَیْبَ

وثلثی عن اختلاف
1090
حفص خلاف
1091

یعنی حفص قوله والرجز بضم را خواندو باقیان بکسر ومدلول عین عن

وهمزه اجتلا وفا، قبا در حفص ونافع وحمزه والليل اذ بسكون ذال و
حذف الف بعد از ذال واد بر بهمزه قطع مفتوحه پيش از ذال واسكان
ذال خوانند وباقيان اذا بفتح ذال واثبات الف بعد از ذال وحذف
همزه كه پيش از دبر بود وفتح دال دبر خوانند ومدلول عم نافع وابن عامر
مستنفره بفتح فا خوانند وباقيان بكسر ومدلول حا خص سبعه الا نافع
وما يذكرون بغيب خوانند ونافع بخطاب **تنبيهات** قوله والرجز
از مسايل مدثر است وواو عاطفه در سر واو عاطفه آورد تا معلوم شود
كه آن از تلاوت است واز سورهٔ نون تا مدثر موضع ياء اضافه و محذوفه
نيست الا سه يا يادر نوح ويكي در جن كما مر وادغام كبير در نون نحن
اعلم بمن اعلم بالمهتدين اكبر لو تكذب بهذا الحديث سنستدرجهم
ودر الحاقه چهار حرف فهي يومئذ فلا اقسم بما لقول رسول الاقاويل
لاخذنا ودر معارج سه حرف است المعارج تعرج فلا اقسم برب
الاجداث سراعا ودر نوح شش حرف است لا يوخر لو كنتم قال رب
ليغفر لهم وقد خلقكم الشمس سراجا جعل لكم ودر جن شش حرف است
ما اتخذ صاحبة ذلك كنا طرائق قددا ولن نعجزه هربا ذكر ربه تجعل له
ودر مزمل قوله عند الله هو ودر مدثر شش حرف است ما سلككم
لا تبقي ولا تذر لواحة للبشر لمن الا هو وملخلاف عنه ما سلككم
ملذب بيوم ان شاء الله هو **ومن سورة القيامة الى سورة النبا**

1092 **وَزَا بَرِقَ افْتَحْ آمِنًا يَذْ رُونَ مَعْ يُحِبُّونَ حَقٌّ**
كف يبني علا علا

يعني مدلول همزه آمنا نافع فاذا برق بفتح را خوانند وغير از نافع بكسر
خوانند ومدلول حق وكاف كف ابن كثير وابو عمرو وابن عامر بل تحبون العاجلة
وتذرون الآخرة بغيب خوانند وباقيان بخطاب در موضعين ومدلول
عين علا حفص من مني يمنى بتذكير خوانند وباقيان بتانيث وتحبون
در تلاوت مقدم است بر تذرون ومن راق وسدى ولا اقسم
وفواصل سوره ياد كرده شد ومعانى رموز كما سبق
وبعد از مسايل قيمة شروع كرد در سورهٔ انسان بقوله

1093 **سَلَاسِلَ نَوِّنْ اِذْ رَوَوْا صِرْفُهُ لَنَا وَبِالْقَصْرِ قِفْ مِنْ**
1094 **زَكًا وَقَوَارِيرًا فَنَوِّنْهُ اِذْ دَنَا رِضًى صَرْفُهُ وَاقْصُرْهُ فِي الْوَقْفِ فَيْصَلَا**
1095 **وَفِي الثَّانِ نَوِّنْ اِذْ رَوَوْا صَرْفُهُ وَقُلْ يَمُدُّ هِشَامٌ**

يعني مدلول همزه اذ وراء رووا وصاد صرفه ولام لنا نافع وكسايي
وشعبه وهشام للكافرين سلاسل تنوين خوانند در حالت وصل وباقيان
بحذف تنوين بعد از ان فرمود كه ميم من وعين عن وها هدى ابن
ذكوان وحفص وبزي باحد الوجهين وحمزه وقنبل قولا واحدا
بقصر خوانند در حالت وقف پس ابن ذكوان وحفص وبزي
بوجه دوم بالف خوانند چنانچه قراءت باقيان پس حاصل سخن
در سلاسل آن باشد كه از قراء سبعه قارى منون وقف او بر الف
باشد وقارى غير منون شايد كه وقف كند قولا واحدا بر الف وآن
ابو عمرو است فقط وشايد كه وقف كند بغير الف بقصر قولا واحدا

وان مذهب حمزه وقنبل است وشاید که وقف کند بالف بیک وجه
وبوجه ثانی وقف کند بقصر وان مذهب ابن ذکوان وحفص
وبزی است فتامل ذلک ومدلول همزه اذ ودال دنا وراء رضی وصاد
صرفه حرمیان وکسایی وشعبه قوادیرا اول بتنوین خوانند درحالت
وصل وابن عامر وابوعمرو وحمزه وحفص بحذف تنوین واما درحالت
وقف قرا سبعه غیر از حمزه وقف کنند بر الف وحمزه بغیر الف وقف
کند ومدلول همزه اذ وراء روعا وصاد صرفه نافع وکسایی وشعبه قوادیر
دوم بتنوین خوانند درحالت وصل وباقیان ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر
وحمزه وحفص بحذف تنوین خوانند واما درحالت وقف صاحب تنوین
یعنی نافع وکسایی وشعبه بالف خوانند وهشام نیز موافق باشد بایشان
وباقیان ابن کثیر وابوعمرو وابن ذکوان وحفص وحمزه درحالت وقف
حذف الف خوانند وچون قواریرا اول وثانی جمع کنی در تحقیق قرا
سبعه بر پنج مرتبه باشند بعضی ان باشد که قواریرا اول وثانی منون
خوانند ووقف بر هردو بالف کنند وآن نافع وکسایی وابوبکر است وبعض
دوم آنند که اول را منون خوانند وثانی را غیر منون وبر اول بالف وقف
کنند وبر ثانی بغیر الف وآن ابن کثیر است فقط وبعضی که طایفه سیوم اند
که در اول وثانی ترک تنوین کنند وبر اول بالف وقف کنند ودر ثانی بغیر
الف وآن ابوعمرو وابن ذکوان وحفص است وبعض چهارم که در کلمتین
ترک تنوین کنند ووقف بر هردو بالف هشام است فقط وقسم پنجم

که در کلمتین ترک تنوین کنند ووقف بر کلمتین بغیر الف حمزه است فقط

١٠٩٦ وَعَالِيهِمْ اسْكِنْ وَاكْسِرِ الضَّمَّ اِذْ فَشَا وَخُضْرٌ بِرَفْعٍ

١٠٩٧ وَاسْتَبْرَقٌ حِرْمِيْ نَصْرٍ وَخَاطِبُوا تَشَاؤُنَ حِصْنًا وُقِّتَتْ وَاوُهُ حَلَا

١٠٩٨ وَبِالْهَمْزِ بَاقِيهِمْ قَدَرْنَا ثَقِيلًا اِذْ رَسَا وَجِمَالَاتٌ فَوَحِّدْ

یعنی مدلول همزه اذ وفاء فشا نافع وحمزه عالیهم ثیاب بسکون یا
وکسر ها خوانند وباقیان بفتح یا وضم ها ومدلول عم وحاء حلا
وعین علا نافع وابن عامر وابوعمرو وحفص خضر برفع را خوانند وباقیان بجر
ومدلول حرمی ونون نصر نافع وابن کثیر وعاصم واستبرق برفع خوانند
وباقیان بجر وحاصل از توجیهین چهار قرائت باشد نافع وحفص
خضر واستبرق در کلمتین برفع خوانند وحمزه وکسایی در کلمتین بجر
وابوعمرو وابن عامر برفع اول وجر ثانی وابن کثیر وشعبه بجر اول ورفع
ثانی ومدلول حصنا نافع وکوفیان وما تشاؤن بخطاب خوانند وباقیان
بغیب ومدلول حاء حلی ابوعمرو واذا الرسل وقتت بواو مضمومه خوانند
بجای حرف قاف وباقیان بهمزه مضمومه در مکان واو خوانند
ومدلول همزه اذ وراء رسا نافع وکسایی فقدرنا فنعم القادرون بتشدید
دال خوانند وباقیان بتخفیف دال ومدلول شین شذا وعین علا حمزه وکسایی
وحفص کانه جمالات بحذف الف بر صیغه توحید خوانند وباقیان باثبات
الف بر صیغه جمع خوانند **تنبیهات** مراد از سکون سکون یا
عالیهم است وکسر ورفع را مقید کردانید از بهر ضد ترجمه استبرق از ترجمه

خضر معلوم شد و تشاؤن آنچه مسایل انسانست و وقف اول والمرسلا
وچون منطوق دلالت بر قرات باقیان نداشت گفت وبالهمز باقیهم
واز بهر وزن فاء فقدونا حذف کرد و تشدید منزل شد بر دال بر مصطلح
ناظم وفا الملقیات وفا المغیرات نذرا یاد کرده شد و تنبیه کرد بلزوم سکون
یا در عالیهم از بهر کسرها وانتشار مجانست سکون با یا بقوله فشا وادنی
است که حمزه عالیهم همچو علیهم بضم ها خوانده و نقوم وجه خطاب تشاؤن
اشارت کرد بقوله حصنا و حلاوة وجه قرات ابو عمرو در وقف تنبیه
کرد بقوله حلا زیرا که اصل آن از وقف است و نفادی توحید در حالت
وقف بها کند وغیر او وقف بتا ودر قیامة وانسان ومرسلات ما
محذوف واضافه نیست وادغام کبیر در قیامة سه است لا اقسم بیوم
ولا اقسم بالنفس ان لن نجمع عظامه ودر انسان سه است الدهر
لم یکن یشرب بها نحن نزلنا ودر المرسلات چهار است فالملقیات
ذکرا ثلث شعب ولا یؤذن لهم واذا قیل لهم

## وَمِنْ سُورَةِ النَّبَا الى سُورَةِ الْعَلَقِ

وَقُلْ لَابِثِينَ الْقَصْرُ فَاشٍ وَقُلْ وَلَا كِذَابًا بِتَخْفِيفِ الْكِسَائِي اقْبَلَا

یعنی مدلول فا فاش حمزه لبثین بحذف الف خوانده و باقیان باثبات
الف بعد از لام و کسائی ولا کذابا بتخفیف دال خوانده و باقیان بتشدید
تنبیهات مراد از حذف حرف مد است و از لفظ ناظم معلوم
شد که مد الف است بعد از لام مر فادی مثبت را و لا کذابا بتخفیف ...

زیرا که مقیداست بلا پس قوله بایاتنا کذابا که حرف اول است خارج
باشد که قراء در تشدید آن متفق اند و تشدید منزل شد بر ذال زیرا که
عین الفعل است وفتحت وغساقا یاد کرده شد وقوله فاش تنبیه است
بر انجه لبثین بحذف الف مرسوم است و وجه آن در عربیت منتشر است

وَفِي رَفْعِ بَاءِ رَبِّ السَّمَوَاتِ خَفْضُهُ ذَلُولٌ وَفِي الرَّحْمٰنِ نَامِيهِ كَمَّلَا

یعنی مدلول ذال ذلول ابن عامر و کوفیان رب السموات بخفض خوانده
و باقیان برفع و مدلول نون نامیه و کاف کملا عاصم و ابن عامر وما
بینهما الرحمن بجر خوانده و باقیان برفع پس قرا سبعه را در کلمتین سه
قرات باشد تنبیهات از انجه رب السموات اضافه است
بظاهر قوله الی ربه که مضاف است با ها ضمیر خارج باشد و ذکر با
کرد تا معلوم شود که اختلاف مشار الیه در اعراب رب است نه در قوله
السموات و مثال داینه ذلول ای سهل منقاد اشارتست بوضوح وجه
قرات و نامیه من نمی الحدیث الی غیره نمیا اذا اسنده و آن اشارت است
بصحت اسناد و قوله کملا اشارتست باتمام مسایل سورة عم

وَنَاخِرَةً بِالْمَدِّ صُحْبَتُهُمْ وَفِي تَزَكَّى تَصَدَّى الثَّانِ حَرِّمِي اثْقَلَا

یعنی مدلول صحبه عظاما نخرة باثبات الف خوانده بعد از نون و
باقیان بحذف الف و مدلول حرمی نافع و ابن کثیر الی ان تزکی در
سورة والنازعات و فانت له تصدی در سورة عبس در موضعین
حرف ثانی را که آن زای است و صاد است مشدد خوانده و باقیان

مخفف **تنبيهات** مراد از مد زيادتی حرف مداست واز لفظ
ناظم معلوم شد که ان الف است بعد از نون وتزکی مختلف فيه
است که دو نقطه بر سر دارد پس قوله يزکی والا يزکی خارج باشد از مصطلح
ناظم در ترتيب ومسئله استفهامين واماله فواصل وطوی ياد کرده شد

١١٠٢ **فَتَنْفَعُهُ فِي رَفْعِهِ نَصْبُ عَاصِمٍ وَاَنَّا صَبَبْنَا فَتْحُهُ ثَبْتُهُ**

شروع بود در سورة عبس وفرموده که عاصم قوله فتنفعه الذکری بنصب
عين خوانده وباقيان برفع ومدلول ثا ثبته کوفيان الی طعامه انا
بفتح همزه خوانده وباقيان بکسر **تنبيهات** تصدی مقدم داشت
از بهر اختصار ونصب را مقيد کرد تا بيند از بهر ضد وانا صببنا
آخر مسايل عبس است واماله فواصل قد ذکر ومعانی رموز کما سبق

١١٠٣ **وَخَفِّفْ حَقٌّ سُجِّرَتْ ثِقْلُ نُشِّرَتْ شَرِيعَةُ حَقٍّ**

يعنی مدلول حق سجرت بتخفيف جيم خوانده وباقيان بتشديد ومدلول
شين شريعة حق حمزه وکسائی وابن کثير وابو عمرو نشرت بتشديد شين
خوانده وباقيان بتخفيف ومدلول عين عن وهمزه اولی وميم ملا حفص
ونافع وابن ذکوان سعرت بتشديد عين خوانده وباقيان بتخفيف پس
چون کلمات ثلثه با هم ديگر جمع شود چهار قرائت باشد نافع وابن ذکوان
وحفص بتشديد طرفين وتخفيف وسط خوانده وابن کثير وابو عمرو
تخفيف طرفين وتشديد وسط خوانده وشعبه وهشام بتشديد اول
وتخفيف اخيرين وحمزه وکسائی بتشديد اولين وتخفيف اخير

١١٠٤ **وَظَا بِضَنِينٍ حَقُّ رَاوٍ وَخَفَّ فِي فَعَدَّلَكَ الْكُوفِي**

يعنی مدلول حق وراء راو ابن کثير وابو عمرو وکسائی وما هو علی الغيب
بظنين بظا خوانده وباقيان بضاد وکوفيان فعدلك بتخفيف دال
خوانده وباقيان بتشديد ومدلول حق ابن کثير وابو عمرو يوم لا تملك برفع
ميم خوانده وباقيان بفتح **تنبيهات** ضاد وظا بظنين از لفظ ناظم
معلوم شد وفعدلك اول مسايل انفطار است وتخفيف منزل است
بر عين الفعل فعدلك که آن دال است وترجمه يوم از اطلاق معلوم شد
واز قيد يوم لا قوله يوم الدين خارج باشد ويوم آخر انفطار است وحق
را واشارتست بدانچه رسول عليه الصلوة والسلم بضنين بظا وضاد خوانده است
ودر مصحف عثمان رضی الله عنه بضاد مرسوم است ودر مصحف عبد الله بظا

١١٠٥ **وَفِي فَاكِهِينَ اقْصُرْ عُلًا وَخِتَامُهُ بِفَتْحٍ وَقَدِّمْ مَدَّهُ**

يعنی مدلول عين علا حفص انقلبوا فاکهين بحذف الف خوانده وباقيان
باثبات ومدلول راء راشدا کسائی وختامه مسك بفتح خا وتقديم الف
بر تا خوانده وباقيان بکسر خا وتاخير الف بعد از تا خوانده **تنبيهات**
مراد از قصر حذف حرف مداست وختامه در تلاوة مقدم است بر
فاکهين وتنبيه کرد بر کيفيت تقديم بقوله راشدا ولا وقوله اقصر
علا اشارت است بحذف الف فاکهين در رسم وبل ران قد
ذکر وبعد از مطففين شروع کرد در انشقاق فقال

١١٠٦ **يُصَلَّى ثَقِيلًا ضُمَّ عَمَّ رِضًى دَنَا وَبَا تَرْكَبُنَّ اضْمُمْ حَيَا**

یعنی مدلول عم و راء رضی و دال دنا نافع و ابن عامر و کسائی و ابن کثیر ویصلی سعیرا بضم یا و فتح صاد و تشدید لام خوانده‌اند باقیان بفتح یا و اسکان صاد و تشدید لام و مدلول حاء حیا و عم و نون نهلا نافع و ابن عامر و ابو عمرو و عاصم لترکبن طبقا بضم یا خوانده‌اند و باقیان بفتح **تنبیهات** از لفظ ناظم فتح صاد یصلی معلوم شد فادی مشدد و سکون صاد مخفف را از نحو یصلی لنار معلوم شد و هریک از قرا در ترقیق و تغلیظ و فتح و اماله لام بر اصل خود باشند و قوله حیا عم نهلا تنبیه است برانچه قرات مذکوره شبیه مطر است که عام باشد همه شکا نرا



**و محفوظ اخفض رفعه خص و هو فی المجید شفی**

یعنی قرا سبعه غیر از نافع فی لوح محفوظ بجر خوانده‌اند و نافع برفع و مدلول شین شفا حمزه و کسائی ذو العرش المجید بجر دال خوانده‌اند و باقیان برفع و مدلول راء رتلا کسائی قدر بتخفیف دال خوانده و غیرا و بتشدید **تنبیهات** محفوظ بر مجید مقدم داشت بحسب اتفاق و آن آخر سوره البروج است و در سوره والطارق مسائل مختلف فیه آن است که یاد کرده شد و قدر از سوره اعلی است و قوله خص اشارتست بدانچه قرات خفض محفوظ آنست که صفت لوح باشد خلاف قرات رفع که آن صفت قرآن باشد و قوله شفا اشارتست بوجه خفض مجید که صفت عرش باشد بخلاف رفع که آن صفت حق تعالی باشد بخوانده حمید مجید

**و بل یؤثروا حز و تصلی یضم حز صفا یسمع**

التذکیر حق و ذو جلا





و ضم اولوا حق و لاغیة لهم مصیطر اشمم ضاع و الخلف قللاه



**و بالسین لذ و الوتر بالکسر شائع فقدر یروی**

یعنی مدلول حاء حز ابو عمرو بل یوثرون الحیوة بغیب خوانده و باقیان بخطاب و مدلول حاء حز و صاد صفا ابو عمرو و ابو بکر تصلی نارا بضم تا خوانده‌اند و باقیان بفتح تا و مدلول حق ابن کثیر و ابو عمرو لا یسمع فیها بتذکیر خوانده‌اند و باقیان بتانیث و مدلول همزه اولوا و حق نافع و ابن کثیر و ابو عمرو بضم اول تسمع و رفع لاغیة خوانده‌اند و ابن عامر و کوفیان بفتح اول تسمع و نصب لاغیة خوانده پس حاصل آن شد که ابن کثیر و ابو عمرو لا یسمع فیها لاغیة بتذکیر و ضم و رفع لاغیة خوانده و نافع بتانیث و ضم و رفع لاغیة خوانده و ابن عامر و کوفیان بخطاب و فتح و نصب لاغیة خوانده‌اند و مدلول ضاد ضاع خلف لست علیهم بمصیطر صاد را باشمام زای خوانده و مدلول لام لذ هشام بسین خوانده فقط و مدلول قاف قللا خلاد بیک وجه موافق خلف باشد و بوجه دوم موافق باقی قرا یعنی بصاد خالص خوانده و مدلول شین شائع حمزه و کسائی والوتر بکسر واو خوانده و باقیان بفتح و ابن عامر فقدر بتشدید دال خوانده و باقیان بتخفیف **تنبیهات** ترجمه بل یوثرون از اطلاق معلوم شد و قراء هریکی بر اصل خود باشد در ادغام و اظهار و تخفیف و تحقیق و بل یوثرون آخر مسائل سبح اسم است و اماله فواصل یاد کرده شد و تصلی اول غاشیه است و قراء هریکی در تغلیظ لام و ترقیق و اماله و فتح بر اصل خود باشد و آنچه یاد کرده شد و قوله والوتر از مسائل والفجر است

وحسن غیب یوثرون اشارتست بقوله حزای خذ وحسن محافظت
مناسبت است که ما قبل یوثرون تجنبها است و چون همین معنی در
تصلی واقع بود تشبیه کرد بدان بقوله حز صفا و باقی رموز ظاهر است والله اعلم

۱۱۱۱ وَاَرْبَعُ غَيْبٍ بَعْدُ بَلْ لَا حُصُولُهَا تَحُضُّونَ فَتْحٌ

یعنی مدلول حا، حصو لها ابو عمرو بل لا تکرمون ولا تحضون و یاکلون
و یحبون در مواضع اربعه بیا غیب خوانده و باقیان بخطاب در مجموع
و مدلول ثا ثملا کوفیان تحاضون بفتح حا و اثبات الف بعد از حا خوانند
و باقیان بضم حا و حذف الف خوانند پس قرائت ابو عمرو بقصر و غیب
باشد و حرمیان و ابن عامر بخطاب و قصر و کوفیان بخطاب و مد
تنبیهات حرف مختلف فیه را مفید کرد اند بلا پس یقول خارج
باشد فافعال اربعه را یاد کرد بعد از لامی آید تا نحو شد کر خارج باشد
و فتح را مفید کرد انید از بهر ضد و معلوم شد از فتح که مد الفی باشد و بعد
از ان حا باشد و قوله ثملا یعنی مد خوانند آن کسانی که حافظ اند مر الفاظ

۱۱۱۲ يُعَذِّبُ فَافْتَحْهُ وَيُوثِقُ رَاوِيًا وَيَا اَرْنِي زِنِّي وَ
۱۱۱۳ وَبَعْدُ اخْفِضْ وَاكْسِرْ وَمُدَّ مُنَوِّنًا مَعَ الرَّفْعِ

فَكُّ اذْ فَعْنَ وَلَاه
اطعام ندی عمّ فانطلا

یعنی مدلول را، راویا کسایی لا یعذب و لا یوثق بفتح دال و ثا خوانده و یای
کسایی بکسر حرفین در کلمتین خوانند و مدلول نون ندی و فا، فانطلا و عم
عاصم و حمزه و نافع و ابن عامر فك رقبة برفع کاف و جر تا رقبة و اطعام
بکسر همزه و اثبات الف بعد از عین و رفع میم با تنوین خوانند و باقیان بفتح

کاف فك و نصب رقبة و فتح همزه اطعم و میم اطعم با حذف تنوین و
حذف الف خوانند تنبیهات از فتح مراد فتح ذال یعذب
است و ثا یوثق زیرا که یوثق عطف است بر یعذب و مطلق را حمل عطف
کند بر مقید مقید شود و بدین معنی اشارت کرد بقوله راویا و ذکر
اختلاف باری بعد از این یاد کرده شود و ربی آخر فجر است و فك
اول مسایل بلد و قوله ندی عم فانطلا اشارت است بکثرت
فواید ترجمه مذکوره یعنی یا فتی عطای عام دریاب

۱۱۱۴ وَمُؤْصَدَةٌ فَاهْمِزْ مَعًا عَنْ فَتًى حِمًى وَلَا عَمَّ فِي وَالشَّمْسِ

بالفا و انجلاه

یعنی مدلول عین عن و فا فتی و حا حمی حفص و حمزه و ابو عمرو نار موصدة
آخر سوره بلد و علیهم موصدة در همزه بهمزه ساکنه خوانند در مکان واو
و باقیان بواو ساکنه خوانند در مکان همزه و مدلول عم نافع و ابن عامر
فلا یخاف بفا خوانند و باقیان بواو تنبیهات سکون همزه موصدة
از لفظ ناظم معلوم شد و اعاده ابو عمرو کرد تا معلوم شود که او در بحفص
همزه خلافی ندارد کامر و حمزه در وقف بر اصل خود باشد و قوله ولا
عم اول مسئله است از شمس و رمز کبیر متوسط اقسام است در میان
قران و ترجمه آن و از سوره واللیل تا بسوره اقرا از مسایل فرش ویای
اضافه و محذوفه نامده است و در سوره فجر یا اضافه ربی اکرمنی
و ربی اهانی حرمیان و ابو عمرو در موضعین بفتح خوانند و یا محذوفه
چهار است در سوره والفجر قوله اذا یسر ابن کثیر در حالت وصل و وقف

باثبات یا خواند وورش وقنبل درحالت وصل باثبات خواند ودر
حالت وقف از قنبل باثبات یا نیز روایت آمده است وقوله اکرمنی
واهاننی بزی باثبات یا خواند در موضعین در حالین ونافع موافقت
کند درحالت وصل واز ابوعمرو اثبات وحذف هردو روایت آمده
است اما مشهور از وی حذف یا است واماله فواصل یاد کرده شد
وادغام کبیر در سورة عم اللیل لباسا . الملائکة صفا . اذن له . ودر
نازعات فالسابحات سبحا . فالسابقات سبقا . الراجفة تتبعها .
ودر تکویر النفوس زوجت . الموءودة سئلت . اقسم بالخنس لقول
رسول . الغیب بظنین . ودر انفطار رکبک کلا . ودر مطففین
یکذب به . الابرار لفی . الفجار لفی تعرف فی . یشرب بها . ودر
انشقاق انک کادح . ربک کدحا . اقسم بالشفق . اعلم بما . ودر بروج
والمومنات ثم . الله هو . الودود ذوالعرش . ودر فجر ذلک قسم
کیف فعل . فعل ربک . فیقول ربی . فیقول ربی . ودر بلد لا اقسم بهذا
ودر شمس فقال لهم . ودر لیل وکذب بالحسنی . ودر الضحی والم نشرح والتین
ادغام نیست

## ومن سورة العلق الی اخر القرآن

1115 وعن قنبل قصرا روی ابن مجاهد رآه ولم یاخذ به

یعنی قنبل قوله ان راه استغنی بحذف الف خوانده است مثلا وباقیان
باثبات ثبیهات مراد از ابجه کفت ولم یاخذ به متعلا اشارت
است بقول ابن مجاهد که روایت کرده است بر قنبل خواندم ان راه

بغیر الف وان سهو است وناظم رحمه الله تنبیه کرد بر انچه روایت
از قنبل صحیح است وقول ابن مجاهد در این مسئله معتبر نیست که او
سهو کرده است که ائمه کبار چنانکه مکی ومهدوی وابوعمرو
دانی نقل کرده اند قصر از قنبل ومولف این حروف
بر مشایخ کبار بقصر خوانده است فافهم ذلک والله اعلم

1116 ومطلع کسر اللام رحب وحمزة فی البریة فاهمز اهلا متاهلا

یعنی مدلول را رحب کسائی مطلع الفجر بکسر لام خواند وغیر کسائی بفتح
خوانند ومدلول همزة آ اهلا همز متاهلا نافع وابن ذکوان شر البریة
وخیر البریة بهمزة مفتوحه بعد از یاء ساکنه خوانند وباقیان بیاء مشدد
مفتوحه بعد از را ثبیهات مطلع از سورة قدر است والبریة
از لم یکن وقوله فاهمز یعنی که همزه را محقق کردان وهاء یره وادغام فالمغیرات
صبحا وهاء ماهیه یاد کرده شد ومعانی رموز اشارت بصحت وجوه
قرآات وکسی که اعتقاد باشد بعد از اتمتع روایة صحیحه کند نعوذ بالله منه

1117 وتا ترون اضمم فی الاولی کما رسا وجمع بالتشدید شافیه کملا

یعنی مدلول کاف کما وراء رسا ابن عامر وکسائی لترون الجحیم بضم تا خوانند
وباقیان بفتح ومدلول شین شافیه وکاف کملا حمزه وکسائی وابن عامر
الذی جمع مالا بتشدید میم خوانند وباقیان بتخفیف ثبیهات لام
لترون حذف کرد زیرا که در قافیه طویل فعلتن نیامده است وان
عدم ضم واطلاق لترون معلوم شد که خلاف وی در حرف

اول است پس حرف ثانی قوله لئن و نها خارج باشد

١١١٨ وَصُحْبَةُ الضَّمِّ فِي عُمُدٍ وَعَوْلا لِإِيلَافِ بِالْيَا غَيْرُ شَامِيهِمْ تَلا

١١١٩ وَإِيلَافِ كُلٌّ وَهْوَ فِي الْخَطِّ سَاقِطٌ وَلِي دِينِ قُلْ فِي

یعنی مدلول صحبه شعبه وحمزه وکسائی فی عمد ممدة بضم عین ومیم خواند وباقیان بفتح وقرا سبعه غیر از ابن عامر لایلاف قریش بیا ساکنه بعد از کسره خواند وابن عامر بحذف یا وقرا در اثبات یا قوله ایلافهم متفق اند موافقت مرسوم را **تنبیهات** عمد آخر مسایل همزه است وبعد از مسئله لایلاف تا بسورة تبت اختلاف نیست الا قوله ولی دین در کافرون نافع وحفص وهشام بفتح خواند و یری را دو وجه باشد وباقیان باسکان خواند چنانچه در اصول ما ذکر شد واشاره به قوله تحصلا

١١٢٠ وَهَا أَبِي لَهَبٍ بِالْإِسْكَانِ دَوَّنُوا وَحَمَّالَةُ الْمَرْفُوعُ

یعنی مدلول دال دونوا ابن کثیر ها ابی لهب باسکان خواند وباقیان بفتح ومدلول نون نزلا عاصم حمالة الحطب بنصب خواند وباقیان برفع **تنبیهات** از تقیید لهب بابی ذات لهب خارج باشد که قرا در فتح آن متفق اند وحمالة مقید کرد تا بنصب از بهر ضد ولفظا یاد کرده شد وقوله دونوا اشارتست بوجوه قرات در کتب اهل عربیت بغیر آنچه تعلق باختلاف قرا می داشت از اول قرآن تا باخر چنانچه مذهب ایشان بود یاد کردم وآنچه در نظم می بجید برموز واشارت تنبیه کردم بدان وباقی در کتب اهل عربیت مذکور است از انجا

بی باید طلبید وبالله التوفیق واما ادغام کبیر در سورة علق علم بالقلم ودر قدر ما لیلة القدر لیلة القدر ومطلع الفجر لم یکن در ان وجه که وصل سور نکند ابو عمرو نی بسمله ودر لم یکن البینة جزاؤهم ودر عادیات والعادیات ضبحا الخیر لشدید فالمغیرات صبحا ودر قارعة فامه هاویة ودر همزه تطلع علی الافئدة ودر فیل کیف فعل وفعل ربک ودر صیف الصیف فلیعبدوا ودر دین یکذب بالدین ٢ وجون از فرش

باب التکبیر ص

حروف فارغ شد شروع کرد در بیان تکبیر بقوله

١١٢١ رَوَى الْقَلْبُ ذِكْرُ اللهِ فَاسْتَسْقِ مُقْبِلًا وَلَا تَعْدُ

یعنی آرام دل وسیرابی آن ذکر حق سبحانه وتعالی است پس در ان حال که متوجه او شوی آب ده دل را بیاد کردن حق تعالی بقوله الله اکبر یعنی که او عظیمتر از مجموع عظما است بعد از ان نهی کرد از مجاوزة ذکر ومراد از روض مجلس ذکر است یعنی از حلقه ذکر که در ان تسبیح وتهلیل باشد دور مشو وقوله فمحلا المحل الجدب یعنی انقطاع المطر اشارتست در ین بیت که ذکر کردن دلرا زین دارد وترک ذکر کردن دل را بمیراند وغفلت وقساوة دل فزاید وقال علیه الصلوة والسلم ان لله ملائکة یطوفون علی مجالس الذکر فی الارض فارتعوا

بیاض صحیح

فی ریاض الجنة قالوا واین ریاض الجنة قال مجالس الذکر
ما غدوا و روحوا فی ذکر الله **تنبیهات** یعنی ذکر تکبیر نکرده اند
ناظم موافقت ابو عمرو دانی کرد و حدیث نبوی تا معلوم شود که تکبیر
لغتش از کجا خاست بدانک در آثار آمده است که خوشه انگور پیش رسول
خدای علیه الصلوة والسلم آوردند بهدیه سایلی سوال کرد و گفت
اطعمونی من فضل ما رزقکم الله وچون آنرا ایثار کرد سایل بگرفت
و بفروخت آنرا مشتری آنرا ثانیا بخدمت رسول خدای آورد سایل
ثانیا باز آمد و آنرا بستد و باز بفروخت و مشتری بخدمت رسول خدای
علیه الصلوة والسلم آورد سایل در نوبت سوم باز آمد و سوال کرد
رسول خدای علیه الصلوة والسلم برنجید و فرمود انک ملح پس چهل
روز وحی منقطع شد و منافقان شادی کردند و گفتند خدای محمد
با او خشم گرفت پس جبرئیل علیه السلم سورة والضحی بیاورد چون
رسول علیه الصلوة والسلم بشنید تصدیق مر اشطار وحی را و تکذیب
مر قول کفار را گفت الله اکبر و ناظم بعضی از فضایل تکبیر یاد کرد کما اشار الیه بقوله

1122 وَاٰثِرْ عَنِ الْاٰثَارِ مَثْرَاةَ عَذْبِهِ ۞ وَمَا مِثْلُهُ لِلْعَبْدِ حِصْنًا
1123 وَلَا عَمَلْ اَنْجَا لَهُ مِنْ عَذَابِهِ ۞ غَدَاةَ الْجَزَا مِنْ ذِکْرِهِ مُتَقَبَّلَا

آثار جمع اثر است که از سنن رسول خدای علیه الصلوة والسلم است
و مثراة کثرت ذکر است یعنی مقدم دار ذکر را بر غیر ذکر و مداومت
کن بر آن که بهتر از متابعت سنت رسول خدای علیه الصلوة والسلم

تر احصنی نباشد روز قیامت که او پناهگاه بنده باشد از عذاب و فتن
در دنیا و آخرة نجات بنده روز جزا یعنی روز قیامت از عذاب حق
تعالی بغیر از ذکر نباشد و قرآن از ذکر حق تعالی است و فاضلتر از ذکر
و قال علیه الصلوة والسلم قراة القرآن فی الصلوة افضل فی غیره وقراة
القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر افضل من الصدقة
والصدقة افضل من الصیام والصیام جنة من النار وچون
قرات قرآن افضل اعمال باشد جزاء آن افضل جزا باشد کما اشار بقوله

1124 وَمَنْ شَغَلَ الْقُرْاٰنُ عَنْهُ لِسَانَهُ ۞ یَنَلْ خَیْرَ اَجْرِ الذَّاکِرِیْنَ

ضمیر عنه و لسانه عاید است با ذکر می فرماید هر بنده که ذکر او قرات
قرآن باشد حق سبحانه و تعالی مر آن را اجری تمام تر از آنچه بذاکری
دیگر دهد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من شغله قراة
القرآن عن دعائی و مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی الذاکرین

1125 وَمَا اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ اِلَّا افْتِتَاحُهُ ۞ مَعَ الْخَتْمِ حِلًّا

یعنی فاضلترین عملی آنست که چون قاری ختم کند قرآن را در عقب
آن شروع کند در ختمی دیگر بی آنک قطعی طویل باشد اشاره کرد
در این بیت بدانچه از رسول علیه الصلوة والسلم سوال کردند که
کدام عمل فاضلتر است که بنده قربت یابد بدان بحق تعالی
فرمود الحال المرتحل یعنی عقیب الختم شروع کند در ختم ثانی

1126 وَفِیْهِ عَنِ الْمَکِّیْنَ تَکْبِیْرُهُمْ مَعَ ۞ الْخَوَاتِمِ قُرْبَ الْخَتْمِ

١١٢٧ **اِذَا كَبَّرُوا فِي آخِرِ النَّاسِ اَرْدَفُوا مَعَ الْحَمْدِ حَتَّى الْمُفْلِحُونَ**

ضمير فهو عايد است با افضل اعمال وشايد كه عايد باشد با حال مرتحل يعني قراء مكه از بهر ابن كثير وغير او واز قراء سبعه جايز داشته اند تكبير گفتن بنا بر حديث مذكور از آخر سورة والضحى يا آخر والليل تا آخر سورة قل اعوذ برب الناس وبعد از تكبير در آخر قل اعوذ سورة فاتحه خوانده اند وبعد از فاتحه از اول سورة البقره خوانده اند تا قوله واولئك هم المفلحون ودليل ايشان روايت علومه است رضي الله عنه كه گفت قران بر اسمعيل بن قسطنطين رضي الله عنه مي خواندم چون بسورة والضحى رسيدم فرمود تكبير بگوي تا با آخر ختم كه عبد الله بن كثير مرا و روايت ابن كثير از ابن عباس از ابي بن كعب از رسول صلى الله عليه وسلم وفرمود مسلسلا اشارتست بدين روايت مذكور **تنبيهات** ناظم رحمه الله اضافه كرد تكبير را با اهل مكه مطلقا وبعضي از ايمه قراء گفته اند مخصوص است با ابن كثير

١١٢٨ **وَقَالَ بِهِ الْبَزِّيُّ مِنْ آخِرِ الضُّحَى وَبَعْضٌ لَهُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ**

يعني روايت از بزي آمده است تكبير در آخر والضحى ويا در آخر والليل كما مر پس ناظم بهر دو روايت اشاره كرد واكثر ايمه بر آنند كه تكبير در آخر والضحى است

١١٢٩ **فَاِنْ شِئْتَ فَاقْطَعْ دُونَهُ اَوْ عَلَيْهِ اَوْ صِلِ الْكُلَّ دُونَ**

ناظم قاري را در كيفيت تكبير وبسم الله تلفظ كردن ووقف ووصل هر يكي از ان مخير كرد ميان سه وجه اول انكه وقف كند بر آخر سورة سابقه و بر تكبير وشايد كه بر تكبير نيز وقف كند وبسم الله متصل كرده اند باول سورة

يا بر بسم الله نيز وقف كند وبجواز اين قسم اشارت كرد بقوله فان شئت فاقطع دونه يعني اگر مي خواهي قطع كن بر آخر سورة بدون تكبير ووجه دوم انكه وقف كند بر تكبير وبر بسم الله نيز وشايد كه وقف كند بر ديگرها وشايد كه همه را وصل كند وشايد كه بر بعضي وقف كند وبر بعضي وصل وبدين وجه اشارة كرد بقوله او عليه ووجه سوم انكه وصل كند مجموع را يعني آخر سورة را باول تكبير وآخر تكبير باول بسم الله وآخر بسم الله باول سورة لاحقه وبدين وجه اشارة كرد بقوله او صل الكل بعد از ان فرمود كه دون القطع معه مبسملا يعني جايز نباشد وقف كني وحال انكه تكبير بسم الله گفته باشي ومراد آنست كه تكبير وبسمله با هم بگويد بعد از ان وقف كند بر بسمله واين دو صورة باشد يكي انكه وقف كرده باشد آخر سورة سابقه وديگر انكه آخر سورة متصل كرده باشد بتكبير وتكبير ببسمله واين دو قسم جايز نيست زيرا كه بر تقدير بسمله در آخر غير مستحسن باشد پس مجموع صور چهار قسم باشد سه جايز ويكي غير جايز كما مر

١١٣٠ **وَمَا قَبْلَهُ مِنْ سَاكِنٍ اَوْ مُنَوَّنٍ فَلِلسَّاكِنَيْنِ اكْسِرْهُ فِي الْوَصْلِ**

١١٣١ **وَاَدْرِجْ عَلَى اِعْرَابِهِ مَا سِوَاهُمَا وَلَا تَصِلَنْ هَا الضَّمِيرِ**

يعني چون قاري وصل تكبير كند وآخر كلمه ساكن باشد نحو فحدث وفارغب يا خود منون باشد نحو لخبير وحاميه در صورتين حرف ساكن ومنون را مكسور بايد كردانيد وغير از ساكن ومنون حرف آخر را ادراج بايد كردن بر اعراب خودش يعني متصل كردانيدن بتكبير وحال

انکه اعراب آخرش باقی باشد وآن بر سه ضرب باشد یکی مفتوح نحو الحاکمین الله اکبر ودوم مضموم نحو الابتر الله اکبر وسیوم مجرور نحو عن النعیم الله اکبر بعد از آن نهی کرد از وصل ها ضمیر وآن در دو موضع است قوله لمن خشی ربه وشرا یره زیرا که در وصل آن پیش از تکبیر التقا ساکنین واقع است وان منقوص شود بقوله عنه نلهی در قرات بزی که در آن حرص بود بر بیان تشدید تا قوله لتوصلا اشارتست بوصلت مردم یعنی محافظت مسایل مذکور کن تا جمیع خلایق توصل کنند بتو

١١٣٢ وَقُلْ لَفْظُهُ اللهُ أَكْبَرُ وَقَبْلَهُ لِأَحْمَدَ زَادَ ابْنُ الْحُبَابِ فَهَيْلَلَا

بعد از آن شروع کرد در بیان لفظ تکبیر چنین است که الله اکبر وابن حباب روایت کرده است از بزی که لا اله الا الله زیادة کردی بر تکبیر واو اتا اهل اتقان وعلما این فن بود وهیلل وهلل بیک معنی است ومراد از آن گفتن لا اله الا الله است

١١٣٣ وَقِيلَ بِهَذَا عَنْ أَبِي الْفَتْحِ فَارِسٍ وَعَنْ قُنْبُلٍ بَعْضٌ بِتَكْبِيرِهِ تَلَا

هذا اشارتست بتهلیل یعنی دو روایت با تکبیر ابوعمرو دانی روایت کرده است از شیخ خود ابوالفتح فارس ونیز دانی روایت تکبیر بی تهلیل از شیخ خود از طریق ابن مجاهد نیز کرده است از بهر قنبل کما اشار بقوله وعن قنبل بعض بتکبیره تلا وضمیر عاید است با قنبل

بابُ
## مَخَارِجِ الْحُرُوفِ وَصِفَاتِهَا الَّتِي يَحْتَاجُ الْقَارِئُ إِلَيْهَا

ناظم رحمه الله چون از احکام واختلاف قرات بر وفق قول ابوعمرو دانی رحمه الله فارغ شد موافقت کرد با بعضی از قرا که مخارج حروف را بیان کرده بودند وچون خواست که قصیده مکمل باشد وفواید آن زیادة بر تیسیر کما قال فی الاصول والفقها زادت بنشر فواید درج کرد در آخر قصیده معرفت مخارج حروف که اگر قاری حق هر حرفی شناسد کزاردن در اداء نقصانی باشد در قرات او وامامت را شاید وبعضی ذکر مخارج حروف پیش از بحث ادغام کرده اند زیرا که حقیقت ادغام موقوف است بر معرفت تقارب وتباعد وتباعد در مخارج وقوة وضعف در صفات وصفات بر دو نوع است آن نوع که قرا بدان محتاج اند یاد کرد واقتصار کرد بر صفات مشهور که مبتدا واست میان قرا وشروع کرد اولا در مخارج حروف بوجهی نیکوتر وترتیبی ظاهر ومبین بقوله

١١٣٤ وَهَاكَ مَوَازِينَ الْحُرُوفِ وَمَا حَكَى جَهَابِذَةُ النُّقَّادِ فِيهَا مُحَصِّلَا

١١٣٥ وَلَا رِيبَةٌ فِي عَيْنِهِنَّ وَلَا رِبَا وَعِنْدَ صَلِيلِ الزَّيْفِ يَصْدُقُ الِابْتِلَا

مراد از موازین مخارج حروف است وچون ذکر آن دفته بود اشارة کرد بقوله هاک ومعنی هاک آنست که بستان مخارج حروف هجا یعنی معلوم کن که منشاء آن از چیست وهر حرف هر یکی را از کجاست که صحت قرات بر دانستن ایشان موقوف است ورسول خدای صلی الله علیه وسلم فرمود الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة وبنیاد باب بر قول ائمه قرا که بر قول ایشان اعتماد بود از حذاق آغاز کرد کما اشار بقوله جهابذة النقاد وامر کرد بحصول آن بقوله محصلا

واز بهرتاکید فرمود ولا ریبة فی عینهن ولا ریا یعنی هر یکی از حروف
هجا مذکوره یاد کنم بر وجهی که در صحت آن هیچ شکی نه باشد و تجاوز نکنم
بزیادتی از انچه قرا خذاق نص کرده باشند بران وصلیل مصدر صل
است ومعنی صلّه صوت است و زیف جدید نا سره را کویند و درین
استعاره اشارت می کند بدانکه هرگاه که قاری تلفظ کند حرفی از
حروف هجا عند التلفظ که صوتی ظاهر شود مبین کرد و صحت و
فساد حرف یعنی ظاهر شود که آن حرف از مخرج خودی آید
یا نه قادر برآن زمان امتحان توان کردن که صادق است در اخراج آن یا نه

١١٣٦ **وَلَا بُدَّ فِي تَعْيِينِهِنَّ مِنَ الأُولَى عُنُوا بِالمَعَانِي عَامِلِين**

وعده فرمود که موازین جمیع حروف را با صفات آن بترتیب یاد کنم
بر وجهی که علما این فن کفته باشند و عمل کرده بران یعنی که سخن
برای خود نشاید کفت بل که متابعت ایمه ثقات از واجبات است
چنانک کفته باشند و عمل کرده باید کفتن و کردن
وبعد ازان شروع کرد بدانچه وعده کرده بقوله

١١٣٧ **فَأَبْدَأُ مِنْهَا بِالمَخَارِجِ مُرْدِفًا لَهُنَّ بِمَشْهُورِ الصِّفَاتِ**

اولا ذکر مخارج حروف کنم بعد ازان صفات مشهوره که تعلق بآن
دارد و مفصل یعنی مبین یاد کنم بر وجهی که ائمه قرا اختیار کرده باشند وبالله التوفیق

١١٣٨ **ثَلَاثٌ بِأَقْصَى الحَلْقِ وَاثْنَانِ وَسْطَهُ وَحَرْفَانِ مِنْهَا**

بدانک حروف هجا بیست و نه حرف است و شانزده مخرج است سه

از حلق وآن اقصی و وسط و اول حلق است و هفت ازان حلق است
کما سیاتی و فم را ده مخرج است و هجده حرف و شفه را دو مخرج است
و چهار حرف و خیشوم را یک مخرج است و یک حرف و آن نون خفیفه
است و این مذهب سیبویه است و بقول جرمی و موافقان او چهارده
مخرج است ازان وجه که لام و نون و را از یک مخرج می شمرند فاما سه
حرف که از اقصی حلق اند حرف اول همزه است و بعد ازان الف و بعد از الف
ها و این مذهب سیبویه است و ابو الحسن اخفش آنست که ها و دیگر همزه است
و بعد ازان الف است چنانچه ناظم بعد ازین یاد کرد در بیتین اهاع و رعی
و محمد بن مکی در کتاب رعایه مراتب حروف تهجی بتفصیل یاد کرده است
و ناظم فرمود ثلث باقصی الحلق باجمال و اگر کسی تفصیل آن خواهد
از رعایه طلب دارد که این مختصر تحمل آن نکند خوف تطویل را
قوله وحرفان وسطه یعنی عین وحا مخرج ایشان از وسط حلق است
که مخرج دوم است و غین و خا از مخرج سیوم اند که آن اول حلق است
نزدیک بفم پس این هفت حرف مذکور حلقی اند لکن در مخرج تفاوتی
دارند کما مر اشارات هر متمادی را دو نهایت باشد که هر کدام ازین
دو نهایت اول فرض کنند آن نهایت دیگر که در مقابل این اول
افتد آخر باشد چون بنا حروف بر صوت است و ماده صوت هوا است
که از داخل بخارج آید اول آن آخر حلق باشد و آخرش اول شفتین
بر این تقدیر ناظم رحمه الله ترتیب حروف باعتبار صوت نهاده است

بس اول ذکر حروف حلقی کرد وبعد از آن ذکر حروف فمی بعد از آن ذکر
حروف شفوی قوله منها یعنی حروف هفت کانه مذکوره زینت یافت
از حلق بس حاصل سخن آن باشد که از بیتین موعود با لذکر هفت حرف
از اول حلق باشد بتفصیل مذکور وآن هفت حرف جهار حرف
کلمه اهاع است بکمالها وحا از اول حشا وغین از اول
غاو وخا از اول خلا بس مخارج حلق تمام شد بقوله

وحرف له اقصى اللسان وفوقه من الحنك احفظه — ۱۱۳۹

جون از مخارج حلق فارغ شد شروع کرد در مخارج فم فرمود که
یک حرف از اقصی لسان وحنک اعلا است که آن قاف است
جنانجه بعد از ذکر مخارج حروف معلوم شود که آن اول کلمه
قادی است وقوله وحرف باسفلا اشارتست بکاف که آن اول
کما است وکاف از مخرج دوم فم است ومخرج کاف نیز از اقصی
لسان وحنک اسفل است کما اشار بقوله وحرف باسفلا

ووسطهما منه ثلث وحافة اللسان فاقصاها — ۱۱۴۰
الى ما يلي الاضراس وهو لديهما يعز وباليمنى يكون — ۱۱۴۱

یعنی جیم وشین ویا از مخرج سیوم فم اند از وسط لسان واز وسط
حنک اعلی واشان از اول کلمه جری وشرط ویسری اند وقوله
وحافة اللسان بیان است از ان مخرج جهارم فم که آن ضاد
است که از اول کلمه ضایع است وفرمود که ضاد از بهلو زبانست

وبرابر او از سو دندانها وطرف دهن که انرا اضراس خوانند وفرمود که
از جانبین جایز باشد کفش اما از جانب یسار نیکوتر باشد وامیر المومنین
عمر بن الخطاب رضی الله عنه از فصاحتی که داشت از جانبین کفتی
واضبط قرا بودی در عمل آوردن آن ودر وقت کفش بهر دو دست
اشارت کردی وقوله وحافة اللسان اشارت بجانب لسان
واقصی جیزی آخر آن باشد بس فرمود فاقصاها وجون در
ضاد استطالتی هست اشارت کرد بدان بقوله لحرف تطولا

وحرف بادناها الى منتهاه قد يلي الحنك الاعلى — ۱۱۴۲
وحرف بدانيه الى الظهر مدخل وكم حاذق مع سيبويه به اجتلا — ۱۱۴۳
ومن طرف هن الثلث لقطرب ويحيى مع الجرمي — ۱۱۴۴

یعنی مخرج لام که مذکور است در اول لاح بعد از مخرج ضاد است
یعنی نزدیک حافة اللسان تا منتها طرف لسان واز حنک اعلی
که بالای اسنان ضواحک وانیاب ورباعیات وثنایا است وآن
مخرج پنجم است از فم وقوله وحرف بدانیه ذو ولا یعنی نون که مذکور است
در اول نوفلا از مخرج ششم است از فم ومخرج نون شیب مخرج
لام است باندکی کما اشار بقوله ودونه ورا مخرج او بالای لام است
نزدیک بمخرج لام ورا از مخرج هفتم فم است ونزدیک است بمخرج نون
که مذکور است آن در اول رعی ومذهب قطرب وفرا وابو عمرو
وجرمی آنست که لام ونون ورا از طرف لسان اند وقوله قولا

یعنی منقول از ایشان اینست که یاد کرده شد واضح انست که اولا یاد کرده شد

**وَمِنْهُ وَمِنْ عُلْيَا الثَّنَايَا ثَلٰثَةٌ وَمِنْهُ وَمِنْ اَطْرَافِهَا**

ضمیر منه در موضعین بیت عاید است با طرف لسان و ثلثه اشارتست

بطا و دال و تا که مذکوراند در اوایل طهر و دین و تمه و هر سه حرف را

مخرج میان طرف لسان و اصول ثنایا بالا گفت و فرمود که از مخرج هشتم

اند از فم و ضمیر اطرافها عاید است با ثنایا یعنی ظا و ثا و ذال که مذکوراند

در اوایل ظل ذی ثنا که خارج می شوند از میان طرف لسان و اصول

ثنایا علیا حال انکه مایل اند بخنك اعلی که از مخرج نهم اند از فم و قوله

ثلثه یعنی سه حرف مذکور ثنایا در عدد مماثل سه حرف مذکوراند اولا

**وَمِنْهُ وَمِنْ بَيْنِ الثَّنَايَا ثَلٰثَةٌ وَحَرْفٌ مِنْ اَطْرَافٍ**
**وَمِنْ بَاطِنِ السُّفْلٰى مِنَ الشَّفَتَيْنِ قُلْ وَلِلشَّفَتَيْنِ اجْعَلْ**

یعنی از طرف لسان و از میان ثنایا علیا مخرج سه حرف است که

مذکوراست در اوایل صفا و سجل و زهد یعنی صاد و سین و زای از

مخرج دهم فم اند و چون از مخارج حلق و فم فارغ شد شروع کرد در مخارج

شفه بقوله و حرف من اطراف الثنایا و مراد حرفی است که مذکوراست

در اول فی و مخرج فا از باطن شفه سفلی و از طرفها ثنایا بالا است که

مخرج اول شفه است و قوله للشفتین اجعل ثلاثا یعنی واو و با و میم هر سه

حرف از مخرج دوم شفه اند از باطن شفه زیرین و از اطراف ثنایا

بالایین که مذکوراند در اوایل وجه بنی ملا و این مخرج

پانزدهم است و مخرج شانزدهم بعد ازین یاد کرده شود

**وَفِي اَوَّلِ مِنْ كَلْمِ بَيْتَيْنِ جَمْعُهَا سِوَى اَرْبَعٍ فِيهِنَّ كِلْمَةٌ**

اخبار می کند که حروف مذکوره را در اوایل کلمات این دو بیت

که این بعد ازین می آید بر ترتیب مذکور ذکر کنم هر حرفی در اول

کلمه الا چهار حرف که آنرا در کلمه اول کامل از بیت اول جمع

کرده ام و آن کلمه اهاع است و مجموع حروف او معتبر است بعد ازان شروع کرد

**اَهَاعَ حَشَا غَاوٍ خَلَا قَارِئٌ كَمَا جَرٰى شَرْطُ يُسْرٰى**
**ضَارِعٌ لَاحَ نَوْفَلَا رَعٰى طُهْرَ دِينٍ تَمَّهُ ظِلُّ ذِي ثَنَا صَفَا سَجْلُ زُهْدٍ**

چون بیان مخارج بیست و نه حرف که از پانزده مخرج مذکور معلوم کرده

شد معانی این کلمات بیتین نیز یاد کنیم تا طالب این فن را فایده

معنوی نیز باشد مراد از اهاع افزع است و از حشا قلب و از غاو

ضال و از خلا حدیث یعنی قرات و از ضارع متضرع و از لاح ظهر

و از نوفلا مراد کثیر العطا اشارتست در مذکور بمدح قاری یعنی می

ترساند دل گمراه را یعنی گناه کننده را قرات قاری یعنی از غایت

انک نزدیک است بقبول و جذب همچنانک جاری است و مقرر است

و قوله شرط یسری ضارع یعنی آسانی و خوش عیشی که حق تعالی

شرط کرده است از بهر کسی که او متضرع و با خشوع باشد

و حال انک از غایت کثرت خیر و فواید مثل مردی کثیر العطا باشد

و مراد قاری است که متصف باشد بصفات مذکوره در صدر کتاب

١١٤٥

الثنایا یعنی العلا

١١٤٦

١١٤٧

١١٤٨

١١٤٩

١١٥٠

وقوله رعی الی آخرها صفات دیگر از آن قاری ذکر می کند می گوید
رعایت کرد طهارت دین یعنی پاکی وی و عادت خود را نگاه می دارد
آن عادتی که تمدد ظل ذی ثنا یعنی که اتمام کرده است آن را ظل و وقار
امامی و شیخی که متصف است بثنا خیر حسن و صافی است از جهت بجل
زهد یعنی بنخا او که از سر رغبت است از دنیا و توجه بآخرة درمیان جمعی
از اشراف بنی اشراف وغرض ازین مجموع تحریض قاری است بتحصیل
این فن یعنی چون حاصل کند این علم را با وصاف مذکوره صدد
اللباب متصف باشد موصوف شود بدین صفات بعد ازین
فصل شروع کرد در بیان مخرج شانزدهم بقوله

1181

وَغُنَّةُ تَنْوِينٍ وَنُونٍ وَمِيمٍ اِنْ سَكَنَّ وَلَا اِظْهَارَ فِي الْاَنْفِ يُجْتَلَى

ونون ص

یعنی غنه تنوین ونون ومیم بشرط آنکه ساکن غیر مظهر باشد در انف است
و ملشوف شده است از کتب قرات وغنه عبارتست از صوتی که
از خیاشیم خارج شود و محل آن تنوین است ونون ومیم اما بشرط سکون
و اخفا که اگر متحرک باشند یا ظاهر عمل در اخراج ایشان خاص شود
بفم و ختم کرد بر خیشوم مخارج شانزده موعود بالذکر را و شروع
کرد در ذکر صفات آن که مشهور است بر وجهی مفصل مبین بقوله

باضدادها ثلاثه
1182

وَجَهْرٌ وَرَخْوٌ وَانْفِتَاحٌ صِفَاتُهَا وَمُسْتَفِلٌ فَاجْمَعْ

بدانکه معنی مجهوره حرفیست که عند التلفظ از جهت قوة اعتمادی بر
مخرج وی حاصل باشد و مانع باشد از آن که نفس جریان کند بالتلفظ

بدان با وقتی که اعتماد منقطع شود و ضد وی مهموسه است
و مهموس عبارتست از حرفی که اعتماد بر موضع وی ضعیف باشد تا
غایتی که نفس باوی جاری باشد و معنی رخوا آنست که حرفیست
ضعیف که صوت باوی جاری باشد و ضد وی شدیده بود و شدیده
عبارتست از حرفی سخت و قوی که صوت باوی جاری نباشد و منفتحه
آنست که عند التلفظ بدان زبان بحنک مرتفع نشود بلکه منطبق شود
بر حروف و ضد وی مطبقه بود و مطبقه عبارتست از حرفی که
در تلفظ بل که با سافل غیر مایل باشد و ضد وی بدان زبان مرتفع
شود بحنک اعلی و مستفله آنست که چون قاری تلفظ کند بدان
حروف و زبان مستعلی نشود با عالی دهن و ضد وی مستعلیه است
و آن عبارتست از حرفی که صوت وی مرتفع شود با عالی دهن و چون
ناظم بعد ازین بیت ذکر اضداد خواهد کرد لهذا یا بترتیب بعد ازین یاد کنیم

بلکه باسافل فم مایل باشد ص

1183

مقطب التشدید شاه

فَمَهْمُوسُهَا عَشْرٌ حَثَّ كِسْفَ شَخْصِهِ اَجْدَتْ

1184

والرخو شاه

وَمَا بَيْنَ رِخْوٍ وَالشَّدِيدَةِ عُمَرُنَلُوْ وَاَيُّ حُرُوفٍ الْمَدِّ

بدانکه مهموسه که در وی صفات ضعف است ضد
مجهوره است که در وی صفات قوة است و مهموسه را در
سه کلمه جمع کرد قوله حثّ کسف شخصه و آن ده حرف است
پس باقی ماند از حروف هجا نوزده حرف آن مجهوره باشد
بعد از آن فرمود که حروف شدیده هشت حرف است و آن را در دو

کلمه جمع کرد قوله اجدت کقطب و درین حروف صفت
قوت است و بعد ازان فرمود و ما بین رخو و الشدید عمر نل یعنی که
این پنج حرف عمر نل ازان قسم آید که میان شدة و رخاوة
اند پس ابجد غیر ازین دو قسم مذکور اند که آن اجدت کقطب
و عمر نل است شانزده حرف بود مجموع حروف رخو باشد مذهب
ناظم و اکثر نقله حروف رخو را سیزده حرف شمرده اند
زیرا که حروف علة را میان شدة و رخاوة گرفته اند و ناظم
آنرا از حروف رخو گرفته است کما اشار بقوله و وای حروف
المد و الرخو کملا پس حاصل سخن آن شد که حروف
بیست و نه را منقسم کرده اند بر سه قسم اول شدید محضه و آن
هشت حرف اجدت کقطب و قسم دوم حروف عمر نل که
میان شدید و رخوه است و قسم سیوم رخو محض و آن شانزده
حرف باقی مذکور و بصحت قول خود اشارت کرد بقوله
و الرخو کملا یعنی اختیار قول من قوی و کمالی دارد بر اعتبار دیگرا

١١٩٥ وَقِظْ خُصَّ ضَغْطٍ سَبْعُ عُلْوٍ وَمُطْبَقٌ هُوَ

فرمود درین بیت که از حروف مذکوره هفت حرف مستعلی اند
که ایشان قوی اند پس غیر حروف سبعه مستعلی که
آن بیست و دو حرف اند مجموع مستفله باشند و حروف مستعلی
را جمع کرد در قظ خص ضغط و آنرا فرمود که بر دو نوع اند

نوع اول مطبق و آن صاد و ضاد و طا و ظا اند کما اشار الیه
بقوله و مطبق هو الضاد و الظا اعجما و ان اهملا یعنی هر یک از
ضاد و ظا خواه نقطه بر سر باشد یا نباشد پس غیر این چهار حرف
را حروف منفتحه گویند زیرا که انطباق ضد انفتاح است
و نوع دوم از مستعلی خا و غین و قاف اند اگر چه
علوی دارند اما منطبق نمی شوند بخلاف نوع اول که
در وقت گفتن ایشان زبان چون طبقی حنک اعلی را بپوشاند

١١٩٦ وَصَادٌ وَسِينٌ مُهْمَلاَنِ وَزَاؤُهَا صَفِيرٌ وَشِينٌ

فرمود که صاد و سین و زای موصوف اند بصفیر زیرا که
در وقت گفتن ایشان آوازی با آن بیرون آید که بصفیر
ماند قوله مهملان اشارت است بصاد و سین یعنی نقطه
ندارند و بدانکه حروف صفیر از نوع قوی اند و شین نیز و او را
اسم تفشی شد زیرا که در لغت تفشی توسع و انتشار است
و چون قاری تلفظ کند بشین که صوتی که ظاهر شود منتفشی
و منتشر در دهن پس آن صفت قوت است در شین

١١٩٧ وَمُنْحَرِفٌ لاَمٌ وَرَاءٌ وَكُرِّرَتْ كَمَا الْمُسْتَطِيلُ الضَّادُ

بعد از آن فرمود که لام و را و ضاد از حروف قوی اند و لام و را
منحرف خوانده و را را مکرر و ضاد را مستطیل و قوله لیس باغفلا
یعنی که ضاد مغفل نیست یعنی نقطه دارد و لام و را از آن منحرف

خوانند که از مخرج خود منحرف شد تا که بمخرج نون برسید
ورا نیز انحرافی دارد با طرف لام و از ین است که الثغ را
را بالام کرداند و قوله کما المستطیل الضاد اشارت است بدانچه
در ضاد نیز انحرافی هست زیرا که در کفش آن زبان
دراز بکشد تا متصل شود بمخرج لام ۞ والله اعلم

کما الالف الهاوی و آوی لعلة وفی قطب جد خمس قلقلة
واعرفهن القاف کل بعدها فهذا مع التوفیق علا

فرمود که الف موصوف است بهویت ۞ واز آن سبب ویرا هاوی
خوانند که هوی میکند عند التلفظ در حلق بعد از آن خبر داد که حروف
آوی موصوف اند باعتلال یعنی همزه والف و واو و یارا از آن سبب
حروف علة می خوانند که متغیر و منقلب می شوند از حالی بحالی دیگر
وقاف وطا و با و جیم و دال را فرمود که موصوف اند بقلقله
کما اشار بقوله وفی قطب جد خمس قلقلة علا و اطلاع نیابند
مثل حرف الا با واز سخت در وقت تلفظ بدیشان بس این حروف
نیز از آن نوع اند که در یشان اوصاف قوت است بعد از آن فرمود
که قاف مشهور ترست بصفت مذکوره از حروف مذکوره
زیرا که چون وقف کنی بر قاف در آن صوتی زاید پیدا شود از جهت
آنکه عند التلفظ مخرج وی سخت منضغط می شود و نیز مستعلی است
بخلاف اخوات قاف بعد از آن فرمود که ابجد گفته آمد

از صفات حروف کافی است مرکسی را که حق تعالی
توفیق دهد که حاصل کند چنانچه گفته امد **فصل**
بدانک حروف مذکوره را بیست و نه حروف اند اسماء دیگر هست
که ذکر آن بتطویل انجامد از آن جمله حروف حلقیه اند
و ناظم در اول فصل هفت حرف را فرمود که از حلق
اند و بعضی الف را نسبت کردند بهواء فم و شش
باقی را بحلق و گفتند که حروف حلق شش اند **وحروف
لهویه اند** و آن قاف و کاف است و لهات آن گوشت سرخ
باشد که در آخر زفان از حنک اعلی فرو اوخته باشد **وحروف
شجریه اند** و آن شین و یا و جیم است و مراد از شجر اینجا گشادگی
دهان است و چون حنک زیرین از زبرین جدا شود دهان آنرا
شجر می گویند **وحروف اسلیه اند** و آن صاد و سین و زای است
و اسله تیز نای سر زبان باشد **وحروف نطعیه اند** و آن طا و تا
و دال اند نسبت ایشان بانطع کرده اند **وحروف لثویه اند** و آن
ظا و ثا و ذال اند نسبت شان باللثه کرده اند زیرا که از گوشت
بن دندان باشد **وحروف ذلقیه اند** و آن را و لام و نون اند
و شاید که ذولقی و ذلق طرف زفان باشد و بعضی را و لام و نون
را لثوی گفته اند و ظا و ثا و ذال را ذلقی بعکس قول مذکور
**وحروف شفویه یا شفهیه** گفته اند و آن حرف با و میم و فا است

وشفه لب باشد بس نسبت کردند حرف را بآن وحروف
جوفته یا هوای اند وان حرف الف وواو ویا است نسبتشان
با جوف کردند زیرا که از اقصی حلق اند وبعضی موافق
ناظم را کما مر همزه را ضم کردند با حروف علة تنبیهات
بدانکه صفات مذکوره که ناظم یاذکرد بعضی صفات قوة
است وبعضی صفات ضعف اما جهر وشدة واطباق واستعلا
واستطالت وقلقله وصفیر وتفشی وانحراف وتکرار مجموع صفات
قوة است وهمس ورخاوة وانفتاح واستفال ومد واعتلال
وهوای صفات ضعفاست بس قوة وضعف هر حرفی از حروف
هجا بحسب وجود وعدم این صفات باشد دروی یعنی هر حرفی
که از صفات قوة دران بیشتر باشد قوی تر باشد وهر حرفی
که صفات ضعف دروی بیشتر باشد آن ضعیف تر باشد وهو
حرف که دروی صفات قوة وضعف مساوی باشد متوسط
باشد مثلا طا شدید القوة است زیرا که دروی جهر وشدة
واطباق واستعلا واستطالت وقلقله جمع آمده است که در مجموع
صفات قوة است کما مر وها شدید الضعف است زیرا که
متضمن همس ورخاوة وانفتاح واستفال وبعد مخرج است
بس در غایت خفا باشد زیرا که اینها صفات ضعف است
کما مر وهمزه متوسطه است در قوة وضعف زیرا که متضمن جهر

وشدة

وشدة است ونیز انفتاح واستفال دروی هست بس متوسط
باشد وباقی حروف برین جه کفته آمد قیاس کنند که این اصلیست
مرفا زیرا وبدین معلوم شود حسن الادغام وقبحه قوله وجهر
ورخو الی آخرها درین بیت مذکور چهار نوع از صفات حروف
بر سبیل اجمال یاذکرد وبعد ازان بتفصیل اضداد آن ذکر کرد
واز تفصیل اضداد معلوم شود وبواقی صفات بران قیاس کرده
شود ومعانی صفات را بیان نکرد در ابیات اعتماد بر ظهور اشتقاق
وبعد ازان فرمود که عشر یعنی حروف همس ده حرف است وبعد
ازان جمع کرد آنرا در حثه کسف شخصه تا وهم نیاید کسی را که
صله هاء شخصه که آن یا است از حروف همس است وبعد از
قطب جد فرمود که خمس قلقله تا وهم نیاید کسی را که شوین جد
از حروف قلقله است وبعد از خص ضغط فرمود سبع علو از
بهر این معنی فرمود که والرخو کملا تا نص باشد بر آنکه مذهب
او در حروف رخو شانزده حرف مذکور است نه سیزده که
اختیار دیگران است وقوله مهملان ازان کفت که معلوم شود
که ضاد وشین معجم ازان قسم نیست وقوله منحرف لام وراء
وکررت فرمود که لام وراء در هر دو صفت انحراف هست بعد
ازان فرمود که در را صفت تکرار نیز هست بس در را دو صفت
باشد یکی انحراف ودیگر تکرار ومراد از لیس یا غفلا آنست که

تفصیل آن مع

حروف معجم باشد کما مر ومعنی اعرفهن اشهرها است واز ابجد ذکر نکرده است از اوصاف حروف عذر خواست بقوله فهذا مع التوفیق کاف محصلا ○ والله اعلم

١١٦٠ وَقَدْ وَفَّقَ اللهُ الكَرِيمُ بِمَنِّهِ لِإِكْمَالِهَا حَسْنَاءَ مَيْمُونَةً

جون از احکام قرات ومخارج حروف فارغ شد شروع کرد بشکر وثناء حق تعالی که توفیق داد ناظم را بفضل واحسان خود که تمام کرد این قصیده را وحال آنک نیکو ومبارك آمد ظهور آن که هر که آنرا بخواند منتفع شود از آن ومو این کتاب سماع دارد از مشایخ کبار که منقولست از ناظم که در هر مقامی که این قصیده باشد در انجا برکت از آن موضع منقطع نشود بسبب اخلاص ونیت پاك ناظم رحمه الله که این نظم را اند از بهر الفاظها رفضل وسمعت جمع کرد بس حق تعالی آن سعی ونیت ورا ضایع نکردانید بس از آن فرمود

١١٦١ وَأَبْيَاتُهَا أَلْفٌ تَزِيدُ ثَلَاثَةً وَمَعْ مِائَةٍ سَبْعِينَ زُهْرًا

یعنی که ابیات قصیده هزار وصد وهفتاد وسه بیت است وصفت کرد مر ابیات را بقوله زهرا وکملا یعنی حال آنست که منتظم شد ابیات مذکوره روشن وتمام بر وجهی که هر آن کسی که صلاحیت اشتغالش باشد بقدر خود بهره مند شود از این قصیده ومستغنی شود از مطولات بعون الله تعالی

١١٦٢ وَقَدْ كُسِيَتْ مِنْهَا المَعَانِي عِنَايَةً كَمَا عَرِيَتْ عَنْ كُلِّ عَوْرَاءَ

درین بیت مدح قصیده کرد فرمود که معانی این قصیده بسبب الفاظ بدیع واستعارات لطیف وعنایت واهتمام ناظم بوشیده شده است همچنانک قوافی آن عاری است از کلمه قبیحه ومراد از عورا کلمه قبیحه است ومفصل قافیهٔ قصیده می خواهد وجون قافیه عاری باشد از کلمات قبیحه مع ضیقها غیر آن بطریق اولی که عاری باشد مع سعته از کلمات قبیحه

١١٦٣ وَتَمَّتْ بِحَمْدِ اللهِ فِي الخَلْقِ سَهْلَةً مُنَزَّهَةً عَنْ مَنْطِقِ

یعنی تمام شد این قصیده بتوفیق حق تعالی ومراد از خلق انجا نظم است یعنی نظم کردن آن حال آن بود که آسان بود ونیز دور بود از سخنهاء بد وبی فایده ومراد از مقول لسان است اضافت کرد آنرا با قصیده بر سبیل مجاز

١١٦٤ وَلَكِنَّهَا تَبْغِي مِنَ النَّاسِ كُفْؤَهَا أَخَا ثِقَةٍ يَعْفُو

یعنی هیچ در بایستی نیست این قصیده را الا آنکه می خواهد کسی را که همتاء او باشد در استعداد ونیز این باشد که اگر تقصیری واهمالی رفته باشد غض بصر کند از آن واگر ترکیبی بیند که در آن رکاکتی از روی لفظ یا معنی باشد آنرا اصلاح کند بوجهی از وجوه واخذ نکند بر ناظم وجون اولا مدح قصیده کرده بود در آخر عذر آن می خواهد واضافت با خود می کند بقوله

١١٦٥ ولَيسَ لَهَا الّا ذُنُوبٌ ولَيتَهَا فَيَا طَيِّبَ الأَنفَاسِ

يعني اى ناظرى كه صاحب كلامى وصاحب وهمى تاويلى نيكو كن سخنان ضعيف مرا تا حق تعالى ترا جزاء نيكو كرامى كرداند كه اهالى كه رقد باشد از تقصير ناظم بوده باشد

١١٦٦ وقُل رَحِمَ الرَّحمٰنُ حَيًّا ومَيِّتًا فَتًى كَانَ لِلإِنصَافِ والحِلمِ مَعقِلَا

يعني از ملتمس خود درخواه مي كند از آن كسى كه طيب الانفاس باشد كه ناظم را دعا خير كويد يعني از حق تعالى درخواهد تا رحمت كند بر ناظم كه اوست رحيم ورحمن تا در حالهٔ زندكى ومردكى او را محروم نكذارد از رحمت خود وقوله فتى كان للانصاف والحلم معقلا يعني آن جوانى كه معقل يعني ملجا انصاف وحلم باشد يعني اكر حسن وبسنديده آيد او را انصاف دهد واكر بخلاف آن بيند بحلم خود از آن دركذرد ۞

١١٦٧ عَسَى اللّٰهُ يُدنِي سَعيَهُ بِجَوَازِهِ وإِن كَانَ زَيفًا غَيرَ ...

عسي متصل است بما قبل يعني دعا كند از بهر ناظم برحمت تا باشد كه حق تعالى نزديك كرداند سعى وى را درين قصيده بقبول واكرچه سخنهاء مزيّف ومنسوب بخطا يافته شود دران بعد از آن رجوع كرد با حق تعالى لقوله

١١٦٨ فَيَا خَيرَ غَفَّارٍ ويَا خَيرَ رَاحِمٍ ويَا خَيرَ مَأمُولٍ جَدًا وتَفَضُّلَا

١١٦٩ أَقِل عَثرَتِي وانفَع بِهَا وبِقَصدِهَا حَنَانَيكَ يَا اللّٰهُ يَا رَافِعَ العُلَا

بس از آن اعداد فرمود اى بهترامرزيدكان واى بهترين رحمت كنندكان واى بهترين كسانى كه از ايشان اميد باشد اميدواران را عطا واحسان عفو كن خللى كه واقع شده باشد درين كتاب ومنتفع كردان بدين قصيده طالبان را وقوله حنانيك يعني طلب مهربانى ميكنم ورحمت از خداوندى در مي خواهم كه بر جا دارنده آسمانها عالى است ۞ ۞ ۞

١١٧٠ وآخِرُ دَعوَانَا بِتَوفِيقِ رَبِّنَا أَنِ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَحدَهُ عَلَا

يعني آخر دعا ما بندكان بتوفيق حق تعالى است واو خداونديست كه منفرد است در بزركى

١١٧١ وبَعدُ صَلَاةُ اللّٰهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الخَلقِ الرِّضَى مُتَنَخِّلَا

يعني بعد از حمد حق تعالى در مي خواهم بر مهتر خلقان كه اوست بسنديده وبركزيده از جميع خلايق

١١٧٢ مُحَمَّدٍ المُختَارِ لِلمَجدِ كَعبَةً صَلَاةً تُبَارِي الرِّيحَ مِسكًا ومَندَلَا

محمد بدل است يا عطف بيان يعني سيدى كه محمّد است وبركزيده است وكعبه است مر بزركى وشرف را يعني كسى كه شرف وبزركى خواهد بايد كه تقرب بدو كنند صلوات الله وسلامه عليه بعد از آن فرمود صلوات بر وباد صلواتى كه آن معارضه كند با باد در رفتن معطّر باشد چون بوى مشك وعود ۞ ۞ ۞

وَتُبْدِي عَلَى أَصْحَابِهِ نَفَحَاتُهَا بِغَيْرِ تَنَاهٍ زَرْنَبًا وَقَرَنْفُلًا

وظاهر کند این صلوات بر اصحاب رسول رضوان الله علیهم
اجمعین دمیدن خود را که نهایتی نه باشد و غایتی نه بود
بلک دایم بود ببوی زرنب و قرنفل و زرنب را بعضی تفسیر
به نبات خوش بوی و بعضی زنجبیل کرده اند و بعضی گفته اند
درختی است بکوه لبنان ورق آن مانند ورق بید و قرنفل معروفست
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تم الکتاب بعون رب
الارباب فی الضحی لیوم الاربعا خامس والعشرون رجب المرجب سنه

بید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الصمد
محمد بن ابی بکر بن محمد الحافظ
المعلم احسن الله احواله
فی الدارین
آمین

| | |
|---|---|
| سورهای که آیت سجداست | اندرو بشمار از قرآن |
| اول اعراف و رعد و نحل اسرا | مریم و حج و بعد از آن فرقان |
| نمل الم و حم است | نجم با انشقاق اقرا خوان |
| شافعی راست سجده آخر حج | هم چو در صاد مذهب نعمان |

هذا الکتاب المسمی بترجمة الجزیل فی شرح القصیدة مرکت العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة الله اللطیف جعفر بن حسن جعفر الحافظ الحسینی غفر الله ذنوبه
وستر عیوبه ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ارحم الراحمین

... محمد الحافظ الملقب بضیا تاب الله علیه وغفر له ولوالدیه فی ...

